



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مبانی فقہی حکومت اسلامی

(دراسات فی ولایت الفقیہ و نقشہ الدولۃ الاسلامیہ)

حضرت آیۃ اللہ العظمیٰ مظہری

جلد دوم : امامت امیر مہدی

ترجمہ و تخریر

محمد رسولانی

نشر افکار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مبانی فقهی حکومت اسلامی

نویسنده:

آیت الله شیخ حسینعلی منتظری

ناشر چاپی:

کیهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	مبانی فقهی حکومت اسلامی جلد ۲
۱۹	مشخصات کتاب
۲۰	یادداشت جلد دوم
۲۴	بخش چهارم شرایط حاکم اسلامی (رهبر واجب اطاعه)
۲۴	اشاره
۲۴	یادآوری:
۲۶	فصل اول شرایط رهبر و والی در کلمات دانشمندان و فقها
۲۶	اشاره
۲۶	۱- کلام شیخ الرئیس ابو علی سینا:
۲۷	۲- کلام فارابی:
۲۹	۳- کلام ابی الحسن ماوردی:
۳۰	۴- کلام قاضی ابی یعلی:
۳۱	۵- کلام علامه حلی در تذکره:
۳۴	۶- کلام قاضی باقلانی:
۳۵	۷- کلام قاضی عضد الدین ایجی و شریف گرگانی:
۳۶	۸- کلام عبد الملک جوینی:
۳۷	۹- کلام دیگری از عبد الملک جوینی:
۳۸	۱۰- کلام نووی شافعی:
۳۹	۱۱- کلام ابن حزم اندلسی:
۴۲	۱۲- کلام دیگری از ابن حزم:
۴۲	۱۳- و باز کلام دیگری از ایشان:
۴۲	۱۴- کلام ابن خلدون:
۴۲	۱۵- کلام قلقشندی:

۴۴ خلاصه کلمات مذاهب اربعه در شرایط رهبر:
۴۵ فصل دوم شرایط رهبر از دیدگاه عقل (با قطع نظر از آیات و روایات)
۴۵ اشاره
۴۸ خلاصه کلام:
۴۸ فصل سوم شرایط رهبر در چشم انداز آیات قرآن کریم -
۵۹ فصل چهارم بحث و بررسی تفصیلی در شرایط رهبر شرط اول: عقل و درایت کافی
۶۲ فصل پنجم شرط دوم: اسلام و ایمان
۶۴ فصل ششم شرط سوم: عدالت
۶۴ اشاره
۶۴ آیات مورد استناد در این شرط:
۶۷ روایات مورد استناد در این شرط:
۸۳ دلایل دیگری بر ضرورت عدالت در رهبر:
۸۶ استناد به روایات ضرورت عدالت قاضی و امام جمعه و جماعت بر عدالت رهبر:
۸۹ روایات نفی اطاعت مخلوق در معصیت خالق:
۹۲ توجه به یک نکته:
۹۳ فصل هفتم شرط چهارم: علم و فقاقت
۹۳ اشاره
۹۴ آیات مورد استناد در این شرط:
۹۵ روایات مورد استناد در این شرط:
۱۰۸ روایات ناظر بر انتخاب اصلح در کارگزاران:
۱۱۳ روایت تحف العقول پیرامون مسئولیت خطیر عالمان دینی:
۱۱۳ [متن روایت]
۱۱۹ توضیح روایت:
۱۱۹ اشاره
۱۲۱ الف: گستردگی مفهوم امر به معروف و نهی از منکر:
۱۲۳ ب- توضیح برخی از جملات روایت:

- ج- آیا العلماء بالله، مطلق علما هستند یا فقط ائمه معصومین (ع)؟ - ۱۲۶
- فصل هشتم شرط پنجم: قدرت و تدبیر رهبری - ۱۳۱
- [توضیح این شرط] - ۱۳۱
- آیات مورد استناد در این شرط: - ۱۳۳
- روایات مورد استناد در این شرط: - ۱۳۵
- فصل نهم شرط ششم: آلوده نبودن به خصلتهای ناپسند (نظیر بخل و طمع و سازشکاری) - ۱۴۶
- [توضیح این شرط] - ۱۴۶
- روایات مورد استناد در این شرط: - ۱۴۷
- تذکری به مسئولین حکومت اسلامی: - ۱۵۶
- فصل دهم شرط هفتم: مرد بودن (ذکوریت) - ۱۵۸
- [بیان این شرط] - ۱۵۸
- نظریه برخی از فقهای شیعه و سنی در مورد اشتراط مرد بودن در قاضی: - ۱۵۹
- * در کتاب القضاء خلاف اینگونه آمده است: - ۱۵۹
- * و در کتاب قضاوت شرایع اینگونه آمده است: - ۱۶۱
- * و مرحوم صاحب جواهر [پس از نقل کلام صاحب شرایع - کلام فوق -] می فرماید: - ۱۶۱
- * و ابن قدامه حنبلی در کتاب المغنی - ۱۶۱
- * و در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه - ۱۶۴
- * در کتاب فقه اسلامی و ادله آن، - ۱۶۴
- سخنی درباره اجماع [ادعا شده در این شرط]: - ۱۶۵
- کلام استاد بزرگوار آیت الله العظمی بروجردی درباره اجماع: - ۱۶۶
- دو نکته قابل توجه: - ۱۶۹
- اشاره - ۱۶۹
- بیان نکته اول متوقف بر چند مقدمه است که یادآور می شویم: - ۱۶۹
- مقدمه اول: تفاوت زن و مرد در نظام خلقت: - ۱۶۹
- مقدمه دوم: مفهوم عدالت در فرهنگ اسلامی: - ۱۷۲
- مقدمه سوم: حکومت مسئولیتی سنگین و امانتی الهی: - ۱۷۳

- ۱۷۴ تنافی طبیعت و ظرافت زن با مسئولیت حکومت و خلافت:
- ۱۷۷ زنان و مسأله طلاق، ارث و قصاص و دیات:
- ۱۷۹ [نکته دومی] زن و ضرورت حجاب:
- ۱۸۱ آیات مورد استناد در این شرط:
- ۱۸۱ [آیه الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ]
- ۱۸۱ [بیان آیه]
- ۱۸۲ سلطه مردان بر عموم زنان یا بر همسران خویش؟
- ۱۸۶ [آیه درجه]
- ۱۸۷ [آیه حلیه]
- ۱۸۸ [آیه تبرج]
- ۱۸۹ روایات مورد استناد در این شرط:
- ۱۸۹ اشاره
- ۱۸۹ ۱- در کتاب صحیح بخاری به سند خویش از «ابی بکره»
- ۱۹۱ ۲- مرحوم صدوق در خصال به سند خویش از جابر بن یزید جعفی
- ۱۹۲ ۳- در اواخر کتاب الفقیه از حماد بن عمرو، و انس بن محمد
- ۱۹۳ ۴- امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید:
- ۱۹۴ ۵- ترمذی در کتاب سنن
- ۱۹۴ ۶- همین روایت در تحف العقول
- ۱۹۴ اشاره
- ۱۹۵ نکات قابل توجه در روایت:
- ۱۹۷ ۷- بحار الانوار از کنز کراچی از امیر المؤمنین (ع)
- ۱۹۷ ۸- و نیز امیر المؤمنین (ع) در توصیه به لشکریان خویش می فرماید:
- ۱۹۹ ۹- باز امیر المؤمنین (ع) پس از جریان جنگ جمل در خطبه ای می فرماید:
- ۲۰۱ ۱۰- سنن ابن ماجه از پیامبر اکرم (ص) روایت می کند
- ۲۰۱ ۱۱- و از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که
- ۲۰۱ ۱۲ و ۱۳- فروع کافی با حذف برخی افراد سند از امام جعفر صادق

- ۱۴- کافی از تعدادی از اصحاب از احمد بن محمد از ابن محبوب ۲۰۲
- ۱۵- اختصاص شیخ مفید به نقل از ابن عباس، ۲۰۳
- ۱۶- مستدرک الوسائل از کتاب تحفه الاخوان ۲۰۳
- ۱۷- و در کنز العمال آمده: ۲۰۳
- فصل یازدهم شرط هشتم: پاکزادی ۲۰۷
- [توضیح این شرط] ۲۰۷
- دلایل کسانی که این شرط را مورد خدشه قرار داده اند: ۲۰۸
- پاسخ به دلایل فوق: ۲۰۸
- اشاره ۲۰۸
- پاسخ دلیل اول: ۲۰۸
- پاسخ دلیل دوم: ۲۰۹
- پاسخ دلیل سوم: ۲۰۹
- دلایل اثبات شرط پاکزادی در رهبر، قاضی و مرجع تقلید: ۲۰۹
- اشاره ۲۰۹
- ۱- فحوای اشتراط پاکزادی در گواه و شاهد: ۲۱۰
- ۲- فحوای اشتراط پاکزادی در امام جماعت: ۲۱۱
- ۳- نجاست و پلیدی حرامزاده: ۲۱۱
- ۴- همسانی دیه حرامزاده با دیه کافر ذمی: ۲۱۳
- ۵- پست تر بودن حرامزاده از کافر: ۲۱۴
- ۶- پلیدتر بودن حرامزاده از سگ و خوک: ۲۱۴
- ۷- تهی بودن وی از خیر و خوبی: ۲۱۴
- ۸- محروم بودن حرامزاده از بهشت: ۲۱۴
- فصل دوازدهم شرایط مورد اختلاف در رهبر ۲۱۷
- اشاره ۲۱۷
- شرط اول: بلوغ ۲۱۸
- کلمات فقها در مورد این شرط: ۲۱۸

- ۲۲۰ تفاوت پیامبران و ائمه معصومین با افراد معمولی در ارتباط با این شرط:
- ۲۲۱ شرط دوم: سلامت اعضای بدن و حواس
- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۱ کلمات علما درباره این شرط:
- ۲۲۲ آیا این شرط با توانایی و قدرت یک شرط است یا دو شرط؟
- ۲۲۳ شرط سوم: حریت (آزاد بودن)
- ۲۲۳ نظر فقها درباره این شرط:
- ۲۲۵ بررسی دلیلهای مورد استناد این شرط:
- ۲۲۷ شرط چهارم: قرشیت (سید بودن)
- ۲۲۷ [بیان این شرط]
- ۲۲۹ نقد و بررسی روایات مورد استناد این شرط:
- ۲۴۰ خلاصه کلام و نتیجه:
- ۲۴۱ شرط پنجم: عصمت (مصون بودن از گناه و خطا):
- ۲۴۱ نظر مرحوم علامه درباره شرط عصمت:
- ۲۴۳ عصمت چیست و معصوم کیست؟
- ۲۴۵ روایات مورد استناد در عصمت رهبری به نحو اطلاق:
- ۲۵۵ عدم تنافی روایات عصمت با تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت:
- ۲۶۱ خلاصه کلام و نتیجه:
- ۲۶۴ شرط ششم: منصوبیت (تعیین امام توسط شارع مقدس):
- ۲۶۴ اشاره
- ۲۶۴ کلمات علما پیرامون شرط منصوبیت:
- ۲۶۶ روایات مورد استناد در این شرط:
- ۲۶۶ اشاره
- ۲۶۶ ۱- روایت طولانی عبد العزیز بن مسلم از امام رضا (ع)
- ۲۶۸ ۲- بحار الانوار از عیون
- ۲۶۸ ۳- و باز بحار به نقل از خصال

- ۴- و باز بحار از معانی الاخبار ۲۶۸
- ۵- و باز در بحار از معانی الاخبار از امام زین العابدین (ع) ۲۶۹
- ۶- و باز در بحار از کتاب احتجاج ۲۷۰
- ۷- و باز در بحار از صدوق در کمال الدین ۲۷۰
- ۸- و باز در بحار از مناقب، ۲۷۰
- ۹- و باز در بحار از کتاب مناقب ۲۷۰
- ۱۰- باز در بحار از خصال ۲۷۲
- انحصار منصوبیت در ائمه معصومین علیهم السلام: ۲۷۲
- رهبری فقها در عصر غیبت، رهبری اصول و ضوابط: ۲۷۶
- بخش پنجم چگونگی انعقاد امامت و تعیین رهبری ۲۷۷
- اشاره ۲۷۷
- فصل اول سخنان بزرگان در چگونگی انعقاد رهبری ۲۷۷
- اشاره ۲۷۷
- ۱- ماوردی در کتاب الاحکام السلطانیه می گوید: ۲۷۹
- ۲- قاضی ابو یعلی می نویسد: ۲۸۲
- ۳- و در مغنی ابن قدامه حنبلی آمده است: ۲۸۳
- ۴- در کتاب منهج نووی که یکی از بزرگان شافعیه است آمده: ۲۸۳
- ۵- مرحوم علامه حلی - طاب ثراه- در تذکره می فرمایند: ۲۸۴
- ۶- و در کتاب کشف المراد می فرماید: ۲۸۴
- ۷- و در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه آمده است: ۲۸۴
- ۸- در کتاب الفقه الاسلامی و ادلته ۲۸۵
- ۹- و نیز هم ایشان در جای دیگر می گوید: ۲۸۵
- توضیح بیشتر کلام در این زمینه: ۲۸۷
- فصل دوم سخنی در باب نصب فقها در عصر غیبت و تعدد رهبری ۲۹۱
- اشاره ۲۹۱
- نکته اول: ۲۹۴

- ۲۹۴ احتمالات مختلف در چگونگی ولایت فقهای یک عصر در مقام ثبوت:
- ۲۹۴ اشاره
- ۲۹۴ احتمال اول: همه فقهای واجد شرایط یک عصر به صورت عام استغراقی از جانب ائمه علیهم السلام منصوب باشند،
- ۲۹۵ احتمال دوم: همه آنها به نحو عموم ولایت دارند،
- ۲۹۵ احتمال سوم: فقط یکی از آنها منصوب به ولایت باشد.
- ۲۹۵ احتمال چهارم: همه منصوب به ولایت باشند،
- ۲۹۵ احتمال پنجم: اینکه مجموعه آنها من حیث المجموع به ولایت منصوب باشند
- ۲۹۵ اشکالات وارده بر هر یک از احتمالات: -
- ۲۹۵ اشکالی که بر احتمال اول وارد می شود، -
- ۳۰۳ اشکال احتمال دوم: -
- ۳۰۴ اشکال احتمال سوم: -
- ۳۰۵ اشکال احتمال چهارم و پنجم: -
- ۳۰۶ خلاصه کلام اینکه: -
- ۳۰۶ نکته دوم: تصدی ولایت توسط هر یک از فقها به عنوان واجب کفایی: -
- ۳۱۰ دو مطلب قابل توجه -
- ۳۱۰ ۱- بحث پیرامون دولتهای متعدد: -
- ۳۱۵ ۲- بحث و گفتگو پیرامون سخن ابن طاووس (در باره ولایت فقیه در عصر غیبت): -
- ۳۱۹ فصل سوم دلایل نصب عمومی فقها به ولایت -
- ۳۱۹ اشاره
- ۳۲۰ ۱- مقبوله عمر بن حنظله: -
- ۳۲۶ ۲- مشهوره ابی خدیجه: -
- ۳۲۶ [متن روایت] -
- ۳۲۷ سند روایت: -
- ۳۲۸ تفسیر سه آیه مورد استناد و معنی اولی الامر: -
- ۳۲۸ [بیان آیات] -
- ۳۳۳ منظور از «حکم» در آیه شریفه چیست؟ -

اولی الامر چه کسانی هستند؟ ۳۳۸

اشاره ۳۳۸

احتمال اول: اینکه مراد از اولی الامر، همهٔ امرا و حکام به طور مطلق باشند، ۳۳۹

احتمال دوم: مراد به اولی الامر فقط ائمه معصومین علیهم السلام باشند، ۳۳۹

احتمال سوم: اینکه- به مناسبت حکم و موضوع- کسانی که شرعا حق امر و حکومت دارند اولی الامر هستند. ۳۳۹

خلاصه کلام و نتیجه: ۳۴۳

سخن استاد بزرگوار امام خمینی پیرامون مقبوله: ۳۴۵

[بیان استاد] ۳۴۵

توضیح کلام استاد: ۳۴۹

مناقشات پیرامون کلام استاد: ۳۵۲

اشاره ۳۵۲

۱- ما، در فصل گذشته، نصب عام فقها در عصر غیبت را به شکلهای پنج گانهٔ آن، ۳۵۲

۲- طبق اعتقاد ما، ولایت برای شخص امام صادق (ع) و بعد از آن حضرت برای سایر ائمه از فرزندان وی به وسیلهٔ نصب ثابت و مسلم است، ۳۵۳

۳- ظاهرا امام صادق (ع) در صدد قیام و انقلاب علیه سلطهٔ حاکم در عصر خویش نبوده ۳۵۵

۴- استعمال واژهٔ حکومت و مشتقات آن در خصوص معنی قضاوت چیزی است که در کتاب و سنت غلبه یافته ۳۵۶

۵- ظاهرا مخاطب در کلمهٔ «منکم» و «علیکم» خصوص شیعهٔ امامیهٔ اثنی عشریه است، ۳۶۱

۶- بر فرض که واژهٔ «حکم» با همهٔ مشتقات آن به حسب وضع و مفهوم، قضاوت و غیر قضاوت ۳۶۱

۷- لفظ حکم در مقبوله ظهور در قاضی تحکیم- یعنی کسی که از سوی دو طرف دعوا، برای حکمیت مشخص می شود- دارد، ۳۶۵

سخن استاد بزرگوار آیت الله العظمی بروجردی- قدس سره- و نقد و بررسی آن: ۳۷۰

اشاره ۳۷۰

«ثبات ولایت فقیه و بیان ضوابط آنچه از شئون فقیه و از حدود ولایت وی می باشد، متوقف بر بیان اموری است ۳۷۰

اشاره ۳۷۰

۱- در جامعه همواره اموری وجود دارد که از وظایف اشخاص محسوب نمی گردد ۳۷۰

۲- برای کسی که قوانین اسلام و ضوابط آن را بررسی کند، تردیدی باقی نمی ماند که اسلام دین سیاسی، اجتماعی است ۳۷۲

۳- بی تردید سیاست بلاد و تأمین جهات اجتماعی در دین اسلام جدای از جهات روحانی ۳۷۳

۴- با توجه به آنچه گفته شد، یعنی: ۳۷۳

- ۳۷۴ ----- حال با توجه به مجموعه مقدماتی که گفته شد، باید گفت:
- ۳- حدیث اللهم ارحم خلفائی: ----- ۳۷۹
- [بیان و متن حدیث] ----- ۳۷۹
- سخنی در دلالت حدیث: ----- ۳۸۳
- ۴- حدیث العلماء ورثه الانبیاء و احادیث مشابه آن: ----- ۳۸۸
- ۵- حدیث الفقهاء حصون الاسلام: ----- ۳۹۴
- [متن حدیث] ----- ۳۹۴
- بررسی سند حدیث: ----- ۳۹۵
- دلالت حدیث: ----- ۳۹۷
- ۶- حدیث الفقهاء امناء الرسل: ----- ۴۰۰
- ۷- حدیث: و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا- ----- ۴۰۴
- [متن حدیث] ----- ۴۰۴
- بررسی سند حدیث: ----- ۴۰۵
- دلالت حدیث: ----- ۴۰۵
- اشکالات وارده بر استناد به توقیع شریف بر ولایت بالفعل فقها: ----- ۴۰۸
- ۸- حدیث العلماء حکام علی الناس: ----- ۴۱۰
- اشاره ----- ۴۱۰
- احتمال اول اینکه: جمله خبریه باشد ----- ۴۱۰
- احتمال دوم: جمله به مفهوم انشائی حمل شود ----- ۴۱۱
- احتمال سوم: اینکه: جمله حمل بر انشاء شود، ----- ۴۱۱
- ۹- حدیث مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء ----- ۴۱۳
- روایات دیگری که توهم شده در نصب عمومی فقها مورد استناد است. ----- ۴۱۶
- اشاره ----- ۴۱۶
- ۱- در کتاب عوائد از مجمع از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: ----- ۴۱۶
- ۲- در بحار از منیه المرید روایت شده که مقاتل بن سلیمان گفت: ----- ۴۱۶
- ۳- باز در بحار از عوالی روایت شده که پیامبر اکرم (ص) فرمود: ----- ۴۱۶

- ۴- باز در بحار از عوالی روایت شده که پیامبر اکرم (ص) فرمود: ۴۱۶
- ۵- در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) آمده است که آن حضرت فرمود: ۴۱۶
- [بیان احادیث ایتم آل محمد] ۴۱۶
- نقل کلام عوائد در این زمینه: ۴۲۱
- فصل چهارم دلایل صحت انعقاد امامت با انتخاب مردم ۴۲۵
- اشاره ۴۲۵
- ۱- قضاوت عقل در این زمینه: ۴۲۵
- ۲- سیره عقلا در واگذارن امور به افراد توانمند امین: ۴۲۷
- ۳- فحوای قاعدة «الناس مسلطون علی اموالهم»: ۴۲۸
- ۴- ولایت، یک نوع قرارداد و معاهده: ۴۳۱
- ۵- آیات و روایات مربوط به مشورت در امر ولایت و حکومت: ۴۳۲
- ۶- مورد خطاب واقع شدن مردم در مسائل اجتماعی در آیات و روایات: ۴۳۶
- ۷- انسان، خلیفه خدا و وارث زمین: ۴۳۹
- ۸- کلام امیر المؤمنین بر صحت و مشروعیت انتخاب: ۴۴۳
- ۹- کلام امیر المؤمنین (ع) بر ضرورت علنی بودن بیعت: ۴۴۴
- ۱۰- کلام امیر المؤمنین (ع) به هنگام بیعت با آن حضرت در مسجد مدینه: ۴۴۵
- ۱۱- تعیین والی با مشورت مهاجرین و انصار: ۴۴۵
- ۱۲- اهمیت دادن به نظر مردم در نامه امیر المؤمنین (ع) به شیعیان خویش: ۴۴۶
- ۱۳- کلام پیامبر اکرم (ص) در ارتباط با انتخاب علی (ع): ۴۴۶
- ۱۴- انتخاب در کلام امام حسن (ع) به معاویه: ۴۴۶
- ۱۵- انتخاب به وسیله شوری در صلحنامه امام حسن (ع) با معاویه: ۴۴۷
- ۱۶- سقوط حکومت در انتخاب ناشایست مردم: ۴۴۸
- ۱۷- غضب خلافت در حکومت بدون مشورت مردم: ۴۴۸
- ۱۸- نهی شدن مردم از سپردن خلافت به زنان: ۴۴۸
- ۱۹- نهاده شدن وظیفه تعیین امام بر عهده مردم: ۴۴۹
- ۲۰- نقش مردم در نامه مردم کوفه به امام حسین (ع) و پاسخ آن حضرت به آنان: ۴۵۰

- ۲۱- قبول امامت افراد عادل فریضه ای الهی بر مردم: ۴۵۰
- ۲۲- دستور پیامبر اکرم (ص) به انتخاب فرمانده در جنگ موته: ۴۵۱
- ۲۳- ضرورت تعیین رهبر، حتی در بین سه نفر: ۴۵۱
- ۲۴- نقش مردم در معاهده پیامبر (ص) با اهل مقتنا: ۴۵۳
- ۲۵- فحوای فتاوی فقها در انتخاب قاضی تحکیم و مفتی و قاضی در صورت تعدد: ۴۵۳
- ۲۶- آیات و روایات بیعت: ۴۵۴
- فصل پنجم ماهیت و حقیقت بیعت ۴۵۴
- اشاره ۴۵۴
- آیات و روایات بیعت: ۴۵۴
- آیة اول] ۴۵۴
- آیة دوم] ۴۵۸
- بیعت با امیر المؤمنین (ع): ۴۶۴
- بیعت با امام حسن و امام حسین علیهما السلام: ۴۷۰
- بیعت با امام رضا (ع): ۴۷۱
- بیعت با امام زمان ولی عصر (عج): ۴۷۲
- سخنی در ماهیت بیعت: ۴۷۵
- بیعت از دیدگاه اهل لغت: ۴۷۶
- نقد و بررسی و نتیجه گیری: ۴۷۹
- خلاصه کلام اینکه: ۴۸۱
- فصل ششم شانزده مسئله قابل توجه ۴۸۷
- اجمال این مسائل] ۴۸۷
- مسأله نخست: وجوب کاندیدا شدن برای رهبری و شعب آن بر افراد با صلاحیت: ۴۹۴
- مسأله دوم: تفاوت حکومت اسلامی با حکومت دموکراسی ۴۹۵
- مسأله سوم: آیا شرایط هشتگانه در رهبر، تکلیفی است یا وضعی؟ ۴۹۸
- مسأله چهارم: آیا شرایط رهبری، شرایط واقعی است یا علمی؟ ۵۰۳
- مسأله پنجم: اگر برخی شرایط رهبری در کسی و برخی در فرد دیگری وجود داشت، تکلیف چیست؟ ۵۰۴

- مسأله ششم: ارتباط انتخابات با رشد فرهنگی مردم: ۵۰۹
- مسأله هفتم: انتخابات و مشکل تهدید و تطمیع: ۵۱۳
- مسأله هشتم: آیا ملاک در انتخابات، اتفاق همه آراء است یا اکثریت یا اهل حل و عقد و یا ...؟ ۵۱۵
- [سه نظر در مسأله] ۵۱۵
- دلایل عدم ضرورت شرکت همه مردم در انتخاب رهبر: ۵۲۰
- ۱- در نهج البلاغه از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود: ۵۲۰
- ۲- و باز در نهج البلاغه ضمن نامه آن حضرت به معاویه آمده است: ۵۲۰
- ۳- گفتگویی که بین امیر المؤمنین (ع) و معاویه در صفین ۵۲۳
- ۴- در تاریخ الخلفاء سیوطی در مورد مسأله‌ای که پس از قتل عثمان به وقوع پیوست ۵۲۵
- ۵- در کتاب الامامه و السیاسة ابن قتیبه ۵۲۶
- ۶- و در کامل ابن اثیر ضمن گفتگوی امیر المؤمنین (ع) با فرزندش امام حسن (ع) ۵۲۶
- ۷- در تاریخ طبری به هنگام نقل وقایع بعد از کشته شدن عثمان آمده است: ۵۲۸
- ۸- پیش از این در پاسخ سید الشهداء (ع) به نامه های مردم کوفه ۵۲۸
- چگونگی تبیین و تفسیر روایات فوق: ۵۲۸
- مسأله نهم: مشکل انتخابات و پایداری شدن حقوق اقلیت: ۵۳۵
- مسأله دهم: اگر افراد اندیشمند و صالح در طرف اقلیت باشند چه باید کرد؟ ۵۴۰
- مسأله یازدهم: اموری که مردم، خود اختیار آن را ندارند چگونه به حاکم واگذار می کنند؟ ۵۴۲
- مسأله دوازدهم: اگر اکثریت مردم در انتخابات شرکت نکردند تکلیف چیست؟ ۵۴۴
- مسأله سیزدهم: تصدی وظایف حکومت از باب حسب ۵۴۶
- مسأله چهاردهم: آیا انتخاب حاکم، عقد جایز است یا عقد لازم؟ ۵۴۸
- مسأله پانزدهم: انتخابات، و شرایط انتخاب کنندگان: ۵۵۲
- مسأله شانزدهم: حکم مبارزه مسلحانه علیه حاکم فاقد شرایط: ۵۵۷
- اشاره ۵۵۷
- روایات منقول از طریق سنت در این مسأله: ۵۵۸
- نقل برخی از فتاوی علمای سنت در این باره: ۵۶۷
- دو موضوع شایان توجه: ۵۷۵

- ۵۷۵ اشاره
- ۵۷۵ موضوع اول: عدم جواز اطاعت از حاکم ستمگر فاسق، در فسق و ستمگری:
- ۵۸۰ موضوع دوم: جواز و یا عدم جواز قیام و مبارزه مسلحانه علیه حاکم ستمگر فاسق:
- ۵۸۵ دلایل جواز و بلکه وجوب مبارزه مسلحانه علیه حاکم فاسق ستمگر:
- ۵۸۵ اشاره
- ۵۸۵ دلیل اول- دلالت آیات و روایات:
- ۵۹۳ دلیل دوم: ضرورت بازگرداندن حکومت به مسیر اصلی:
- ۵۹۴ دلیل سوم: آیات و روایات امر به معروف و نهی از منکر:
- ۶۰۶ دلیل چهارم: قیام سید الشهداء امام حسین (ع):
- ۶۰۹ دلیل پنجم: قیام و انقلاب زید بن علی «ره»:
- ۶۱۱ دلیل ششم: قیام و انقلاب حسین بن علی «ره» شهید فخر:
- ۶۱۵ دلیل هفتم: قیام ائمه معصومین (ع) در صورت وجود نیرو و یاور:
- ۶۱۷ دلیل هشتم: پیمان خداوند از دانایان بر دفاع از حقوق ستمدیدگان:
- ۶۱۹ دلیل نهم: اطلاق ادله مجازات محارب و مفسد فی الارض:
- ۶۲۰ دلیل دهم: اطلاق ادله ضرورت مبارزه با بغات:
- ۶۲۲ دلیل یازدهم: روایات نکوهش از حاکم ستمگر:
- ۶۳۲ خلاصه کلام و نتیجه:
- ۶۳۸ درباره مرکز:

مشخصات کتاب

سرشناسه: منتظری، حسینعلی، ۱۳۰۱ - ۱۳۸۸.

عنوان قراردادی: دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: مبانی فقهی حکومت اسلامی / منتظری؛ ترجمه و تقریر محمود صلواتی.

مشخصات نشر: تهران: کیهان، ۱۳۶۷-

مشخصات ظاهری: ج.

فروست: انتشارات کیهان؛ ۶۶. معارف اسلامی؛ ۷.

شابک: ۱۲۰۰۰ ریال (ج. ۱)؛ ۳۲۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ دوم)؛ ۳۷۰۰ ریال (ج. ۴)

یادداشت: ج. ۲ (چاپ دوم: ۱۳۷۱).

یادداشت: ج. ۴ (چاپ اول: ۱۳۷۱).

یادداشت: جلد دوم و چهارم ترجمه ابوالفضل شکوری و توسط نشر تفکر منتشر شده است.

یادداشت: کتابنامه

مندرجات: ج. ۱. دولت و حکومت. -- ج. ۲. امامت و رهبری. -- ج. ۴. احکام و آداب زندانها و استخبارات. -

موضوع: ولایت فقیه

موضوع: اسلام و دولت

شناسه افزوده: صلواتی، محمود، ۱۳۳۲ -، مترجم

شناسه افزوده: شکوری، ابوالفضل، ۱۳۳۴ -، مترجم

شناسه افزوده: سازمان انتشارات کیهان

رده بندی کنگره: ۱۳۶۷ ۴۰۴۱۵۷۸/م/BP۲۲۳/۸

یادداشت جلد دوم

با یاری خداوند متعال، جلد دوم «مبانی فقهی حکومت اسلامی» اکنون در اختیار شما خوانندگان محترم قرار گرفته است.

در این مجلد که تقریر درس و ترجمهٔ باب چهارم و پنجم کتاب «دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه» می باشد، به بررسی دو مسأله اساسی حکومت اسلامی، یعنی شرایط و ویژگیهای رهبر جامعه اسلامی (امام واجب الاطاعه) و چگونگی تعیین رهبر در حکومت اسلامی پرداخته شده است.

استاد بزرگوار در این مباحث همچون سایر مباحث مطرح شده در این مجموعه، بصورت بنیادی و اجتهادی با حوصله و دقت، و صرف وقت بسیار ابعاد مختلف هر مسأله را شکافته و با گردآوری آیات و روایات و شواهد و نمونه های تاریخی و دلایل عقلی و

استدلالات منطقی و قواعد اصولی، و نقل اقوال دانشمندان و فقهای بزرگ اعم از شیعه و سنی، با بینش فقهی و اجتهادی زوایای آن را مورد بررسی و پژوهش قرار داده اند.

در قسمت نخست این مجلد، هشت شرط مورد اتفاق و شش شرط مورد اختلاف برای رهبر اسلامی ذکر گردیده است. هشت شرط مورد اتفاق عبارتند از: «عقل کافی»، «اسلام و ایمان»، «عدالت»، «علم و فقاہت»، «قدرت و تدبیر رهبری»، «آلوده نبودن به خصلتهای ناپسند»، «مرد بودن» و «پاکزادی». و شرطهای مورد اختلاف عبارتند از: «بلوغ»، «سلامتی اعضاء بدن و حواس»، «حریت»، «قرشیت» (سید بودن)، «عصمت» (مصون بودن از خطا و لغزش) و «منصوصیت» (تصریح به امامت وی از سوی خدا و پیامبر اکرم (ص)).

و در قسمت دوم، (بخش پنجم کتاب)، چگونگی تعیین رهبر و انعقاد امامت در

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲

حکومت اسلامی مورد بحث و بررسی قرار گرفته و طی آن ضمن نقل نقطه نظر دانشمندان و فقها در این زمینه به ذکر دلایلی نظیر مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه - که برای نصب عموم فقها در عصر غیبت بدان استناد شده - پرداخته شده است، آنگاه دلایلی که می توان بر صحت انعقاد امامت با رأی و نظرات، بدان استناد نمود مطرح گردیده، سپس ماهیت و حقیقت بیعت و شواهد و ادله آن به بحث گذاشته شده است. در پایان این بخش شانزده پرسش مهم و قابل توجه پیرامون نقش رأی و نظر مردم در تعیین رهبری و جواز مبارزه مسلحانه علیه حاکم فاسق ستمگر مطرح گردیده و به پاسخگویی و بررسی آن پرداخته شده است، که به تفصیل

ملاحظه خواهید فرمود.

البته پرواضح است که از یک کتاب عمیق علمی اجتهادی در این سطح نمی توان انتظار یک متن مختصر فتوایی همچون رساله های عملیه، و یا مجموعه منظم تدوین شده ای همچون قانون مدنی، جزائی، قضائی و ... را داشت که طی چند مسأله و یا اصل و ماده حکم و قانون موضوعی را مشخص نموده باشد، بلکه اینگونه کتابها بعنوان مستندات و مبانی فقهی مسائل و احکام است که در نهایت خود می تواند مبنای فتوا و قانون گذاری نیز باشد.

ضرورت طرح و بررسی علمی و اجتهادی اینگونه مسائل در این سطح، بویژه در حوزه های علمیه و مجامع دانشگاهی و علمی، متناسب با هر موضوع، چیزی نیست که نیاز به بازگفتن داشته باشد.

برای بیان اهمیت آن تنها کافی است که سخنان پیراج و گرانمایه مرجع عالیقدر شیعه، رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی (مد ظله) را در مناسبتهای مختلف - بویژه در همین ایام که این مجموعه آماده انتشار می گردید - یادآور شویم.

معظم له در مکتوبی که در مطبوعات به منشور برادری شهرت یافت، فرمودند:

«امروز با کمال خوش حالی به مناسبت انقلاب اسلامی حرفهای فقها و صاحب نظران به رادیو و تلویزیون و روزنامه ها کشیده شده است چرا که نیاز عملی به این بحثها و مسائل است، مثلا در: مسأله مالکیت و محدوده آن، مسأله زمین و تقسیم بندی آن، انفال و ثروتهای عمومی، مسائل پیچیده پول و ارز و بانکداری، مالیات، تجارت داخلی و خارجی، مزارعه و مضاربه و اجاره و رهن، حدود و دیات قوانین مدنی، مسائل فرهنگی و برخورد با هنر به معنای اعم چون عکاسی، نقاشی، مجسمه سازی، موسیقی، تئاتر، سینما، خوشنویسی و غیره، حفظ محیط زیست و

سالم سازی طبیعت و جلوگیری از قطع درختها حتی در منازل و املاک اشخاص، مسائل اطعمه و اشربه (خوردنی ها و نوشیدنی ها)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳

جلوگیری از موالید در صورت ضرورت و یا تعیین فواصل در موالید، حل معضلات طبی همچون پیوند اعضای بدن انسان و غیره به انسانهای دیگر، مسأله معادن زیر زمینی و روزمینی و ملی، تغییر موضوعات حرام و حلال و توسیع و تضییق بعضی از احکام در ازمه و امکانه مختلف، مسائل حقوقی و حقوق بین الملل و تطبیق آن با احکام اسلام، نقش سازنده زن در جامعه اسلامی و نقش تخریبی آن در جوامع فاسد و غیر اسلامی، حدود آزادی فردی و اجتماعی، برخورد با کفر و شرک و التقاط و بلوک تابع کفر و شرک، چگونگی انجام فرائض در سیر هوایی و فضائی و حرکت بر خلاف جهت حرکت زمین، یا موافق آن با سرعتی بیش از سرعت آن، و یا در صعود مستقیم و خنثی کردن جاذبه زمین، مهمتر از همه ترسیم و تعیین حاکمیت ولایت فقیه در حکومت و جامعه.

همه اینها گوشه ای از هزاران مسأله مورد ابتلای مردم و حکومت است که فقهای بزرگ در مورد آنها بحث کرده اند و نظراتشان با یکدیگر مختلف است و اگر بعضی از مسائل در زمانهای گذشته مطرح نبوده است و یا موضوع نداشته است، فقهای امروز باید برای آن فکری کنند.»^۱

در ادامه این مباحث علاوه بر آنچه تاکنون نگاشته آمده، مباحثی نظیر: احکام و وظایف قوای سه گانه، مقننه، مجریه و قضائیه، امر بمعروف و نهی از منکر و اداره حسب، حدود و تعزیرات شرعی و چگونگی اجرای آن،

احکام و آداب زندانها، سازمان اطلاعات و محدوده وظایف آن، احکام احتکار و قیمت گذاری، موارد مصادره اموال و ضرورت حمایت از مستضعفان و محرومان، سیاست خارجی حکومت اسلامی و چگونگی رفتار حکومت اسلامی با اقلیتهای غیر مسلمان، دستور العمل و وظایف قوای نظامی و انتظامی، حقوق متقابل امام و امت، سیره و اخلاق حاکم و کارگزاران حکومت اسلامی، و نیز منابع مالی حکومت اسلامی اعم از زکات، خمس، فیء، انفال، اراضی موات، غنائم جنگی، جزیه، و سایر مالیاتهایی که ممکن است حکومت اسلامی به تناسب مقتضیات زمان وضع کند و دهها مسأله دیگر، مورد بحث و بررسی تفصیلی قرار گرفته که با یاری خداوند متعال در آینده ای نه چندان دور در سایر مجلدات به خوانندگان محترم تقدیم خواهد شد.

و ما توفیقی إلاً بالله- علیه توکلت و الیه انیب حوزه علمیه قم- آذر ماه ۱۳۶۷ محمود صلواتی

(۱) قسمتی از نامه امام امت مورخه. ۶۷/۸/۱. به نقل از روزنامه کیهان مورخه ۱۶/۸/۱۳۶۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۵

بخش چهارم شرایط حاکم اسلامی (رهبر واجب الاطاعه)

اشاره

بر اساس: عقل و کتاب و سنت و ۱- شرایط رهبر در کلمات دانشمندان و فقها

۲- ویژگیهای رهبر از دیدگاه عقل

۳- آیات مورد استناد در شرایط رهبر

۴- بحث و بررسی تفصیلی شرایط رهبر

۵- شرایط مورد اختلاف در رهبر

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۷

یادآوری:

مباحثی که تاکنون [در جلد اول کتاب] مورد بحث و بررسی قرار گرفت از این قرار بود:

در بخش نخست، اصل اولی یا سنگ بنای نخستین در مسأله امامت و ولایت [یعنی اصل «عدم حاکمیت هر شخصی بر شخص دیگر»] اجمالاً از نظر خوانندگان گرامی گذشت.

در بخش دوم، ثبوت ولایت و حاکمیت پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) (در طول ولایت خداوند) مورد گفتگو قرار گرفت.

در بخش سوم، ضرورت وجود دولت و حکومت در همه زمانها حتی در عصر و زمانه غیبت، و اینکه بی توجهی به امر حکومت و اهتمام نوزیدن نسبت به تشکیل آن، بر مسلمانان روا و جایز نیست مورد تأکید قرار داده شده.

در این بخش، سخن نسبتاً به درازا کشید. قسمت عمده ای از آن را به سیر اجمالی در ابواب مختلف فقه و روایات و فتاوی بزرگان که اجمالاً از آنها استفاده می شد که تشریح احکام اسلام بر اساس ولایت و حکومت بوده و مسائل حکومتی در بافت نظام اسلام تنیده شده اختصاص دادیم.

سپس فصل مستقلی مشتمل برده دلیل بر ضرورت تشکیل دولت و حکومت اسلامی در همه اعصار گشودیم، آنگاه در فصل آخر، روایاتی که ممکن بود از آنها توهّم سکوت و سکون در عصر غیبت شود و به عنوان معارض با مطالب پیشین مورد تمسک قرار گیرد مطرح نموده و مراد

و مقصود آنها را آشکار ساختیم.

و اکنون هنگام آن رسیده که [در بخش چهارم] به ذکر شرایط رهبر و امام در حکومت اسلامی بر اساس عقل و کتاب و سنت پردازیم، که مجموع مطالب آن را در دوازده فصل خلاصه می کنیم:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۹

فصل اول شرایط رهبر و والی در کلمات دانشمندان و فقها

اشاره

در ابتدای سخن نمونه هایی از کلمات و نظریه های دانشمندان و فقها درباره شرایط حاکم اسلامی و ویژگیهای رهبر را متذکر می شویم، زیرا دانستن نظریه ها و دیدگاههای مختلف، ابعاد بحث را روشنتر و بینش انسان را در مسأله عمیق تر می نماید، بویژه اینکه از بررسی این سخنان مشخص می گردد اعتبار شرایطی نظیر فقاقت و اجتهاد در حاکم اسلامی چیزی نیست که تنها متأخرین فقها گفته باشند، بلکه اعتقاد به آن همواره در همه اعصار بین بزرگان علم و فقاقت رایج بوده که ذیلاً نمونه هایی از آن را از نظر می گذرانید:

۱- کلام شیخ الرئیس ابو علی سینا:

شیخ الرئیس ابو علی سینا در اواخر بخش الهیات کتاب شفا ضمن فصلی که مخصوص شرایط و وظایف خلیفه و امام گشوده است می فرماید: «۱»

«واجب است سنت گذار [پیامبر (ص)] و یا هر شخص دیگری که اساسی را در جامعه بنیان می گذارد» برای پس از خود خلیفه و جانشینی مشخص نموده و اطاعت او را بر مردم لازم و واجب گرداند، و لازم است این تعیین خلیفه فقط از جانب خود او و یا به اتفاق پیشگامان و افراد با سابقه صورت گیرد، و باید شخص تعیین شده به صورت علنی و آشکارا در مقابل مردم اعلام و تأیید شود که او در

(۱). شیخ الرئیس در آخر الهیات شفا یک فصل راجع به نبوت و یک فصل راجع به امامت دارد که دو فصل بسیار خوبی است. بجاست فضلاً به آن مراجعه نمایند. (از افاضات معظم له در درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۰

سیاست مستقل، و در عقل اصیل است، و اینکه او متصف به اخلاق پسندیده، و خصلتهای نیکی همانند شجاعت، عفت و

حسن

تدبیر است و اینکه وی به شریعت اسلامی آگاه و داناست، به گونه ای که کسی در این زمینه از او داناتر نیست و باید این تأیید و روشنگری به گونه ای باشد که در میان جامعه اعلان گردد و آشکارا و علنی شود به طوری که عموم مردم بر خلافت او متفق گردند. «۲»

و باید صاحب شریعت چنین بیانی را برای مردم بازگو کند که اگر آنان به خاطر اطاعت از هواهای نفسانی و امیال دنیایی در خلافت خلیفه وی دچار اختلاف و تفرقه گردیده و یا اطراف کسی که استحقاق نداشت و فضایل فوق را دارا نبود اجتماع نمودند، به خداوند کافر شده اند. و اما تعیین خلیفه به وسیله نص و تصریح بنیانگذار اساس، به راه صواب نزدیکتر است چرا که آن به اختلاف و نزاع و تجزیه کشیده نخواهد شد. «۳»

۲- کلام فارابی:

معلم ثانی، ابو نصر فارابی در ارتباط با عالیترین مقام که سرپرستی اداره امور حکومت را به عهده می گیرد اینگونه پیشنهاد می کند:

«این مقام باید فقط توسط یک شخص باشد و به هیچ وجه کسی بر وی ریاست و حاکمیت نداشته باشد.»

فارابی، چنین شخصی را «رئیس اول مدینه فاضله و رئیس تمام قسمت آباد زمین» می نامد، و صفات و ویژگیهایی را برای وی ذکر می کند که اجمالا از این قرار است:

«چنین شخصی باید: حکیم، قوی، با اراده، خوش فهم، خوش حافظه، باهوش، خوش بیان، دانش دوست- به نحوی که مشکلات سر راه آن را تحمل کند- غیر زیاده رو در لذات و شهوات بدنی، دوستدار صدق و راستگویی، کریم النفس، عادل- به گونه ای که انصاف و عدالت را در مورد خود و خانواده اش نیز

تعبیر شیخ الرئیس کلمه «یصححون علانیه» که به معنی تصحیح کردن و جا انداختن علنی است آمده و این می رساند که نباید تعیین رهبری در اتاقهای در بسته انجام گرفته و خاتمه یابد و فضایل رهبر را فقط یک عده معدود بدانند بلکه باید برای عموم مردم ویژگیهای رهبری تبیین شود و مردم نیز بر اساس شناخت از رهبری اطاعت کنند. (از افاضات معظم له در درس).

(۳). الهیات شفا، فصل امامت / ۴۵۱ افست کتابخانه آیت الله العظمی نجفی از چاپ قاهره (چاپ دیگر / ۵۶۳-۵۶۴)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۱

رعایت کند- شجاع و پیشتاز باشد.»

آنگاه به دنبال ذکر این شرایط می گوید:

«امکان گرد آمدن همه این صفات در یک شخص بسیار کم است، پس اگر در کسی گرد آمد ریاست از آن اوست، و الا هر کسی که بیشترین حد ممکن از این صفات را داراست رئیس جامعه می باشد، اما اگر کسی را نیافتیم که اکثر این صفات در وی گرد آمده باشد لکن دو نفر را یافتیم که یکی دانشمند و حکیم است و دیگری سایر ویژگیها را داراست هر دو نفر با هم ریاست را به عهده می گیرند و هر یک مکمل دیگری است، اما اگر این صفات و ویژگیها در بیشتر از دو نفر پراکنده شد و همه آنها با هم مهربان و هماهنگ هستند پس این چند نفر که «رؤساء الافاضل» هستند اداره جامعه را به عهده می گیرند.»

فارابی همواره شرط حکمت را یکی از مهمترین صفتها «رئیس اول- رهبر کل» می داند و معتقد است که اگر این صفت در کسی یافت نگردد، مدینه فاضله بدون رئیس می ماند و

این به هلاکت جامعه کشیده خواهد شد. (۴)

۳- کلام ابی الحسن ماوردی:

ابی الحسن ماوردی در کتاب الاحکام السلطانیه می گوید:

«و اما در مورد اهل امامت (یعنی رهبران جامعه) هفت شرط را باید معتبر دانست:

۱- عدالت با همه شرایط آن.

۲- علم در حد اجتهاد در جزئیات و موضوعات و در مبانی احکام.

۳- سلامت حواسی مانند گوش و چشم و زبان تا بدون واسطه بتواند مدرکات خود را دریافت دارد.

۴- سلامت اعضای بدن از نقصانهایی که مانع از سرعت در کار و حرکت و تلاش می شود.

۵- بینش و نظری صائب که به وسیله آن بتوان مصالح جامعه را حفظ و سیاست مردم را اداره نمود.

۶- شجاعت و غیرتی که با آن بتوان محدوده حکومت را محفوظ و با دشمنان

(۴). نظام الحکم و الاداره فی الاسلام / ۲۱۹

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۲

جهاد و مبارزه کرد.

۷- شرافت نسبی، یعنی از طایفه قریش بودن، زیرا روایات بر این مضمون زیاد وارد شده و اجماع نیز بر آن منعقد گردیده است. (۵)

در توضیح (شرط دوم) کلام ایشان که فرموده برخوردار از علم، در حد اجتهاد در جزئیات و احکام- «فی النوازل و الاحکام»- شاید مراد ایشان از «نوازل» شناخت ماهیت حوادث واقعه و موضوعات مهم باشد که هر رهبری باید نسبت به خصوصیات و لوازم آن آگاهی داشته باشد تا بتواند احکام کلی را بر آن تطبیق کند، و مراد به «احکام» تسلط به مبانی و شناخت احکام کلی باشد.

به عبارت دیگر در اول، مراد شناخت «صغریات» و در دوم مراد آگاهی به «کبریات» بر اساس ملکه اجتهاد باشد. و روشن است که شناخت صغریات و موضوعات مسائل در مسائل سیاسی اجتماعی

از مهمترین آنهاست و آنچه در توفیق مبارک حضرت حجت (عج) وارد شده که: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواه حديثنا» (۶) شاید مراد، علم به همین حوادث (موضوعات) باشد، نه علم به احکام کلی و کبریات مسائل، و این نکته ای است شایان توجه. (۷)

۴- کلام قاضی ابی یعلی:

قاضی ابی یعلی فراء نیز در کتاب الاحکام السلطانیه خود می گوید:

«و اما رهبران باید دارای چهار ویژگی باشند:

۱- قرشی باشند از جانب پدر ...

۲- شرایط و صفات قاضی نظیر حریت، بلوغ، عقل، علم و عدالت را دارا باشند.

۳- توانایی به عهده گرفتن فرماندهی جنگ و اداره امور کشور و اقامه حدود را دارا بوده و در انجام اینگونه وظایف، هیچ عطفی به خود راه نداده و مدافع امت

(۵). احکام السلطانیه / ۶

(۶). در حوادثی که به وقوع می پیوندد به راویان احادیث ما مراجعه کنید. (وسائل ۱۸ / ۱۰۱، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۹).

(۷). در ارتباط با شرط اول در کلام ماوردی یعنی شرط «عدالت» باید دید که آیا مراد از عدالت چیست و حد آن تا کجاست؟ آیا اجتناب از کبائر، عدالت است یا از گناهان صغیره نیز باید اجتناب کند؟ آیا انجام اعمال خلاف مروت، عدالت را نقض می کند یا نه؟ آیا در عدالت، حسن ظاهر کافی است یا اینکه باید احراز عدالت بشود؟ و ... اینها مطالبی است که باید در جای خود مورد بحث قرار گیرد. و در شرط آخر ایشان (قرشی بودن) نیز ما مطالبی داریم که در مباحث آینده مطرح خواهد شد. ان شاء الله. (از افاضات معظم له در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۳

باشند.

۴- از جهت آگاهی

و دیانت از همه مردم تحت فرماندهی خود افضل و برتر باشند.

و از امام احمد حنبل، کلماتی نقل شده که مقتضای آن اسقاط اعتبار عدالت و علم و افضلیت در رهبری است. در روایتی که عبدوس بن مالک القطان از او نقل نموده چنین آمده است:

«کسی که بر مردم به وسیله شمشیر حاکمیت پیدا کرده و خلیفه مسلمان گردد و مردم او را امیر المؤمنین خطاب کنند برای هیچ کسی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده جایز نیست که شب بخسبد و او را امام خویش نداند، چه آن رهبر نیکوکار باشد و یا فاجر. او به هر صورت امیر المؤمنین است.» (۸)

و نیز مروزی، کلماتی را به این مضمون از او نقل کرده است:

«اگر امیر و فرماندهی به شرب خمر معروف گشته و در بیت المال مسلمان نیز خیانت می کند باز باید همراه وی با دشمن جنگید. چرا که گناه اعمال زشت وی بر با خود اوست.» (۹)

درباره نقل قولی که در کلام فوق از احمد حنبل شده نکته قابل توجهی هست و آن اینکه بر اساس مقتضای گفته احمد حنبل، اگر کسی بر امام حقی شورش نمود، در مرحله اول بر مسلمانان واجب است که با وی به جنگ و ستیز برخیزند و او را از بین ببرند، اما در صورتی که آن شورشگر بر امام غلبه نموده و پیروز شد خود همان شورشگر، امام واجب اطاعه می گردد و دفاع از وی و تسلیم شدن در برابر او بر مسلمانان واجب می شود، هر چند فاسق ترین فاسقها و سرکش ترین ستمگران باشد و این براسستی فتوای بسیار عجیب و شگفتی است. (۱۰)

۵- کلام علامه حلی در تذکره:

مرحوم

(۸). و من غلبهم بالسيف حتى صار خليفه و سمى امير المؤمنين لا- يحل لاحد يؤمن بالله و اليوم الآخر ان يبيت و لا يراه اماما عليه برا كان او فاجرا فهو امير المؤمنين.

(۹). فان كان اميرا يعرف بشرب المسكر و الغلول يغزو معه، انما ذاك له في نفسه (احكام السلطانيه / ۲۰)

(۱۰). به نظر می رسد این شیوه تفکر همان تفکر ابو هريره است که قبلا نیز روایتی به این مضمون از او خواندیم و همان تفکر عبد الله عمر است که پس از قیام عبد الله مطيع در مدینه به وی انتقاد می کند که چرا علیه یزید بن معاویه که خلیفه مسلمین بوده قیام کرده، و ما در بحث آینده درباره تفکر عبد الله عمر و این جریان تاریخی مطالبی خواهیم داشت. البته متناسب با این شیوه تفکر، روایاتی در کتب سنت وجود دارد و از شافعی نیز چنین فتوایی نقل شده است. (از افاضات معظم له در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۴

مبارزه با شورشگران علیه امام (قتال اهل بغی) مطالبی دارند که خلاصه آن، این چنین است:

«اموری چند برای امام شرط است:

الف- مکلف باشد، زیرا غیر مکلف که دیگران او را سرپرستی می کنند چگونه می تواند سرپرست امت باشد؟

ب- مسلمان باشد، بدان جهت که مصلحت اسلام و مسلمین را مراعات کند و بتوان به وی اعتماد نموده و به او اتکا کرد.

ج- عادل باشد.

د- آزاد باشد.

ه- مرد باشد، تا مردم از وی حساب برده و بتواند با مردان مراد و آمیزش داشته باشد.

و- عالم باشد تا قوانین و احکام را بشناسد و مردم را

آموزش دهد.

ز- شجاع باشد، تا بتواند خود، در جنگ شرکت نموده و لشکر را تقویت روحی و سازماندهی کند.

ح- در مسائل صاحب نظر بوده و کفایت اداره امور را داشته باشد.

ط- گوش و چشم و زبانش سالم باشد تا بتواند امور را حل و فصل کند.

(اینها شرایطی است که اختلافی در آن نیست و مورد قبول همه است).

ی- اعضای (رئیس) بدن او سالم باشد، مانند دست و پا و گوش، و این شرط یعنی سلامت اعضای بدن یکی از دو قول است که از شافعی نقل شده است.

یا- از طایفه قریش (سید) باشد، بر اساس حدیثی که می فرماید: «الائمة من قریش» (۱۱) - پیشوایان از قریش هستند. و این بارزترین دو نظر شافعی است و جوینی با این شرط مخالفت کرده است.

یب- به نظر شیعه باید امام معصوم باشد زیرا فلسفه لزوم امامت و لزوم نصب امام همانا وجود خطا و لغزشها در بین مردم است که قهرا موجب تنازع و درگیری و نهایتا اختلال نظام جامعه می گردد. از این رو، باید بر حسب ضرورت، امام از خطا و لغزش معصوم باشد تا بتواند جلو لغزشها را بگیرد.

یج- از سوی خداوند تبارک و تعالی یا از سوی پیامبر اکرم (ص) یا از سوی

(۱۱). بحار الانوار ۱۰۴/۲۵، کتاب الامامه، باب ۱ از ابواب علامات الامام، حدیث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۵

کسی که از جانب آنان امامتش تثبیت شده به امامت منصوب شده باشد. زیرا «عصمت» از امور خفیه است که اطلاع یافتن از آن امکان پذیر نیست و اگر به وسیله «نص» امامت وی مشخص نشده باشد (برای شناخت وی) تکلیف بیش از

حد توان لازم می آید (یعنی مردم به چیزی مکلف شده اند که توان شناخت و عمل به آن را ندارند) و این جایز نیست.

ید- به دلایل عقلی و نقلی باید از همه مردم زمان خویش افضل باشد تا از دیگران ممتاز گردد، و در نزد ما (شیعه) جایز نیست که فرد مفضول یعنی کم فضیلت بر فاضل مقدم داشته شود- به خلاف نظر بسیاری از علمای تسنن- و افضلیت بر اساس ملاکهای علم و زهد و پارسایی و شرافت خانوادگی و بزرگواری و شجاعت و سایر اخلاق و خصایل پسندیده مشخص می گردد.

یه- از ارتکاب اعمال قبیح، منزّه باشد. چرا که شرط عصمت بر این معنی دلالت دارد، و بدان جهت که در صورت آلوده شدن به اعمال قبیح مورد اهانت و انکار قرار گرفته و موقعیت او از دل‌های توده مردم زایل می شود و در نتیجه فایده نصب او از بین می رود.

و دیگر آنکه باید از دون همتی و خصیلت‌های رذیله منزّه باشد ... و دیگر اینکه از پستی خانوادگی از ناحیه پدر و آلودگی خانوادگی از ناحیه مادر، مبرا باشد، که عامه اهل سنت با همه اینها مخالفند. «۱۲»

۶- کلام قاضی باقلانی:

مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر می نویسد: باقلانی در کتاب تمهید، صفحه ۱۸۱ در باب «صفت‌های امامی که لازم است با وی به امامت بیعت نمود» می گوید:

«اگر پرسشگری از ما بپرسد ویژگیها و صفات امامی که شما بیعت وی را جایز می دانید چیست؟ در پاسخ او گفته می شود: باید دارای شرایطی از جمله این شرایط باشد: ۱- باید از ناحیه پدر از قریش باشد. ۲- از جهت علم در حد کسی که شایسته قضاوت در بین

مسلمانان است باشد. ۳- در امور جنگ، سازماندهی لشکر، اعزام نیرو، مسدود کردن مرزها، حمایت از بیضه اسلام، حراست از امت، کشیدن انتقام از ستمگران و گرفتن حقوق مظلومان و هرچه به مصالح مردم

(۱۲). تذکره ۱/ ۴۵۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۶

مربوط می گردد، بصیرت لازم و کافی داشته باشد. ۴- هیچ نرمش و سستی در اقامه حدود وی را فرانگیرد و از زدن گردنها و شکافتن بدنها اظهار بی تابی نکند. ۵- در دانش و آگاهی و سایر مسائلی که برتری در آن مطرح است نمونه و الگوی دیگران باشد، مگر اینکه به خاطر عارضه و مانعی نتوان فرد افضل را به امامت منصوب نمود که در این صورت نصب فرد بعدی (مفضول) جایز و رواست.

و اما اینکه وی معصوم از گناه بوده و علم غیب بداند یا اینکه سوارکارترین مردم و شجاع ترین آنها باشد، یا اینکه فقط از قبیله بنی هاشم باشد نه از دیگر قبایل قریش، از شرایط و صفات امام به شمار نمی آید. «۱۳»

۷- کلام قاضی عضدالدین ایجی و شریف گرگانی:

ایجی در کتاب مواقف و شریف گرگانی در شرحی که بر آن نوشته- و متن و شرح را با هم آمیخته «۱۴»- می نویسد:

« (مقصد دوم: در شرایط رهبری است: عموم فقها بر این عقیده اند که امام) و کسی که مستحق امامت است (باید در اصول و فروع مجتهد باشد تا اینکه بتواند امور دین را اقامه کند) و باید بتواند اقامه دلیل نموده و شبهات در عقاید دینی را حل و فصل نماید و باید در موضوعات و احکام و مبانی بر اساس نص و یا استنباط دارای فتوای مستقل باشد، زیرا مهمترین هدف امامت،

حفظ عقاید مردم و حل دعاوی و رفع مخاصمات و درگیریهاست و همه اینها بدون شرط اجتهاد حاصل نمی آید (و باید در مسائل صاحب نظر باشد) به گونه ای که بتواند جنگ و صلح را سامان دهد و لشکریان را سازمان بخشد و مرزها را حراست و حفاظت کند (تا بتواند به امور مملکت رسیدگی نماید) و باید شجاع و قوی القلب باشد (تا توانایی دفاع از حوزه اسلام را دارا باشد) و بتواند بیضه اسلام را با ثبات و استقامت در معرکه های مختلف حفظ کند... و اقامه حدود و زدن گردنها وی را به هراس نیندازد (و برخی گفته اند در امامت این صفتهای سه گانه)- اجتهاد، صاحب نظر بودن و شجاعت- شرط نیست (چون چنین شرایطی) اکنون یکجا در حاکمان یافت نمی گردد، بلکه رهبر باید عادل باشد در برخوردهای ظاهری (تا ستم روا

(۱۳). الغدیر ۱۷ / ۱۳۶

(۱۴). لازم به توضیح است که در اینجا متن کتاب مواقف در پرائتر () قرار گرفته تا متن از شرح متمایز باشد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۷

ندارد). عاقل باشد (تا توان و صلاحیت تصرف در امور را داشته باشد) چه تصرفات شرعی چه تصرفات مالی، بالغ باشد (زیرا عقل کودکان برای اداره کشور ناتوان است) مرد باشد (زیرا زنان در عقل و دین کمبودهایی دارند) آزاد باشد (بدان جهت که خدمت به اربابش وی را) از کارهای مردم و وظایف امامت باز ندارد. (پس این صفتها) هشت یا پنج صفت (و شرایطی هستند به اتفاق همه) که در رهبری معتبرند. «۱۵»

۸- کلام عبد الملک جوینی:

عبد الملک جوینی که در بین سنت به امام الحرمین شهرت یافته در کتاب خویش به نام الارشاد

می نویسد:

«شرایطی که امام باید بدان متصف باشد چند است: ۱- اجتهاد به گونه ای که نیازمند نباشد در فهم احکام حوادث از غیر خویش استفاده کند (و گفته است این شرط، مورد اتفاق همه است). ۲- قدرت تسلط بر مصالح امور و در اختیار گرفتن آنها. ۳- توانایی در تجهیز سپاه و کنترل مرزها. ۴- داشتن نظر لطف و مهربانی نسبت به مردم. ۵- شجاعت و توانایی اقدام، به گونه ای که ترس طبیعی او را از زدن گردنهای بازنه‌دارد و از اجرای حدود در مورد افرادی که مستوجب اجرای حدود هستند سرباززند. ۶- و باز از شرایط امامت در نزد اصحاب ما- یعنی شافعیه- این است که امام از قریش باشد، چرا که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «پیشوایان از قریش هستند» و فرمود: «قریش را پیش بدارید و از آن پیشی مجوید» و این شرط مورد مخالفت برخی از مردم قرار گرفته است، و به نظر من احتمال اینکه این شرط از شرایط رهبری باشد وجود دارد و خداوند به نظر صحیح آگاه تر است و در اینکه امام باید «آزاد» و «مسلمان» باشد، ابهامی نیست و همه علماء بر این مسأله اجماع دارند که «امام نباید زن باشد» اگر چه در جواز قضاوت او در مواردی که شهادت او جایز است اختلاف است.» (۱۶)

۹- کلام دیگری از عبد الملک جوینی:

و باز هم ایشان در کتاب دیگرش که به نام غیث الامم فی التیث الظلم نامیده می شود می نویسد:

(۱۵). شرح مواقف جرجانی ۸ / ۳۴۹

(۱۶). نظام الحکم و الاداره فی الاسلام / ۲۲۲

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۸

«بر حاکم واجب است در مسائلی که انجام می دهد یا انجام نمی دهد به علما مراجعه کند، چرا

که آنان پیشگامان احکام الهی و پرچمهای اسلام و وارثان پیامبر (ص) و پیشوایان امتند و همینان در واقع صاحبان امر و مستحق خلافت و حکومتند ...

و در آن هنگام که صاحب امر (حاکم مسلمانان) خود مجتهد باشد عموم مردم در مسائل اجتهادی از او پیروی می کنند و او از کسی پیروی نمی کند، اما اگر سلطان زمان، فاقد درجه اجتهاد باشد آنکه باید مورد پیروی قرار گیرد علما هستند و سلطان عامل عظمت و قدرت و شوکت آنان است، پس عالم بدین گونه که ما ترسیم کردیم همانند پیامبر زمان است و سلطان در کنار وی همانند سلطان در زمان پیامبر (ص) است که موظف است کارها را به او ارجاع داده و هر چه مورد نظر آن حضرت است انجام دهد.» (۱۷)

۱۰- کلام نووی شافعی:

نووی شافعی که [در قرن هفتم هجری زندگی می کرده و] نظرات وی در نزد شافعیه از اهمیت والایی برخوردار است در کتاب منهاج خود [که تقریباً حکم رساله های عملیه ما را دارد و شرحهایی هم بر آن نوشته شده] چنین می گوید:

«شرط امام این است که باید مسلمان، مکلف، آزاد، مرد، قرشی، مجتهد، شجاع، صاحب نظر، و دارای قدرت شنوایی و بینایی و گویایی باشد، امامت به یکی از سه طریق منعقد می گردد: بیعت مردم ...، تعیین امام قبلی ...، استیلا یافتن کسی که شرایط امامت را داراست [به وسیله جنگ و غلبه] و بنابر قول اصحاب، اشخاص جاهل و فاسق نیز می توانند به امامت دست یابند.» (۱۸)

ملاحظه می فرمایید که آخر این کلام اولش - یعنی شرط اجتهاد - را نقض می کند [شخص فاسق و یا جاهل چگونه می تواند شرایطی را که خود ایشان برای

امامت ذکر کرده دارا باشد؟] آخر این کلام، بازگشتن به همان کلام احمد حنبل است که پیش از این ذکر گردید.

۱۱- کلام ابن حزم اندلسی:

ابن حزم اندلسی در کتاب الفصل می گوید:

(۱۷). النظام السياسي للدولة الاسلاميه / ۲۷۷

(۱۸). المنهاج، کتاب البغاه / ۵۱۸

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۹

«واجب است شرایط امامت بررسی شود، شرایطی که هر کس واجد آن شرایط نباشد صلاحیت رهبری و امامت را دارا نیست، و ما این شرایط را اینگونه یافتیم:

۱- از صلب قریش باشد (سید باشد) چرا که پیامبر خدا (ص) فرمود: «ان الامامه فيهم» - «۱۹» امامت و رهبری در میان قریش است» ۲- بالغ و ممیز باشد (مصالح و مفسد را از یکدیگر تشخیص دهد) چرا که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «از سه دسته تکلیف بر داشته شده، کودک تا به حد بلوغ برسد، دیوانه تا اینکه سلامت خود را بازیابد و ...» «۲۰» ۳- مرد باشد، بدان جهت که پیامبر خدا فرمود:

«رستگار و پیروز نخواهد شد ملتی که کار آنان به دست زن سپرده شود». «۲۱» ۴-

مسلمان باشد، زیرا خداوند تبارک و تعالی فرمود: «هرگز خداوند برای کافران بر مؤمنان راهی (حاکمیتی) قرار نداده» «۲۲» و از مهمترین و بزرگترین راهها خلافت و حاکمیت است و نیز بدان جهت که فرموده «باید اهل کتاب در مقابل مسلمانان کوچک گردند و از آنها جزیه گرفته شود و مشرکین غیر اهل کتاب با آنان جنگ و قتال شود تا اسلام را بپذیرند.» ۵- در کار خلافت دانا و پیشگام ۶- نسبت به فرایض دینی مربوط به حکومت آگاه ۷- در همه امور دارای تقوای الهی بوده باشد ۸- در جامعه آشکارا مرتکب فساد نگردد،

چرا که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «بر نیکی و تقوی کمک دهید و بر گناه و تجاوز یاری نرسانید» (۲۳) ... و پیامبر اکرم (ص) فرمود: «هر کس عملی انجام دهد که بر اساس دستور ما نباشد کار او مردود است» (۲۴) و باز آن حضرت به ابو ذر فرمود: «ای ابو ذر تو (در مدیریت) فرد ضعیفی هستی بر دو نفر نیز حکومت مکن و مسئولیت مال یتیم را به عهده مگیر» (۲۵) و باز خداوند تبارک و تعالی فرمود: «پس اگر آن کس که حق به عهده اوست کم خرد و ضعیف باشد ...» (۲۶) پس کسی که کم خرد و ضعیف است و آنکه

(۱۹). جامع الاصول ۴/ ۴۳۸، کتاب الخلافه، باب ۱، حدیث ۲۰۲۰.

(۲۰). رفع القلم عن ثلاثه: فذكر الصبی حتى يحتلم و المجنون حتى یفیک.

(۲۱). لا یفلح قوم اسندوا امرهم الی امرأه (مسند احمد ۵/ ۳۸).

(۲۲). وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً (نساء / ۱۴۱).

(۲۳). وَ تَعَاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوٰی وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَی الْاِثْمِ وَ الْعُدُوٰنِ (مائده / ۲)

(۲۴). من عمل عملاً لیس علیه امرنا فهو رد (جامع الاصول ۱/ ۱۹۷)

(۲۵). یا ابا ذر انک ضعیف لا تأمرنّ علی اثنین و لا تولین مال یتیم (جامع الاصول ۴/ ۴۴۸ حدیث ۲۰۳۷).

(۲۶). فَإِنْ كَانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیْهاً أَوْ ضَعِیفاً ... (بقره / ۲۸۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۰

توانایی انجام کاری را ندارد بالاجبار باید شخص دیگری سرپرستی او را بر عهده بگیرد. پس کسی که خود نیازمند سرپرست است چگونه می تواند سرپرست سایر مسلمانان باشد. بر این اساس کسی که این شروط هشتگانه را کاملاً دارا

نیست ولایت و حکومت او باطل است و پیروی از وی جایز نیست و بطور کلی ولایت و خلافت برای او منعقد نمی گردد.

در مرتبه بعد مستحب است که حاکم ۱- در مسائل مربوط به خود از امور عبادی و سیاسی و احکام مطلع باشد. ۲- همه واجبات الهی را انجام دهد و هیچ عیب و نقصی در انجامش نداشته باشد ۳- از همه گناهان کبیره چه آشکارا و چه نهان اجتناب نماید ۴- اگر مرتکب گناهان صغیره می گردد در پنهان و پوشیده باشد.

این چهار شرطی است که اگر کسی مقید به رعایت آن نیست کراهت دارد مسئولیت انجام امور جامعه را به عهده بگیرد، اما اگر در هر صورت به عهده گرفت ولایتش صحیح است، اما حکومت او چندان خوشایند نیست و اطاعت از او فقط در موردی که اطاعت خدا در اوست واجب است و توجه به نهی او فقط در مواردی که خداوند دستوری نداده واجب می باشد. و نهایت چیزی که از حاکم انتظار می رود این است که با مردم رفیق باشد در غیر موضع ضعف، و در مبارزه با منکرات شدید باشد بدون اینکه به خشونت و زورگویی متوسل شود و پا را از واجبات فراتر نهد، همواره بیدار و هشیار بوده و دچار غفلت نگردد، دلیردل باشد و مال را از جایی که باید خرج کند دریغ نرزد و در مواردی که آن را نباید مصرف کند بذل و بخشش ننماید.

و همه این ویژگیها و صفات را می توان در این یک جمله گرد آورد که: امام باید احکام قرآن را اقامه و سنتهای رسول خدا (ص) را پیاده نماید، و این

۱۲- کلام دیگری از ابن حزم:

و باز ابن حزم در کتاب المحلی می نویسد:

«خلافت روا نیست مگر برای مردی از قریش که از سوی پدر از فرزندان

(۲۷). الفصل فی الملل و الاهواء و النحل ۴ / ۱۶۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۱

فهر بن مالک باشد و خلافت برای غیر بالغ حلال نیست اگر چه قرشی باشد.» (۲۸)

۱۳- و باز کلام دیگری از ایشان:

ایشان باز در همان کتاب می نویسد:

«مسأله: امام باید از گناهان کبیره پاک و در پیش چشم مردم از گناهان صغیره اجتناب ورزد، به آنچه مربوط به (امر حکومت) اوست آگاهی داشته و از سیاست نیکو برخوردار باشد، چرا که این همان چیزی است که مأمور به انجام آن است و لزومی ندارد که نهایت کمال و فضل را دارا باشد، چرا که قرآن و سنت دارا بودن نهایت فضل را بر حاکم واجب نکرده است.» (۲۹)

۱۴- کلام ابن خلدون:

ابن خلدون در مقدمه ای که بر علم تاریخ نگاشته می نویسد:

«و اما شرایط این منصب (امامت) چهار چیز است: علم، عدالت، کفایت و سلامت حواس و اعضاء در حدی که در تصمیم گیری و عمل مؤثر است، اما در شرط پنجم که نسب قرشی داشتن است اختلاف است، اما در اینکه علم از شرایط امامت است روشن است، چرا که خلیفه مسلمانان در صورتی که عالم به احکام خداوند باشد می تواند دستورات وی را اجرا کند و اگر عالم به این مسائل نباشد مقدم داشتن او برای انجام این مسئولیت صحیح و جایز نیست، در علم نیز کمتر از اجتهاد کفایت نمی کند، چرا که تقلید یک نوع نقص و کمبود است و منصب امامت اقتضای کمال در همه اوصاف و احوال را دارد و ...» (۳۰)

۱۵- کلام قلقشندی:

قلقشندی در کتاب مآثر الانافه که درباره علم اداره حکومت و خلافت نوشته، می نویسد:

«فصل دوم در شرایط رهبری است: اصحاب ما- شافعیه- برای صحت پیمان رهبری چهارده شرط برای امام اعتبار نموده اند. اول: مرد بودن، پس امامت برای زن منعقد نمی گردد دوم: بلوغ ... سوم: عقل ... چهارم: بینایی،

(۲۸). المحلی ۶ / ۳۵۹ کتاب الامامه، مسأله ۱۷۶۹

(۲۹). المحلی ۶ / ۳۶۲ کتاب الامامه، مسأله ۱۷۷۳

(۳۰). مقدمه ابن خلدون / ۱۳۵ (چاپ دیگر / ۱۹۳) فصل ۲۶ از فصل سوم کتاب اول.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۲

پس امامت شخص کور صحیح نیست ... پنجم: شنوایی ... ششم: گویایی، پس امامت برای شخص گنگ و لال منعقد نمی گردد ... هفتم: سلامت اعضای بدن از نواقصی که مانع از حرکت و سرعت انجام کار می گردد ... هشتم: آزاد بودن ...

نهم: اسلام ... دهم: عدالت ...

یازدهم: شجاعت و بزرگواری ... دوازدهم: علمی که به اجتهاد در موضوعات و احکام بیانجامد، پس امامت برای کسی که از این حد آگاهی برخوردار نیست منعقد نمی گردد، زیرا امام نیازمند است که امور را به روشی استوار جهت دهد و به راهی مستقیم به پیش برد و باید حدود را بشناسد و حقوق را بازپس گیرد و خصومات و اختلافات بین مردم را حل و فصل کند و اگر عالم و مجتهد نباشد قدرت انجام چنین وظایفی را ندارد. سیزدهم: از صحت نظر و دیانت برخوردار باشد، پس امامت برای شخص ضعیف الرأی منعقد نمی گردد ...

چهاردهم: نسب ویژه خانوادگی که امامت بدون آن صحیح نیست و مراد از نسب ویژه خانوادگی قرشی بودن است. «(۳۱)»

۱۶. خلاصه کلمات مذاهب اربعه در شرایط رهبر:

در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه که بر اساس فقه چهار مذهب - شافعی، مالکی، حنبلی و حنفی - نگارش یافته می نویسد:

«آنان (مذاهب اربعه) بر این معنی اتفاق دارند که امام باید مسلمان، مکلف، آزاد، مرد، قرشی، عادل، عالم، مجتهد، شجاع، دارای رأی و نظر صائب و از نظر شنوایی و گویایی و بینایی سالم باشد.» «(۳۲)»

اینها برخی از کلمات صاحب نظران در شرایط رهبری بود و ما در فصلهای آینده به تفصیل درباره ادله این شرایط بحث خواهیم کرد. اما آنچه با دقت در مجموعه این کلمات به دست می آید این است که ولایت و حاکمیت فقیه، امر جدیدی نیست که فقهای شیعه در این زمانها بدعت گذارده باشند بلکه بین مشهور علمای سنت نیز اجتهاد و فقاهاست از دیرباز جزء شرایط امام و والی محسوب می شده است. این نکته نیز مخفی نماند که شرط «قرشیت» برای امام - که در

اکثر این کلمات آمده بود- به لحاظ روایاتی است که در این باره وارد شده که ما در جای خود چگونگی آن را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

(۳۱). مآثر الانافه ۱ / ۳۱.

(۳۲). الفقه علی المذاهب الاربعه ۵ / ۴۱۶ مبحث شروط الامامه.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۳

فصل دوم شرایط رهبر از دیدگاه عقل (با قطع نظر از آیات و روایات)

اشاره

روشن است که مرجع در اثبات شرایط والی و امام، عقل و کتاب و سنت است که ما در این فصل به بیان قضاوت عقل در این باره می پردازیم:

اجمالاً- در نزد خردمندان، این مطلب روشن است که افراد عاقل هنگامی که می خواهند کاری را به کسی واگذار کرده و مسئولیتی را به کسی بدهند همواره وجود چند ویژگی را در وی مد نظر قرار می دهند:

۱- دارا بودن درایت و عقل لازم برای انجام کار.

۲- آگاهی به چگونگی کار و فنون انجام آن.

۳- توانایی بر انجام کار به نحو شایسته

۴- امین بودن در انجام مسئولیت به حدی که بتوان به وی اعتماد نمود که در اصل کار و کیفیت آن خیانت نورزد.

حال اگر شما بخواهید مثلاً- برای بنای ساختمانی کسی را استخدام کنید مستمرا به حکم فطرت این چهار شرط را در وی مراعات خواهید نمود. پس رعایت این چهار شرط در حاکم اسلامی- کسی که رهبری جامعه را که از مهمترین و پیچیده ترین کارهاست بناست به عهده بگیرد- به حکم عقل و فطرت به طریق اولی، لازم و ضروری خواهد بود. و نیز از نظر عقل، این نکته مسلم است که اگر مردمی به مکتب و ایدئولوژی خاصی معتقد باشند و بخواهند جامعه خود را بر اساس قوانین و دستورات آن مکتب و ایدئولوژی

اداره نمایند، لازم است برای حکومت بر خود، کسی را انتخاب کنند که نه تنها به آن مکتب معتقد و به

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۴

دستورات آن آگاه باشد، بلکه مقیدترین و آگاه ترین آنان به اصول و مبانی آن مکتب نیز باشد، مگر اینکه جهت و مصلحت مهمتری با آن در تعارض باشد، و این یک امر فطری عقلی است که خردمندان در انتخاب افراد برای انجام امور از آن چشم پوشی نمی کنند. به عنوان مثال: هنگامی که اهل منطقه خاصی همه معتقد به تفکر مادی و نظام مارکسیستی باشند، بالطبع به هنگام تعیین رهبر، برای خویش کسی را انتخاب می کنند که به تفکر مادی پایبند و به اصول و مبانی مارکسیسم مطلع بوده و نسبت به قوانین و مقرراتی که مربوط به حکومت در این مکتب است از همه مطلع تر و در گفتار و کردارش امین و مورد اعتماد باشد.

بر این اساس، مسلمانان نیز که معتقد به اسلامند- اسلامی که پاسخگوی تمام نیازمندیهای بشر در امور فردی و اجتماعی خانوادگی و سیاسی، اقتصادی و روابط داخلی و خارجی مسلمانان است- بدون شک به حکم عقل، ملزم هستند که در تعیین حاکم خویش علاوه بر در نظر گرفتن آن چهار شرط عمومی (قدرت، عقل، علم، امانت) آگاهی کامل وی به مقررات و دستورات اسلام، و حتی آگاه ترین بودن (اعلمیت) او در این زمینه و پاکدامنی و صداقتش که در فرهنگ اسلامی به «عدالت» تعبیر شده است را در نظر بگیرند.

شرایط فوق در هر حاکمی که به نام اسلام بخواهد حکومت کند معتبر است چه آن حاکم از طرف خداوند تبارک و تعالی مشخص

شده باشد، همانند ائمه معصومین (ع) به عقیده ما شیعه امامیه، و چه به وسیله انتخاب مستقیم مردم مشخص گردد، نظیر آنچه برادران عامه (سنی) به صورت مطلق معتقدند و شاید ما، در عصر غیبت نسبت به فقهای عادل نیز اینگونه معتقد باشیم. به طور خلاصه وجود این شرایط برای والی و حاکم مسلمانان از مسائلی است که نیاز به تعبد شرعی ندارد بلکه هر انسانی طبق عقل و فطرت خود، به آن گواهی می دهد و منظور ما از ولایت فقیه، چیزی جز همین امر فطری ارتکازی نیست.

در واقع این همان استدلال عقلی است که امام صادق (ع) در روایت «عیص بن قاسم» که قبلا (در جلد اول کتاب) خوانده شد به آن استناد نمود و آن، چنین بود:

«مواظب خود باشید، به خدا سوگند اگر صاحب گوسفندی چوپان دیگری را که بهتر از چوپان اولش باشد بیابد که گوسفندانش را بهتر نگهداری کند گوسفندان را از اولی گرفته و در اختیار چوپان داناتر قرار می دهد.» (۱)

(۱) - صحیح عیص بن القاسم عن ابی عبد الله (ع): و انظروا لانفسکم، فوالله ان الرجل لیکون له الغنم فیها الراعی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۵

در اینجا امام (ع) راوی روایت را به فطرت درونی و ارتکاز ذهنی خود و به آنچه عقلا به عنوان عقلا، بدان ملتزم هستند ارجاع داده است، و این یک حقیقت وجدانی است که طبع و وجدان همه انسانها در صورتی که از تعصب و عناد خالی باشد از هر دین و ملتی که باشند قبول خواهد کرد و اگر بر فرض در منطقه ای، اکثریت مردم متعهد و ملتزم به اسلام

باشند و در بین آنان اقلیتهای غیر مسلمانی وجود داشته باشند بی تردید باید حکومت بر اساس موازین اسلام با حفظ حقوق اقلیتها تشکیل گردد، و حفظ حقوق آنان نیز خود از مقررات و موازین اسلام به شمار می آید، چنانچه بر اهلس پوشیده نیست.

خلاصه کلام:

آنچه تا کنون گفته شد را این چنین می توان خلاصه نمود که به حکم عقل در والی و حاکم اسلامی شرایط عقل و قدرت و اسلام و علم و بلکه اعلیت و عدالت شرط می باشد. اما شرایط دیگری نظیر «مدیریت» و «تدبیر» را می توان به گونه ای با کمی توجه، تحت عنوان دانایی (علم) و یا توانایی (قدرت) قرار بدهیم، چرا که مثلا دانایی دارای مفهوم وسیعی است که هم آگاهی به اصول و مبانی اسلام، و هم آگاهی به راههای تطبیق و پی آمدها و چگونگی اجرا در آن نهفته است که ان شاء الله در فصلهای آینده به تفصیل درباره این شرایط و حدود و کیفیت آن بحث خواهیم کرد.

- فاذا وجد رجلا هو اعلم بغنمه من الذی هو فیها یخرجه و یجىء بذلك الرجل الذی هو اعلم بغنمه من الذی کان فیها (وسائل ۳۵/۱۱، کتاب الجهاد، باب ۱۳، روایت ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۶

فصل سوم شرایط رهبر در چشم انداز آیات قرآن کریم

آیاتی که برای به دست آوردن شرایط حاکم اسلامی می توان به آنها تمسک نمود بسیار است که در این فصل برای روشن شدن چشم انداز بحث در قرآن به ذکر تعدادی از آنها بدون شرح و تفسیر پرداخته و تفصیل و توضیح آن را به فصلهای بعد موکول می نماییم، چرا که یکجا مرور کردن مجموعه این آیات، خالی از فایده نیست:

۱- وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیْلًا. «۱»

هرگز خداوند برای کافران بر مؤمنان راهی (حاکمیتی) قرار نداده است.

۲- لَّا یَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْکَافِرِینَ اَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذَٰلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللَّهِ فِی شَیْءٍ اِلَّا اَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَ یُحَذِّرُکُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ

نباید اهل ایمان، مؤمنان را وا گذاشته و از کافران برای خود ولی و سرپرست گیرند و هر کس چنین کند هیچ جایگاهی در پیشگاه خداوند نخواهد داشت، مگر اینکه (برای حفظ خویش) از آنان تقیه نماید و خداوند شما را از عذاب خود بر حذر می دارد و باز گشت به نزد خداوند است.

۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. «۳»

ای مؤمنان هرگز یهود و نصاری را به عنوان ولی و سرپرست خود

(۱). نساء (۴) / ۱۴۱

(۲). آل عمران (۳) / ۲۸

(۳). مائده (۵) / ۵۱

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۷

بر نگزینید، زیرا برخی از آنها ولی برخی دیگرند و هر کس از شما آنان را ولی و سرپرست خود برگزیند بی تردید از آنان است. همانا خداوند مردمان ستمگر را هدایت نمی کند.

۴- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ. «۴»

ای مؤمنان اگر فرقه و دسته ای از اهل کتاب را اطاعت کنید شما را پس از آنکه ایمان آورده اید به کفر بازمی گردانند.

۵- وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا. «۵»

و هر کس از پیامبر (ص) پس از آنکه راه هدایت برایش روشن گردید جدایی گزیند و راهی به جز راه مؤمنین پیماید، آنچه را خود به عنوان ولی برگزیده است بر او مسلط خواهیم کرد و او را به جهنم واصل خواهیم نمود و چه بد جایگاه و مقامی است.

۶- اتَّبِعُوا

مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مِمَّا تَذَكَّرُونَ. «٦»

آنچه از جانب خدا به شما نازل گردیده پیروی دارید و به جز او هرگز کسانی را به سرپرستی برنگزینید و چه کم پند پذیرید.

٧- اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ الظُّلُمَاتِ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. «٧»

خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند، آنان را از تاریکیها به نور می راند و آنان که کفر ورزیدند رهبرانشان طاغوتها هستند که آنان را از نور به تاریکیها می رانند. هم اینان اهل دوزخند و در آن جاودانه خواهند ماند.

٨- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا. «٨»

آیا نمی نگری به آنان که می پندارند به آنچه به تو و به پیامبران پیش از تو،

(٤). آل عمران (٣) / ١٠٠

(٥). نساء (٤) / ١١٥

(٦). اعراف (٧) / ٣

(٧). بقره (٢) / ٢٥٧

(٨). نساء (٤) / ٦٠

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ٢، ص: ٢٨

فرود آمده ایمان آورده اند چگونه می خواهند طاغوت را حاکم خود در امور قرار دهند با اینکه مأمور شده اند به آن کفر بورزند و شیطان در صدد است آنان را به گمراهی کشاند، گمراهی بسیار دور.

٩- وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا. «٩»

و هرگز از کافران و منافقان پیروی مکن و از آزارهایشان چشم فرونه، و توکل بر خدا دار و تنها خداوند برای وکالت کافی است.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا. «۱۰»

پس به حکم خدای خویش پایداری کن و از بین آنان هیچ گناهکار و کافری را پیروی مکن.

۱۱- وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا. «۱۱»

و گویند خدایا ما بی گمان سروران و بزرگان خویش را پیروی کردیم پس آنان ما را به راه کژی و گمراهی کشاندند.

۱۲- وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ. «۱۲»

و هرگز دستور اسرافکاران را پیروی مکنید. آنها که در زمین فساد پیاپی کنند و کارها را به درستی و صلاح نمی آورند.

۱۳- وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا. «۱۳»

و هرگز آن که دلش را از یادمان غافل کردیم و از هوای نفس خویش پیروی نموده و به تبهکاری پرداخته، پیروی مکن.

۱۴- وَ لَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ. «۱۴»

و هرگز به ستمگران تکیه نکنید که آتش، شما را فرا خواهد گرفت و به جز خدای سرپرستی نخواهید داشت. آنگاه یاری نخواهید شد.

۱۵- قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَءَ أَهْلِهَا أُذِلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ. «۱۵»

(بلقیس) گفت پادشاهان هنگامی که به قریه ای وارد شوند فاسدش می کنند

(۹). احزاب (۳۳) / ۴۸

(۱۰). انسان (۷۶) / ۲۴

(۱۱). احزاب (۳۳) / ۶۷

(۱۲). شعراء (۲۶) / ۱۵۱-۱۵۲

(۱۳). کهف (۱۸) / ۲۸

(۱۴). هود (۱۱) / ۱۱۳

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۹

و افراد عزیزش را خوار می گردانند، و همواره چنین می کنند.

۱۶- فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ

وَ أَعْمَى أَبْصَارَهُمْ. «۱۶»

پس آیا انتظار نمی برید که اگر شما (منافقان) حکومت بیابید در زمین فساد پانموده و پیوسته از رحمایتان می گسلید؟
همیناند آنان که خدا لعنتشان کرده پس آنگاه کر و کورشان نموده است.

۱۷- وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ. «۱۷»

و البته ما بنی اسرائیل را از عذاب خوارکننده نجات بخشیدیم از فرعون که بی گمان او از سران اسرافکاران بود.

۱۸- أَ فَتَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. «۱۸»

آیا ما تسلیم شدگان به خدا را همانند مجرمین خطاکار قرار می دهیم؟ شما را چه می رسد، چگونه داوری می کنید؟

۱۹- أَ فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ. «۱۹»

آیا آن کس که مؤمن است همانند کسی است که فاسق است؟ نه هرگز برابر نخواهند بود.

۲۰- وَإِذِ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ بَايَعَهُ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ: وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ: لَا يَنْتَهِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. «۲۰»

و آنگاه که پروردگار ابراهیم، او را به کلماتی چند (اموری) آزمود و او همه را تمام و کمال بجای آورد خداوند به او گفت:
من تو را امام و پیشوای مردم قرار می دهم. (ابراهیم) گفت: و از ذریه و فرزندان من هم؟ گفت: عهد من هرگز به ستمکاران
نخواهد رسید.

۲۱- وَاللَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ. «۲۱»

و سرافرازی و عزت تنها از آن خدا و پیامبر او و مؤمنان است، لکن منافقان (این حقیقت را) در نمی یابند.

(۱۶) محمد (۴۷) / ۲۲-۲۳

(۱۷). دخان (۴۴) / ۳۰-۳۱

(۱۸). قلم (۶۸) / ۳۵-۳۶

(۱۹). سجده (۳۲) / ۱۸

(۲۰). بقره (۲) / ۱۲۴

(۲۱). مناقفون (۶۳) / ۸

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۰

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَيِّدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ ۖ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسِينًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؟ «۲۲»

خداوند مثل می زند بنده ای را که خود ملک دیگری است و قدرت بر چیزی ندارد و کسی را که ما به او نعمتهای فراوان داده و او در ظاهر و در خفا از آنها بر دیگران انفاق می کند. آیا این دو مساوی و برابرنند؟ حمد خدای را و اکثر مردم نادانند و خداوند مثل می زند دو مردی را که یکی از آنها لال است و توانایی به انجام هیچ کاری ندارد و همواره سربار سرپرست خویش است و به هر جا او را بفرستد هیچ بهره ای نمی آورد. آیا او با کسی که مردم را به عدالت فرا می خواند و خود نیز در راه راست قرار دارد برابر است؟

۲۳- قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ؟ أَمْ فَلَا تَتَفَكَّرُونَ. «۲۳»

ای پیامبر بگو: نمی گویم خزانه های خدا نزد من است، و نمی گویم که غیب می دانم و نیز نمی گویم که من فرشته هستم من فقط آنچه را که به من وحی رسیده پیروی می کنم. بگو آیا کور و بینا با هم برابرنند؟ آیا نمی اندیشید؟

۲۴- أَمْ مَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ

آیا آن کس که از جانب پروردگارش به دلیلی روشن دست یافته با آن کس که کردار زشتش نزد او زینت یافته همانند است؟

۲۵- وَ لِيُنْصِرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصِرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ. «۲۵»

و بی گمان آنان که خدا را یاری دهند خدا نیز آنان را یاری خواهد داد، البته که خداوند توانا و عزتمند است همانان که اگر به آنها در زمین حاکمیت بخشیم نماز بیای داشته، و زکات پرداخته و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و عاقبت کارها همه از آن خداوند است.

۲۶- وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا. «۲۶»

(۲۲). نحل (۱۶) / ۷۵-۷۶

(۲۳). انعام (۶) / ۵۰

(۲۴). محمد (۴۷) / ۱۴

(۲۵). حج (۲۲) / ۴۰-۴۱

(۲۶). نساء (۴) / ۵

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۱

و اموالتان را که خداوند قوام و قیام شما را در آن قرار داده در اختیار سفیهان قرار ندهید.

۲۷- أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. «۲۷»

آیا آن کس که راه به سوی حق برده برای پیروی سزاوارتر است یا آن کس که راه هدایت را نیافته است مگر اینکه هدایت شود؟ شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟

۲۸- وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْت سِيعَةً مِنَ الْمَالِ؟ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي

مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. «۲۸»

و پیامبرشان (اشموئیل) به آنان گفت، بی تردید خداوند طالوت را به عنوان پادشاه شما برگزیده، گفتند چگونه او را بر ما حکومت است و ما از او به سلطنت سزاوارتریم، که او هرگز گشایشی در مال نیافته؟ گفت بی شک خداوند او را به حکومت شما برگزیده و گستره علم و جسم او را افزون تر قرار داده و خداوند سلطنتش را به هر که خواست عطا می کند و خداوند گشایش بخش داناست.

۲۹- قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ «۲۹» بگو آیا آنان که می دانند با آنان که نمی دانند برابرند؟ تنها خردمندان در می یابند.

۳۰- قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ. «۳۰»

(یوسف به حاکم مصر) گفت مرا سرپرست گنجینه ها و اندوخته های زمین (کشور) قرار ده که من نگهبان و دانا هستم.

۳۱- قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ. «۳۱»

یکی از آن دو دختران (حضرت شعیب) گفت ای پدر، او (موسی) را به کار گمار که بهترین کسی که به خدمت توان گرفت فردی است نیرومند و امین.

۳۲- قَالَ عَفْرِيَّتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ. «۳۲».

عفریتی از جن (به سلیمان) گفت: پیش از آنکه از جایگاهت برخیزی من

(۲۷). یونس (۱۰) / ۳۵

(۲۸). بقره (۲) / ۲۴۷

(۲۹). زمر (۳۹) / ۹

(۳۰). یوسف (۱۲) / ۵۵

(۳۱). قصص (۲۸) / ۲۶

(۳۲). نمل (۲۷) / ۳۹

تخت او (بلقیس ملکه سبا) را خواهم آورد و من بر این کار توانمند و امینم.

۳۳- الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ

وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ. «۳۳».

مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است بدانچه خداوند برخی از آنان را بر برخی دیگر برتری بخشیده و بدان جهت که مردان از اموال خود بر آنان انفاق می کنند.

۳۴- أَوْ مَنْ يُشَوُّوا فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرٌ مُبِينٍ. «۳۴»

آیا آن را که در زینت و زیور پرورش یافته و در مخاصمه و جدال غیر آشکار است؟

۳۵- وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَهُ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. «۳۵»

و زنان را بر شوهران حقوق مشروعی است چنانچه شوهران را بر زنان، لکن مردان را بر زنان افزونی و برتری است و خداوند دارای عزت و حکمت است.

۳۶- وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى «۳۶»

و شما (همسران پیامبر (ص) در خانه های خود بمانید و همانند جاهلیت نخستین در خارج از منزل به خود نمایی نپردازید.

۳۳). نساء (۴) / ۳۴

۳۴). زخرف (۴۳) / ۱۸

۳۵). بقره (۲) / ۲۲۸

۳۶). احزاب (۳۳) / ۳۳

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۳

فصل چهارم بحث و بررسی تفصیلی در شرایط رهبر شرط اول: عقل و درایت کافی

پیش از این در کلمات صاحب نظران گفته شد که در والی اموری از جمله عقل شرط است و در فصل دوم گفتیم که عقلا به حسب فطرت به کسی که فاقد شرایطی که یکی از آنها عقل است کارهای معمولی خود را محول نمی کنند چه رسد به مسأله ولایت و حکومت، که مسأله سلطه بر خون و آبرو و اموال مردم در آن مطرح است و اکنون در ادامه آن به این حدیث توجه فرمایید:

غرر و درر از امیر المؤمنین (ع) روایت نموده که فرمود:

«امام (رهبر و حاکم جامعه) به قلبی اندیشمند، زبانی گویا

و دلی که بر اقامه حق استوار باشد نیازمند است. «(۱)»

از سوی دیگر در شریعت اسلام از دیوانه تکلیف برداشته شده و دیگران باید سرپرستی او را به عهده بگیرند پس چگونه می توان چنین شخصی را سرپرست مسلمانان قرار داد؟ و همچنین افراد کم خرد و سفیه جزء محجورین هستند و نمی توان اختیار امور را به آنان سپرد.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ فِيهَا مَالًا. «(۲)»»

اموال خود که خداوند قوام و قیام شما را در آن قرار داده در اختیار افراد کم خرد و سفیه قرار ندهید.

(۱). يحتاج الامام الى قلب عقول، و لسان قوول و جنان على اقامه الحق صئول. (غرر و درر ۶ / ۴۷۲، حدیث (۱۱۰۱۰).

(۲). نساء (۴) / ۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۴

طبق آیه شریفه اموال را، چه اموال عمومی متعلق به جامعه مقصود باشد و چه مطلق اموال - اعم از عمومی و شخصی - نمی توان در اختیار سفیه قرار داد و والی و حاکم چون به هر صورت مسلط بر اموال و نفوس مردم است پس به هیچ وجه جایز نیست فردی کم خرد و سفیه باشد.

در روایت شحام از امام صادق (ع) وارد شده که فرمود:

«شخص سفیه نمی تواند امام و پیشوای مردمان باتقوی باشد. «(۳)»»

و در نهج البلاغه از امیر المؤمنین (ع) آمده است که فرمود:

«من بيم آن دارم که رهبری این امت را افراد کم خرد و بدکار به دست گیرند، آنگاه مال خدا را بازیچه خود و بندگان خدا را بردگان خود قرار دهند و با افراد صالح به دشمنی برخیزند و افراد بدکار و فاسق را حزب

خود قلمداد نمایند. «۴»

و در کنز العمال آمده است: (پیامبر (ص) فرمود):

«هنگامی که خداوند برای قوم و ملتی خیری را اراده نموده باشد افراد پرحوصله و بردبارشان را بر آنان ولایت داده و افراد دانشمندشان را به مسند قضاوت نشانده و مال را در دست افراد سخی و بخشنده آنان قرار می دهد، و اگر خداوند برای قوم و ملتی شری را مقدر کرده باشد افراد کم خرد و سفیه را بر آنان حکومت بخشیده و افراد نادان را در بین آنان به قضاوت نشانده و اموال را در دست افراد بخیل آنان قرار می دهد. «۵»

پس بر این اساس در والی و حاکم علاوه بر عقل معمولی، رشد عقلی که در مقابل سفاهت است نیز شرط است و می توان گفت آنچه در والی شرط است عقل کامل است نه صرف داشتن عقل و خرد معمولی.

در هر صورت در ارتباط با این شرط مسأله واضح است و بیش از این نیازمند گسترش بحث نیست.

(۳). لا یكون السفیه امام التقی. کافی ۱/ ۱۷۵ کتاب الحجّه باب طبقات الانبیاء حدیث ۲.

(۴). و لکننی آسی ان یلی امر هذه الامه سفهاؤها و فجارها فیتخذوا مال الله دولا و عباده خولا و الصالحین حربا و الفاسقین حزبا (نهج البلاغه، نامه ۶۲، فیض / ۱۰۵۰، لح / ۴۵۲).

(۵). اذا اراد الله بقوم خیرا ولی علیهم حلماءهم و قضی علیهم علماءهم و جعل المال فی سمحائهم، و اذا اراد الله بقوم شرا ولی علیهم سفهاءهم و قضی بینهم جهالهم و جعل المال فی بخلائهم. (کنز العمال ۶/ ۷ باب ۱ از کتاب الاماره، حدیث ۱۴۵۹۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۵

فصل پنجم شرط دوم: اسلام و ایمان

شرط

دیگر حاکم اسلامی، اسلام و ایمان است، خداوند سبحان به هیچ وجه برای کفار و غیر مسلمانان حاکمیتی بر مسلمانان قرار نداده است. برای اثبات این شرط علاوه بر آنچه قبلاً گفتیم - که از نظر عقل، هر ملتی بخواهد بر اساس عقاید خود زندگی کند حاکم آنان باید معتقد به عقاید آنان باشد - آیات زیر نیز دلالت صریح دارند:

۱- لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا. «۱»

هرگز خداوند برای کافرین بر مؤمنین راهی و سلطه ای را قرار نداده است.

و مسلم است ولایت و حکومت بر دیگران از قوی ترین راهها و حاکمیتهاست.

۲- لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ. «۲»

مؤمنان به غیر از مؤمنان، کافران را اولیای خود نگیرند و هر کس چنین کند جایگاهی در پیشگاه خداوند نخواهد داشت.

۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ. «۳»

ای مؤمنان، یهود و نصاری را اولیا و سرپرستان خود مگیرید، برخی از آنان اولیای برخی دیگرند.

و اما روایاتی که بر این معنی دلالت دارد بسیار زیاد است، از آن جمله روایتی است که

(۱). نساء (۴) / ۱۴۱.

(۲). آل عمران (۳) / ۲۸.

(۳). مائده (۵) / ۵۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۶

از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

«الاسلام يعلوا ولا يعلى عليه» (۴) - اسلام بر همه چیز برتر است و هیچ چیز بر آن برتر نیست».

و اصولاً - کسی که خود معتقد به اسلام نیست چگونه می توان از وی انتظار اجرای دستورات اسلام و اداره جامعه بر اساس مقررات و موازین اسلامی را داشت؟ و در همین ارتباط است که باید گفت در رهبری

نه تنها اسلام به معنی اعم و صرف گفتار لفظی کافی نیست بلکه ایمان جامع که مرکب از اقرار به زبان و اعتقاد به قلب و عمل با تمام وجود و اعضا و جوارح بدن است نیز شرط می باشد.

از سوی دیگر هنگامی که ایمان در امام جماعت از شرایط مسلمة است، شرط بودن آن در امام اعظم و رهبر مسلمانان به طریق اولی ثابت و مسلم است و این نکته ای است شایان دقت.

(۴). الفقیه ۴/ ۳۳۴، باب میراث اهل الملل، حدیث ۵۷۱۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۷

فصل ششم شرط سوم: عدالت

اشاره

افراد ستمگر و بدکاره نمی توانند هیچ گونه ولایتی بر مسلمانان داشته باشند، بر این معنی گذشته از حکم عقل که پیش از این بدان اشارت رفت آیات و روایات زیادی از طریق فریقین دلالت دارد که به ذکر تعدادی از آنها می پردازیم:

آیات مورد استناد در این شرط:

۱- وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي؟ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. «۱»

و آن دم که ابراهیم را پروردگارش با کلماتی آزمایش نمود پس ابراهیم آن کلمات را به پایان برد، پروردگارش گفت من تو را برای مردم امام قرار دادم، (ابراهیم) گفت و از فرزندانم نیز؟ (پروردگارش) گفت عهد من به ستمکاران نخواهد رسید.

ظلم در لغت قرار دادن چیز در غیر جای خودش می باشد. در کتاب اقرب الموارد آمده است:

«ظلم فلان ظلما و ظلما و مظلمه: وضع الشیء فی غیر موضعه و از همین مورد است مثل معروف «من استرعى الذئب فقد ظلم» هر که گرگ را به چوپانی گله بگمارد ستم کرده است و «ظلم فلانا» یعنی بر او ستم کرد و «ظلم الارض»:

حفرها فی غیر موضع حفرها»، به زمین ظلم کرد یعنی چاه را در غیر جا و موضع

(۱). بقره (۲)/ ۱۲۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۸

خودش حفر کرد «۲».

بر این اساس هر عملی که مخالف حق باشد می توان کلمه ظلم را برای آن به کار برد و مشمول اطلاق مفهوم آن می گردد. پس هر فاسق و هر منحرف از حقی ظالم است (و صلاحیت رهبری امت اسلامی را نخواهد داشت).

۲- وَ لَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ «۳»- و هرگز به ستمگران تکیه نکنید که آتش

شما را فرا خواهد گرفت.

علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه نقل می کند که (امام (ع)) می فرماید: «تکیه بر ظالمین (رکون) دوستی، نصیحت و رهبری ظالمین را پذیرفتن است.» (۴)»

۳- وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ «۵»- از دستور اسرافکاران پیروی مدارید- آنان که در زمین فساد بپا کرده و اصلاح انجام نمی دهند.

۴- وَ لَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا. «۶»

و از کسی که قلبش را از یادمان غافل نموده و از هوای نفسش پیروی کرده و کار او از دست رفته است، پیروی مدار.

۵- فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُطِيعْ مِنْهُمْ آئِمًّا أَوْ كَفُورًا. «۷»

پس به حکم خدایت صبر کن و از آنان که گناهکار و یا کفرانگرنند پیروی مدار.

۶- وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا. «۸»

و (اهل دوزخ)، گفتند بار خدایا سروران و بزرگانمان را پیروی کردیم آنگاه آنان ما را به گمراهی سوق دادند.

و آیات دیگری نظیر اینها که از مجموع آن استفاده می گردد که اشخاص ظالم و فاسق را نمی توان به عنوان امام و والی واجب الاطاعه قرار داد و دلالت آنها بر این موضوع بخوبی روشن و آشکار است.

(۲). اقرب الموارد ۲ / ۷۳۱.

(۳). هود (۱۱) / ۱۱۳.

(۴). تفسیر علی بن ابراهیم (قمی) / ۳۱۵، چاپ دیگر ۱ / ۳۳۸.

(۵). شعراء (۲۶) / ۱۵۱-۱۵۲.

(۶). کهف (۱۸) / ۲۸.

(۷). انسان (۷۶) / ۲۴.

(۸). احزاب (۳۳) / ۶۷.

روایات مورد استناد در این شرط:

و اما روایات نیز در این زمینه بسیار است که به ذکر برخی از آنها می پردازیم:

۱- مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی به سند خویش از

حنان از پدرش از امام محمد باقر (ع) روایت نموده که گفت پیامبر خدا (ص) فرمود:

«امامت و رهبری جامعه برآزنده نیست مگر بر کسی که در وی سه خصلت است: تقوایی که او را از معصیت خداوند بازدارد، حلمی که با آن غضب خویش را کنترل کند و با نیکی حکومت راندن بر کسانی که حکومتشان را به عهده گرفته است، تا جایی که برای آنان همانند والدی مهربان باشد.»

و در روایت دیگری همین مضمون، با این تفاوت آمده ... تا جایی که برای «رعیت» همانند پدری مهربان باشد. «۹»

۲- باز در کافی به سند صحیح از محمد بن مسلم روایت شده که گفت از امام محمد باقر (ع) شنیدم که می فرمود:

«... به خدا سوگند ای محمد، کسی که از این امت، شب را صبح گرداند و از جانب خداوند عز و جل پیشوای ظاهر عادل نداشته باشد گمراه و سرگردان صبح نموده است و اگر بر این حالت از دنیا برود به مرگی همگون مرگ کافران و منافقان مرده است. و بدان ای محمد که پیشوایان ستم و پیروانشان از دین خدا بر کنار شده هستند، آنان خود گمراه شده و دیگران را نیز به گمراهی کشانده اند. «۱۰»»

۳- و در کتاب محکم و متشابه منسوب به امیر المؤمنین (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود:

«بدون شک مردم هلاک گردیدند آنگاه که پیشوایان هدایت و پیشوایان کفر را یکسان قرار داده و گفتند: هر کس به جای پیامبر نشست چه نیکوکار باشد و چه بدکار،

(۹). اصول کافی بسنده عن حنان، عن أبيه، عن أبي جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): لا تصلح

الامامه إلّا لرجل فيه ثلاث خصال: ورع يحجزه عن معاصي الله و حلم يملك به غضبه و حسن الولاية على من يلي حتى يكون لهم كالوالد الرحيم. و في روايه اخرى «حتى يكون للرعيه كالاب الرحيم». (كافي ١/ ٤٠٧ كتاب الحجّه، باب ما يجب من حق الامام على الرعيه، حديث ٨).

(١٠). كافي بسند صحيح عن محمد بن مسلم، قال سمعت ابا جعفر (ع) يقول ... و الله يا محمد من اصبح من هذه الامه لا امام له من الله عز و جل - ظاهر عادل اصبح ضالاً- تائها و ان مات على هذه الحاله مات ميتة كفر و نفاق. و اعلم يا محمد ان ائمه الجور و اتباعهم لمعزولون عن دين الله قد ضلوا و اضلوا (كافي ١/ ١٨٤، كتاب الحجّه، باب معرفه الامام و الرد إليه، حديث ٨).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ٢، ص: ٤٠

اطاعت او واجب است، پس از این رهگذر هلاک شدند. خدای متعال می فرماید: **أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ** [مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ]. «١١» آیا افراد مسلمان را همانند مجرمان و گناهکاران قرار می دهیم؟ چه می رسد شما را؟ چگونه حکم می کنید؟
«(١٢)»

در اینکه آیا همه این کتاب (محکم و متشابّه) روایتی است از امیر المؤمنین (ع) یا نه مطالبی داشتیم که پیش از این در دلیل پنجم از ادله ضرورت ولایت [جلد اول- بخش سوم] گذشت، [مرحوم مجلسی با مجموعه این کتاب معامله روایت می کند].

٤- امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه پس از آنکه سابقه خویش در اسلام را ذکر می کند می فرماید:

«و شما خوب می دانید که جایز نیست برای کسی که حاکم بر ناموس و جان و مال مردم بوده و اموال

عمومی و احکام و رهبری آنان را در دست دارد فردی باشد: «بخیل» که در آن صورت به اموال آنان آزمون می گردد، و نه «ناآگاه و جاهل» که با نادانی خود آنان را به گمراهی می کشاند و نه «جفاکار» که با جفای خویش رابطه خود را با آنان می گسلد و نه «حیف و میل کننده اموال» که در آن صورت دسته ای را به خود نزدیک کرده و دسته دیگری را طرد می کند و نه «رشوه خوار در قضاوت» که حقوق را پایمال نموده و حق را در غیر جایگاه آن نگه می دارد و نه «تعطیل کننده سنت» که امت را به سوی هلاکت سوق می دهد. «۱۳»

توضیح چند نکته درباره جملات روایت: در ابتدای این روایت امام (ع) فرمود: «شما خوب می دانید» این جمله اشاره به ارتکاز ذهنی شنوندگان نسبت به شرایط ولایت و امامت است که از آیات قرآن کریم یا بیانات پیامبر اکرم (ص) یا از سخنان گذشته آن حضرت یا از دیده های خود درباره اعمال گذشتگان (خلفا) در ذهن خود دارند.

(۱۱). قلم (۶۸) / ۳۵-۳۶

(۱۲). و انما هلك الناس حين ساووا بين ائمة الهدى و ائمة الكفر فقالوا: ان الطاعه مفترضه لكل من قام مقام النبى (ص) برأ كان او فاجرا فأتوا من قبل ذلك قال الله تعالى: أ فنجعل المسلمين كالمجرمين ما لكم كيف تحكمون.

(المحكم و المتشابه / ۷۱ و بحار الانوار / ۹۰ / ۵۷).

(۱۳) و قد علمتم انه لا ينبغي ان يكون الوالى على الفروج و الدماء و المغانم و الاحكام و امامه المسلمين البخيل فتكون فى موالهم نهمته، و لا الجاهل فيضلهم بجهله، و لا الجافى فيقطعهم بجفائه، و لا

الحائف للدول فيتخذ قوما دون قوم، و لا- المرتشى في الحكم فيذهب بالحقوق و يقف بها دون المقاطع و لا المعطل للسنه فيهلك الامه (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱، فيض / ۴۰۷، لح / ۱۸۹).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۱

جمله «سزاوار نیست- لا ینبغی» که در روایت آمده ظهور در کراهت ندارد، اگر چه در این اعصار، فقها از این لفظ اصطلاحاً اراده کراهت می نمایند. اما با توجه به معنای لغوی آن مناسبت با حرمت و یا ظهور در حرمت دارد:

در کتاب لسان العرب در ارتباط با این واژه اینگونه آمده است: «انبغی لفلان ان یفعل کذا» یعنی شایسته و سزاوار فلانی است که چنین عملی را انجام دهد. و گویا چنین گفته شده که از وی طلب انجام کاری شده و او آن کار را انجام داده است: «و انبغی الشیء یعنی انجام کار میسر و آسان شد. «۱۴» بنابراین «لا ینبغی» یعنی تحقق عملی آن صلاح و میسر نیست. و گواه بر این معناست موارد استعمال این کلمه در قرآن کریم که می فرماید: «قالوا سبحانک ما کان ینبغی لنا ان نتخذ من دونک من اولیاء «۱۵»- گفتند تو منزهی، شایسته نیست که ما کسی جز تو را سرپرست خود بگزینیم».

و نیز آیه شریفه «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ». «۱۶»

نه خورشید می تواند به ماه برسد و نه شب می تواند از روز پیشی گیرد.

و آیات شریفه دیگری از این قبیل، و در صحیح مشهور زراره در باب استصحاب «۱۷» نیز آمده است: فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدأ. «۱۸» تو هرگز نمی توانی یقین را به وسیله شک

واژه «نهمه» (با فتح نون و سکون هاء) به معنی نیازمندی و علاقه مفراط است و «نهمه» (با فتح نون و هاء) به معنی افراط در خوردن غذا و شکم بارگی است. و کلمه «جفاء» در مقابل نیکی و گشاده دستی، به معنی سختگیری و بدخلقی است، و کلمه «حیف» به معنی ظلم است و «دول» جمع «دوله» مالی است که دست به دست می چرخد.

در برخی از روایتها «و لا الخائف للدول» با خاء نقطه دار و کسر دال که جمع دوله به فتح دال است آمده، یعنی کسی که از دگرگونیهای روزگار و از پیروزی دشمنانش می ترسد و در نتیجه به عده ای که از وی طرفداری کنند حقوق بیشتری از بیت المال می پردازد.

کلمه «مقاطع الحکم» حدودی است که از جانب خداوند برای احکام مشخص شده

(۱۴). لسان العرب ۷۷ / ۱۴.

(۱۵). فرقان (۲۵) / ۱۸.

(۱۶). یس (۳۶) / ۴۰.

(۱۷). استصحاب، قاعده ای در اصول فقه است و معنی آن این است که اگر به چیزی یقین داشته باشیم باید ادامه دهیم و نباید به شک در زوال توجه کنیم. (مقرر)

(۱۸). وسائل ۲ / ۱۰۶۲، باب ۴۱ از ابواب نجاسات، حدیث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۲

است. و اینکه فرموده: «فیذهب بالحقوق و یقف بها دون المقاطع» یعنی با حکم به حق مسائل را فیصله نمی دهد بلکه بر اساس ستم قضاوت می کند، یا اینکه بطور کلی در مسأله قضاوت نمی کند و جریان را آن قدر به تأخیر می اندازد تا محق به حق خویش نرسد و ناچار به مصالحه گردد. و مراد به «سنت» احکام خداوند است که به وسیله قول و فعل پیامبر اکرم (ص) بیان شده است. در هر

صورت دلالت این روایت بر اعتبار عدالت در حاکم اسلامی واضح است. «۱۹»

۵- و نیز در نهج البلاغه می فرماید:

«و لکن من می ترسم که رشته حکومت این امت را افراد سفیه و بدکاره آنان در دست گیرند، آنگاه اموال خدا را بین خود دست به دست بگردانند و بندگان خدا را بردگان خود سازند و افراد صالح و درستکار را دشمن به حساب آورده و افراد بدکاره و فاسق را وابسته به خویش و حزب خود گردانند.» «۲۰»

۶- و نیز در نهج البلاغه ضمن خطبه ای خطاب به عثمان می فرماید:

«پس بدان بهترین بندگان خدا در پیشگاه خداوند امام عادل است که خود هدایت یافته و دیگران را نیز به سمت هدایت ببرد، آنگاه سنتهای معلوم را پاداشته و بدعتهای مجهول را بمیراند... و بدون شک بدترین مردم در پیشگاه خداوند پیشوای ستمگری است که خود گمراه شده و دیگران به توسط او به گمراهی کشیده شوند. پس سنتهای معلوم را بمیراند و بدعتهای مجهول را زنده کند و من از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: در روز قیامت پیشوای ستمگر را بیاورند، اما نیست برای وی یاور و عذر خواهی، آنگاه افکنده می شود درون آتش دوزخ، پس همانند سنگ آسیا به چرخش افتد، آنگاه به قعر جهنم فرو غلتد.» «۲۱»

(۱۹). در این روایت، شرایطی همانند بخیل بودن و تندخو نبودن در کنار شرایطی همانند علم و عدالت بیان گردید و این بیانگر اهمیت آنهاست، زیرا اینگونه خصلتهای ناپسند در محدوده زندگی شخصی شاید قابل تحمل و توجیه باشد، اما در ارتباط با مسائل اجتماعی و حکومتی قابل تحمل نیست و چه بسا با يك

عصبانیت حاکم، اطرافیان و سربازان او چندین قتل مرتکب گردند و با یک تصمیم گیری از روی احساسات همه اوضاع مملکت درهم بریزد. (از افاضات معظم له در درس).

(۲۰). و لکنی آسی ان یلی امر هذه الامه سفهاؤها و فجارها فيتخذوا مال الله دولا و عباد الله خولا و الصالحين حربا و الفاسقين حزبا (نهج البلاغه، نامه ۶۲، فیض / ۱۰۵۰، لح / ۴۵۲).

(۲۱). فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل هدى و هدى فاقام سنه معلومه و امات بدعه مجهوله ... و ان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به فامات سنه معلومه و احيا بدعه متروكه و انى سمعت رسول الله (ص) - يقول يؤتى يوم القيامة بامام جائر و ليس معه نصير و لا عاذر يلقى فى نار جهنم فيدور فيها كما تدور الرحي ثم يرتبط فى قعرها (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴، فیض / ۵۲۶، لح / ۲۳۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۳

۷- و امام حسن (ع) در خطبه خود در مقابل معاویه می فرماید:

«همانا خلیفه کسی است که بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر خدا حرکت کند و هرگز آن کس خلیفه نیست که بر پایه جور و ستم، سیر نماید.» (۲۲)

۸- مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد خویش از سالار شهیدان امام حسین (ع) روایت می کند که آن حضرت در جواب نامه های مردم کوفه نوشت:

«به جان خودم سوگند پیشوای جامعه جز آن کسی که بر اساس کتاب خدا حکم نموده و قسط را اقامه کند و پایبند به دین حق بوده و نفسش را محبوس ذات حق نماید نیست.» (۲۳)

نظیر همین روایت در کامل ابن اثیر نیز

۹- و نیز در نهج البلاغه می فرماید:

«کسی که خود را پیشوای مردم قرار می دهد باید پیش از آموزش دیگران به آموزش خویش پردازد، و باید شیوه تربیت را پیش از آنکه به زبان بیاورد در عمل خود نشان بدهد و آموزش دهنده و تربیت کننده نفس خویش، به بزرگداشت سزاوارتر است تا آموزش دهنده و تربیت کننده مردم.» «۲۵»

۱۰- کتاب اثبات الهداه از مرحوم صدوق به سند خویش از حبيب سجستانی (سیستانی) از امام محمد باقر (ع) روایت می کند که آن حضرت گفت: پیامبر خدا فرمود، که خداوند تبارک و تعالی فرمود:

«هر جامعه ای که در اسلام به حکومت و ولایت پیشوای جائز و ستمگری که از حکومت الهی بهره ای نبرده گردن نهد بی تردید عذاب خواهیم کرد، گرچه آن جامعه خود نیکوکار و متقی باشند، و هر جامعه ای در اسلام به ولایت امام عادل

(۲۲). انما الخلیفه من سار بکتاب الله و سنه بنیه و لیس الخلیفه من سار بالجور (مقاتل الطالبین / ۴۷)

(۲۳). فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین الله الحابس نفسه علی ذات الله.

(الارشاد / ۱۸۶، چاپ دیگر / ۲۰۴).

(۲۴). کامل ابن اثیر ۴ / ۲۱

(۲۵). من نصب نفسه للناس اماما فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره و لیکن تادیبه بسیرته قبل تادیبه بلسانه و معلم نفسه و مودبها احق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم. (نهج البلاغه، حکمت ۷۳، فیض / ۱۱۱۷، لح / ۴۸۰).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۴

که از جانب خدا مشخص گردیده گردن نهد مورد عفو قرار خواهیم داد، هر چند آنان در اعمال خویش ظالم و گناهکار باشند. «۲۶»

۱۱- کافی به سند صحیح از هشام بن سالم و

حفص بن بختری از امام جعفر صادق (ع) روایت می کند که به آن حضرت گفته شد امام چگونه شناخته می شود؟ حضرت فرمود:

«امام به وسیله وصیت و تعیین امام قبلی و به توسط فضیلتها و ارزشهایی که داراست شناخته می گردد. در حقیقت امام را هیچ کس نمی تواند از جهت دهان و شکم و عورتش مورد طعن و اتهام قرار دهد و بگوید دروغگوست و اموال مردم را می خورد و اتهاماتی مشابه اینها.» (۲۷)

۱۲- در کتاب دعائم از امام جعفر صادق (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود:

«حکومت افراد عادل یعنی کسانی که خداوند بر ولایت و حکومت آنان دستور فرموده و پذیرفتن مسئولیت از طرف آنان و کار کردن بر ایشان واجب است و اطاعت از آنان نیز واجب می باشد و هرگز کسی را که آنان به انجام کاری مأمور کنند جایز نیست از دستورشان سرپیچی کند و اما ولایت و حاکمیت ستمگران و پیروی کردن از آنان و قبول مسئولیت از طرفشان برای کسی که او را در معصیت خدا به خدمت فراخوانند جایز نیست و نیز روا نیست کار کردن برای آنان و یاری دادن و قبول هیچ چیز از آنان.» (۲۸)

(۲۶). قال الله عز وجل لأعدبن كل رعيه في الاسلام دانت بولايه امام جائر ظالم ليس من الله و ان كانت الرعيه عند الله بازه تقية، ولأعفون عن كل رعيه في الاسلام دانت بولايه كل امام عادل من الله و ان كانت الرعيه في اعمالها ظالمة مسيئة (اثبات الهداه، ج ۱/۱۲۳).

این روایت می خواهد اهمیت نظام فاسد و نظام صالح را مشخص کند. نظام فاسد، افراد خوب جامعه را

هم به فساد می کشاند و نظام صالح بتدریج افراد بد را هم اصلاح می کند. در یک نظام فاسد، افراد خوب هم نمی توانند در چارچوبه نظام کار مؤثر و خوبی انجام دهند- البته افرادی همانند علی بن یقین که در دربار هارون الرشید بود حسابشان جد است. زیرا او در واقع تحت ولایت امام به حق حرکت می کرد، گرچه ظاهراً به خاطر مصالحتی در دربار هارون بود و بودنش در آنجا برکاتی داشت. (از افاضات معظم له در درس).

(۲۷). عن ابی عبد الله (ع) قال قيل له بای شیء يعرف الامام؟ قال بالوصیه و بالفضل، ان الامام لا يستطيع احد ان يطعن علیه فی فم و لا بطن و لا فرج فیقال: کذاب و يأکل اموال الناس و ما اشبه هذا. (کافی ۱/ ۲۸۴، کتاب الحجّه، باب الامور التي توجب حجه الامام، حدیث ۲).

(۲۸). ولایه اهل العدل الذین امر الله بولایتهم و تولیتهم و قبولها و العمل لها فرض من الله- عز و جل- و طاعتهم واجبه و لا یحل لمن امره بالعمل لهم ان یتخلف عن امرهم (و ولایه- ظ) و لایه اهل الجور و اتباعهم و العاملون لهم فی معصیه الله غیر جایزه لمن دعوه الی خدمتهم و العمل لهم و عونهم و لا- القبول منهم. (دعائم الاسلام ۲/ ۵۲۷، کتاب آداب القضاء، حدیث ۱۸۷۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۵

۱۳- تحف العقول از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«جهت حلال از ولایت و حکومت، ولایت والی عدلی است که خداوند به معرفت آن والی و حکومت وی و پذیرش کارگزاری در دستگاه حکومتی وی دستور فرموده است. و نیز ولایت

کارگزاران و کارگزاران کارگزاران او. البته در همان جهتی که خداوند به والیهای عادل دستور فرموده که در آنچه خداوند نازل فرموده کم و زیاد و تحریفی انجام ندهند و از دستورات وی تجاوز نکنند.

پس هرگاه والی بر این اساس حکومت و ولایت عدلی را برقرار کند، ولایت برای او و کار کردن با وی و یاری نمودن او در امور حکومت و تقویت او، حلال و جایز است و کسب و معامله با آنان حلال و رواست. و این بدان جهت است که در ولایت والی عدل و کارگزاران او زنده کردن حق و عدل و میراندن هر گونه ظلم و جور و فساد است. پس هر کس در تقویت حکومت او تلاش کند و در امور حکومتی یاور او باشد تلاش در جهت اطاعت خداوند نموده و دین خدا را تقویت کرده است.

و اما جهت حرام از حکومت، حکومت والی ستمگر و حکومت کارگزاران و عمال اوست از رؤسای آنان گرفته تا پیروانشان از مراتب بالا تا پائین، هر کسی که از جانب آنان عهده دار کاری باشد. کار کردن برای آنان و معامله کردن با آنها در جهت تقویت حکومتشان حرام و غیر جایز است و آن کس که آنان را یاری دهد معذب خواهد بود چه کار وی کم باشد یا زیاد، چرا که هر تلاشی در جهت یاری آنان از جمله گناهان کبیره است. و این بدان جهت است که در حکومت حاکم ستمگر نابودی همه حق و زنده شدن همه باطل، و آشکار شدن ظلم و جور و فساد، و باطل شدن کتابهای آسمانی، و قتل پیامبران و مؤمنین و

خراب شدن مسجدها، و دگرگونی سنتهای خداوند و شریعت الهی است.

پس بر این اساس کار کردن و یاری دادن و کسب و معامله با آنان حرام است مگر در حد ضرورت نظیر ضرورت استفاده از خون و مردار در مواقع اضطرار. «۲۹»

(۲۹). فوجه الحلال من الولاية والایة الوالی العادل الذی امر الله بمعرفته و ولايته و العمل له فی ولايته، و ولايه و لاته و و لاه و لاته بوجه ما امر الله به الالی العادل بلا- زیاده فیما انزل الله و لا- نقصان منه و لا تحریف لقوله و لا تعد لامره الی غیره، فاذا صار الالی والی عدل لهذه الجبهه فالولاية له و العمل معه و معونته فی ولايته و تقویته-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۶

آثار صدق و درستی از مضامین این روایت آشکار است و دلالت آن بر مقصود روشن و مبرهن، اما در مورد سند این روایت که در تحف العقول حذف شده مؤلف آن در دیباچه کتاب می نویسد: «سندها به خاطر کم شدن حجم کتاب و خلاصه گویی حذف شده، اگر چه اکثر روایتهای آن را من از بزرگان شنیده ام و بدان جهت که بیشتر آنها آداب و حکمت است که مضامین آنها خود بر درستی اش گواه است.»

۱۴- أبو بصیر از امام جعفر صادق (ع) از پدرانش از امیر المؤمنین (ع) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«شخص مسلمان همراه کسی که بر حکم خدا مورد اعتماد نیست و در اموال عمومی و بیت المال مسلمانان امر خدا را اجرا نمی کند، برای جهاد خارج نمی گردد. و اگر با او به جهاد رفت و در آن حال از دنیا رفت، در

محبوس نگاهداشتن حق ما و پایمال شدن خونهای ما کمک کرده و مرگ او مرگ جاهلیت است». (۳۰)

۱۵- نعمانی در کتاب غیبت از محمد بن یعقوب به سند خویش از ابی وهب از محمد بن منصور روایت کرده که گفت از امام صادق (ع) درباره تفسیر گفتار خداوند عز و جل که می فرماید: «وَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَهُ قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا، قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۳۱) - و آنگاه که عمل زشتی را مرتکب گردند گویند ما پدرانمان را بر این کار یافتیم و خداوند ما را بر این عمل مأمور کرده است! بگو خداوند هرگز به فحشا و اعمال زشت دستور نداده، آیا بر خدا می بندید آنچه را که نمی دانید؟»

- حلال محلّل، و حلال الکسب معهم و ذلک ان فی ولایه والی العدل و ولاته احياء کل حق و عدل و اماته کل ظلم و جور و فساد، فلذلک کان الساعی فی تقویه سلطانه و المعین له علی ولایته ساعیه الی طاعه الله مقویا لدينه.

و اما وجه الحرام من الولایه فولایه الوالی الجائر و ولایه ولاته الرئیس منهم و اتباع الوالی فمن دونه من ولاء الولاه الی ادناهم، بابا من ابواب الولایه علی من هو وال علیه، و العمل لهم و الکسب معهم بجهه الولایه لهم، حرام محرم، معذب من فعل ذلک علی قلیل من فعله او کثیر لان کل شیء من جهه المعونه معصیه کبیره من الكبائر و ذلک ان فی ولایه الوالی الجائر دروس الحق کله و احياء الباطل کله و اظهار الظلم و الجور و الفساد، و ابطال

الكتب و قتل الانبياء و المؤمنين و هدم المساجد و تبديل سنه الله و شراعه، فلذلك حرم العمل معهم و معونتهم و الكسب معهم الا بجهه الضروره نظير الضروره الى الدم و الميته. (تحف العقول / ۳۳۲).

(۳۰). لا- يخرج المسلم في الجهاد مع من لا- يؤمن على الحكم و لا- ينفذ في الفىء امر الله عز و جل فانه ان مات في ذلك المكان كان معينا لعدونا في حبس حقنا و الإشاطه بدمائنا و ميته ميته جاهليه. (وسائل ۱۱ / ۳۴، ابواب جهاد، باب ۱۲، حديث ۸).

(۳۱). اعراف (۷) / ۲۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۷

پرسش نمودم، حضرت فرمود:

«آیا هرگز دیده ای کسی گمان کند که خداوند او را به نوشیدن شراب و زنا و چیزی مشابه این محرمات مأمور کرده باشد؟ عرض کردم نه، حضرت فرمود:

پس این عمل زشت چیست که آنان مدعی هستند که خداوند آنان را بدان مأمور کرده است؟ عرض کردم خداوند و ولی او بهتر می دانند، حضرت فرمود همانا این آیه در مورد دوستان و پیروان پیشوایان ستمگر است که ادعا می کنند خداوند دستور فرموده از این پیشوایان اطاعت کنند در حالی که خداوند هرگز چنین دستوری را نداده است. خداوند سبحان در اینجا ادعای آنان را به خودشان بر می گرداند و آنان را آگاه می کند که به خداوند دروغ بسته اند و این عمل ناپسند آنان را، فاحشه نامیده است» (۳۲).

و روایتهای دیگری نظیر این روایت که در آن اطاعت نمودن از پیشوایان ستمگر نهی شده، و اینها خود دلیل مستقلى است بر اینکه اشخاص ظالم فاسد، لیاقت رهبری را ندارند، چرا که رهبری لازمه اش اطاعت است و کسی که اطاعت از

او حرام باشد طبعا ولایت و امامتی نیز نخواهد داشت.

۱۶- تفسیر نور الثقلین از روضه الواعظین مرحوم مفید از پیامبر اکرم (ص) روایت نمود که فرمود:

«بهشت با سختیها گره خورده و آتش جهنم با شهوات، خداوند تبارک و تعالی به داود فرمود: عالمی که دل در گرو شهوت نهاده حرام است که او را امام و پیشوای متقین قرار دهیم». (۳۳)

۱۷- در کتاب کنز العمال از امیر المؤمنین روایت شده که آن حضرت فرمود:

(۳۲). النعمانی فی کتاب الغیبه عن محمد بن یعقوب بسنده عن ابی وهب محمد بن منصور قال: سألته یعنی ابا عبد الله (ع) عن قول الله - عز و جل - «وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَ حَيِّدْنَا عَلَيْهِمْ آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا. قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» قال: فهل رأيت احدا زعم ان الله امره بالزنا و شرب الخمر او شىء من هذه المحارم؟ فقلت لا، قال: فما هذه الفاحشه التى يدعون ان الله امرهم؟ قلت: الله اعلم و وليه قال: فان هذا فى اولياء ائمه الجور ادعوا ان الله امرهم بالايتمام بقوم لم يأمرهم الله بالايتمام بهم فرد الله ذلك عليهم و اخبرهم انهم قالوا عليه الكذب و سمي ذلك منهم فاحشه (الغيبه / ۸۲، چاپ ديگر / ۱۳۰، باب ۷).

(۳۳). حفت الجنه بالمكاره و حفت النار بالشهوات، قال الله تعالى لداود: حرام على كل قلب عالم محب للشهوات ان اجعله اماما للمتقين. (تفسیر نور الثقلین ۴ / ۴۴ در تفسیر سوره فرقان).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۸

«سه خصلت است که در هر پیشوایی وجود داشته باشد می توان گفت پیشوایی است که به امانت خود

وفادار مانده: در حکمش عدالت روا دارد، از مردم خود را نپوشاند و دستورات خداوند را در مورد اشخاص دور و نزدیک خود اقامه کند. «۳۴»

۱۸- در غرر و درر آمده است:

«درنده هار گرسنه، بهتر از والی ستمگر کینه توز است.» «۳۵»

۱۹- و باز در همان کتاب آمده:

«والیهای ستمگر جائز بدترین افراد امت و مخالفان پیشوایان راستین اند.» «۳۶»

۲۰- و در ضمن روایت فضل بن شاذان که قبلا ذکر شد نیز آمده است:

«و دیگر اینکه اگر برای مردم، امام استوار امین حافظ حقوق جامعه و مورد اعتماد قرار داده نشده بود اساس شریعت از هم می گسست.» «۳۷»

۲۱- و در ضمن روایت سلیم (که قبلا خوانده شد) نیز آمده بود:

«مردم برای خویش پیشوای با عفت دانشمند پارسای آگاه به قضاوت و سنتها را انتخاب کنند.» «۳۸»

با توجه به مجموعه این روایات مشاهده فرمودید که عنصر عدالت از ویژگیهای تفکیک ناپذیر هر امام و رهبر به حقی است.

دلایل دیگری بر ضرورت عدالت در رهبری:

آنچه تاکنون گذشت فقط برخی از دلیلهای ضرورت عدالت در رهبری بود، اما تمام آن روایاتی که در مذمت ولات جور و رهبران ستم و حرمت تقویت و کمک به آنان وارد شده و تعداد آنها بسیار است همه دلیل محکمی است بر ضرورت وجود عدالت در رهبری، زیرا هیچ کمکی بالاتر از اطاعت نمودن و تسلیم اوامر حکام ستمگر بودن نیست و حکومت بدون اطاعت امت پابرجا نخواهد ماند.

(۳۴). ثلاثه من کن فیہ من الائمه صلح ان یكون اماما اضطلع باماتته: اذا عدل فی حکمه، و لم یحتجب دون رعیتہ، و اقام کتاب اللہ تعالیٰ فی القریب و البعید. (کنز العمال ۵/ ۷۶۴ حدیث ۱۴۳۱۵).

(۳۵). سبع اکول حطوم خیر من

وال ظلوم غشوم. (غرر و درر ۴ / ۱۴۵ حدیث ۵۶۲۶).

(۳۶). و لاه الجور شرار الامه و اضداد الائمه. (غرر و درر ۶ / ۲۳۹، حدیث ۱۰۱۲۲).

(۳۷) ... و منها انه لو لم يجعل لهم اماما قيما امينا حافظا مستودعا لدرست المله (علل الشرايع ۱ / ۹۵ چاپ ديگر ۱ / ۲۵۳، باب ۱۸۲، حدیث ۹)

(۳۸) ... يختاروا لانفسهم اماما عفيفا عالما ورعا عارفا بالقضاء و السنه (كتاب سليم بن قيس / ۱۸۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۹

اکنون به عنوان نمونه برخی از آنها را متذکر می شویم:

سکونی از امام جعفر صادق (ع) از پدران خویش (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«هنگامی که روز قیامت فرا می رسد ندادهنده ای فریاد سر می دهد کجا هستند یاوران ستمگران؟ کیست آنکه ليقه در دوات آنان ریخته، یا سر کیسه ای برای آنان دوخته و یا مدادی برای آنان تراشیده، همه اینان را با آنان (ستمگران) محشور کنید. «۳۹»

در روایت دیگری از کتاب و رام نقل شده که یکی از ائمه معصومین (ع) فرمود:

«هنگامی که روز قیامت فرا می رسد ندادهنده ای فریاد سر می دهد کجا هستند ستمگران و یاوران ستمگران و هم شکلهای ستمگران، حتی آنکه قلمی برای آنان تراشیده و در دوات آنان ليقه ای ریخته، فرمود آنگاه تمامی آنها را در تابوتی آهنین گرد می آورند و به قعر جهنم می افکنند. «۴۰»

و در کنز العمال از کعب بن عجره روایت شده که گفت پیامبر خدا (ص) فرمود:

«ای کعب بن عجره، تو را در پناه خدا قرار می دهم از حکومت سفها و کم خردان. گفتم یا رسول الله حکومت کم خردان چیست؟ فرمود: حکومت فرمانروایانی است که اگر سخنی بگویند دروغ می گویند و

اگر کار کنند ستم روا می دارند، پس کسی که به سوی آنان بشتابد و آنان را در افترایشان مورد تصدیق قرار دهد و بر ستمگریشان یاری رساند، از من نیست و من از او نیستم و چنین افرادی فردا در کنار حوض وارد نخواهند شد و آن کس که به جانب آنان نگراید و آنان را تصدیق نکند و آنان را بر ستمگریشان کمک ننماید او از من است و من از او هستم و فردا (ی قیامت) در کنار حوض بر من وارد خواهد شد. «(۴۱)»

(۳۹). اذا كان يوم القيامة نادى مناد اين اعوان الظلمه و من لاق لهم دواتا او ربط لهم كيسا أو مد لهم مده قلم فاحشرهم معهم (وسائل ۱۲ / ۱۳۰، ابواب ما يكتسب به، باب ۴۲، حدیث ۱۱).

(۴۰). اذا كان يوم القيامة نادى مناد اين اعوان الظلمه و اشباه الظلمه حتى من برى لهم قلما و لاق لهم دواتا قال:

فيجتمعون في تابوت من حديد ثم يرمى بهم في جهنم. (وسائل ۱۲ / ۱۳۱، ابواب ما يكتسب به، باب ۴۲، حدیث ۱۶).

(۴۱). قال رسول الله (ص): يا كعب بن عجره اعيدك بالله من اماره السفهاء. قلت: يا رسول الله و ما اماره السفهاء؟

قال: يوشك ان تكون امراء ان حدثوا كذبوا و ان عملوا ظلموا، فمن جاءهم فصدقهم بكذبهم و اعانهم على ظلمهم فليس منى و لست منه و لا يردون على حوضى غدا، و من لم يأتهم و لم يصدقهم و لم يعنهم على ظلمهم فهو منى و انا

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۵۰

از طرف دیگر در ارتباط با تمجید از حکومت پیشوایان عادل و آثار و برکات آن

نیز روایات زیاد است که پیش از این [در دلیل دهم، ضرورت حکومت، جلد اول، بخش سوم کتاب] روایاتی را متذکر شدیم، در اینجا نیز به ذکر این روایت اکتفا می‌کنیم:

حفص بن عون از پیامبر اکرم (ص) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«یک ساعت امام عادل از هفتاد سال عبادت بهتر، و اجرای یک حد برای خداوند در زمین از چهل روز بارندگی نافع تر است.»
«۴۲»

استناد به روایات ضرورت عدالت قاضی و امام جمعه و جماعت بر عدالت رهبر:

از سوی دیگر روایاتی که بر ضرورت عدالت قاضی و وجوب پرهیز از قضاوت جور دلالت دارد، دلیل دیگری است بر ضرورت عدالت در حاکم اسلامی، زیرا علاوه بر اینکه امام و رهبر خود نیز می‌تواند بر مسند قضاوت بنشیند، آنگونه که حضرت علی (ع) در زمان خلافت خود اینگونه عمل می‌نمود، تعیین قضاوت یکی از کارها و شئون حاکم اسلامی است و در جایی که ما در قاضی عدالت را شرط می‌دانیم به طریق اولی در حاکم اسلامی که مسلط بر مال، جان و ناموس جامعه است باید عدالت را شرط بدانیم.

روایات در این باره بسیار است که برخی از آنها در کتاب وسائل الشیعه باب ۱ و ۳ از ابواب صفات قاضی ذکر شده است. یکی از آن روایات، خبر سلیمان بن خالد است که از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«از قضاوت پرهیزید، چرا که قضاوت مخصوص پیشوایی است که آگاه به قضاوت بوده و در بین مسلمانان با عدالت رفتار کند. همانند پیامبر (ص) یا وصی پیامبر. «۴۳»»

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم -

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۲، ص: ۵۰

و نیز دلیل دیگر بر ضرورت عدالت در رهبری اعتبار عدالت در امام جمعه و جماعت است، هنگامی که ما عدالت را در امام جمعه و جماعت لازم دانستیم درباره امام مسلمین که فرجام تمام امور مسلمانان به دست اوست و بر نفوس و اموال و اعراض آنان مسلط است عدالت به طریق اولی و اقوی شرط خواهد بود. به علاوه قول حق آن است که تعیین

- منه و هو یرد علی حوضی غدا. (کنز العمال، ۷/۵ ۷۹۷ کتاب الخلافه، باب ۲، حدیث ۱۴۴۱۲).

(۴۲). ساعه امام عادل افضل من عباده سبعین سنه، وحد یقام لله فی الارض افضل من مطر اربعین صباحا (وسائل ۱۸/۳۰۸، ابواب مقدمات الحدود، باب ۱، حدیث ۵).

(۴۳). اتقوا الحکومه فان الحکومه انما هی للامام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین لنبی (کنبی) او وصی نبی (وسائل ۱۸/۷، ابواب صفات قاضی، باب ۳، حدیث ۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۵۱

امام جمعه و نماز عیدین (قربان و فطر) از شئون امام مسلمین است و اوست که باید آنها را اقامه نموده و یا دستور به اقامه آنها بدهد.

از حضرت امیر (ع) نقل شده که فرمود:

«هرگاه خلیفه و امام مسلمین وارد شهری شد باید مردم را برای نماز جمعه و سایر مراسم عمومی جمع نماید و دیگری چنین حقی را ندارد.» (۴۴)

گذشته از همه اینها امامت و رهبری مسلمین، مقام و مسئولیت الهی بسیار والایی است. پس اگر رهبر از جانب خداوند تبارک و تعالی مشخص و تعیین شده باشد از لطف و حکمت خداوند سبحان به دور

و بلکه قبیح است که یک شخص ستمگر و فاسق را به رهبری مسلمانان گمارده و اطاعت او را بر مسلمانان واجب کند و اگر آن شخص با انتخاب و بیعت مردم مسلمان تعیین شده باشد باز عقل بر قبح انتخاب یک فرد فاسق ستمگر و تسلط او بر مال و جان مردم و تسلیم شدن در برابر او حکم می کند.

و سست تر و بی اساس تر از همه در نزد عقل اینکه ما قائل به وجوب اطاعت از شخص ستمگر و فاسقی بشویم که بدون بیعت و به زور شمشیر بر مردم حاکم شده است، با اینکه خداوند متعال می فرماید:

«لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». «۴۵» عهد من (امامت بر جامعه) به ستمکاران نمی رسد». و نیز می فرماید: «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ، الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ»- «۴۶» از امر (حکومت) اسرافکاران پیروی نکنید، آنان که در زمین فساد نموده و عملی به نیکی و صلاح انجام نمی دهند». و نیز می فرماید: «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»- «۴۷» به ستمگران تکیه نکنید که آتش شما را فرا خواهد گرفت.»

همین آیات در پاسخ کسانی که می پندارند باید در مقابل طاغوتها و ستمگران سر تسلیم فرود آورده و از آنان اطاعت نمود کافی است. و چگونه می توان در مورد اطاعت از ستمگران و بخصوص نوکران و بی دینان و دست نشاندهگان شرق و غرب بویژه در اموری که اطاعت از آنان معصیت خداوند سبحان می شود، قائل به وجوب شد؟!

(۴۴). اذا قدم الخليفة مصرا من الامصار جمع الناس، ليس ذلك لاحد غيره. (وسائل ۵ / ۳۶، باب ۲۰ از ابواب نماز جمعه، حدیث ۱).

(۴۵). بقره (۲) / ۱۲۴.

(۴۶). شعراء (۲۶) / ۱۵۱-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۵۲

و بطور قطع آنچه در افواه اعوان الظلمه و مأموران حکومت ستم، متداول است که (برای توجیه کار خود) می گویند «المأمور معذور» این عذری است شیطانی که برای آن نه در کتاب و نه در سنت و نه در فطرت پاک انسان، پایه و اساسی نیست. «۴۸»

روایات نفی اطاعت مخلوق در معصیت خالق:

کنز العمال از احمد، از انس نقل می کند که:

«اطاعتی نیست برای کسی که اطاعتی از خداوند نداشته باشد. «۴۹»»

امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید:

«در معصیت خالق اطاعتی برای مخلوق نیست. «۵۰»»

در صحیح مسلم از فرزند عمر از پیامبر اکرم روایت شده که فرمود:

«بر هر شخص مسلمان لازم است شنیدن و اطاعت کردن در آنچه خوشایند و ناخوشایند اوست مگر اینکه به معصیت فرمان داده شود که در آن صورت دیگر شنوایی و اطاعتی نیست. «۵۱»»

و باز در صحیح مسلم به نقل از امیر المؤمنین علی (ع) آمده است که فرمود:

«پیامبر اکرم (ص) لشکری را به مأموریت فرستاد و بر آنان مردی را به عنوان فرمانده گماشت، آن مرد آتش برافروخت و به لشکریان گفت در آن وارد شوید، عده ای تصمیم به وارد شدن گرفتند و عده ای گفتند ما از آن گریخته ایم، پس از بازگشت این جریان به رسول خدا (ص) گفته شد. آن حضرت به کسانی که می خواستند وارد آتش شوند فرمود: اگر در آن وارد شده بودید همواره تا روز

(۴۸). آنچه در نظام طاغوتی شاهنشاهی تحت عنوان السلطان ظل الله مطرح می گردید و تحت پوشش آن، اطاعت از شاه و لو اینکه فاسد و ستمگر باشد واجب شمرده شده و گفته می شد:

«چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» و یا آنچه در بین اعتقادات برخی از فرق تسنن وارد شده که والی و حاکم اطاعتش واجب است و لو اینکه فاسق و فاجر باشد که ما نمونه ای از آن نظرات را پیش از این به نقل از احمد حنبل و ابو هریره در کلام قاضی ابی یعلی و شافعی خواندیم سخنان بی اساسی است که همواره حکومت‌های ستمگر برای تحمیق مردم به آن تمسک می‌جسته‌اند و بطلان آن در شریعت مقدس اسلام واضح و آشکار است. (از افاضات معظم له در درس).

(۴۹). لا طاعه لمن لم یطع الله (کنز العمال ۶/ ۶۷ حدیث ۱۴۸۷۲).

(۵۰). لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق (نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵، فیض / ۱۱۶۷، لح / ۵۰۰).

(۵۱). علی المرء المسلم السمع و الطاعه فیما احب و کره الا ان یؤمر بمعصیه فان امر بمعصیه فلا سمع و لا طاعه صحیح مسلم ۳ / ۱۴۶۹، حدیث ۱۸۳۹).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۵۳

قیامت در آن می‌ماندید و با دستۀ دیگر با گفتار خوش سخن گفت و فرمود: در معصیت خداوند اطاعتی قرار داده نشده، اطاعت فقط در کارهای نیک و معروف است. «۵۲»

در کتاب المصنف عبد الرزاق صنعانی آمده است:

«پیامبر اکرم (ص) عبد الله بن حذافه را به «سریه» «۵۳» ای فرستاد. عبد الله آتشی برافروخت و به آنان دستور داد از روی آتش بپزند، تا اینکه پیرمردی هنگام پریدن در آتش افتاد و برخی اعضای بدنش سوخت. این جریان را به پیامبر خدا (ص) گزارش کردند. آن حضرت فرمود: چه چیز شما را بر این کار واداشت؟

گفتند یا رسول الله، او فرمانده بود و اطاعت از

او واجب. حضرت فرمود: هر فرماندهی که من بر شما بگمارم و وی شما را بر غیر اطاعت خداوند فرمان دهد از او اطاعت نکنید، چرا که در معصیت خداوند اطاعتی نیست. «۵۴» و روایات دیگری نیز به همین مضمون وارد شده است.

در اینکه پریدن از روی آتش چرا معصیت خداوند بوده شاید به خاطر ترس از ضرر و هلاکت، یا به جهت احیای مراسم مجوس که به آتش احترام می گذاشتند، یا به خاطر تشبه به مجوس که کافر بودند بوده است. در هر صورت اطاعت از امرای جور از آن جهت که معصیت خداوند است بطور مسلم واجب نیست و بلکه بی تردید غیر جایز است و گمان نمی رود کسی که دارای دین و یا عقل باشد به چنین وجوبی ملتزم گردد.

بلی در اینجا روایات و فتاویی در کتب سنت یافت می گردد که از آنها وجوب اطاعت و لزوم تسلیم در مقابل دستورات تمام امرا و سلاطین چه عادل باشند یا نه استفاده می گردد که ما ان شاء الله بحث تفصیلی این مسأله را که بحثی است بسیار لطیف و در این

(۵۲). ان رسول الله (ص) بعث جيشا و امر عليهم رجلا فاوقد ناراً و قال: ادخلوها فاراد ناس ان يدخلوها و قال الآخرون: انا قد فررنا منها فذكر ذلك لرسول الله (ص) فقال للذين ارادوا ان يدخلوها لو دخلتموها لم تزالوا فيها الى يوم القيامة و قال للآخرين قولاً حسناً و قال: لا طاعة في معصية الله. انما الطاعة في المعروف (صحيح مسلم ۳ / ۱۴۶۹، كتاب الاماره، حديث ۱۸۴۰).

(۵۳). «غزوه» جنگهایی است که شخص پیامبر (ص) در آن شرکت داشته و «سریه» جنگهایی

است که به دستور پیامبر (ص) بوده، اما شخص آن حضرت همراه لشکریان نبوده است. (مقرر).

(۵۴). ان النبی (ص) بعث عبد الله بن حذافه علی سریه فامر اصحابه فاوقدوا ناراً ثم امرهم ان یثبوا فجعلوا یثبوا فجاء شیخ لیثها فوقع فیها فاحرق منه بعض ما احترق، فذکر شأنه لرسول الله (ص) فقال: ما حملکم علی ذلک؟ قالوا یا رسول الله کان امیراً و کانت له طاعه، قال: ایما امیر امرته علیکم فامرکم بغير طاعه الله فلا تطیعوا فانه لا طاعه فی معصیه الله. (المصنف ۱۱/ ۳۳۵، باب لا طاعه فی معصیه، حدیث ۲۰۶۹۹).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۵۴

زمانها مورد ابتلاء در مسأله شانزدهم، فصل ششم، بخش پنجم کتاب مورد بحث قرار خواهیم داد و بجاست که فضیلتی محترم آن را مورد توجه و پیگیری قرار دهند.

از طریق شیعه نیز روایاتی که ممکن است از آن وجوب سکوت و سکون در مقابل ستمگریها و جنایات حکام استفاده گردد وجود دارد- اگر چه بر وجوب تسلیم و اطاعت دلالت ندارد- که مرحوم صاحب وسائل در باب سیزدهم جهاد وسائل و علامه نوری در باب دوازدهم مستدرک آنها را گردآوری نموده و ما پیش از این- در (جلد اول) فصل چهارم بخش سوم کتاب- به بحث و بررسی آنها پرداختیم و یادآور شدیم که اکثر آنها از جهت سند مخدوش است.

توجه به یک نکته:

در خاتمه این بحث توجه به این نکته نیز ضروری است که مسئول و فرماندهی که از طرف رهبر واجد شرایط برای سپاه و لشکر خاص و یا مأموریت و مسئولیت بخصوصی منصوب می شود، در صورتی که گناه و معصیتی از او صادر شود که

موجب سقوط وی از عدالت گردد نفس همین گناه و معصیت موجب سقوط وی از مقام و منصبش و نیز مجوز تخلف از اوامر و دستورات مشروع او در اموری که برای آن جهت منصوب گردیده نمی شود. بلکه بر کسانی که زیر نظر او کار می کنند واجب است ضمن موعظه و ارشاد و تذکر به او همچنان از دستورات مشروع وی اطاعت داشته باشند و در صورتی که با موعظه از گناه خود دست برنداشت جریان را به امام و رهبری که وی را به آن مسئولیت منصوب کرده گزارش دهند تا امام اگر تشخیص داد نسبت به تعویض و عزل او اقدام کند و قطعاً صحیح نیست هر کس از جانب خود تصمیمی اتخاذ نماید. چرا که این موجب هرج و مرج و به هم ریختگی کارها می گردد، و شاید برخی از روایات که در کتب سنت وارد شده ناظر به همین مورد باشد، چنانکه در حدیثی از عوف بن مالک از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«هنگامی که در فرماندهان و والیهای خود چیزی را مشاهده کردید که به نظر شما خوشایند نبود فقط از عمل ناپسند او بیزاری بجوید، اما از اطاعت او دست مکشید.» (۵۵)

(۵۵). اذا رأیت من ولا تکم شیئاً تکرهونه فاکرهوا عمله و لا تنزعوا یداً من طاعه (صحیح مسلم ۳ / ۱۴۸۱. کتاب الاماره، حدیث ۱۸۵۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۵۵

فصل هفتم شرط چهارم: علم و فقاہت

اشاره

چهارمین شرط از شرطهای حاکم اسلامی این است که وی بر اساس اجتهاد اسلام شناس و فقیه در احکام و مقررات الهی باشد. پس رهبری شخص ناآگاه به اسلام و مقررات آن و یا آگاه به

آن به صورت تقلید صحیح نیست. بر این معنی علاوه بر حکم عقلی و سیره عقلا که پیش از این خوانده شد آیات و روایات (از طریق فریقین) نیز دلالت دارند که به ذکر تعدادی از آنها می پردازیم:

آیات مورد استناد در این شرط:

۱- أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿١﴾. آیا آن کس که راهنمای حق است سزاوارتر است که پیروی گردد، یا آنکه راه نبرده مگر اینکه هدایتش کنند؟ شما را چه می رسد؟ چگونه حکم می کنید؟

و امام بی تردید از کسانی است که واجب است مورد پیروی قرار گیرد. پس در این صورت، عالمی که راهنمای حق است برای این منصب شریف (امامت) سزاوارتر از دیگران است.

و اما در آیه شریفه، کلمه «احق» - سزاوارتر است» با آنکه با صیغه افعال التفضیل آمده، ولی در معنی لغوی خود استعمال نشده است. نظیر آیه شریفه: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ*» - ﴿٢﴾ که بدین معنی نیست که «آنکه راه یافته، بهتر است که پیروی گردد و

(۱). یونس (۱۰) / ۳۵

(۲). احزاب (۳۳) / ۶

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۵۶

آنکه راه نیافته گرچه بهتر نیست اما می شود از او پیروی کرد» بلکه می توان گفت آیه در مقام جدل است گویا برخی از مردم به حسب عادت خویش افراد ناآگاه و رشد نیافته را قابل پیروی می دانسته اند، قرآن عمل آنان را مورد انکار قرار داده و به صورت تعجب می پرسد کدامیک از اینها برای پیروی کردن سزاوارترند؟ آنکه راهنمای حق است یا آنکه راه نیافته است؟

پس آیه شریفه خواسته است برای کسی که به حق هدایت یافته مزیت

بیشتری قائل شود در حدی که اطاعت از وی را الزام آور سازد و به همین خاطر است که چون مسأله یک مسأله ضروری و فطری است که در آخر آیه به فطرتشان ارجاع داده و آنان را از قضاوت بر خلاف فطرت، مورد توییح قرار داده است.

۲- إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ «۳»- همانا خداوند او (طالوت) را بر شما برگزید و او را در علم و جسم گسترش بخشید.

در این آیه مراد به برگزیدن خداوند یا گزینش تشریحی است [به اینکه خداوند طالوت را رسماً و شرعاً حاکم و رهبر آنان قرار داد] یا گزینش تکوینی است [بدین معنی که خداوند در تکوین، توان علمی و جسمی طالوت را برتر از دیگران قرار داد و جوهره رهبری را در وجودش به ودیعت نهاد به گونه ای که بطور طبیعی، توان رهبری دیگران را داراست] که جملات بعدی [گسترش علم و جسم] بیان علت برگزیدن وی باشد.

در هر صورت طبق هر دو معنی [که هر دو بر یکدیگر منطبق است] از آیه استفاده می گردد که علم و آگاهی از شرایط رهبری و حکومت است.

۳- قُلْ هَلْ يَشْتَوِي الَّذِينَ يَدِينُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ «۴»- بگو آیا آنان که آگاهی دارند با آنان که ناآگاهند برابرند؟ بدون شک تنها افراد خردمند متذکر و متوجه می شوند.

از این آیه نیز استفاده می گردد که افراد آگاه بر افراد ناآگاه مقدمند و ترجیح شخص مفضول یعنی جاهل، بر فاضل یعنی عالم جز از سوی افرادی که از خرد بهره ای نبرده اند متصور نیست.

روایات مورد استناد در این شرط:

و اما روایاتی که دلالت بر اعتبار علم و

(۳). بقره (۲) / ۲۴۷

(۴). زمر (۳۹) / ۹

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۵۷

زیاد است که تعدادی از آنها را متذکر می شویم:

۱- در نهج البلاغه ضمن خطبه ای، که پیش از این خوانده شد، در ارتباط با شرایط حاکم آمده:

«و نه شخص نادانی که با نادانی و جهلش مردم را به گمراهی می کشاند.» (۵)

۲- و نیز در خطبه ای دیگر آمده است:

«ای مردم سزاوارترین مردم به این امر (خلافت) قوی ترین آنها به آن و داناترین شان به دستورات خداوند است، پس اگر فسادگری فساد برانگیخت مورد عتاب قرار خواهد گرفت و اگر ابا و انکار کرد با وی جنگ و قتال خواهد شد.» (۶)

در این روایت [همچون کلمه احق در آیه شریفه گذشته] سزاوارترین بودن و یا احق به خلافت بودن شخص عالم، یا منسلخ از معنی افعال التفضیل است [یعنی در معنی اصلی و لغوی خود استعمال نشده] و یا در مقام جدل به کار برده شده، و چنانچه پیش از این گذشت احقیّت تا سر حد الزام و حتمیت است، نظیر گفتار خداوند سبحان که در ارتباط با طبقات ارث می فرماید: وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ. * (۷) که اولویت در آیه شریفه برای تعیین مراتب ارث است و طبق روایات و فتاوا، رعایت ترتیب در آن لازم و حتمی است.

لکن در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی ذیل کلام فوق اینگونه آمده است:

«و این کلام طبق مذهب ما، در بغداد منافاتی با صحت امامت و رهبری شخص «مفضول» (کسی که در مراتب بعد از لایق ترین شخص قرار گرفته) ندارد، زیرا نفرموده امامت

غیر اقوی فاسد است بلکه فرموده قوی ترین و لایق ترین، سزاوارترین است و اصحاب ما نیز منکر این معنی نیستند که آن حضرت (امیر المؤمنین (ع)) لایق تر و سزاوارتر از کسانی بود که در آن زمان امامت را به دست گرفتند، آنان می گویند امامت این افراد نیز صحیح است، چرا که منافاتی بین اینکه آن حضرت (ع) احق است و صحت امامت دیگران نیست. «۸»

(۵). و لا الجاهل فیصلهم بجهله (نهج البلاغه خطبه ۱۳۱، فیض / ۴۰۷، لح / ۱۸۹).

(۶). أیها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بأمر الله فيه، فان شغب شاغب استعتب فان ابی قوتل. (نهج البلاغه. خطبه ۱۷۳، فیض / ۵۵۸، لح / ۲۴۷).

(۷). احزاب (۳۳) / ۶

(۸). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۹ / ۳۲۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۵۸

امّا چنانچه پیش از این گذشت ایرادی که بر کلام ایشان وارد است این است که مزیت و برتری در اینگونه موارد موجب احقیت در حد الزام و حتمیت است، به همین جهت در آیه سوره یونس، خداوند سبحان به دنبال أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ ... با لحن توبیخ فرمود: **فَلَمَّا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ** - چه می رسد شما را؟ چگونه قضاوت می کنید؟ همانگونه که در آیه اولو الارحام - حتمیت و الزام در رعایت طبقات ارث از آن استفاده می گردید.

از سوی دیگر، اگر احقیت عالم برای رهبری الزام آور نبود وجهی برای جنگ با فساد برانگیزان متمرّد وجود نداشت، با اینکه فرمود «اگر ابا و امتناع کرد با وی جنگ و قتال خواهد شد» [اشاره است به دوّمین روایت در اینجا] و ظاهراً مراد از قوه و توان در روایت نهج البلاغه (اقواهم

علیه) توان اداره حکومت در شئون مختلفی است که به حاکم اسلام تفویض شده است و شامل کمال عقل و تدبیر، شجاعت و حسن سیاست و اداره نیز می گردد. چنانچه این معنی پوشیده نیست.

۳- و در کتاب سلیم بن قیس از امیر المؤمنین (ع) اینگونه روایت شده:

«آیا سزاوار است جز داناترین مردم به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم (ص) کسی خلیفه مسلمانان باشد و حال آنکه خداوند فرموده: «آیا کسی که راهنمای حق است سزاوارتر است پیروی گردد، یا آنکه خود هدایت نیافته مگر اینکه هدایت شود؟ و نیز فرموده «و خداوند وی را در علم و جسم گسترش بخشیده و نیز فرموده: «یا حکایت شده ای از علم «۹» و نیز پیامبر اکرم فرمود: «هرگز کار امتی را کسی از آنان به عهده نمی گیرد که در میانشان داناتر از وی وجود داشته باشد، مگر اینکه پیوسته کارشان به سقوط کشیده خواهد شد تا اینکه بدانچه واگذاشته اند بازگردند» یعنی ولایت و آیا این چیزی غیر از امارت بر امت است؟ .. «۱۰»»

۴- برقی در کتاب محاسن از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

«کسی که رهبری جماعتی را به عهده بگیرد که در میان آنان داناتر و

(۹) احقاف (۴۶) / ۴.

(۱۰) أَيْنَبَغِي أَنْ يَكُونَ الْخَلِيفَةَ عَلَى الْأُمَّةِ إِلَّا أَعْلَمَهُمُ بَكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَنِ نَبِيِّهِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي» وَقَالَ: «وَزَادَهُ بَشِيْطَةٌ فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» وَقَالَ: «أَوْ أَثَارَهُ مِنْ عِلْمٍ» وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَا وَلَتْ أُمَّةَ قَطُّ أَمْرَهَا رَجُلًا وَ فِيهِمْ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ

یزل امرهم یذهب سفالا حتی یرجعوا الی ما ترکوا»، یعنی الولایه، فهی غیر الاماره علی الامه. (کتاب سلیم بن قیس / ۱۱۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۵۹

فقیه ترازی باشد پیوسته کار آنان در پستی و سقوط است تا روز قیامت. «۱۱»

و چنانچه روشن است جهتی ندارد که این روایت را مخصوص امام جماعت بدانیم.

۵- در غایه المرام بحرانی به نقل از مجالس شیخ طوسی به سند خویش از امام زین العابدین از امام حسن (ع) در خطبه ای که در مقابل معاویه ایراد نموده آمده است که فرمود پیامبر خدا (ص) فرمود:

«هیچ امتی رهبری خود را به شخصی که بهتر از وی در میان آنان است واگذار نکرده مگر اینکه پیوسته کارشان به طرف سقوط و پستی پیش رفته تا به آنچه واگذاشته اند بازگردند. «۱۲»

و نیز در همان کتاب از مجالس شیخ به سند وی از شخصی به نام زازان از حسن بن علی (ع) نظیر این روایت نقل گردیده است. «۱۳»

۶- در تفسیر نعمانی به سند خویش از امیر المؤمنین (ع) در مورد صفات امام اینگونه آمده است:

«و اما آنچه مربوط به صفات ذاتی امام است این است که امام واجب است زاهدترین، داناترین، شجاعترین، باکرامتترین مردم بوده و دارای فضایل دیگری که نظیر آنهاست باشد... و اگر امام به تمام واجبات الهی عالم نباشد، فرایض را تحریف می کند، پس حرام را حلال می نماید و قهرا هم خود و هم دیگران را گمراه می سازد... و شرط دوم اینکه امام باید داناترین مردم باشد به حلال خدا و حرام او و اقسام مختلف احکام الهی و اوامر و نواهی او

و هر آنچه مردم به آن نیازمندند، و خود از دیگران بی نیاز باشد «(۱۴)»

نظیر همین روایت را کتاب محکم و متشابه از آن حضرت نقل کرده است.

(۱۱). من ام قوما و فیهم اعلم منه او افقه منه لم یزل امرهم فی سفال الی یوم القیامه (المحاسن ۱/ ۹۳، باب ۱۸ از کتاب عقاب الاعمال، حدیث ۴۹).

(۱۲). ما ولت امه امرها رجلا قط و فیهم من هو اعلم منه الا لم یزل امرهم یدهب سفالا حتی یرجعوا الی ما ترکوا.

(غایه المرام بحرانی / ۲۹۸).

(۱۳). غایه المرام / ۲۹۹.

(۱۴). و اما اللواتی فی صفات ذاته فانه یجب ان یكون ازهد الناس و اعلم الناس و اشجع الناس و اکرم الناس و ما یتبع ذالک لعل تقتضیه ... و اما اذا لم یکن عالما بجمیع ما فرضه الله تعالی، فی کتابه و غیره، قلب الفرائض فاحل ما حرم الله، فضل و اضل ... و الثانی: ان یكون اعلم الناس بحلال الله و حرامه و ضرور احکامه و امره و نهیه و جمیع ما یحتاج الیه الناس، فیحتاج الناس الیه و یتغنی عنهم. و رواه عنه فی المحکم و المتشابه. (المحکم و المتشابه / ۵۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۶۰

درباره کتاب محکم و متشابه و نیز کتاب سلیم بن قیس مطالبی در دلیل پنجم و ششم دلایل اثبات ولایت (بخش قبلی کتاب) داشتیم، مراجعه گردد. (مرحوم مجلسی و صاحب وسائل الشیعه با کتاب محکم و متشابه، معامله حدیث می کنند).

۷- اصول کافی از امام رضا (ع) چنین روایت می کند:

«و امام عالمی است که بر او چیزی پوشیده نیست و نگهبانی است که از مسئولیت خود احساس خستگی نمی کند ... آگاهی اش

فزاینده، بردباریش کامل، توانا به امامت و آگاه به سیاست است، اطاعتش واجب، به امر خدا قائم، خیرخواه بندگان خدا و نگهبان دین خداست. «۱۵»

در متن روایت کلمه «لا ینکل» آمده، یعنی در انجام مسئولیت احساس ترس و ضعف نمی کند، و کلمه «مضطلع بالامامه» از ماده «ضلاعه» به معنی قوت و توان است، یعنی توان امامت و اداره جامعه را دارد. در این روایت گرچه مراد بیان احقیت دوازده امام (ع) برای خلافت- از آن جهت که دارای این ویژگیهای نیک هستند- می باشد، اما چون ملاک امامت دارا بودن این صفات است پس به تناسب حکم و موضوع هر کس بنخواهد رهبری امت اسلامی را به عهده بگیرد لازم است که واجد این ویژگیها باشد، منتهی با وجود و ظهور ائمه معصومین (ع) این حق از جانب خداوند تبارک و تعالی برای آنان ثابت و حتمی است و طبق مذهب ما، دیگران را نمی رسد که این جامه را از روی غصب و به ناروا بر تن کنند.

۸- وسائل الشیعه به سند صحیح از عبد الکریم بن عتبه هاشمی روایت می کند که گفت من در مکه کنار امام صادق (ع) نشسته بودم که دسته ای از مردم بر آن حضرت وارد شدند ... حضرت رو به عمرو بن عبید کرد و فرمود:

«ای عمرو از خدا بپرهیز و شما ای جماعت از خدا بپرهیزید بی تردید پدرم که بهترین مردم روی زمین و داناترین آنان به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) بود گفت که پیامبر خدا (ص) فرمود کسی که مردم را با شمشیر بکوبد و آنان را به اطاعت از خود فراخواند و حال آنکه در

میان مسلمانان کسی داناتر از وی وجود داشته باشد گمراهی است که در دین بدعت گذارده است. «۱۶»

(۱۵). و الامام عالم لا یجهل و راع لا ینکل ...، نامی العلم، کامل الحلم، مضطلع بالامامه، عالم بالسیاسه، مفروض الطاعه، قائم بامر الله، ناصح لعباد الله، حافظ لدين الله. (اصول کافی ۱ / ۲۰۲، کتاب الحججه، باب نادر جامع فی فضل الامام، حدیث ۱).

(۱۶). عن عبد الکریم بن عتبه الهاشمی قال: کنت عند ابی عبد الله (ع) بمکه اذ دخل علیه اناس ... ثم اقبل علی -

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۶۱

۹- و نیز وسائل الشیعه به سند خویش از فضیل بن یسار روایت نموده که گفت از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

«کسی که خروج کند و مردم را به اطاعت خویش فرا بخواند و حال آنکه در بین مردم افرادی بهتر از وی یافت می گردند گمراه و بدعت گذار است و کسی که امام نیست اگر ادعای امامت کند کافر است. «۱۷»

البته همانگونه که در جای خود گفته شده روشن است که کفر دارای مراتبی است، کفر گاهی در برابر اسلام است و گاهی در برابر ایمان، در برخی موارد به افراد گناهکار هم کافر گفته می شود. (نظیر «لا- یزن الزانی و هو مؤمن- زنا کار در حال ایمان زنا نمی کند»).

۱۰- تحف العقول از امام صادق (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«هر که مردم را به نفس خویش فرا بخواند، در صورتی که داناتر از وی در بین آنان باشد بدعت گذار و گمراه است. «۱۸»

۱۱- مرحوم شیخ مفید در کتاب اختصاص از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«کسی که

عملی را فرا بگیرد تا با افراد کم خرد به جدال پرداخته و بر افراد عالم مباهات کند و بخواهد توسط آن، مردم را به سوی خود جذب کرده و بگوید: من رئیس شما هستم، البته جایگاهش را از آتش انباشته خواهند کرد. آنگاه فرمود:

ریاست شایسته نیست مگر برای اهلش، پس هر که مردم را به نفس خویش فرا بخواند و در بین مردم داناتر از وی وجود داشته باشد خداوند در روز قیامت به وی نظر نخواهد افکند.» «۱۹»

- عمرو بن عبید فقال: یا عمرو اتق الله و انتم أيها الرهط فاتقوا الله فان ابی حدثنی - و كان خیر اهل الارض و اعلمهم بكتاب الله و سنه نبیه - ان رسول الله (ص) قال: من ضرب الناس بسيفه و دعاهم الى نفسه و فی المسلمین من هو اعلم منه فهو ضال متكلف. (وسائل ۱۱ / ۲۸، ابواب جهاد - عدو، باب ۹، روایت ۲).

(۱۷). من خرج يدعوا الناس و فيهم من هو اعلم منه فهو ضال مبتدع، و من ادعى الامامه و ليس بامام فهو كافر.

(وسائل ۱۸ / ۵۶۴، باب ۱۰ از ابواب حد مرتد، حدیث ۳۶).

(۱۸). من دعا الناس الى نفسه و فيهم من هو اعلم منه فهو مبتدع ضال (تحف العقول / ۳۷۵).

(۱۹). من تعلم علما ليمارى به السفهاء و يباهى به العلماء و يصرف به الناس الى نفسه يقول انا رئيسكم فليتبوا مقعده من النار ثم قال: ان الرئاسة لا تصلح الا لاهلها، فمن دعا الناس الى نفسه و فيهم من هو اعلم منه لم ينظر الله اليه يوم القيامة. (اختصاص شيخ مفيد / ۲۵۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۶۲

۱۲- و در کتاب سلیم بن

قیس از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که آن حضرت دربارهٔ احقیت خویش به خلافت فرمود:

«آنان از پیامبر اکرم (ص) به صورت مکرر شنیده اند که می فرمود: هیچ امتی کار خویش را به عهدهٔ شخصی که داناتر از وی در میان آنان وجود دارد و انمی گذارد مگر اینکه روز به روز کار آنان به پستی می گراید تا اینکه از راه اشتباه خود بدانچه از دست داده اند باز گردند [و صالح ترین شخص را برای حکومت برگزینند] اینان حکومت را پیش از من به عهدهٔ سه طایفه گذاشتند که هیچ یک از آنان کسانی نبودند که قرآن را گرد نموده باشند و یا مدعی باشند که به کتاب خدا و سنت پیامبر آگاهی دارند، آنان بی تردید می دانستند که من داناترین آنان به کتاب خدا و سنت پیامبر و فقیه ترین آنان و تواناتریشان به قرائت کلام الهی و نیکوتریشان در قضاوت به حکم خداوند می باشم.» (۲۰)

۱۳- و در کتاب احتجاج از امیر المؤمنین (ع) دربارهٔ درخواست از آن حضرت که بیعت با ابو بکر را بپذیرد، اینگونه آمده است:

«من اولی ترین فرد به رسول خدا (ص) در حیات و مرگ آن حضرت می باشم.

من وصی و وزیر و امانتدار اسرار و علم او هستم، من بزرگترین صدیق و عظیم ترین جدایی افکن بین حق و باطل می باشم، من اولین کسی هستم که به پیامبر (ص) ایمان آورده و رسالت او را تصدیق کردم و در جهاد با مشرکین از تمام شما نیکوترین آزمایش را دارا بودم، من به کتاب و سنت داناترین و در دین فقیه ترین و به عاقبت کارها آگاه ترین شما بوده و روان ترین زبان و استوارترین قلب را دارا هستم.» (۲۱)

(۲۰). انهم قد سمعوا رسول الله (ص) يقول عودا و بدأ: ما ولت امه رجلا قط امرها و فيهم اعلم منه الا لم يزل امرهم يذهب سفالا- حتى يرجعوا الى ما تركوا فولوا امرهم قبلي ثلاثه رهط ما منهم رجل جمع القرآن و لا يدعى ان له علما بكتاب الله و لا سنه نبيه و قد علموا اني اعلمهم بكتاب الله و سنه نبيه و افقهم و أقرؤهم لكتاب الله و اقضاهم بحكم الله. (كتاب سليم بن قيس / ۱۴۸).

(۲۱). انا اولی برسول الله (ص) حیا و میتا و انا وصیه و وزیره و مستودع سره و علمه و انا الصديق الاكبر و الفاروق الاعظم، اول من آمن به و صدقه و احسنكم بلاء في جهاد المشركين و اعرفكم بالكتاب و السنه و افقهم في الدين و اعلمكم بعواقب الامور و أذربكم لسانا و اثبتكم جنانا. (احتجاج ۱/ ۴۶ چاپ دیگر ۱/ ۹۵، باب ما جرى بعد وفات رسول الله (ص)).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۶۳

نقل می‌کند که آن حضرت در ضمن نامه ای که به معاویه و اصحاب وی نگاشته است می‌نویسد:

«اولی ترین مردم از دیرباز تاکنون برای امر خلافت کسی است که نزدیکترین آنان به رسول خدا و داناترین مردم به قرآن و فقیه ترین آنان در دین و پیشگام ترین در اسلام و مقدم ترین در جهاد و بردبارترین همه مردم در تحمل مشکلات مربوط به حکومت باشد». «۲۲»

۱۵- و نیز ابن قتیبه در کتاب الامامه و السیاسه از امیر المؤمنین (ع) در مقام احتجاج برای احقیت خویش چنین نقل می‌کند:

«ای

گروه مهاجران، به خدا سوگند ما به این امر (خلافت) از دیگران سزاوارتریم، چرا که ما اهل بیت پیغمبریم، و نیز ما به این امر از شما سزاوارتریم تا مادامی که قرائت کننده کتاب خدا، فقیه در دین خدا، آگاه به سنتهای رسول خدا (ص) قوی و محکم در کار رعیت و بازدارنده امور ناخوشایند از مردم و تقسیم کننده (اموال بیت المال) به صورت مساوی بین مردم، در میان ماست.» (۲۳)

البته روشن است که اهل بیت پیغمبر (ص) بودن علاوه بر فضائل نفسی که در آن است بدین جهت سبب احقیت می باشد که: صاحب خانه بدانچه در خانه است داناتر است - اهل البیت، اداری بما فی البیت.

در هر صورت دلالت این گونه روایات بر اینکه فقاقت یکی از ملاکهای رهبری است آشکار است.

۱۶- باز ابن قتیبه در همان کتاب (الامامه و السیاسه) از امیر المؤمنین (ع) روایت می کند که آن حضرت ضمن نامه ای طولانی که به مردم عراق نوشته و برتری آنان را بر اصحاب معاویه در زمینه تصدی ولایت و شئون آن برشمرده، می فرماید:

«اینان (اصحاب معاویه) کسانی هستند که اگر بر شما تسلط یابند غضب و فخر فروشی و مسلط شدن با قدرت و ربودن اموال با قهر و فساد در زمین را آشکار می نماید و همواره از هوای نفس پیروی کرده و بر اساس رشوه حکم

(۲۲). فان اولی الناس بامر هذه الامه قدیما و حدیثا اقربها من الرسول و اعلمها بالکتاب و افقهها فی الدین، اولها اسلاما و افضلها جهادا و اشدها بما تحمله الائمة من امر الامه اضطلاعا (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳ / ۲۱۰).

(۲۳). فو الله یا معشر المهاجرین لنحن

احق الناس به لانا اهل البيت و نحن احق بهذا الامر منكم ما كان فينا القارئ لكتاب الله الفقيه في دين الله، العالم بسنن رسول الله، المضطلع بامر الرعيه المدافع عنهم الامور السيئه القاسم بينهم بالسويه. (الامامه و السياسه ١ / ١٩، باب اباءه على (ع) بيعه ابى بكر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۶۴

می رانند و شما با اینکه در میانان صفت‌های ناپسندی همچون تن دادن به پستی و واگذار کردن مسئولیتها به دیگران وجود دارد باز بهتر و هدایت یافته تر از آنان می باشید، در میان شما حکما، علما، فقها، حاملین قرآن، عبادت کنندگان در سحرها، عابدها، زاهدین در دنیا، تعمیر کنندگان مساجد و تلاوت کنندگان قرآن وجود دارد. آیا ناراحت نمی شوید و غضبناک نمی گردید که افراد پست و رذل و سبکسر از میان شما بر شما حکومت یابند و بر سر حکومت با شما به منازعه پردازند؟ «۲۴»

نظیر این روایت در نهج السعاده مستدرک نهج البلاغه «۲۵» و نیز در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید «۲۶» آمده است، ولی با این تفاوت که «آیا ناراحت نمی شوید ... که افراد جفا کار در اسلام و دیر اسلام باوران، بر شما تسلط یابند.»

از روایت فوق استفاده می گردد که آگاهی و فقاهاست همانگونه که در شخص امام معتبر است در کار گزاران و عمال او نیز معتبر می باشد، چرا که کار گزاران نیز مأمور و موظف به اجرای دستورات اسلام و اداره امور مسلمانان بر اساس ضوابط اسلامی هستند. بر این اساس واجب است که از موازین اسلام مطلع و به دستورات آن ملتزم باشند. و مراد از فقیه کسی است که به مسائل مبتلا به جامعه در جهات

مختلف زندگی از عبادت گرفته تا معاملات و مسائل سیاسی و اقتصادی و ارتباطات بین المللی و مسائلی از این قبیل آگاه باشد. پس آن کس که آگاه تر و بصیرتر به احکام و موضوعات و به ماهیت حوادث واقعه و شرایط محیط و اوضاع زمان باشد از دیگران برای مناصب اجتماعی و حکومتی سزاوارتر است. و این چیزی است که گذشته از دلالت آیات و روایات گذشته فطرت سلیم انسان نیز بر آن گواهی خواهد داد.

۱۷- پیش از این [به هنگام بررسی روایات مورد تمسک اهل سکوت] در صحیحۀ عیص بن قاسم از امام صادق (ع) گذشت که فرمود:

«مواظب جانهای خود باشید. به خدا سوگند اگر شخص گوسفند داری

(۲۴). و هؤلاء الذین لو ولوا علیکم لا ظهوروا فیکم الغضب و الفخر و التسلط بالجبروت و التناول بالغضب و الفساد فی الارض، و لا تبعوا الهوی، و حکموا بالرشا، و انتم- علی ما فیکم من تخاذل و تواکل- خیر منهم و اهدی سبیلا: فیکم الحکماء و العلماء و الفقهاء و حمله القرآن و المتهجدون بالاسحار و العباد و لسفهاکم و الاراذل و الاشرار منکم (الامامه و السیاسه ۱/ ۱۳۶).

(۲۵). نهج السعاده ۵/ ۲۵۲ نامه ۱۵۶.

(۲۶). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۶/ ۹۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۶۵

چوپان دیگری را بیابد که از چوپان فعلی داناتر به گوسفندداری باشد چوپان اول را اخراج و چوپان دوم را برای نگهداری گوسفندان خویش به کار می گمارد. «۲۷»

[این روایت نیز اشاره به همین ارتکاز ذهنی و فطری، شرط «اعلمیت» در رهبری است].

روایات ناظر بر انتخاب اصلح در کارگزاران:

در ادامه روایاتی که تا اینجا خوانده شد روایات دیگری است که از

آنها استفاده می شود. افرادی که در حکومت اسلامی به کار گمارده می شوند باید تسلیم ترین و راضی ترین افراد و آگاه ترین آنان نسبت به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) باشند. از این روایات استفاده می شود که صفات و ویژگیهای کارگزاران بطریق اولی باید در رهبر امت اسلامی وجود داشته باشد، که ما در اینجا برخی از آنها را در ادامه روایات قبل یادآور می شویم و ان شاء الله در فصل چهارم از بخش ششم کتاب به هنگام بحث از وزرا و کارگزاران حکومت، مجموعه کاملتر آن از نظر شما خواهد گذشت.

۱۸- بیهقی به سند خود از ابن عباس روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«کسی که شخصی از مسلمانان را به کار بگمارد و بداند که در میان آنان کسی اولی و بهتر از وی به انجام این مسئولیت و دانایتر از او به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) وجود دارد بی تردید به خدا و رسول او و جمیع مسلمانان خیانت ورزیده است»
«۲۸»

این روایت را علامه امینی نیز در کتاب الغدیر از بیهقی روایت کرده است. «۲۹»

۱۹- مرحوم علامه امینی در الغدیر از تمهید باقلانی مضمون ذیل را نقل می کند و ظاهرش این است که روایتی است از پیامبر (ص):

«کسی که خودش را بر دسته ای از مسلمانان مقدم بدارد و بداند که در بین آنان کسی که برتر از او باشد وجود دارد، بدون شک به خدا و پیامبرش و

(۲۷). و انظروا لانفسکم، فوالله ان الرجل لیکون له الغنم فیها الراعی، فاذا وجد رجلا هو اعلم بغنمه من الذی هو فیها یخرجه و یجئ بذلک الرجل الذی هو اعلم بغنمه من الذی

کان فیها (وسائل ۱۱ / ۳۵، ابواب جهاد عدو، با ۱۳، حدیث ۱).

(۲۸). من استعمل عاملا من المسلمین و هو یعلم ان فیهم اولی بذلک منه و اعلم بکتاب اللّٰه و سنه نبیه فقد خان اللّٰه و رسوله و جمیع المسلمین. (سنن بیهقی ۱۰ / ۱۱۸).

(۲۹). الغدیر ۸ / ۲۹۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۶۶

مسلمانان خیانت کرده است. «۳۰»

۲۰- کنز العمال به نقل از حدیفه روایت کرده است که:

«هر کس فردی را (به عنوان رئیس) بر ده تن دیگر به کار بگمارد و بداند در میان آنان فردی که بهتر از اوست وجود دارد بی تردید به خدا و پیامبرش و جماعت مسلمانان خیانت کرده است.» «۳۱»

۲۱- باز کنز العمال از ابن عباس روایت نموده که گفت:

«کسی که در میان جمعی کسی را به کار بگمارد و در میان آنان کسی که بیشتر از وی مورد رضایت خداوند باشد وجود دارد به خدا و پیامبرش و مؤمنین خیانت کرده است.» «۳۲»

و بدون تردید «اعلم» بیشتر مورد رضایت خداوند است تا غیر اعلم، گرچه روایت سایر فضائل، غیر از اعلمیت را نیز شامل می گردد. از این روایت و امثال آن استفاده می شود که شرط آگاهی داشتن به کتاب و سنت، منحصر به امام و رهبر جامعه نیست بلکه اگر بنا باشد وزیر یا فرماندار و یا استاندار منطقه ای را نیز بخواهیم بین چند نفر مشخص نماییم و در آن میان دو نفر هستند که از جهت همه فضیلتها با هم برابرند اما یکی از آنها اعلم از دیگری است ترجیح غیر اعلم جایز نیست و این چیزی است که عقل سلیم نیز بر آن گواهی خواهد داد. چرا

که ترجیح «مرجوح» بر «راجح» قبیح است، بله در صورت تزامم فضائل و عدم امکان جمع، تشخیص اهم، نکته ای است که بحث آن ان شاء الله در بخش پنجم کتاب خواهد آمد.

۲۲- آمدی از امیر المؤمنین (ع) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

(۳۰). من تقدم علی قوم المسلمین و هو یری ان فیهم من هو افضل منه فقد خان الله و رسوله و المسلمین. (الغدیر ۸ / ۲۹۱ به نقل از تمهید باقلانی / ۱۹۰).

به نظر می رسد افضلیت «برتر بودن» که در این روایت و روایتهای دیگر مطرح شده «افضلیت» از تمامی جهات است، از جهت علم، تقوی، شجاعت، درک سیاسی، بینش نسبت به مشکلات جامعه و ... نه فقط دانستن چند تا اصطلاح فقه و اصول و چهار تا قاعده ادبی، چون که در اینجا افضلیت برای اداره امور مسلمانان مطرح است. (از افاضات معظم له در درس).

(۳۱). ایما رجل استعمل رجلا- علی عشره انفس علم ان فی العشره افضل لمن استعمل فقد غش الله و غش رسوله و غش جماعه المسلمین. (کنز العمال ۶ / ۱۹، حدیث ۱۴۶۵۳).

(۳۲). من استعمل رجلا- من عصابه و فیهم من هو ارضی لله منه فقد خان الله و رسوله و المؤمنین. (کنز العمال ۶ / ۲۵ کتاب الاماره، باب ۱، حدیث ۱۴۶۸۷).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۶۷

«دانشمندان بر مردم حاکم هستند». «۳۳»

در معنی این روایت سه احتمال وجود دارد:

احتمال اول: مراد از این جمله خبر باشد، بدین معنی که روایت بخواهد فضیلت دانش و افراد دانشمند را خیر بدهد و در صدد باشد بفهماند که دانشمندان به صورت طبیعی بر قلوب مردم حاکم هستند و مردم بطور قهری به

خاطر ارزش علم از آنان تبعیت دارند. که معمولاً- در هر مرام و مذهب و قوم و قبیله ای اینگونه است و حتی این حاکمیت منحصر به دانش دینی نیست بلکه هر صاحب دانشی به خاطر نفس دانش بر غیر دانشمند حاکم است. طبق این معنی این جمله نظیر جمله دیگر آن حضرت است که می فرماید:

دانش حاکم است و مال محکوم علیه: «العلم حاکم و المال محکوم علیه». «۳۴»

احتمال دوم: مراد از جمله انشاء باشد، بدین معنی که بخواهد برای علما و دانشمندان دینی، جعل ولایت و حکومت بر مردم بکند نظیر آنچه پیامبر اکرم (ص) برای امیر المؤمنین (ع) با جمله «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» در غدیر خم جعل نمود.

احتمال سوم: مراد به جمله باز انشاء باشد منتهی بدین صورت که بخواهد بیان کند که لازم است مردم، علما را به عنوان حکام خود انتخاب نمایند.

بر اساس احتمال اول این روایت چندان به بحث ما مربوط نمی شود، چون که صرفاً بیان یک واقعیت اجتماعی است که عالمان بر دیگران حکومت دارند و مقتضای احتمال دوم نیز این است که اگر در یک عصر و زمان هزاران عالم هم باشند تمامی آنان بالفعل حاکمهای مردم باشند، علاوه بر اینکه لفظ «العلماء» مطلق است و دانشمندان دینی و غیر دینی و مسلمان و غیر مسلمان و حتی علمای فاسق را شامل می گردد و بدین جهت چنین احتمالی بعید است و بلکه بطور کلی صحیح به نظر نمی آید: [در نتیجه احتمال سوم مناسب تر به نظر می رسد].

نظیر این روایت، روایت دیگری است از امام صادق (ع) که می فرماید:

«الملوک حکام علی الناس و العلماء حکام علی الملوک» «۳۵»-

(۳۳). العلماء حکام علی الناس (غرر و درر ۱/ ۱۳۷ حدیث ۵۰۶).

(۳۴). نهج البلاغه حکمت ۱۴۷، فیض / ۱۱۵۵، لح / ۴۹۶.

(۳۵). بحار الانوار ۱/ ۱۸۳ کتاب العلم، باب فرض العلم، حدیث ۹۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۶۸

حاکمند و عالمان بر پادشاهان.

در این روایت بی تردید جمله اول «خبریه» است که خبر می دهد پادشاهان حاکمان مردمند و بر اساس وحدت سیاق باید گفت جمله دوم نیز خبریه است که نفوذ عالمان بر پادشاهان و بر آراء آنها را می رساند، یا به خاطر ایمان پادشاهان به آنها و یا نیازمندی پادشاهان به علما برای جلب نظر مردم و یا احتیاج پادشاهان به علم آنان برای اداره جامعه به خصوص اگر مراد از دانش چیزی فراتر از دانش دینی باشد. در هر صورت برای اثبات حاکمیت بالفعل عالمان دینی به این دو روایت نمی توان استناد نمود و در اینجا ما فقط به خاطر پیروی از سایر بزرگان در این زمینه به درج آنها اقدام نمودیم.

۲۳- در تحف العقول ضمن روایتی از امیر المؤمنین (ع) اینگونه وارد شده است:

«مجارى الامور و الاحکام على ایدی العلماء بالله الامناء على حلاله و حرامه - مجرای امور و احکام به دست دانشمندان و عالمان خدانشناسی است که بر حلال و حرام الهی امین باشند».

از آن جهت که مضمون این روایت در زمینه مسائل حکومتی و مسئولیت عالمان دینی دارای نکات بسیار آموزنده و جالبی است، مناسب است در این مقام به درج مجموع آن اقدام نماییم:

روایت تحف العقول پیرامون مسئولیت خطیر عالمان دینی:

[متن روایت]

تحف العقول از سبط شهید پیامبر اکرم (ص) امام حسین (ع) و نیز از امیر المؤمنین (ع) روایت نموده که فرمود:

«ای مردم از موعظه های

خداوند به اولیای خود آنگاه که احبار یهود را سرزنش می کند عبرت گیرید آنجا که می فرماید: «چرا ربانیون و احبار، آنان را از گفتار گناه آلوده شان بازداشتند» (۳۶) و نیز آنجا که می فرماید: «از بنی اسرائیل آنان که کفر ورزیدند مورد لعن قرار گرفتند- تا آنجا که می گوید:- و چه بد کارهایی را مرتکب می گشتند.» (۳۷) و خداوند سبحان بدین جهت بر آنان عیب گرفت که آنان ستمگرانی را که در مقابلشان مرتکب اعمال زشت و فساد می شدند مشاهده می کردند اما به خاطر منافی که از ستمگران به آنان می رسید و نیز به

(۳۶). لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ (مائده (۵) / ۶۳).

(۳۷). لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ - الی قوله - لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (مائده (۵) / ۷۸، ۷۹).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۶۹

خاطر ترسی که از آنان داشتند نهیشان نمی کردند و حال آنکه خداوند متعال می فرماید: «از مردم نهراسید و از من بترسید» (۳۸) و نیز می فرماید: «مردان و زنان مؤمن برخی از آنها اولیای برخی دیگر هستند امر به معروف و نهی از منکر می نمایند» (۳۹). خداوند سبحان بر امر به معروف و نهی از منکر به عنوان دو فریضه ابتدا نموده، بدان جهت که آگاه است اگر آن دو در جامعه ادا و اقامه شود تمام فرایض چه فرایض سخت و چه آسان اقامه می گردد و این بدان جهت است که امر به معروف و نهی از منکر وسیله دعوت به اسلام همراه با بازگرداندن حقوق افراد ستمدیده، مخالفت با ستمگر، تقسیم بیت المال و غنائم و گرفتن صدقات و واجبات مالی از جای خود و مصرف آن

در جایگاه به حق خودش می باشد، و شما ای جماعت (علما) جماعتی هستید که به علم مشهورید و بخوبی نامور و به خیرخواهی معروف، و به خاطر انتسابتان به خدا در نفوس و دل‌های مردم با ابهت، افراد شریف از شما می ترسند و افراد ضعیف به شما احترام می گذارند و افرادی که بر آنها فضیلتی و تسلطی ندارید شما را بر خویش مقدم می دارند.

در برآوردن حوایج مردم هنگامی که از دستیابی به آن محروم گردند شفاعت می کنید، و در کوچه و بازار با هیبت پادشاهان و کبکبه بزرگان راه می روید. آیا تمامی اینها که به آن نائل شده اید جز به خاطر امیدی است که بر شما می رفت که قیام به حق کنید؟ اکنون شما را چه می شود که بیشترین حقوق الهی را زیر پا گذاشته اید؟ شما حق پیشوایان به حق را سبک شمردید و حق ضعیفان را پایمال ساختید اما آنچه را به گمان خود، حق خویش می دانستید مطالبه کردید. شما هرگز نه مالی را در راه خدا از دست دادید و نه جانتان را برای آنکه خلقتش کرده هیچ گاه به مخاطره افکندید و نه با هیچ قوم و عشیره ای در جهت خدا دشمنی و مبارزه کردید. شما بهشت و همنشینی با پیامبران الهی و امان از عذاب جهنم را از خداوند آرزو می کنید ولی من بر شما- ای کسانی که از خدا آرزوی بهشت دارید- می ترسم که نعمتی از نعمتهای الهی شما را فراگیرد، چرا که شما از کرامت الهی به چنین مقام و منزلتی دست یافته اید اما آن کس را که خداوند واقعا بزرگش شناخته گرامی نمی دارید با اینکه شما خود به خاطر

(۳۸). فلا تخشوا الناس و اخشون (مائده (۵) / ۴۴)

(۳۹). الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (توبه (۹) / ۷۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۷۰

در میان بندگان خدا مورد احترام هستید.

شما مشاهده می کنید که عهد و پیمانهای الهی شکسته شده، اما فریاد سر نمی دهید، در صورتی که شما به خاطر پاره ای از عهد و قرارهای پدرانتان ناله و فزع می کنید اما عهد و ذمه رسول خدا حقیر و پایمال شده نسبت به آن بی توجهید.

کورها و لال ها و زمینگیرها در شهرها بدون سرپرست رها گشته اند بر آنان رحم نمی آورید، نه در جایگاه خود برای آنان کاری انجام می دهید و نه کسانی را که می خواهند به آنها کمک کنند یاری می رسانید، اما شما خود با ساخت و پاخت و سازش با ستمگران برای خویش امان و ایمنی می جوئید.

همه اینها از مواردی است که خداوند سبحان شما را در جهت پرهیز از انجام آن و نهی از منکر و مبارزه با آن امر فرموده، اما شما از آن غافلید.

شما مصیبتهایتان از همه بیشتر خواهد بود، چون از جایگاه واقعی علما سقوط کردید، اگر می دانستید. (اگر تلاش می کردید، یا اگر تلاش می کردند «نسخه»).

اما علت بزرگی مصیبت شما بدان جهت است که مجاری امور و احکام همواره به دست علمای خداشناس و امین بر حلال و حرام الهی است، اما این منزلت و مقام از شما گرفته شده، و این منزلت از شما سلب نگردیده مگر با جدا شدن از مسیر حق و اختلافات در سنتها پس از آنکه برهان روشن بر صحت آن داشتید [که باید با ظلمه مبارزه نمود] و اگر

شما بر آزارها مقاومت می کردید و در راه خدا مشکلات را متحمل می شدید همواره امور الهی بر شما وارد و از شما صادر می گشت و کارها به سمت شما بازمی گشت [و شما مصدر امور مردم بودید نه ظلمه] و لکن شما ستمگران را بر مقام خود امکان سلطه داده و کارهای خدایی را به دست آنان تسلیم کردید تا آنان بر اساس شبهات عمل کرده و در شهوات غوطه ور شوند.

همانا فرار شما از مرگ و دلباختگیتان به زندگی دنیا- که بی گمان از شما مفارقت خواهد کرد- بود که آنان را بر امور جامعه مسلط کرد.

شما افراد ضعیف جامعه را در دستهای آنها تسلیم کردید که برخی با قهر و اجبار به بندگی آنان کشیده شده و برخی با استضعاف به خاطر امرار معاش مغلوب آنان گشته اند و آنان نیز به پیروی از سایر اشرار، و با جرأت پیدا کردن

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۷۱

بر خالق جبار، بر اساس غرایز خود با سلطنت به بازی پرداخته و هر نوع تصرفی می کنند، و با اطاعت از هواهای خود جامعه ذلت و خواری بر تن می آریند. بر منبر هر شهر آنان، خطیب و سخنران توانایی مستقر شده که با صدای دلنشین برای مردم سخنرانی می کند، پس اینک زمین برای پیشرفت آنان تهی گشته و دستهایشان در انجام امور باز است و مردم ذلیل و برده آنان شده اند. هیچ دستی را که برای بیعت به سوی آنان دراز شود رد نمی کنند، برخی از آنان ستمگران معاند و برخی قدرتمندان خشن هستند [که بر هیچ بیچاره ای رحم روا نمی دارند] اینها فرماندهانی مطاع هستند که خداوند آغازگر و

بازگرداننده را نمی شناسند.

پس چقدر جای تعجب است و چرا تعجب نکنیم «۴۰»، از والی فریبکاری که در فریبکاری فرو رفته و از مأمور جمع آوری زکاتی که بر مردم ستم روا می دارد و از عامل و استانداری که بر مؤمنین رحیم و مهربان نیست، پس تنها خداوند حاکم است در آنچه ما بر سر آن به نزاع پرداخته ایم و با حکم خود قضاوت خواهد کرد در کشمکشهایی که بین ما جریان یافته است.

بار خدایا تو نیک می دانی که آنچه در نظر ماست و برای آن تلاش می کنیم سلطنت جویی و قدرت طلبی و به دست آوردن زائده های کم ارزش دنیا نیست، بلکه هدف ما این است که معالم درخشان دین تو را به مردم بنمایانیم. و در شهرها صلاح و اصلاح را آشکار سازیم تا اینکه بندگان مظلوم تو احساس ایمنی بکنند و به واجبات و سنتها و احکام تو عمل شود.

پس اینک شما ای علمای بلاد، اگر ما را یاری ندهید و با ما به انصاف رفتار ننمایید ستمگران بر شما قوت خواهند یافت و در خاموش کردن نور پیامبرتان تلاش خواهند کرد و خدا ما را کافی است تنها به او توکل نموده و به درگاه او انابه آورده و بازگشت ها به سوی اوست.» «۴۱»

(۴۰). در بعضی از نسخه ها در اینجا کلمه «و الارض» آمده، اما در نسخه وافی چنین کلمه ای نیست، و به نظر می رسد نسخه وافی صحیح تر باشد. (از افاضات معظم له در درس).

(۴۱). اعتبروا أيها الناس بما وعظ الله به اوليائه من سوء ثنائهم على الاحبار اذ يقول: «لَوْ لَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّائِيُونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ» و قال: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي

إِسْرَائِيلَ - أَلَى قَوْلِهِ - لَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ وَ أَمَّا عَابَ اللَّهِ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهَرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالسُّفَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنِ ذَلِكَ رَغْبَةً فِي مَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ وَ اللَّهُ يَقُولُ: «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوُا اللَّهَ» وَ قَالَ: «الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» فَبَدَّ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَهُ مِنْهُ -

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۷۲

دو قسمت از این روایت در نهج البلاغه نیز با کمی تفاوت آمده است «۴۲».

توضیح روایت:

اشاره

در توضیح این روایت چند نکته قابل ذکر است که اجمالاً به آن اشاره می کنیم:

- لعلمه بانها اذا ادیت و اقیمت استقامت الفرائض كلها هینها و صعبتها و ذلك ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر دعاء الی الاسلام مع رد المظالم و مخالفه الظالم و قسمه الفیء و الغنائم و اخذ الصدقات من مواضعها و وضعها فی حقها. ثم انتم ایتها العصابه عصابه بالعلم مشهوره و بالخیر مذکورہ و بالنصیحه معروفه و بالله فی انفس الناس مهابه یهابکم الشریف و یکرّمکم الضعیف و یؤثرکم من لا فضل لکم علیه و لا یدلکم عنده تشفعون فی الحوائج اذا امتنعت من طلابها و تمشون فی الطریق بهیبه الملوک و کرامه الاکابر أ لیس ذلك انما نلتموه بما یرجى عندکم من القیام بحق الله و ان کنتم عن اکثر حقه تقصرون؟ فاستخففتم بحق الائمہ فاما حق الضعفاء فضعیتم و اما حقکم بزعمکم فطلبتم، فلا مالا بذلتموه و لا نفسا خاطرتم بها للذی خلقها و لا عشیره عادیتموها فی ذات الله. انتم تتمنون علی الله جنته و

مجاوره رسله و امانا من عذابه، لقد خشيت عليكم أيها المتمنون على الله ان تحل بكم نقمه من نعماته لانكم بلغت من كرامه الله منزله فضلتم بها و من يعرف بالله لا تكرمون و انتم بالله في عباده تكرمون.

و قد ترون عهود الله منقوضه فلا تفزعون و انتم لبعض ذمم آباءكم تفزعون و ذمه رسول الله محقوره (مخفوره. خ. ل) و العمى و البكم و الزمنى في المدائن مهمله لا- ترحمون، و لا- في منزلتكم تعملون و لا من عمل فيها تعينون (تعنون. خ ل) و بالادهان و المصانع عند الظلمه تأمنون، كل ذلك مما امر الله به من النهى و التناهى و انتم عنه غافلون. و انتم اعظم الناس مصيبه لما غلبتم عليه من منازل العلماء لو كنتم تشعرون (تسعون خ. ل. و في الوافى:

لو يسعون).

ذلك بان مجارى الامور و الاحكام على ايدى العلماء بالله الامناء على حلاله و حرامه فأنتم المسلوبون تلك المنزله و ما سلبتم ذلك الا- بتفرقكم عن الحق و اختلافكم في السنه بعد البينه الواضحه. و لو صبرتم على الاذى و تحملتم المئونه في ذات الله كانت امور الله عليكم ترد و عنكم تصدر و اليكم ترجع و لكنكم مكنتم الظلمه من منزلتكم و استسلمتم امور الله في ايديهم يعملون بالشبهات و يسيرون في الشهوات سلطهم على ذلك فراركم من الموت و اعجابكم بالحياه التى هى مفارقتكم، فاسلمتم الضعفاء في ايديهم، فمن بين مستعبد مقهور و بين مستضعف على معيشه مغلوب يتقلبون في الملك بأرائهم و يستشعرون الخزي (الجرى- وافى) باهوائهم اقتداء بالاشرار و جرأه على الجبار، في كل بلد منهم على منبره خطيب يصقع (مسقع- وافى) فالارض لهم شاغره

و ایدیهم فیها مبسوطه و الناس لهم خول لا یدفعون ید لأمس فمن بین جبار عنید و ذی سطوه علی الضعفه شدید. مطاع لا یرف المبدی المعید، فیا عجبا و مالی لا- اعجب و الارض (کلمه و الارض لیست فی الوافی و لعله اصح) من غاش غشوم و متصدق ظلوم و عامل علی المؤمنین بهم غیر رحیم فالله الحاکم فیما فیه تنازعنا و القاضی بحکمه فیما شجر بیننا.

اللهم انک تعلم انه لم یکن ما کان منا تنافسا فی سلطان و لا التماسا من فضول الحطام و لکن لنری المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک و یأمن المظلومون من عبادک و یعمل بفرائضک و سنتک و احکامک، فانکم ان لا تنصرونا و تنصفونا قوی الظلمه علیکم و عملوا فی اطفاء نور نبیکم و حسبنا الله و علیه توکلنا و الیه انبنا و الیه المصیر. (تحف العقول، چاپ قدیم/ ۱۷۱ و چاپ جدید/ ۲۳۷- وافی جزء نهم/ ۳).

(۴۲). نهج البلاغه خطبه ۱۰۶ و ۱۳۱، فیض ۳۱۷ و ۴۰۶، لح/ ۱۵۴ و ۱۸۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۷۳

الف: گستردگی مفهوم امر به معروف و نهی از منکر:

شارع مقدس اسلام به مسأله امر به معروف و نهی از منکر توجه و اهتمام مخصوص دارد، بویژه به مفهوم وسیع و گسترده آن که در این روایت مطرح گردیده، امر به معروفی که بازگرداندن حقوق مظلومان، مخالفت با ستمگران، تقسیم بیت المال و غنائم، گرفتن زکات و مالیاتهای اسلامی از موارد آنها و مصرف آنها در جایگاه اصلی و به حق خود، بر آن مترتب شده است. و نیک روشن است که اجرای این دو فریضه الهی با این گستردگی لازمه اش تحصیل قدرت و اقامه

حکومت حق است و به همین جهت ما پیش از این یادآور شدیم که تمامی آیات و روایات جهاد و دفاع و امر به معروف و نهی از منکر خود قوی ترین دلیل بر ضرورت اقامه دولت و حکومت حقه اسلامی است. امر به معروف و نهی از منکر به مفهوم وسیع خود که همان گسترش عدالت و نیکیها در جامعه و قطع ریشه های فساد و زشتیهاست با تشکیل حکومت عدل تلازم تفکیک ناپذیر دارد و هنگامی که این دو واجب ترک گردند زمینه برای تسلط اشرار و دولتهای فاسد فراهم می شود. چنانچه امیر المؤمنین (ع) نیز قبل از وفاتشان در وصیت معروف خود فرمودند:

«امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که در آن صورت اشرار شما بر شما مسلط می گردند، آنگاه فریاد می زنید، اما پاسخی نخواهید شنید» (۴۳).

و تسلط پیدا کردن اشرار بر مقدرات جامعه اثر طبیعی بی توجهی مردم به مصالح جامعه و مراقبت نکردن از یکدیگر است و این مطلبی است شایان دقت.

و بسیار تعجب است از اهل تخاذل و توکل یعنی کسانی که تن به ذلت داده و کارها را به دیگران واگذار می کنند که چگونه از آیات و روایاتی که به صورت گسترده از طریق فریقین درباره امر به معروف و نهی از منکر وارد شده چشم پوشی کرده و سرسری با آن برخورد نموده و مضامین آنها را فقط در موارد جزئی و امر و نهی که به طور پنهان انجام شود محصور نموده اند! با اینکه از ظاهر برخی اخبار استفاده می شود که جهاد با همه گستردگی و اهمیت آن خود شعبه ای از امر به معروف و نهی از منکر

است. در زیارت امام حسین (ع) می خوانیم:

«اشهد انک قد اقامت الصلاه و آتیت الزکاه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر - شهادت می دهم که تو نماز را پیاداشته و زکات دادی و امر به معروف و نهی از منکر کردی».

(۴۳). لا تترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی علیکم شرارکم ثم تدعون فلا یتجاب لکم.

(نهج البلاغه نامه ۴۷، فیض / ۹۷۸، لح ۴۲۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۷۴

در این روایت اشاره بدین معناست که قیام امام حسین (ع) در مقابل حکومت یزید برای اجرای فرایض اسلام و از باب امر به معروف و نهی از منکر بوده است.

ب- توضیح برخی از جملات روایت:

جمله «شما حق ائمه را سبک شمردید» که در روایت آمده شاید مراد از آن این باشد که در آن زمان رهبری و امامت جامعه متعین در امیر المؤمنین (ع) و پس از وی در فرزندان او امام حسن و امام حسین (ع) بوده و بر علمای آن زمان لازم و واجب بوده که از آنان پیروی کنند و با قبول مسئولیت از طرف آنان زمینه تسلط ستمگران را از بین ببرند اما آنان با ترک این اطاعت حق ائمه را سبک شمرده اند. احتمال ضعیف دیگری نیز داده می شود که مراد از ائمه (پیشوایان) همان علما باشند که با سبک شمردن خود زمینه حکومت و امامت را به دست ستمگران داده اند. همچنین محتمل است در نگارش، کلمه «ائمه» به جای «امت» نگارش شده باشد، یعنی شما حق امت را سبک شمرده و ضایع کردید و مؤید این احتمال است جمله بعدی که می فرماید «و اما شما حق ضعیفان را پایمال کردید».

در متن روایت جمله «شما از

جایگاه خویش سقوط کردید» (غلبتم علیه- با صیغه مجهول) صحیح تر به نظر می رسد به قرینه جمله بعدی که می فرماید: «این مقام و منزلت از شما سلب گردیده» و اما اینکه فرموده «مجاری امور به دست علماست» کلمه مجاری جمع «مجری» است که یا مصدر میمی است یا اسم مکان (یعنی جریان یافتن امور، یا جایگاه جریان امور به دست علماست) و این بدان جهت است که جریانهای مختلف امور در نهایت باید به علما منتهی شود (و این معنی با مصدر میمی و یا اسم مکان بودن مجری هر دو سازگار است)

و اینکه علم را به الله اضافه نموده و فرموده: «العلماء بالله» بدان جهت است که اگر علم به خداوند تبارک و تعالی واقعا تحقق یابد علم و عمل به تکالیف الهی بطور قهری در پی بی آن خواهد آمد. و شاهد بر همین برداشت است آیه شریفه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۴۴)- از میان بندگان تنها علما از خداوند می ترسند». زیرا ظاهر علم به خداوند علمی است که از آگاهی به آیات خداوند به دست آمده است.

از سیاق آیه نیز همین برداشت می شود زیرا در این آیه، آیات و نشانه های خدا در نظام تکوین جهان شمرده شده و علم به نظام تکوین و آیات خدا از آن جهت که آیات خدا و

(۴۴). فاطر (۳۵) ۲۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۷۵

منتسب به خداوند است موجب علم به قدرت و سطوت خداوند شمرده شده و قهرا موجب ترس از خداوند می گردد.

و اینکه فرموده: «علما، امین بر حلال و حرام خداوندند» دلالت بر این دارد که علما باید آگاه به احکام خداوند

و توانا بر حفظ آنها از تغییر و تأویل باشند، چرا که مقتضای امانت چیزی به غیر از این نیست.

و اینکه فرموده «زمین برای آنان مهیا گشته» یعنی کسی بر آن باقی نمانده که منافع آن را در جهت مصالح مردم به کار گیرد.

و سخنران توانا (الخطیب المسقع) یعنی سخنرانی که تن صدای او بلند و رسا است و کلمه مسقع، هم با سین صحیح است و هم با صاد (مسقع - مصقع).

در هر صورت مخاطب سخن در این حدیث، علمای صحابه و تابعین که معاصر آن حضرت بوده اند، می باشد و از آن استفاده می شود که مرجع امور مسلمانان باید علمای آنان باشند و این مقام و منزلت در شریعت مقدس اسلام به آنان اختصاص یافته که به خاطر اختلاف و تشتت و انجام ندادن وظایف و ترس از ستمگران و توجه به دنیا این مقام از آنان ربوده شده است. اینان منزلتی که مال آنان بوده در اختیار ستمگران گذاشته اند و امور خدا را به آنان تسلیم کرده اند و همه اینها با این معنی منافات ندارد که رهبری جامعه حق شخص امام (ع) باشد، زیرا امام احتیاج به مشاور، قاضی و کارگزار دارد و واجب است آنان را از بین اهل علمی که ملتزم به دستورات اسلام و شریعت حقه هستند انتخاب کند.

در کتاب منیه الطالب می نویسد:

«به احتمال قریب به یقین علما در این روایت همان ائمه (ع) هستند. همانا در این روایت قرآینی است که دلالت دارد بر اینکه علماء، همان ائمه هستند، زیرا همینانند که امین بر حلال و حرام خداوندند.» «۴۵»

مرحوم کمپانی در حاشیه خویش بر مکاسب می نویسد:

«و بر کلام شیخ اشکال

گرفته شده که سیاق روایتی که در تحف العقول وارد شده دلالت بر این دارد که در خصوص ائمه- علیهم السلام- وارد شده و ظاهرا همین نظر صحیح است زیرا در روایت «علماء باللّه» آمده، نه «علماء باحکام اللّه» و شاید مراد این باشد که چون ائمه (ع) واسطه تکوینی فیوضات الهی می باشند پس مجاری همه امور بطور حقیقی و تکوینی به دست آنان است و این دلیل بر ولایت

(۴۵). منیه الطالب / ۱ / ۳۲۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۷۶

باطنی آنان است همانند ولایت خداوند تبارک و تعالی، نه اولویت ظاهری که از مناصب اعتباری و قراردادی است». «۴۶»

اما ظاهرا این دو شخصیت بزرگوار- طاب ثراهما- به مجموع روایت مراجعه نفرموده اند و الا برای آنان آشکار می شد که به هیچ وجه امکان ندارد که «العلماء» مندرج در روایت را حمل بر ائمه معصومین (ع) بنماییم و از اینجا آشکار می گردد که بر علما و فضلا واجب است در مقام استدلال به آیات قرآن و احادیث شخصا به نص قرآن و کتابهای حدیث مراجعه کنند و به قسمتهای منقوله در برخی کتب و نوشته ها اکتفا نکنند.

ج- آیا العلماء باللّه، مطلق علما هستند یا فقط ائمه معصومین (ع)؟

ممکن است اشکال شود که اگر در این روایت تأمل و دقت کنیم مشاهده می گردد که امام (ع) در صدد توییخ جماعتی از علمای معاصر خویش که به وظایف خود عمل ننموده و با ستمگران سازش کرده و از حق پراکنده شده اند می باشد، و چگونه ممکن است از چنین علمایی به «علما باللّه و امناء بر حلال و حرام خدا» تعبیر شود؟ پس مراد به علماء باللّه در روایت چنانچه آن دو بزرگوار فرموده اند همان ائمه دوازده گانه (ع) است

و مؤید همین معناست فرمایش امام صادق (ع) که می فرماید: «نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون- ما دانشمندان هستیم و شیعیان ما دانش پژوهان». و اما اینکه در روایت آمده «و بزرگترین مصیبت اینکه شما از منزلت و جایگاه علما ساقط شدید اگر درک می کردید» مراد این نیست که منزلت علما برای آن جماعت بوده و اکنون از آنان سلب شده بلکه مراد این است که رهبری ائمه (ع) که در حقیقت همان علما هستند اگر استقرار می یافت برای آنان و به نفع آنان بود و برکات آن بدانان می رسید اما چون اینان از گرد ائمه (ع) پراکنده شدند و دچار اختلاف و تفرقه گردیدند، رهبری ائمه و برکات آن، از آنان سلب گردید.

لذا در روایت فرمود: «منازل علماء» و فرمود «منازل شما» و اینکه پس از آن در روایت فرمود: «و اگر شما بر اذیت و آزارها صبر نموده و در راه خدا مشکلات را تحمل می کردید امور خدا بر شما وارد و از شما صادر و مسائل به سوی شما بازمی گشت» مراد از این فراز این است که اگر شما از یاری امام شانه خالی نمی کردید و حق ائمه را سبک نمی شمردید سلطه و حاکمیت امام مستقر می گشت و شما بالطبع مشاور و همراز و فرمانروایان وی

(۴۶). حاشیه مکاسب ۱/ ۲۱۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۷۷

می شدید و امور مسلمانان به شما ارجاع داده می شد، بنابراین، قضیه ذکر شده در حدیث، قضیه شخصی خارجی است و در آن دلالتی بر نصب علما به حکومت و ولایت و اشتراط علم و فقاها در رهبری نیست. و شاهد بر این مدعی - که مراد از علماء

بِاللّٰهِ هَمَانِ ائِمَّةِ (ع) هستند گفتار خود امام (ع) است که می فرماید «شما حق ائمه را سبک شمردید» و در آخر حدیث می فرماید «خدا بر آنچه ما برای آن به نزاع برخاسته ایم حاکم است» تا آنجا که می فرماید: «پس شما اگر ما را یاری ندهید و با ما به انصاف برخورد نکنید ستمگران علیه شما قوت خواهند گرفت».

امّا در پاسخ به این اشکال و استدلال باید گفت: این نهایت چیزی است که در جهت تطبیق این روایت بر خصوص ائمه معصومین (ع) می توان گفت، امّا آشکار است که این معنی مخالف ظاهر روایت است و ظاهراً همانگونه که گفته شد مراد از روایت مطلق علماء بالله است و مراد امام (ع) این است که اگر شما به واجبات و وظایف خویش عمل می کردید از علماء بالله و امناء بر حلال و حرام خدا محسوب می شدید و امور به دست شما جریان می یافت و امور الهی بر شما وارد و از شما صادر می گشت و امور جامعه به شما بازگشت می نمود، امّا شما وظایف خود را عمل نکردید، در نتیجه منزلت شما از شما گرفته شد و ستمگران به مقام و منزلت شما به ناروا سلطه یافتند. علاوه بر همه اینها اگر بر فرض ما تسلیم این معنی بشویم که منظور از علماء ائمه معصومین (ع) است این معنی را قبول نداریم که این روایت در مقام بیان یک قضیه خارجی شخصی است، زیرا آنچه از روایت اجمالاً استفاده می گردد یک مطلب کلی است و آن اینکه جریان امور سیاسی جامعه واجب است به دست علماء بالله و افراد امین بر حلال و حرام خدا باشد،

منتهی الامر ائمه دوازده گانه (ع) مصادیق بارز این عنوان کلی هستند نه اینکه منحصر به آنان باشد و این نکته ای است شایان توجه.

بر اساس آنچه که ما اختیار کردیم امام (ع) در این روایت یا در صدد جعل و نصب ولایت برای علما از سوی خداوند تبارک و تعالی یا از سوی خود است، نظیر آنچه ما معتقدیم که از سوی پیامبر اکرم (ص) در جریان غدیر خم برای امیر المؤمنین (ع) جعل و مشخص گردید، یا اینکه می خواسته است بفرماید حاکمهای مسلمانان لازم است از علماء بالله و امناء بر حلال و حرام الهی باشند که در این صورت بر مسلمانان و بر علما واجب است در پی تحقق این شرط باشند تا امور حکومت الهی به آنان ارائه و از آنان به دیگران دستور اجرا صادر گردد- و تحقق این شرط بدین گونه است که علما با یکدیگر متحد شده و به کتاب و سنت متمسک شوند و مردم را به امور خیر و معروف [که همان مبارزه با ظلم و طاغوت است] فرا

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۷۸

بخوانند و مردم نیز از آنان پذیرفته و در انجام این مسئولیت آنان را یاری دهند و میدان سیاست را برای هواپرستان و ستمگران رها نگذارند- بر این اساس پس روایت در مقام بیان یک حکم شرعی است نه در صدد جعل ولایت برای علما و می خواهد این نکته را بیان دارد که حاکمان جامعه باید افراد دانشمند و امانتدار باشند [و رهبران از بین آنان انتخاب شوند]. این دو احتمال است که در روایت وجود دارد.

ظاهرا نظر برخی از اساتید بزرگوار

احتمال اول است، و مقتضای آن این است که جمیع فقهای واجد شرایط چه در عصر صدور روایت و چه در زمانهای بعد از جانب خداوند تبارک و تعالی و ائمه معصومین بالفعل به ولایت و حکومت منصوب هستند. اما به نظر ما التزام به این معنی مشکل است بویژه نسبت به عصر صدور روایت، چرا که به اعتقاد ما، در زمان ائمه معصومین امامت کبری و رهبری جامعه انحصارا در اختیار امام معصوم (ع) است و بحث تفصیلی این مسأله و این که فعلیت ولایت برای فقها به نصب است یا به انتخاب است، در بخش پنجم کتاب خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

۲۴- روایت دیگری که بر اشتراط علم و فقاہت در حاکم مسلمانان دلالت دارد روایتی است که در کتاب سلیم بن قیس آمده و پیش از این نیز خوانده شد و قسمتی از آن این است:

«آنچه در حکم خدا و حکم اسلام بر مسلمانان واجب است این است که ... و اینکه برگزینند برای خویش پیشوای پاکدامن، دانشمند و پارسایی را که به قضاوت و سنتها آگاه باشد» (۴۷).

و روایتهای بسیار زیاد دیگری که در این زمینه رسیده و اگر انسان کتابهای تاریخ و حدیث و احتجاجاتی که از امیر المؤمنین (ع) و سایر ائمه معصومین (ع) وارد شده است را مطالعه کند به شواهد و دلایل بسیاری که شاهد این مدعی باشد دست خواهد یافت که بجاست برای تحقیق بیشتر در این زمینه به آنها مراجعه شود.

(۴۷). و الواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین ... ان یختاروا لأنفسهم اماما عقیفا عالما ورعا عارفا بالقضاء و السنه ...

فصل هشتم شرط پنجم: قدرت و تدبیر رهبری

[توضیح این شرط]

شرط دیگر برای والی و حاکم اسلامی قدرت و تدبیر رهبری یا «حسن الولاية» است.

پیش از این در فصل دوم همین بخش یاد آور شدیم که خردمندان هنگامی که بخواهند کاری را به کسی واگذار کنند طبق فطرت خود شرایطی را که یکی از آن شرایط توان و قدرت وی بر انجام کار است در نظر می گیرند. پس هنگامی که در امور متعارف و جزئی چنین شرطی مورد نظر باشد به طریق اولی واگذار کردن مسئولیت اداره شئون امت اسلامی - که از دقیق ترین و مشکل ترین کارهاست - به کسی که توان و قدرت انجام آن را ندارد جایز نیست و قدرت و توان برای اداره امور جامعه بر چند چیز متوقف است:

۱- استعداد ذاتی وی بر انجام این مسئولیت، که در اصطلاح به آن «شم سیاسی» می گویند چرا که مردم در استعداد و علاقه نسبت به کارهای مختلف متفاوتند (و برخی افراد بطور کلی استعداد و آمادگی انجام چنین مسئولیتهایی را فاقد هستند).

۲- احاطه به کیفیت و فنون اجرای کار و اطلاع بر خواستها و نیازمندها و روحیات جامعه و آگاهی از شرایط زمان و محیط تحت مسئولیت خود.

۳- شجاعت ذاتی و قوت اراده و قاطعیت در تصمیم گیری به گونه ای که بتواند در مسائل مهم با قاطعیت تصمیم گیری نموده و احساس ناتوانی نکند، زیرا چه بسا سیاستمدار

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۸۰

مطلع و آگاهی که به خاطر ضعف روحی از اعمال اراده و تصمیم گیری در شرایط حساس ناتوان است.

۴- سلامت حواس و اعضای نظیر گوش و چشم و زبان و اعضای رئیسه دیگر

که مربوط به کار او می شود و یا اینکه فقدان آنها موجب نفرت و انزجار مردم و مانع از تأثیر حکم او بین دیگران می گردد. زیرا برای اداره کشور به تجزیه و تحلیل و ادراک مسائل سیاسی، پیگیری نیازمندیهای جامعه و سخنرانی و خطابه برای مردم و چه بسا به قیام و حرکت شخص رهبر نیاز می افتد که رهبر باید در ایفای مسئولیت خود از این توانائی برخوردار باشد.

از سوی دیگر بدقیافه و بدترکیب بودن، موجب انزجار و نفرت مردم از شخص رهبر می گردد و این با ولایت و حکومت که مبنای آن بر جذب مردم است سازگار نیست. و برجسته تر از همه این صفتها صفت حلم و بردباری است، زیرا اگر رهبر عصبی مزاج، تندخو و ترش رو باشد رابطه و پیوندش با مردم گسسته می شود. و ظاهراً تعبیر «حسن ولایت» و نیز «قوه و قدرت» که در برخی روایات آمده و پس از این خوانده می شود بهترین تعبیری است که همه این ویژگیها از آن استفاده می گردد، که ما همه آنها را به عنوان یک شرط قلمداد نموده ایم، علاوه بر اینکه روایتهای آنها غالباً مشترک است چنانچه روشن خواهد شد.

البته مخفی نماند که علم و اطلاعی که در اینجا از آن سخن به میان آمد غیر از علمی است که پیش از این به عنوان یک شرط مطرح شد، زیرا مراد به علم در اینجا اطلاع داشتن بر مسائل جزئی و فنون سیاسی و حوادث زمان است، اما مراد از آن علم، آگاهی به مسائل کلی اسلام که از کتاب و سنت استنباط می گردد بود که اصطلاحاً از آن علم به فقاہت تعبیر می شود.

هر صورت یکی از دلایل شرط قوت و قدرت در والی و رهبر، قضاوت عقل و عقلاست و این معنی روشن است که والی مردم، که در صدد رفع نقص و کمبودهای مردم است باید توان این کار را داشته باشد و بلکه خود از همه افراد تحت فرماندهی خویش قوی تر و توانمندتر باشد و همواره تاریخ شاهد این فاجعه بوده است که بسیاری از امتها به خاطر ضعف و بی کفایتی رهبرانشان با مشکلات و زیانهای فراوان روبرو بوده اند و همین نارسایی چه بسا به سقوط کلی آنان انجامیده است.

علاوه بر حکم و قضاوت عقل، دلایلی از کتاب و سنت نیز بر شرط قدرت به مفهوم وسیع آن دلالت دارد که نمونه هایی از آنها را یادآور می شویم:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۸۱

آیات مورد استناد در این شرط:

۱- خداوند تبارک و تعالی در ارتباط با جریان طالوت می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾ (۱) - خداوند او (طالوت) را برگزید و وی را در دانش و جسم افزونی بخشید.

این آیه گرچه در بزرگی و قدرت جسمانی طالوت که به عنوان فرمانده سپاه انتخاب شده بود دارد، اما ممکن است از شجاعت و قدرت روحی و توان فرماندهی او نیز کنایه باشد، چرا که قدرت روحی و جسمی معمولا با یکدیگر تلازم دارند. و شاید مراد به علم در اینجا همان دانش جنگ باشد نه علم به مسائل کلی اگر چه عام بودن این دانش نیز بعید به نظر نمی رسد.

۲- و به نقل از حضرت یوسف (ع) می فرماید:

﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ﴾ (۲) - یوسف گفت: مرا به خزینه های زمین بگمار که

من مردی حفظکننده و دانا هستم».

از ظاهر این آیه استفاده می گردد که می خواهد بفرماید: حضرت یوسف در حفظ خزائن و اموال عمومی امین و به فنون نگهداری منابع و اموال و مصرف آن در موارد لازم، آگاه و داناست.

۳- و به نقل از دختر شعیب درباره موسی (ع) می فرماید:

«قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» (۳) - یکی از آن دو (دختران حضرت شعیب) گفت: ای پدر، او (موسی) را به کار بگمار که بیگمان بهترین کسی که به خدمت توان گرفت شخصی است قوی و امین».

در این آیه نیز قوی و امین بودن حضرت موسی (ع) به عنوان ملاک انتخاب مطرح گردیده و هنگامی که توانایی و قدرت در یک چوپان به حکم فطرت شرط استخدام باشد به طریق اولی در حراست از کشور و امت اسلامی رعایت این شرط لازم و ضروری است.

۴- و به نقل از عفریتی از اجنه می فرماید:

«قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ» (۴) - و عفریتی از اجنه (به حضرت سلیمان) گفت: من به انجام این کار قوی و امین هستم من آن (تحت بلقیس) را به نزد تو می آورم پیش از آنکه از جای خود

(۱). بقره (۲) / ۴۴۷

(۲). یوسف (۱۲) / ۵۵

(۳). قصص (۲۸) / ۲۶

(۴). نمل (۲۷) / ۳۹

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۸۲

برخیزی».

در این آیه نیز قوت و امانت به عنوان ملاک و اگذاری مسئولیت مطرح گردیده است.

۵- و نیز این آیه شریفه:

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ

يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلِيٌّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «۵»- و خداوند مثل می زند از دو مردی که یکی از آن دو لال است و توانایی هیچ کاری را نداشته و همواره سربار مولای خویش است به هر جا او را بفرستد هیچ کار نیکی انجام نمی دهد آیا او با کسی که مردم را امر به عدالت می کند و خود به راه راست گام نهاده برابر است؟»

[در این آیه نیز شخص توانا با شخص ناتوان مقایسه گردیده و عقل و فطرت انسانها به داوری طلبیده شده که آیا این دو با هم برابرند؟ که از آن استفاده می گردد شرط توانایی در پذیرش مسئولیت یک امر فطری است].

و آیات دیگری نظیر این آیات که ممکن است و لو با کمی توجه و عنایت، ضرورت این شرط درباره کسی که کارهای مهم به او محول می شود را از آن استفاده کرد.

روایات مورد استناد در این شرط:

و اما روایات نیز در این زمینه بسیار زیاد است که از آن جمله است:

۱- کافی به سند خویش از حنان از پدرش از امام محمد باقر (ع) روایت نموده که آن حضرت از پیامبر خدا (ص) روایت نموده که فرمود:

«امامت برازنده نیست مگر برای کسی که در وی سه خصلت باشد: تقوایی که وی را از معصیت خداوند بازدارد، حلمی که غضبش را کنترل کند، و نیک حکومت راندن بر زیر دستان به گونه ای که برای آنان همانند پدری مهربان باشد «۶»».

و در بعضی روایات آمده: «به گونه ای که برای «رعیت»، همچون پدری مهربان باشد».

(۵). نحل (۱۶) / ۷۶.

(۶). لا تصلح الامامه الا لرجل فيه ثلاث خصال: ورع يحجزه عن معاصي الله و

حلم یملک به غضبه و حسن الولاية علی من یلی حتی یكون لهم کالوالد الرحیم. (کافی ۱/ ۴۰۷ کتاب الحجّه، باب ما یجب من حق الامام علی الرعیه، حدیث ۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۸۳

پیش از این گذشت که تعبیر «حسن الولاية- نیک حکومت راندن» به مفهوم گسترده آن، شجاعت، سیاست، حلم و هر چیزی که در بهتر اداره کردن امور امت نقش داشته باشد را شامل می گردد.

۲- در نهج البلاغه آمده است:

«سزاوارترین مردم به امر خلافت تواناترین آنان به انجام آن و داناترینشان به دستورات خداوند در امور مربوط به خلافت است. پس اگر کسی از مسیر حق منحرف شد و به میل خود رفتار نمود، مورد عتاب قرار خواهد گرفت و اگر امتناع ورزید با وی جنگ و قتال خواهد شد.» (۷)

۳- و نیز در کتاب احتجاج از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که آن حضرت (در مقام استدلال بر حقانیت خویش) فرمود:

«من اولی ترین فرد به رسول خدا ... و فقیه ترین شما در دین و داناترین شما به عواقب امور و قاطع ترین شما در گفتار و قوی ترین شما در قلب و دل می باشم.» (۸)

۴- ابن ابی الحدید از نصر بن مزاحم از امیر المؤمنین (ع) روایت نموده که آن حضرت ضمن نامه ای که به معاویه و اصحابش نگاشته اینگونه فرموده است:

«همانا اولی ترین مردم از گذشته تا حال به امر خلافت نزدیکترین آنان به پیامبر خدا و داناترینشان به کتاب خداوند و فقیه ترین آنان در دین خدا می باشد، آن کس که پیش از همه به اسلام گرویده و بهتر از همه در راه خدا پیکار نموده و استوارتر از همه قدرت تحمل

مشکلات رهبری امت را دارا باشد». «۹»

۵- اصول کافی از امام رضا (ع) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«امام عالمی است که بروی چیزی پوشیده نیست. نگهدارنده ای است که شانه از مسئولیت تهی نمی کند ... آگاهیش رشد یابنده، حلمش کامل، بر رهبری قوی و مسلط، در سیاست دانا، اطاعتش واجب، به امر خداوند قائم، خیر خواه

(۷). أیها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامر الله فيه. فان شغب شاغب استعتب فان ابی قوتل.

(نهج البلاغه خطبة ۱۷۳، فیض / ۵۵۸، لح / ۲۴۷).

(۸). انا اولی برسول الله ... و افقهکم فی الدین و اعلمکم بعواقب الامور و اذربکم لسانا و اثبتکم جنانا (الاحتجاج ۱ / ۴۶، چاپ دیگر ۱ / ۹۵ باب ما جرى بعد وفات رسول الله (ص)).

(۹). فان اولی الناس بامر هذه الامه قديما و حديثا اقربها من الرسول و اعلمها بالكتاب و افقهها فی الدین، اولها اسلاما و افضلها جهادا و اشدها بما تحمله الائمة من امر الامه اضطلاعا. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳ / ۲۱۰).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۸۴

بندگان خدا و نگهبان دین خداست». «۱۰»

در کتاب لغت المنجد «نکول» را به معنی ترسیدن و شانه خالی کردن و «اضطلاع» را به معنی قدرت و توان معنی کرده است. «۱۱»

۶- ابن قتیبہ در کتاب الامامہ و السیاسہ از امیر المؤمنین (ع) روایت نموده که آن حضرت [پس از وفات پیامبر اکرم (ص) در مقام احتجاج بر حقانیت خویش] فرمود:

«ای گروه مهاجرین به خدا سوگند ما به امر خلافت از تمامی مردم سزاوارتریم چرا که ما اهل بیت پیغمبریم، خلافت حق ماست، چون قرائت کننده کتاب خدا، فقیه در

دین خدا، آگاه به سنتهای رسول خدا، مسلط و قوی نسبت به اداره امور رعیت، بازگرداننده امور ناپسند از امت و تقسیم کننده اموال بیت المال به صورت مساوی بین مردم در میان ماست». «۱۲»

۷- در کتاب محکم و متشابه در مورد صفات امام اینگونه آمده است:

«اما آن چیزهایی که جزء صفتهای ذاتی امام است این است که وی زاهدترین مردم، داناترین مردم، شجاع ترین مردم، بزرگوارترین مردم و آنچه مشابه اینهاست باشد. چرا که علل و دلایلی این شرایط را ایجاب می کند». «۱۳»

۸- بحار الانوار از امالی شیخ طوسی به سند خویش از ابو ذر از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«ای ابا ذر آنچه را من برای خویش دوست دارم برای تو نیز دوست دارم، من تو را شخصی ضعیف می یابم پس حتی بر دو نفر هم حکومت مکن و هرگز سرپرستی مال یتیم را به عهده مگیر». «۱۴»

(۱۰). و الامام عالم لا یجهل و راع لا ینکل ... نامی العلم، کامل الحلم، مضطلع بالامامه، عالم بالسیاسه مفروض الطاعه قائم بامر الله ناصح لعباد الله حافظ لدين الله (کافی ۱/ ۲۰۲ کتاب الحججه، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، حدیث ۱).

(۱۱). نکل، نکولا عن کذا او من کذا: نکص و جبن. ضلع ضلعه: کان قویا شدید الاضلاع ... اضطلع بحمله: نهض و قوی علیه. (المنجد/ ۸۳۸ و ۴۵۴).

(۱۲). فو الله یا معشر المهاجرین لنحن احق الناس به لانا اهل البيت و نحن احق بهذا الامر منکم ما کان فینا القاری لکتاب الله، الفقیه فی دین الله، العالم بسنن رسول الله، المضطلع بامر الرعیه، المدافع عنهم الامور السیئه، القاسم بینهم بالسویه

(۱۳). و اما اللواتی فی صفات ذاته فانه يجب ان يكون ازهد الناس، و اعلم الناس و اشجع الناس و اكرم الناس و ما يتبع ذلك لعل تقتضيه (المحكم و المتشابه / ۵۵ و بحار الانوار ۹۰ / ۴۴).

(۱۴). يا ابا ذر اني احب لك ما احب لنفسی انی اراک ضعيفا فلا تأمرن علی اثین و لا تولین مال یتیم.

(بحار الانوار ۲۲ / ۴۰۶ کتاب تاریخ پیامبر اکرم (ص) باب کیفیت اسلام ابو ذر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۸۵

۹- و نیز کتاب صحیح مسلم از ابو ذر روایت نموده که گفت:

«به رسول خدا (ص) عرض کردم آیا مرا به امور حکومتی نمی گماری؟ آن حضرت با دست بر شانه من زد و فرمود: تو ای ابا ذر ضعیف هستی و اینگونه امور امانت است و در روز قیامت بی تردید این حکومت موجب ذلت و پشیمانی است مگر برای کسی که به حق آن را به عهده گرفته و حقوقی را که حکومت به عهده وی گذاشته ادا نموده باشد.» «۱۵»

البته این روایت بر فرض صحت آن، نفی کننده فضایل والای ابو ذر (ره) نیست و فضایل زیاد وی نیز منافاتی با ضعف اداره و قدرت مدیریت وی ندارد. «۱۶»

۱۰- در غرر و درر از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

«آنکه سیاستش نیکوست اطاعتش واجب است.» «۱۷»

۱۱- و نیز در همین کتاب از آن حضرت روایت شده که فرمود:

«آنکه با کفایت است، سزاوار حکومت است.» «۱۸»

۱۲- و باز از آن حضرت روایت نموده که فرمود:

«رهبر به قلبی اندیشمند، زبانی گویا و دلی استوار در اقامه حق، نیازمند است.» «۱۹»

۱۳- کافی از مفضل بن عمر

از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«ای مفضل ... و آن کس که به زمان خویش آگاه باشد شبهات بر وی هجوم نمی آورد.» (۲۰)

(۱۵). عن ابی ذر قال قلت یا رسول الله الا تستعملنی؟ قال: فضرِب بیده علی منکبِی ثم قال: یا ابا ذر انک ضعیف و انها امانه و انها یوم القیامه خزی و ندامه الا من اخذها بحقها وادی الذی علیه فیها (صحیح مسلم ۳/ ۱۴۵۷، کتاب الاماره، باب ۴، حدیث ۱۸۲۵).

(۱۶). ممکن است کسی همه صفت‌های نیک را دارا باشد، اما مثلاً کم ظرفیت بوده و یا در مدیریت ضعیف باشد. خداوند سبحان روایات افراد را یکسان خلق ننموده. در روایتی وارد شده که «لو علم ابو ذر ما فی قلب سلمان لکفره». اگر ابو ذر آنچه در قلب سلمان می گذرد را می دانست تکفیرش می کرد. (از افاضات معظم له در درس).

(۱۷). من حسنت سیاسته و جبت طاعته (غرر و درر ۵/ ۲۱۱، حدیث ۸۰۲۵).

(۱۸). من احسن الکفایه استحق الولایه (غرر و درر ۵/ ۳۴۹، حدیث ۸۶۹۲).

(۱۹). یحتاج الامام الی قلب عقول و لسان قوول و جنان علی اقامه الحق صؤول (غرر و درر ۶/ ۴۷۲، حدیث ۱۱۰۱۰).

(۲۰). یا مفضل ... و العالم بزمانه لا یهجم علیه اللوایس (کافی ۱/ ۲۶، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۲۹). رهبر برای اینکه بتواند کشور را اداره کند باید به مشکلات و مسائل زمانه خویش آگاهی داشته باشد. آخرین تحلیلها-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۸۶

۱۴- و باز کافی از طلحه بن زید از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

«آن کس که بدون بصیرت کار کند همانند کسی است که در غیر

مسیر حرکت کند که سرعت حرکت او بجز دور شدن وی از مقصد نتیجه ای نمی بخشد». «۲۱»

۱۵- و باز کافی از امام جعفر صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«کسی که بدون علم و آگاهی کار کند آنچه خراب می کند بیش از آن است که اصلاح می کند». «۲۲»

بنابراین که مراد از آگاهی در این روایت آگاهی به فن اداره حکومت باشد و الا- اگر مراد از آن فقهت و علم به کتاب و سنت باشد باید در شرط علم و فقهت مورد ملاحظه قرار گیرد (که ظاهراً احتمال اول به ذهن نزدیکتر می آید).

۱۶- پیش از این درباره شرایط والی در نهج البلاغه گذشت که امیر المؤمنین (ع) می فرمود:

«شما نیک می دانید که سزاوار نیست کسی که ولایت بر ناموس و خون و غنائم و احکام و رهبری مسلمانان را به عهده دارد، شخصی باشد بخیل که در این صورت شکم بارگی خود را در اموال مسلمانان می جوید، و نه شخصی باشد نادان که آنان را با نادانی خود به گمراهی می کشاند و نه بدخلق که با خلق بد خود پیوند خویش را با مردم می گسلد». «۲۳»

۱۷- ضمن نامه امیر المؤمنین (ع) به مالک اشتر نیز اینگونه آمده است:

«از میان سپاهیان آن کس را به فرماندهی بگمار که به خدا و رسول خدا

- را همواره از دوستان و دشمنان مسلمانان در دست داشته و پیش بینی های لازم را در مقابل حوادث و مسائل بنماید تا بتواند جامعه را از افتادن در گرداب حوادث رهایی بخشد. کسب اخبار و اطلاعات و قدرت و توان تحلیل پیش آمدها نیز از شرایط رهبری است. (از افاضات معظم له

در درس).

(۲۱). العامل علی غیر بصیره کالسائر علی غیر الطریق لا یزیده سرعه السیر الا بعدا (کافی ۴۳/۱ کتاب فضل العلم، باب من عمل بغير علم، حدیث ۱).

(۲۲). من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح (کافی ۴۴/۱ کتاب فضل العلم، باب من عمل بغير علم، حدیث ۳).

(۲۳). وقد علمتم انه لا ینبغی ان یکون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و الاحکام و امامه المسلمین البخیل، فتکون فی اموالهم نهمته، و لا الجاهل، فیضلهم بجهله، و لا الجافی فیقطعهم بجفائه ... (نهج البلاغه خطبه ۱۳۱، فیض ۴۰۷، لح/ ۱۸۹).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۸۷

و امام تو خیرخواه تر و سینه و قلبش از همه پاکتر و حلمش از دیگران بیشتر باشد.

آن کس که به کندی غضبناک می شود و به سرعت عذر گناه می پذیرد و با ضعیفها مهربان است و با قدرتمندان قاطع و سرسخت، آن کس که سختیها وی را برنیانگیخته و ضعف او را به زانو در نمی آورد. آنگاه ای مالک با فامیلهای شریف و خانواده های محترم و صالح که دارای سوابق نیکو هستند رابطه برقرار کن و با افراد بزرگوار و شجاع و سخاوتمند و مردم دوست، مراوده و دوستی داشته باش.» (۲۴)

این روایت در تحف العقول اینگونه آمده:

«حلمش از دیگران بیشتر و آگاهی و سیاستش از دیگران جامع تر باشد.» (۲۵)

و در دعائم الاسلام آمده است:

«کسی را به فرماندهی لشکریان بگمار که از نظر حلم و علم و تدبیر و اخلاق صالحه از دیگران برتر باشد.» (۲۶)

۱۸- و در قسمتی دیگر از همین نامه آمده است:

«و هرگز مشورت مکن با بخیل که تو را از

فقر ترسانده و از جود و بخشش بازمی دارد، و نه با ترسو که تو را از انجام کارها می ترساند، و نه با حریص که ستم روا داشتن بر مردم را نزد تو می آراید. همانا بخل و ترس و حرص، غریزه های گوناگونی هستند که منشأ همه آنها سوء ظن به خداوند است.» (۲۷)

۱۹- و باز در قسمتی دیگر از همین نامه آمده است:

«پس کارهای عمال و فرماندارانت را به دقت مورد ملاحظه قرار بده، آنگاه بر اساس آزمایش به آنان مسئولیت واگذار کن و هرگز به خاطر رفاقت و دوستی و یا

(۲۴). فَوَلِّ مَنْ جُنُودَكَ انصَحْهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَ لِامَامِكَ وَ انقاهم جيبا و افضلهم حلما مَمَّنْ يَبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ وَ يَسْتَرِيحُ اِلَى الْعَذْرِ وَ يِرْأَفُ بِالضَّعْفَاءِ وَ يَنْبِوْا عَلٰى الْاَقْوِيَاءِ وَ لِمَنْ لَا يَثِيْرُهُ الْعَنْفُ وَ لَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ. ثم الصق بدوى (المروءات) الاحساب و اهل البيوتات الصالحه و السوابق الحسنه ثم اهل النجده و الشجاعه و السخاء و السماحه (نهج البلاغه نامه ۵۳ فيض / ۱۰۰۵، لح / ۴۳۲).

(۲۵). و افضلهم حلما و اجمعهم علما و سياسه ... (تحف العقول / ۱۳۲).

(۲۶). وَ لَ امر جنودك افضلهم في نفسك حلما و اجمعهم للعلم و حسن السياسه و صالح الاخلاق ...

(دعائم الاسلام ۱ / ۳۵۸).

(۲۷). وَ لَا تَدْخُلْنَ فِي مَشُورَتِكِ بِخِيَلٍ يَعْذِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَ يَعْذِكِ الْفَقْرَ، وَ لَا جَبَانًا يَضْعَفُكَ عَنِ الْأُمُورِ، وَ لَا حَرِيصًا يَزِينُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجُورِ، فَانِ الْبَخْلَ وَ الْجَبْنَ وَ الْحَرَصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ. (نهج البلاغه نامه ۵۳ فيض / ۹۹۸، لح / ۴۳۰).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۸۸

بدین عنوان که قبل از تو بدین کار

گماشته شده بوده اند مسئولیت مده، چرا که آنان خود شعبه هایی از جور و خیانت بوده اند و همواره از بین آنان اهل تجربه و حیا و آنان که از خانواده های سالم و صالح می باشند و آنان که در اسلام پیشقدم بوده اند را به خود نزدیک گردان، چرا که آنان اخلاقشان پسندیده تر، آبرویشان محفوظتر، طمعشان در اموال مردم کمتر و دیدشان نسبت به عواقب امور صائب تر از دیگران است.» (۲۸)

۲۰- و نیز در نهج البلاغه ضمن نامه ای که امیر المؤمنین (ع) برای مردم مصر به هنگام اعزام مالک اشتر می نویسد آمده است:

«اما بعد بی تردید، من به سوی شما بنده ای از بندگان خداوند را فرستادم که در روزهای خوف و هراس نمی خوابد و در ساعتی رعب و وحشت از رودرویی با دشمنان شانه خالی نمی کند، بر کافران و دشمنان اسلام شدیدتر است از شعله های آتش، او مالک بن حارث برادر مذحج است.

پس گفتارش را بشنوید و از دستوراتش آنچه مطابق حق است پیروی کنید، چرا که شمشیری از شمشیرهای خداست که از دفاع در مانده و از ضربه کند نمی شود، اگر به شما فرمان کوچ داد کوچ کنید و اگر دستور ماندن داد بمانید که او پیش نمی تازد و هجوم نمی برد و گامی به عقب یا جلو نمی گذارد مگر طبق دستور من و من با اعزام او شما را بر خویش مقدم داشتم، زیرا که او بر شما خیرخواه و مهربان است و بر دشمنان سرسخت و شدید.» (۲۹)

و روایات دیگری نظیر این روایات که از مجموع آنها ضرورت شرطیت قدرت و توانایی به معنی وسیع آن در حاکم و عمال و نمایندگان او برای اداره حکومت اسلامی استفاده

(۲۸). ثم انظر في امور عمالك فاستعملهم اختبارا و لا تولهم محاباه و اثره فانهم جماع من شعب الجور و الخيانه. و توخ منهم اهل التجربه و الحياء من اهل البيوتات الصالحه و القدم في الاسلام المتقدمه فانهم اكرم اخلاقا و اصح اعراضا و اقل في المطامع اشرافا و ابلغ في عواقب الامور نظرا (نهج البلاغه نامه ۵۳، فيض ۱۰۱۱، لح / ۴۳۵).

(۲۹). اما بعد فقد بعث اليكم عبدا من عباد الله لا ينام ايام الخوف و لا ينكل عن الاعداء ساعات الروح اشد على الكفار من حريق النار و هو مالك بن الحارث اخو مذحج فاسمعوا له و اطيعوا امره فيما طابق الحق فانه سيف الله لا كليل الظبه و لا نابي الضريبه فان امركم ان تنفروا فانفروا و ان امركم ان تقيموا فاقيموا فانه لا يقدم و لا يحجم و لا يؤخر و لا يقدم الا عن امرى و قد آثرتكم به على نفسى لنصيحته لكم و شده شكيمته على عدوكم (نهج البلاغه نامه ۳۸، فيض / ۹۵۱، لح / ۴۱۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۸۹

می گردد. «۳۰»

(در خاتمه این مبحث بجاست سخن حکیمانه حکیمی را که درباره علت سقوط و انقراض حکومت و دولت ساسانیان بیان داشته است به مناسبت نقل نماییم).

در مناجات البراعه آمده است از حکیمی پرسیدند چرا دولت ساسانیان منقرض گردید؟ در پاسخ گفت:

«بدان جهت که افراد ضعیف را در رأس کارهای بزرگ قرار دادند، از عهده برنیامدند و افراد توانا و لایق را بر کارهای کوچک گماشتند بدان بی اعتنا ماندند، در نتیجه وحدت آنان تبدیل به تفرقه و نظام آنان به پراکندگی گرایید.» «۳۱»

و هنگامی که در کار گزاران و فرمانداران

توانایی و کفایت شرط است در حاکم و رهبر جامعه که اداره امت به وی سپرده شده این شرط مورد تأکید بیشتری است.

(۳۰). شایان ذکر است که در این مبحث و احیاناً مباحث آینده برخی از روایات به خاطر ذکر شرایط مختلفی در آن، تکرار شده و این تکرار به مراتب بهتر از ارجاع دادن است، چرا که هم برای خواننده مراجعه کردن مشکل تر است و هم تقطیع روایت کار درستی نیست. متأسفانه در بعضی از نوشته ها مشاهده می گردد که چندین صفحه قلمفرسایی شده اما از آوردن یک متن کامل روایت دریغ ورزیده شده است. (از افاضات معظم له در درس).

(۳۱). منهاج البراعه، شرح نهج البلاغه ۱۱/۱۴۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۹۱

فصل نهم شرط ششم: آلوده نبودن به خصلتهای ناپسند (نظیر بخل و طمع و سازشکاری)

[توضیح این شرط]

شرط دیگر در حاکم اسلامی این است که از آلودگی به خصلتهای ناپسندی نظیر بخل، طمع، حرص، سازشکاری و جاه طلبی به دور باشد، چرا که والی بر جان و مال مسلمانان مسلط می گردد و طبعاً از وی انتظار می رود در قبض و بسطها و کردار و اخلاق، رعایت مصالح امت اسلامی را بنماید، اما وجود این خصلتهای ناپسند گرچه به حدی باشد که ضرر به عدالت رهبر نزند حاکم را از ایفای چنین مسئولیتی بازمی دارد.

از باب مثال، اگر حاکم بخیل تحت تأثیر طبع بخیل خود از مصرف مال در امور مهم اجتماعی بخالت بورزد، ضرر این بخالت به کل جامعه سرایت می کند، اگر چه فرض کنیم خود وی در این کار تقصیری نداشته باشد.

طمع و حب مال و مقام و چشم داشتن به امور دنیایی نیز چشم حاکم را کور و گوش وی را کر می کند و وی را از

انجام رهبری عادلانه و حکیمانه بازمی دارد، خواه بحدّ سلب عدالت از وی برسد یا نه؟

[در اسلام همواره رهبری جامعه باید بر اساس حکمت و عدالت صورت گیرد و وجود اینگونه خصلتهای ناپسند در حاکم گرچه خود دلیل مستقلى بر عدم صلاحیت اوست اما در نهایت وی را به از دست دادن ملکه عدالت و خودمحموری کشانده و حکومت او را فاسد می کند].

ضرورت این شرط از خلال روایتهای مختلفی که از طرق شیعه و سنی نقل گردیده مشخص می شود که نمونه هایی از آن را متذکر می گردیم.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۹۲

روایات مورد استناد در این شرط:

۱- پیش از این ضمن روایتی از نهج البلاغه خوانده شد که امیر المؤمنین (ع) می فرماید:

«و شما بخوبی می دانید که هرگز سزاوار نیست حاکم بر ناموس، خونها، اموال، احکام و رهبری مسلمانان، شخصی باشد بخیل، زیرا شکم بارگی خود را در اموال مردم می یابد... و نه رشوه خوار، چرا که در قضاوت، حقوق مردم را پایمال می کند.» (۱)

۲- و نیز در عهدنامه مالک اشتر که پیش از این گذشت می فرماید:

«هرگز در مشورت خویش مشارکت مده شخص بخیل را، زیرا تو را از فضل و بخشش دور ساخته و وعده فقر و بیچارگیت می دهد. و نه شخص ترسو را، زیرا تو را از انجام کارها سست می گرداند. و نه حریص را، زیرا ستمگری بر دیگران را به نزد تو می آراید. همانا بخل و ترس و حرص غرایز گوناگونی هستند که ریشه تمامی آنها بدگمانی به خداوند است.» (۲)

بر اساس این روایت هنگامی که بخیل و حریص و ترسو نبودن در مشاوران والی شرط باشد در شخص والی به طریق اولی عدم وجود این خصلتها شرط

است، علاوه بر اینکه اطرافیان و مشاوران والی معمولاً فرماندهان و استانداران و افراد مؤثر در سیاست مملکت هستند، چنانچه در زمان ما نیز اینگونه متعارف است [از این روایت استفاده می گردد که مجموعه افراد مسئول در حکومت اسلامی باید از اینگونه خصلتها به دور باشند].

۳- باز امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید:

«امر خدا را تنها کسی می تواند اجرا کند که سازشکار نبوده و خود را شبیه دیگران نسازد و از فرمان طمعها پیروی نکند.» (۳) ظاهر مقصود از «امر» در روایت همان ولایت و حکومت است و کلمه امر، زیاد در این

(۱). و قد علمتم انه لا- ینبغی ان یكون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و الاحکام و امامه المسلمین البخیل، فتکون فی اموالهم نهمته ... و لا المرتشی فی الحکم فیذهب بالحقوق. (نهج البلاغه خطبه ۱۳۱، فیض ۴۰۷، لحن / ۱۸۹).

(۲). و لا تدخلن فی مشورتک بخیلای یعدل بک عن الفضل و یعدک الفقر، و لا جبانای یضعفک عن الامور، و لا حریصای یزین لک الشره بالجور. فان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتی یجمعها سوء الظن بالله (نهج البلاغه نامه ۵۳ فیض ۹۹۸، لحن / ۴۳۰).

(۳). لا یقیم امر الله سبحانه الا من لا یصانع و لا یضارع و لا یتبع المطامع (نهج البلاغه، حکمت ۱۱۰، فیض ۱۱۳۷، لحن / ۴۸۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۹۳

معنی استعمال شده، از آن جمله کلام حضرت امیر (ع) است که می فرماید: فلما نهضت بالامر نکثت طائفه «۴» ... یعنی هنگامی که من متصدی ولایت و خلافت شدم گروهی نقض بیعت کردند ...»

ابن ابی الحدید در تفسیر این کلام، سازشکار نبودن (ان

لا- یصانع) را به رشوه نگرفتن تفسیر کرده است. «۵» اما از ظاهر کلام استفاده می گردد که مراد از سازش نکردن عام است یعنی: رشوه نگرفتن، مرعوب قدرت قدرتمندان نشدن، رفاقت بازی نکردن و بطور کلی هر منفعت و محذوری که انسان را ممکن است به سازش بکشاند و مانع اقامه قوانین الهی و موجب تعطیل شدن احکام خدا بشود را ترک کردن.

و شبیه نساختن خود به دیگران (ان لا- یضارع) نیز شاید مراد از آن لزوم مستقل بودن حاکم اسلامی در فکر و عمل و تحت تأثیر جو و عوامل داخلی و خارجی و گفتار این و آن قرار نگرفتن و حفظ مواضع اصولی خود که بر اساس کتاب و سنت بنا شده، می باشد تا مجبور نشود اخلاق و اعمال خوب و آنچه عقل سلیم به آن هدایت می کند را ترک نماید.

[به گونه ای باشد که جامعه را همانند خود کند نه اینکه خود نیز از شرایط و جامعه رنگ بگیرد]. و شاید کلام امام (ع) نوعی طعنه بر معاویه و امثال معاویه باشد که صفتهای مندرجه در روایت را دارا بوده اند.

در روایت آمده است که عمر بن خطاب در مسافرتی که به شام داشت چون لباس و زندگی معاویه را مشاهده کرد وی را مورد اعتراض قرار داد. معاویه در جواب گفت: ما در کشوری حکومت می رانیم که حکام و امرای آن، این چنین هستند و از آن پس در تاریخ اسلام بخصوص در زمان امویان و عباسیان تشبه به کفار و از دست دادن زئی اسلامی و اسراف و فساد به حدی گسترده گردید که بتدریج حکومت ساده اسلامی را شبیه حکومتهای پادشاهان ایران

و قیصرهای روم گرداندند و این در شرایطی است که امیر المؤمنین (ع) می فرمود:

«همانا خداوند بر پیشوایان عدل واجب کرده که زندگی خود را با ضعیفان جامعه برابر کنند تا اینکه فقر و ناداری بر افراد فقیر و محروم گران و سنگین نیاید.» (۶)

(۴). نهج البلاغه خطبه ۳، فیض / ۵۱، لح / ۴۹.

(۵). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۸ / ۲۷۴.

(۶). ان الله فرض علی ائمه العدل ان یقدروا انفسهم بضعفه الناس کیلا یتبیغ بالفقیر فقره. (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹، فیض / ۶۶۳، لح / ۳۲۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۹۴

و زندگی خود آن حضرت نیز به گونه ای بود که از دنیا به دو پوشش ساده و دو قرص نان اکتفا می کرد و هنگامی که در مسیر خود به طرف شام به دهقانهای «۷» شهر انبار برخورد می نماید که در استقبال وی از اسبها پیاده شده و در مقابل او به خاک می افتند می فرماید:

«این چه کار است که می کنید؟ می گویند: این آدابی است که ما امیران خود را با آن مورد احترام قرار می دهیم. حضرت می فرماید: به خدا سوگند با این عمل، زمامداران شما بهره مند نمی شوند و شما با این کار در دنیا بر خود مشقت هموار می سازید و در قیامت نیز بدبخت خواهید بود، و چه زیانبار است مشقتی که پشت سر آن مجازات الهی باشد، و چه پرسود است آرامشی [رهائی از سنتهای جاهلیت] که امان از عذاب دوزخ را به همراه داشته باشد.» (۸)

و از ما تعجب است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، با آن همه فریادها و شعارهای «نه شرقی نه غربی» که سردادیم چگونه هنوز برخی از عاداتهای

ناپسند و باطل شرقی و غربی [که ته مانده ای از نظام فاسد گذشته است] را نتوانسته ایم از خود بزدایم و به سنتهای اسلامی به صورت کامل بازگردیم؟!

خداوندا ما را در تمسک به سنتهای پیامبر اکرم و آل او (ع) و حرکت بر اساس سیره پسنیدۀ آنان موفق بدار!

۴- و در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) آمده است:

«و اما هر یک از فقها که نگهبان نفس خویش، مخالف هوای نفس و مطیع دستورات مولای خود باشد بر عوام است که از وی پیروی نمایند و این نیست مگر برای برخی از فقهای شیعه نه همه آنها». «۹»

بر اساس این روایت هنگامی که نتوان از اهل هوا و حرص در احکام دینی تقلید و پیروی نمود، به طریق اولی پیروی از چنین شخصی در امور حکومتی که لازمه آن مسلط بودن وی بر جان و مال و اعراض مردم است جایز نیست.

(۷). دهقان معرب دهگان یا دهخان است یعنی کدخدا یا خان ده (از افاضات معظم له در درس).

(۸). ما هذا الذی صنعتموه؟ فقالوا خلق منا نعظم به امراءنا، فقال: و الله ما یتنفع به امرؤکم و انکم لتشقون علی انفسکم فی دنیاکم و تشقون به فی آخرتکم و ما اخسر المشقه و راءها العقاب و اربح الدعه معها الامان من النار. (نهج البلاغه، حکمت / ۳۷، فیض ۱۱۰۴، لِح / ۴۷۵).

(۹). فاما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدينه، مخالفا علی هواه، مطيعا لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه، و ذلك لا يكون الا- بعض فقهاء الشيعة لا جميعهم ... (تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) / ۱۰۲ ذیل آیه ۷۸ از سوره بقره، الاحتجاج / ۲۵۵).

مبانی فقهی حکومت

۵- در صحیح مسلم از ابو موسی روایت شده که گفت من به همراه دو نفر از پسر عموها بر پیامبر اکرم (ص) وارد شدیم، یکی از آن دو گفت یا رسول الله ما را بر قسمتی از آنچه خداوند تو را بر آن مسلط کرده، حکومت ده، دیگری نیز جمله ای نظیر این گفت. آن حضرت فرمود:

«به خدا سوگند ما هرگز کسی را که درخواست حکومت کند و یا بر آن حریص باشد حکومت نخواهیم داد.» (۱۰)

نظیر این روایت در کتاب الاحکام صحیح بخاری نیز آمده است. (۱۱)

۶- و کتاب سنن ابی داود از ابو موسی روایت نموده که گفت پیامبر خدا فرمود:

«ما هرگز کسی که به دنبال حکومت بوده است را در کارهایمان به کار نمی گماریم.» (۱۲)

۷- و نیز در عقد الفرید روایت شده که شخصی از پیامبر اکرم (ص) خواست که به او مسئولیتی واگذار کند حضرت فرمود:

«آن کس که به دنبال حکومت باشد را در کارهایمان به کار نمی گماریم.» (۱۳)

۸- ابن قتیبه در کتاب الامامه و السیاسه آورده است که ابن عباس به علی (ع) عرض کرد: می بینم که آن دو [طلحه و زبیر] خواهان حکومت هستند. زبیر را به حکومت بصره و طلحه را به حکومت کوفه بگمار، حضرت علی (ع) خندید و فرمود:

«وای بر تو، در عراقین [کوفه و بصره] اموال و مردان بسیار است اگر آن دو را بر گردنهای مردم سوار کنم و به آنها حکومت دهم، کم خردان را با طمع و بیچارگان را با اذیت و فشار به سوی خود جذب می کنند و بر قدرتمندان با زور و سلطنت حکومت می یابند. و اگر

من برای دفع ضرر و جلب منفعت افراد به کسی حکومت می دادم بی گمان معاویه را بر شام می گماردم. و اگر حرص این دو، به ولایت و حکومت برای من آشکار نشده بود ممکن بود به آنها نظری داشته باشم [ولی اکنون به هیچ وجه]. «۱۴»

(۱۰). انا و الله لا نولی علی هذا العمل احدا سألہ، و لا احد احرص علیہ (صحیح مسلم ۳/ ۱۴۵۶، کتاب الاماره، باب ۳).

(۱۱). صحیح بخاری ۴/ ۲۳۵، کتاب الاحکام، باب ما یکره من الحرص علی الاماره.

(۱۲). لن نستعمل (اولا نستعمل) علی عملنا من اراده (سنن ابی داود ۲/ ۲۶۹، کتاب الافضیه، باب ۳).

(۱۳). انا لا نستعمل علی عملنا من یریده (عقد الفرید ۱/ ۲۱).

(۱۴). قال ابن عباس لعلی (ع) اری انهما (طلحه و الزبیر) احبا الولا یه فول البصره الزبیر و ول طلحه الکوفه ...

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۹۶

البته مخفی نماند که این حرص بر خلافت، غیر از آن است که صاحب حقی از خود دفاع کند یا حق خود را طلب نماید. آنگونه که حضرت علی (ع) به خاطر حرص به بیان حق و اقامه مصالح مسلمانان در فرصتهای مختلف از حق غضب شده خویشتن دفاع می نمود.

[در واقع کسی که طالب حق خویشتن است حریص نیست بلکه حریص کسی است که بیش از حق خود و یا حق دیگران را می خواهد تصاحب کند] و در عین حال این امیر المؤمنین (ع) است که می فرماید:

«به خدا سوگند من در خلافت هیچ گونه رغبتی و در ولایت و حکومت هیچ گونه تمایلی نداشتم». «۱۵»

همان گونه که حضرت یوسف خود به عزیز مصر پیشنهاد می کند که وی را بر خزینه های زمین بگمارد

«مرا بر خزینه های زمین بگمار که من شخصی امانتدار و دانا هستم». «۱۶»

و آن حضرت در این پیشنهاد هدفی جز خدمت به جامعه و نجات دادن مردم مصر در آن زمان از قحطی و گرسنگی را نداشت. و اصولاً هر کس که خود را برای مسئولیت ولایت و حکومت صالح بداند و بخواهد در پرتو قوانین الهی، اسلام را اجرا و به جامعه خدمت نماید و در این ارتباط خود را کاندیدای حکومت کند نمی توان او را حریص و یا طمعکار نامید. و چه بسا اگر کاری منحصر به یک فرد باشد پیشقدم شدن وی برای انجام آن واجب باشد، حرص مورد مذمت حرصی است که شخص ریاست طلب بوده و به نفس ریاست عشق بورزد و فرق بین این دو، امری است واضح و آشکار. «۱۷»

- فضحک علی (ع) ثم قال: ويحك، ان العراقين بهما الرجال و الاموال، و متى تملكا رقاب الناس يستميلا السفیه بالطمع و يضربا الضعيف بالبلاء و يقويا على القوى بالسلطان. و لو كنت مستعملا احد الضره و نفعه لاستعملت معاويه على الشام. و لو لا ما ظهر لي من حرصهما على الولاية لكان لي فيهما رأی. (الامامه و السياسه ۱ / ۵۱، باب اختلاف الزبير و طلحه على على (ع).

(۱۵). و الله ما كانت لي في الخلافه رغبه و لا في الولاية اربه (نهج البلاغه خطبه ۲۰۵، فيض / ۶۵۶، لح / ۳۲۲).

(۱۶). اجعلني على خزائن الارض اني حفيظ عليهم (يوسف / ۵۵).

(۱۷). نقل می کنند که از مرحوم آیت الله حاج سید محمد تقی خوانساری (رضوان الله عليه) پرسیده بودند که آقایی به شاگردانش شهریه می دهد و به دیگران نمی دهد، آیا این عیب

نیست؟ آیا این به عدالت وی ضربه نمی زند؟ ایشان فرموده بودند اگر این آقا در ذهنش این باشد که در آینده می تواند مشکلات مسلمانان را حلّ و فصل کند و از هم اکنون لازم است خود را مطرح کرده و به جامعه عرضه کند و چون وسعش نمی رسد به همه طلاب شهریه بدهد فقط به شاگردانش شهریه می دهد چه اشکالی دارد که چنین کاری را انجام دهد و چه بسا از باب مقدمه واجب، واجب هم باشد. (از افاضات معظم له در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۹۷

۹- در صحیح مسلم به سند وی از ابی حمید ساعدی روایت شده که گفت: پیامبر اکرم (ص) مردی از قبیله بنی اسد به نام «ابن اللثیه» را برای جمع آوری صدقات فرستاد.

وی هنگامی که از مأموریت خود بازگشت [قسمتی را تحویل بیت المال داد و] گفت این برای شماست [و قسمتی را برای خود نگاه داشت و گفت] این به من هدیه شده است. پیامبر اکرم از این برخوردار شده و به منبر تشریف بردند و پس از حمد و ثنای الهی فرمودند:

«چه می رسد عاملی را که من وی را برای جمع آوری صدقات می فرستم می گوید: این برای شماست و این به من هدیه شده است. آیا او تاکنون اگر در خانه پدر یا خانه مادرش نشسته بود [و از طرف حکومت اسلامی به این مقام و موقعیت نرسیده بود] چیزی را به او هدیه می کردند؟ سوگند به آن کسی که جان محمد به دست اوست هیچ یک از شما به چیزی از بیت المال دست نمی اندازد مگر اینکه در روز قیامت وی را در حالتی که

آن چیز به گردنش آویزان است به محشر وارد می کنند. با شتری که از خود صدا درمی آورد یا گاوی که نفیر می کشد یا گوسفندی که با صدای بلند بع بع می کند. آنگاه آن حضرت دو دستش را به آسمان بلند کرد به گونه ای که ما سپیدی خاکی رنگ زیر بغل او را مشاهده کردیم. آنگاه دو مرتبه فرمود: خدایا آیا ابلاغ کردم؟». «۱۸»

این روایت از طرق دیگری نیز با همین مضمون وارد شده است.

تذکری به مسئولین حکومت اسلامی:

در همین جا، بجاست به مسئولینی که از مقام و موقعیت سیاسی اجتماعی خود سوء استفاده می کنند و به اسم هدیه یا صلّه و چیزهایی نظیر اینها اموالی را از مردم دریافت می دارند این نکته را توجه داد که آیا اگر چنین مسئولیت و موقعیتی را نداشتند چنین صلّه و هدیه هایی به آنها داده می شد؟ اینان باید همواره این کلام حضرت علی (ع) را در نظر داشته باشند که آن حضرت چنانچه در نهج البلاغه آمده پس از نقل جریان برادرش عقیل و آهن گداخته می فرماید:

«و عجیب تر از آن اینکه کوبنده ای همراه با بسته ای که در ظرفهایش پیچیده شده بود و معجونی که گویا با آب دهن و یا استفراغ مار در هم آمیخته بود درب

(۱۸). ما بال عامل ابعثه فيقول: هذا لكم و هذا اهدى لي! افلا قعد في بيت أبيه او في بيت امه حتى ينظر أ يهدى اليه ام لا. و الذی نفس محمد بیده لا ینال احد منکم منها شیئا الا جاء به یوم القیامه یحمله علی عنقه: یعیر له رغاء او بقره لها خوار او شاه تیعر ثم رفع یدیه حتی رأینا عفرتی ابطیه ثم

قال: اللهم هل بلغت؟ مرتين. (صحيح مسلم ۳/ ۱۴۶۳، كتاب الاماره، باب ۷، حديث ۱۸۳۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۹۸

منزل ما را کوبید، به او گفتم آیا این صله است یا زکات یا صدقه که در هر صورت بر ما اهل بیت حرام است؟ گفت نه این است و نه آن، و لکن هدیه است، گفتم مادرت به عزایت بنشیند، آیا از راه دین خدا وارد شده ای که مرا فریب دهی؟ آیا جن زده یا دیوانه شده یا هذیان می گویی؟

به خدا سوگند اگر تمام اقالیم هفتگانه و آنچه زیر افلاک آن قرار گرفته است را به من بدهند که نافرمانی خدا نموده و پوسته جوی را از دهان موری به ناروا بگیرم هرگز نخواهم کرد، و بی گمان دنیای شما در نزد من کم ارزش تر است از برگ نیم خورده ای که در دهان ملخی قرار گرفته باشد، علی را چه کار با نعمتهای فانی و لذتهای ناپایدار؟. «۱۹»

این گونه است که باید شیعیان و پیروان علی (ع) که مسئولیتی در امور حکومتی اسلام دارند بیندیشند و در اموالی که به دستشان می رسد با چنین دقتی بر خورد نمایند.

خلاصه آنچه از این فصل به دست آمد این بود که حاکم اسلامی واجب است فردی بخیل، طمعکار، ریاست طلب و دنیا دوست نباشد و اینها نکاتی است شایان توجه.

(۱۹). و اعجب من ذلك طارق طرقنا بملفوفه في وعائها و معجونه شنتها كانما عجت بریق حیه أو قيئها فقلت: أ صله ام زكاه ام صدقه؟ فذلك محرم علينا اهل البيت. فقال: لا- ذا و لا- ذاك و لكنها هديه، فقلت هبلك الهبول اعن دين الله أتيتني لتخدعني؟ أ مختبط ام

ذو جنه ام تهجر؟ و الله لو اعطيت الاقاليم السبعه بما تحت افلاكها على ان اعصى الله في نمله اسلبها جلب شعيره ما فعلت و ان دنياكم عندي لاهون من ورقه في فم جراده تقضمها، ما لعلی و لنعیم یفنی و لذه لا تبقی؟ (نهج البلاغه خطبه ۲۲۴، فیض ۷۱۳، ل/ح/۳۴۷).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۹۹

فصل دهم شرط هفتم: مرد بودن (ذکوریت)

[بیان این شرط]

شرط دیگر در رهبر و حاکم اسلامی مرد بودن است، البته در فقه ما (شیعه امامیه) بابتی به این عنوان تاکنون گشوده نشده، اما در باب قضاوت در ارتباط با صفات قاضی این مبحث به صورت گسترده مطرح گردیده و حتی در آنجا ادعای اجماع بر ضرورت مرد بودن قاضی شده است. حال با توجه به اینکه قضاوت شعبه ای از شعبه های حکومت و شأنی از شئون ولایت و بلکه از مهمترین شعبه های آن است شاید بتوان دلایل ضرورت مرد بودن قاضی را در باب اصل حکومت نیز مورد استناد قرار داد و اصولاً قضاوت از شئون اولیه و ذاتیه شخص امام است و روایاتی نیز بر این معنی تصریح نموده که از آن جمله است روایت سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق (ع) که فرمود:

«از قضاوت بپرهیزید، چرا که قضاوت مخصوص امامی است که آگاه به قضاوت بوده و در بین مسلمانان به عدالت رفتار کند، همانند پیامبر یا وصی پیامبر». (۱)

و نیز حضرت علی (ع) در زمان حکومت و خلافت شخصاً گهگاهی به امر قضاوت می پرداخت و هنگامی که شریح را به مسند قضاوت منصوب نمود با وی شرط کرد که احکام صادره اش را جز با نظر آن حضرت اجرا ننماید. (۲) بر این

(۱). اتقوا الحکومه فان الحکومه انما هی للامام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین، لینی (کبنی) او وصی نبی.

(وسائل ۷/۱۸، باب ۳ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۳).

(۲). وسائل ۶/۱۸، باب ۳ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۰۰

شاید سبب اشتراط آن در حاکم بویژه در رهبر جامعه اسلامی نیز باشد و دلیلهای آن در هر دو مسأله مشترک است، چنانچه پس از این خواهد آمد.

اما علمای سنت ظاهرا به اتفاق آرا، مرد بودن را در باب حکومت شرط دانسته اند، اما در باب قضاوت نظرات متفاوتی ابراز داشته اند:

شافعیه و مالکیه و حنابله قائل به اشتراط مرد بودن شده اند، اما حنفیه قائل به تفصیل شده و قضاوت را مثل شهادت به حساب آورده و گفته اند هر جا شهادت زنها مورد قبول باشد، قضاوت آنان نیز جایز است. محمد بن جریر طبری نیز در قضاوت، شرط مرد بودن را بطور کلی نفی کرده است.

نظریه برخی از فقهای شیعه و سنی در مورد اشتراط مرد بودن در قاضی:

* در کتاب القضاء خلاف اینگونه آمده است:

«جایز نیست زن در هیچ یک از احکام، قاضی باشد. شافعی نیز همین نظر را ابراز نموده، اما ابو حنیفه گفته است در هر مورد که زن می تواند شهادت بدهد در همان مورد نیز می تواند قضاوت کند، و این در همه احکام است به غیر از حدود و قصاص. و ابن جریر گفته: زن می تواند در تمام آن چیزهایی که مرد قضاوت می کند قاضی باشد، چرا که زن نیز می تواند مجتهد باشد، اما دلیل ما این است که جواز قضاوت زن نیاز به دلیل شرعی دارد زیرا قضاوت یک امر شرعی است و هر کس می گوید زن می تواند قضاوت

کند باید بر مدعای خود دلیل شرعی اقامه کند در صورتی که از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: «هرگز رستگار نخواهد شد قومی که زنی حاکم آنان باشد». و نیز فرمود: «زنان را در آنجا که خداوند مؤخر قرار داده مؤخر بدارید». و در واقع هر کس منصب قضاوت را برای زنان تجویز کند آنان را مقدم و مردان را مؤخر داشته است. و نیز پیامبر (ص) فرمود: «کسی که در نماز چیزی را از دست می دهد [برای اطلاع دیگران با صدای بلند] تسیح بگوید، زیرا که تسیح برای مردان است و دست بهم زدن برای زنان».

مشاهده می نمایم که در اینجا پیامبر اکرم (ص) زن را از سخن گفتن بازداشته است. به خاطر پرهیز از فتنه که مبادا کلامش را مردان بشنوند، پس در قضاوت که مشتمل بر سخن گفتن و غیر سخن گفتن است شرکت زنان به طریق

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۰۱

اولی جایز نیست». (۳)

در کتاب مسند احمد حنبل از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«در صورتی که در نماز حادثه ای رخ دهد مردان [برای آگاه کردن دیگران] تسیح بگویند و زنان دست به هم بزنند». (۴)

در متن عربی روایت در خلاف کلمه «فاته» آمده، ولی در این روایت «نابه» که ظاهراً همان «نابه» [حادثه ای برای او رخ داد] صحیح است.

از ظاهر کلام مرحوم شیخ طوسی در عبارت فوق استفاده می گردد که ایشان مسأله قضاوت زنان را مانند ولایت و حکومت آنها خلاف اصل می دانسته و به همین جهت در مورد شک، به اصل تمسک نموده [و می فرماید برای اثبات جواز دخالت آنان باید دلیل شرعی اقامه

*** و در کتاب قضاوت شرایع اینگونه آمده است:**

«در قاضی شرط است بلوغ، کمال عقل، ایمان، عدالت، پاکزادی، علم و مرد بودن ... و قضاوت برای زن منعقد نمی گردد گرچه تمامی شرایط را دارا باشد». (۵)

*** و مرحوم صاحب جواهر [پس از نقل کلام صاحب شرایع - کلام فوق -] می فرماید:**

«در هیچ یک از شرایط فوق مورد اختلافی نیافته ام. آنگاه صاحب مسالك را نقل می کند که می فرماید: در نزد ما [امامیه] این شرایط مورد وفاق و اتفاق است. و سپس هنگام توضیح شرایط در ارتباط با شرط مرد بودن می فرماید: و اما مرد بودن شرط است بدان جهت که ادعای اجماع بر آن شده است». (۶)

*** و ابن قدامه حنبلی در کتاب المغنی**

خویش پس از ذکر شرط مرد بودن در باب قضاوت می گوید:

و دلیل ما: گفتار پیامبر (ص) است که می فرماید: «هرگز رستگار و موفق نخواهد شد قومی که رهبری آن را زنی به عهده بگیرد».

و نیز اینکه: قاضی باید در محافل طرفین دعوا و نیز مقابل مردان ظاهر

(۳). خلاف ۳ / ۳۱۱، کتاب القضاء، مسأله ۶.

(۴). اذا نابکم فی الصلاه شیء فلیسبح الرجال و لیصفق النساء (مسند احمد ۵ / ۳۳۳).

(۵). شرایع ۴ / ۶۷ - ۶۸.

(۶). جواهر ۴۰ / ۱۲ - ۱۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۰۲

شود و قضاوت نیاز به کمال عقل و زیرکی خاصی دارد، ولی زن رأیش کوتاه و عقلش ناقص است و اهلیت آن را ندارد که در محافل مردان ظاهر گردد. و شهادت وی بدون شهادت مرد پذیرفته نیست اگر چه همراه وی هزار زن نیز به موضوعی شهادت دهند و نیز خداوند سبحان بر اشتباه و فراموشکاری آنان اشاره نموده آنجا که فرموده است: «أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ

إِحْدَاهُمَا الْآخِرَى - «۷» اگر یکی از آن دو در شهادت به اشتباه رفت دیگری به وی توجه و تذکر دهد». و نیز هرگز زنان را شایستگی رهبری و امامت جامعه و به عهده گرفتن مسئولیت اداره شهرها نیست و به همین جهت نه پیامبر اکرم (ص) و نه

هیچ یک از خلفای وی و نه کسانی که بعد از آنها آمدند تا آنجا که تاریخ آن به دست ما رسیده هرگز زنی را به عنوان قاضی و یا حکمران شهری منصوب نکرده اند و اگر چنین کاری جایز بود، در طول تاریخ اسلام موردی یافت می شد که به زن حکم قضاوت و یا حکومت داده باشند». (۸)

در کلام فوق، نکاتی قابل ذکر است که به آن اشاره می کنیم:

۱- اینکه گفته شد «شهادت زنان هنگامی که مردی همراه آنان نباشد قبول نیست» به صورت مطلق آن صحیح نیست، زیرا در مسائلی که مربوط به زنان است، نظیر بکارت و ولادت و امثال این دو [خونهای زنانگی]، شهادت آنان به تنهایی مورد قبول است.

۲- جمله: «أَنْ تَضِلَّ» در آیه شریفه، یا به معنی فراموشی است چنانچه گفته شده و یا به معنی ضایع شدن شهادت است که در این صورت، مراد این است که اگر یکی با فراموشکاری شهادت را ضایع کرد، زن دیگری جزئیات مورد شهادت را یادآوری می نماید، در هر صورت این آیه همانگونه که بدان استدلال شده دلیل بر ضعف تحمل و کم حافظه تر بودن زن نسبت به مرد می باشد.

۳- و اینکه گفته شد «اگر قضاوت زن جایز بود در طول تاریخ اسلام، زنی یافت می گردید که به حکومت منصوب شده باشد»، استدلال قابل توجهی است.

چرا که امویان و عباسیان بیش از ششصد سال (شش قرن) بر مردم حکومت کردند و با اینکه نسبت به زنان و کنیزان خود بسیار علاقه مند بودند و در دربارهایشان زنان و خواهران و مادرانشان از نفوذ بالایی برخوردار بوده و برخی از آنها صاحب فضل و علم و

(۷). بقره (۲) / ۲۸۲.

(۸). مغنی ابن قدامه ۱۱ / ۳۸۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۰۳

بوده اند و با اینکه خلفا، افراد نالایق بسیاری حتی بندگان خود را بر کارها منصوب می کردند اما باز شنیده نشده که به زنی مسئولیت حکومت و یا قضاوت واگذار کرده باشند، و این بیانگر این است که این کار در عرف جامعه اسلامی به گونه ای قبیح و منکر بوده که حتی خلفای جور نیز امکان چنین کاری را نداشته اند.

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۲، ص: ۱۰۳

* و در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه

(فقه بر اساس مذاهب چهارگانه) اینگونه آمده است:

آنان [مذاهب چهارگانه تسنن] در این معنی متفق هستند که امام باید مسلمان، مکلف، آزاد، مرد، قرشی، عادل، مجتهد، شجاع، صاحب رأی صائب و در شنوایی و بینایی و گویایی سالم باشد. «۹»

* در کتاب فقه اسلامی و ادله آن،

تألیف دکتر زحیلی آمده است:

«تمامی فقها بر این مسأله اتفاق دارند که رهبر و امام جامعه باید مرد باشد. «۱۰»»

و در باب قضاوت می گوید:

«و اما مرد بودن در نزد مالکیه و شافعیه و حنابله شرط است، ولی ابو حنیفه گفته زن می تواند در «اموال» یعنی دعوای مدنی قضاوت کند، چرا که در این مورد شهادت او نیز مورد قبول است». و ابن جریر طبری قضاوت زن را در همه موارد جایز دانسته

چرا که می تواند در همه مسائل فتوا بدهد. «۱۱»

اینها نمونه هایی از نظرات ابراز شده از سوی فریقین [شیعه و سنی] درباره این شرط بود، البته ما قصد استقصاء و بررسی و نقل تمام نظرها را نداشتیم و این موارد را تنها برای روشن شدن چشم انداز بحث و به عنوان نمونه ذکر کردیم.

برای اطلاع بیشتر در این زمینه می توان به کتابهای مختلف در این زمینه مراجعه نمود.

سخنی درباره اجماع [ادعا شده در این شرط]:

همانگونه که قبلاً گفتیم شرط مرد بودن درباره رهبری به صورت مستقل در فقه شیعه مطرح نگردیده و شاید علت آن، منحصر

(۹). الفقه علی مذاهب الاربعه ۴۱۶/۵ مبحث شروط الامامه

(۱۰). الفقه الاسلامی و ادلته ۶/۶۹۳.

(۱۱). الفقه الاسلامی و ادلته ۶/۷۴۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۰۴

دانستن امامت و رهبری در امامت ائمه دوازده گانه (ع) از نظر فقهای ما بوده است. اما در باب قضاوت [این شرط بصورت گسترده مطرح شده و ما نظر فقهای شیعه و دلیلهای موضوع را در این باب جستجو می نمائیم].

مرحوم صاحب جواهر [چنانچه در قسمت نقل گفتار بزرگان گذشت] درباره این شرط ادعای اجماع نموده و اجماع را به عنوان تنها دلیل مورد استناد قرار داده

است. اما من تا آنجا که در کتابهایی نظیر مقنعه، مقنع، هدایه و نهاییه و فقه الرضا که مسائل را با استناد به گفتار معصومین (ع) نقل نموده اند بررسی کردم چنین مطالبی نیافتم، فقط این مسأله را مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف و مبسوط که مسائل فرعی استنباطی و اجتهادی در آن نقل شده بیان داشته اند، آنگاه پس از وی متأخرین نیز در کتابهای خویش متعرض آن شده اند و در نتیجه اثبات اجماع به گونه ای که حاکی از قول معصوم بوده و اینکه این مسأله دست به دست از معصومین (ع) به دست ما رسیده باشد، مشکل است. و حتی خود مرحوم شیخ در کتاب خلاف به اجماع استناد فرموده بلکه فقط به اصل و به روایات- در مقابل حنفیه و ابن جریر که این شرط را نفی می کنند- استدلال نموده است.

کلام استاد بزرگوار آیت الله العظمی بروجردی درباره اجماع:

استاد بزرگوار ما مرحوم آیت الله العظمی بروجردی طاب ثراه درباره اجماع مورد قبول شیعه بارها می فرمودند:

مسائلی که در فقه شیعه امامیه عنوان گردیده به دو گونه است:

۱- مسائل بنیادین و اصلی که از ائمه معصومین (ع) است به دست ما رسیده است.

۲- مسائل فرعی که فقهای ما از مسائل اصلی استنباط و استخراج نموده اند.

فقهای پیشین ما، در تألیفات فقهی خویش فقط مسائل قسم اول را می نوشته و نقل می کرده اند و در نقل حتی به آوردن عین الفاظ روایات دقت و محافظت داشتند تا تغییری در مفهوم آن ایجاد نگردد، به گونه ای که اگر کسی کتابهای آنها را از نظر می گذرانید می پنداشت که بطور کلی اینها اهل اجتهاد و نظر نبوده و متأخرین از متقدمین تقلید می کرده اند. در این باره می توان کتابهایی

همانند مقنع و هدایه و الفقیه شیخ صدوق و مقنعه شیخ مفید و رسائل علم الهدی و نهایه شیخ طوسی و مراسم سلار و کافی ابی الصلاح و مهذب ابن براج و سایر کتابهایی از این قبیل را از نظر گذرانید.

این سیره همواره در بین فقهای شیعه تا زمان مرحوم شیخ طوسی ادامه داشته است تا

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۰۵

اینکه مرحوم شیخ در کتاب مبسوط خویش گامهایی را در جهت گسترش و بیان مسائل تفریعی فقه برداشت، مرحوم شیخ در مقدمه همین کتاب مبسوط مطالبی می فرماید که خلاصه آن اینگونه است:

«استمرار این سیره در بین اصحاب ما به گونه ای شده بود که سبب طعنه مخالفین ما گردیده و بدین سبب پیوسته فقه اصحاب ما را مورد تحقیر قرار می داده اند با اینکه تمام آنچه آنان در کتابهای خویش متذکر شده اند در اخبار و روایات ما موجود می باشد و تمام آن فروعی که با آن کتابهای خویش را انباشته اند اصول آن در کتابهای ما موجود است و فروع را نیز از آنها می توان استخراج و استنباط نمود، البته نه به شیوه قیاس. و من از دیرزمان در صدد بوده ام کتابی که مشتمل بر این فروع باشد تألیف کنم اما مشکلات و عواملی پیوسته مرا از انجام آن باز می داشته است. من در گذشته کتاب نهایی را نوشته و در آن تمامی آنچه اصحابمان در تألیفات خویش از مسائل اصولی آورده بودند درج کردم و در خاتمه آن نیز مختصری از جمله های عقود اسلامی را آوردم و همانجا وعده دادم که کتابی در خصوص فروع تألیف نمایم و در آن مسائل استنباطی و فرعی فقه را

مطرح کنم.

اما بعداً ملاحظه کردم که درج فروع بدون اصول چیزی است ناقص و فهم آن برای خوانندگان مشکل، چرا که فهم فروع بدون ضبط اصول امکان پذیر نیست.

لذا از تصمیم خود منصرف شده و به تألیف این کتاب پرداختم که در آن مطالب اصولی پیشینیان به همراه فروعی که از آنها استخراج می گردد به صورت باب باب و دسته بندی شده ذکر گردیده است، در این کتاب تمام تلاش خود را به کار گرفتم و فروع و مسائل فقهی مختلف و اکثر آنچه را که مخالفان مطرح نموده بودند آوردم و ... «۱۲»

ملاحظه می فرمایید که مرحوم شیخ طوسی - قدس سره - کتاب نهاییه را بر مبنای اصحاب برای بیان اصول مسائل تألیف نموده و کتاب مبسوط را بطور عمده برای بیان مسائل استنباطی و فروع، بنابراین اگر ادعای اجماع و یا شهرتی در کتابهای اصلی که در نقل کلام معصومین دقت داشته اند بیان گردید، می توان گفت این اجماع و یا شهرت ادعا

(۱۲). مقدمه کتاب مبسوط ۱/ ۱ - ۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۰۶

شده حاکی از قول معصوم است و حجیت شرعی دارد، اما ادعای اجماع در مسائل تفریعی مستنبطه مفید حجیت نیست چرا که ادعای اجماع در آنها نظیر اجماع در مسائل عقلی است و نزد ما امامیه صرف اجماع و اتفاق، موضوعیت ندارد بلکه اجماعی حجیت است که کاشف از قول معصوم (ع) باشد.

تا اینجا کلام مرحوم استاد پایان پذیرفت. با توجه به مطالب فوق، چون اجماع مورد بحث ما در مورد مسائل گرفته شده از ائمه معصومین (ع) نیست و به همین جهت در کتابهای مذکور درج نگردیده، لذا نمی توان به

عنوان دلیل به آن استناد نمود، اگر چه صاحب جواهر و دیگران بدان اعتماد کرده باشند. بنابراین برای اثبات شرط «مرد بودن» باید به سایر دلایل یعنی کتاب و سنت مراجعه کنیم.

دو نکته قابل توجه:

اشاره

پیش از پرداختن به آیات و روایات بحث، به دو نکته اساسی باید توجه کرد که در تبیین ضرورت این شرط بسیار مفید خواهد بود:

بیان نکته اول متوقف بر چند مقدمه است که یاد آور می شویم:

مقدمه اول: تفاوت زن و مرد در نظام خلقت:

بدون تردید زن و مرد از جهت ویژگیهای طبیعی و خصوصیات روحی و جسمی تفاوتهایی با یکدیگر دارند، اما این تفاوتها الزاما به معنی ناقص بودن یکی از آنها نیست، بلکه بدین معناست که خداوند حکیم برای استواری نظام خلقت و تحکیم روابط اجتماعی و نظام خانواده تفاوتهایی را در خلقت زن و مرد قرار داده تا هر یک مسئولیتهای متناسب خود را به عهده بگیرند.

چرا که نظام خانواده هم به تدبیر نیازمند است و هم به عواطف، تفاوت بین زن و مرد نظیر تفاوت بین اعضای بدن از قبیل چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضاست که در عین متفاوت بودن مجموعه ای از یک پیکر هستند و هر یک متناسب با ساختمان خود، کار خویش را به گونه ای شایسته انجام می دهند. از باب مثال، چشم از سایر اعضای بدن لطیف تر و ظریف تر است، اما هیچ گاه این حساسیت و لطافت دلیل ضعف و یا نقص او نیست بلکه اساسا انسان جز با تمام اعضای بدن، با خواص و ویژگیها و کارآیی های متفاوت، انسان کامل نیست. تفاوت بین زن و مرد نیز به گونه ای تقدیر گردیده که هر یک برای انجام وظایف و مسئولیتهای خود آماده باشند و یکدیگر را هر چه بیشتر جذب کرده و از زندگی در کنار هم لذت ببرند و حاضر به ایثار و فداکاری برای یکدیگر و فرزندان خود و جامعه گردند، و مسلم

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۰۷

است که

اگر خداوند سبحان زن و مرد را از جهت جسم و غرایز و خصوصیات روحی همسان و همانند هم خلق می نمود، هر یک خود را موجودی مستقل و بی نیاز از دیگری احساس می کرد و از همان ابتدا اساس خانواده که اساس جامعه است تشکیل نمی گردید.

موارد تفاوت بین زن و مرد بسیار زیاد است که در اینجا به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

زن، مظهر مهربانی و عاطفه است و مرد، مظهر عقل و تدبیر- و نظام خانواده به هر دو نیازمند است- زن غالباً در جسم و روح و صدا ظریف است، و مرد خشن. زن مانند شاخهٔ ظریف گل است و مرد همانند درخت بیابانی. زن غالباً به آرامش و سکون و دوری از کار و سر و صدا متمایل است و مرد به انجام کارهای سخت و پرتحرک و رزم. در مرد، غوغاگری و شدت غلبه دارد و در زن رقت قلب و انفعال. در مرد، بی باکی بیشتر است و در زن ترس. زن زودتر بالغ می شود و زودتر قدرت تولید مثل را از دست می دهد و مرد دیرتر، زن به زیور و زینت و نوگرایی تمایل دارد به خلاف مرد، زن از مرد انتظار حماسه و شجاعت و قدرت دارد و مرد از زن انتظار زیبایی و کمال. زن به فن و ادب متمایل تر است و مرد به علوم استدلالی و تفکر.

در زن جوشش بیشتر است و در مرد صبر و کتمان سختیها. زن به تربیت فرزند و نظافت و ادارهٔ منزل علاقه مند است و مرد به تلاش و کار در خارج منزل. مرد در فکر تسخیر جهان است و زن در صد

تسخیر مرد. مرد سعادت خود را در مال و مقام و شهرت می یابد و زن در جلب توجه مرد به خویش و ...

روحیه های زن و مرد در بعضی موارد آن گونه متفاوت است که گاهی یک صفت در یکی از آنها باعث کمال فضیلت است و در دیگری زشت و ناپسند.

از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

«بهترین خصائل زنان بدترین خصائل مردان است: خصلتهایی چون غرور و ترس و بخل. اگر زن دارای غرور باشد خود را در اختیار غیر شوهر خویش قرار نمی دهد، و اگر بخیل باشد اموال خود و شوهرش را نگهداری می کند، و اگر ترسو باشد از هر حادثه ای که متوجه او می شود می گریزد.» (۱۳).

علاوه بر اختلافات زن و مرد در روحیه و خصال نفسانی، دانشمندان اختلاف این دو را

(۱۳). خیار خصال النساء شرار خصال الرجال: الزهوا و الجبن و البخل. فاذا كانت المرأة ذات زهو لم تمكن من نفسها، و اذا كانت بخيله حفظت مالها و مال بعلمها و اذا كانت جبانه فرقت من كل شیء يعرض لها. (سفینه البحار ۲ / ۵۸۶ به نقل از بحار ۱۰۰ / ۲۳۸ - چاپ ایران ۱۰۳ / ۲۳۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۰۸

در خلقت اعضا و جوارح آنها مانند حجم مغز و سر، و زن، طول و عرض قد، قلب، خون، سستی و شدت استخوان و عضلات و اعصاب و سایر حواس پنج گانه آنها نیز تشریح نموده اند که باید به کتب مربوطه مراجعه شود.

برادر شهیدمان مرحوم استاد مطهری - طاب ثراه - در کتاب نظام حقوق زن در اسلام این مباحث را به صورت نسبتا کافی درج نموده و از قول خانم روانشناسی به نام

خانم «کلیودالسن» نقل می کند که می گوید:

«زنها به حسب فطرت علاقه مندند که تحت نظر شخص دیگری کار کنند و نیز زنها می خواهند احساس کنند که وجودشان مؤثر و مورد نیاز دیگران است و دیگران به آنها نیازمندند.

به عقیده من این دو خصالت روحی در زن از واقعیت وجودی آنان سرچشمه می گیرد که خانمها تابع احساسات و مردان تابع عقل هستند. چه بسا دیده شده است که خانمها از لحاظ هوش نه فقط با مردان برابری می کنند بلکه گاهی در این زمینه از آنها برتر هستند ولی نقطه ضعف خانمها فقط احساسات شدید آنهاست که بر ادراک آنان غلبه می کند. مردان همیشه عملی تر فکر می کنند، بهتر قضاوت می کنند، سازمان دهنده بهتری هستند و بهتر هدایت می کنند. (پس برتری روحی مردان بر زنان چیزی است که طراح آن طبیعت می باشد هر قدر هم خانمها بخواهند با این واقعیت مبارزه کنند بی فایده خواهد بود) خانمها به علت اینکه حساس تر از آقایان هستند باید این حقیقت را قبول کنند که به نظارت آقایان در زندگی شان احتیاج دارند ... «۱۴»

این مطلب و نیز تفاوت های بین زن و مرد را ما از کتاب مذکور (نظام حقوق زن در اسلام) اقتباس کردیم. برای اطلاع بیشتر در این زمینه می توان به آن مراجعه نمود.

مقدمه دوم: مفهوم عدالت در فرهنگ اسلامی:

عدل در فرهنگ اسلامی الزاما به معنی برابری همه افراد یک نوع در امکانات و وظایف نیست بلکه عدل آن است که به هر کس متناسب با توان و نیازش مسئولیت داده شود و در حد توانایی و طاقتش از وی انتظار تلاش و کار داشت. از گلی ظریف و لطیف انتظار سرسختی درخت بیابان داشتن غلط و نابجاست، همان

گونه که از درخت خشن و سرسخت بیابان نمی توان انتظار ظرافت و لطافت گل را

(۱۴). نظام حقوق زن در اسلام، چاپ دفتر نشر فرهنگی اسلامی / ۱۸۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۰۹

داشت. انسان لطیفی که از عواطف سرشار باشد را نمی توان با انسان مقاومی که قدرت برخورد با مشکلات اجتماعی را دارد یکسان نگرست و به عهده گرفتن مسئولیت همسانی را از آنان انتظار داشت. چنانچه رفتاری این چنین از آشکارترین ظلمهاست [و ما پیش از این درباره مفهوم لغوی ظلم و کاربرد اصطلاحی آن مطالبی داشتیم که با توجه به روشن بودن موضوع نیازی به تکرار آن نیست]. و خلاصه کلام اینکه افراد بشر در قدرت و نیاز، به حسب خلقت و فطرت با یکدیگر متفاوت هستند و مراعات عدالت درباره آنان به این است که هر کس را به تناسب قدرت وجودی و نیاز فطرتش به او کار و مسئولیت داد.

مقدمه سوم: حکومت مسئولیتی سنگین و امانتی الهی:

حکومت با تمام شعبه های آن که از آن جمله قضاوت است علی رغم آنچه بعضی به آن به عنوان مقام و منصب دلربا می نگرند از نظر اسلام و اولیای آن امانتی است الهی که مسئولیتهای بسیار خطیر و سنگینی را به دنبال دارد و به هر اندازه دامنه آن وسیع تر باشد مسئولیت آن بیشتر و سنگین تر است، چنانکه امیر المؤمنین (ع) در نامه خود به اشعث بن قیس که استاندار آن حضرت در آذربایجان بود نوشت: «همانا حکمرانی تو برای تو طعمه نیست بلکه امانتی است بر گردنت.» «۱۵»

پس با این دید عقل اقتضا دارد که این بار و مسئولیت بر عهده کسی قرار داده شود که قدرت به دوش

کشیدن و انجام وظایف آن را داشته باشد، در غیر این صورت هم بر وی و هم بر کسانی که زیر نظر وی هستند ظلم شده است. در حدیث وارد شده است:

«کسی که فردی را در میان جمعی به کار بگمارد و بداند در میان آنان کسی که بیشتر از وی مورد پسند خداوند است وجود دارد به خدا و پیامبرش و مؤمنان خیانت کرده است.» (۱۶)

تنافی طبیعت و ظرافت زن با مسئولیت حکومت و خلافت:

حال با توجه به مقدمات سه گانه ای که مطرح گردید باید گفت حکومت با تمام شعبه های آن که یکی از آنها نیز قضاوت است از وظایف خطیری است که به سرنوشت همه مردم و مقدرات آنان مربوط

(۱۵). ان عملك ليس لك بطعمه و لكنه في عنقك امانه (نهج البلاغه نامه ۵، فیض / ۸۳۹، لح / ۳۶۶).

(۱۶). من استعمل رجلا من عصابه و فيهم من هو ارضى الله منه فقد خان الله و رسوله و المؤمنین (کنز العمال، ۲۵ / ۶، کتاب الاماره، باب ۱، حدیث ۱۴۶۸۷).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۱۰

می گردد و کوتاهی در انجام مسئولیتهای آن چه رسد به تقصیر، موجب ضرر و زیانهای بسیار زیاد می گردد، و انجام این مسئولیتها اگر چه به عواطف نیز نیازمند است، و لکن به عقل و تدبیر و دقت و حوصله و توجه به پایان کارها به مراتب بیشتر نیازمند است، چنانچه بر اهلش پوشیده نیست. علاوه بر اینکه حکومت مستلزم مشقات و مشکلات زیادی است و قهرا چنین باری را به دوش زنان گذاشتن با ظرافت جسمی و روحی آنان و نیازشان به سکون و آرامش و فرار از درگیریها منافات دارد.

در کتاب اصول کافی به سند صحیح

از معلى بن خنيس روايت شده كه گفت:

روزي به امام صادق (ع) عرض كردم فدايت كردم به ياد آوردم آل فلان (بنى عباس) و بهره هاى كه از نعمتهاى دنياى مى برند. پس گفتم: اى كاش اين (حكومت) به دست شما بود و ما با شما در رفاه و خوشى زندگى مى كرديم، حضرت فرمود:

«هرگز اى معلى، اگر اينگونه بود (حكومت به دست ما بود) چيزى نبود به جز سياست (برنامه ريزى) در شب و تلاش مداوم در روز و پوشيدن لباس زير و خشن و خوردن غذاى خشك و آنان اين را از ما دريغ ورزيدند. آيا تو هيچ ستمى را كه خداوند تبديل به نعمت كرده باشد جز اين مورد، مشاهده كرده اى؟» (۱۷)

پس هنگامى كه ولايت و حكومت اينگونه مسئوليتهاى خطيرى را در بر داشته باشد آيا بار كردن آن بر دوش كسى كه توان آن را ندارد ظلم به وى و كسانى كه تحت حكومت او هستند نيست؟ و چگونه كه روشن گرديد زن همواره مظهر رحمت و عواطف است و طبيعت وى غالبا با آرامش و كنار بودن از مشكلات اجتماعى تناسب دارد، و مرد مظهر تدبير و توجه به عواقب امور است و تمايل به تحرك و مبارزه و جهاد دارد. بر اين اساس مناسب است كه اين مسئوليت خطير كه مربوط به شئون اسلام و مسلمانان است به كسى كه قدرت وى بر تحمل مشكلات بيشتر است واگذار گردد. و چگونه كه ملاحظه شد اين عمل كاستن از كرامت زنان و كوچك شمردن آنان نيست بلكه دقيقا به خاطر رعايت تناسب طبيعى در پخش مسئوليتهاست و قانون گذارى و تشريع صحيح نيز همان

(۱۷). عن معلى بن خنيس، قال: قلت لأبي عبد الله (ع) يوماً: جعلت فداك ذكرت آل فلان و ما هم فيه من النعيم، فقلت: لو كان هذا اليكم لعشنا معكم، فقال: «هيهات يا معلى، اما و الله لو كان ذاك ما كان الا سياسه الليل و سياحه النهار و لبس الخشن و اكل الجشب، فزوى ذلك عناً، فهل رأيت ظلامه قط صيرها الله - تعالى - نعمه الا هذه؟

(کافی ۱/ ۴۱۰، کتاب الحججه، باب سيره الامام، حديث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۱۱

صورت گیرد.

شاهد بر این مدعا نیز این است که در بیشتر کشورهای جهان رؤسای جمهور و مسئولین رده اول حکومتی با اینکه در کشورشان هیچ منع قانونی در انتخاب زنان نیست از بین مردان انتخاب می شوند. و برای آنان که به اسم دفاع از حقوق زن گفته اند که اگر زنان در مسائل حکومتی نباشند حقوق نصف انسانها ضایع شده این نکته پوشیده مانده و یا عمداً نخواستند بدان توجه کنند که ساختار جامعه تشکیل نمی گردد مگر از خانواده، و خانواده اداره نمی شود مگر با مهربانی و عطف زن، جامعه صالح نمی شود مگر با اصلاح خانواده ها و اصلاح خانواده ها نیاز به عطف و مهربانی زن نسبت به شوهر و فرزندان دارد، بنابراین آیا به نظر آنان حفظ خانواده ها و تربیت فرزندان اعم از پسر و یا دختر و تقویت روحیه شوهر در کار و تلاش روزانه، کار کوچک و حقیری است؟!

هرگز! فداکاری زن در خانواده و تربیت فرزندان به صورت صحیح به نظر ما از مشکل ترین و بافضیلت ترین کارهاست و اساسی ترین سنگ بنای اصلاح جامعه است

و این با طبع خشن و خشک مرد سازگار نیست. به قول شاعر:

جهان چون خط خال و چشم و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست

پیامبر اکرم (ص) در کلامی می فرماید: «بهشت زیر گامهای مادران است» (۱۸)

و امام باقر (ع) می فرماید: «دو سوم از نیکیها برای مادر است و یک سوم از آن پدر» (۱۹).

از سوی دیگر تقویت روحیه شوهر برای کار و تلاش در رفع نیاز زندگی و مبارزه و جهاد و انجام سایر تلاشهای اجتماعی، خود عمل شریفی است که با جهاد برابر است. در حدیثی امیر المؤمنین (ع) می فرماید:

«جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است» (۲۰).

این معنی واضح است که قدرت شوهرداری و تربیت اولاد در زنان از فوائد و آثار وجود عواطف قوی آنان می باشد پس اگر دقت شود روشن می گردد که گرچه کارهای خشن و سخت بر عهده مردان است ولی این اخلاق و رفتار و عواطف زنان است که در قدرت روحی و نشاط مردان اثر می گذارد و مردان می توانند در خارج منزل با نشاط و قدرت کار کنند. پس زنان در حقیقت در کار مردان نیز به این معنی شریکند، پس زنان هم در اداره

(۱۸). الجنه تحت اقدام الامهات (مستدرک ۲ / ۶۲۸، ابواب احکام اولاد، باب ۷۰ حدیث ۴).

(۱۹). ان للام ثلثی البر و للاب الثلث (وسائل ۱۵ / ۲۰۹، ابواب احکام اولاد، باب ۹۴، حدیث ۴).

(۲۰). جهاد المرأه حسن التبعل (نهج البلاغه، حکمت / ۱۳۶، فیض / ۱۱۵۲، لح / ۴۹۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۱۲

منزل و هم در کارهای بیرون منزل دخیل و مؤثرند و این نکته ای است قابل توجه.

زنان و مسأله طلاق، ارث و قصاص و دیات:

با توجه به تفاوت‌های طبیعی

که در خلقت زن و مرد مطرح گردید، حکمت قرار دادن طلاق به دست مردان و تفاوتی که بین زن و مرد در میراث و دیات مقرر گردیده مشخص می شود. زیرا ضرر طلاق برای خانواده و جامعه بسیار زیانبار است و اگر به دست زن قرار داده شده بود هر روز به عنوانهای مختلف در شرایطی که احساسات بر وی غلبه می کرد و عواطف وی برانگیخته می شد شوهر خویش را طلاق می داد و زندگی خود و خانواده اش را به تباهی می کشانید، اما چون روح اندیشه و تدبیر و توجه به عاقبت کارها در مرد قوی تر است و معمولاً مرد هنگامی که به عاقبت زشت طلاق و زیانهایی که به خود و خانواده اش وارد می شود می اندیشید از ارتکاب بدان خودداری نموده و کمتر به چنین عمل شنیعی دست می زند. به همین جهت خداوند سبحان بر اساس حکمت خویش با قرار دادن قیود و شرایطی این اختیار را به مردان سپرده است.

اما در مورد اختلاف میراث مرد و زن، هنگامی که به مجموع مردان و زنان در انتقال ثروتها از نسلی به نسل دیگر توجه کنیم درمی یابیم که مال در تولید و تکثیر و نگهداری نیاز به عقل و تدبیر و معامله و معاشرت دارد.

لذا خداوند سبحان در این مرحله به دلیل مراعات کرامت انسانی زنان، اختیار دو ثلث را به دست مرد سپرده است [چون حفظ مال و ثروت کار آسانی نیست] و اما در مرحله خرج کردن و مصرف نمودن اموال، زنان با مردان غالباً مساوی هستند به علاوه شاید مصارف زن در بعضی موارد به خاطر خریدن تجملات، از مرد هم بیشتر باشد و

اولاد هم که به هر دو مربوط است و رساندن مخارج زن و بچه و تأمین نفقه عیال هم بر مرد واجب است. پس بر این اساس گذشته از تصرف ثلث خویش که به ارث می برد در حد اقل نصف مجموع اموال شوهر خود نیز بدین وسیله شریک می گردد. با این حساب در مرحله نگهداری و مالکیت [که با زحمت و مشقت توأم است] دو سوم در اختیار مرد قرار داده شده و در مرحله تصرف و مصرف، دو سوم نصیب زن می گردد. پس در این صورت اگر ظلمی هم شده به مرد شده است نه به زن. و اما تفاوت «قصاص» و «دیه» در زن و مرد شاید به این دلیل بوده که مرد به خاطر داشتن عقل و تدبیر بیشتر، فایده وجودی او در زندگی اجتماعی بیشتر از زن است، از آن جهت که مرد نان آور خانواده است و کارهای سخت و عمران و ساختمان و اختراعات و کارهای فکری دقیق عملاً به عهده وی گذاشته شده و در قیمت گذاری دیه، عقل و تدبیر

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۱۳

ملاک است.

به همین جهت بالاترین حدّ دیه برای مرد در نظر گرفته شده، البته برای عواطف زنان و ارزشهای دیگر آنان نیز مقام والایی است که باید با ملاکهای دیگر سنجیده شود نه با ملاک عادی و اقتصادی.

این نکته را نیز در پایان این قسمت اضافه نماییم که حکم اینگونه احکام بر اساس اغلیت و اکثریت است [نه بر اساس افراد و یا خانواده ای استثنایی در نظام خلقت و جامعه].

[نکته دوم] زن و ضرورت حجاب:

نکته دومی که باید به آن توجه شود این است که با

بررسی آیات و روایات از طرق فریقین (شیعه و سنی) مشخص می‌گردد که زن به خاطر ظرافت و مطلوبیتش همواره در برخورد با مردهای بیگانه در معرض فتنه انگیزی و احتمال ایجاد فساد است، به همین جهت شرعا از وی خواسته شده که پوشش خود را رعایت کند، بویژه در سنین جوانی که تأکید شده از منزل خارج نگردد و با مردان بیگانه گفتگو و آمیزش نداشته باشد مگر در حد ضرورت و آن مواردی است که مصالحی بیرون رفتن وی را ایجاب کند، مواردی همانند ثابت کردن حق، معالجه، تعلیم و تربیت و مسائلی شبیه اینها که در این موارد هم موظف به نگاهداری و پوشیده داشتن خویش است.

روشن است حفظ و رعایت این حکم الهی و اصل عقلی با قضاوت کردن و حکومت کردن که لازمه آن تماس بسیار زیاد با اقشار مختلف مردم و درگیر شدن با مردان است تناسب ندارد. به همین جهت نمی‌توان چنین مسئولیتهایی را بر عهده خانمها گذاشت.

روایتها در این مورد بسیار زیاد است که علاقه مندان می‌توانند برای دریافت آن به کتاب وسائل الشیعه ابواب مقدمات نکاح و دیگر کتب مراجعه نمایند.

به عنوان نمونه در اینجا ما فقط به ذکر یک جمله از امیر المؤمنین علی (ع) در وصیت مفصل و طولانی ای که به فرزندش امام حسن (ع) دارند اکتفا می‌کنیم:

«فرزندم: اگر توانستی به گونه ای رفتار کن که آنان (همسرانت) کسی را به غیر از تو نشناسند.» (۲۱)

اینها مطالبی بود که قبل از شروع در استدلال مسأله یادآور شدیم، اکنون به بررسی آیات و روایات در اعتبار این شرط [شرط مرد بودن] در حاکم و قاضی می‌پردازیم. پیش از

این نیز تمسک برخی برای اثبات شرط ذکوریت در حاکم به دلیل اجماع و مناقشه و اشکال

(۲۱). و ان استطعت ان لا يعرفن غیرک فافعل (نهج البلاغه، نامه ۳۱، فیض ۹۳۹، لح / ۴۰۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۱۴

ما به آن، از نظر شما گذشت.

آیات مورد استناد در این شرط:

[آیه الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ]

[بیان آیه]

۱- الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ «۲۲»- مردان بر زنان سلطه دارند، بدان سبب که خداوند برخی از آنان را بر برخی برتری بخشیده و بدان جهت که از اموال خویش انفاق می کنند.

تفسیر مجمع البیان در شأن نزول این آیه می نویسد:

«زنی از انصار از اطاعت شوهر خود سرپیچی کرد، شوهر به صورت او سیلی زد، زن به همراه پدرش خدمت پیامبر اکرم (ص) رسیدند. پدر گفت: نور چشمم را در اختیارش قرار دادم و او آزارش رسانده است. پیامبر (ص) فرمود: باید دختر شما از همسر خویش قصاص نماید، دختر به همراه پدر برای قصاص نمودن مراجعت کردند، اما پیامبر (ص) بسرعت آنان را به حضور طلبید و فرمود: هم اکنون جبرئیل نازل گردید و این آیه را فرود آورد: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ... آنگاه پیامبر (ص) فرمود: ما چیزی را می خواستیم و خداوند چیز دیگری را اراده فرموده بود و بهترین همان است که خداوند مشخص فرموده است و بدین گونه قصاص برداشته شد» «۲۳»

البته طبق آیه دیگری از قرآن، زنان ناشزه که نافرمانی شوهر می کنند را می توان در مواردی برای تأدیب مورد کتک قرار داد: «وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ»- «۲۴» و زنانی را که از نافرمانی آنان بیمناک هستید موعظه شان نموده

و در بستر از آنان دوری گزینید و مورد ضرب قرارشان دهید». باز در مجمع البیان آمده است:

«رجل قیام و قوام، صیغه های مبالغه و برای تکثیر هستند [یعنی مردان از جهات بسیار زیاد بر زنان سلطه دارند] و باز می نویسد: اینکه می گویند مردان بر زنان سلطه دارند، یعنی: در تدبیر امور و تأدیب و تعلیم و تربیت بر آنان

(۲۲). سوره نساء (۴) / ۳۴

(۲۳). مجمع البیان ۲ / ۴۳ - جزء سوم.

(۲۴). نساء (۴) / ۳۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۱۵

مسلط می باشند «۲۵».

پس گویا از صیغه مبالغه «قوام» در اینجا کسی اراده شده که خود روی پای خود ایستاده و قوام و قیام دیگران نیز به وی وابسته باشد، به گونه ای که شدت قیام موجب سریان به دیگران شده باشد، همانند صیغه مبالغه «طهور» که مراد از آن چیزی است که خود در ذات خویش پاک است و پاک کننده چیزهای دیگر نیز می باشد.

نکته دیگر اینکه ظاهراً مراد از فضیلتی که خداوند در این آیه برای مردان قرار داده (فَضَّلَ اللهُ ...) بیان فضیلت تشریحی مردان نیست بلکه مراد بیان فضیلت تکوینی مرد است که در طبیعت وی نهاده شده، یعنی همان قدرت تعقل و تدبیر که در مردان بیشتر است و علت دوم [یعنی جمله: و بدان جهت که مردان از اموال خود بر زنان خود انفاق می کنند] نیز از شئون و فروع علت اول می باشد، زیرا قدرت عقلی و تدبیر او باعث گردیده که اختیار مال و خرج کردن آن به دست مرد قرار داده شود. چنانچه این معنی آشکار است.

سلطه مردان بر عموم زنان یا بر همسران خویش؟

نکته مهم دیگری که در این آیه باید روی آن درنگ نمود

این است که آیا مفهوم و مراد آیه شریفه، سلطه عموم مردان بر زنان است و یا اینکه فقط سلطه مرد بر همسر خویش؟ دو نظر در آن محتمل است. البته مخفی نماند که استدلال به این آیه در اینجا مبتنی بر نظر اول است اما شأن نزول آیه (که از مجمع البیان خواننده شد) نظر دوم را تأیید می کند. لکن برخی از بزرگان، استفاده عموم از آن کرده اند که به نقل نظرات مختلف در این زمینه می پردازیم:

در مجمع البحرین ذیل آیه فوق آمده است:

«سلطه مردان بر زنان در آیه سلطه سیاسی و حکومتی است به دو دلیل، یکی به عنوان موهبتی الهی، یعنی خداوند سبحان در نظام تکوین عموم مردان را بر زنان در جهات مختلف از جمله کمال عقل، حسن تدبیر، توان بیشتر در انجام کارهای خیر و اطاعت برتری بخشیده و به همین جهت پیامبری و امامت و ولایت و اقامه شعایر و جهاد و پذیرش شهادت و زیادت در ارث و ... را از برای آنان قرار داده است. دیگری اکتسابی است، زیرا آنان (مردان) هستند که عملاً مهریه و نفقه همسران خویش را می پردازند با اینکه فایده ازدواج به صورت مشترک برای هر

(۲۵). مجمع البیان ۲/ ۴۳- جزء سوم.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۱۶

دومی باشد [که در قسمت دوم آیه بدان اشاره شده است]. «۲۶»

و در کتاب مسالک الافهام فاضل جواد کاظمی آمده است:

«مردان بر زنان سلطه داده شده اند بدان جهت که برتری آنان در علم و عقل و حسن رأی و تدبیر و تصمیم گیری جدی در ارتباط با کارها و توان بیشتر در انجام اعمال خیر

و عبادت و اسب سواری و تیراندازی است.

و بدان جهت که از میان آنان است پیامبران و امامان و علما و در میان آنان است امامت کبری یعنی خلافت و رهبری جامعه و امامت صغری یعنی اقتدا به آنان در نماز [پیشنمازی] و اینکه مردان اهل جهاد و اذان و خطبه هستند و چیزهای دیگری از این قبیل که مجموعاً موجب برتری آنان گردیده است.»

در تفسیر کشاف آمده است:

«این آیه دلیل بر این است که ولایت و حکومت بر دیگران بر اساس فضیلت است نه بر اساس زور و غضب و حاکمیت نظامی.»
«(۲۷)»

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می فرمایند:

«عام بودن علتی که در آیه برای سلطه مردان آورده شده [مقصود جمله «بما فضل الله بعضهم علی بعض» است که در حقیقت به منزله علت است برای «الرجال قوامون علی النساء»] دلیل بر این است که حکمی که بر سلطه جنس مرد بر زن بیان شده در جهات عمومی که حیات جامعه اعم از زن و مرد- بدان بستگی دارد، می باشد.»

جهاتی همانند قضاوت و حکومت که حیات اجتماعی جامعه بدان وابسته است و این دو بر پایه عقل استوار می گردند، که طبیعتاً در مردان بیشتر از زنان قرار داده شده است، و نیز دفاع و جهاد که توان جسمی و قدرت برنامه ریزی از لوازم آن است و این توان در مردان بیشتر می باشد، پس بر این اساس، آیه شریفه «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» دارای اطلاقی تام و تمام است.
«(۲۸)»

اینها نمونه ای از کلمات بزرگان در این باره بود، اما آنچه به نظر می رسد این است که از این آیه چیزی بیشتر

از سلطهٔ مرد بر همسر خویش استفاده نمی‌گردد. زیرا اولاً شأن

(۲۶). مجمع البحرین / ۴۸۶.

(۲۷). مسالک الافهام / ۳ / ۲۵۷.

(۲۸). المیزان / ۴ / ۳۴۳، چاپ دیگر / ۴ / ۳۶۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۱۷

نزول آیه در ارتباط با مسائل خانوادگی است و ثانیاً سیاق آیه [با توجه به جمله و بما انفقوا ... بدان جهت که مهریه و نفقهٔ همسران خویش را می‌پردازند] دلالت بر حاکمیت مرد بر همسر خویش را دارد. از سوی دیگر ما نمی‌توانیم ملتزم شویم که چون مرد دارای عقل ذاتی است و نفقهٔ عیال خویش را می‌پردازد بر همهٔ زنان حتی زنان اجنبی سلطه و قیمومیت داشته باشد و اگر شک هم داشته باشیم صرف احتمال و شک، برای عدم جواز استدلال به عموم آیه کافی است.

اگر گفته شود عموم علت، آن گونه که از تفسیر المیزان نقل گردید موجب تعمیم حکم است، پس باید عموم را گرفت مگر اینکه خلاف آن ثابت گردد.

در پاسخ باید گفت: اولاً- در علت دوم (یعنی جمله «وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ») عمومیتی نیست، چرا که انفاق مرد به همسر خویش ارتباطی به سایر زنان ندارد و ثانیاً عموم را گرفتن و موارد خلاف را استثنا کردن به اصطلاح، تخصیص اکثر [بیشتر موارد را از دایرهٔ حکم خارج کردن] لازم می‌آید، چرا که هیچ مردی را بر سایر زنان مگر در موارد حکومت و یا قضاوت قیمومیتی نیست، مگر اینکه در جواب گفته شود آیهٔ شریفه از همان ابتدا به مناسبت انصراف و مناسبت حکم و موضوع، خصوص موارد قیمومیت مرد در مسائلی نظیر ولایت را شامل می‌گردد و در نتیجه آیه را اینگونه معنی

کنیم: در مواردی که برای جریان امور جامعه نیاز به قیمومیت هست مردان بر زنان قیمومیت دارند که البته این احتمال، خالی از تأمل نیست.

باز اگر گفته شود از مفاد آیه بطور قطع استفاده عموم می شود، زیرا امکان ندارد ملتزم شویم که زن در منزل سلطه بر مرد نداشته باشد، اما در خارج از منزل بر سایر مردها مسلط باشد.

در پاسخ باید گفت: التزام به این سخن هیچ مانعی ندارد، زیرا محیط خانه و خانواده چون نیاز به قیم دارد مسئولیت آن به عهده مرد است و در واقع مرد، عقل خانواده است اما در خارج از منزل در صورتی که زن واجد شرایط باشد بتواند بر عده ای سلطه و حاکمیت داشته باشد. علاوه بر اینکه این آیه قطعاً رهبری و قیمومیت زن بر سایر زنان را نفی نکرده پس چگونه نمی تواند زن، قاضی سایر زنان باشد؟

باز اگر گفته شود: اجماع مرکب (ترکیب قول به عدم جواز حاکمیت زن مطلقاً و جواز

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۱۸

آن مطلقاً) اقتضای عدم جواز حاکم بودن زن بر سایر زنان را دارد.

در پاسخ باید گفت: در اجماع مرکب قول به عدم فصل لازم است نه عدم قول به فصل. «۲۹»

[یعنی باید طرفداران دو قول اتفاق داشته باشند بر نفی قول سوم نه اینکه فقط متعرض آن نشده باشند، صرف عدم تعرض کافی نیست بلکه باید متعرض نفی قول سوم شده باشند].

[آیه درجه]

۲- وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللِّرْجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «۳۰» - و زنان را بر شوهران حقوق مشروعی است چنانچه شوهران را بر زنان، لکن مردان را بر زنان

افزونی و برتری است و خداوند دارای عزت و حکمت است.

برای برتری مردان بر زنان به این آیه نیز استدلال شده، اما تمام آنچه درباره آیه قبلی گفته شد در اینجا نیز مطرح است، علاوه بر اینکه ظهور این آیه در روابط خانواده و برتری شوهر بر همسر خویش قوی تر و روشن تر است. پس بر این اساس، مراد آیه این است که هر یک از زوجین حقوقی بر گردن یکدیگر دارند، اما مرد، یک درجه و پایه بالاتر از همسر خویش است و آن جواز تأدیب همسر در صورت نافرمانی از شوهر و ناشزه بودن اوست و نیز طلاق که به دست وی قرار داده شده است.

[آیه حلیه]

۳- أَوْ مَنْ يُشَوُّ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصْمِ غَيْرٌ مُّبِينٍ «۳۱»- آیا آن کس که در زیور و زینت پرورش یافته و در مخاصمه غیر آشکار است (را فرزند خداوند قرار می دهند؟).

در این آیه، خداوند متعال در صدد انکار بر مشرکین، که فرشتگان را دختران خدا و پسران را فرزندان خویش می پنداشتند می باشد، و ضمن آن طبیعت زن که موجودی ظریف است و به زیور و زینت تمایل شدید دارد و نیز در مخاصمه و نزاع از توان کمتری برخوردار

(۲۹). در توضیح این مطلب باید گفت: یک عده به طور کلی می گفتند زن نمی تواند حاکمیت داشته باشد، قول دیگر این بود که زن می تواند به طور کلی حاکمیت داشته باشد، در ارتباط با نفی قول سوم که حاکمیت زن فقط بر زنان است اجماع مرکب صادق نیست بدین گونه که هر دو قول بر نفی آن اتفاق داشته باشند، به تعبیر دیگر قول به

عدم فصل نیست بلکه هر دو قول متعرض قول سوم نشده اند و در واقع عدم قول به فصل است که در نتیجه با آن اجماع مرکب منعقد نمی گردد و فاقد ارزش است. (از افاضات معظم له در درس).

(۳۰) بقره (۲) / ۳۲۸.

(۳۱). زخرف (۴۳) / ۱۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۱۹

است را بیان نموده است.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می فرماید:

«این دو صفت برای زن بدان جهت در آیه ذکر گردیده که زن درست بر عکس مرد، در طبیعت خویش عاطفه اش قوی و در تعقل ضعیف است و از روشن ترین نمودهای قوت عاطفه زن و ضعف تعقل وی علاقه شدید زن به زیور و زینت و ضعف وی در تقریر برهان که بیانگر قدرت تعقل است می باشد» (۳۲).

حال با توجه به اینکه در تمام شعب و اقسام حکومت و رهبری که قضاوت یکی از آنهاست به قدرت تعقل و تفکر و تفوق در اثبات حق به شدت نیاز می باشد. لذا از این آیه چنانچه روشن است به عنوان مؤید می توان استفاده نمود.

[آیه تبرج]

۴- وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ (۳۳). و شما [همسران پیامبر (ص)] در خانه های خود بمانید و همانند جاهلیت نخستین در خارج از منزل، به خودنمایی نپردازید.

در ارتباط با آیه فوق این مطلب، مشخص و مسلم است که اگر زن مقام حکومت و یا قضاوت را عهده دار گردد لوازم شغلی وی ایجاب می کند که از منزل خارج شده و با مردان اختلاط و برخورد داشته باشد و در این مورد بطور طبیعی صدای وی را مردان نامحرم می شنوند و لوازم دیگری که مطابق با شئون زن نیست. و

اصحاب پیامبر (ص) عایشه را پس از شرکت در جنگ جمل با استناد به همین آیه- آن گونه که در کتابهای تاریخ آمده- مورد سرزنش و انتقاد قرار دادند.

این آیه بخوبی می تواند در شرط مورد بحث به عنوان مؤید مورد استناد قرار گیرد، مگر اینکه بگوییم طرف سخن در این آیه فقط زنان پیامبر (ص) دارند صادر شده و در ارتباط با سایر زنان نمی توان به آن استناد کرد. و مؤید این نظر، آیه دیگری است که به صراحت زنان پیامبر را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ﴾ «۳۴»

ای زنان پیامبر، شما هرگز همانند سایر زنان نیستید. اگر پرهیزگار

(۳۲). المیزان ۱۸ / ۹۰، چاپ دیگر / ۱۸ / ۹۳.

(۳۳). احزاب (۳۳) / ۳۳.

(۳۴). احزاب (۳۳) / ۳۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۲۰

هستید، پس با صدای نرم سخن مگویید.»

از این آیه استفاده می گردد که ضرورت پوشش و حجاب در مورد خانواده و همسران پیامبر (ص) مورد تأکید بیشتری است و این نکته ای است شایان توجه.

روایات مورد استناد در این شرط:

اشاره

روایاتی که می توان به آنها درباره این شرط استناد نمود از طریق فریقین بسیار زیاد است. گرچه در دلالت برخی از آنها بر موضوع، اشکال است:

۱- در کتاب صحیح بخاری به سند خویش از «ابی بکره»

روایت شده که گفت:

«من زمانی نسبت به اصحاب جمل در شک بودم که آیا حق با آنان است و باید به همراه آنان به جنگ بروم یا نه؟ در آن

هنگام خداوند مرا به وسیله کلامی از پیامبر اکرم (ص) سود رساند و از افتادن در دام فتنه رهایی بخشید. زمانی که به آن حضرت خبر رسید دختر کسری حکومت اهل فارس را بر عهده دارد فرمود:

«لن یفلح قوم ولّوا امرهم امراه- هرگز رستگار و پیروز نخواهد شد قومی که زنی را به حکومت خویش انتخاب کنند.» (۳۵)

نظیر همین روایت را سنن نسائی از ابی بکره «۳۶» نقل نموده، همچنین ترمذی به نقل از ابی بکره گفته: «این روایت صحیحی است» (۳۷) و نیز احمد در مسند خویش از ابی بکره بدین صورت نقل نموده: «لن یفلح قوم اسندوا امرهم الی امرأه» (۳۸) و نیز به همین صورت با حذف سند، تحف العقول از پیامبر اکرم (ص)، نقل نموده «۳۹» و در نهاییه ابن اثیر آمده، «ما افلح قوم قیمهم امرأه» و در حاشیه همان کتاب از اللسان و الهروی آمده: «ما افلح قوم قیمتهم امرأه» (۴۰) و در خلاف نیز آمده است «لا یفلح قوم ولیتهم امرأه.» (۴۱)

(۳۵). صحیح بخاری ۳ / ۹۰ کتاب المغازی، باب کتاب النبی (ص) الی کسری و قیصر.

(۳۶). سنن نسائی ۸ / ۲۲۷، کتاب آداب القضاء، باب النهی عن استعمال النساء فی الحکم.

(۳۷). سنن ترمذی ۳ / ۳۶۰، ابواب الفتن، باب ۶۴، حدیث ۲۳۶۵.

(۳۸).

(۳۹). تحف العقول / ۳۵.

(۴۰). نهایه ابن اثیر ۴ / ۱۳۵.

(۴۱). خلاف ۳ / ۳۱۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۲۱

و در کنز العمال آمده: «لا یقدس الله امه قادتهم امرأه». «۴۲»

در هر صورت این حدیث از روایتهای مشهور است گرچه در الفاظ آن اندکی اختلاف می باشد و شاید بتوان ضعف سند آن را با شهرتش جبران کرد و دلالت آن بر مسأله واضح و آشکار است.

۲- مرحوم صدوق در خصال به سند خویش از جابر بن یزید جعفی

روایت نموده که گفت از ابو جعفر امام محمد باقر (ع) شنیدم که فرمود:

«بر زنان نیست نه اذان و نه اقامه و نه جمعه و جماعت و نه عیادت مریض و نه تشییع جنازه و نه لبیک گفتن با صدای بلند [در حج] و نه هروله دویدن بین صفا و مروه، و نه دست مالیدن به حجر الاسود و نه ورود به کعبه و نه سر تراشیدن به جز قیچی کردن مقداری از مو. زن به عهده نمی گیرد [یا نباید به عهده بگیرد] قضاوت را، و عهده دار نمی گردد [یا نباید عهده دار گردد] حکومت را، وی مورد مشورت قرار نمی گیرد و ذبح نمی کند مگر در شرایط اضطراری. «۴۳»

در کتاب وسائل الشیعه نیز همین مضمون با کمی تفاوت (و لا تلی الاماره) آمده است. «۴۴»

آنچه از ظاهر این کلمات و عبارتها استفاده می گردد این است که مرد بودن در قضاوت و حکومت شرط وصفی است نه تکلیفی فقط، و به همین جهت بر خلاف فقرات قبلی که ظاهرش نفی وجوب و استحباب مؤکد است در مورد تولی زن با صیغه نفی که از آن نهی اراده شده آمده- و لا تولی المرأه القضاء و ... زن نباید

قضاوت و حکومت را به عهده بگیرد- و ظاهر این عبارت حرمت و فساد تولی زن است، مگر اینکه با دلایل دیگر خلاف آن ثابت شود.

۳- در اواخر کتاب الفقیه از حماد بن عمرو، و انس بن محمد

از پدر خویش از امام جعفر صادق از پدران خویش (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که آن حضرت در وصیت خویش به علی (ع) فرمود:

(۴۲). کنز العمال ۶ / ۴۰، کتاب الاماره، باب ۱، حدیث ۱۴۷۶۳.

(۴۳). لیس علی النساء اذان و لا اقامه و لا جمعه و لا جماعه و لا عیاده المریض و لا اتباع الجنائز و لا اجهار بالتلیبه و لا الهروله بین الصفا و المروه و لا استلام الحجر الاسود و لا دخول الکعبه و الا الحلق انما یقصرن من شعورهن و لا تولی امرأه القضاء و لا تولی الاماره و لا تستشار و لا تذبح الا من اضطرار. (خصال / ۵۸۵، ابواب السبعین و ما فوقه، حدیث ۱۲).

(۴۴). وسائل الشیعه ۱۴ / ۱۶۲، ابواب مقدمات النکاح، باب ۲۳، حدیث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۲۲

«ای علی بر زنان نیست نه جمعه و نه جماعت و نه اذان و نه اقامه و نه عیادت مریض و نه دنبال جنازه رفتن و نه هروله رفتن بین صفا و مروه و نه دست کشیدن به حجر الاسود و نه سر تراشیدن و زنان قضاوت را به عهده نگیرند و مورد مشورت واقع نشوند» (۴۵).

در این حدیث، کلمه «لا تولی القضاء» محتمل است به معنی مصدری باشد، یعنی بر زنان نیست به عهده گرفتن قضاوت، که در این صورت سیاق کلام نفی است و عطف به جمله های قبلی است و به معنی نفی وجوب و استحباب مؤکد

است و منافاتی با صحت آن در صورت به عهده گرفتن قضاوت ندارد و محتمل است که فعل باشد با صیغه نفی به معنی نهی، که در این صورت ظهور در شرط وصفی بودن «مرد بودن» دارد و به قرینه ما بعد آن [که نهی از مشورت با زنان است] و آنچه در روایت قبلی گذشت، این احتمال صحیح تر بوده و به نظر می رسد که هر دو یک روایت باشند [که از دو طریق نقل شده اند].

۴- امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه می فرماید:

«زمانی مردم را فرا می گیرد که مقرب نمی گردد در آن مگر سخن چین، و جالب شمرده نمی شود مگر فاجر، و ضعیف نمی شود مگر افراد با انصاف، در آن زمان صدقه دادن خسارت محسوب می گردد و صله رحم منت، و عبادت وسیله برتری جویی بر مردم، در آن زمان حکومت با مشورت زنان و فرمانروایی کودکان و تدبیر خواجهگان اداره می گردد» (۴۶).

در متن عربی کلام امام (ع) «الماحل» کسی است که برای خود شیرینی، از دیگران سعایت می کند. واژه «لا یظرف» یعنی ظریف شمرده نمی شود و «لا یضعف» یعنی ناتوان به حساب نمی آید و کلمه «استطاله» به معنی تفوق و برتری است، و مراد به «امارت صبیان» یعنی حاکمیت افراد کم سن و سال که دارای تجربه و کفایت لازم نیستند یا حاکمیت کسی که عقل او کودکانه است اگر چه سن و سالی از او گذشته باشد و هنگامی که مشورت در امر حکومت با زنان مورد مذمت است و اگذاردن همه امور حکومتی از بنیان به آنان به طریق اولی مورد نکوهش می باشد.

(۴۵). یا علی لیس علی النساء جمعه و لا جماعه و لا اذان و لا اقامه و لا

عیاده مریض و لا اتباع جنازه و لا هروله بین الصفا و المروه و لا استلام الحجر و لا حلق و لا تولى القضاء و لا تستشار، (الفقيه ۴/ ۳۶۴، باب النوادر، حدیث ۵۷۶۲).

(۴۶). یأتی علی الناس زمان لا یقرب فیہ الا الماحل و لا یظرف فیہ الا الفاجر و لا یضعف فیہ الا المنصف. یعدون الصدقه فیہ غرما و صلہ الرحم منا و العبادہ استطاله علی الناس، فعند ذلك یكون السلطان بمشوره النساء و اماره الصبیان و تدبیر الخصیان. (نهج البلاغه، حکمت ۱۰۲، فیض ۱۱۳۲، لح / ۴۸۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۲۳

۵- ترمذی در کتاب سنن

به سند خویش از ابو هریره از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«آن زمان که رهبران شما نیکانتان، و ثروتمندان شما بخشنده ترین افرادتان، و کارها بین شما با مشورت حل و فصل گردد زندگی کردن بر سطح زمین برای شما از دل خاک بهتر است. و اما آن هنگام که رهبران شما بدترینتان، و ثروتمندان شما بخیل ترینتان، و کارهای شما به دست زنانتان باشد پس داخل خاک برای شما از سطح آن زیبنده تر است» (۴۷).

۶- همین روایت در تحف العقول

اشاره

نیز از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است. «۴۸».

«از مشاوره با زنان پرهیز زیرا نظر آنان ناقص و تصمیمشان ناپایدار است و از طریق حجاب مشاهده آنان را پوشان چرا که حجاب آنها را سالم تر و پاکتر نگاه می دارد. خارج شدن و بیرون رفتن آنها [از منزل] بدتر از این نیست که افراد غیر مطمئن را در بین آنان راه دهی، اگر بتوانی به جز تو کسی را شناسند این کار را بکن. به زن بیش از حدّ توان وی بار مسئولیت منه، زیرا زن شاخه گل است نه قهرمان، برای احترامش حدی نگهدار و او را به طمع مینداز که برای دیگران شفاعت کند» (۴۹).

مضمون این روایت با کمی تفاوت در کافی به سند خویش از عمرو بن ابی المقدم از امام باقر (ع) و نیز از عبد الرحمن بن کثیر به نقل از امام صادق (ع) از نامه امام علی (ع) به فرزندش امام حسن (ع) و نیز از «اصبغ بن نباته» در نامه آن حضرت (ع) به فرزندش محمد حنفیه نقل شده است و نیز صدوق در باب نوادر آخر کتاب الفقیه

از آن حضرت ضمن نامه به محمد حنفیه این روایت را نقل کرده است، مراجعه گردد، «۵۰» کلمه «الافن» در متن

(۴۷). اذا كانت امرأؤکم خیارکم و اغنیاءؤکم سمحائکم و امورکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها و اذا كانت امرأؤکم شرارکم و اغنیاءؤکم بخلاؤکم و امورکم الی نساءکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها. (سنن ترمذی ۳ / ۳۶۱، ابواب الفتن باب ۶۴، حدیث ۲۳۶۸).

(۴۸). تحف العقول / ۳۶.

(۴۹). و ایاک و مشاوره النساء فان رأیهن الی افن و عزمهن الی وهن و اکفف علیهن من ابصارهن بحجابک ایاهن فان شده الحجاب ابقی علیهن و لیس خروجهن بأشد من ادخالک من لا- یوثق به علیهن، و ان استطعت ان لا یعرفن فافعل، و لا تملک المرأه من امرها ما جاوز نفسها فان المرأه ریحانه و لیست بقهرمانه، و لا تعد بکرامتها نفسها و لا تطمعها فی ان تشفع بغيرها (لغیرها خ. ل). (نهج البلاغه، نامه ۳۱، فیض / ۹۳۸، لح / ۴۰۵).

(۵۰). وسائل ۱۴ / ۱۲۰، ابواب مقدمات النکاح، باب ۸۷، حدیث ۱ و ۲ و ۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۲۴

عربی روایت با حرکت فتحه همزه و فاء و یا سکون فاء به معنی ضعف و سستی است.

نکات قابل توجه در روایت:

در این روایت چند نکته قابل استناد و توجه است که متذکر می گردیم:

۱- در این روایت، زن به گل تشبیه شده و این تشبیه در نهایت لطافت و زیبایی است، زیرا گل به خاطر ظرافت و لطافتش در کوچکترین تماس با اشیاء مختلف اثر می پذیرد و کمال و بهای خود را از دست می دهد. ارزش گل به این است که در مرغزار خویش بماند و رشد

کند و با دل انگیزی به زندگی نشاط بخشد و در برخوردی غیر از این ضایع خواهد شد، زنان نیز اینگونه هستند و قهرمان کسی است که بر امور حاکمیت یافته و در آن تصرف می نماید.

۲- در این روایت از مشورت کردن با زنان پرهیز داده شده. اگر زن برای مشورت در امور حکومتی صلاحیت نداشته باشد به طریق اولی شایستگی وا گذاشتن مسئولیت حکومت و قضاوت به وی که به فکر و تدبیر قوی نیازمند است را ندارند.

۳- دستور به حجاب زنان در این روایت و تأکید بر بازداشتن آنان از بیرون رفتن از منزل و تماس با دیگران و ارتباط دیگران با آنان در داخل منزل، دلیل دیگری است بر اینکه نمی توان به آنان اموری که لازمه آن تماس با مردان و ارتباط زیاد با جامعه است را واگذار نمود.

۴- وا گذاشتن ولایت و حکومت به زنان، بار نهادن بیش از حد ظرفیت و توانایی جسمی و روحی بر آنان است [که در این روایت از تحمیل آن نهی گردیده] مگر اینکه گفته شود نهی از تملیک که در این روایت آمده منظور از آن در محدوده مسائل خانوادگی است نه مسائل اجتماعی.

۵- نکته دیگری که در اواخر این روایت بدان اشاره شده و قابل توجه است این است که «زنان نباید در شفاعت کردن برای دیگران طمع کنند».

این مسئله ای است که همواره یکی از مشکلات و مصیبت‌های رجال و شخصیت‌های سیاسی اجتماعی بوده است (که افراد مختلف از طریق خانواده و همسران و مادران مسئولین به آنان کانال زده و از طریق عواطف به آنان فشار می آورده اند) و چه بسیار قوانین و ضوابطی که از

این طریق زیر پا گذارده می شده است.

در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جریانی را از خیزران مادر یکی از خلفای عباسی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۲۵

نقل می کند که در این باره قابل توجه است. ایشان می نویسند:

«خیزران مادر موسی الهادی درباره توقعات و درخواستهای رجال و شخصیتها، بسیار زیاد نزد موسی شفاعت می کرد و مراجعین شب و روز در خانه اش مراجعه می کردند، این قدر این کار بالا گرفت که خلیفه اعلام کرد اگر به من خبر برسد که یکی از فرماندهان و خواص و خدمه و منشیان من به در خانه مادرم آمده گردنش را می زخم و اموالش را مصادره می کنم» «۵۱».

بجاست از این نکته تاریخی شخصیتها و کسانی که در مصادر امور هستند عبرت بگیرند و به زنانشان اجازه دخالت در سیاست و واسطه گری و شفاعت برای افراد توقعمند را ندهند.

۷- بحار الانوار از کنز کراچی از امیر المؤمنین (ع)

روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«از مشورت با زنان پرهیز مگر آنان را که به کمال عقل آزموده ای، زیرا رأی آنان به سوی ضعف و عزمشان به سمت سستی است ... و اگر توانستی به گونه ای رفتار کنی که هیچ کس را به غیر از تو نشناسند انجام ده، و هرگز زن را بیش از حد خویش بر کارها حاکمیت مده، این هم برای تو و هم برای وی مفیدتر است، همانا زن، گل است و قهرمان نیست.» «۵۲»

۸- و نیز امیر المؤمنین (ع) در توصیه به لشکریان خویش می فرماید:

«... و هرگز زنان را با آزار دادن تهییج نکنید اگر چه به آبروی شما توهین نموده و به فرماندهانتان ناسزا گویند، چرا که آنان در قوای بدنی و نفس و عقلهایشان ضعیف می باشند، ما در زمانه ای مأمور به دست نگاهداشتن از آنان بودیم که آنان مشرک بودند، اگر در زمان جاهلیت مردی زنی را مورد آزار قرار می داد- با یک قلوه سنگ یا با یک چوبدستی- نه تنها وی بلکه اعقاب و فرزندان وی نیز همواره مورد سرزنش بودند.» «۵۳»

(۵۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶، ص ۱۲۵.

(۵۲). ایاک و مشاوره النساء الا- من جربت بکمال عقل. فان رأیهن یجرّ الی الافن و عزمهن الی وهن ... و ان استطعت ان لا

يعرفن غيرك فافعل، و لا- تملك المرأة من امرها ما تجاوز نفسها فان ذلك انعم لبالها و بالك انما المرأة ريحانه و ليست بقهرمانه. (بحار ٢٥٣/١٠٠ چاپ ايران ٢٥٣/١٠٣ باب احوال الرجال و النساء، حديث ٥٦).

(٥٣). و لا تهيجوا النساء بأذى و ان شتمن اعراضكم و سببن امراءكم فانهن ضعيفات القوى و الانفس و العقول. ان-

مبانی فقهی حکومت اسلامی،

نظیر همین روایت در فروع کافی «۵۴» در روایتی از مالک بن اعین با کمی تفاوت آمده است.

۹- باز امیر المؤمنین (ع) پس از جریان جنگ جمل در خطبه ای می فرماید:

«ای مردم همانا زنان هم از نظر ایمان و هم از جهت بهره و هم از موهبت عقل در رتبه ای کمتر از مردان قرار دارند، اما گواه بر کمبود ایمانشان بر کنار بودن از نماز و روزه در ایام عادت است و اما گواه بر نقصان عقل آنان این است که شهادت دو نفر آنان معادل گواهی یک مرد است، پس از زنان بد، پرهیزید و مراقب نیکان آنان باشید، در کارهای نیک تسلیم آنان نباشید تا در کارهای بد، انتظار اطاعت از شما نداشته باشند.» «۵۵»

ما پیش از این گفتیم که زن و مرد در طبیعت خویش با یکدیگر متفاوتند، زن انسانی است که ظرافت و احساس و عواطف بر وی غلبه دارد، بر عکس مرد، که خشونت و تعقل و تفکر در او بیشتر است و نظام وجود به هر دو بشدت نیازمند است.

زن و مرد در نظام وجود، همانند اعضای بدن یک انسان می باشند که هر عضوی وظیفه مخصوص به خود را انجام می دهد و ناتوانی یک عضو بر انجام وظایف عضو دیگر برای وی نقص نیست. از باب نمونه، چشم لطیف تر از پا و پا خشن تر از چشم است، اما نه لطافت نقصی برای چشم است و نه خشونت نقصی برای پا و همین ویژگی طبیعی، حکمت عدم مشورت و اطاعت از زنان است، چرا که جوشش احساس در آنها سرشار است و به همین جهت نمی توان به رأی آنان اعتماد نمود، و اگر احساس بکنند که مرد به آنان

اعتماد نموده و به رأی آنان ترتیب اثر می دهد طمع بر آنان غالب شده و بر مرد و خرد او تسلط می یابند و در نتیجه تدبیر و عاقبت اندیشی جای خود را به تصمیمهای احساسی و عاطفی می دهد و اساس خانواده و اجتماع فرو می پاشد. «۵۶»

- کنا لنؤمر بالكف عنهن و انهن لمشركات. و ان كان الرجل يتناول المرأه في الجاهليه بالفهر او الهراوه فيغير بها و عقبه من بعده (نهج البلاغه نامه ۱۴، فيض ۸۵۹، لح / ۳۷۳).

(۵۴). کافی ۵ / ۳۹ کتاب الجهاد، باب ما كان يوصى امير المؤمنين (ع) به عند القتال، حديث ۴.

(۵۵). معاشر الناس، ان النساء نواقص الايمان، نواقص الحظوظ، نواقص العقول: فاما نقصان ايمانهن فقعودهن عن الصلاه و الصيام في ايام حيضهن، و اما نقصان عقولهن فشهادة امرأتين كشهادة الرجل الواحد و اما نقصان حظوظهن فمواريثهن على الانصاف من مواريث الرجال. فاتقوا شرار النساء و كونوا من خيارهن على حذر، و لا تطيعوهن في المعروف حتى لا يطمعن في المنكر. (نهج البلاغه، خطبة ۸۰، فيض / ۱۷۹، لح / ۱۰۵).

(۵۶). البته این نکته را همواره باید توجه داشت که نهی از مشورت با زنان فلسفه ای دارد و آن احساسی و عاطفی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۲۷

در شرح نهج البلاغه عبده ذیل این کلام آمده است:

«امام نمی خواهد بفرماید کارهای نیک به صرف اینکه مورد نظر و درخواست زنان است متروک گردد، چرا که انجام ندادن کارهای نیک خود مخالف سنتهای صالحه است بویژه آنجا که کار نیک از واجبات باشد.

بلکه امام (ع) می خواهد بفهماند که کارهای نیک بدان جهت که کار نیک است باید انجام پذیرد، نه به مجرد اطاعت از دستور و

نظر زنان، و امام (ع) در این باره چه گفتار زیبایی فرموده، گفتاری که قرن‌ها تجربه صحت آن را تأیید نموده است و استثنایی در آن نیست مگر در معدودی از زنان که به مراتب بالای از فطانت و زیرکی دست یافته و خود را به گونه ای تربیت نموده باشند که بر خلاف غرائز و ویژگیهای طبیعی خود به مسائل بنگرند و بر خلاف کشش ذاتی خود تصمیم گیری کنند «۵۷».

۱۰- سنن ابن ماجه از پیامبر اکرم (ص) روایت می کند

که آن حضرت خطاب به زنی فرمود:

«من هرگز کم بهرگان در دین و خرد از خردمندان شما را ندیدم که بر خردمندان غلبه نموده باشد. آن زن گفت: ای رسول خدا کمی بهره در عقل و دین چگونه است؟ حضرت فرمود: بدان جهت که گواهی دو زن معادل گواهی یک مرد است و این دلیل بر نقصان عقل می باشد، و دیگر اینکه مدتی در هر ماه از نماز خواندن و در ماه رمضان از روزه معاف می باشد و این دلیل بر نقصان دین است «۵۸».

۱۱- و از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که

[در ارتباط با نقش عایشه در جنگ جمل] فرمود:

- برخورد کردن آنان با مسائل است، و در مسائل سیاسی اجتماعی جامعه شایسته نیست احساسی و عاطفی برخورد شود، اما در مسائل خصوصی و خانوادگی باید نظر آنان را نیز در نظر گرفت و به آنان شخصیت داد و اصولاً بین زن و مرد احترام متقابل است و در مسائل مربوط به زنان چه بسا نظر آنان صائب تر و درست تر باشد.

(از افاضات معظم له در درس).

(۵۷). شرح نهج البلاغه عبده ۱/ ۱۲۶.

(۵۸). ما رأیت من ناقصات عقل و دین اغلب لذی لب منکن. قالت: یا رسول الله و ما نقصان العقل و الدین؟ قال:

اما نقصان العقل فشهاده امرأتین تعدل شهاده رجل فهذا من نقصان العقل، و تمکث اللیالی ما تصلی و تعطر فی رمضان فهذا من نقصان الدین. (سنن ابن ماجه ۳/ ۱۳۲۶، کتاب الفتن، باب ۱۹، حدیث ۴۰۰۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۲۸

«و اما فلانی [عایشه] را رأی زنانگی و کینه ای که در قلبش جوشان بود فرا گرفت. «۵۹»

۱۲ و ۱۳- فروع کافی با حذف برخی افراد سند از امام جعفر صادق

و آن حضرت از امیر المؤمنین (ع) روایت نموده که فرمود:

«در مخالفت با زنان برکت است» (۶۰).

و نیز با همین سند روایت نموده که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

«هر مرد که زنی او را اداره کند ملعون است» (۶۱).

این دو روایت را وسائل الشیعه نیز (در باب مقدمات نکاح) با کمی اشتباه در نقل سند «۶۲» و الفقیه در بخش نوادر نکاح «۶۳» آورده اند.

۱۴- کافی از تعدادی از اصحاب از احمد بن محمد از ابن محبوب

از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که پیامبر اکرم (ص) سخن از زنان راند و فرمود:

«در کارهای نیک با زنان مخالفت کنید پیش از آنکه شما را به کارهای زشت وادار کنند. از بدهای آنان به خدا پناه ببرید و از نیکانشان بر حذر باشید» (۶۴).

این روایت از جهت سند قابل اعتماد است و در نهایت صحت و درستی است. به همین مضمون روایتهای دیگری نیز در این باب درج شده است.

(۵۹). و اما فلانه فادرکها رأی النساء و ضغن غلا فی صدرها. (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶، فیض / ۴۸۷، لح / ۲۱۸).

(۶۰). فی خلاف النساء برکه (کافی ۵ / ۵۱۸، کتاب النکاح، باب فی ترک طاعه النساء، حدیث ۹).

(۶۱). کل امرئ تدبره امره فهو ملعون. (کافی ۵ / ۵۱۸، کتاب النکاح، باب فی ترک طاعه النساء، حدیث ۱۰).

(۶۲). وسائل ۱۴ / ۱۳۱، باب ۹۶ از ابواب مقدمات نکاح، حدیث ۳ و ۴.

کتاب وسائل با همه دقتی که در نقل احادیث به کار برده در نقل این حدیث دو نفر از روات از سلسله سند حذف شده است. شاید در بازنویسی نسخه ها و مراحل چاپ این اشتباه رخ داده. و در همین باره من به فضایی که پیرامون

مسائل تحقیق می کنند توصیه می نمایم که روایات را حتی الامکان از کتب اصلی نقل کنند و در مراحل تحقیق به آنها مراجعه نمایند، بخصوص در روایتهای محوری که می خواهند بر اساس آن فتوا بدهند به یک نقل و یک نوشته اکتفا نکنند، چون احتمال قلب و سقط در نوشته ها بسیار زیاد است، گاهی خود من نوشته ای را با دقت می نویسم ولی هنگامی که مراجعه می کنم کلمه ای از قلم افتاده و یا به اشتباه نوشته شده است. (از افاضات معظم له در درس).

(۶۳). الفقیه ۳/ ۴۶۸، باب نوادر النکاح، حدیث ۴۶۲۳ و ۴۶۲۲.

(۶۴). اعصوهن فی المعروف قبل ان یأمرنکم بالمنکر و نعوذوا بالله من شرارهن و کونوا من خیارهن علی حذر.

(کافی ۵/ ۵۱۶، کتاب النکاح، باب فی ترک طاعه النساء حدیث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۲۹

۱۵- اختصاص شیخ مفید به نقل از ابن عباس،

مسائلی را که عبد الله بن سلام «۶۵» از پیامبر اکرم (ص) پرسیده نقل نموده، ضمن آن مسائل آمده است:

«... پس مرا خبر ده آیا آدم از حوا آفریده شده و یا حوا از آدم؟ حضرت فرمود: حوا از آدم چرا که اگر آدم از حوا آفریده شده بود طلاق به دست زنان بود نه به دست مردان. گفت آیا از تمامی آدم آفریده شده یا از قسمتی از آن؟»

فرمود: از قسمتی از آن. زیرا اگر از تمامی آدم آفریده شده بود قضاوت برای زنان همانگونه که برای مردان جایز است جایز می بود. «۶۶»

۱۶- مستدرک الوسائل از کتاب تحفه الاخوان

از ابی بصیر از امام صادق (ع) روایت نمود، که فرمود:

«ابن عباس گفت: آنگاه ندا داده شد ای حوا... الان برای همیشه بیرون شو، تو را از عقل، دین، میراث و شهادت کم بهره قرار دادم... و از میان شما کسی را حاکم قرار ندادم و از بین شما پیامبری بر نیانگیزم. «۶۷»»

۱۷- و در کنز العمال آمده:

«زن، حکمی که بین مردم قضاوت نکند نیست. «۶۸»»

و روایات دیگری نظیر این روایات که در ابواب مختلف فقه وجود دارد و از مجموع آنها قطع اجمالی حاصل می کنیم که برخی از آنها از ائمه معصومین (ع) صادر شده است.

علاوه بر اینکه سند برخی از این روایات صحیح بوده و از نظر دلالت- با ضمیمه کردن برخی از آنها با برخی دیگر- اطمینان حاصل می شود که حکومت و شعبه های مختلف آن که از آن جمله قضاوت است با طبیعت زن و مکلف بودن وی به حفظ پوشش و حجاب، سازگار نیست و ظاهراً (از نظر فقهی) مسأله واضح است و برای تشکیک و تردید در آن وجهی نیست.

(۶۵). عبد الله بن سلام، شخصی بود یهودی که خدمت پیامبر اکرم (ص) رسید و سؤالهای بسیار زیادی نمود آنگاه اسلام را پذیرفت. (از افاضات معظم له در درس).

(۶۶). فاخرنی عن آدم خلق من حواء او حواء خلقت من آدم؟ قال بل خلقت حواء من آدم و لو ان آدم خلق من حواء لكان الطلاق بيد النساء و لم یکن بيد الرجال، قال: من کله او بعضه؟ قال: من بعضه و لو خلقت حواء من کله لجاز القضاء فی النساء كما یجوز فی الرجال. (اختصاص مفید / ۵۰).

(۶۷). فنودیت یا حواء ... الآن اخرجی

ابدا، فقد جعلتك ناقصه العقل و الدين و الميراث و الشهاده ... و لم اجعل منكن حاكما و لا ابعث منكن نبيا. (مستدرک الوسائل ۲ / ۵۵۷، باب ۹۴ از ابواب مقدمات نکاح، حدیث ۲).

(۶۸). لا تكون المرأه حكما تقضى بين العامه. (کنز العمال ۶ / ۷۹، باب ۱ از کتاب الاماره، حدیث ۱۴۹۲۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۳۰

گذشته از اینکه مجرد شک [شک در جواز و عدم جواز حکومت و قضاوت زن] در عدم جواز کافی است چرا که طبق اصل اولی «لا-ولایه لاحد علی احد» چنانچه پیش از این گذشت هیچ کس را بر دیگری ولایت و حاکمیتی نیست مگر اینکه به وسیله دلیلی حاکمیت وی اثبات گردد و در این مورد عموم و یا اطلاقی که شامل حاکمیت زن نیز بگردد وجود ندارد.

البته گاهی به روایاتی نظیر روایت ابی خدیجه بر این شرط استدلال شده و آن روایتی است که ابی خدیجه از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

«ببرهیزید که مرافعات خود را به نزد حاکمان ستم ببرید ملاحظه کنید «مردی» از میان خودتان، آن که چیزی از قضایای ما را می داند، او را بین خودتان حکم قرار دهید، همانا من او را قاضی قرار دادم پس محاکمات خود را به نزد او ببرید. «۶۹»»

اما ظاهرا باید گفت مسأله «مرد بودن» به عنوان شرط قضاوت در اینجا مورد نظر نبوده بلکه روایت در صدد این بوده که مردم را از مراجعه به داوران ستم بازدارد و شاید ذکر مرد در اینجا از باب تغلیب [چون در جمله غالبا به جای فرد، مرد استعمال می شد] بوده است، پس تمسک کردن

به مفهوم مرد در اینجا همانند تمسک به «مفهوم لقب» (۷۰) است که قطعاً حجیتی برای آن نیست. به عبارت دیگر: اگر برای ما عموم و یا اطلاقی در باب جعل ولایت و قضاوت وجود داشت تخصیص و یا تقیید آن به این روایت مشکل بود.

بلی اگر عموم و اطلاقی نباشد چنانچه گفته شد اصل اولی اقتضای عدم ثبوت ولایت و قضاوت برای زنان را دارد. پس در اینجا ملاک، اصل اولی است نه این روایت.

گاهی برای اثبات این شرط نیز این گونه استدلال شده است:

پیشنماز شدن زن برای مرد، و بلکه طبق نظر برخی از فقها برای زنان نیز جایز نیست، پس به طریق اولی قضاوت و رهبری آنان برای عموم جامعه جایز نمی باشد.

در ارتباط با این استدلال باید گفت: جایز نبودن پیشنهادی زن برای مردان ظاهراً قطعی است اگر چه ما به روایت معتبری در این زمینه دست نیافته ایم. بلی در مستدرک از

(۶۹). ایاکم ان یحاکم بعضکم بعضا الی اهل الجور و لکن انظروا الی «رجل» منکم یعلم شیئا من قضایانا فاجعلوه بینکم فانی قد جعلته قاضیا فتحاکموا الیه. (وسائل ۴/۱۸، ابواب صفات قاضی، باب ۱، حدیث ۵).

(۷۰). مفهوم لقب، تعلیق حکم بر موضوع خاصی است که مستلزم نفی حکم از موضوعات دیگر نیست. مثلاً اگر گفتیم محمد رسول الله است، این جمله مستلزم نفی رسالت ابراهیم و عیسی (ع) نیست.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۳۱

دعائم از امام جعفر صادق (ع) نقل شده است که فرمود:

«زن بر مردان امامت نکند، ولی می تواند پیشنهادی زنان را به عهده بگیرد.» (۷۱)

در هر صورت اولویت مورد ادعا ظاهراً صحیح به نظر

می رسد. امّا این اولویت جایز نبودن قضاوت زن برای زنان را ثابت نمی کند، زیرا ظاهراً زن می تواند پیشنمازی زنان را به عهده بگیرد که باید در جایگاه خود مورد مطالعه قرار گیرد.

(۷۱) لا تؤم المرأة الرجال و تصلى بالنساء (مستدرک الوسائل ۱ / ۴۹۱: باب ۱۸ از ابواب نماز جماعت، حدیث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۳۳

فصل یازدهم شرط هشتم: پاکزادی

[توضیح این شرط]

یکی دیگر از شرایط حاکم و نیز قاضی پاکزادی (حلال زادگی) است.

در کلمات فقها و علمای سنت چه در باب قضاوت و چه در باب حکومت و رهبری من به چنین شرطی برخورد نکرده ام امّا اصحاب ما امامیه این شرط را در شرایط قاضی و نیز مجتهدی که مردم در صدد تقلید از وی می باشند مطرح فرموده اند و در کتب برخی از فقها ادعای اجماع نیز بر آن شده است.

مرحوم محقق در کتاب القضاء شرایع فرموده است:

«مقام قضاوت برای زنازاده در صورتی که حرامزادگی وی مسلم باشد منعقد نمی گردد، چنانچه پیشنمازی وی هم صحیح نیست و شهادت وی در امور ارزشمند نیز مورد قبول نمی باشد.» (۱)

و مرحوم صاحب جواهر در توضیح کلام فوق فرموده است:

«این معنی واضح است در صورتی که ما زنازاده را کافر بدانیم، اما در غیر این صورت باید به اجماعی که در این مسأله عنوان گردیده و به فحوا «۲» و اولویت کلمات اصحاب که بر منع از امامت و شهادت وی دلالت دارد- در صورتی که ما

(۱). شرایع الاسلام ۴ / ۶۷.

(۲). فحوی به معنی به طریق اولی است، یعنی اگر امامت نماز و شهادت حرامزاده جایز نباشد به طریق اولی قضاوت او جایز نیست (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۳۴

آن را بپذیریم- استناد کنیم، علاوه بر اینکه طبیعت مردم از زنازاده متنفر است «۳».

[فحوی به طریق اولی است، یعنی اگر امامت در نماز و شهادت حرامزاده جایز نباشد به طریق اولی قضاوت او جایز نیست].

در مورد اجماع عنوان شده در کلام فوق پیش از این در مسأله اعتبار «مرد بودن» گفتیم که اجماعی برای ما حجت است که مسأله در کتابهایی نظیر مقنعه و نهاییه و کتابهای صدوقین که مسائل اصولی منقول از معصومین (ع) را نقل می کنند مطرح گردیده باشد و چنین مسئله ای اصلاً در اینگونه کتب ذکر نشده. بنابراین، اجماع در اینگونه مسائل حجت نیست. البته به فحوی می توان استدلال نمود.

دلایل کسانی که این شرط را مورد خدشه قرار داده اند:

کسانی که معتقدند این شرط جزء شرایط رهبری نیست ممکن است به سه دلیل تمسک کنند.

۱- عمومات و اطلاقات اولیه، [بدین صورت که عمومات و اطلاقات اولیه که شرایط رهبری را ذکر نموده متعرض این شرط نشده است] البته در صورتی که چنین عمومات و اطلاقاتی ثابت گردد.

۲- سیره عقلی، بدین صورت که در نظر آنان، رهبر باید قدرت اداره جامعه را داشته باشد.

[دیگر چه لزومی دارد دقت شود که آیا پدر او کیست؟ و چگونه به دنیا آمده است؟].

۳- امارت و حکومت افرادی همانند زیاد بن ابیه که از طرف حضرت علی (ع) به حکومت فارس گماشته شده بود با اینکه پدر زیاد مشخص نبود و معاویه وی را به ابو سفیان ملحق کرد.

پاسخ به دلایل فوق:

اشاره

اما این دلایل را می توان اینگونه پاسخ داد:

پاسخ دلیل اول:

اگر بر فرض، چنین اطلاقات و عموماتی وجود داشته باشد پس از اثبات اینکه این شرط، جزء شرایط رهبری است آن عمومات و اطلاقات تخصیص می خورد، چنانکه دلایلی بر اثبات این شرط وجود دارد که به ذکر آنها خواهیم پرداخت.

پاسخ دلیل دوم:

معلوم نیست چنین سیره ای تا زمان ائمه معصومین (ع) مستمر باشد تا بگوئیم ائمه (ع) این سیره را تأیید نموده اند و بر فرض استمرار آن تا زمان ائمه باید گفت با روایاتی که خواهد آمد این سیره مورد ردع و مخالفت معصومین قرار گرفته است.

پاسخ دلیل سوم:

اولا زیاد بن ابیه از طرف شخص حضرت علی (ع) به ولایت فارس منصوب نگردیده بود، بلکه از طرف والی آن حضرت (در بصره) به آن دیار مأمور شده بود.

ثانیا زیاد در منزل عبید رومی متولد شده بود و طبق ضوابط شرعی (الولد للفراش) فرزند متعلق به کسی است که در خانواده و منزل وی به دنیا آمده (پدر زیاد، عبید می باشد) «۴» و الحاق وی به ابو سفیان بر خلاف موازین شرعی بوده است، چنانکه حضرت علی (ع) در نامه ای که به زیاد می نویسد در این باره می فرماید:

ابو سفیان در زمان عمر بن خطاب سخنی بدون اندیشه، از پیش خود و با تحریکات شیطان می گفت، سخن وی آن قدر بی پایه است که نه با آن نسب ثابت می شود و نه استحقاق میراث می آورد. کسی که به چنین سخنی متمسک شود همچون شتر بیگانه ای است که در جمع شتران گله وارد شود (و بخواهد از آبشخور آنان آب بنوشد که دیگران وی را کنار می زنند)، و یا همانند ظرفی است که به بار مرکبی آویزان است که با حرکت مرکب همواره در تزلزل و اضطراب می باشد. «۵»

دلایل اثبات شرط پاکزادی در رهبر، قاضی و مرجع تقلید:

اشاره

دلیلهایی که به وسیله آن می توان شرط پاکزادی را در رهبر، قاضی و مرجع تقلید

(۴). زیاد بن ابیه، یا زیاد بن عبید، مادرش سمیه کنیز حارث بن کلدیه بوده که با غلامی رومی به اسم عبید ازدواج کرد و زیاد در خانه این شخص به دنیا آمد و به گفته ابن ابی الحدید (در شرح نهج البلاغه ذیل نامه فوق) زیاد همواره شرم داشت که خود را فرزند آن برده رومی بداند و به همین جهت به

زیاد بن ابیه معروف گشته بود.

زیاد شخصی زیرک، باهوش و سخنان بود و به همین جهت ابو سفیان وی را به خود منسوب کرد. در زمان عمر بن خطاب زیاد از طرف وی سرپرست کارهای بصره گردید و پس از جریان قتل عثمان از طرفداران حضرت علی (ع) به حساب می آمد. معاویه بارها در صدد جذب زیاد به دستگاه خود برآمد تا در نهایت پس از شهادت حضرت علی (ع) با تمهید، وی را به خانواده اموی ملحق نمود. (اسد الغابه، جزء ۲، ص ۲۱۵).

(۵). و قد کان من ابی سفیان فی زمن عمر بن الخطاب فله من حدیث النفس، و نرغه من نرغات الشیطان: لا یثبت بها نسب و لا یتحقق بها ارث، و المتعلق بها کالواغل المدفع، و النوط المذبذب. (نهج البلاغه، نامه ۴۴، فیض / ۹۶۳، لح / ۴۱۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۳۶

اثبات کرد، علاوه بر اصل «۶» در مسأله به شرح زیر است:

۱- فحوای اشتراط پاکزادی در گواه و شاهد:

از اینکه فقها می گویند شاهد و گواه باید حلال زاده باشد استفاده می گردد که به طریق اولی ولایت و حکومت حرامزاده مورد قبول نیست، چنانچه در کتاب خلاف این گونه آمده است:

«شهادت حرامزاده مورد قبول نیست، گرچه عادل باشد ... دلیل ما اجماع فرقه امامیه و روایاتی است که در این باب وارد شده که از آن جمله است روایت پیامبر اکرم (ص) که فرمود: «ولد الزنا شر الثلاثه»- حرامزاده پلیدترین سه نفر (زن و مرد زناکار و خودش) می باشد. «۷»

و در کافی به سند خویش از ابی بصیر روایت شده که گفت از امام محمد باقر (ع) درباره حرامزاده سؤال کردم که: آیا شهادت وی جائز و

پذیرفته است؟ حضرت فرمود: «خیر» گفتم: حکم بن عتیبه گمان می کند پذیرفته است ... «۸»

و باز به سند صحیح از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

«شهادت حرامزاده پذیرفته نیست.» «۹»

و روایات دیگری در این زمینه (که در وسایل الشیعه باب ۳۱ شهادت درج گردیده است). «۱۰»

۲- فحوای اشراط پاکزادی در امام جماعت:

از فحوای دلایل اشراط پاکزادی در امام جماعت بر اساس قاعده اولویت نیز استفاده می گردد که رهبری امت اسلامی باید حلال زاده باشد، در این مورد روایات زیاد است که از آن جمله است صحیحه ابی بصیر از امام صادق (ع) که فرمود:

«پنج طایفه هستند که نمی توانند در هر صورت امامت مردم را به عهده بگیرند که از جمله آنان دیوانه و حرامزاده را برشمرده است.» «۱۱»

(۶). مراد از اصل در اینجا همان اصل اولی «لا ولایه لاحد علی احد» است. اگر ما در صلاحیت حرامزاده برای رهبری شک داشته باشیم با استناد به اصل اولی می توان شایستگی وی را نفی کرد (مقرر).

(۷). خلاف ۳/ ۳۴۵، باب شهادت، مسأله ۵۷.

(۸). سألت ابا جعفر (ع) عن ولد الزنا أ تجوز شهادته؟ فقال لا، قلت: ان الحكم بن عتیبه یزعم ذالك.

(۹). لا تجوز شهاده والد الزنا.

(۱۰). وسائل ۱۸/ ۲۷۵، ابواب شهادت، باب ۳۱، حدیث ۱ و ۳ و ...

(۱۱). خمس لا یؤمن الناس علی کل حال، و عد منهم المجنون و ولد الزنا.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۳۷

و در صحیح زراره از امام باقر (ع) آمده که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

«هیچ یک از شما نباید پشت سر دیوانه و ولد الزنا نماز بخواند.» «۱۲».

۳- نجاست و پلیدی حرامزاده:

روایاتی که در پلیدی و نجاست حرامزاده وارد شده، دلیل دیگری بر ضرورت پاکزادی رهبری امت اسلامی می تواند باشد که از آن جمله است روایت و «شاء» از راوی خبر از امام جعفر صادق (ع) که گفت:

«آن حضرت نیم خورده حرامزاده و نیم خورده یهود و نصاری و مشرک و هر آن کسی که مخالف اسلام باشد را، همواره مکروه می دانست.» (۱۳)

و نیز خبر از

ابن ابی یغفور از امام جعفر صادق (ع) که آن حضرت فرمود:

«از چاهی که غسله حمام در آن جمع می شود غسل مکن، چرا که در آن غسله حرامزاده نیز هست که تا هفت نسل پاک نمی گردد، و در آن غسله، شخص ناصبی (کسی که به ائمه معصومین - علیهم السلام - ناسزا می گوید) است که وی بدترین این دو نفر است.» (۱۴)

و روایات دیگری نیز به همین مضمون وارد شده است.

البته مراد از این پلیدی و نجاست در اینجا علی الاقوی، نجاست معنوی و پلیدی ذاتی است، نه نجاست ظاهری، و گواه آن همین جمله «تا هفت نسل پاک نمی گردد» می باشد، زیرا نجاست ظاهری - بر فرض که قائل به آن شویم - به نسل دیگر منتقل نمی شود.

البته این مسأله که آیا نجاست ولد الزنا در صورت قائل شدن به آن به خاطر کفر اوست، یا اینکه نجاست او ثابت است - هر چند قائل شویم مسلمان است - یا اینکه چیزی است بین مسلمان و کافر و ... اینجا زمینه بحث آن نیست و باید در جای خود مورد بحث قرار گیرد.

۴ - همسانی دیه حرامزاده با دیه کافر ذمی:

دلیل دیگر، روایاتی است که دیه حرامزاده را برابر دیه کافر ذمی مقرر نموده است که از آن جمله است روایت ابراهیم بن عبد الحمید از امام جعفر صادق (ع) که فرمود:

(۱۲). لا یصلین احدکم خلف المجنون و ولد الزنا (وسائل ۵/ ۳۹۷، باب ۱۴ از ابواب صلاه الجماعه، حدیث ۱).

(۱۳). عن ابی عبد الله (ع) انه کره سؤر ولد الزنا و سؤر الیهودی و النصرانی و المشرک و کل من خالف الاسلام (وسائل ۱/ ۱۶۵، ابواب الاسار، باب ۳، حدیث ۲).

(۱۴). لا تغتسل من البئر التي یجتمع

فيها غسله الحمام فان فيها غسله ولد الزنا و هو لا يطهر الى سبعة آباء و فيها غسله الناصب و هو شرهما. (وسائل ١ / ١٥٩، ابواب ماء المضاف، باب ١١، حديث ٤).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ٢، ص: ١٣٨

«دیة حرامزاده به اندازه کافر ذمی هشتصد درهم است.» «١٥»

٥- پست تر بودن حرامزاده از کافر:

روایاتی که بر پلیدتر و پست تر بودن حرامزاده از کافر دلالت دارد که از آن جمله است صحیحۀ محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع) که فرمود:

«شیر زن یهودی و نصرانی و مجوسی بهتر است نزد من از حرامزاده.» «١٦»

٦- پلیدتر بودن حرامزاده از سگ و خوک:

روایاتی که حرامزاده را از سگ و خوک پست تر قلمداد کرده است، نظیر روایت ابی بصیر از امام جعفر صادق (ع) که فرمود:

«همانا نوح در کشتی خود سگ و خوک سوار کرد، اما حرامزاده سوار نکرد و ناصبی از حرامزاده پست تر است.» «١٧»

٧- تهی بودن وی از خیر و خوبی:

زراره از امام محمد باقر (ع) روایت می کند که فرمود:

«هیچ خیری در حرامزاده وجود ندارد، نه در پوست و نه در مو و نه در گوشت و نه در خون و نه در هیچ چیز دیگرش.» «١٨»

٨- محروم بودن حرامزاده از بهشت:

دلیل دیگر روایاتی است که دلالت دارد حرامزاده وارد بهشت نمی گردد که از جمله آنها این روایت است. سعد بن عمر جلاب گفت، امام جعفر صادق (ع) به من فرمود:

«خداوند بهشت را پاک و پاک شده بیافرید، پس هرگز به جز کسی که تولد او پاک و طاهر باشد وارد آن نخواهد شد، و نیز فرمود: خوشا به حال آن کس که

(١٥). دیه ولد الزنا دیه الذمی ثمانمائه درهم. (وسائل ١٩ / ١٦٤، ابواب دیات النفس، باب ١٥، حدیث ٣ و ...).

(۱۶). لبن اليهوديه و النصرانيه و المجوسيه احب اليّ من ولد الزنا. (وسائل ۱۵ / ۱۸۴، ابواب احكام الاولاد، باب ۷۵، حديث ۲).

(۱۷). ان نوحا حمل في السفينه الكلب و الخنزير و لم يحمل فيها ولد الزنا و ان الناصب شر من ولد الزنا (بحار الانوار ۵ / ۲۸۷، باب عله عذاب الاستيصال و حال ولد الزنا، حديث ۱۳).

(۱۸). لا خير في ولد الزنا و لا في بشره و لا في شعره و لا في لحمه و لا في دمه و لا في شىء منه. (بحار الانوار ۵ / ۲۸۵، باب عله عذاب الاستيصال و حال ولد الزنا، حديث ۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۳۹

مادر وی پاکدامن و با عفت باشد.» «۱۹»

و روایات دیگری به همین مضمون و در روایت ابی بکر آمده که گفت:

«من همراه با عبد الله عجلان خدمت امام صادق (ع) رسیدیم، عبد الله

گفت: مردی با ما دوست است که آنچه را ما می‌شناسیم، می‌شناسد (به امامت شما معتقد است) اما گفته می‌شود که وی حرامزاده است.

حضرت رو به من کرد و فرمود: تو چه می‌گویی؟ عرض کردم: چنین حرفهایی را دیگران می‌گویند، حضرت فرمود اگر آن شخص این چنین باشد در جهنم برای وی خانه‌ای از «صدر» بنا می‌شود که حرارت آتش را از وی دفع می‌کند و روزی اش را به وی عطا می‌کنند.» (۲۰)

در متن عربی روایت «وهج» هموزن «فرس» به معنی حرارت آتش است. و در کتاب بحار الانوار درباره معنی «من صدر» آمده: «یعنی در بالای جهنم برای وی خانه‌ای بنا می‌کنند» و ظاهراً «صدر» تحریف شده «صبر» با فتح باء به معنی برف باشد که در نگارش به غلط نوشته شده و معنی آن این است که خانه‌ای از برف و یخ در جهنم برای وی می‌سازند.

[اینها دلایل هشتمی است که در این باب بدان استناد شد].

البته ما مدعی نیستیم که تمام این روایات از جهت سند صحیح و دلالت آن بر مقصود و منظور ما کامل است، خصوصاً روایاتی که با عقل و عدالت سازگاری ندارد. اما در مجموع پستی و پلیدی حرامزاده هر چند عادل و مسلمان هم باشد، از آنها استفاده می‌گردد و همین اندازه برای ما کافی است که حکم کنیم وی صلاحیت رهبری امت اسلامی و احراز مقام مرجعیت و قضاوت را ندارد و تحقیق در مضامین اینگونه روایات باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد.

مرحوم مجلسی [با توجه به پیچیدگی حکم درباره حرامزاده در دنیا و کیفیت برخورد

الا من طابت ولادته و قال ابو عبد الله (ع) طوبى لمن كانت امه عفيفه. (بحار ج ۵ / ۲۸۵، باب عله عذاب الاستیصال و حال ولد الزنا حدیث ۴).

(۲۰). خبر ابی بکر قال: كنا عنده، یعنی الصادق (ع) و معنا عبد الله بن عجلان فقال عبد الله بن عجلان: معنا رجل يعرف ما نعرف و يقال انه ولد الزنا، فقال: ما تقول؟ فقلت: ان ذلك ليقال له فقال (ع): ان كان ذلك كذلك بنى له بيت فى النار من صدر یرد عنه و هج جهنم و یوتى برزقه (بحار الانوار، ۵ / ۲۸۷، باب عله عذاب الاستیصال و حال ولد الزنا، حدیث ۱۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۴۰

آن در قیامت] در بحار الانوار (جلد ۵ ص ۲۸۸) می فرماید:

«این مسأله از مسائلی است که عقلها در آن سرگردان شده و بزرگان علما در ارتباط با آن مردد مانده اند، و بازداشتن خویش از افتادن در این گرداب سالم ترین راه است و من در این باره چیزی را بهتر از این نمی دانم که بگوییم:

خداوند داناتر است که با وی (ولد الزنا) چه خواهد کرد.»

در هر صورت در مورد بحث ما مسأله واضح است، بویژه اینکه به صرف شک در صلاحیت وی در این مورد می توانیم به اصل اولی (لا ولایه لاحد علی احد) استناد نماییم، زیرا اصل، عدم ولایت را اقتضا می کند، مگر اینکه خلاف آن به اثبات برسد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۴۱

فصل دوازدهم شرایط مورد اختلاف در رهبر

اشاره

تاکنون هشت شرط که از نظر ما برای والی و حاکم اسلامی مورد قبول بود متذکر شدیم که عبارت بودند از:

۱- عقل کافی، ۲- اسلام و ایمان، ۳- عدالت، ۴- علم

و فقاہت، ۵- قدرت و حسن تدبیر، ۶- برکنار بودن از خصلت‌های ناپسند (نظیر بخل و حرص و طمع) ۷- مرد بودن، ۸- پاکزادی،

و اکنون در ادامه بحث به بررسی شرایطی که اعتبار آنها برای حاکم اسلامی و یا قاضی مورد اختلاف است می پردازیم و آنها شش شرط می باشند که عبارتند از:

۱- بلوغ.

۲- سلامت اعضای بدن و حواس.

۳- حریت (آزاد بودن).

۴- قرشیت (سید بودن).

۵- عصمت (معصوم بودن از گناه و خطا).

۶- منصوصیت (اعلام رهبری وی توسط پیامبر و یا ائمه معصومین (ع)).

که ما مجموع این شش شرط را در این فصل مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

شرط اول: بلوغ

کلمات فقها در مورد این شرط:

این شرط در کتابهای فقهی شیعه در مباحث شرایط قاضی و در کتابهای علمای سنت

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۴۲

در مباحث شرایط والی و حاکم درج گردیده است. ما پیش از این در فصل اول این بخش کلمات برخی از علما و فقهایی سنت را درباره این شرط نقل نمودیم. و اکنون برخی از کلمات فقهایی شیعه در این زمینه را یادآور می شویم:

در کتاب القضاء شرایع آمده است:

«در قاضی شرط است بلوغ و کمال عقل و ایمان و عدالت و پاکزادی و علم و مرد بودن، پس قضاوت برای کودک و لو اینکه سالهای نزدیک به بلوغ را بگذراند منعقد نمی گردد» (۱)

صاحب جواهر در توضیح کلام فوق می افزاید:

«دیوانه نیز نمی تواند قضاوت را به عهده بگیرد، و لو اینکه جنون وی ادواری (هر چند مدت یک بار) باشد، چرا که کودک و دیوانه به گفتار و کردار خویش مسلط نیستند و دیگران سرپرستی آنان را به عهده دارند، پس برای احراز این منصب بزرگ و پرمسئولیت،

شایسته نمی باشند، و منصب امامت برای حضرت یحیی (ع) و حضرت صاحب الامر روحی له الفداء (که در سن کودکی به آنان واگذار گردید) یک نوع خواست و تقدیر الهی بوده است، همانند جریان حضرت عیسی بن مریم. «۲»

تفاوت پیامبران و ائمه معصومین با افراد معمولی در ارتباط با این شرط:

اینکه ما امامیه شرط بلوغ را جزء شرایط قطعی رهبری نیاوردیم، بدان جهت است که در برخی از کتب به موضوع بحث، عنوان امامت داده شده و ما قائل به اشتراط بلوغ در امام (بطور مطلق، حتی در امام معصوم) نیستیم، همان گونه که در پیامبری نیز این اعتقاد را داریم.

چنانچه مرحوم صاحب جواهر نیز بدین معنی اشاره داشت که حضرت عیسی و حضرت یحیی و نیز امامانی همچون امام جواد و حضرت حجت امام زمان (علیهم السلام) در کودکی به نبوت و امامت منصوب گردیدند، و همین دلیل روشنی است بر اینکه بالغ بودن شرط نبوت و امامت نیست، مگر اینکه گفته شود پیامبری پیامبر و امامت امام معصوم اموری استثنایی است و به صورت اعجاز انجام می پذیرد و دلیلی برای موضوع بحث فقهی ما

(۱). شرایع ۶۷/۴.

(۲). جواهر الکلام ۱۲/۴۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۴۳

که سخن از افراد معمولی است که لازم است در زمان غیبت زعامت امت را به دست گیرند، نمی تواند باشد.

از طرف دیگر، کودک دارای استقلال اجتماعی نیست و حکم تکلیف متوجه او نمی باشد و به حکم شرع، سرپرستی او نیز به عهده ولی امر است، بر این اساس. پس شایستگی قضاوت و امامت را ندارد. گرچه سایر شرایط رهبری را دارا باشد، علاوه بر اینکه در صورت شک، اصل اولی نیز عدم صلاحیت وی را

اقتضا دارد.

از این روی، صحیح تر این است که بالغ بودن را، جزء شرایط رهبری به حساب بیاوریم، چنانچه در قضاوت نیز جزء شرایط قاضی محسوب می گردد. و مؤید این نظر کلام امیر المؤمنین (ع) است که فرمود:

«پس آن زمان (به هنگام ایجاد انحراف در حکومت جامعه) حکومت با مشورت زنان است و حکمرانی کودکان و تدبیر و اداره خواجهگان» (۳).

شرط دوم: سلامت اعضای بدن و حواس

اشاره

در ارتباط با ضرورت و لزوم سلامت اعضا و حواس برای رهبری در فصل اول این بخش، برخی از کلمات علما را نقل نمودیم که فrazهای مربوط به این شرط اینگونه بود:

کلمات علما درباره این شرط:

ماوردی: سومین شرط: سالم بودن حواس می باشد، حواسی مانند چشم، گوش و زبان، تا دریافتهای خود را به شکل صحیح بدون واسطه بتواند درک و لمس کند.

چهارمین شرط: سلامت اعضای بدن از عیب و نقصی است که مانع از حرکت و تلاش گردد (۴).

در منهاج السنه نووی آمده بود:

«رهبر باید دارای رأی و نظر و گوش و چشم و زبان باشد» (۵).

(۳). فعند ذلك يكون السلطان بمشورة النساء و اماره الصبيان و تدبير الخصيان (نهج البلاغه حکمت / ۱۰۲، فیض / ۱۱۳۲، لح / ۴۸۶).

(۴). الاحکام السلطانية / ۶.

(۵). المنهاج / ۵۱۸، کتاب البغاه.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۴۴

و در مقدمه ابن خلدون:

«در رهبر، سلامت حواس و اعضایی که در نظر و عمل رهبری مؤثر باشند شرط است» (۶).

و در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه:

«رهبر باید از جهت گوش و چشم و گویایی سالم باشد تا بتواند امور را حل و فصل نموده و بدون واسطه به احوال رعیت رسیدگی کند» (۷).

و در کتاب القضاء شرایع:

«در اینکه آیا کور می تواند قاضی باشد و یا نه اختلاف است و قول بهتر آنکه نمی تواند. چرا که قضاوت احتیاج به تشخیص دو طرف نزاع دارد» (۸).

آیا این شرط با توانایی و قدرت یک شرط است یا دو شرط؟

اما با تمام این احوال، ما به دلیل بخصوصی که سلامت حواس و اعضا را به عنوان یک شرط مستقل ذکر کرده باشد برخورد نکردیم و می توان این شرط را جزء همان شرط قدرت و توانایی به حساب آورد. زیرا اگر کسی برخی از اعضا و حواس اساسی بدن را فاقد باشد، به گونه ای که توانایی اداره و رهبری جامعه را نداشته باشد و یا نقصی در خلقت وی باشد که مردم از نزدیک شدن

به وی متنفر باشند، در واقع شرط توانایی را فاقد است و به همین جهت نمی توان این شرط را به عنوان یک شرط مستقل به حساب آورد.

گذشته از اینکه ما روایات زیادی داریم که شخص کور می تواند امام جماعت باشد، «۹» و بعید نیست بتواند منصب امامت را نیز به عهده بگیرد.

در سنن ابی داود به سند خویش از انس روایت نموده که: پیامبر اکرم (ص) دو بار ابن مکتوم (که شخصی نابینا بود) را در مدینه به جای خویش گماشت. «۱۰»

شرط سوم: حریت (آزاد بودن)

نظر فقها درباره این شرط:

بیشتر فقها، شرط «حریت» را در باب قضاوت و حکومت

(۶). مقدمه ابن خلدون / ۱۳۵، فصل ۲۶ از فصل ۳ از کتاب اول.

(۷). الفقه علی المذاهب الاربعه ۴۱۷ / ۵، مبحث شروط الامامه.

(۸). شرایع ۶۸ / ۴.

(۹). وسائل ۴۰۹ - ۴۱۰، ابواب صلاه الجماعه، باب ۲۱.

(۱۰). ان النبى (ص) استخلف ابن ام مکتوم علی المدینه مرتین / سنن ابی داود، ۱۱۸ / ۲، کتاب الخراج و الفیء و الاماره، باب ۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۴۵

متذکر شده و آن را از شرایط رهبری و قضاوت شمرده اند، چنانچه خواندیم أبو یعلی و شافعی، آن را یکی از شرایط رهبر دانسته اند.

و در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه ادعای اجماع بر آن شده بود و در کتاب القضاء مبسوط درباره شرایط قاضی آمده است:

«قاضی باید بالغ، عاقل، «آزاد» و مرد باشد» «۱۱».

و لیکن در کتاب القضاء شرایع آمده است:

«آیا آزاد بودن در قاضی شرط است یا نه؟ مبسوط گفته شرط است، ولی آنچه به ذهن می رسد این است که شرط نباشد»
«۱۲».

و در مسالک آمده است:

«آزاد بودن قاضی طبق نظر اکثریت و از آن جمله شیخ و پیروانش

شرط می باشد، چرا که قضاوت یک نوع ولایت و سرپرستی است و برده با تمام وجودش تحت سرپرستی مولای خویش است و تمام وقت او جزء حقوق مولایش می باشد.

و نیز بدان جهت که قضاوت از منصبهای آبرومند است که با وضعیت برده مناسب نیست» (۱۳).

و در کتاب القضاء بدایه المجتهد آمده است:

«و اما شرط «آزاد بودن» برای قاضی اختلافی در آن نیست» (۱۴).

بررسی دلیلهای مورد استناد این شرط:

ممکن است در ارتباط با این شرط به این آیه شریفه استدلال بشود:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَّ مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسِيًّا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ» (۱۵) - و خداوند مثل می زند بنده مملوکی را که به هیچ چیز توانایی ندارد و آن کس را که از جانب خویش رزق نیکو بدو عنایت فرموده و وی از آن در آشکار و نهان انفاق می نماید، آیا این دو با هم برابرند؟».

فقها درباره ممنوع بودن بنده از تصرف، در قراردادهای دو طرفه (عقود) و یک طرفه

(۱۱). مبسوط ۸ / ۱۰۱.

(۱۲). شرایع ۴ / ۶۸.

(۱۳). مسالك ۲ / ۳۵۱.

(۱۴). بدایه المجتهد ۲ / ۴۴۹.

(۱۵). نحل / ۷۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۴۶

(ایقاعات) به این آیه استناد نموده اند و لازمه ولایت و قضاوت نیز تصرف در امور و اموال است و این با ممنوع بودن برده از تصرف شرعی که اصطلاحاً به آن «حجر» می گویند، سازگار نیست.

اما ممکن است از این استدلال اینگونه پاسخ داده شود که قدرت نداشتن بنده که در آیه مطرح گردیده قدرت نداشتن عرفی است، نه قدرت نداشتن شرعی. یعنی بنده ای که تحت نظر و در اختیار مولای خویش قرار دارد بطور متعارف از خود مالکیت

نداشته و قدرت و نشاط بر انجام کاری مگر در حدی که مولایش به وی اجازه دهد ندارد، مؤید همین برداشت است قسمت بعدی آیه که مضمون آن این است که: «شخص آزاد هر گونه که بخواهد در آشکار و نهان از اموال خود انفاق می کند» و محدودیتهای بنده را ندارد.

و نیز آیه بعدی آن که خداوند دو مرد را مثل می زند که یکی از آنها لال است و قدرت بر انجام هیچ کار ندارد و ... «۱۶»

اینها دلیل بر این است که این ناتوانی یک ناتوانی عرفی است، و لذا اگر بنده شجاع و قوی الاراده ای یافت گردد که بنده بودن، وی را از تلاش و کارهای اجتماعی باز ندارد و مولا به وی اجازه دهد که مسئولیتهای اجتماعی را قبول کند، چه مانعی دارد در صورتی که عمومات و اطلاقات ادله شامل این هم بگردد، بپذیریم که بنده نیز می تواند مسئولیت حکومت و قضاوت را عهده دار گردد؟

ممنوعیت از تصرف بنده نیز در گرو اجازه مولایش می باشد و اگر مولا برای مدتی طولانی به وی اجازه قبول مسئولیت بدهد و یا اینکه برای چندین سال برای انجام مسئولیتی از مولایش اجازه گردد، در این صورت نیز همانند تمام اشخاص آزاد می تواند در امور تصرف نموده و نظر بدهد. پس منوط بودن جواز تصرفات بنده به اجازه مولا مادامی که اجازه به قوت خود باقی است مانعی برای قبول ولایت برده نیست و صرف شک در بقای آن، نظیر شک در مرگ شخص امام و حاکم نمی تواند مانعی برای تصدی برده باشد. به علاوه صرف بنده بودن از جهت شرع، نقصی نیست که وی را از قبول

ولایت بازدارد و لذا بنده می تواند امام جماعت باشد، چنانکه روایات بسیاری در این باره رسیده است که برای اطلاع بیشتر می توان به آنها مراجعه نمود. «۱۷» روایات دیگری نیز وارد شده که بر اساس آن می توان به بنده مسئولیت امامت و رهبری را واگذار نمود، از آن جمله روایتی است که

(۱۶). وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ ... / نحل / ۷۶.

(۱۷). وسائل / ۵ / ۴۰۰، ابواب صلاه الجماعه، باب ۱۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۴۷

صحیح مسلم از یحیی بن حصین روایت می کند که گفت از جدۀ خود شنیدم که می گفت پیامبر اکرم (ص) در حجه الوداع خطبه می خواند و می فرمود:

«اگر برده ای را بر شما گماشتند که بر اساس کتاب خداوند شما را رهبری کند از وی شنوایی و اطاعت داشته باشید». «۱۸»

و نیز روایت دیگری از آن حضرت (ص) آمده:

«اگر برده سیاهی بر شما گماشته شد که شما را بر اساس کتاب خداوند رهبری کند از وی شنوایی و اطاعت داشته باشید» «۱۹»

البته با توجه به اینکه موضوع این شرط در زمانۀ ما منتفی است و بردگی و بندگی بدان صورت که در گذشته رایج بوده وجود ندارد، لذا بحث درباره این شرط را در همین جا پایان می دهیم.

شرط چهارم: قرشیت (سید بودن)

[بیان این شرط]

بیشتر کسانی که از علمای سنت در باب امامت و رهبری مطالبی را به رشته تحریر درآورده اند، نظیر: ماوردی، ابی یعلی، نووی، صاحب الفقه علی المذاهب الاربعه و دیگران، قرشیت (سید بودن) را به عنوان یک شرط در رهبری به شمار آورده اند. حتی بسیاری از آنان ادعای اجماع و اتفاق بر آن نموده اند. اگر چه در مقدمه ابن خلدون

عبارتی بدین گونه آمده است:

«... در مورد شرط پنجم که آن «دارا بودن نسب قرشی است» اختلاف است (۲۰)».

اما از نظر ما شیعه امامیه که قائل به نص در امامت ائمه دوازده گانه می باشیم قرشی بودن دوازده امام علیهم السلام - که همه از فرزندان هاشم و از قریش می باشند، قطعی و مسلم است و هیچ تردیدی در آن نیست.

اما در زمان غیبت شرط قرشی بودن برای رهبری دلیلی بر آن نیست و بلکه به نظر ما شرط نبودن آن، مسلم و قطعی است، به خصوص اگر قائل شویم که در زمان غیبت فقها از جانب ائمه معصومین - علیهم السلام - برای حکومت و ولایت منصوب می باشند چرا که در

(۱۸). و لو استعمل علیکم عبد یقودکم بکتاب الله فاسمعوا له و اطیعوا. / صحیح مسلم ۳ / ۱۴۶۸، کتاب الاماره، باب ۸ حدیث ۱۸۳۸.

(۱۹). ان امر علیکم عبد مجدع (او اسود) یقودکم بکتاب الله فاسمعوا له و اطیعوا / صحیح مسلم ۳ / ۱۴۶۸، کتاب الاماره، باب ۸.

(۲۰). مقدمه ابن خلدون / ۱۳۵، فصل ۲۶، از فصل ۳، از کتاب اول.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۴۸

این صورت رهبری و ولایت آنان نظیر ولایت مالک اشتر از جانب امیر المؤمنین (ع) و کارگزاران پیامبر اکرم (ص) در صدر اسلام می باشد [و چنانچه مالک قرشی نبود در سایرین نیز قرشیت شرط نیست]. بله ممکن است در صورتی که چند نفر برای رهبری صلاحیت داشته باشند و همه دارای ویژگیها و شرایط مساوی باشند، آن کس که سید است و دارای نسبت قرشی است، را بر دیگران ترجیح دهیم، و این یکی از مرجحات باشد، چنانچه در باب امام جماعت نیز چنین

مرجعی ذکر گردیده، که البته ما، در آن نیز به دلیل محکم و مورد اعتمادی دست نیافته ایم.

نقد و بررسی روایات مورد استناد این شرط:

برای روشن تر شدن موضوع در این مقام، روایاتی را که در ارتباط با این شرط مورد استناد قرار گرفته متذکر می شویم، و همزمان به نقد و بررسی آنها نیز می پردازیم:

۱- بحار الانوار از عیون اخبار الرضا از امام رضا (ع) از پدران خویش از پیامبر اکرم (ص)، روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«پیشوایان از قریش هستند» (۲۱)».

۲- در نهج البلاغه از امیر المؤمنین (ع) آمده است:

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۲، ص: ۱۴۸

«همانا پیشوایان از قریش می باشند، که در این تیره از هاشم کاشته شده اند، این مقام بر دیگران برازنده نیست و هرگز سایرین، شایسته خلافت و ولایت نیستند» (۲۲)».

آنچه از ظاهر این روایت ممکن است استفاده گردد این است که این حصر، حصر اضافی است در ارتباط با کسانی که در مقابل آن حضرت و در مقابل فرزندان آن حضرت - که منصوب از جانب خداوند بودند - ادعای خلافت داشتند.

جمله «در این تیره کاشته شده اند» نیز اشاره به خود آن حضرت باشد که ائمه (ع) از نسل ایشان هستند. بر این اساس، پس روایت ناظر بر رهبران جامعه در عصر غیبت نیست.

ابن ابی الحدید معتزلی چون این کلام را بر خلاف معتقدات خویش یافته، در جهت

(۲۱). قال النبی (ص): الائمه من قریش. / بحار ۱۰۴/۲۵ کتاب الامامه، باب ان الائمه من قریش ... حدیث ۱، و عیون، باب ۳۱ حدیث ۲۷۲.

ان الائمة من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم، لا تصلح علی سواهم و لا تصلح الولاه من غیرهم. / نهج البلاغه خطبه ۱۴۴، فیض / ۴۳۷، لح / ۲۰۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۴۹

توجیه آن گفته است:

«مراد از این کلام حضرت، بیان کمال امامت است، (یعنی کمال امامت را به جز این خانواده کسی دارا نمی باشد) همانند حدیث معروف «لا صلاه لجار المسجد الا فی المسجد- نماز نیست برای همسایه مسجد مگر در مسجد» که مراد از آن نفی صحت نیست بلکه نفی کمال است. یعنی نماز کامل نیست برای همسایه مسجد مگر با ادای آن در مسجد «۲۳»».

اما این توجیه اساسا خلاف ظاهر است. به خصوص با توجه به کلمه «لا تصلح» که در آن شایستگی دیگران برای تصدی این مقام نفی شده است.

۳- عبد العزیز بن مسلم از امام رضا (ع) درباره ویرگیهای امام روایت نموده که فرمود:

«او (امام) از نسل پاک بتول است، در نسب وی هیچ سخنی نیست، و در حسب کسی با وی برابری نمی کند، در خانواده از قریش، در تیره از بنی هاشم، و در عترت از آل پیامبر (ص) است. «۲۴»»

۴- و نیز ضمن روایت طارق بن شهاب از امیر المؤمنین (ع) اینگونه آمده است:

«وی (امام) در سرافرازی خانوادگی از قریش، و در شرف از هاشم است. «۲۵»»

(اینها چند نمونه از روایاتی بود که در کتب شیعه درباره حسب و نسب امام روایت شده بود) و اما از طریق سنت روایات بسیار است، بویژه روایاتی که در ارتباط با رد ادعای انصار در ماجرای سقیفه برای تصاحب خلافت هنگامی که می گفتند: «یک امیر از ما

و یک امیر از شما» بدان تمسک شده، که در ادامه همین روایات متذکر می شویم:

۵- در کتاب صحیح مسلم، از ابو هریره از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که آن حضرت فرمود:

«مردم در این کار (حکومت) پیرو قریش هستند، مسلمانان آنان پیرو مسلمانان ایشان و کافران آنان پیرو کافران ایشان.» (۲۶)»

(۲۳). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۸۸ / ۹.

(۲۴). و هو نسل المطهره البتول لا مغمز. فیه فی نسب و لا یدانیه ذو حسب، فی البیت من قریش و الذروه من هاشم و العتره من آل الرسول. / بحار ۱۷۳ / ۲۵، باب جامع فی صفات الامام، حدیث ۴.

(۲۵). فهو من الذروه من قریش و الشرف من هاشم. / بحار ۱۷۲ / ۲۴، باب جامع فی صفات الامام، حدیث ۳۸.

(۲۶). الناس تبع القریش فی هذا الشأن، مسلمهم تبع لمسلمهم، کافرهم تبع لکافرهم. صحیح مسلم ۱۴۵۱ / ۳، کتاب الاماره، باب ۱ حدیث ۱۸۱۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۵۰

و روایات دیگری از این قبیل.

در حاشیه همین کتاب (صحیح مسلم) آمده است که این جمله، اگر چه ظاهرش خبریه است، ولی در واقع امر و انشاء است، یعنی لازم است از قریش پیروی نموده و تابع آنان باشید.

امّا به نظر ما این برداشت باطل و بی اساس است، به قرینه جمله دوم روایت (جمله کافران مردم، تابع کافران قریش هستند) زیرا معنا ندارد که پیامبر اکرم (ص) کفار جهان را به اطاعت از کفار قریش دستور داده باشد! و نیز صحیح نیست از روایت مفهوم عموم استخراج کنیم، زیرا غیر ممکن است که همه مردم کافر در همه کشورها و همه زمانها از کفار قریش اطاعت و پیروی نمایند. و امّا آنچه

از ظاهر روایت به دست می آید این است که مراد از آن بیان وضعیت مردم همان زمان و همان منطقه باشد، چنانکه اگر کسی به صورت متعارف بگوید مردم چنین و چنان هستند، منظور وی عموم مردم عصر و زمانه خودش می باشد.

مؤید همین برداشت، روایتی است که عبد الرزاق از زهری از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«انصار عقیف و بردبارند و مردم پیرو قریش می باشند، مؤمنانشان پیرو مؤمنانشان و فاجرهایشان «۲۶» پیرو فاجرهایشان».

از این روایت به قرینه تقابل قریش با انصار استفاده می شود که اینگونه روایات در محدوده مسائل اجتماعی همان عصر و زمان بوده و در آن زمان، قریش به خاطر قوه و قدرت روحی و جسمی و شخصیت اجتماعی خویش و پرده داری کعبه و اعتباری که بین مردم داشتند مؤمن و کافرشان به طور طبیعی و قهری از سایر مردم پیشی گرفته و مورد متابعت قرار می گرفتند. در هر صورت نمی توان از این روایت، حکم شرعی (لزوم قرشی بودن امام را) استفاده نمود.

نظیر این روایت، باز روایتی است که جابر بن عبد الله از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«مردم در خیر و شر، پیرو قریش می باشند» «۲۷».

باز واضح است که چون پیامبر اکرم (ص) مردم را به پیروی از بدیها دعوت نمی کند

(۲۶). الانصار اعفه صبر، و الناس تبع لقریش مؤمنهم تبع لمؤمنهم، و فاجرهم تبع لفاجرهم المصنف ۱۱ / ۵۵، باب فضائل قریش، حدیث ۱۹۸۹۴.

(۲۷). الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر. صحیح مسلم ۳ / ۱۴۵۱، کتاب الاماره، باب ۱، حدیث ۱۸۱۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۵۱

پس به طور قطع، این کلام در

مقام انشاء نیست [بلکه صرفاً اخباری از ساختار موجود اجتماعی آن زمان است].

۶- صحیح بخاری از جابر بن سمره روایت نموده که گفت پیامبر اکرم (ص) ضمن سخنانی فرمود:

« (پس از من) دوازده نفر امیر خواهند بود، آنگاه در دنباله آن کلمه ای فرمود که من آن را درست نشنیدم، پدرم (که در آنجا حضور داشت) گفت، حضرت فرمود: همه آنها از قریش هستند». «۲۸»

در سنن ترمذی نیز از جابر بن سمره روایت شده که گفت پیامبر اکرم (ص) فرمود:

« (پس از من دوازده تن امیر خواهند بود، آنگاه کلامی فرمود که من نشنیدم، از شخصی که در کنارم نشسته بود پرسیدم، آن شخص گفت، حضرت فرمود: همه آنها از قریش می باشند». «۲۹»

باز در کتاب صحیح مسلم از جابر بن سمره روایت شده که جابر گفت من به همراه پدرم بر پیامبر اکرم (ص) وارد شدیم، از آن حضرت شنیدم که می فرمود:

«این امر پایان نخواهد پذیرفت مگر اینکه خلافت دوازده خلیفه در میان مردم به پایان رسد. آنگاه کلام دیگری فرمود که من آن را درست نشنیدم، از پدرم پرسیدم، گفت، فرمود: همه آنها از قریش هستند». «۳۰»

در برخی از روایات نیز همین مضمون اینگونه آمده است:

«پیوسته امر مردم در گذر است، تا هنگامی که دوازده نفر بر آنان حکومت رانند». «۳۱»

و در روایتی دیگر اینگونه آمده است:

«پیوسته اسلام عزیز خواهد بود تا (پایان خلافت) دوازده خلیفه». «۳۲»

(۲۸). عن جابر بن سمره قال: سمعت النبي (ص) يقول: «يكون اثنا عشر اميرا» فقال كلمة لم اسمعها، فقال ابي: انه قال: «كلهم من قریش». / صحیح بخاری ۴ / ۲۴۸، کتاب الاحکام.

(۲۹). يکون من بعدی اثنا عشر امیرا، قال: ثم تکلم

بشیء لم افهمه فسالت الذی یلینی فقال، قال: «کلهم من قریش». سنن ترمذی ۳/ ۳۴۰، باب ۴۰ از کتاب الفتن، حدیث ۲۳۲۳.

(۳۰). ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفه، قال: ثم تکلم بکلام خفی علیّ قال فقلت لأبی:

ما قال؟ قال: «کلهم من قریش».

(۳۱). لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا.

(۳۲). لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفه.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۵۲

و در روایتی دیگر:

«پیوسته این «امر» عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه». (۳۳)

و در روایتی دیگر:

«پیوسته این «دین» عزیز و حیاتبخش خواهد بود تا پایان خلافت دوازده خلیفه». (۳۴)

و در روایتی دیگر:

«پیوسته این دین بپا خواهد بود تا قیام قیامت تا آنکه بر شما حکومت رانند دوازده خلیفه». (۳۵)

ذیل همه این روایات جمله «همه آنان از قریش می باشند» ذکر گردیده است. (۳۶)

در مجموع این روایات آنچه قدر مشترک است، این است که راوی همه آنها جابر بن سمره بن جندب است که به همراه پدرش خدمت پیامبر اکرم (ص) رسیده، و جمله آخر را درست نمی شنود و آن را از پدرش و یا از شخص دیگری جویا می شود و ... چه بسا از مجموع این سیاق استفاده گردد که همه اینها یک واقعه بیشتر نبوده که به سبب اختلاف در نقل به معنی از جابر روایات متعددی شده است، و نقل به معنی چیزی است که بین روایت کنندگان احادیث همواره شایع بوده است.

خلاصه کلام اینکه بر فرض صحت صدور روایت، ما عین جملات صادره از پیامبر اکرم (ص) را نمی دانیم، پس فقط در حد قدر مشترک می توان بدان استناد نمود.

اما در مورد دلالت این

روایت بین شارحین (کتاب صحیح مسلم) اختلاف است، برخی گفته اند مراد از دوازده خلیفه، پیشوایان عادل هستند که مستحق ولایت و حکومتند، برخی دیگر گفته اند مراد از دوازده خلیفه، کسانی هستند که همه امت بر خلافت و حکومت آنان وحدت نظر یابند و برخی سخنان دیگری گفته اند، ولی ظاهراً وجه صحیح، همان سخن اول است و قهراً این روایت با آنچه ما شیعه امامیه درباره دوازده امام علیهم السلام معتقدیم که بر امامت آنها تصریح شده و همه از قریش و از بطن هاشم هستند، منطبق است و شاید مقصود از آن تکلیف نمودن مردم به اطاعت ائمه دوازده گانه و قبول ولایت آنان بوده

(۳۳). لا يزال هذا الامر عزيزا الى اثني عشر خليفه.

(۳۴). لا يزال هذا الذين عزيزا منيعا الى اثني عشر خليفه.

(۳۵). لا يزال هذا الذين قائما حتى تقوم الساعة او يكون عليكم اثنا عشر خليفه.

(۳۶). صحیح مسلم ۳/ ۱۴۵۲، و ۱۴۵۳، کتاب الاماره، باب ۱، حدیث ۱۸۲۱، ۱۸۲۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۵۳

است. و این مطلبی است شایان تأمل.

در هر صورت این روایت هیچ گونه دلالتی بر ضرورت قریشی بودن فقیه عادل مورد انتخاب مردم در زمان غیبت ندارد، چرا که در آن به دوازده امام تصریح شده است و این خود، دلیل مستقلاً است بر اینکه در غیر دوازده امام- علیهم السلام- قریشی بودن شرط نیست.

۷- کتاب غیبت نعمانی از بزاز به سند خویش از انس بن مالک از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

«پیوسته این امر پابرجا خواهد ماند- تا (پایان حکومت) دوازده زمامدار از قریش» «۳۷».

روایت دیگری شبیه این نیز از همین راوی نقل شده است.

در همان کتاب غیبت نعمانی از عمر بن شیبیه (عثمان بن ابی شیبیه. خ. ل) از ابی جحیفه روایت شده که گفت من به همراه عمومی خویش خدمت رسول خدا (ص) نشسته بودیم و آن حضرت سخنرانی می نمود و می فرمود:

«پیوسته کار ما به صلاح خواهد گذشت تا اینکه دوازده خلیفه که تمامی آنها از قریش می باشند بر مردم حکومت رانند» (۳۸).

سخن درباره این دو روایت و سیاق آنها همان است که در روایات پیشین گذشت.

۹- صحیح مسلم از عبد الله از پیامبر اکرم روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«پیوسته این امر (خلافت) در قریش تا زمانی که حتی دو نفر از مردم باقی مانده باشند، باقی خواهد ماند» (۳۹).

نظیر این روایت را بخاری از ابن عمر نیز روایت کرده، با این تفاوت که به جای کلمه مردم (ناس) ضمیر جمع (منهم) آورده است. «۴۰» اما ظاهراً عبارت مسلم صحیح تر است.

این روایت، ظهور در خبر دارد نه انشاء، و بر فرض صحت صدور، بر همان چیزی که ما شیعه امامیه بدان معتقدیم که امام دوازدهم (عجل الله فرجه) هنوز زنده است، منطبق

(۳۷). لن یزال هذا الامر قائما الی اثنی عشر قیما من قریش غیبت نعمانی / ۷۵، چاپ دیگر / ۱۱۹، باب ۶ (باب ما روی فی الائمة الاثنی عشر من طرق العامه).

(۳۸). لا یزال امرنا صالحا حتی یصیر اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش غیبت نعمانی / ۷۸- چاپ دیگر ۱۲۵، باب ۶

(۳۹). لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی من الناس اثنان / صحیح مسلم ۳ / ۱۴۵۲، کتاب الاماره، باب ۱ حدیث ۱۸۲۰

(۴۰). لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی منهم اثنان / صحیح بخاری، ۲ /

می باشد.

در اصول کافی نیز از یونس بن یعقوب از امام جعفر صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«اگر بر روی زمین بیش از دو نفر باقی نمانند یکی از آن دو، امام خواهد بود.» «۴۱»

البته این تأیید در صورتی است که مراد از امام در روایت، امام اصلی معصوم باشد و شاید آنچه در حدیث معروف ثقلین آمده که:

«این دو (قرآن و عترت) هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا آن زمان که در حوض بر من وارد گردند» «۴۲».

نیز دلیل بر بقای عترت ملازم با کتاب تا روز قیامت باشد، پس این روایت از دلایل زنده بودن حضرت حجت امام زمان [عجل الله فرجه و بقای آن حضرت تا روز قیامت نیز می باشد] و هرگز دلیل بر لزوم قرشی (سید) بودن خلفا در عصر طولانی غیبت نخواهد بود[.

۱۰- در سنن ترمذی آمده، تعدادی از قبیلۀ ربیعۀ نزد عمرو بن عاص بودند، یکی از افراد بکر بن وائل به عمرو بن عاص گفت: قریش دست از کارهای خود بردارند یا اینکه خداوند، امر خلافت را در میان عموم عربهای غیر قرشی قرار خواهد داد، عمرو بن عاص گفت: دروغ گفتی، از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود:

«قریش، رهبران مردمند در خیر و شر، تا روز قیامت» «۴۳».

این روایت از چند جهت قابل خدشه است: اولاً از جهت سند ضعیف و راوی آن غیر قابل اعتماد است. ثانیاً ذکر «رهبر بودن قریش در کارهای ناپسند» و بدیها (چنانچه قبلاً گفته شد) دلیل بر این است که روایت به معنی امری و انشایی نیست، پس خبر می باشد و

به ناچار آن را باید به گونه ای تأویل کرد و الا دروغ بودن آن آشکار است.

[می توان گفت منظور روایت، اخبار از ساختار اجتماعی آن زمان است، زیرا به طور مسلم افراد شرور و ناشایست قریش، برای همه زمانها رهبران افراد بدسیرت نخواهند بود].

ثالثا این روایت با روایت دیگری که از یار و قرین عمرو عاص یعنی معاویه نقل شده

(۴۱). لو لم یکن فی الارض الا اثنان لکان الامام احدهما. اصول کافی ۱/ ۱۸۰ کتاب الحجّه، باب انه لو لم یبق ...

حدیث ۵.

(۴۲) لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. سنن ترمذی ۳/ ۳۲۸، باب مناقب اهل بیت النبی (ص) حدیث ۳۸۷۶.

(۴۳). قریش ولایه الناس فی الخیر و الشر الی یوم القیامه. سنن ترمذی ۳/ ۳۴۲ باب ۴۲ از ابواب فتن، حدیث ۲۳۲۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۵۵

معارض است و اطلاق آن توسط روایت معاویه نقض می شود و آن روایت، این است:

در صحیح بخاری از محمد بن جبیر بن مطعم روایت شده که گفت: نزد معاویه بودم، در جمعی از قریش که به وی خیر رسید عبد الله بن عمرو بن عاص طی سخنانی گفته است بزودی پادشاهی از عربهای قحطان به سلطنت خواهد رسید، معاویه با شنیدن این سخن غضبناک شده از جای برخاست و پس از حمد و ستایش خداوند سبحان گفت:

به من خبر رسیده که مردانی از شما سخنانی گفته اند که در کتاب خدا وجود نداشته و از پیامبر خدا نیز خبری از آن به ما نرسیده، اینان نادانان شما هستند، پرهیزید از آرزوهای دراز که صاحبش را به گمراهی می کشاند.

بی گمان من از پیامبر خدا- که درود خدا بر او

باد- شنیدم که می فرمود:

«همانا این امر (خلافت) در میان قریش است. هیچ کس با آنان بر سر این امر به ستیز بر نمی خیزد، مگر اینکه خداوند وی را به روی دراندازد تا زمانی که آنان (قریش) دین را به پای می دارند» (۴۴).

در این روایت حاکمیت قریش را مقید به اقامه دین توسط آنان نموده [در نتیجه اطلاق حاکمیت قریش که در روایت عمرو بن عاص آمده بود نقض شده است].

خلاصه کلام و نتیجه:

[اینها نمونه های متعدد از روایاتی بود که درباره این شرط بدان تمسک شده بود] و ما بحث و گفتگو در این زمینه را بدین جهت به درازا کشانیدیم که اکثر برادران سنی مذهب ما قرشی بودن را برای رهبری تا روز قیامت شرط می دانند. اما ما گفتیم که از نظر ما [شیعه امامیه] تنها دوازده امام معصوم- علیهم السلام- از قریش و از بطن هاشم هستند و آنان حضرت امیر المؤمنین (ع) و یازده فرزند بزرگوارش می باشند.

اما سایر رهبران و پیشوایان در عصر غیبت، نظیر حکام منصوب از جانب پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین هستند که برای آنها قرشیت و عصمت شرط نیست و تنها سایر شرطهایی که قبلا به ذکر آنها پرداخته شد نسبت به آنان معتبر است و این نکته ای است شایان توجه. و لکن در پایان مقال لازم است به نکته ای اشاره شود و آن نکته با استفاده از روایتی است که عبد الرزاق در کتاب مصنف خویش از معمر از زهری از سلیمان بن ابی حثمه از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

(۴۴). فانی سمعت رسول الله (ص) يقول: ان هذا الامر فی قریش لا یعادیهم احد

الا کبه الله علی وجهه ما اقاموا الدین. / صحیح بخاری ۲ / ۲۶۵، باب مناقب قریش.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۵۶

«به قریش نیاموزید بلکه از آنان فرا بگیرید، از قریش پیشی نگیرید و از آنان نیز عقب نمانید، چرا که برای هر فرد قرشی قدرت دو مرد است در رأی «۴۵»».

این روایت در صورتی که از جهت سند صحیح و تمام باشد، ممکن است از آن استفاده نمود که در صورت تحقق دیگر شرایط معتبره، سادات برای احراز مقام رهبری بر دیگران رجحان دارند، و مؤید مضمون این روایت است ویژگی طبیعی زنان سیده که در شصت سالگی یائسه می شوند.

چون جسم و عقل غالباً در قوت و ضعف هماهنگ و همسان یکدیگرند. [پس چنین نتیجه گیری کنیم که قدرت اداره شخص قرشی بیشتر از دیگران است و در نتیجه صلاحیت وی برای رهبری بیشتر است]. مگر اینکه در پاسخ گفته شود [اولاً این بحث باید در شرط قدرت و توانایی مطرح گردد، نه به صورت شرط مستقل. و ثانیاً] این روایت صرفاً ارشادی است و در صدد بیان حکم وضعی و یا تکلیفی نیست [در نتیجه از جهت شرعی رجحانی برای فرد قرشی در به عهده گرفتن مسئولیتها بر دیگران نیست] و این نکته ای است شایان تأمل.

شرط پنجم: عصمت (مصون بودن از گناه و خطا):

نظر مرحوم علامه درباره شرط عصمت:

علمای شیعه امامیه درباره ضرورت عصمت امام سخنانی گفته و به دلایلی از آیات و روایات استناد نموده اند که از باب نمونه، سخن مرحوم علامه را متذکر می گردیم:

«شیعه امامیه و اسماعیلیه معتقدند که امام واجب است معصوم باشد، اما سایر فرقه های مسلمانان با این شرط مخالفند. برای اثبات آن دلایل چندگانه ای وجود دارد «۴۶»».

و نیز ایشان در کتاب

تذکره مطالبی دارد که خلاصه آن، این چنین است:

«در دیدگاه شیعه امامیه واجب است امام معصوم باشد، چرا که (اولاً) وجوب ولایت و نیاز به امامت بدان جهت است که مردم در معرض خطا و اشتباه می باشند، بر این اساس، جایز نیست از امام نیز خطا سر بزنند، چرا که در آن صورت، لازم می آید برای وی نیز امام دیگری تعیین شود و بدین گونه تسلسل به

(۴۵). لا- تعلموا قریشا و تعلموا منها و لا تتقدموا قریشا و لا تتأخروا عنها فان للقرشی قوه الرجلین. من غیرهم، یعنی فی الرأی./ المصنف ۱۱/ ۵۴، باب فضایل قریش، حدیث ۱۹۸۹۳.

(۴۶). کشف المراد/ ۲۸۶، مقصد ۵، مسأله ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۵۷

□ وجود می آید [که باطل است] پس واجب است امام معصوم باشد. [ثانیاً] طبق فرموده خداوند متعال: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، اطاعت از دستورات امام بر ما واجب و لازم است و اگر امام معصوم نباشد، امکان دارد در مواردی به کار خطا و ناشایستی دستور دهد، پس اگر اطاعت از وی بر ما لازم و واجب باشد، امر به ضدین لازم می آید [امر به اطاعت از اولی الامر و امر به پرهیز از انجام کار خطا و ناشایستی] و این نیز محال است و نیز واجب است امام از جانب پیامبر (ص) یا از جانب کسی که ولایت وی از جانب خدا و پیامبر تثبیت شده به امامت و رهبری منصوب گردد.

چرا که عصمت امری است مخفی که جز خدا و رسولش کسی بر آن مطلع نیست و واگذاشتن تعیین امام معصوم به عهده مردم تکلیف ما لا

یطاق است که امکان تعیین و تشخیص آن برای مردم میسر نیست» (۴۷).

در کلمات مرحوم علامه بر ضرورت عصمت امام به دو دلیل استناد شده، آنگاه اعتبار آن شرط را دلیل بر ضرورت تعیین امام معصوم از جانب خدا و پیامبر دانسته، تا نظر مخالفین که انعقاد امامت را به وسیله بیعت و انتخاب عمومی دانسته اند مردود بشمارد.

[ظاهراً منظور ایشان از مطرح کردن ضرورت عصمت برای امامت، در ارتباط دوازده امام (ع) می باشد در مقابل کسانی که پس از وفات پیامبر اکرم (ص) تعیین رهبری را با بیعت و انتخاب عمومی می پنداشتند، نه اینکه ایشان شرط عصمت را برای عموم فقها و رهبران در زمان غیبت نیز شرط دانسته باشند.]

عصمت چیست و معصوم کیست؟

اما در تفسیر معنی عصمت علمای امامیه سخنان بسیاری را بیان فرموده اند و در روایات نیز در تبیین و تفسیر آن مطالبی آمده که از آن جمله روایت منقول از زین العابدین امام سجاد (ع) است که شخصی از آن حضرت پرسید یا بن رسول الله معنی معصوم چیست؟ آن حضرت فرمود:

«معصوم کسی است که به ریسمان محکم خدا چنگ افکنده و ریسمان خدا همان قرآن است که با معصوم از یکدیگر جدا نمیگردند تا روز قیامت». (۴۷)

و در روایت دیگری هشام بن حکم از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که آن حضرت

(۴۷). عن علی بن الحسین (ع) قیل له یا بن رسول الله فما معنی المعصوم؟ فقال: هو المعتصم بحبل الله، و حبل الله هو القرآن لا یفترقان الی یوم القیامه بحار الانوار ۲۵/۱۹۴، کتاب الامامه، باب عصمتهم و لزوم عصمه الامام (ع) حدیث ۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۵۸

فرمود:

«معصوم کسی است که با کمک و یاری خداوند از همه محرمات الهی پرهیز نماید، خداوند تبارک و تعالی فرمود: وَمَنْ يَعْتَصِمَ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - هر کس به (ریسمان) خدا چنگ افکند بی گمان به راه راست هدایت یافته است» (۴۸).

اما بحث از عصمت پیامبر اکرم (ص) و ائمه دوازده گانه - علیهم السلام - و نیز پیامبران و اوصیای آنان یک بحث کلامی - اعتقادی است که فعلا ما در صدد وارد شدن در آن نیستیم، اما از نظر اعتقادی ما شیعه امامیه به خاطر وجود اجماع و نیز روایات بسیار در این مورد به عصمت آنان معتقدیم که اجمالا برخی از آنها را یادآور می شویم:

در برخی از روایات آمده است:

«علی (ع) و سایر پیشوایان از نسل وی، معصوم اند» (۴۹).

و در دسته ای دیگر از روایات آمده:

«دو نویسنده علی (فرشتگان ثبت اعمال) بر وی گناهی نگارش نکردند» (۵۰).

و در روایات دیگری به این تعبیر آمده:

«امام از خانواده ما نیست، مگر معصوم» (۵۱).

در برخی دیگر آمده:

«گناهی برای پیامبران و اوصیای آنان نیست، زیرا آنان پاک و معصوم هستند» (۵۲).

و روایات دیگری نظیر همین مضامین (۵۳) که فعلا ما، در صدد بررسی این گونه امور نیستیم. سخن و بحث ما اکنون این است که عصمت در والی و حاکم مسلمانان به طور مطلق شرط است یا نه؟ و مشخص است که اگر به چنین شرطی به صورت مطلق قائل شویم، تمام آنچه تا کنون در اثبات ولایت برای فقیه عادل در عصر غیبت گفته ایم نقض شده و فرو خواهد ریخت.

(۴۸). المعصوم هو الممتنع بالله من جميع محارم الله - وقد قال الله تبارك و تعالی: و من يعتصم

بِاللَّهِ فَقَدْ هَدَى الْإِلَهِي صِرَاطَ مُسْتَقِيمٍ. بحار ۲۵/ ۱۹۴. باب عصمتهم و لزوم عصمه الامام (ع) حدیث ۶.

(۴۹). علی و الائمه من ولده معصومون.

(۵۰). کاتباً علی (ع) لم یکتبا علیه ذنباً.

(۵۱). الامام منا لا یكون الا معصوماً

(۵۲). الانبیاء و اوصیائهم لا ذنوب لهم لانهم معصومون، مطهرون.

(۵۳). بحار الانوار ۲۵/ ۱۹۱- ۲۱۱، باب لزوم عصمتهم و عصمه الامام (ع).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۵۹

از سوی دیگر برای بررسی این شرط، طبعاً نمی توان به اخبار و روایاتی که پیش از این در عصمت پیامبران و دوازده امام-علیهم السلام- گفتیم، به جهت خاص بودن آنها استناد نمود، بلکه در این مقام باید به روایاتی که مقام عصمت را به طور مطلق برای امام ضروری شمرده، و نیز روایاتی که مقام امامت را صرفاً یک مقام شامخ الهی دانسته که فقط با نص مشخص می گردد، نه به وسیله اختیار و انتخاب، استناد نمود که ذیلاً نمونه هایی از آنها از نظر شما خواهد گذشت:

روایات مورد استناد در عصمت رهبری به نحو اطلاق:

۱- روایت طولانی عبد العزیز بن مسلم که مرحوم کلینی آن را در اصول کافی و صدوق در کتابهای خویش و نیز تحف العقول و غیبت نعمانی و احتجاج و بحار الانوار با کمی اختلاف در بعضی الفاظ درج نموده اند «۵۴»، (که در اینجا با توجه به اهمیت آن به ذکر فزاینده هایی از آن مطابق با نقل اصول کافی می پردازیم):

ابو محمد قاسم بن علا- با حذف برخی از راویان حدیث- از عبد العزیز بن مسلم روایت نموده که گفت: به همراه حضرت رضا (ع) در روز جمعه به شهر «مرو» وارد شدیم، آنگاه به مسجد جامع شهر در آمدیم، مردم با یکدیگر بر

سر امامت و رهبری اختلاف داشته و در این باره، سخنان بسیاری با یکدیگر رد و بدل می کردند، من خدمت مولای خویش علی بن موسی الرضا (ع) رسیده و اختلاف مردم در این باره را خدمت ایشان معروض داشتیم، ایشان تبسمی نموده، آنگاه فرمودند:

«ای عبد العزیز، مردم ناآگاهند و با اظهار نظرهای خویش، خود را فریب می دهند، همانا خداوند عز و جل، هرگز پیامبرش را قبض روح ننمود، مگر اینکه دین را بروی کامل گردانید ... و علی (ع) را به عنوان محور و امام در میان آنان بیای داشت و هرگز آنچه را امت بدان محتاج بود فرومگذاشت مگر اینکه امر آن را برای آنان روشن نمود پس هر که گمان کند خداوند عز و جل دین خود را ناقص گذاشته، بی گمان کتاب خدا را انکار نموده و آن کس که کتاب خدا را انکار کند،

(۵۴). امالی شیخ صدوق / ۵۳۶ - ۴۰، مجلس ۹۷، حدیث ۱. و عیون اخبار الرضا ۱ / ۲۱۶ - ۲۲۲، باب ۲۰، حدیث ۱، و کمال الدین / ۶۷۵ - ۶۸۱ جزء ۲، باب ۵۸ حدیث ۳۱، و معانی الاخبار ۹۶ - ۱۰۱، باب معنی الامام المبین، حدیث ۳، تحف العقول / ۴۳۶ - ۴۴۲ و غیبت نعمانی ۱۴۵ - ۱۴۹ - چاپ دیگر ۲۱۶ - ۲۲۴ باب ۱۳ حدیث ۶. و الاحتجاج / ۲۳۸ - ۲۴۰ جزء ۲ چاپ دیگر ۲ / ۴۲۶ - ۲۳۰ و بحار الانوار ۲۵ / ۱۲۰ - ۱۲۸ کتاب الامامه، باب جامع فی صفات الامام، حدیث ۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۶۰

به وی کافر شده است.

آیا مردم خودشان (بدون نص الهی) قدر امامت و جایگاه امام در میان خود را می توانند بفهمند و بدان معرفت داشته باشند تا

بتوانند خود، امام خویش را اختیار و انتخاب نمایند؟

همانا امامت قدرش والاتر و شأنش بزرگتر و جایگاهش رفیع تر و کرانه هایش گسترده تر و ژرفایش عمیق تر از آن است که مردم با خردهایشان به آن برسند و یا با آرائشان بدان دست یابند و یا با اختیار خود امامی را انتخاب نمایند ...

همانا امر امامت در میان آل علی (ع) است تا روز قیامت، چرا که پس از محمد (ص) هرگز پیامبری نخواهد آمد، پس این نادانان از کجا و چگونه با اختیار و نظر خویش بر خود امام و رهبر می گمارند؟! همانا امامت، مقام و منزلت انبیا و میراث اوصیاست، امامت خلافت خدا در زمین، خلافت رسول خدا (ص) بر مردم و مقام امیر المؤمنین (ع) و میراث حسن و حسین علیهما السلام است، امامت زمام دین، نظام مسلمین، صلاح دنیا و عزت مؤمنین است.

امامت اساس اسلام رشدیابنده و شاخه های دستورات سایه گستر آن است.

با امام است که نماز و زکات و روزه و حج و جهاد، تمامت یافته و مالیاتها و صدقات جمع آوری شده و حدود و احکام خدا اجرا گشته و مرزها و کرانه ها بر دشمنان بسته می گردد. امام است که حلال خدا را حلال، حرام خدا را حرام و حدود خدا را اقامه و دین خدا را پاسداری نموده و مردم را با حکمت و اندرزهای نیکو و دلیلهای رسا به راه پروردگار فرا می خواند، امام چونان خورشید تابنده ای است که با نور خویش عالم را درخشان می کند ...

امام، امین خدا در میان خلق، حجت خدا در بین بندگان و خلیفه خدا در شهرها و کشورهاست و مردم را به دین خدا دعوت و

از حریم خدا حراست و حفاظت می نماید. امام از گناهان پاک، از عیوب میرا، در آگاهی و علم ویژه، در بردباری و حلم مشهور، رشته اتصال دین، عزت مسلمین، خشم گیرنده بر منافقین و نابود کننده کافرین است.

امام، یگانه روزگار خویش است که هیچ کس همپایه و هیچ دانشمندی معادل او نیست، جانشینی برای وی یافت نگشته و مشابهی برای وی نیست، تمام فضایل و نیکیها برای اوست بدون اینکه آنها را طلب نموده و یا کسب کرده باشد، بلکه از جانب خداوند کریم بخشنده بدین ویژگیها اختصاص یافته است، پس

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۶۱

کدامین شخص است که به حد شناسایی امام رسیده و یا بتواند او را اختیار و انتخاب نماید؟ ... در امر امامت، اختیار کجاست و خردها کجایند و نمونه امام کجا یافت می گردند؟! آیا گمان می کنید که این (امر امامت) در غیر خانواده پیامبر خدا محمد (ص) یافت می گردد؟ به خدا سوگند نفسهایشان بدانان دروغ گفته و باطلها بر آنان چیره شده ...

اینان از انتخاب خدا و رسول خدا و اهل بیت او روی گردانده و به انتخاب و اختیار خود روی آورده اند و حال آنکه قرآن آنان را ندا داده و می فرماید: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۵۵) - پروردگار تو آنچه را بخواهد آفریده و می گزیند، برای آنان اختیار و گزینشی نیست، منزه است خدا و برتر است از آنچه شرک می ورزند».

و نیز می فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (۵۶) - هیچ

زن و مرد مؤمنی را نرسد هنگامی که خدا و رسولش امری را تعیین، و یا بدان حکم نمودند برای آنان اختیاری در کارهایشان باشد ...

پس چگونه می توانند آنان، خود امام خویش را اختیار نموده و برگزینند، و حال آنکه امام عالمی است که چیزی بروی پوشیده نیست، پاسداری است که از انجام وظایف خود کوتاهی نمی کند، معدن قداست و پاکی و ریاضت و پارسایی و علم و عبادت است. به دعوت پیامبر خدا و نسل پاک بتول ویژگی یافته، در نسبش هیچ سخن و در حسبش هیچ برابری نمی نیست، خاستگاهش از قریش، تبار و شجره اش از هاشم، عترتش از پیامبر و اعمالش مورد رضای خداوند تبارک و تعالی است، شرف شرافتمندان و شاخه ای از عبد مناف است، علمش فزاینده، حلمش کامل، در امامت کاردان و قوی، به سیاست آگاه، واجب الاطاعه، قائم به امر خداوند عز و جل، نصیحت گر بندگان خدا و حافظ دین خداست.

و آنگاه که خداوند عز و جل، بنده ای را بر انجام کارهای سایر بندگانش انتخاب می کند، برای انجام وظایف سینه اش را فراخ، چشمه های حکمت را از قلبش جاری، و به وی علم و آگاهی الهام می دارد، آنگاه وی در جواب در نمانده،

(۵۵). قصص (۲۸) / ۶۸.

(۵۶). احزاب (۳۳) / ۳۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۶۲

و از راه درست و صواب به راه حیرت و سرگردانی کشیده نخواهد شد، پس وی در این هنگام معصوم و مورد تأیید و حمایت الهی و محفوظ از لغزش و خطاست و بدین گونه خداوند به وی مقامی ممتاز بخشیده تا حجتی باشد بر بندگان و شاهدی بر مخلوقات، و این فضل خداست به هر

که خواهد عطا نماید که وی دارای فضلی بزرگ و بی منتهاست.

پس آیا آنان [مردمی که درباره امامت سخن می گویند] می توانند به چنین امامی دست یافته و آن را برگزینند و یا آنکه را برگزیده اند این صفات و ویژگیها را داراست که از وی اطاعت و پیروی نمایند؟ «۵۷» ...»

(۵۷). ابو محمد القاسم بن العلاء - رفعه - عن عبد العزيز بن مسلم قال: كنا مع الرضا (ع) بمرور فاجتمعنا في الجامع يوم الجمعة في بدء مقدمنا فاداروا امر الامامه و ذكروا اكثره الاختلاف فيها فدخلت علي سیدی (ع) فاعلمته خوض الناس فيه فتبسم (ع) ثم قال: يا عبد العزيز، جهل القوم و خدعوا عن آرائهم. ان الله - عز و جل - لم يقبض نبيه حتى اكمل به الدين ... و اقام لهم عليا (ع) علما و اماما و ما ترك لهم شيئا يحتاج اليه الامه الا نبيه فمن زعم ان الله - عز و جل - لم يكمل دينه فقد رد كتاب الله و من رد كتاب الله فهو كافر به. هل يعرفون قدر الامامه و محلها من الامه فيجوز فيها اختيارهم؟! ان الامامه اجل قدرا و اعظم شأنًا و اعلا مكانا و امنع جانبا و ابعده غورا من ان يبلغها الناس بعقولهم او ينالوا بآرائهم او يقيموا اماما باختيارهم ... فهي في ولد علي (ع) خاصه الى يوم القيامة، اذ لا - بنى بعد خلفه رسول الله (ص) و مقام امير المؤمنين (ع) و ميراث الحسن و الحسين - عليهما السلام - ان الامه زمام الدين و نظام المسلمين و صلاح الدنيا و عز المؤمنين، ان الامامه اس الاسلام النامي و فرعه السامي، بالامام تمام الصلاه و الزكاه و الصيام و

الحج و الجهاد و توفير الفى و الصدقات و امضاء الحدود و الاحكام و منع الثغور و الاطراف. الامام يحل حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذب عن دين الله و يدعو الى سبيل ربه بالحكمه و الموغظه الحسنه و الحجه البالغه.

الامام كالشمس الطالعه المجمله بنورها للعالم ... الامام امين الله فى خلقه و حجته على عباده و خليفته فى بلاده و الداعى الى الله و الذاب عن حرم الله. الامام المطهر من الذنوب و المبرأ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم. نظام الدين و عز المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين. الامام واحد دهره، لا يدانيه احد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا مثل و لا نظير. مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه له و لا- اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب، فمن ذا الذين يبلغ معرفه الامام او يمكنه اختياره ...

فاين الاختيار من هذا و اين العقول من هذا؟ و اين يوجد مثل هذا؟ أ تظنون ان ذلك يوجد فى غير آل الرسول محمد (ص) كذبتهم و الله انفسهم و منتهم الباطيل ...

رغبوا عن اختيار الله و اختيار رسول الله و اهل بيته الى اختيارهم، و القرآن يناديهم: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» و قال عز و جل: «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَأ مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ... فكيف لهم باختيار الامام؟ و الامام عالم لا يجهل و راع لا ينكل معدن القدس و الطهاره و النسك و الزهاده

و العلم و العباده، مخصوص بدعوه الرسول و نسل المطهره المبتول لا مغمز فيه في نسب، لا يداینه ذو حسب، فالبیت من قریش و الذروه من هاشم و العتره من الرسول و الرضا من الله-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۶۳

۲- در خبر سلیمان بن مهران از امام جعفر صادق (ع) آمده است که فرمود:

«ده خصلت از ویژگیهای امام است: معصوم بودن، تعیین شدن وی (توسط پیامبر و یا امامان قبلی) آگاهترین و نیز باتقواترین مردم در راه خدا بودن، داناترین مردم به کتاب خداوند بودن، و اینکه دارای وصیتی ظاهر و آشکار باشد و اینکه معجزه و برهان روشنی به همراه داشته باشد و ... «۵۸»»

۳- در خبر عیاشی از ابی عمرو زبیری از امام جعفر صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«همانا از جمله ویژگیهایی که شخص با دارا بودن آنها مستحق امامت می گردد، پاک کردن و پاک بودن از گناهان بزرگی است که انسان را به آتش می افکند، آنگاه برخورداری از دانشی است که به تمام آنچه امت از حلال و حرام بدان نیازمند است، پرتو افکند و نیز آگاهی داشتن به کتاب الهی ... «۵۹»».

۴- و از تفسیر نعمانی از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

«امامی که شایسته امامت است برای وی علامتهایی است: یکی اینکه بداند از گناهان، چه کوچک و چه بزرگ معصوم است، دیگر اینکه در فتوی لغزش نداشته و در جواب به خطا نرود و سهو و فراموشی به وی دست ندهد و اینکه به چیزی از امور دنیا خود را سرگرم نسازد» «۶۰».

- عز و جل - شرف الاشراف و الفرع من عبد مناف، نامی

العلم كامل الحلم مضطلع بالامامه عالم بالسياسه مفروض الطاعه، قائم بامر الله- عز و جل - ناصح لعباد الله حافظ لدين الله ... و ان العبد اذا اختاره الله- عز و جل - لامور عبادته شرح صدره لذلك و اودع قلبه ينابيع الحكمة و الهمة العلم الهاما فلم يعى بعده بجواب و لا يحير فيه عن الصواب. فهو معصوم مؤيد موفق مسدد قد امن من الخطايا و الزلل و العثار، يخصه الله بذلك ليكون حجتة على عبادته و شاهده على خلقه و ذلك فضل الله يؤتية من يشاء و الله ذو الفضل العظيم، فهل يقدررون على مثل هذا فيختارونه او يكون مختارهم بهذه الصفة فيقدمونه؟ (كافي ١ / ١٩٨، كتاب الحجّة، باب نادر جامع في فضل الامام و صفاته، حديث ١).

(٥٨). عشر خصال من صفات الامام: العصمة، و النصوص، و ان يكون اعلم الناس و اتقاهم لله و اعلمهم بكتاب الله، و ان يكون صاحب الوصية الظاهرة، و يكون له المعجزه و الدليل ... (بحار الانوار ٢٥ / ١٤٠، كتاب الامامه، باب جامع في صفات الامام، حديث ١٢).

(٥٩). ان مما استحقت به الامامه التطهير و الطهاره من الذنوب و المعاصي الموبقه التي توجب النار، ثم العلم المنور بجميع ما يحتاج اليه الامه من حلالها و حرامها، و العلم بكتابها (بحار ٢٥ / ١٤٩، باب جامع في صفات الامام، حديث ٢٤).

(٦٠). و الامام المستحق للامامه له علامات، فمنها ان يعلم انه معصوم من الذنوب كلها صغيرها و كبيرها لا يزل في الفتيا و لا يخطئ في الجواب و لا يسهو و لا ينسى و لا يلهو بشيء من امر الدنيا. (بحار ٢٥ / ١٦٤، باب جامع في صفات الامام، حديث ٣٢).

مباني

۵- در خبر سلیم بن قیس آمده است که گفت: از امیر المؤمنین (ع) شنیدم که می فرمود:

«اطاعت تنها از آن خداوند عز و جل و پیامبر وی و اولی الامر است و به اطاعت اولی الامر دستور داده شده بدان جهت که آنان معصوم بوده و از گناه میرا هستند و هرگز به معصیت خداوند فرمان نمی دهند» «۶۱».

۶- و در عیون اخبار الرضا، ضمن نامه ای که حضرت امام رضا (ع) به مأمون نوشته آمده است:

«هرگز خداوند پیروی از کسی که می داند فریبکار است و مردم را به گمراهی و ضلالت می کشاند را واجب نکرده است» «۶۲».

۷- و در خبر خصال (از مفضل بن عمر) از امام صادق (ع) آمده که آن حضرت درباره گفتار خداوند سبحان «لَا يَنْتَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» «۶۳» فرمود:

«مراد از آیه شریفه این است که رهبری برای کسی که بت و یا مجسمه ای را پرستیده و یا برای یک لحظه به خداوند شرک ورزیده، و لو پس از آن اسلام آورده باشد، روا و شایسته نیست.»

ظلم: قرار گرفتن هر چیز در غیر جای خودش است و شرک بزرگترین ظلم است، خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» «۶۴» و نیز امامت شایسته نیست برای کسی که گناهی از گناهان - چه کوچک و چه بزرگ - مرتکب شده باشد و لو اینکه پس از آن توبه کرده باشد. و نیز نمی تواند اقامه حد کند کسی که به گردن وی حدی است، پس در این صورت امام الزاما باید معصوم باشد و عصمت وی شناخته نمی گردد مگر با تصریح از جانب خداوند عز و جل که

توسط پیامبرش بیان نموده است، چرا که عصمت همانند سیاهی و سفیدی (رنگ پوست) نیست که در ظاهر خلقت انسان آشکار باشد، بلکه پنهان است و جز با

(۶۱). انما الطاعة لله - عز و جل - و لرسوله و لولاه الامر، و انما امر بطاعه اولی الامر لانهم معصومون مطهرون لا - یأمرون بمعصیه. (بحار ۲۵ / ۲۰۰، باب عصمتهم و لزوم عصمه الامام (ع)، حدیث ۱۱).

(۶۲). لا - یفرض الله - تعالی - طاعه من یعلم انه یضلهم و یغویهم ... (بحار، ۲۵ / ۱۹۹، باب عصمتهم و لزوم عصمه الامام (ع)، حدیث ۹)

(۶۳). بقره (۲) / ۱۲۴

(۶۴). لقمان (۳۱) / ۱۳

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۶۵

بیان خداوند علام الغیوب آشکار نمی گردد. «۶۵»

این روایت (روایت هفتم) در پایان روایت طولانی ای که مرحوم صدوق در ابواب خصال از مفضل بن عمر، از امام صادق (ع) ذکر نموده، آمده است و ظاهراً قسمتهای عمده ای از آخر آن جزء روایت نیست، بلکه توضیحاتی از خود مرحوم صدوق است، چنانچه در حاشیه خصال نیز همین احتمال ذکر گردیده «۶۶» و آنچه ما اینجا آوردیم از همین قسمت روایت بود، مراجعه شود.

عدم تنافی روایات عصمت با تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت:

و اما در ارتباط با سایر روایات فوق (که بر لزوم عصمت امام به صورت مطلق تصریح داشت) خلاصه کلام در آن، این است که:

لفظ امام چنانچه پیش از این گفته شد، گویا از لفظ «امام» با فتح همزه به معنی جلو و جلودار گرفته شده و امام در حقیقت یا در اعتبار کسی است که پیشوای انسان در نماز، در حج و سایر امور باشد و طبیعت پیشوایی اقتضا می کند که وی از خطا و گناه معصوم باشد، تا خداوند متعال

اطاعت وی را به صورت مطلق بر مردم واجب و لازم نموده باشد، و از آن جهت که بر عصمت و سایر فضایل درونی غالباً کسی جز خداوند متعال یا پیامبرش به وسیله وحی مطلع نیست، پس امام جز از جانب خداوند متعال و یا بیان و نص وی نمی تواند منصوب گردد و آن کس که برای امامت از جانب خداوند متعال بدون واسطه منصوب می شود، کسی به جز معصوم نمی تواند باشد. و مراد از روایاتی که ذکر گردید، بخصوص روایت طولانی عبد العزیز بن مسلم، بیان همین مفهوم و معناست.

اما در اینجا باید نکته ای را در نظر داشت و آن اینکه: اصول و وظایف امام و تکلیفهای عمده ای که از جانب خداوند متعال به عهده وی گذاشته شده سه گونه است:

الف- بیان احکام الهی و حفظ آنها از بدعتها و اوهام.

(۶۵). عنی به ان الامامه لا تصلح لمن قد عبد صنما او وثنا او اشرك بالله طرفه عين و ان اسلم بعد ذلك، و الظلم وضع الشیء فی غیر موضعه، و اعظم الظلم الشرك. قال الله عز و جل: ان الشرك لظلم عظیم. و كذلك لا تصلح الامامه لمن قد ارتكب من المحارم شیئا صغیرا كان او کبیرا و ان تاب منه بعد ذلك. و كذلك لا یقیم الحد من فی جنبه حد فاذا لا یكون الامام الا معصوما و لا تعلم عصمته الا بنص الله - عز و جل - علیه علی لسان نبیه (ص) لان العصمه لیست فی ظاهر الخلقه فتری کالسواد و البیاض و ما اشبه ذلك و هی مغیبه لا تعرف الا بتعریف علام الغیوب - عز و جل. (بحار ۱۹۹/۲۵، باب عصمتهم

و لزوم عصمه الامام، از خصال، حدیث ۱۰).

(۶۶) - خصال / ۳۰۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۶۶

ب- حفظ نظام مسلمانان بر اساس اسلام و اجرای احکام و قوانین الهی در جامعه.

ج- اداره امر قضاوت و حل اختلافات مردم.

درباره وظیفه اول در روایت عبد العزیز آمده بود: امام حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می کند و به وظیفه دوم اشاره داشت این جمله: حفظ نظام مسلمانان ... و پاسداری از مرزها و اطراف. و به وظیفه سوم در روایت سلیمان بن خالد از امام صادق (ع) اشاره شده که فرمود: از حکومت پرهیزید زیرا حکومت مخصوص امامی است که به قضاوت آگاه، و بین مسلمانان عادل باشد، همانند پیامبر یا وصی پیامبر. «۶۷»

پس این سه وظیفه از شئون امام است، و اولاً- و بالذات امام مرجع انجام آنهاست. اما ملاحظه می فرمایید که هر یک از این شئون سه گانه دایره آن به تمام شهرها و سرزمینهای اسلامی گسترده است و هر اندازه محدوده کشور و حکومت اسلامی گسترده گردد محدوده امر قضاوت و فتوی و اداره امور نیز گسترده می شود. و انجام همه این امور مستقیماً در عصر حضور و ظهور امام معصوم نیز برای شخص امام امکان پذیر نیست، از طرف دیگر التزام به تعطیل آن هم محال و غلط است. پس الزاماً اجرا و انجام آنها از طرف امام معصوم به افراد و مؤسسه و تشکیلات خاصی (که معصوم هم نیستند) ارجاع داده می شود. [و این واگذاری نیز منافاتی با امامت امام معصوم ندارد. انجام این تکالیف اولاً و بالذات به عهده امام معصوم گذاشته شده و در مرتبه دوم و با واسطه

به عهده نواب صالح عادل]. از سوی دیگر روایتهای بسیار زیادی به واگذار کردن مسئولیت صدور فتوا از جانب ائمه معصومین (ع) به اشخاصی نظیر ابان بن تغلب، زکریا بن آدم، العمری و فرزندش و دیگر فقهای اصحاب وارده شده است.

و نیز امر قضاوت به آنان واگذار گردیده، چنانچه مقبوله عمر بن حنظله و غیر آن بر این معنی دلالت داشت، و بلکه امور سیاسی و همه شئون و لوازم آن نیز اینگونه است. از باب مثال، مالک اشتر از جانب امیر المؤمنین (ع) به حاکمیت مصر منصوب می گردد و امام (ع) وی را مأمور می کند که هر کار را به اهلش از کار گزاران و قضاوت و ... واگذار کند، با اینکه مالک اشتر و دیگر اصحاب، معصوم نبوده اند.

پس بر این اساس چه مانعی دارد که در عصر غیبت این وظایف سه گانه امام به فقهای عادل تفویض شود. و با اینکه اصحاب در جواز تصدی منصب فتوا و قضاوت در عصر غیبت از

(۶۷). اتقوا الحکومه فان الحکومه انما هی للامام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین لینی (کنبی) او وصی نبی.

(وسائل ۷/۱۸، باب ۳ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۳)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۶۷

جانب فقها مخالفتی ننموده اند و بلکه با وجود اینکه اینان معصوم نبوده و احتمال خطا در قضاوت و عملشان می رفته است، انجام چنین اموری را برای آنان واجب شمرده اند. پس چگونه همین معنی را در حفظ نظام اسلام و سیاست ملتزم نگردیده اند؟ [با اینکه در روایات به لزوم حکومت و اداره امور مسلمانان تأکید بیشتری شده است].

امام (ع) در همین روایت [روایت عبد العزیز که پیش از این

«امام همانا زمام دین، نظام مسلمین، صلاح دنیا و عزت مؤمنین است، امامت اساس اسلام رشد یا بنده و شاخه های قوانین سایه گستر آن است. با امام است که نماز و زکات و روزه و حج و جهاد تمامت یافته و مالیاتها و صدقات جمع آوری شده و حدود و احکام اجرا گشته و مرزها و کرانه ها از دشمنان حراست و حفاظت می گردد» (۶۸).

حال با توجه به این گونه روایات [که برای امامت تا این اندازه اهمیت قائل است] آیا می توان به این معنی ملتزم گردید که در عصر غیبت، همه این امور تعطیل شده و خداوند سبحان از نظام یافتن جامعه اسلامی و اصلاح دنیا و عزت مؤمنین و اقامه فرایض و حراست از مرزها و کرانه های اسلامی صرفاً به خاطر غیبت امام معصوم (ع) دست برداشته است؟! آیا عقل و شرع به ما اجازه می دهد که در زمان طولانی غیبت، مسلمانان را بی سرپرست و بی پناه تحت سیطره دست نشاندگان کفر و فساد و صهیونیستهای طغیانگر رها کرده و به عذر انتظار فرج و تشکیل دولت حضرت مهدی (عجل الله فرجه) و آمدن امام معصوم، اقدامی در جهت رهایی آنان و تشکیل حکومت اسلامی نکنیم؟!

آیا این فرمایش حضرت علی (ع) نیست که می فرماید:

«خداوند از دانایان پیمان گرفته که به شکم بارگی ظالم و گرسنگی مظلوم تن در ندهند و ساکت نشینند» (۶۹).

آیا این فرمایش امام موسی بن جعفر (ع) نیست که به علی بن یقظین که در آن زمان وزیر هارون الرشید بود، می فرماید:

«همانا برای خداوند در کنار سلطان، دوستانی است که به وسیله آنان از دوستانش دفاع می کند» (۷۰).

العلماء ان لا يقاروا على كظه ظالم و لا سغب مظلوم. (نهج البلاغه خطبه ۳، فیض / ۵۲، لح / ۵۰).

(۷۰). ان لله - تعالی - مع السلطان اولیاء یدفع بهم عن اولیائه. (وسائل ۱۲ / ۱۳۹، باب ۴۶ از ابواب ما یکتسب به، حدیث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۶۸

و در جای دیگر، علی بن یقظین برای درد دل و کسب اجازه به امام می نویسد: «قلب من از کار در کنار سلطان گرفته، فدایت شوم اگر اجازه فرمایید از کنار او فرار کنم».

حضرت در جواب وی می نویسد:

«نه هرگز به تو اجازه خروج از دستگاه آنان را نمی دهم، فقط تقوای الهی داشته باش» (۷۱).

و این کلام امام جعفر صادق (ع) است که به زید شحام می فرماید:

«هر کس کاری از کارهای مردم را به عهده بگیرد، آنگاه به عدالت رفتار نموده و درب [منزل و محل کار] خود را باز کند و پرده ها را کنار زند و به امور مردم رسیدگی کند بر خداوند فرض است که در روز قیامت وی را از ترس ایمنی بخشیده و او را در بهشت خویش جای دهد» (۷۲).

حال [با توجه به وجود اینگونه روایات] باید گفت آیا اگر کسانی همانند علی بن یقظین که عامل امام در دستگاه خلافت بودند امکان می یافتند که حکومت ستمگری همانند هارون را سرنگون کرده و خود برای گسترش عدل و دفاع از اولیای خدا [و اجرای نظرات امام معصوم] به جای آن بنشینند، آیا باز چون که معصوم نبودند، حرکتشان صحیح نبود، و باید تحت سیطره ستمگران و مفسدانی امثال هارون می ماندند، تا به صورت پنهانی و در تقیه فقط از برخی اولیاء الله دفاع

کنند؟! [آیا در زمان غیبت چون امام معصوم حضور ندارد نباید حکومت اسلامی تشکیل داد؟!] من گمان نمی کنم کسی به چنین معنایی ملتزم گردد.

خلاصه کلام و نتیجه:

[آنچه پیرامون این شرط تاکنون گفته شد را می توان چنین خلاصه نموده و نتیجه گیری کرد:]

با وجود امام معصوم و در صورت امکان دسترسی به وی، به طور قطع برای دیگران جامعه خلافت به تن کردن، و خود را حاکم مسلمانان دانستن، جایز نیست، و روایاتی که پیش از این خوانده شد را به همین صورت مسأله باید حمل نمود.

اما در صورت عدم تمکن از دسترسی به امام معصوم به هر دلیل که باشد - چنانچه در

(۷۱). لا آذن لك بالخروج من عملهم و اتق الله. (وسائل ۱۲ / ۱۴۳، باب ۴۶ از ابواب ما یکتسب به، حدیث ۱۶).

(۷۲). من تولی امرا من امور الناس فعدل و فتح بابه و رفع ستره و نظر فی امور الناس کان حقا علی الله ان یؤمن روعته یوم القیامه و یدخله الجنة. (وسائل ۱۲ / ۱۴۰، باب ۴۶، از ابواب ما یکتسب به، حدیث ۲۷).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۶۹

عصر غیبت اینگونه است - واجب است که فقهای عادل کاردان قوی، در حد کفایت خود به نیابت از امام زمان (عجل الله فرجه) مسئولیت اداره حکومت اسلامی را به عهده بگیرند، چرا که خداوند تبارک و تعالی به تعطیل هیچ یک از وظایف امامت راضی نیست. بلکه چنانچه پیش از این گفته شد، حفظ کیان اسلام و نظام مسلمانان از حفظ اموال اشخاص غایب و ناتوان از تصرف در اموال خویش و سایر امور حسبیه جزئی، که شارع مقدس به مهمل ماندن آنها راضی نیست، به مراتب

اهمیت آن بیشتر است. با اینکه فقها در آن مورد فرموده اند در اینگونه امور، ولی فقیه لازم است انجام آن را به عهده بگیرد و اگر ولی فقیه نبود، عدول مؤمنین و حتی در صورت نبودن مؤمن عادل، شخص فاسق نیز موظف است به انجام آن همت گمارد و بر این اساس است که ملاحظه می فرمایید که حکم همواره ثابت است و به ترتیب مراتب باید انجام پذیرد، و بر همین رعایت مراتب، اشعار داشت خبر سلیم بن قیس از امیر المؤمنین (ع) که فرازهایی از آن اینگونه بود:

«آنچه به عنوان حکم خدا و حکم اسلام بر مسلمانان پس از آنکه امامشان مرد یا کشته شد واجب است ... این است که هیچ عملی انجام ندهند و کار جدیدی را بنیاد ننهند و دست به کاری نبرده و پا جلو نگذارند و هیچ چیزی را شروع نکنند، مگر اینکه پیش از آن برای خود پیشوایی با عفت، دانشمند، پارسا، آگاه به قضاوت و سنت که کار آنان را سر و سامان دهد، انتخاب کنند ... و نخستین چیزی که باید انجام دهند این است که پیشوایی که کار آنان را سر و سامان دهد اختیار کنند و از وی اطاعت و پیروی نمایند، اگر اختیار و انتخاب با آنان است [و امامی برای مردم معین نشده است] و اگر انتخاب با خداوند تبارک و تعالی و پیامبرش می باشد [یعنی امام معین شده باشد] که خداوند آنان را از اختیار و اظهار نظر در این مسأله کفایت نموده است» (۷۳).

از این روایت استفاده می گردد که امام معصومی که از جانب خداوند مشخص شده بر دیگران مقدم

است، اما در صورت عدم دسترسی به امام معصوم به هر دلیلی که باشد، امامت و احکام آن معطل نمی ماند و امور و کیان مسلمانان به کفار و صهیونیستها و طاغوت‌های تجاوزگر واگذار نمی گردد. بلکه نوبت به امام منتخب از سوی امت می رسد و واجب است طبق شرایطی که مشخص شده، وی را اختیار و انتخاب کنند. و این نکته ای است شایان توجه.

(۷۳). کتاب سلیم بن قیس / ۱۸۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۷۰

اگر گفته شود: در عصر امام معصوم اشتباهات و خطاهای کارگزاران و قضات پس از کشف خلاف توسط امام معصوم جبران می گردد (اما در زمان غیبت چنین نیست) و شاید این تفاوتی باشد بین ائمه معصومین (ع) و فقیه در عصر غیبت.

در جواب باید گفت: خطا و اشتباهات ولی فقیه و کارگزاران وی نیز پس از کشف خلاف، جبران می گردد، چرا که فرض بر عدالت و حسن ولایت ولی فقیه است.

در هر صورت روایاتی که دلالت بر لزوم عصمت امام داشت، به آنچه درباره ولایت فقیه عادل در عصر غیبت گفتیم، خدشه و ضربه ای وارد نمی کند و بلکه در حقیقت ولی فقیه در عصر غیبت نایب امام غایب معصوم (عج) است، اگر چه انتخاب شخص او به امت واگذار شده باشد. نظیر مالک اشتر که نایب امیر المؤمنین (ع) بوده و در محدوده حکومتی وی اطاعت از او واجب و لازم می بود.

بر این اساس شرط عصمت تنها در خصوص کسی که از سوی خداوند و یا پیامبر اکرم (ص) بدون واسطه و با اسم و رسم مشخص شده است، می باشد [نه برای سایر پیشوایان در عصر غیبت].

بر تو باد به تدبیر

و اندیشه پیرامون آنچه در این مختصر به عنوان دلیل بر تداوم امامت به معنی اعم و عدم جواز تعطیل آن در هیچ یک از اعصار، ذکر گردید.

[در بخش آینده کتاب به صورت مفصلتر در این باره بحث خواهد شد].

شرط ششم: منصوبیت (تعیین امام توسط شارع مقدس):

اشاره

[شرط دیگری که برای امامت و رهبری ذکر گردیده «منصوبیت» یا معرفی شدن از جانب خداوند تبارک و تعالی و پیامبر اکرم (ص) است که] بر لزوم و ضرورت آن کلمات علمای ما - شیعه امامیه - و نیز برخی روایات دلالت دارد که اجمالا به درج آنها می پردازیم:

کلمات علما پیرامون شرط منصوبیت:

مرحوم محقق طوسی در تجرید پس از ذکر شرط عصمت در امامت می فرماید:

«مقتضای عصمت آن است که نص صریح و یا سیره ای بر امامت وی (امام معصوم) گواهی دهد».

مرحوم علامه حلی در شرح کتاب فوق - شرح تجرید - می فرماید:

«شیعه امامیه معتقد است «امام» باید بر اساس گفتار خدا و نص به امامت

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۷۱

منصوب شده باشد، عباسیه می گویند: «راه تعیین امام به دو صورت است، یکی تعیین از جانب خداوند و دیگری از طریق ارث (از پدر به فرزند - موروثی). زیدیه می گویند: امام یا به وسیله معرفی و تعیین از جانب خداوند امامت می یابد و یا به وسیله (لیاقت نشان دادن و) دعوت کردن از مردم به اطاعت از خویش، سایر مسلمانان نیز تعیین امام را به وسیله نص پیامبر و یا انتخاب و اختیار افراد خبره (اهل حل و عقد) می دانند اما آنچه ما امامیه بدان معتقدیم را به دو صورت می توان مدلل و مبرهن نمود:

۱- پیش از این گفتیم که امام واجب است معصوم باشد و عصمت امری است مخفی که جز خداوند تبارک و تعالی کسی به آن آگاه نیست، پس تعیین امام الزاما باید توسط خداوند انجام پذیرد، چرا که تنها اوست که به وجود شرط (ملکه عصمت) در افراد آگاه است.

۲- پیامبر اکرم (ص) نسبت به مردم از

پدر مهربان تر بود، او بود که تمام نیازهای مردم را به آنان بازمی گفت و در طول حیات خویش حتی اعمال مستحبی را نیز به مردم گوشزد نمود و هم او- علیه و علی آله السلام- بود که برای مسافرت‌های یکی دو روزه خود فردی را به عنوان جانشین در مدینه معین و معرفی فرمود، حال چگونه می توان تصور نمود که وی در مسئله ای که از مهمترین و بزرگترین و برترین مسائل جامعه است و مردم به ابراز آن شدیداً نیازمند بودند، از تعیین شخصی که پس از وی تداوم کارهای آن حضرت را به عهده بگیرد، ساکت باشد و خلافت و ولایت وی را متذکر نشده باشد؟!

پس با توجه به سیره پیامبر (ص) بر وی واجب و لازم بوده که برای پس از خویش، امام و رهبری مشخص و به مردم معرفی نموده باشد. این یک برهان «لمی» (۷۴) است که از علت شیء بر ضرورت وجود آن پی خواهیم برد. «۷۵»

و نیز هم ایشان [مرحوم علامه] در تذکره می فرمایند:

«اینکه وی [امام] از جانب خدا و یا پیامبر (ص) و یا کسی که امامت وی از

(۷۴). برهان «لم» در مقابل برهان «ان» است، برهان «ان» از معلول به علت پی بردن و برهان «لم» بر عکس از علت به معلول رسیدن است. و در این مورد از ضرورت امامت برای اجتماع مسلمین و از سیره پیامبر اکرم (ص) به این نتیجه می رسیم که آن حضرت در زمان حیات خویش برای امامت جامعه و ادامه راه و اداره امور مسلمانان پس از خود خلیفه و جانشینی معین فرموده است. (مقرر).

(۷۵). شرح تجرید، کشف المراد / ۲۸۸،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۷۲

جانب خدا و پیامبر (ص) ثابت شده به مردم معرفی گردد، چرا که عصمت از امور مخفی است که برای مردم امکان وقوف به آن نیست و اگر امام به وسیله نص و روایت مشخص نگردد، تکلیف ما لا یطاق [یعنی تکلیف به چیز غیر مقدور و خارج از طاقت انسان] بر مردم لازم می آید [که جایز نیست «۷۶»].

روایات مورد استناد در این شرط:

اشاره

[از جمله روایاتی که می توان درباره این شرط به آن استناد نمود روایات زیر است:

۱- روایت طولانی عبد العزیز بن مسلم از امام رضا (ع)

که در شرط عصمت قسمتهایی از آن را درج کردیم. در قسمتی از آن آمده است:

«... و (پیامبر اکرم (ص)) در میان آنان علی (ع) را به عنوان محور و امام برافراشت و هرگز آنچه را امت بدان محتاج بود فرو نگذاشت ... پس آن کس که گمان کند خداوند عز و جل دین خود را ناقص گذارده، بیگمان کتاب خدا را انکار نموده و آن کس که کتاب خدا را انکار کند، به وی کافر گشته، آیا آنان قدر امامت و جایگاه آن را در میان امت می دانند تا جایز باشد خود امام را انتخاب کنند.

همانا امامت قدرش والاتر، شأنش بزرگتر، جایگاهش بلندتر، کرانه هایش گسترده تر و ژرفایش عمیق تر از آن است که مردم با عقلهایشان بدان دست یابند و یا با آراء خود به آن برسند و یا با اختیار خود امامی انتخاب کنند. امامت را خداوند پس از نبوت به حضرت ابراهیم (ع) ارزانی داشت ... و این امامت بعد از پیامبر اسلام فقط در اولاد علی (ع) است تا روز قیامت، زیرا بعد از حضرت محمد (ص) پیامبری نخواهد آمد، پس چگونه این ناآگاهان می توانند خودشان امام را انتخاب نمایند؟ ... امام یگانه زمانه خویش است که احدی همطراز او نیست، در علم کسی مثل او نیست، کسی مثل او یا بدل او نتوان یافت، او بدون طلب و تحصیل از ناحیه خداوند وهاب مخصوص به فضل و برتری خاصی است. پس کیست که به کنه او پی ببرد و بتواند چنین کسی را تشخیص داده و

انتخاب نماید؟ ...

و چگونه می توان امام را بدون معرفی از جانب خدا توصیف نمود و به کنه او پی برد یا دیگری را به جای او گمارد و از او بی نیاز شد.

(۷۶). تذکره ۱/۴۵۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۷۳

نه، هرگز! امام همچون ستاره ای است که دست هر کسی به او نمی رسد و هر کسی نتواند او را بشناسد و توصیف نماید. پس چگونه اینان خود امام را انتخاب می کنند با اینکه عقولشان کوچکتر از آن است که چنین کاری را انجام دهند، آیا خیال می کنید امامت در غیر آل پیامبر حضرت محمد پیدا می شود؟ ... با عقول ناقص و عقاید گمراه خود مسأله امامت را هدف قرار دادند و هر چه خواستند به آن نزدیک شوند دورتر شدند ... از انتخاب خدا و رسول و اهل بیت او دست برداشتند و به انتخاب خودشان قناعت کردند، در حالی که قرآن آنان را نهی نموده می فرماید: و خدای تو است هر آنچه خواست خلق می کند و سپس آن را اختیار می نماید و حق چنین اختیاری برای مردم نخواهد بود، خداوند منزّه است از آنچه مشرکین در مورد او می پندارند و نیز فرمود: هرگاه خدا و رسول به چیزی حکم نموده و آن را اختیار نمودند، دیگر حق اختیار برای مردم نخواهد بود. پس چگونه اینان می توانند امام را انتخاب نمایند، در حالی که امام عالمی است که هرگز جاهل نمی شود و نگهبانی است که هیچ گاه در کار خود سستی نمی کند

پس وی (امام) در این هنگام معصوم است و مؤید و موفق و حمایت شده از جانب خداوند که از خطا و انحراف

و لغزشها ایمنی یافته، و بدین گونه خداوند به وی مقامی ممتاز بخشیده تا حجتی باشد بر بندگان و شاهدی بر مخلوقات، و این فضل خداست که به هر که بخواهد عنایت فرماید که او دارای فضلی بزرگ و بی منتهاست. پس آیا آنان می توانند به چنین امامی دست یافته و آن را برگزینند و یا آنچه را برگزیده اند این صفات و ویژگیها را دارا است که از وی اطاعت و پیروی نمایند؟! (۷۷)»

۲- بحار الانوار از عیون

به سند خویش از حسن بن جهم روایت نموده که گفت در مجلس مأمون هنگامی که در کنار وی امام علی بن موسی الرضا (ع) و جمعی از فقها و بزرگان علم کلام از فرقه های مختلف نشسته بودند بار یافتم، یکی از آنان، امام را مورد

(۷۷). اصول کافی ۱ / ۱۹۸، کتاب الحجّه، باب نادر جامع، حدیث ۱. (پیش از این در شرط عصمت روایت اول، متن این روایت ذکر گردید و قسمتی در اینجا اضافه آمده که اینگونه است، پس از جمله او می‌کنه اختیاره؟! ... و کیف یوصف بکله او ینعت بکنه او یفهم شیء من امره او یوجد من یقوم مقامه و یغنی غناه، لا، کیف و انّی و هو بحیث النجم من ید المتناولین و وصف الواصفین؟ ...

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۷۴

سؤال قرار داده و گفت:

«یا بن رسول الله چگونه امامت برای مدعی امامت صحیح و رواست؟

حضرت فرمود: با نص و اعلان از جانب خدا و پیامبر (ص) و با دلایل (آشکار بر صحت مدعا) «(۷۸)».

۳- و باز بحار به نقل از خصال

به سند خویش از سلیمان بن مهران از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

«ده خصلت از ویژگیهای امام است: معصوم بودن، منصوبیت [معرفی شدن از جانب خدا و پیامبر (ص)] و اینکه داناترین، پارساترین و آگاه ترین مردم به کتاب خداوند بوده و اینکه دارای وصیتی روشن و آشکار باشد ...» (۷۹).

۴- و باز بحار از معانی الاخبار

به سند خویش از ابی الجارود روایت نموده که گفت:

از امام محمد باقر (ع) سؤال کردم که امام با چه ویژگیها و نشانه‌هایی شناخته می‌گردد؟

حضرت فرمود:

«با ویژگیهایی چند: اولین آن، این که از جانب خداوند عز و جل بدین مقام منصوب شده و به مردم به عنوان پرچم و محور معرفی شود، تا حجتی برای مردم باشد، همانگونه که پیامبر اکرم (ص)، علی (ع) را بدین مقام منصوب نمود» (۸۰).

۵- و باز در بحار از معانی الاخبار از امام زین العابدین (ع)

روایت شده که فرمود:

«از ما خانواده کسی امام نمی‌باشد مگر اینکه معصوم است، و عصمت چیزی نیست که در ظاهر خلقت انسان آشکار باشد تا بدان وسیله مردم، وی را بازشناسند، پس امام نیست مگر کسی که منصوص باشد. «(۸۱)» [از جانب خدا و پیامبر و امام قبلی بدین مقام تعیین شده باشد].

(۷۸). یا بن رسول الله بأی شیء تصح الامامه لمدعیها؟ قال: بالنص و الدلائل. (بحار ۲۵/۱۲۴، کتاب الامامه، باب جامع فی صفات الامام، حدیث ۶).

(۷۹). عن ابی عبد الله (ع) قال: عشر خصال من صفات الامام: العصمه و النصوص (و النص. خ. ل.) و ان یكون اعلم الناس و اتقاهم لله و اعلمهم بكتاب الله و ان یكون صاحب الوصیه الظاهره - الحدیث. (بحار ۲۵/۱۴۰، باب جامع فی صفات الامام، حدیث ۱۲)

(۸۰). عن ابی الجارود قال: سألت ابا جعفر الباقر (ع) بم یعرف الامام؟ قال بخصال: اولها نص من الله - تبارک و تعالی - علیه و نصبه علما للناس حتی یكون علیهم حجه لان رسول الله (ص) نصب علیا ... (بحار ۲۵/۱۴۱، باب جامع ...، حدیث ۱۳).

(۸۱). عن علی بن الحسین (ع) قال: الامام منا لا یكون الا معصوما و لیست العصمه

فی ظاهر الخلقه فیعرف بها فلذلک لا یكون الا منصوفا. (بحار ۱۹۴/۲۵، باب عصمتهم و لزوم عصمه الامام (ع) حدیث ۵)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۷۵

۶- و باز در بحار از کتاب احتجاج

از سعد بن عبد الله قمی روایت شده که گفت: از امام قائم (عجل الله فرجه) آنگاه که در دامان پدرش (امام حسن عسکری (ع)) بود سؤال کردم که چرا مردم نمی توانند برای خویش امام اختیار نمایند؟ حضرت فرمود:

«امام مصلح را اختیار کنند یا امام مفسد را؟ عرض کردم امام مصلح را.

حضرت فرمود: به هنگام انتخاب آیا امکان دارد مردم بدان جهت که نمی دانند در سینه دیگران از صلاح و فساد چه می گذرد فرد مفسدی را انتخاب کنند؟

عرض کردم بلی یا بن رسول الله. حضرت فرمود: علت منع از انتخاب و اختیار مردم همین جاست. «۸۲»

۷- و باز در بحار از صدوق در کمال الدین

به سند خویش از عمرو بن اشعث روایت شده که گفت از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

«آیا می پندارید که امر حکومت به دست ماست، به هر که خواسته باشیم می سپاریم؟ هرگز، به خدا سوگند، آن عهدی است معهود از پیامبر اکرم (ص) که به یک یک افراد واگذار می گردد تا به صاحبش پایان پذیرد.» «۸۳».

۸- و باز در بحار از مناقب،

از محمد بن سنان از امام صادق (ع) درباره گفتار خداوند سبحان «یخلق ما یشاء و یختار» روایت شده که فرمود:

«خداوند (از میان مردم) محمد و اهل بیت او را اختیار و انتخاب نمود.» «۸۴».

۹- و باز در بحار از کتاب مناقب

از انس روایت شده که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«همانا خداوند آدم را آنگونه که خواست از گل آفرید، آنگاه فرمود:

«و یختار» خداوند مرا و اهل بیتم را از میان جمیع خلائق اختیار کرد، آنگاه ما را برگزید و آنگاه مرا پیامبر قرار داد و علی بن ابی طالب را وصی و جانشین من نمود، آنگاه فرمود:

(۸۲). عن سعد بن عبد الله القمي قال: سألت القائم في حجر أبيه، فقلت: اخبرني يا مولاي عن العله التي تمنع القوم من اختيار امام لانفسهم، قال: مصلح او مفسد؟ قلت: مصلح. قال: هل يجوز ان تقع خيرتهم على المفسد بعد ان لا يعلم احد ما يخطر ببال غيره من صلاح او فساد؟ قلت: بلى، قال: فهي العله. (بحار ۲۳ / ۶۸، كتاب الامامه، باب ان الامامه لا تكون الا بالنص، حديث ۳).

(۸۳). عن عمر بن الاشعث قال: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: أ تروني الامر الينا نضعه حيث نشاء؟ كلا و الله انه لعهد معهود من رسول الله (ص) الى رجل فرجل حتى ينتهي الى صاحبه (بحار ۲۳ / ۷۰، باب ان الامامه لا تكون الا بالنص، حديث ۷).

(۸۴). بحار ۲۳ / ۷۴ باب ان الامامه لا تكون الا بالنص، حديث ۲۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۷۶

«ما كان لهم الخيره» یعنی برای مردم در این باره حق اختیار و انتخاب قرار ندادم، هر که را خود خواستم انتخاب می کنم، پس من و اهل بیتم

برگزیدگان خدا و انتخاب شدگان او در میان مخلوقاتش می باشیم». «۸۵»

۱۰- باز در بحار از خصال

به سند خویش از مفضل روایت شده که گفت، خدمت امام صادق (ع) عرض کردم یا بن رسول الله چرا امامت در میان فرزندان حسین (ع) قرار گرفت نه در بین فرزندان حسن (ع)، با اینکه هر دو فرزندان و نوه های رسول خدا و سرور جوانان بهشت بودند؟ حضرت فرمود:

«موسی و هارون دو برادر و دو پیامبر مرسل بودند، اما خداوند پیامبری را در صلب هارون قرار داد نه در صلب موسی، و کسی نمی تواند بگوید که خداوند چرا چنین کرد، و اینکه امامت، خلافت خداوند عز و جل است و روا نیست کسی بگوید چرا خداوند امامت را در صلب حسین قرار داد نه در صلب حسن. خداوند در تمام کارهایش حکیم است. او در مورد افعالش مورد سؤال واقع نخواهد شد، بلکه این مردمند که در مورد اعمال و کردارشان مورد سؤال قرار خواهند گرفت.» «۸۶»

و روایات دیگری نظیر این روایات که در کتب روایی ذکر شده است.

انحصار منصوبیت در ائمه معصومین علیهم السلام:

از بررسی روایات فوق و سایر روایات و نیز از مجموع کلمات اصحاب که پیش از این بدان اشاره نمودیم، چنین استفاده می شود که چون عصمت و سایر کمالات نفسانی و مقامات عالی و معنوی که کسی به جز خداوند تبارک و تعالی از آن واقف و آگاه نیست در امام معتبر است به همین جهت شرط منصوبیت راهی است برای کشف عصمت و سایر کمالات، بنابراین این شرط را فقط در

(۸۵). قال النبی (ص) ان الله خلق آدم من طین کیف یشاء ثم قال: «و یختار» ان الله اختارنی و اهل بیتی علی جمیع الخلق فانتجینا، فجعلنی الرسول و جعل علی بن ابی

طالب الوصی، ثم قال: «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» یعنی ما جعلت للعباد ان يختاروا، و لكن اختار من اشاء، فانا و اهل بيتی صفوه الله و خیرته من خلقه. (بحار ۲۳ / ۷۴، باب ان الامامه لا يكون الا بالنص، ذیل حدیث ۲۲)

(۸۶). عن المفضل عن الصادق (ع) قال: قلت له: يا بن رسول الله كيف صارت الامامه في ولد الحسين (ع) دون ولد الحسن (ع) و هما جميعا ولدا رسول الله و سبطاه و سيدا شباب اهل الجنة؟ فقال: ان موسى و هارون (ع) كانا نبیین مرسلین اخوین فجعل الله النبوه في صلب هارون دون صلب موسى و لم يكن لاحد ان يقول لم فعل الله ذلك؟ و ان الامامه خلافه الله عز و جل ليس لأحد أن يقول: لم جعلها الله في صلب الحسين دون صلب الحسن لان الله هو الحكيم في افعاله لا يسأل عما يفعل و هم يسألون. (بحار ۲۳ / ۷۰، باب ان الامامه ... حدیث ۶)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۷۷

مورد ائمه معصومین که شرطیت عصمت در آنان محرز و قطعی است باید معتبر دانست [و به اصطلاح فقها، منصوبیت طریقت و کاشفیت دارد، نه اینکه خود شرطی مستقل باشد].

و هیچ دلیلی بر ضرورت اعتبار آن برای فقهای عادل در عصر غیبت که اجمالا ولایت آنان را ثابت کردیم نیست و ثابت شد که عصمت در مورد آنان قطعاً شرط نیست. از ظواهر الفاظ نص و منصوص که در روایات آمده نیز استفاده می شود که نص به معنی معرفی کردن و مشخص کردن افراد به اسم و خصوصیات است، نه بیان شرایط و کلیات، و بر فرض که فقها،

به صورت عام در زمان غیبت منصوب باشند باز لفظ نص بر آنان صادق نیست. و منصوبیت نیز شامل آنان نمی گردد و به آنان نمی توان گفت امام منصوب. و باز از ظواهر الفاظ اختیار خدا و رسول و انتخاب آنان که در روایات آمده چنین استفاده می شود که خداوند سبحان افراد خاصی همچون حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین (ع) از اولاد آن حضرت را با اسم و مشخصات اختیار و انتخاب نموده، چنانچه روایات محمد بن سنان و روایت انس (روایات شماره ۸ و ۹) به همین معنی دلالت داشت. بنابراین اگر منصوبیت را در مورد پیشوایان و رهبران در زمان غیبت نیز شرط بدانیم لازمه آن تعطیل نمودن حکومت اسلامی به طور کلی در زمان غیبت است، چرا که به طور قطع در عصر غیبت پیشوایان و رهبران از جانب خداوند و پیامبر اکرم و ائمه معصومین به اسم و رسم مشخص نگردیده اند. بلکه تنها صفات و ویژگیهای آنان بیان شده و این غیر از منصوبیت است. و نیز آنچه از روایت طولانی عبدالعزیز بن مسلم و سایر روایات نظیر آن به دست می آید این است که این روایات برای رد نظر عامه که در ارتباط با امامت حضرت علی (ع) اختیار و انتخاب خداوند سبحان و پیامبر (ص) را رها کرده و به انتخاب و اختیار خود روی آوردند، بوده است.

چنانچه به صراحت این معنی از جملاتی نظیر: «آنان از انتخاب خدا و اختیار رسول خدا (ص) و اختیار اهل بیت وی (ع) روی گردانده و به انتخاب و اختیار خود روی آوردند». و نیز از جمله «پس او (امام)

معصوم است و مؤید و موفق و حمایت شده از جانب خداوند...»

تا آنجا که می فرماید: «آیا آنان می توانند به چنین امامی دست یافته و او را برگزینند و یا آنچه برگزیده اند این صفات و ویژگیها را داراست که از وی اطاعت و پیروی نمایند؟!» این معنی بخوبی استفاده می گردد.

ما پیش از این گفتیم و در بخشهای آینده کتاب نیز به تفصیل خواهیم گفت که اختیار و انتخاب مردم - اگر قائل به صحت آن شویم - در صورتی است که نص و تعیین از جانب

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۷۸

خداوند وجود نداشته باشد و الا اختیار خدا و رسول خدا به صورت قطع همواره بر اختیار مردم مقدم است و صفاتی که در این روایت برای شخص امام برشمرده شده قطعاً در غیر امام معصوم که به اسم و رسم منصوب و مشخص شده باشد وجود ندارد [بنابراین این روایت و امثال آن ناظر به آن امامی است که جز خدا و رسول، صفات و ویژگیهایش را نمی دانند و این همان امام معصوم است. پس روایات نص و عصمت به طور کلی ناظر به زمان غیبت نیست].

فقههای عادل اگر بر فرض در زمان غیبت به صورت نصب عام از جانب ائمه معصومین (ع) به ولایت منصوب شده باشند، باز هنگامی که در عصر و زمان واحدی تعدادشان زیاد و متعدد باشد و همه از شرایط مساوی برخوردار باشند، مردم موظفند از بین آنان یک نفر را به امامت انتخاب کنند، چنانچه در مورد قاضیهای متعدد در باب قضاوت همین معنی گفته شده است. [بنابراین در زمان غیبت بالاخره باید اختیار و انتخاب

باشد و با نص و نصب، امکان تعیین امام و رهبر وجود ندارد].

به طور خلاصه روایات و کلماتی که گذشت ناظر به امامت به معنی اخص آن نزد شیعه می شود که مربوط به اشخاص خاص و معین است نه مربوط به امامت و حکومت به معنی اعم که در هیچ عصر و زمانی مهمل ماندن و تعطیل آن جایز نیست و همانگونه که در این باره - چنانچه پیش از این خوانده شد - شرط «عصمت» معتبر نبود، «منصوصیت» که خود طریقی برای تشخیص عصمت است نیز شرط نیست و دلایل آن نیز همان دلایلی است که در نفی اعتبار عصمت در امامت به معنی اعم گفته شد.

ما در آنجا گفتیم که وظایف سه گانه امامت یعنی صدور فتوا (افتاء) و تأسیس حکومت (ولایت) و حل و فصل اختلافات جامعه (قضاوت) در عصر غیبت به هیچ وجه تعطیل نمی گردد. با اینکه متصدیان آن نه معصوم هستند و نه منصوص.

رهبری فقها در عصر غیبت، رهبری اصول و ضوابط:

به عبارت روشن تر می توان گفت فقها در عصر غیبت صلاحیت جانشینی حضرت ولی عصر (عجل الله فرجه) و به عهده گرفتن مسئولیت از جانب وی را دارند. همان گونه که مالک اشتر و افرادی نظیر وی صلاحیت به عهده گرفتن مسئولیت از طرف امیر المؤمنین را داشتند، اما چون تعیین و معرفی فقها در عصر غیبت به اسم و مشخصات امکان پذیر نیست و از سوی دیگر مهمل گذاردن رهبری و تعطیل اجرای دستورات اسلام نیز جایز نمی باشد، خداوند تبارک و تعالی و ائمه معصومین - علیهم السلام - صفات و شرایطی را برای رهبری مشخص نموده و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۷۹

بیان فرموده اند که در هر زمان و

مکان انتخاب و تعیین رهبری الزاما بر اساس آن باید صورت پذیرد، اما تطبیق این شرایط و اصول بر افراد و تعیین و مشخص نمودن رهبر از میان سایرین به صورت مستقیم به مردم و یا خبرگان آنان واگذار شده است.

پس در این صورت تمام کسانی که ویژگیها و صفات رهبری را دارا باشند، صلاحیت امامت و رهبری را دارند اما از بین آنان کسی که مردم او را طبق ضوابط مقرر شرعی انتخاب نمودند بالفعل امام و رهبر واجب الاطاعه خواهد شد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۸۱

بخش پنجم چگونگی انعقاد امامت و تعیین رهبری

اشاره

۱- سخنان بزرگان در چگونگی انعقاد رهبری.

۲- سخنی در باب کیفیت نصب فقها در عصر غیبت و تعدد رهبری.

۳- نقد و بررسی دلایل قائلین به منصوب بودن عموم فقها به خلافت و رهبری در عصر غیبت.

۴- دلایل مورد استناد در صحت انعقاد امامت با انتخاب امت.

۵- مطالبی درباره بیعت و روایات آن.

۶- طرح شانزده مسئله مهم و قابل توجه.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۸۳

فصل اول سخنان بزرگان در چگونگی انعقاد رهبری

اشاره

پیش از این در بخش اول کتاب پیرامون اینکه هیچ کس را بر دیگری حاکمیت نیست، [اصل اولی لا ولایه لاحد علی احد] و در بخش دوم درباره ثبوت ولایت پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) در نزد ما (شیعه امامیه) و در بخش سوم مروری اجمالی بر ابواب فقه اسلام و روایاتی که در آن لفظ «امام» یا «والی» یا «سلطان» و واژه های دیگری از این قبیل آمده بود و نیز ضرورت حکومت در همه اعصار و آنچه در این باره قابل استناد بود. و در بخش چهارم، شرایط حاکم اسلامی از دیدگاه عقل و شرع و کتاب و سنت، مطالبی از نظر خوانندگان گرامی گذشت، و اکنون در ادامه بحث به چگونگی انعقاد امامت و تعیین حاکم اسلامی می پردازیم.

البته [این نکته را همین جا یادآور می شویم که] غرض ما در این مباحث بازگشت به مسائل صدر اسلام و طرح مسأله امامت

که مورد اختلاف فریقین [شیعه و سنی می باشد نیست. زیرا این مباحث مربوط به علم کلام است و باید در جای خود مورد بحث قرار داده شود، بلکه بحث ما در اینجا پیرامون کیفیت تعیین والی و حاکم در عصر غیبت در صورت تعدد افراد

واجد شرایط است و البته نقل برخی از کلمات بزرگان در این زمینه، راهگشای طرح دیگر مباحث است که الزاما در ابتدا به نقل آنها می پردازیم:

۱- ماوردی در کتاب الاحکام السلطانیه می گوید:

«امامت به دو گونه منعقد می گردد: یکی توسط انتخاب اهل حل و عقد [خبرگان] و دیگری توسط امام قبلی، اما در بین کسانی که می گویند امامت

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۸۴

توسط اهل حل و عقد منعقد می شود اختلاف است که تعداد این افراد [خبرگان] به چند نفر باید برسد؟ دسته ای می گویند: امامت منعقد نمی گردد مگر اینکه تمام افراد اهل حل و عقد از شهرهای مختلف بر امامت فردی اجتماع کنند و این بدان جهت است که رهبری او همه گیر باشد و امت اجماعا تسلیم دستورات او باشند.

اما این نظریه با کیفیت انعقاد بیعت مردم با ابو بکر نقض می گردد، چرا که افراد حاضر [در سقیفه یا در مدینه] منتظر افراد غایب نماندند.

دسته ای دیگر می گویند کمترین تعدادی که امامت با رأی و بیعت آنان منعقد می شود پنج نفر است که هر پنج نفر همگی در انعقاد امامت دخالت نمایند، یا یکی از آنان با رضایت و نظر چهار نفر دیگر انعقاد امامت را به عهده می گیرد. برای این نظریه به دو مطلب استدلال نموده اند، یکی به بیعت ابو بکر که با بیعت پنج نفر محقق گردید. آنگاه دیگران از آن پنج نفر متابعت کردند و آن پنج نفر عمر بن خطاب، ابو عبیده جراح، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفه بودند. و دیگری به عمل عمر که شورای خلافت را بین شش نفر قرار داد تا با رضایت پنج نفر دیگر خلافت

برای یکی از آنها استقرار یابد و این نظر اکثر فقها و متکلمین بصره است.

اما علمای دیگری از اهل کوفه می گویند: امامت با حضور سه نفر از اهل حل و عقد که یکی از آنها با رضایت دو نفر دیگر خلافت را به عهده بگیرد محقق می شود، که در این صورت، یکی از آنها حاکم است و دو نفر دیگر شاهد، چنانچه عقد نکاح نیز با حضور ولی و دو شاهد صحت می یابد.

دسته ای دیگر گفته اند: امامت با بیعت یک نفر نیز منعقد می شود، چرا که عباس به علی (ع) گفت: دستت را بده با تو بیعت کنم تا مردم بگویند عمومی رسول خدا (ص) با پسر عمومی خویش بیعت کرده است و در این صورت حتی دو نفر نیز در امامت تو اختلاف نخواهند کرد و بدان جهت که بیعت خود یک نوع قضاوت است و قضاوت و حکم یک نفر نیز نافذ و مورد قبول می باشد. «۱»

درباره سخن ایشان (ماوردی) می توان گفت: ولایت بر مسلمانان امری است که به همه مسلمانان مربوط می شود، پس نصب امام واجب است یا از سوی خداوند متعال که مالک الملوک انسانهاست، یا از ناحیه همه مسلمانان، یا لاقلاً از سوی اکثریت آنان یا از

(۱) الاحکام السلطانیة / ۶-۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۸۵

ناحیه اهل حل و عقد، در صورتی که رضایت جمیع یا اکثریت مردم را در پی داشته باشد، صورت گیرد.

امّا نفوذ نظر تعداد کمی نظیر پنج نفر مثلاً در حق همه مردم و وجوب متابعت از آنان این چیزی است که نه در عقل و نه در شرع ملاکی برای صحت آن

وجود ندارد.

از سوی دیگر دربارهٔ محذور بیعت اُبی بکر که بدان اشاره گردید، باید گفت چنین محذوری وجود ندارد، چرا که اکثریت علمای سنت در امام و در صحابه معتقد به عصمت نیستند و خود عمر نیز بیعت با اُبو بکر را یک «فلته» و امر حساب نشده خواند و گفت: «بیعه اُبی بکر فلتة وقی الله شرها «۲»»- بیعت اُبی بکر یک امر حساب نشده بود که خداوند مردم را از شر آن مصون نگاه داشت.

پس، از این کلام استفاده می گردد که این بیعت در نزد وی بر اساس و قاعده ای بنا نشده بود و خود وی نمی خواست که اینگونه بیعت به صورت یک قاعده و سنت مورد قبول- بر خلاف آنچه که اینان پنداشته اند- پابرجا بماند.

یکی از علمای سنت به نام «عبد الکریم خطیب» در کتاب الخلافة و الامامة در این باره می نویسد:

«ما بی تردید دریافتیم آنان که با اولین خلیفهٔ مسلمانان- اُبو بکر- بیعت کردند، از اهل مدینه تجاوز نمی کردند و بسا چند نفر از اهل مکه نیز بودند. اما همهٔ مردم جزیره العرب در این بیعت مشارکت نداشتند و شاهد و ناظر آن نیز نبودند و در آن رأیی نداشتند و خبر وفات پیامبر اکرم (ص) با خبر خلافت اُبی بکر یکجا به آنان می رسید، آیا اینگونه بیعت و این اسلوب می تواند واقعا حاکی از رأی و نظر مردم در انتخاب رهبران خود باشد؟!»

آیا این روش و اسلوب را می توان با سایر شیوه های دموکراسی در انتخاب رهبران مقایسه نمود؟! بی تردید این شیوهٔ انتخاب درهای جدل و اختلاف در تعیین چگونگی انتخاب حاکم اسلامی بین مسلمانان را گشود» «۳».

و از شیخ علی عبد

الرزاق، یکی از علمای دانشگاه الازهر نقل شده که در کتاب خویش الاسلام و اصول الحکم می نویسد:

«اگر ملاحظه کنی که چگونه بیعت برای اُبی بکر تمامت یافت و امر حکومت

(۲). صحیح بخاری ۴ / ۱۸۰ باب رجم الجبلی من الزنا ...

(۳). الخلافة و الامامة / ۲۷۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۸۶

وی استقرار پذیرفت، برای تو روشن می شود که این بیعت یک بیعت سیاسی از نوع شاهنشاهی بود که بر آن مارک دولت و روش نو پدید خورده شد و اینگونه حکومت نظیر سایر حکومتها بر اساس زور و شمشیر بنا شد» (۴).

و سخنان دیگری در این زمینه که می توان در کتابهای مختلف بدان مراجعه نمود.

۲- قاضی ابو یعلی می نویسد:

«و امامت از دو طریق منعقد می گردد، یکی با اختیار و انتخاب اهل حل و عقد و دیگری با تعیین امام قبلی ... و از وی (یعنی از احمد حنبل) روایت شده که امامت با زور و پیروزی نظامی نیز منعقد می گردد و نیازمند به پیمان و قرارداد مشخصی نیست، در روایت عبدوس بن مالک عطار (القطان خ. ل) آمده است:

«کسی که بر مردم به وسیله شمشیر غلبه کند، به گونه ای که خلیفه مسلمانان گردد و امیر المؤمنین نامیده شود، هرگز برای کسی که ایمان به خداوند و روز قیامت دارد روا نیست که شب بخسبد و او را امام خویش نداند، چه وی نیکوکار باشد و یا فاجر». و نیز در روایت ابی الحرث در مورد امامی که شخص دیگری که طالب حکومت است علیه وی قیام نموده و یک دسته از مردم با امام و دسته دیگر با شخص شورشگرند، آمده است که احمد می گوید: «اقامه نماز

جمعه با کسی است که به پیروزی دست یابد» و بر این معنی احتجاج نموده که در «واقعه حره» فرزند عمر برای مردم مدینه نماز گزارد و گفت: ما با کسی هستیم که غلبه می یابد» (۵).

۳- و در مغنی ابن قدامة حنبلی آمده است:

«... و خلاصه کلام اینکه کسی که مسلمانان بر امامت و بیعت وی اتفاق کنند، امامتش ثابت و اطاعتش واجب است. به دلیل روایت و اجماعی که پیش از این خوانده شد و نیز به همین گونه است کسی که امامت وی توسط پیامبر اکرم (ص) و یا امام قبلی مشخص شده باشد، چرا که خلافت ابو بکر به وسیله اجماع صحابه بر بیعت وی پابرجا گردید و امامت عمر به وسیله تعیین ابو بکر و اجماع صحابه بر قبول نظر وی محقق شد.

و نیز اگر کسی بر امام خروج کرد و پیروز شد و مردم را با زور و شمشیر تحت

(۴). فلسفه التوحید و الولایه / ۱۹۴ به نقل از الاسلام و اصول الحکم / ۱۸۳.

(۵). الاحکام السلطانیه / ۲۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۸۷

فرمان خویش در آورد و مردم به اطاعت و فرمانبرداری او گردن نهادند و از او پیروی کردند، او نیز امام جامعه می گردد و جنگ علیه وی و خروج بر او حرام است، چرا که عبد الملک مروان بر عبد الله بن زبیر شورید و او را کشت و بر شهرها و مردم استیلا یافت، تا جایی که مردم خواه ناخواه با او بیعت کردند، که در این صورت وی امام است و خروج و شورش علیه وی حرام می باشد» (۶).

۴- در کتاب منهاج نووی که یکی از بزرگان شافعیه است آمده:

«امامت به وسیله بیعت منعقد می گردد و صحیح ترین شیوه آن، بیعت اهل حل و عقد [خبرگان] از علما و رؤسا و چهره های برجسته و خوشنام مردم است که می توانند جهت تصمیم گیری در امری اجتماع کنند و شرط آن، این است که همه آن شرایط شهود (از قبیل ایمان، عدالت و

... را دارا باشند و امام را نیز می توان با تعیین او از طرف امام پیشین برگزید.

پس اگر تعیین خلیفه را به شورایی واگذار نماید آن نیز مانند تعیین خلیفه است که آن شورا از بین خود یک نفر را با رضایت دیگران به امامت برمی گزینند و با استیلا و قدرت شخص جامع الشرائط نیز امامت منعقد می گردد و بنابر قول اصح، فاسق و جاهل نیز می تواند با قدرت و استیلا به امامت برسد (۷)».

۵- مرحوم علامه حلی - طاب ثراه - در تذکره می فرماید:

«مسأله: چنانچه پیش از این گفته شد در نزد ما (شیعه امامیه) امامت تنها با نص منعقد می شود و به وسیله بیعت منعقد نمی گردد. بر خلاف عامه اهل سنت که آنان امامت ابو بکر را به وسیله بیعت ثابت می کنند، و لکن آنان نیز در صحت انعقاد امامت با نص با ما موافقند، ولی انعقاد امامت را به چند طریق می دانند: ۱- بیعت ... ۲- تعیین خلیفه توسط امام قبلی نظیر تعیین عمر به خلافت توسط ابو بکر ... ۳- استیلا و غلبه [با زور و قدرت شمشیر] (۸)».

۶- و در کتاب کشف المراد می فرماید:

«امامیه به خصوص معتقدند که امام باید به وسیله نص مشخص گردد، و عباسیه می گویند که راه تعیین امام به دو گونه است، یکی نص، و دیگری میراث

(۶). المغنی ۱۰ / ۵۲.

(۷). المنهاج / ۵۱۸، کتاب البغاه

(۸). التذکره ۱ / ۴۵۳

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۸۸

[از پدر به فرزند] و زیدیه می گویند: تعیین امام یا به وسیله نص و یا دعوت از مردم به اطاعت از خویش محقق می شود و باقی مسلمانان می گویند: امامت به وسیله نص یا اختیار اهل حل و عقد [خبرگان] محقق می گردد. (۹)»

۷- و در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه آمده است:

«همه پیشوایان مذاهب چهار گانه [حنبلی، مالکی، شافعی، حنفی] بر این معنی متفق اند که امامت به وسیله بیعت اهل حل و عقد از علما و رؤسا و چهره های سرشناس مردم که می توانند در یک امر اجتماع کنند، محقق می گردد و عدد خاصی در تعداد آنان شرط نیست، و باید کسانی که با امام بیعت می کنند ویژگیها و شرایط شهود از قبیل عدالت و دیگر شرایط را دارا باشند و نیز امامت به وسیله تعیین امام بالفعل جامعه که برای پس از خود خلیفه مشخص می نماید محقق می گردد ... و اجماع

امت بر جواز اینگونه تعیین خلیفه و امام منعقد گردیده است «(۱۰)».

۸- در کتاب الفقه الاسلامی و ادلته

تألیف دکتر وهبه الزحیلی آمده است:

«فقه‌های اسلام چهار طریق برای تعیین عالی‌ترین مقام دولت اسلامی مشخص نموده‌اند: «نص»، «بیعت»، «ولایت عهدی» و «تسلط با قهر و غلبه» و ما بزودی آشکار خواهیم ساخت که تنها راه صحیح اسلام که به اصل شوری و به واجبات کفایی ارج می‌نهد، یک راه بیشتر نیست و آن راه، همان بیعت اهل حل و عقد به انضمام رضایت عموم مردم به اختیار خویش است و راه‌هایی غیر از این مستندات آنها ضعیف است» «(۱۱)».

۹- و نیز هم ایشان در جای دیگر می‌گویند:

«رأی فقه‌های مذاهب اربعه و دیگران بر این است که امامت به وسیله قدرت نظامی و غلبه منعقد می‌گردد، زیرا شخصی که با غلبه تسلط یافت، خواه ناخواه بدون بیعت مردم و یا تعیین از سوی امام قبلی با استیلا بر جامعه امامت یافته است، البته در برخی موارد پس از تسلط، بیعت مردم را نیز به دنبال دارد» «(۱۲)».

مخفی نماند که مقتضای آنچه در کلمات فوق خوانده شد که یکی از راه‌های انعقاد

(۹). کشف المراد / ۲۸۸، مقصد ۵، مسأله ۴.

(۱۰). الفقه علی المذاهب الاربعه ۵ / ۴۱۷، مبحث شروط الامامه.

(۱۱). الفقه الاسلامی و ادلته ۶ / ۶۷۳.

(۱۲). الفقه الاسلامی و ادلته ۶ / ۶۸۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۸۹

امامت به صورت مطلق، تسلط و غلبه قلمداد شده بود، این است که اگر کسی بر امام خروج کرد، در ابتدای کار، یاغی و طغیانگر است و قتال و مقابله با وی واجب است، اما در صورتی که به هر شکل پیروزی یافت و قدرت خود را استحکام بخشید، امام واجب الاطاعه می‌گردد. اگر چه از فاسق‌ترین فسقه و ستمگرترین ظلمه باشد! و این امری است

بسیار عجیب که مورد قبول هیچ طبع سلیمی نیست.

اینگونه نویسندگان سنی مذهب گویا غالباً در صدد توجیه وضع موجود که در ظرف خارج اشخاصی بر مسلمانان سلطه و حاکمیت داشته اند، بوده اند و می خواسته اند به گونه ای از نظر شرعی اعمال آنان را نیکو و پسندیده جلوه دهند، و به همین جهت شیوه هایی نظیر «تسلط به قهر و غلبه» یا «ولایت عهدی» یا «بیعت تعدادی اندک» را در امامت جامعه کافی دانسته اند! اما بی تردید شخص منصفی که در تلاش یافتن حق است، شأن وی نیست که واقعیت موجود را به هر گونه که هست توجیه کند، بلکه باید آنچه را عقل و شرع به ذات خویش [بدون ملاحظات سیاسی و مصلحتی] حکم می کند، بیان دارد.

پیش از این روشن گردید که امامت بر مسلمانان امری است که متعلق به همه مسلمانان است. پس واجب است یا از جانب خداوند تبارک و تعالی که مالک جمیع موجودات است به کسی واگذار گردد یا شخص طبق رضایت همه یا اکثریت مسلمانان و یا لاقلاً از سوی اهل حل و عقد و خبرگان مردم که عادتاً پشتوانه و رضایت همه مردم را به دنبال دارند به امامت برگزیده شود.

و بدون تردید نصب از جانب خداوند متعال بر فرض تحقق آن - چنانچه در مورد ائمه دوازده گانه علیهم السلام از معتقدات ماست - بر انتخاب امت قطعاً مقدم است، بر این اساس طریق دوم در طول طریق اول قرار می گیرد، نه در عرض آن، خداوند متعال در این باره می فرماید:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (۱۳) - هیچ زن و مرد مؤمنی را

نرسد هنگامی که خدا و رسول وی امری را خواستند، اختیاری در کار خویش داشته باشند».

توضیح بیشتر کلام در این زمینه:

حاصل کلام اینکه برای افراد محقق از مجموع علمای اسلام درباره منشأ و مبدأ حکومت دو نظر است.

(۱۳). احزاب (۳۳) / ۳۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۹۰

نظر اول: اینکه سیادت و حاکمیت منحصر به ذات خداوند تبارک و تعالی است و تشریح و حکومت به دست اوست (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ*) و پیامبر اکرم (ص) نیز حق حکومت برای وی نیست مگر پس از آنکه این حق را خداوند به وی واگذار نماید و او نیز در حکومت خود جز آنچه را خداوند به وی وحی کند انجام نمی دهد و ائمه علیهم السلام نیز از جانب پیامبر اکرم (ص) به دستور خداوند بدون واسطه یا با واسطه به امامت منصوب می گردند و حتی فقها در عصر غیبت از جانب ائمه (ع) بدین مقام منصوب شده اند و الا حق حکومت نمی یافتند، و برای انتخاب مردم در این باره هیچ جایگاهی وجود ندارد.

پس بر این اساس حکومت اسلامی یک حکومت تئوکراسی (خدا مالکی) محض است و ظاهر نظر اصحاب ما امامیه نیز همین نظر است.

نظر دوم: امت اسلامی در مجموع صاحب سیادت و جایگاه قدرت و سلطه واقعی است و اهل حل و عقد (خبرگان) تجسم و تمثلی از سلطه امت هستند و شاهد بر این مدعی علاوه بر سلطه تکوینی مردم بر امور خویش، گفتار خداوند تبارک و تعالی است که می فرماید: «و امرهم شوری بینهم» و روایات متواتر بسیار زیادی که دلالت بر بیعت مردم با پیامبر اکرم (ص) و خلفا و سایر ائمه دارد. و این دلیل

بر این است که مبدأ واقعی سلطه و سیادت مردم هستند. منتهای امر، حاکمان منتخب مردم در هر مورد حق تخلف از دستورات خداوند را دارا نیستند.

اما نظر صحیح، جمع بین دو نظر فوق است به صورت طولی. بدین گونه که اگر شخصی از جانب خداوند تبارک و تعالی بدین مقام منصوب گردید، چنانچه در مورد پیامبر اکرم (ص) و نیز ائمه دوازده گانه علیهم السلام طبق اعتقاد ما اینگونه است، هم اینان برای امامت متعین هستند، و با وجود امکان دسترسی به آنان امامت برای دیگری منعقد نمی گردد، اما در غیر این صورت امت حق انتخاب حاکم خویش را دارند، ولی نه به صورت مطلق بلکه در چارچوب شرایط و ویژگیهایی که شرعا برای رهبری اعتبار گردیده و شاید امامت و رهبری فقها در عصر غیبت از همین قبیل باشد که بیان و توضیح آن، پس از این خواهد آمد.

بر این اساس، امامت اولاً و بالذات به وسیله نصب است، اما در مرتبه بعد به وسیله انتخاب مردم، در یک مرحله یا در چند مرحله. اما تسلط بر مردم با قلدری و زور، یا به شیوه ولایت عهدی و یا بیعت تنها بخش اندکی از مردم، ملاک حاکمیت نیست و در نزد عقل و وجدان ضرورت اطاعت را ایجاب نمی کند. و اگر امت اسلامی شخصی را به امامت برگزیدند و در اثر این انتخاب، وی حاکم مسلمانان گردید، بدون تردید همین شخص

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۹۱

منتخب، برای اداره جامعه حق حکومت می یابد و چنین حقی به وی واگذار نگردیده که برای پس از خود شخص دیگری را مشخص کند. پس به

چه دلیل می توان گفت وی حق تعیین غیر خویش را دارد! و به چه دلیل در صورت تعیین، حکم وی نافذ و لازم الاتباع برای مردم است، بویژه در شرایطی که فرد تعیین شده واجد شرایط و ویژگیهای هشتگانه ای که پیش از این (در بخش چهارم کتاب) ضرورت اعتبار آن گذشت را فاقد باشد؟! و اما آیات و روایاتی که بر وجوب اطاعت اولی الامر دلالت داشت، مراد از آنها اطاعت از هر فردی که و لو با قهر و غلبه تسلط یافت، نیست و اینگونه نیست که در تمام تصمیم گیریهای والی، حتی در تعیین خلیفه برای پس از خود، بدون تحصیل رضای امت، واجب الاطاعه باشد.

بلکه مقصود در آیه اطاعت از کسی است که حق ولایت برای وی قرار داده شده و آن هم در خصوص مواردی است که امر آن به وی واگذار شده است (نه به صورت مطلق در همه امور) پس وجوب اطاعت در اینجا یک حکم شرعی است که دایره مدار موضوع خاص خودش می باشد و هیچ گاه حکم، موضوع خویش را محقق نمی کند، چنانچه این مطلب واضحی است و ما پیش از این در بخش دوم کتاب (به هنگام بحث از آیه أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) احتمالات موجود در این آیه شریفه را مورد بحث قرار دادیم.

بلی اگر امام معصوم باشد- چنانچه ما، در ائمه دوازده گانه (ع) معتقدیم- بدون تردید تعیین امام بعدی توسط هر یک از آن بزرگواران دارای حجیت شرعی است، چرا که تعیین آنان بیانگر تعین امام بعدی از جانب خداوند تبارک و تعالی یا از جانب پیامبر اکرم (ص) است. یا

اینکه چنین حقی به خود امام واگذار شده و یا فرد تعیین شده از طرف امام بافضیلت ترین و واجدشرایطترین افراد زمان است که بدین سبب اطاعت از وی لازم و واجب می گردد.

البته همه اینها در صورتی است که «غلبه با قدرت» یا «ولایت عهدی» یا «انتخاب عده ای محدود» رضایت جمیع امت با اختیار کامل را در بر نداشته باشد، اما اگر رضایت و نظر همه مردم با وی همراه باشد، در این مورد از مصادیق انتخاب امت است (و اشکالی در آن نیست) چنانچه این مطلبی است واضح و آشکار.

باز این نکته را یادآور می شویم که سخن ما در اینجا مربوط به چگونگی امامت در صدر اسلام نیست، چرا که آن مسئله ای است مفصل مربوط به علم کلام که باید در جای خود مورد بحث قرار گیرد- اگر چه نظر ما، در آن مورد مشخص و روشن است- بلکه بحث در اینجا پیرامون ولایت فقیه عادل واجد شرایط در عصر غیبت است و این یک مسأله فقهی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۹۲

است. پس اگر به وسیله مقبوله عمر بن حنظله و سایر روایات ثابت شود که ولایت فقیه به وسیله نصب از جانب ائمه معصومین (ع) است، سخن تمام است و گرنه امامت به وسیله انتخاب مردم- در صورت صحت آن- فعلیت می یابد، که نظر ما نیز همین است، لکن این ولایت در طول نصب [بر پایه اصول مشخص شده از طرف خداوند و ائمه معصومین (ع)] است، چنانچه بحث آن پیش از این گذشت و در فصلهای آینده نیز دلایل نصب و نیز دلایل انتخاب مورد بحث قرار خواهد گرفت.

در هر صورت طریق

انعقاد امامت ظاهرا منحصر به همین دو شیوه است و راه سومی برای آن متصور نیست و این نکته ای است شایان توجه.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۹۳

فصل دوم سخنی در باب نصب فقها در عصر غیبت و تعدد رهبری

اشاره

تاکنون از بخشها و فصلهای گذشته به دست آمد که: اولاً حکومت در همه اعصار، حتی در عصر غیبت لازم و ضروری است، و مسائل حکومتی در بافت نظام اسلام تنیده شده و مهمل گذاردن حکومت و تعطیل آن برابر تعطیل اسلام است. و ثانیاً اینکه: در حاکم اسلامی هشت شرط معتبر است: ۱- عقل کافی ۲- اسلام و ایمان ۳- عدالت ۴- آگاهی به موازین و مقررات اسلام که اصطلاحاً از آن به فقاهت تعبیر می شود ۵- توانایی و حسن تدبیر امور ۶- ذکوریت ۷- پاکزادی ۸- پاک بودن از خصلت های ناپسند، نظیر بخل و حرص و طمع و سازشکاری. و ما بر یک یک این شرایط از دیدگاه عقل و کتاب و سنت دلایلی اقامه نمودیم که در مجموع از کسی که واجد همه این شرایط باشد به فقیه جامع الشرائط تعبیر می کنیم.

در فصل گذشته نیز گفتیم که امامت به معنی اعم که شامل ولایت فقیه نیز می گردد یا به وسیله نصب از مقام بالا منعقد می گردد و یا به وسیله انتخاب مردم که به نظر ما دومی در طول طریق اول است و مشروط به شرایط هشتگانه ای که ذکر گردید، می باشد. بر این اساس با وجود امام منصوب از جانب خداوند یا پیامبر اکرم (ص) جایی برای انتخاب، باقی نمی ماند و نیز با وجود افراد واجد شرایط، نوبت به افراد فاقد شرایط نمی رسد.

حال طبق این قاعده در عصر غیبت اگر برای فقهای واجد

شرایط منصب امامت از سوی ائمه علیهم السلام به صورت عام و در مرتبه فعلیت ثابت گردد، سخن تمام است و گرنه

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۹۴

بر امت واجب است از میان فقها، فقیه واجد شرایط را تشخیص داده و او را برای تصدی این مقام نامزد نموده و انتخاب کنند. چه این انتخاب در یک مرحله باشد (با رأی گیری عمومی) یا در دو مرحله- بدین صورت که افراد هر استان و ناحیه فرد خبره ای را انتخاب کنند، آنگاه خبرگان در یک محل اجتماع کرده و فقیه واجد شرایط را به رهبری و امامت مسلمانان برگزینند- و ظاهراً شکل دوم محکمتر و متقن تر و به تشخیص حق نزدیکتر است، چنانچه بیان آن در جای خود خواهد آمد.

در هر صورت در عصر غیبت فقیه واجد شرایط برای تصدی رهبری متعین است، چه به نصب و چه با انتخاب از سوی مردم. البته مخفی نماند که روند و سیاق کلمات بزرگان و اعلام در تألیفاتشان بدین گونه است که تنها راه را منحصر به نصب می دانند و بطور کلی به انتخاب امت توجه و التفاتی ننموده اند. در نزد آنان فقها از جانب ائمه معصومین (ع) به نصب عام به ولایت منصوب شده اند و در این باره به مقبوله عمر بن حنظله و روایات بسیار زیاد دیگری که در شأن علما و فقها و راویان احادیث وارد شده استدلال نموده و فرموده اند، همانگونه که ائمه دوازده گانه (ع) از جانب خداوند و یا پیامبر اکرم (ص) منصوب هستند و همانگونه که پیامبر اکرم (ص) از جانب خداوند منصوب است، فقها نیز به نصب عام به ولایت منصوب

هستند. بر این اساس همه ولایتها به خداوند منتهی می‌گردد و برای کسی که ولایت وی به خداوند منتهی نگردد ولایتی نیست، خداوند تبارک و تعالی فرمود: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» * «۱» حکم تنها از آن خداوند است و گاهی به این بیان این نکته را اضافه فرموده اند که وجدان انسان، او را جز به اطاعت مالک الملوک خداوند تبارک و تعالی و یا کسی که از جانب او و لو با واسطه مشخص شده، ملزم نمی‌کند و حکومت صالح حق حکومتی است که ریشه در فطرت و وجدان انسانها داشته باشد. [و چون فطرت انسان می‌گوید غیر از خدای متعال کسی بر دیگری حکومت و ولایت ندارد پس باید هر ولایت و حکومتی منتهی به خدای متعال بشود].

مرحوم نراقی - طاب ثراه - در کتاب عوائد می‌فرماید:

«و امّا در غیر پیامبر و اوصیای وی بدون شک، اصل بر عدم ثبوت ولایت هیچ کس بر دیگری است مگر تنها کسانی که خداوند سبحان یا پیامبر اکرم (ص) یا یکی از اوصیای او، در ارتباط با کاری به کسی ولایت دهند که در این صورت وی بر کسی که بر او ولایت داده شده و در موردی که به او ولایت داده شده ولایت

(۱). یوسف (۱۲) / ۴۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۹۵

دارد» (۲).

علاوه بر این بر فرض صحت آنچه بیان فرموده اند [که تنها راه انعقاد ولایت منحصر به نصب از مقام بالاست] باز به خاطر ضرورت وجود حکومت حق برای جامعه و عدم جواز تعطیل آن در هیچ یک از اعصار، حکم به ضرورت تعیین حاکم واجد شرایط قهرا کاشف از نصب است حتی اگر هیچ دلیلی

در مقام اثبات وجود نداشته باشد و یا در دلالت همه آنها مناقشه وارد گردد.

و لکن ممکن است به وسیله اقامه دلایل بسیاری که بر صحت انتخاب حاکم توسط مردم دلالت دارد به این مبنی خدشه وارد کرد، منتهی در طول نصب و در صورت عدم ثبوت آن.

طبیعی است در این صورت قبل از انتخاب صرفا صلاحیت و شأنیت ثابت می گردد نه بیش از آن. و در صورتی که ثابت شود شارع حکیم بر انتخاب نیز صحه گذاشته، در این صورت امام واجد شرایطی که توسط مردم انتخاب شده، در وجوب اطاعت و حرمت مخالفت، همانند امام منصوب است.

اکنون لازم است در دلالت آنچه به عنوان دلیل برای نصب فقیه در عصر غیبت به آن استناد شده بحث نمود، آنگاه اگر بر نصب فقیه و ولایت بالفعل وی، دلالت داشت، سخن تمام است و الا قهرا نوبت به انتخاب امت می رسد که لازم است قبل از پرداختن به بررسی اینگونه ادله به دو نکته اساسی توجه نمود.

نکته اول:

احتمالات مختلف در چگونگی ولایت فقهای یک عصر در مقام ثبوت:

اشاره

بحث از نصب عام فقها در عصر غیبت، اثباتا متوقف بر صحت آن در مقام ثبوت «۳» است، و لکن صحت چنین امری ثبوتا مورد خدشه واقع شده، بدین گونه که اگر در یک زمان فقهای بسیاری واجد شرایط باشند، پنج احتمال در ارتباط با منصوب بودن آنان وجود دارد:

احتمال اول: همه فقهای واجد شرایط یک عصر به صورت عام استغراقی از جانب ائمه علیهم السلام منصوب باشند،

که در این صورت هر یک از آنها بالفعل و مستقلا دارای

(۲). عوائد / ۱۸۵.

(۳). مقام ثبوت، بحث از امکان وجود چیزی است که آیا به طور کلی چنین مسئله ای تصورا امکان و یا صحت وجود دارد یا نه، و پس از ثبوت، در مرحله اثبات از این بحث می شود که برای این مسأله آیا دلیلی وجود دارد یا نه؟

(مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۹۶

ولایت بوده و به صورت مستقل حق اعمال ولایت و حاکمیت دارند.

احتمال دوم: همه آنها به نحو عموم ولایت دارند،

اما اعمال ولایت جز برای یکی از آنها جایز نیست.

احتمال سوم: فقط یکی از آنها منصوب به ولایت باشد.

احتمال چهارم: همه منصوب به ولایت باشند،

لکن اعمال ولایت هر یک از آنان مقید به هماهنگی و اتفاق نظر با دیگران باشد.

احتمال پنجم: اینکه مجموعه آنها من حیث المجموع به ولایت منصوب باشند

که در واقع همه آنها به منزله امام واحد هستند که واجب است در اعمال ولایت با یکدیگر توافق و هماهنگی کنند. البته نتیجه این دو احتمال [احتمال چهارم و پنجم] چنانچه روشن است، یکی است.

اشکالات وارده بر هر یک از احتمالات:

اشکالی که بر احتمال اول وارد می شود،

این است که اینگونه نصب بر شارع حکیم قبیح است، چرا که اختلاف نظر فقها غالباً در استنباط احکام و در تشخیص حوادث روزانه و موضوعات مورد ابتلای جامعه، بویژه در امور مهمه ای نظیر جنگ و صلح با سایر فرقه ها و دولتها که به طور طبیعی نظرات در آن مختلف است، مورد تردید و انکار نیست. پس در صورتی که همه به ولایت منصوب و والیهای بالفعل جامعه باشند، و بخواهند فکر و سلیقه خود را اعمال کنند، هرج و مرج و نقض غرض لازم می آید، زیرا یکی از غرضهای اساسی حکومت، حفظ نظام و وحدت کلمه است و ما پیش از این روایاتی که دلالت بر این معنی داشت از نظر گذرانیدیم که از آن جمله روایت منقول از غرر و درر از امیر المؤمنین (ع) بود که فرمود: «الامامه نظام الامه» «۴» خداوند امامت را برای نظام و انسجام امت قرار داد.

علاوه بر آن روایات بسیار زیادی بر بطلان این احتمال وجود دارد، که از آن جمله روایات زیر است:

۱- در غرر و درر آمده است: «شركت در حكومت به اضطراب كشيده خواهد شد» «۵».

۲- در روايت علل - كه قسمتي از آن در دليل سوم از ادله لزوم حكومت گذشت - از امام رضا (ع) نقل شده كه فرمود:

(۴). غرر و درر ۱/ ۲۷۴، حديث ۱۰۹۵.

(۵). الشركه في الملك تؤدي الى الاضطراب. غرر و درر ۲/ ۸۶، حديث

«اگر گفته شود چرا دو امام یا بیشتر در زمان واحد نمی توانند بر مردم زمین حکومت رانند؟ گفته می شود به دلایلی چند:

یکی اینکه: شخص واحد، کار و تدبیر وی دچار اختلاف نمی شود، اما دو نفر کار و تدبیرشان متفق نخواهد شد. و این بدان جهت است که ما دو نفر را نمی یابیم مگر اینکه همت و اراده آنان با یکدیگر مختلف است. پس هنگامی که دو نفر امام باشند، آنگاه تصمیم و اراده و تدبیر آنان با همدیگر مختلف باشد و هر دو واجب الاطاعه باشند، هیچ یک از آنان اولی به اطاعت از دیگری نیست، و در این ارتباط است که در میان خلق اختلاف و تشاجر و فساد به وجود می آید.

و هیچ کس نیز از یکی از آنها اطاعت نمی کند، مگر اینکه نافرمانی دیگری را نموده است، پس معصیت، اهل زمین را فرا می گیرد، آنگاه برای آنان هیچ راهی به اطاعت و ایمان نیست، و در آن صورت اینان در این اختلاف وارد نشده اند مگر از جانب ایجادکننده و سازنده ای که باب اختلاف و تشاجر را بر روی آنان گشوده و آنان را به اطاعت از دو امام مختلف مأمور کرده است.

و دیگر اینکه: اگر دو امام وجود داشت هر یک از دو نفر که با هم به نزاع برخاسته اند می توانند به نزد امام دیگری غیر از امامی که رفیقش برای رفع نزاع به وی مراجعه کرده مراجعه کند، آنگاه هیچ یک از آن دو ملزم نیست که از رفیقش پیروی کند. و در این ارتباط حقوق و احکام و حدود ضایع می گردد.

دیگر اینکه: هیچ یک از دو امام به

سخن گفتن و حکومت راندن و امر و نهی سزاوارتر از دیگری نیست، پس هنگامی که وضع، این چنین باشد، بر هر دو واجب است آغاز سخن کنند و هنگامی که در امامت هر دو مثل هم باشند، هیچ یک از این دو نمی تواند در سخن از دیگری پیشی گیرد.

پس اگر برای یکی از آنها سکوت جایز باشد بر دیگری نیز نظیر وی سکوت جایز است، و هنگامی که هر دو می توانند سکوت کنند، حقوق و احکام باطل و حدود الهی معطل و مردم بی رهبر می مانند بدانسان که گویا امام و رهبری برای آنان نیست» (۶).

(۶). فی روایه العلل عن الرضا (ع): فان قال: فلم لا يجوز ان يكون فی الارض امامان فی وقت واحد او اكثر من ذلك؟

قیل: لعل: منها: ان الواحد لا یختلف فعله و تدبیره و الاثنین لا یتفق فعلهما و تدبیرهما. و ذلك انا لم نجد اثنین الا مختلفی الهمم و الاراده. فاذا كانا اثنین ثم اختلف هممهما و ارادتهما و تدبیرهما و كانا كلاهما مفترضی الطاعه لم یکن احدهما اولی بالطاعه من صاحبه، فكان یكون فی ذلك اختلاف الخلق و التشاجر و الفساد، ثم-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۱۹۸

درباره سند این روایت، پیش از این بحث شد، مراجعه گردد. از مضمون آن نیز آثار صداقت و حقیقت آشکار است. چرا که می بینیم چه بسیار خونهای محترمی که ریخته و چه آبروهایی که هتک و چه مصالحی که در اثر اختلاف رهبران با یکدیگر، معطل مانده است.

اگر چه رهبران شخصا افراد مقدس و منزهی بوده اند. چنانچه این معنی بر کسانی که دارای بینش و اطلاع از حوادث تاریخی هستند، پوشیده

نیست.

۳- در صحیحہ حسین بن ابی العلاء آمده است که گفت به امام صادق (ع) عرض کردم:

«آیا زمین بدون امام است؟ فرمود: نه. عرض کردم آیا دو امام می توانند باشند؟ فرمود: نه، مگر اینکه یکی از آن دو ساکت است» (۷).

۴- در کتاب بحار از صدوق در کمال الدین به سند صحیح از ابن ابی یغفور روایت شده که وی از امام صادق (ع) سؤال کرد:

«آیا زمین بدون امام وا گذاشته می شود؟ فرمود: نه. گفتم: آیا دو امام دارد؟

فرمود: نه، مگر اینکه یکی از آن دو ساکت است» (۸).

۵- باز در بحار از صدوق در کمال الدین به سند موثق از هشام بن سالم روایت شده که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم:

«آیا دو امام در یک زمان می توانند باشند؟ فرمود: نه، مگر اینکه یکی از آن دو ساکت و پیرو دیگری است و آن یک گویا و ناطق است و امامت رفیق خود را به عهده دارد و اما اینکه دو امام ناطق در یک زمان وجود داشته باشد اینگونه

- لا يكون احد مطيعا لاحدهما الا و هو عاص للاخر، فتعم المعصيه اهل الارض، ثم لا يكون لهم مع ذلك السبيل الى الطاعة و الايمان و يكونون انما اتوا في ذلك من قبل الصانع الذي وضع لهم باب الاختلاف و التشاجر اذ امرهم باتباع المختلفين. و منها: انه لو كانا امامين كان لكل من الخصمين ان يدعو الى غير ما يدعو اليه صاحبه في الحكومه ثم لا يكون احدهما اولى بان يتبع من صاحبه، فتبطل الحقوق و الاحكام و الحدود. و منها: انه لا يكون واحد من الحجتين اولى بالنطق و الحكم و

الامر و النهی من الآخر. فاذا كان هذا كذلك وجب عليهما ان يتدأ بالكلام و ليس لاحدهما ان يسبق صاحبه بشىء اذا كانا فى الامامه شرعا واحدا. فان جاز لاحدهما السكوت جاز السكوت للاخر مثل ذلك و اذا جاز لهما السكوت بطلت الحقوق و الاحكام و عطلت الحدود و صار الناس كانهم لا امام لهم. (عيون اخبار الرضا ٢ / ١٠١، باب ٢٤، حديث ١. و علل الشرايع ١ / ٢٥٤، باب ١٨٢، باب علل الشرايع، حديث ٩).

(٧). صحيحه حسين بن ابى العلاء: قلت لأبى عبد الله (ع) تكون الارض ليس فيهما امام (ع) قال: لا. قلت: يكون امامان؟ قال: لا و الا واحدهما صامت. كافي ١ / ١٧٨، كتاب الحججه، باب ان الارض لا تخلو من حججه، حديث ١.

(٨). عن ابن ابى يعفور انه سأل ابا عبد الله (ع) هل يترك الارض بغير امام؟ قال: لا. قلت: فيكون امامان؟ قال: لا الا واحدهما صامت. (بحار ٢٥ / ١٠٦، كتاب الامامه، باب انه لا يكون امامان فى زمان واحد، حديث ٢).

مباني فقهى حكومت اسلامى، ج ٢، ص: ١٩٩

نيست «٩».

٦- و باز بحار از بصائر الدرجات به سند خویش از عبید بن زرارہ روایت نموده کہ گفت به امام صادق (ع) عرض کردم:

«آیا زمین بدون امام رہا می گردد: فرمود: نه، گفتم می شود در زمین دو امام باشد؟ فرمود: نه، مگر اینکه یکی از آن دو ساکت باشد و سخن نگوید و امام اولی سخن بگوید و امام همواره امام پس از خود را می شناسد «١٠»».

٧- در صحیح مسلم به سند خویش از ابى سعید خدرى روایت شده کہ گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود:

«هنگامی کہ با دو خلیفه بیعت شد، آخرین

آن دو را بکشید «۱۱».

و روایات دیگری از این قبیل.

از سوی دیگر امیر المؤمنین (ع) با همه کرامتهای سرشار و فضایل آشکاری که داشت، در زمان پیامبر اکرم (ص) همواره تابع امر و نظر وی بود و هرگز بدون اجازه آن حضرت در امور دخالت نمی کرد.

و نیز سید الشهداء (ع) در عصر امام حسن مجتبی (ع) اینگونه بود. و در خبر عمران بن حصین، از پیامبر اکرم (ص) آمده بود که می فرمود:

«... از علی چه می خواهید؟ همانا علی از من است و من از اویم و او ولی هر مؤمن است پس از من «۱۲».

که در اینجا پیامبر اکرم (ص) ولایت را برای حضرت علی (ع) پس از خویش قرار داده است.

بر این اساس هنگامی که ولایت دو امام معصوم در یک زمان با وجود عصمت آنان صحیح

(۹). عن هشام بن سالم قال: قلت للصادق (ع) هل تكون امامان في وقت؟ قال: لا الا ان يكون احدهما صامتا مأموما لصاحبه و الآخر ناطقا اماما لصاحبه. و اما ان يكون امامين ناطقين في وقت واحد فلا. بحار الانوار ۱۰۶/۲۵، باب انه لا يكون امامان في زمان واحد، حدیث ۳.

(۱۰). عن عبيد بن زراره، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): ترك الارض بغير امام؟ قال: لا، قلنا تكون الارض و فيها امامان؟ قال: لا الا امامان احدهما صامت لا يتكلم، و يتكلم الذي قبله. و الامام يعرف الامام بعده.

(بحار الانوار ۱۰۷/۲۵، باب انه لا يكون امامان في زمان واحد، حدیث ۶).

(۱۱). عن ابي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله (ص) اذا بويع لخليفتين فاقتلوا الآخر منهما.

صحیح مسلم ۳/ ۱۴۸۰ کتاب الاماره، باب ۱۵، حدیث

(۱۲). عن النبي (ص) ... ما تريدون من علي؟ ان عليا مني و انا منه، و هو ولي كل مؤمن من بعدي. (سنن ترمذی ۵ / ۲۹۶، باب ۸۲، از ابواب مناقب، حدیث ۳۷۹۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۰۰

نیست، پس چگونه امامت و ولایت مطلقه بالفعل برای مثلاً ده نفر از فقها در زمان واحد بر امت واحد، صحیح است؟! چگونه است که در آسمان و زمین اگر به جز خداوند یکتا خدایانی می بودند، به فساد کشیده می شد، ولی تعدد رهبری در سلطه های بشری جامعه را به فساد نمی کشاند؟!

نکته دیگر اینکه مجرد قرار دادن شرط اعلیت در والی - بنابراین که قائل بدان شویم - باز این محذور (تعدد رهبری) را برطرف نمی کند - چرا که ممکن است دو نفر یا بیشتر از فقها در درجات علمی مساوی باشند و به علاوه نظر مردم و نیز اهل خبره در تشخیص اعلم متفاوت است، چنانچه در عصر ما نیز این اختلاف مشاهده می گردد و اختلاف در تشخیص اعلم نمی تواند به نظریه ضرورت انتخاب رهبر خدشه وارد کند، چرا که ملاک انتخاب، نظر اکثریت (بر مبنای شرایط رهبری) است که بیان آن در فصلهای آینده خواهد آمد.

خلاصه کلام اینکه تعدد رهبری و متفرق بودن مراکز تصمیم گیری در یک زمان با توجه به اختلاف نظرها زیانش بسیار زیاد و شکننده است، بویژه در مواقع و شرایط حساس و به هنگام تشنج اجتماعی و جنگ و قتال. پس قرار دادن والیهای متعدد بالفعل به صورت مستقل، برای زمان واحد و منطقه واحد، کمک به تنازع و درگیری است و چنین عملی از قانونگذار و شارع حکیم، صحیح و شایسته نیست.

آری اگر

دخالت فقها فقط منحصر به مسائل محدود و امور جزئی محلی باشد، نظیر مشخص کردن قیم برای فرزندان یتیم و دیوانگان- چنانچه شاید مأنوس به ذهن اکثر افراد در گذشته از مفهوم ولایت فقیه همین معنی بوده است- ممکن است بتوان گفت با تعدد آنان نزاع و مشاجره ای به وجود نمی آمده است، و لکن محل بحث ما در اینجا تصدی همه شئون حکومت در جامعه اسلامی و ترسیم خطوط کلی سیاست همه مردم و شهرها، توسط فقیه است. و در چنین چشم اندازی ضرر و زیان تعدد مرکز تصمیم گیری بسیار واضح و آشکار است و باید فرض موضوع بحث را بسیار گسترده تر، به گستردگی تمام نفوس و کشورهای اسلامی در نظر گرفت.

اینها همه مربوط به احتمال اول [یعنی نظریه نصب و ولایت بالفعل داشتن همه فقها در عصر غیبت] بود.

اشکال احتمال دوم:

بر احتمال دوم [یعنی اینکه همه فقها منصوب باشند، لکن فقط یکی از آنها حق اعمال ولایت داشته باشد] این اشکال وارد می شود که اولاً: فقیهی که حق ولایت دارد از بین سایرین چگونه معین می گردد؟ اگر هیچ راهی برای تعیین آن وجود

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۰۱

نداشته باشد، در این صورت جعل ولایت لغو، و این عمل، عمل قبیحی است. و اگر تعیین آن به وسیله انتخاب امت یا اهل حل و عقد، یا توسط مجموع فقها که از بین خود یکی را انتخاب می کنند، باشد در این صورت باز ملاک و معیار انتخاب در تعیین والی اعتبار یافته و واجب است والی بر اساس این معیار از بین سایرین مشخص شود. مگر اینکه گفته شود برای مشروعیت ولایت و منتهی شدن

آن به خداوند متعال نصب نیز لازم است، که در این صورت نصب برای مشروعیت ولایت است، و انتخاب برای تعیین والی بالفعل برای تصدی مسئولیت حکومت. ولی در جواب می‌گوییم اولاً در هر صورت غیر شخص منتخب مستقلاً حق دخالت در مسائل سیاسی - اجتماعی جامعه را ندارد، چنانچه فرض مسأله نیز اینگونه بود. [پس مجرد نصب بدون انتخاب برای اعمال ولایت کافی نیست].

ثانیاً جعل ولایت برای سایر فقها طبق این فرض عمل لغو و قبیحی است بله شأنت و صلاحیت [احراز این مقام] برای همه آنان ثابت است.

اشکال احتمال سوم:

بر احتمال سوم [که منصوب به ولایت فقط یکی از فقها باشد] این اشکال وارد می‌شود که «فقیه دارای ولایت بالفعل» از بین همه فقها چگونه معین می‌شود؟ اگر راهی برای تعیین وی وجود نداشته باشد چنین جعلی لغو و قبیح است. و اگر به وسیله انتخاب معین می‌گردد، در این صورت نصب لغو و امامت در واقع به وسیله انتخاب مشخص شده است. مگر اینکه به گونه‌ای بین این دو را جمع نماییم. [و بگوییم هر دو لازم است، نصب برای مشروعیت و انتخاب برای تعیین والی بالفعل]. چنانچه پیش از این گفته شد.

اگر گفته شود: حکومت بالفعل جامعه برای اعلم فقها متعین است.

در جواب باید گفت: اولاً ممکن است دو شخص یا اشخاص متساوی در علم و فضیلت وجود داشته باشند.

ثانیاً مردم و نیز اهل خبره در بسیاری از موارد در تشخیص اعلم دچار اختلاف می‌شوند و در نتیجه رهبران متعدد بالفعل برای یک زمان و یک منطقه به وجود می‌آید و وحدت و انسجام حاصل نمی‌گردد و بلکه نظام مختل می‌شود، چنانچه پیش

از این بحث آن گذشت، پس راهی به غیر از این وجود ندارد که قائل به لزوم انتخاب شده و فقیه منتخب اکثریت مردم را برای ولایت بالفعل جامعه معین نماییم و این نکته ای است شایان توجه.

اشکال احتمال چهارم و پنجم:

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۲، ص: ۲۰۱

بر احتمال چهارم و پنجم [یعنی بر منصوب بودن همه فقها و اعمال ولایت توسط یکی از آنها با هماهنگی سایرین، و یا اعمال ولایت همه آنها

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۰۲

به صورت شورای هماهنگ با هم] نیز این اشکال وارد می شود که اینگونه اداره حکومت مخالف سیره عقلا و متشرعه است و از مسائلی است که تاکنون کسی قائل به آن نشده است. من در مجلس خبرگان «۱۳»، ابتدای امر، مدافع این نظر بودم، اما پس از تأمل و تعمق بیشتر این معنی برایم روشن گردید که اداره شئون امت بویژه در شرایط حساس و مهم بر وحدت مرکز تصمیم گیری توقف دارد، در بیشتر موارد، تعدد مراکز موجب پایمال شدن بسیاری از مصالح می گردد و پیش از این در کلام امیر المؤمنین (ع) نیز خواندیم که فرمود:

«شركت در حکومت به تزلزل و اضطراب کشیده خواهد شد» (۱۴).

و خداوند تبارک و تعالی نیز پیامبر خویش را مخاطب قرار داده و می فرماید:

«وَ شَاوَرُهُمْ فِي الْأَمْرِ، فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (۱۵) - در امر (مسائل اجتماعی - حکومتی) با آنان (مسلمانان) مشورت کن، و هنگامی که بر انجام کاری تصمیم گرفتی به خداوند توکل نما».

این آیه شریفه عزم و تصمیم نهایی به پیامبر اکرم (ص) واگذار شده است و در اینجا نکته ای است شایان تأمل.

خلاصه کلام اینکه:

نصب فقها در عصر غیبت توسط ائمه علیهم السلام به گونه ای که به مجرد نصب ولایت بالفعل برای آنان ثابت گردد، با تمام احتمالات پنجگانه ای که خواننده شد، در مرحله ثبوت قابل خدشه است و هنگامی که در مرحله ثبوت چنین نصبی صحیح نباشد، دیگر نوبت به بحث در مرحله اثبات نمی رسد. بلی، صحیح است که فقها از سوی ائمه علیهم السلام برای احراز چنین مقامی پیشنهاد شده باشند، تا امت به گرد دیگران نگردند و به آنان روی بیاورند و یکی از آنان را انتخاب کرده و، امور خود را به وی واگذار کنند و او را بالفعل و الی و حاکم خویش قرار دهند.

بر امت نیز واجب است که به چنین انتخابی اقدام نمایند، چرا که این کار یکی از مهمترین فرایض و واجبات است و ترک آن از شدیدترین گناهان محسوب می شود، و تعطیل حکومت، تعطیل حقوق و حدود و احکام و تسلط کفار و تجاوزگران بر حقوق و شئون

(۱۳). هنگامی که استاد- حفظه الله- در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، ریاست مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی را به عهده داشتند.

(۱۴). الشرکه فی الملک تؤدی الی الاضطراب. غرر و درر ۸۶/۲ حدیث ۱۹۴۱.

(۱۵). آل عمران (۳) ۱۵۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۰۳

مسلمانان را به دنبال دارد.

توضیح این مطلب و استدلال بر این نقطه نظر در مباحث بعدی به تفصیل خواهد آمد.

نکته دوم: تصدی ولایت توسط هر یک از فقها به عنوان واجب کفایی:

نکته دیگر اینکه اگر ما قائل شویم که جمیع فقهای واجد شرایط در عصر غیبت از سوی ائمه معصومین (ع) به ولایت منصوب هستند، مقتضای آن جواز و بلکه وجوب تصدی مقام ولایت و حکومت از

سوی فرد فرد آنان به صورت واجب کفایی است، بدین گونه که هر یک باید امور قضاوت و اجرای حدود و تعزیرات و تصرف در اموال افراد غایب و ناتوان و قرار دادن سرپرست برای آنان و به عهده گرفتن امور ازدواج و طلاقشان و نیز مطالبه مالیاتهای اسلامی از قبیل خمس و زکاه و جزیه و امثال آن را به عهده بگیرد.

بلکه وظایفی نظیر جهاد ابتدایی برای دعوت به اسلام- طبق آنچه ما بدان نظر داشتیم- علاوه بر جهاد دفاعی و آماده کردن مقدمات از قبیل سپاه و امکانات و نیز عقد قرارداد و معاهدات با سایر امتهای و مسائل دیگری از این قبیل که از شئون حکومت محسوب می گردد به عهده اوست. از سوی دیگر بر امت مسلمان نیز واجب است که از فرد فردشان اطاعت داشته و تسلیم آنان باشد، اگر چه در مسائل فقهی مقلد او نباشد، بلکه بر هر یک از فقها نیز واجب است در مواردی که یکی از آنان به چیزی حکم نمود از او اطاعت کند و تراحم با وی جایز نیست، زیرا تخلف از حکم کسی که امام معصوم او را والی بالفعل قرار داده و برای این جهت او را منصوب کرده جایز نیست، چنانچه تراحم با وی نیز جایز نیست. پس در صورتی که یکی از آنها در حادثه ای حکم به چیزی نمود، حکم نمودن بر خلاف آن بر فقیه دیگر جایز نیست. و هنگامی که نیازهای مالی حکومت اسلامی را یکی از آنان اداره می کند برای دیگران، گرفتن مالیات بدون اجازه وی جایز نیست و مزاحمت در امور مالی از شدیدترین مزاحمتهاست، چنانچه

مخفی نیست.

همه اینها در موردی است که سایر فقها اذعان و اعتراف داشته باشند که حاکم متصدی امور، واجد شرایطی که شرع آن را در والی معتبر دانسته، می باشد.

و اما در صورتی که اعتراف به صلاحیت وی نداشته باشند، اطاعت از وی قهرا بر آنان واجب نیست، اگر چه ممکن است گفته شود که تجاهر و تظاهر به مخالفت با وی نیز حرام است.

مخفی نماند که تشاجر و اختلاف و اختلال نظام و از دست رفتن مصالح مهم نیز از همین جا نشأت می گیرد و این فرض کم و کوچکی نیست، چرا که بسیاری از ما، در

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۰۴

قضاوت‌هایمان نسبت به دیگران دچار خطا و اشتباه می شویم، یا اینکه هواها بر شخص غلبه نموده و در عمق ذات خویش از یک نوع خودخواهی و بی‌اعتنایی و تحقیر و حسادات نسبت به دیگران بی‌نصیب نمی‌باشد و بروی بسیار گران می‌آید که تسلیم فردی همانند خویش گردد و از وی پیروی و اطاعت نماید، مگر آن کسانی که خداوند متعال، آنان را از افتادن در این دام بازداشته باشد.

اما اگر ما به خاطر خدشه در منصوب بودن عموم فقها به ولایت بالفعل ثبوتاً و یا اثباتاً بدین معنی قائل شویم که همه فقها در عصر غیبت ولایت بالفعل ندارند و بگوییم که تنها فقیه واجد شرایط صلاحیت و اهلیت ولایت را دارد و از دیگران برای این منصب اصلح است و بگوییم روایاتی که در فضل علما و فقها وارد شده چیزی علاوه بر صلاحیت و پیشنهاد آنان برای مقام ولایت را دارا نیست و در نتیجه بدین معنی قائل

شویم که ولایت بالفعل آنان به وسیلهٔ انتخاب امت در یک مرحله یا دو مرحله تحقق می‌پذیرد، پس در این فرض به ناچار والی بالفعل در میان فقها کسی است که امت او را انتخاب می‌کنند و امانت الهی را به دست وی می‌سپارند. در این هنگام او سزاوار تصدی شئون ولایت بالفعل جامعه است و دیگران اگر چه واجد شرایط باشند، مگر با اجازه و زیر نظر وی نمی‌توانند در مسائل دخالت کنند و در این ارتباط هیچ فرقی بین امور مالی و غیر مالی و امور کلی و جزئی نیست.

طبق این فرض، آنگاه که امت به اختیار خویش امر ولایت را به کسی واگذار کند بالطبع خود نیز مدافع و نیروی اجرایی وی خواهد شد و در نتیجه ولایت استحکام می‌یابد و نظام انسجام می‌گیرد و فساد دفع و ناهلان از دستگاه حکومت طرد می‌گردند. و نیز امت می‌تواند در صورتی که حاکم منتخب، شرایط رهبری را فاقد شد یا اینکه از وظایف خود که در فصلهای آینده به تفصیل بحث آن خواهد آمد، تخلف ورزید، وی را از حکومت عزل کنند.

به طور خلاصه طبق این فرض امر ولایت بالفعل، به دست امت است، اگر چه بر آنان واجب است که در مقام انتخاب رهبر، شرایطی را که شارع مقدس در حاکم اسلامی معتبر دانسته از قبیل فقاوت و غیره رعایت کنند. بلی، در صورتی که مردم، عمل به این فریضهٔ مهم را ترک کنند، و در جهت انتخاب حاکم صالح تلاش نمایند، ممکن است چنانچه پس از این بحث آن خواهد آمد، قائل شویم که فقهای واجد شرایط از باب حسب «۱۶»،

(۱۶). امور حسبیه به اموری گفته می شود که شارع مقدس به تعطیل ماندن و ترک آنها راضی نیست و باید این گونه امور در جهت رفع مشکلات مردم برای رضای خداوند در جامعه تحقق یابد. این مبحث به صورت بحثی مستقل در بخش ششم کتاب (جلد سوم) مطرح شده است (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۰۵

معطله را به عهده بگیرند. چرا که امور حسبیه منحصر به امور جزئی نظیر حفظ اموال شخص غایب و ناتوان نیست، بلکه امور اجتماعی - عمومی را نیز شامل می گردد، چنانچه بحث آن خواهد آمد.

در هر صورت ولایت و حکومت در عصر غیبت منحصر به فقیه جامع الشرائط است، یا به صورت نصب عمومی [از جانب ائمه معصومین (ع)] و یا با انتخاب از سوی امت یا به صورت به دوش گرفتن وظایف حسبه در صورت نبودن آن دو [نصب و انتخاب]. پس در نتیجه با وجود فقیه جامع الشرائط پیشی گرفتن از وی بر دیگران جایز نیست، بلکه تن دادن به اوامر و نظرات وی واجب است، چرا که ما برای حاکم اسلامی هشت شرط گفتیم که همه آنها بر فقیه جامع الشرائط منطبق است.

دو مطلب قابل توجه

۱- بحث پیرامون دولتهای متعدد:

پیش از این گفته شد هنگامی که در یک زمان فقهای واجد شرایط متعدد باشند، پنج احتمال در ولایت آنان وجود دارد که مقتضای هر یک از آن احتمالات مورد بررسی قرار گرفت. اما اگر گفته شود: آیا امکان ندارد حکم خداوند را بیش از یک فقیه اقامه نماید، لکن گستره حکومت هر یک از آنان در عشیره و قبیله خاص و یا کشور به خصوصی باشد.

بدین گونه که دولتهای کوچک

اسلامی مستقل در کشورهای مختلف تشکیل گردد و رهبری هر یک از آنها را فقهی به عهده داشته باشد و در صورت لزوم بین آنها روابط و هماهنگی‌هایی برقرار گردد؟ و بلکه با توجه به گستردگی کشورها و دوری آنها از یکدیگر و تعدد خصوصیات قومی و تباین مذاهب، عاداتها، زبانها و ... با یکدیگر، اجماع و اجتماع همه مسلمانان در یک زمان بر یک امام و رهبر واحد بسیار مشکل است. و این ششمین احتمال در این زمینه می‌تواند باشد- احتمالی که نظیر آن در صدر اسلام به وقوع پیوسته است.

طبری در وقایع سال چهارم هجرت، مطالبی در این زمینه دارد که عین عبارتهای او، این گونه است:

«و در این سال (سال چهارم هجری) چنانچه نقل کرده اند، بین علی (ع) و معاویه پس از مکاتباتی که بین آنان رد و بدل گردید، پیمان آتش بس برقرار شد ... معاویه به علی (ع) نوشت: «اگر خواستی عراق برای تو باشد و شام از آن من، و شمشیر از سر این امت برداشته شود و خونهای مسلمانان تا این حد ریخته نشود» پس آن دو به این قرارداد رضایت داده و این گونه عمل کردند، آنگاه

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۰۶

معاویه مأمورین خود را به شام و اطراف آن گسیل داشت و مالیات و خراج آن را جمع آوری کرد و علی (ع) نیز مالیات عراق را گردآوری نمود و سپاهیان خود را به اطراف و اکناف آن اعزام داشت. «(۱۷)»

از سوی دیگر، برخی از فقها نیز در برخی شرایط، این گونه تعدد حکومت را جایز شمرده اند، چنانچه از عبد القاهر بغدادی نقل

شده که گفت:

«اصحاب ما می گویند: در یک زمان وجود دو امام واجب الاطاعه جایز نیست، در هر زمان امامت برای یک نفر منعقد می گردد و دیگران زیر پرچم او باید باشند، و اگر دیگران بدون سبب و علتی که موجب عزل او باشد، بر وی خروج کردند، از بغات محسوب می گردند، مگر اینکه بین دو کشور دریایی فاصله باشد به گونه ای که نتوانند اهل هر یک از دو کشور نصرت و یاری خود را به دیگری برسانند، که در این صورت جایز است برای اهالی هر یک از کشورها که با فردی از اهالی همان ناحیه عقد امامت برقرار کنند. و دسته ای از طایفه کرامیه معتقدند که: جایز است در یک زمان دو امام و یا بیشتر وجود داشته باشند.» (۱۸)

و از امام الحرمین جوینی نقل شده که در کتاب الارشاد می نویسد:

«اصحاب ما معتقدند که پیمان رهبری بستن با دو نفر در دو طرف عالم صحیح نیست ... اما به نظر من پیمان رهبری بستن با دو نفر در یک سرزمین که محدوده رهبری آنان با یکدیگر تداخل و برخورد داشته باشد جایز نیست و اجماع نیز بر این معنی منعقد است.»

و اما در صورتی که منطقه ها از یکدیگر دور باشد و موانع مختلف دو امام را از یکدیگر دور نموده باشد، برای این احتمال [وجود دو امام در یک زمان] زمینه ای وجود دارد و این از موارد نهی شده خارج است. «۱۹»

اما در پاسخ این احتمال باید گفت: وجود دولتهای کوچک، هیچ اشکالی ندارد در صورتی که مجموعه آنها زیر نظر یک رهبر و حکومت واحد به کار و فعالیت خود ادامه

دهند و آن رهبر واحد پراکندگیهایشان را برطرف، و ارتباط بین مجموع آنها را محکم و در شرایط لازم یک حکم و دستور عمومی را به همه آنان ابلاغ نماید، به گونه ای که همه آنها

(۱۷). تاریخ طبری ۶ / ۳۴۵۲.

(۱۸). نظام الحکم و الشریعه و التاریخ الاسلامی / ۳۲۲.

(۱۹). نظام الحکم و الشریعه و التاریخ الاسلامی / ۳۲۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۰۷

یک دولت مقتدر واحد به حساب بیایند که هر دولت کوچکی پشتوانه دولت دیگر به شمار آید، نظیر ایالات متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی [که از چند ایالت و جمهوری کوچکتر تشکیل شده است].

و اما تعدد حکمرانان مستقل در رأی و اراده، در همه امور، بدون یک رهبری واحد که امور آنان را منظم و اختلافاتشان را برطرف کند، همواره زمینه یک اختلاف و پراکندگی را در آنان باقی می گذارد.

آیا ملاحظه نمی فرمایید که خداوند متعال برای هر انسان، دو گوش شنوا و دو چشم بینا و دو دست و دو پا و اعضا و جهازات مختلف قرار داده که هر یک کار خود را انجام می دهند، اما فوق همه اینها برای وی، یک سر و یک عقل قرار داده که همه را کنترل می کند و یک زبان که خواستها و منویات او را بازگو می نماید؟ امام نیز سر و عقل تدبیرکننده و زبان گویای امت است.

آیا به یاد نداریم، آنگاه که اجانب و استعمارگران در صدد برآمدند مسلمانان را ناتوان و خوار نموده و بر شهرها و منابعشان سلطه یابند، آنان را تکه پاره نموده و به دولتهای کوچک که دچار اختلافات ناسیونالیستی و طایفگی و لغوی هستند، گرفتار نمودند، تا جایی که

یکی از رهبران انگلیسی، جمله معروف خود: «فرق تسد- تفرقه بینداز و حکومت کن» را به عنوان یک اصل در سیاست استعماری انگلیس مطرح می کند. و از همین جاست که دانسته می شود وحدت همواره، همزاد و همراه قوت و پیروزی، و تفرقه و تعدد، همیشه جایگاه ضعف و سستی جامعه است.

از سوی دیگر، اخبار و روایاتی که بر وجوب وحدت امام حکم می نمود- و تعداد زیادی از آنها پیش از این خوانده شد- طبق اطلاق خود، اینگونه تعدد امامت را نیز نفی می کند که می توان بدان مراجعه نمود.

اما آنچه از طبری نقل شد که امیر المؤمنین (ع) به تقسیم حکومت بین خود و معاویه رضایت داده بر فرض صحت آن، این جریان پس از جنگهایی بود که بین آن دو، روی داد و سپاهیان آن حضرت (ع) از رفتن به جبهه جنگ کوتاهی ورزیدند، و گرنه آن حضرت چنانچه از نامه ها و خطبه های وی استفاده می گردد، هرگز به حکومت معاویه راضی نبود.

و اجماع همه امت در یک مرحله برای تعیین امام واحد با توجه به دوری کشورها از یکدیگر و گستردگی شهرها اگر چه دارای مشکلاتی است، اما می توان با انتخابات در دو مرحله یا چند مرحله این مشکل را برطرف کرد. بدین گونه که مردم در یک مرحله خبرگان

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۰۸

خویش را انتخاب کنند و رهبر کل توسط خبرگان که برای این جهت اعزام شده اند مشخص شود.

همه اینها در صورت وجود قدرت و داشتن امکان [در جهت تشکیل حکومت واحد اسلامی] است، و گرنه بر فرض عدم امکان تشکیل دولت اسلامی واحده که فراگیر همه مسلمانان باشد، تشکیل دولت و یا

دولت‌های کوچک بلاشکال است، چرا که تشکیل یک دولت کوچک یا تشکیل دولت‌های کوچک بر اساس موازین اسلام از مهم‌ترین امور و واگذار کردن آن در اختیار طاغوتها و ستمگران و اشرار اولی است، پس در این صورت برای رفع ظلم و فساد، تشکیل اینگونه دولت‌ها و حکومتها متعین می‌گردد، و این نکته ای است شایان توجه.

۲- بحث و گفتگو پیرامون سخن ابن طاووس (در باره ولایت فقیه در عصر غیبت):

بدان که مسأله ولایت فقیه و اقامه دولت حق، مطابق با موازین اسلام از بزرگترین مسائل اساسی در اسلام است، چرا که تحقق چنین حکومتی تنها وسیله حفظ بیضه اسلام و نظام و کیان مسلمانان و اجرای قوانین و احکام اسلام و وسیله اجرای امر به معروف و نهی از منکر به مفهوم وسیع آن است و واضح است که وجوب مقدمه (تشکیل حکومت) متناسب با اهمیت ذی المقدمه آن [اجرای قوانین و حفظ کیان اسلام] است.

اما فقهای ما- رضوان الله علیهم- با اینکه ملاحظه می‌فرمایند که روایات مشهور آنان بر اینست که از ارجاع امور بسیار زیاد به سلطان یا حاکم یا والی، و در آن از زندان یا بیت المال و امور دیگر مشابه اینها که از لوازم حکومت است بسیار یاد شده است، و خود نیز در کتابهای فقهی خویش در ابواب مختلف فقه طبق مضمون آن فتوا داده اند، لکن از بحث اساسی و گسترده در این زمینه [بحث از حکومت اسلامی به صورت مستقل] دست کشیده اند.

راز و رمز این نکته در این است که نظر علمای سنت در مسأله حکومت و شرایط حاکم، بسیار وسیع است و بیشتر آنان حکومت‌های موجود در زمان خویش را حکومت حق می‌پنداشته اند [و به همین جهت در کتب فقهی خویش

به صورت مستقل در زمینه مسائل حکومتی به بحث و کاوش پرداخته اند] ولی ما شیعه امامیه طبق اعتقادمان در عصر ظهور و حضور ائمه - علیهم السلام - حکومت را حق ائمه (ع) دانسته و در عصر غیبت نیز به خاطر غیر مشروع دانستن حکومت‌های وقت عموماً شیعیان و علمایشان پراکنده بوده و در نهایت تقیه به سر می بردند.

لذا از اینکه حکومت روزی به آنان باز گردد مأیوس بودند و گویا این بازگشت را به صورت امر ممتنعی می پنداشتند. و در چنین شرایطی بحث از حکومت و فروع مختلف آن و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۰۹

شرایط حاکم اسلامی و سایر مباحث در این زمینه در نظر آنان مباحثی لغو و بیهوده و بی فایده بوده، و به همین جهت به جز برخی از فقهای ما، آن هم به صورت جنبی و نسبت به تصرفات در امور جزئی و محدود، بدان پرداخته اند. از باب نمونه ملاحظه می فرمایید که شیخ اعظم انصاری - قدس سره - در کتاب مکاسب خویش به هنگام طرح مسأله تصرف در مال طفل، بحث مختصری نیز در ولایت فقیه دارند، پس گویا ولایت فقیه در نظر ایشان، نظیر ولایت پدر و پدربزرگ نسبت به فرزند در دایره بسته و کوچکی محدود بوده و هرگز به ذهن آنان خطور نمی کرده که فقیه عادل نیز بتواند در مقابل دولتهای جائز مقتدر در کشورهای اسلامی حکومت و دولت تشکیل بدهد.

یأس فقهای ما از بازگشت حکومت به آنان و شدت تقیه در شیعیان تا جایی رسیده بود که ملاحظه می کنیم سید بن طاووس - قدس سره - هنگامی که می بیند حکومت مغول به او و به علمای شیعه روی آورده اند و

دست آنان را برای ارشاد مردم و اجرای برخی از احکام باز گذاشته اند، این وضعیت را عنایتی از جانب خداوند متعال و یک نوع قدرتی برای خود که امام صادق (ع) از آن خبر داده و مقدمه ظهور ولی امر (عج) و قیام آن حضرت است، یاد می کند.

ایشان در کتاب الاقبال در اعمال ماه ربیع الاول می فرماید:

«من در کتاب الملاحم - نوشته بطائنی - حدیثی از امام صادق (ع) یافتم که در آن از وجود شخصی از اهل بیت پیغمبر (ص) پس از زوال سلطنت بنی عباس، خبر داده است، شاید این حدیث اشاره به ما، و انعام و اکرام خداوند نسبت به ما باشد. این روایت را بطائنی با الفاظ آن از نسخه عتیقه ای که در کتابخانه (یا موزه) بارگاه امام کاظم (ع) موجود است نقل می کند و عین آنچه ما مشاهده نموده و روایت می کنیم، این است:

«ابی بصیر از امام صادق (ع) روایت نموده که گفت آن حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی برتر و گرامی تر و بزرگتر از آن است که زمین را بدون امام عادل رها بگذارد. گفت به آن حضرت عرض کردم: فدایت کردم، مرا به آنچه به آن آرامش می یابم آگاه کن. فرمود: ای ابا محمد، هرگز امت محمد، تا هنگامی که یک فرزند از بنی فلان حکومت داشته باشند، فرج نمی یابند تا آنکه حکومت آنان منقرض گردد. آنگاه خداوند از میان امت محمد، فردی از ما اهل بیت را می فرستد که [مردم را] به تقوا راهنمایی کرده و به هدایت عمل می کند و در حکومت خود رشوه نمی گیرد. به خدا سوگند، من او را به اسم و اسم

مبانی فقهی

پدرش می شناسم. آنگاه پس از او کسی که گردنش کوتاه و چاق و دارای یک خال معمولی و دو خال بزرگ و قائم عادل و حافظ ودیعه های الهی است، [امام زمان (عج)] خواهد آمد. زمین را پر از عدل و داد می کند، پس از آنکه بدکاران آن را پر از جور و ستم نموده باشند».

آنگاه ادامه حدیث را تمام می کند و می فرماید: از آن روی که حکومت بنی عباس منقرض گردید و من مردی از اهل بیت را نیافتم و نشنیدم که به تقوی رهنمون باشد و به هدایت عمل کند و در حکم خویش رشوه نگیرد، آن گونه که خداوند نعمتهای ظاهری و باطنی خود را بر ما تمام نموده است. به همین جهت گمان می کنم و بلکه درمی یابم که این حدیث اشاره به ماست ... و من امیدوارم خداوند متعال به رحمت خویش به من منت نهاده باشد و در کتب پیشینیان از زبان امام صادق (ع) ذکری از ما به میان آمده باشد ... و در این دولت پیروز [دولت مغول] هیچ یک از افراد اهل بیت پاک پیغمبر (ص) نیست که همانند ما از صله و صدقات آن دولت، و از دعاهای خیرشان و دستوراتی که حکایت گر عدالت و رحمت آشکار آنهاست بهره مند شده باشد «(۲۰)»

به هر حال، یأس و نومیدی اصحاب ما از بازگشت حکومت به آنان سبب شده بود که در فروع و شروط مسائل حکومتی بحث گسترده نمایند، و لکن پس از آنکه عنایت خداوندی شامل حال مسلمانان در ایران اسلامی گردید و انقلاب اسلامی به رهبری استاد بزرگوار (امام خمینی) مد ظله

به پیروزی رسید و ایران از چنگال استبداد و استعمار شرقی و غربی رهایی یافت و معادلات سیاسی متداول شکسته شد، بحث از حکومت اسلامی و شئون مختلف آن به عنوان یک ضرورت مطرح گردید. مگر اینکه خداوند با ظهور ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه- بر ما منت نهاده و ما را از این گونه بحثهای عریض و طویل، بی نیاز سازد.

به هر صورت ما، در این کتاب مباحثی را مطرح نمودیم که شاید برخی از آنها ناقص و یا گسسته از یکدیگر باشد و ادعای صحت آنچه به ذهنمان خطور کرده را نیز نداریم. از این رو، از فضیلتی بزرگوار انتظار می رود که در جهت حل مشکلات جامعه و حوادث واقعه همگام با جریان تدبیر امور، این مباحث را نیز دنبال کنند.

و شما نیز هنگامی که در عقل خویش، گستردگی حکومت اسلامی و کثرت مسائل

(۲۰). الاقبال / ۷۱. چاپ دیگر / ۵۹۹، باب ۴، فصل اعمال مربوط به سیزدهم ربیع الاول.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۱۱

مستحده آن را مجسم نمایی برای تو آشکار می گردد که مبدأ و مرکز تصمیم گیری باید یکی باشد و شرکت در حکومت به عدم ثبات و اضطراب کشیده خواهد شد و دخالت هر فقیه در مسائل، موجب هرج و مرج می گردد. بلی تبادل نظر و مشورت با متخصصین در مسائل مختلف پیش از تصمیم گیری واجب و لازم است، اما تصمیم گیرنده یک نفر بیشتر نمی تواند باشد، چنانچه تفصیل آن در بخش ششم کتاب خواهد آمد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۱۳

فصل سوم دلایل نصب عمومی فقها به ولایت

اشاره

تاکنون دانسته شد که:

اولاً: حکومت در همه اعصار از ضروریات است و تعطیل آن در جامعه به گونه ای

با تعطیل اسلام برابر است.

ثانیا: در حاکم اسلامی هشت شرط است، که آن شرایط بر کسی جز فقیه واجد شرایط منطبق نیست.

ثالثا: ولایت جز به نصب از بالا یا به وسیله انتخاب از جانب مردم- چنانچه بحث تفصیلی آن خواهد آمد- منعقد نمی گردد و اینکه انتخاب در طول نصب و در صورت نبودن نص است.

رابعا: نصب امیر المؤمنین و ائمه معصومین (ع) از فرزندان وی با ادله قطعی نزد ما ثابت است و در عصر آنان اعتباری برای انتخاب وجود ندارد.

خامسا: از ظاهر کلمات اصحاب امامیه و اساتید استفاده می گردد که در عصر غیبت، فقها به نصب عام منصوبند و از جانب ائمه معصومین (ع) والیان بالفعل جامعه می باشند، و ما اجمالا یادآور شدیم که این بیان در صورتی صحیح است که در مرحله ثبوت امکان چنین نصبی وجود داشته باشد و در مرحله اثبات بر آن دلایل اقامه گردد و گرنه نوبت به انتخاب می رسد.

و باز در فصل دوم همین بخش (فصل قبلی) نیز امکان نصب عموم فقها به صورت

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۱۴

بالفعل در مقام ثبوت مورد خدشه واقع شد.

حال، با مرور بر همه این مقدمات وقت آن رسیده که به دلایل نصب فقها به صورت عموم در مرحله اثبات که از طرف فقها مطرح شده پردازیم و مناقشات وارده بر آن را یادآور شویم.

۱- مقبوله عمر بن حنظله:

کلینی از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از داود بن حصین، از عمر بن حنظله روایت نموده که گفت از امام صادق (ع) از دو مرد از اصحابمان که بین آنان درباره دین یا میراث

نزاعی رخ داده بود و محاکمه را به نزد سلطان یا قاضی بردند. پرسش نمودم که آیا چنین کاری حلال و رواست؟ حضرت فرمود:

«من تحاکم الیهم فی حق او باطل فانما تحاکم الی الطاغوت، و ما یحکم له فانما یأخذ سحتا و ان کان حقا ثابتا له، لانه اخذه بحکم الطاغوت و قد امر الله ان یکفر به، قال الله تعالی: «یُریدُونَ أَنْ یَتَّحَاكُمُوا إِلَی الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ یُکْفَرُوا بِهِ» قلت: فکیف یصنعان؟ قال: ینظران (الی) من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما، فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم الله، و علینا ردّ، و الرادّ علینا الرادّ علی الله، و هو علی حد الشریک بالله «۱».

کسی که در مورد حق یا باطلی محاکمه را به نزد آنان [سلطان و قاضیان جور] ببرد، بی گمان محاکمه به نزد طاغوت برده، و آنچه به نفع او حکم شود، گرفتن آن حرام است، اگر چه حق برای وی ثابت باشد، چرا که آن [اموال] را به توسط حکم طاغوت بازپس گرفته، با اینکه خداوند متعال دستور فرموده که به آن کفر بورزند و فرموده: «اینان می خواهند محاکمه به نزد طاغوت ببرند، با اینکه مأمور شده اند که به آن کفر بورزند. عرض کردم: پس چه باید بکنند؟»

فرمود: دقت کنند در میان شما آن کس که حدیث ما را روایت می کند و در حلال و حرام ما ابراز نظر می کند، و احکام ما را می شناسد، وی را به عنوان حکم قرار دهند، چرا که من او را حاکم شما

(۱). اصول کافی ۱/ ۶۷، باب اختلاف الحدیث، حدیث ۱۰، و نیز فروع کافی ۷/ ۴۱۲، کتاب القضاء، باب کراهیه الارتفاع الی قضاء الجور، حدیث ۵، و نیز وسائل ۱۸/ ۹۸، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، حدیث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۱۵

و از وی نپذیرفتند بی گمان حکم خدا را سبک شمرده و به ما پشت کرده اند و کسی که به ما پشت کند [و حکم ما را رد کند] به خداوند پشت کرده و این در حد شرک به خداوند است.

این روایت را شیخ نیز در تهذیب در دو مورد نقل کرده است «۲». سند در یکی از این دو محمد بن یحیی، از محمد بن حسن بن شمون، از محمد بن عیسی و در دیگری محمد بن علی بن محبوب، از محمد بن عیسی ... است.

در هر صورت، این روایت از سوی اصحاب ما تلقی به قبول شده، تا جایی که به «مقبوله» شهرت یافته است و صفوان بن یحیی از اصحاب اجماع است تا جایی که از شیخ در عده نقل شده که وی (صفوان) به جز از افراد ثقه روایت نقل نمی کند «۳».

بررسی زنجیره سند روایت: از جهت زنجیره سند ظاهرا این روایت بد نیست، اگر چه برخی از مناقشات در محمد بن عیسی و داود بن حصین و عمر بن حنظله وارد شده است:

کتاب تنقیح المقال درباره محمد بن عیسی یقطین می نویسد:

«درباره وی دو نظر وجود دارد: نظر اول اینکه او ضعیف است، این نظر را جمعی از جمله شیخ در فهرست خویش و در دو موضع از

رجال خویش بدان تصریح نموده است. ایشان در کتاب الفهرست می فرماید: «محمد بن عیسی بن عبید یقظین ضعیف است، ابو جعفر بن بابویه از کسانی که «نوادر الحکمه- برگزیده های حکمت» خویش را از آنان نقل نموده، محمد بن عیسی را استثنا کرده و گفته روایتی که تنها از طریق محمد بن عیسی نقل شده باشد، من روایت نمی کنم.

برخی گفته اند وی طبق مذهب غلات «۴» حرکت می کرده است. نظر دوم این است که وی فردی ثقه و مورد اعتماد است. نجاشی به این نظریه تصریح کرده و گفته است: وی فردی جلیل القدر در بین ماست، ثقه، مطمئن، کثیر الروایه و دارای تألیفات خوبی است، که از ابی جعفر ثانی (امام جواد (ع)) به صورت نامه و شفاهی روایت نقل کرده است.

نیز در رجال کشی از قول «القتیبی» می گوید: فضل بن شاذان،

(۲) تهذیب الاحکام ۶۸/۲ و ۹۱ از چاپ قدیم، مطابق با ۶/۲۱۸ و ۳۰۱، حدیث ۵۱۴ و ۸۴۵.

(۳). عده الاصول ۱/۳۸۶-۳۸۷، و تنقیح المقال ۲/۱۰۰-۱۰۱.

(۴). غلات، کسانی بوده اند که نسبت به ائمه (ع) غلو کرده و آنان را گاهی تا حد خدایی بالا برده اند. (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۱۶

«العبیدی (۵)» را بسیار دوست می داشت، همواره از او تعریف و ستایش می کرد و متمایل به او بود و می گفت در همدوره های وی کسی همانند او وجود نداشته است «۶».

در توضیح کلام فوق باید گفت: اینکه ابن بابویه محمد بن عیسی را استثنا کرده، تنها در مورد روایاتی است که وی از یونس نقل نموده، و این دلیل بر این نیست که ایشان به وجود ضعف در وی

اعتقاد داشته، بلکه بدین جهت بوده که در سنّ وی و اینکه آیا یونس را درک نموده است یا نه، اشکال داشته است.

امّا اینکه وی را به غلوّ متهم کرده اند، این چیزی است که در آن زمانها بسیار شایع بوده که برخی از بزرگان اصحاب را به خاطر اینکه برخی از مقامات عالیه را برای ائمه علیهم السلام قائل بودند، به غلو متهم می کردند، نظیر همان چیزی که در اعصار ما وجود دارد که برخی از عرفا و فلاسفه را به کفر و زندقه متهم می کنند و شاید این مقام نیز از همین قبیل بوده است و این نکته ای است شایان توجه.

اما درباره «داود بن حصین الاسدی» در تنقیح المقال آمده است:

«شیخ در رجال خویش، وی را از اصحاب امام صادق و امام کاظم (ع) به شمار آورده و گفته است او واقفی مذهب است. [یعنی امامت را در امام موسی بن جعفر (ع) پایان یافته می داند] و نجاشی گفته: او اهل کوفه و مورد اعتماد است، از امام صادق و امام کاظم (ع) روایت نقل نموده، و با ابو العباس بقباق مصاحبت داشته و دارای کتاب نیز می باشد «۷».

البته مخفی نماند که تهافتی بین این دو کلام [شیخ و نجاشی] وجود ندارد، چون امکان دارد، وی هم واقفی مذهب و هم ثقه باشد.

و اما درباره «عمر بن حنظله» در تنقیح المقال اینگونه آمده است:

«شیخ در جایی او را از اصحاب امام باقر (ع) و در جای دیگر از اصحاب امام صادق (ع) دانسته است و شرح حال اینکه درباره وی چیزی در کتابهای رجال نیامده است، و لکن در کتاب کافی در باب وقت

صلاه از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از یزید بن خلیفه روایت شده که گفت به امام صادق (ع)

(۵). عییدی، همان محمد بن عیسی است که منسوب به جدش عید می باشد. (مقرر).

(۶). تنقیح المقال ۳/ ۱۶۷.

(۷). تنقیح المقال ۱/ ۴۰۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۱۷

عرض کردم که عمر بن حنظله درباره وقت نماز از شما مطلبی نقل کرده، حضرت فرمود: اذا لا یکذب علینا- او بر ما دروغ نمی بندد «۸».

و در کتاب تهذیب در باب اعمال شب و روز جمعه از حسین بن سعید از فضاله، از ابان از اسماعیل جعفی، از عمر بن حنظله، روایت شده که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم آیا در روز جمعه قنوت می باشد؟ حضرت فرمود: انت رسولی الیهم فی هذا اذا صلیتم فی جماعه ... تو فرستاده من در میان آنان می باشی، در صورتی که نماز را به جماعت ادا نمایند ... «۹».

از این دو روایت مورد وثوق بودن وی استفاده می گردد. «۱۰»

اما اشکالی که بر تمسک به این دو روایت وارد می شود این است که در سند روایت اول یزید بن خلیفه است، که طبق آنچه شیخ بدان تصریح نموده واقفی مذهب است. «۱۱» و مورد وثوق بودن او هم اثبات نگردیده، روایت دوم را نیز شخص عمر بن حنظله روایت نموده، پس چگونه مورد وثوق بودن وی با آن ثابت می گردد؟!

بلی ممکن است چون روایتهای بسیاری از ائمه علیهم السلام روایت کرده، همین گواهی بر وثاقت وی باشد، چنانچه برخی نیز اینگونه گفته اند. «۱۲»

در هر صورت، اصحاب ما این روایت را تلقی به قبول نموده اند، تا جایی که نام

۲- مشهوره ابی خدیجه:

[متن روایت]

شیخ به سند خویش از محمد بن علی بن محبوب، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابی الجهم، از ابی خدیجه روایت نموده که گفت امام صادق (ع) مرا نزد اصحابمان فرستاد و فرمود:

«قل لهم: ایاکم اذا وقعت بینکم خصومه او تدارى بینکم فی شیء من الاخذ

(۸). کافی ۳/ ۲۷۵، باب وقت الظهر و العصر، حدیث ۱، چاپ قدیم ۱/ ۷۶.

(۹). تهذیب الاحکام ۳/ ۱۶، باب العمل فی ليله الجمعه و یومها، حدیث ۵۷، چاپ قدیم ۱/ ۲۴۹.

(۱۰). تنقیح المقال ۲/ ۳۴۲.

(۱۱). رجال طوسی / ۳۶۴ (در بخش اصحاب کاظم (ع)).

(۱۲). در مورد سایر افراد زنجیره سند مقبوله باید گفت: یکی محمد بن یحیی عطار قمی اشعری است که ثقة است، دیگری محمد بن حسین می باشد که مراد محمد بن حسین بن ابی الخطاب است که وی نیز ثقة می باشد.

صفوان بن یحیی نیز از طبقه شش و از اصحاب اجماع است و اشکالی در وی نیست. (از افاضات معظم له در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۱۸

و العطاء ان تتحاكموا الی احد من هؤلاء الفساق. اجعلوا بینکم رجلا ممن قد عرف حلالنا و حرامنا، فانی قد جعلته قاضیا. و ایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر. «۱۳»

به آنان بگو اگر مخاصمه و نزاع و بگومگو در برخی گرفتن و دادنها بین شما واقع شد پرهیزید از اینکه محاکمه را به نزد یکی از این فاسقها ببرید، بین خویش کسی که حلال و حرام ما را می شناسد معین کنید که من او را قاضی شما قرار دادم و بر حذر باشید از اینکه مخاصمه

یکدیگر را به نزد سلطان ستمگر ببرید.»

در کتاب تهذیب در هر دو چاپ آن، عبارات روایت به همین شکل آمده، و لکن در کتاب وسائل آمده است «فانی قد جعلته علیکم قاضیا» (۱۴) که کلمه «علیکم» در آن اضافه شده، شاید این سهو از ناحیه ایشان و یا نسخه نویس بوده و یا اینکه در نسخه کتاب تهذیب که نزد صاحب وسائل بوده، اینگونه نگاشته شده بوده است.

صدوق نیز به سند خویش از احمد بن عائد از ابی خدیجه «سالم بن مکرم جمال» روایت نموده که گفت: «ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق (ع) فرمود:

«ببریزید از اینکه برخی از شما برخی دیگر را برای محاکمه نزد اهل ستم بکشانید، و لکن ملاحظه کنید کسی که چیزی از قضایای ما را می داند، در بین خود (به عنوان حکم) قرار دهید، که من او را قاضی قرار دادم. پس محاکمات خود را پیش او ببرید.»

نظیر همین روایت را کلینی از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی، از ابی خدیجه روایت کرده، با این تفاوت که در آن «یعلم شیئا من قضائنا- چیزی از مسائل قضایی ما را می داند» آمده است. و شیخ به سند خویش از حسین بن محمد نیز نظیر همین روایت را نقل کرده است. «۱۵»

سند روایت:

ابو الجهم [که در زنجیره سند روایت آمده] کنیه بکیر بن اعین و ثویر بن ابی فاخته است که اولی فردی ثقه و مورد اعتماد است و از دومی نیز به نیکی یاد شده

(۱۳). تهذیب الاحکام، چاپ قدیم ۹۲/۲ و چاپ جدید ۳۰۳/۶، باب من الزیادات فی القضا یا و الاحکام،

(۱۴). وسائل ۱۸ / ۱۰۰، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، حدیث ۶.

(۱۵). ایاکم ان یحاکم بعضکم بعضا الی اهل الجور، و لکن انظروا الی رجل منکم یعلم شیئا من قضایانا فاجعلوه بینکم، فانی قد جعلته قاضیا فتحاکموا الیه. (وسائل ۱۸ / ۴، ابواب صفات القاضی، باب ۱، حدیث ۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۱۹

است. احمد بن عائد [که در نقل صدوق بود] نیز ثقه می باشد. «۱۶»

اما ابی خدیجه راوی روایت، مورد اشکال است. شیخ (طوسی) در کتاب الفهرست خویش، او را ضعیف دانسته، اما از نجاشی نقل شده که درباره وی گفته است:

«او ثقه است، ثقه است [تکرار فرموده]. از امام صادق و امام کاظم (ع) روایت نقل نموده و دارای کتاب است» «۱۷».

تفسیر سه آیه مورد استناد و معنی اولی الامر:

[بیان آیات]

از آن جهت که امام (ع) در مقبوله (عمر بن حنظله) به آیه شریفه ای از قرآن کریم تمسک فرمود، بجاست در ابتدا به تفسیر مفاد این آیه شریفه پردازیم، آنگاه به بیان مفهوم و مفاد این دو روایت (روایت عمر بن حنظله و روایت ابی خدیجه) با بصیرت و بینش گسترده تر وارد گردیم. خداوند متعال در سوره نساء می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا، وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ، إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ مَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّحِكُمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ

أَمْرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا «۱۸».

خداوند به شما امر می کند که البته امانتها را به صاحبان آن بازدهید، و هنگامی که در میان مردم حکم می کنید به عدالت داوری کنید، همانا خدا شما را به پندهای خوب و نیکو موعظه می کند، زیرا خدا به هر چیز آگاه و بصیر است. ای اهل ایمان، خدا و رسول و صاحبان امر را اطاعت کنید و چون در امری کارتان به گفتگو و نزاع کشید، به حکم خدا و رسول بازگردید- اگر به روز قیامت ایمان دارید- و این (رجوع به حکم خدا و رسول) برای شما (از هر چه تصور کنید) بهتر و خوش عاقبت تر است. آیا به عجب نمی نگری به کسانی که می پندارند به قرآن و

(۱۶). تنقیح المقال ۱ / ۱۸۱ و ۱۹۷ و ۶۳.

(۱۷). تنقیح المقال ۲ / ۵ و الفهرست شیخ طوسی / ۷۹ (چاپ دیگر / ۱۰۵) و رجال نجاشی / ۱۳۴.

(۱۸). سورة نساء (۴) / ۵۸، ۵۹، ۶۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۲۰

کتابهایی که پیش از تو فرستاده شده ایمان آورده اند؛ اما می خواهند طاغوت را حاکم خویش قرار دهند! با اینکه مأمور شده اند که به وی کفر بورزند. و شیطان می خواهد که گمراهشان کند، گمراهی (از سعادت و نیکبختی) بسیار دور.»

بی تردید این سه آیه از جهت مضمون و مفهوم به یکدیگر مرتبط است، و ظاهراً مفهوم «الامانات- امانتها» در آیه مفهوم عامی است که مشتمل بر همه امانتها است، اعم از امانتهای مالی و غیر مالی بین مردم و امانتهای خداوند بر بندگان خویش، اعم از قرآن و سایر اوامر و نواهی وی، و امانتهای خداوند که بر

عهده زمامداران است. چرا که امانت نزد زمامداران امانتی است الهی و آنان مأمورند حقوق رعیت را بپردازند و بین آنان، عدالت را گسترش دهند و با آنان با لطف و مهربانی رفتار کنند و آنان را بر اساس دین و بر شریعت اسلام، راه ببرند، و حق آنان را از صدقات و غنایم بپردازند و ودایع امامت را به امام بعدی بسپارند و اگر فرض شود که امامت در موردی به انتخاب مردم انجام شده، در آن صورت آراء مردم و بیعت آنان نیز نزد والی امانت است که تکلیف بسیار سنگین و خطیری را به عهده وی می گذارد. از سوی دیگر عترت پیامبر (ص) ائمه معصومین (ع) نیز خود از گرانبها ترین امانتها در نزد مردم بودند که متأسفانه اکثریت به این امانت الهی خیانت کردند.

بطور خلاصه آیه بر مفهوم عام حفظ امانت دلالت دارد، اگر چه برخی از مصادیق آن ارزشمندتر و بااهمیت تر از دیگران است و بر این اساس و روایتی از طریق شیعه و سنی که در تفسیر امانت وارد شده و چیزهای خاصی را ذکر نموده، حمل بر مصادیق مهمه آن می گردد، نه بیان مفهوم اصلی امانت و به اصطلاح از باب جری و تطبیق «۱۹» است و افاده حصر نمی کند.

در تفسیر مجمع البیان آمده که امام محمد باقر (ع) فرمود:

«همانا اداء نماز و زکات و روزه و حج از امانت است» «۲۰».

و باز می فرماید:

«از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده که می فرمودند: دو آیه نازل شده یکی از آن دو برای ما و دیگری برای شماست. خداوند متعال می فرماید: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا. [که در

(۱۹). جری و تطبیق، دو اصطلاح است و مقصود آن است که در بیان مفهوم عامی که در دلیلی آمده در دلیل دیگر که در مقام تفسیر دلیل اول است موارد و مصادیقی بیان گردد که باید گفت اینها از باب نمونه و ذکر مصداق آن مفهوم عام است، نه تفسیر آن. (مقرر).

(۲۰). ان اداء الصلاه و الزکاه و الصوم و الحج من الامانه.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۲۱

[مشخص فرموده است] و می فرماید: \square يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ «۲۱». [که در آن، وظیفه اطاعت را برای شما معین داشته است].

در تفسیر نور الثقلین از کافی به سند خویش، از برید عجلی روایت شده که گفت از امام محمد باقر (ع) از گفتار خداوند عز و جل که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا، وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» پرسش کردم، حضرت فرمود:

«ما را منظور داشته که امام پیشین کتابها و علم و سلاح را به امام پس از خود واگذار کند و منظور از جمله: «و هنگامی که بین مردم حکم کردید به «عدل حکم کنید» همان چیزی است که در دستهای شماست. آنگاه به مردم فرمود: «ای مؤمنان، خدا و رسول و فرمانروایان را اطاعت کنید» که در اینجا تنها اطاعت از ما را منظور فرموده، و همه مؤمنان تا روز قیامت را به اطاعت از ما دستور داده است» «۲۲».

و در در المنثور از زید بن اسلم نقل شده که در ارتباط با آیه شریفه \square إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ

إِلَى أَهْلِهَا، می گفت:

«این آیه درباره رهبران و درباره کسی که کاری از امور مردم را به عهده دارد نازل شده است».

از شهر بن حوشب نیز نقل شده که می گفت:

«این آیه در خصوص امرا نازل شده است».

و از علی بن ابی طالب (ع) نقل شده که می فرمود:

«بر امام لازم است بدانچه خداوند حکم نموده، حکم کند و امانت را ادا نماید و آنگاه که این وظایف را انجام داد بر مردم است که از وی اطاعت و شنوایی داشته باشند و هنگامی که آنان را فراخواند، اجابت کنند» (۲۳).

و در نامه امیر المؤمنین (ع) به اشعث بن قیس - عامل آن حضرت در آذربایجان - آمده است:

(۲۱). مجمع البیان ۶۳ / ۲ (جزء ۳).

(۲۲). ایا ناعنی ان یؤدی الامول الی الامام الذی بعده الکتب و العلم و السلاح. «وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ. الذی فی ایدیکم، ثم قال للناس: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ایا ناعنی خاصه امر جمیع المؤمنین الی یوم القیامه بطاعتنا. (نور الثقلین ۱ / ۴۹۷، و کافی ۱ / ۲۷۶، کتاب الحجّه، باب ان الامام یعرف الامام، حدیث ۱).

(۲۳). در المنثور ۲ / ۱۷۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۲۲

«عمل تو برای تو طعمه نیست، و لکن در گردن تو امانت است» (۲۴).

از آنچه تاکنون گفته شد، استفاده می گردد که اگر چه آیه از نظر لفظ و مفهوم عام است و در نتیجه همه امانتها را شامل می گردد، اما حکومت و ولایتی که از جانب خداوند به کسی محول می گردد، یا مردم به شخصی واگذار می کنند از بزرگترین امانتهاست و تکلیف نسبت به آن بسیار خطیر

و سنگین است و شاید اینکه در آیه شریفه، امانت در کنار حکم به عدل قرار گرفته، قرینه بر این باشد که این مصداق از ادای امانت به طور قطع مورد نظر بوده است، بنابراین، حکم به عدل از شئون و فروع ولایت و از مصادیق بارز ادای امانت به اهلش می باشد. و این نکته ای است شایان توجه.

منظور از «حکم» در آیه شریفه چیست؟

آنچه تاکنون گفته شد در ارتباط با مفهوم امانت بود، اما مفاد واژه «حکم» در آیه شریفه از این قرار است:

مفردات راغب می نویسد:

«حکم» در اصل، بازداشتن چیزی برای اصلاح است، و از همین جهت است که لجام حیوان را «حکمه الدابه» می نامند ... و حکمت الدابه یعنی حیوان را به وسیله حکمه (لجام) مهار کردم و «احکمتها» یعنی به حیوان لجام زدم ... و «حکم به شیء» یعنی قضاوت کردن به اینکه اینگونه است یا اینگونه نیست، چه دیگری را ملزم به آن بکند یا نکند، خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَ إِذَا حَكَّمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» و به کسانی که بین مردم، امر و نهی می کنند گفته می شود حاکم و حکام. خداوند متعال می فرماید: «وَ تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ» و «حکم» کسی است که به حکم راندن اختصاص می یابد و این واژه، رساتر و ابلغ از حاکم است. خداوند متعال می فرماید: «أَفَغَيْرَ اللَّهِ أُبْتَغَى حَكْمًا» و نیز می فرماید:

«فَابْتَغُوا حَكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا» و اینکه فرموده: «حکما» و نفرموده «حاکما» برای رساندن این معنی است که حکمین می توانند بدون مراجعه تفصیلی به کسانی که بر آنان حکم شده اند. هر گونه که به نظر آنان می رسد به نفع یا علیه آنان

حکم

کنند. «۲۵» [نماینده تام الاختیار آنانند].»

و در کتاب مقایسه آمده است:

(۲۴). و ان عملک لیس لک بطمه و لکنه فی عنقک امانه. نهج البلاغه، فیض ۸۳۹، عده ۷/۳، لحن ۳۶۶.

(۲۵). مفردات راغب/۱۲۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۲۳

«حاء و کاف و میم، یک اصل و ریشه می باشد و معنی آن منع (بازداشتن) است و نخستین واژه آن حکم به معنی بازداشتن از ظلم است و گفته می شود حکمه الدابه بدان جهت که حیوان را از حرکت باز می دارد ... و «حکمت نیز بر همین قیاس است، چون که انسان را از جهل باز می دارد ... و «حکم فلان فی کذا» یعنی آن موضوع را در چهارچوبه فرمان خود قرار داد «۲۶».

- در نهایت آمده است:

«از جمله نامهای خداوند حکم و حکیم است، و این دو به معنی حاکم و قاضی است. و حکیم بر وزن فعلیل به معنی فاعل و به این معنی است: اوست که همه اشیاء را شکل داده و استحکام می بخشد ... و «حکم» به معنی علم و فقه و قضاوت به عدل است و مصدر حکم یحکم است ... گفته می شود احکمت فلانا یعنی او را بازداشتیم و به همین جهت حاکم می گویند که ستم را از مردم باز می دارد «۲۷».

- و در لسان العرب آمده است:

«حاکم، کسی است که اعمال حکم می کند، و جمع آن، حکام است «۲۸».

با تتبع و بررسی کتاب و سنت آشکار می گردد که حکم و حکومت و حاکم و حکام بیشترین موارد استعمال آن در قضاوت و قاضی است و در برخی موارد به معنی ولایت عامه و والی نیز به کار برده شده است.

شاید

بتوان موارد ذیل را به عنوان نمونه هایی از مورد اول [استعمال در قضاوت و قاضی] برشمرد.

قال الله تعالى:

«وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْأَثَمِ» «۲۹».

از ابن فضال به نقل از دستخط امام رضا (ع) در تفسیر این آیه نقل شده که «مراد از حکام، قضات هستند» «۳۰».

و نیز قوله تعالى: «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» و بلکه قوله تعالى:

(۲۶). مقاییس اللغه ۲ / ۹۱.

(۲۷). نهاییه ابن اثیر ۱ / ۴۱۸.

(۲۸). لسان العرب ۲ / ۱۴۲.

(۲۹). بقره (۲) / ۱۸۸.

(۳۰). وسائل ۱۸ / ۵ ابواب صفات قاضی، باب ۱، حدیث ۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۲۴

«يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ» که به خاطر شأن نزول آیه- که پس از این خواهد آمد- روشن می شود که مربوط به قضاوت است.

و نیز گفتار امام صادق (ع) در خبر سلیمان بن خالد که فرمود:

از حکومت بپرهیزید، چرا که حکومت (قضاوت) مخصوص امامی است که عالم به قضاء و عادل در میان مسلمانان باشد، همانند پیامبر (ص) یا وصی پیامبر «۳۱».

البته در این برداشت جای تأمل است [شاید همان ولایت مراد باشد نه قضاوت].

و نیز سخن امیر المؤمنین (ع) در وصیت خود به مالک اشتر در چگونگی تعیین قضات:

«آنگاه برای حکم، (قضاوت) بین مردم بافضلیت ترین فردشان را انتخاب کن» «۳۲».

و موارد استعمال دیگری مشابه آنچه گفته شد.

و اما موارد کاربرد آن در مورد دوم (ولایت):

- در نهج البلاغه ضمن خطبه قاصعه از امیر المؤمنین (ع) آمده است:

«پس (خداوند) آنان را عزت به جای ذلت، و امنیت به جای خوف بخشید، آنگاه آنان پادشاهان حاکم و پیشوایان شناخته شده گردیدند ... پس آنان حاکمان جهانیان و

پادشاهان در اطراف زمین شدند «۳۳».

و باز در نهج البلاغه آمده است:

«آنگاه به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش با فساد و بهتان نزدیک شدند، آنگاه کارها را به آنان سپرده و آنان را بر گردنهای مردم حاکم کردند «۳۴».

- و در بحار از کنز کراچکی روایت شده که گفت امام صادق (ع) فرمود:

(۳۱). اتقوا الحکومه، فان الحکومه انما هی للامام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین لنبی (کنبی) او وصی نبی.

وسائل ۷/۱۸، ابواب صفات قاضی، باب ۳، حدیث ۳.

(۳۲) ثم اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک. نهج البلاغه، نامه ۵۳، فیض / ۱۰۰۹، لح / ۴۳۴.

(۳۳). فابدلهم العزّ مکان الذل، و الامن مکان الخوف فصاروا ملوکا حکاما، و ائمه اعلاما ... فهم حکام علی العالمین و ملوک فی اطراف الارضین. نهج البلاغه خطبه ۱۹۲، فیض / ۸۰۲، لح / ۲۹۶.

(۳۴). فتقربوا الی ائمه الضلاله و الدعاه الی النار بالزور و البهتان قولوهم الاعمال و جعلوهم حکاما علی رقاب الناس.

نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰، فیض / ۶۶۶، لح / ۳۲۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۲۵

«پادشاهان حاکمان مردم اند و علما، حاکم بر پادشاهان «۳۵».

- و باز در بحار از اختصاص از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«شیعیان ما، در دولت قائم (ع) سرشناسان و حاکمان زمین هستند «۳۶».

- و باز بحار از خصال به سند خویش از علی بن حسین (ع) روایت نموده که:

«آنان (شیعیان ما) حاکمان زمین و سرشناسهای آن می باشند «۳۷».

- و در کتاب اعلام الوری در خطبه ابی طالب به هنگام تزویج خدیجه برای پیامبر اکرم (ص) آمده است:

«ستایش خدای را که ما را از نسل ابراهیم قرار داد ... و ما را در حرم امن

که ثمره هر چیز در آن گردآوری می شود، فرود آورد و ما را حاکمان مردم قرار داد «۳۸».

و موارد استعمال دیگری نظیر آنچه گفته شد.

خلاصه کلام اینکه: از کلمه حاکم گاهی قاضی اراده می شود و گاهی والی و سایر مشتقات آن. و روشن است که این اشتراک معنوی است، نه اشتراک لفظی «۳۹»، زیرا هر یک از این دو (قاضی و حاکم) با تصمیم و سخن قاطع خود مانع از فساد می گردند.

و قضاوت نیز همواره شعبه ای از ولایت است و توان و نیروی وی غالباً به قدرت و سپاهیان والی وابسته است. و گرنه قاضی به تنهایی [بدون پشتوانه حکومت] قدرت منع از فساد و اجرای امور را دارا نیست.

اولی الامر چه کسانی هستند؟

اشاره

□
و اما در ارتباط با «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» تفسیر آن به تفصیل در بخش دوم کتاب گذشت. خلاصه آنچه آنجا گفته شد،

(۳۵). الملوک حکام علی الناس، و العلماء حکام علی الملوک، بحار الانوار ۱/ ۱۸۳، ابواب علم و آداب، باب ۱، حدیث ۹۲.

(۳۶). تکون شیعتنا فی دوله القائم (ع) سنام الارض و حکامها. بحار الانوار ۵۲/ ۳۷۲، باب ۲۷، حدیث ۱۶۴.

(۳۷). و یکنون حکام الارض و سنامها. بحار الانوار ۵۲/ ۳۱۷، تاریخ امام ثانی عشر، باب ۲۷، حدیث ۱۲.

(۳۸). الحمد لله الذی جعلنا من زرع ابراهیم ... و انزلنا حرماً آمناً یجیبی الیه ثمرات کل شیء و جعلنا الحکام علی الناس. اعلام الوری / ۸۵، باب پنجم.

(۳۹). مشترک معنوی جایی است که لفظ برای یک معنای کلی و مشترک بین معانی خاصه وضع شده باشد.

نظیر معنای منع از ظلم و فساد که لفظ حکم برای آن وضع شده است و قضاوت

و ولایت دو مصداق آن کلی هستند ولی در مشترک لفظی، لفظ برای هر کدام از معانی مختلف مستقلاً وضع شده است. (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۲۶

این بود که امر به اطاعت از خداوند متعال، ناظر به اطاعت از وی در احکام است. و اطاعت از رسول و ائمه علیهم السلام در مقابل بیان احکام نیز، چیزی به غیر از اطاعت از خداوند نیست و اوامر آنان در این زمینه نظیر اوامر فقیه ارشادی است نه مولوی.

از سوی دیگر برای پیامبر اکرم (ص) علاوه بر مقام رسالت، مقام امامت و ولایت نیز هست، و برای آن حضرت و برای ائمه پس از وی به غیر از بیان احکام کلی، اوامر مولوی که در مقام ولایت امر و سیاست امور جامعه از آنها صادر می گردد نیز می باشد.

پس «أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» در آیه شریفه ناظر به همین سنخ از اوامر حکومتی و ولایی آنان است و به همین جهت، لفظ اطیعوا در آیه شریفه تکرار شده است.

در تعیین مصداق اولی الامر نیز سه احتمال گفته شده:

احتمال اول: اینکه مراد از اولی الامر، همه امرا و حکام به طور مطلق باشند،

چنانچه ظاهراً آنچه از ابو هریره نقل شده، ناظر به همین معناست که می گوید «هم الامراء منکم» (۴۰) اولی الامر همان فرمانروایان شما هستند.

احتمال دوم: مراد به اولی الامر فقط ائمه معصومین علیهم السلام باشند،

چنانچه روایات مستفیضه ای «۴۱» بر این مضمون وارد شده است.

احتمال سوم: اینکه - به مناسبت حکم و موضوع - کسانی که شرعاً حق امر و حکومت دارند اولی الامر هستند.

بر این اساس هر کس شرعاً برای وی حق حکومت ثابت گردید، بدون تردید اطاعت وی نیز در این زمینه واجب است و الا جعل چنین حقی برای وی لغو است.

و ما گفتیم که حق امر و حکومت، منحصر به امام معصوم نیست، بلکه هر که حکومتش به وسیله نصب و یا انتخاب مشروع باشد، چنین حقی برای وی ثابت است. و همانگونه که مثلاً اطاعت از امیر المؤمنین (ع) در مسائل حکومتی واجب است، اطاعت از افراد منصوب از جانب وی نظیر مالک اشتر نیز واجب است.

شیخ اعظم انصاری - قدس سره - در کتاب مکاسب خویش پیرامون معنی اولی الامر

(۴۰). الدر المنثور ۲ / ۱۷۶.

(۴۱). چنانچه پیش از این گفته شد مستفیضه به روایاتی گویند که سه نفر یا بیشتر راوی آن باشند و موجب ظن قوی نسبت به صدور آن از معصوم باشد. (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۲۷

می فرماید:

«ظاهر از این عنوان، عرفا کسی است که در امور عامه که در شرع مسئولیت آن بر شخص خاصی متوجه نیست، باید به وی مراجعه نمود». «۴۲»

و بی تردید امر (در اولی الامر) مقید به این است که معصیت خدا نباشد، زیرا ولی امر حق امر به معصیت را دارا نیست. پس طبق آنچه گفته شد، فقیه جامع الشرائط بر فرض دارا بودن ولایت شرعی قهراً مصداق این آیه شریفه می گردد. و آنچه در برخی روایات آمده بود که اولی الامر، تنها ائمه معصومین (ع) می باشند مراد از آن حصر اضافی است در مقابل پیشوایان جور که داعیه امامت داشتند، و حصر منحصر به حصر

حقیقی نیست.

چگونه ممکن است ملتزم به ولایت شخصی در محدوده خاصی شد، اما اطاعت از وی را واجب ندانست؟ با اینکه غرض از جعل منصب ولایت حاصل نمی گردد مگر با اطاعت و تسلیم. و در واقع می توان گفت اطاعت از وی (فقیه جامع الشرائط) اطاعت از معصوم است، چرا که منصوب از جانب او و یا ادامه دهنده راه اوست. و این نکته ای است شایان توجه.

اما در این قسمت آیه شریفه: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»[□] اگر در چیزی به نزاع و بگومگو برخاستید، امر آن را به خدا و رسول بازگردانید» طرف سخن و مورد خطاب همان مؤمنان صدر آیه اند و ظاهراً مقصود نزاعهایی است که بین خود آنان واقع می گردد، نه نزاع بین آنان و اولی الامر، چنانچه برخی از علمای سنت اینگونه پنداشته اند. و از خبر برید عجلی نیز آشکار می گردد که این تفسیر [تفسیر «تنازعتم» به نزاع بین مردم و اولی الامر] در عصر امام باقر (ع) شایع بوده است و به همین جهت امام (ع) خود به رد آن همت گماشته و می فرماید:

«چگونه خداوند، آنان را به اطاعت از اولی الامر، مأمور می کند و از سوی دیگر به آنان اجازه نزاع با آنان را می دهد. خداوند سبحان، این را به کسانی گفته که به آنان فرموده: «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و اولی الامر خویش را»[□]».

در اینجا خداوند متعال بر آنان واجب فرموده که در مقابل کسانی که می خواهند

(۴۲). مکاسب / ۱۵۳.

(۴۳). و کیف یأمرهم الله - عز و جل - بطاعه و لاه الامر و یرخص فی منازعتهم؟ انما قیل ذلک للمأمورین الذین قیل

لهم: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ. (کافی ۱/ ۲۷۶، کتاب الحججه، باب ان الامام يعرف الامام الذى ... حديث (۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۲۸

محاکمات خود را به نزد طاغوت ببرند، آنان منازعات و مراعات خود را به خدا و رسول بازگردانند.

شاید هم مراد به بازگرداندن به خدا و رسول، چنگ آویختن به حکم خداست که بر پیامبرش نازل فرموده و به همین جهت اولی الامر را برای بار دوم یادآور نشده، چون آنان در مقابل حکم خداوند متعال حق تشریح حکم ندارند و اعمال ولایت از سوی آنان چیزی جز تطبیق احکام خدا (بر موضوعات) نیست و تشریح حکم جدیدی در کار نیست. یا اینکه بدین جهت اولی الامر را تکرار نفرموده که آنان از فروع و شاخه های پیامبر اکرم (ص) می باشند.

نکته دیگری که بسا به ذهن می رسد، این است که ابتدای آیه به عنوان مقدمه و زمینه سازی برای آخر آیه ذکر شده باشد، از این رو، چون اطاعت از خدا و اطاعت از رسول و اولی الامر واجب است، به ناچار باید مرجع منازعات همان خدا و رسول وی باشد، نه طاغوت که آنان می خواهند از وی دادخواهی کنند و در آیه بعد بدان اشاره شده است.

و این نکته ای است شایان توجه.

و اما در تفسیر این فراز آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ...» در تفسیر مجمع البیان آمده است.

«میان فردی از یهود و یکی از منافقین نزاعی در گرفت. یهودی گفت:

شکایتم را به نزد محمد (ص) می برم. چون او می دانست که آن حضرت رشوه نمی گیرد و در قضاوت ستم روا نمی دارد. منافق گفت: نه، بین من

و تو، کعب بن اشرف، حکم باشد- چون او می دانست که وی رشوه دریافت می کند- آنگاه این آیه نازل گردید «۴۴».

قابل ذکر است که کلمه «طاغوت» از طغیوت بر وزن فعلوت و برای مبالغه است که از ریشه طغیان مشتق شده و در آن (نقل و) قلب صورت پذیرفته است، چنانچه پوشیده نیست.

خلاصه کلام و نتیجه:

از آنچه تاکنون گفته شد، چنین می توان نتیجه گیری نمود که در نخستین آیه از آیات سه گانه «حکم به عدل» ظهور در قضاوت دارد و مورد نزول آیه سوم نیز در مورد قضاوت است، چنانچه تنازع و مخاصمه ای که در آیه دوم آمده نیز متناسب با باب قضاوت است.

(۴۴). مجمع البیان ۶۶/۲ (جزء ۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۲۹

اما این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که قضاوت در مقابل امامت و ولایت نیست، بلکه قضاوت از شئون امامت است و در بسیاری از موارد، شخص امام متصدی مقام قضاوت نیز هست و قضات نیز با پشتوانه و نصب وی به قضاوت می پردازند.

پیش از این در خبر سلیمان بن خالد نیز خواننده شد که امام (ع) فرمود: «حکومت مخصوص امامی است که به قضاوت آگاه باشد» و در مقبوله عمر بن حنظله آمده بود:

«محاكمة خود را نزد سلطان یا قضات می برند». پیامبر اکرم نیز شخصا به اعتبار مقام ولایت خود، بین مردم به قضاوت می پرداخت و امیر المؤمنین (ع) نیز این چنین بود.

و خداوند تبارک و تعالی خطاب به حضرت داود (ع) فرمود: «ای داود، ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، پس بین مردم به حق حکم نما» «۴۵» که در اینجا خداوند سبحان جواز حکم

و نفوذ قضاوت آن حضرت را بر خلیفه بودنش متفرع فرموده است.

از همه آنها آشکار می گردد که قضاوت از شئون امامت و خلافت است. و آیات سه گانه که خوانده شد، به حسب مضمون به همدیگر مربوط است. ما، در تفسیر آیه اول. به هنگام تفسیر امانت گفتیم که مراد از آن امامت و ولایت است و حکم به عدل بر آن متفرع شده است و در آیه دوم نیز اطاعت از پیامبر و اولی الامر یعنی ائمه واجب شده و ارجاع تنازع به خدا و رسول بر آن متفرع گردیده است. و محتمل است مراد از تنازع در آیه اعم از حکم کلی و یا موضوع مرتبط به قضاوت باشد و در آیه سوم، واژه طاغوت با توجه به اینکه برای مبالغه است ظهور در والی ستمگر دارد، زیرا قاضی به خودی خود دارای نیرو و قوتی نیست که طغیان کند و اگر طغیانگر شود، باز به اعتبار قوه و قدرت والی و سپاهیان اوست.

مجمع البیان نیز در تفسیر آیه اول نگاشته است:

«خداوند، والیها و حاکمان را مأمور نمود که به عدل و انصاف حکم کنند».

و در تفسیر آیه سوم می فرماید:

«خداوند متعال، اولی الامر را به حکم و عدالت مأمور فرمود و مسلمانان را به اطاعت از آنان دستور داد، آنگاه در آیات بعد به ذکر منافقین پرداخت «(۴۶)».

بر این اساس، پس آیات سه گانه اجمالاً به مسأله امامت و ولایت کبری مربوط می شود و امر به قضاوت و حکم به عدل در منازعات و مخاصمات، از فروع و احکام آن محسوب می گردد.

(۴۵). يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ، فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ. سوره ص /

(۴۶). مجمع البیان ۶۳/۲ و ۶۶ (جزء سوم).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۳۰

سخن استاد بزرگوار امام خمینی پیرامون مقبوله:

[بیان استاد]

اینکه که تفسیر آیات سه گانه اجمالاً از نظر گذشت، باز می گردیم به بیان دلالت مقبوله (عمر بن حنظله)، استاد بزرگوار امام خمینی مد ظله در تقریب استدلال به این روایت برای نصب فقیه به ولایت مطالبی می فرمایند که خلاصه آن این گونه است:

«سخن راوی که می گوید: «بین آن دو، در دین یا میراث منازعه ای است، پس دادخواهی خود را به نزد سلطان یا به نزد قضات می برند» این عبارت بی تردید نزاعهایی که به قضات ارجاع داده می شود را شامل می گردد. نظیر اینکه فلانی بدهکار است یا خود را وارث چیزی می داند و طرف دیگر انکار می کند و نیاز به این می افتد که به نزد قاضی بروند و اقامه بینه کرده، یا قسم بخورند و همچنین نزاعهایی که به والیها و امرا بازگشت می کند، نظیر آنچه که شخصی دین یا میراث خویش را با اینکه ثابت و مشخص است - ادا نمی کند و فقط نیاز به اعمال سلطه و قدرت دارد [نه محاکمه و قضاوت] و مرجع در این امور، امرا و سلاطین هستند. نظیر آنچه که اگر فرد ستمگری از یک طایفه فردی را کشت و بین آن دو طایفه نزاع در گرفت مرجعی برای رسیدگی به آن، غیر از ولات با تکیه بر قدرتشان نیست. و به همین جهت راوی گفته: «محاکمه را نزد سلطان و یا قضات ببرند» و روشن است که خلفا در این عصر و بلکه سایر زمانها در مراعاتی که به قضات ارجاع داده می شود دخالت نمی کنند و عکس آن نیز این چنین است.

[قضات نیز در کار

امراء دخالت نمی کنند. مانند جاهایی که حقی ثابت است و دیگر نیازی به ترافع و دخالت قضات نیست، تنها سلطه ولات است که دخالت می نماید] و اینکه امام (ع) فرموده: «کسی که در حق یا باطل از اینان داوری خواهد از طاغوت داوری خواسته» انطباق آن با ولات روشن تر است، بلکه اگر قرائن دیگری نبود ظهور در خصوص ولات داشت. در هر صورت دخول والیهای طغیانگر در آن بدون اشکال است، به خصوص به مناسبت حکم و موضوع و با استشهاد آن حضرت به آیه ای که به تنهایی ظهور در نهی از مراجعه به حکام ستمگر دارد. و اینکه راوی گفته: «[دو طرف نزاع] چه کار بکنند؟» پرسش درباره مرجع رسیدگی در هر دو باب [قضاوت و ولایت] است و اختصاص آن به خصوص باب قضاوت بسیار بعید به نظر می رسد. و اینکه امام (ع) فرموده: «پس به حکمیت او تن دهند» در واقع برای هر تنازعی به طور مطلق حاکم را مشخص فرموده

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۳۱

است و اگر از کلمه «فلیرضوا» چنین توهم شود که امام (ع) فقیه را صرفاً برای قضاوت کردن مشخص فرموده، تردیدی نیست که چنین اختصاصی از آن به دست نمی آید و الا رجوع به قضاتی که مورد نظر است رضایت طرفین در آن شرط نمی باشد.

پس از مجموعه آنچه گفته شد روشن گردید که از گفتار امام (ع) که می فرماید: «پس من او را حاکم بر شما قرار دادم» استفاده می شود که آن حضرت، فقیه را چه در شئون قضاوت و چه در شئون ولایت، حاکم قرار داده است، پس فقیه در هر

باب، ولی امر و حاکم است، بویژه با عدول آن حضرت از کلمه «قاضیا» به کلمه «حاکما» و بلکه بعید نیست که قضاء نیز اعم از قضاوت قاضی و امر و حکم والی باشد. خداوند تبارک و تعالی نیز می فرماید: «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ. ﴿٤٧﴾» [که در این آیه شریفه از امر خدا و رسول به قضاوت تعبیر شده است] در هر صورت هیچ اشکالی در تعمیم حاکمیت (فقیه) به هر دو باب (قضاوت و ولایت) دیده نمی شود. و گواه بر همین مطلب است مشهوره ابی خدیجه که پیش از این گذشت، زیرا از ابتدای روایت تا آنجا که می فرماید: «فانی قد جعلته قاضیا» مربوط به منازعاتی است که به قضات مراجعه می گردد. امّا از اینکه از ارجاع به سلطان جائز نهی فرموده و آن را در مقابل فقیه قرار داده، و می فرماید: «و ایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر» مشخص می گردد که منظور منازعه و کشمکش هایی است که برای رفع تجاوز و تعدی به سلطان مراجعه می شود، نه صرف فصل خصومت».

این، آن چیزی بود که استاد مد ظله، برای تقریب استدلال به مقبوله و مشهوره بر نصب فقیه به عنوان والی و قاضی، بیان فرموده بودند.

آنگاه ایشان در ادامه کلام برخی از شبّهات وارده در این زمینه و پاسخ آنها را یادآور می شوند که خلاصه آن، این چنین است:

«آنگاه ممکن است شبّه ای در برخی ذهنها بروز کند که امام صادق (ع) در ایام امامت خویش اگر شخص یا اشخاصی را به امارت یا قضاوت بگمارد مدت آن

تا زمان امامت آن حضرت (ع) می باشد و پس از وفات وی نصب، خود به خود باطل

(۴۷). احزاب (۳۳) / ۲۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۳۲

می شود.

اما پاسخ آن روشن است، زیرا با صرف نظر از اینکه مقتضای مذهب ما این است که امام، امام است چه زنده، و چه مرده و چه ایستاده و چه نشسته، باید گفت نصب برای منصب ولایت یا قضاوت یا نصب متولی برای وقف یا قیم و سرپرست برای سفیهان و کودکان بی سرپرست چیزی نیست که با مرگ نصب کننده باطل شود.

زیرا در نزد عقلا، این مطلب ضروری است که با تغییر سلطان یا هیئت دولت و همانند آن، ولات و قضات و سایر کسانی که به کاری گماشته شده اند، معزول نمی شوند. بلی، رئیس جدید می تواند هر زمان خواست آنها را عزل کند، ولی در صورت عدم عزل، منصوبین به حال خود باقی خواهند ماند. و در این مورد معقول نیست که سایر ائمه (ع) نصب امام صادق (ع) را باطل کرده باشند، چرا که این امر یا به نصب غیر فقهای عادل بازگشت می کند یا اینکه فقهای عادل ارجح و اصلح می باشند، یا به اینجا کشیده خواهد شد که شیعیان به والی و قاضیهای جور مراجعه کنند، یا اینکه این امر ضروری، که مورد نیاز امت است، مهمل بماند، که همه اینها فسادش آشکار است.

پس کسی که او را امام صادق (ع) منصوب فرموده تا ظهور ولی امر (ع) منصوب می باشد.

در اینجا شبهه دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه امام (ع) اگر چه خلیفه رسول خداست و می تواند والیها و قضات را منصوب کند، و لکن دست

او باز نبوده و در آن زمان تحت سیطره خلفای جور قرار داشته است.

پس جعل ولایت برای اشخاصی که امکان اقامه دولت و حکومت ندارند بی اثر و بی فایده است و اما نصب قضات می تواند فی الجمله دارای اثر باشد. اما پاسخ آن، این است که برای برخی از شیعیان، همین نصب نیز فی الجمله و لو سرّاً دارای اثر بوده، علاوه بر اینکه اسرار سیاسی عمیقی بر آن مترتب بوده و آن طرح حکومت عادلّه الهی و تهیّه برخی از اسباب و مقدمات آن می باشد، تا افراد متفکر در صورتی که خداوند، آنان را برای تشکیل حکومت توفیق داد، در انجام آن سرگردان و متحیر نمانند.

و چه بسا، برخی افراد اندیشمند برای تشکیل حکومت در زندان نقشه

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۳۳

کشیده و برنامه ریزی می نموده اند به امید اینکه در آینده در سطح جامعه آن را پیاده کنند.

بلکه بسیاری از بزرگان از پیامبران گرفته تا دیگران، طرح و برنامه های خود را تقریباً از صفر شروع می کرده اند.

امام صادق (ع) با این جعل و نصب، اساس پایداری را برای امت و مذهب بنا نهاد، به گونه ای که اگر این طرح و تأسیس در جامعه تشیع انتشار یابد و فقها و اندیشمندان آن را به مردم، بویژه به مراکز علمی و روشنفکران جوامع برسانند، موجب آگاهی و بیداری امت گردیده و موجب قیام یک شخص یا اشخاص برای تأسیس حکومت عادلّه اسلامی و قطع ایادی اجانب می گردد «۴۸».

توضیح کلام استاد:

نتیجه کلام استاد مد ظله اینست که با توجه به گفتار سؤال کننده [راوی روایت] که گفت: «دادخواهی خود را به نزد سلطان و یا قضات ببرند» از این

جهت که حل اختلافات به دست قضات است و سایر احکام متوقف بر اعمال قوه و قدرت و از شئون ولایت و حکومت است، و نیز فرمایش امام (ع) که فرمود: «دادخواهی خویش را به پیش طاغوت برده اند» که از لفظ طاغوت استفاده نمود و به آیه شریفه استناد فرمود (يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ...). و نیز آنجا که فرمود: «من او را حاکم شما قرار دادم» به جای اینکه بفرماید «من او را قاضی شما قرار دادم» همه اینها قرینه بر این است که مقصود تعیین مقامی است که مرجع رسیدگی به همه امور مرتبط به ولات که از آن جمله، قضاوت است، باشد. پس مراد به حاکم، مطلق کسی است که در امور برای تصمیم گیری و اظهار نظر به وی مراجعه می گردد.

و این بیان تقریباً سخن همه کسانی است که به «مقبوله» در این مقام استناد کرده اند و از این جهت مقبوله دلیل بر نصب قاضی و والی با هم می باشد، البته نه بدین معنی که لفظ «حاکم» در دو معنی استعمال شده باشد، بلکه بدین جهت که قضا نیز از شئون ولایت است و به همین جهت والیها گاهی به طور مستقل، قاضی نصب می کرده اند و گاهی خود متصدی این مسئولیت می شده اند، چنانچه امیر المؤمنین (ع) به هر دو شکل آن عمل می نمود و پیش از این نیز در خبر سلیمان بن خالد، از امام صادق (ع) خوانده شد که فرمود:

«حکومت مخصوص امامی است که عالم به قضاوت باشد» (۴۹).

(۴۸). کتاب البیع ۲ / ۴۷۸ - ۴۸۲.

(۴۹). ان الحکومه انما هی للامام العالم بالقضاء. وسائل ۷ / ۱۸، ابواب صفات قاضی، باب ۳، حدیث

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۳۴

به عبارت دیگر در اینجا، دو نصب واقع نشده است که در یکی فقیه به عنوان والی منصوب شده باشد، و در دیگری به عنوان قاضی، اگر چه ممکن است کلام استاد مد ظله ایهام چنین معنایی را داشته باشد، بلکه مراد نصب فقیه است به عنوان والی و لکن قضاوت نیز یکی از شئون والی است [در واقع قضاوت در ولایت مندرج است].

ممکن است در تأیید اینکه مراد از حاکم، والی است به کلمه «علیکم» استناد شود چرا که «علیکم- بر شما» در مورد حاکمی که دارای تسلط است به کار برده می شود و اگر منظور آن حضرت قضاوت بود، مناسب بود بفرماید «بین شما- بینکم» نه «بر شما». علاوه بر اینکه ما پیش از این گفتیم، آیات سه گانه مربوط به مسأله ولایت و حکومت است [نه قضاوت]. و از گفتار امام (ع) که می فرماید: «من کان منکم- یکی از شما» استفاده می شود که والی و قاضی برای شیعه امامیه، باید از خود آنان باشد و اینکه فرموده: «حدیث ما را روایت کند» استفاده می گردد که والی و قاضی باید اساس حکمرانی و قضاوت خود را روایات و احادیث ائمه معصومین، عترت طاهره پیامبر اکرم (ص) علیهم السلام قرار دهد.

و این ویژگیها جز بر مجتهدی که قدرت استنباط از احادیث را داشته باشد، صادق نیست، زیرا مقلد اساس آگاهیهای او فتوای مرجعش می باشد نه احادیث اهل بیت (ع). و باز از این جمله که می فرماید: «نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا» ضرورت اجتهاد استفاده می گردد، زیرا به کسی که مقلد محض است «نظر» و «عرف»

صادق نیست، چرا که متبادر از «نظر» اعمال دقت در اشیاء و از «معرفت» احاطه تفصیلی به آن است، و معنی «نظر در حلال و حرام» دقت در فتاوی و احکام صادره از ائمه معصومین (ع) می باشد و این جز در شأن مجتهد نمی باشد و این معنی (بر اهل فن) پوشیده نیست.

و اگر در زمانی افراد مجتهد متعدد باشند و در فتوی با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند، مجتهد مورد رجوع جامعه (مرجع) فقیه ترین آنان است، چنانچه ذیل مقبوله عمر بن حنظله بر این معنی دلالت دارد آنجا که راوی می پرسد: پس اگر هر کسی از اصحاب ما فقیه را انتخاب کرد و آن دو رضایت دادند که هر دو (فقیه) ناظر بر حقشان باشند و آنان در صدور حکم اختلاف کردند و هر دو در [نقل و یا برداشت از] حدیث شما اختلاف کردند؟

حضرت فرمود: «الحکم ما حکم به اعدلهما و افقهما و اصدقهما فی الحدیث و اورعهما، و لا یلتفت الی ما یحکم به الآخر» «۵۰». حکم آن است که عادل ترین فقیه ترین، راستگوترین در حدیث، و پارساترین آن دو حکم کند و به حکم فقیه دیگر التفات نمی شود.

(۵۰). کافی ۱/ ۶۷، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، حدیث ۱۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۳۵

مخفی نماند از اینکه فرموده: «فقیه ترین آن دو» ضرورت اصل فقاها در رهبری نیز استفاده می گردد.

مناقشات پیرامون کلام استاد:

اشاره

و لکن با همه مسائلی که گفته شد ممکن است در استدلال به مقبوله بر نصب فقیه به عنوان والی، از جهات مختلف مناقشه و اشکال وارد نمود [که نمونه هایی از آن را یادآور می شویم]:

۱- ما، در فصل گذشته، نصب عام فقها در عصر غیبت را به شکلهای پنج گانه آن،

در مرحله ثبوت مورد اشکال و خدشه قرار دادیم و هنگامی که چنین نصبی ثبوتاً امکان پذیر نباشد، دیگر نوبت به مقام اثبات نمی رسد. و اگر بر فرض، ظاهر روایتی هم دلالت بر نصب داشته باشد، واجب است آن را تأویل کرد.

بدین گونه که حمل بر «بیان صلاحیت» شود، نه «فعلیت»، و فعلیت با رضایت و انتخاب مردم محقق گردد و به همین جهت در روایت فرمود، «به حاکمیت او رضایت دهید» که بی تردید امر به چنین انتخاب و رضایتی برای جلوگیری از انتخاب شخص جائز یا انتخاب فرد غیر واجد شرایط بوده است، و این نکته ای است در خور تأمل.

۲- طبق اعتقاد ما، ولایت برای شخص امام صادق (ع) و بعد از آن حضرت برای سایر ائمه از فرزندان وی به وسیله نصب ثابت و مسلم است،

پس چه معنی دارد که با وجود و ظهور شخص آن حضرت، باز فقها را بالفعل برای ولایت منصوب فرماید؟ و اگر قائل شویم که [به خاطر حاکمیت خلفای جور] آن حضرت بالفعل بر جامعه سلطه نداشت، عین همین مطلب درباره فقیه منصوب از جانب وی نیز گفته می شود. علاوه بر اینکه پرسش کننده [در روایت مقبوله] از مرجع محاکمات در عصر امام صادق (ع) پرسش می کند، پس دیگر مجالی برای این باقی نمی ماند که گفته شود از جانب آن حضرت نصب برای عصر غیبت صورت گرفته است.

چرا که پرسش در این صورت بدون پاسخ می ماند و صورت مسأله از قبیل استثنای مورد [استثنای سؤال از جواب] می گردد [که پرسش کننده از چیزی پرسش کند و پاسخ دهنده موضوع دیگری را پاسخ دهد] و این قبیح است.

آری، این عاقلانه است که امام (ع) برای مخاصمات و نزاعهایی که در آن عصر، بین شیعیان واقع می شده، پس از منع از مراجعه به قضات جور، قاضی منصوب فرموده باشد

و مورد پرسش نیز مسأله تخاصم است، چنانچه مورد نزول آیه ای که به آن استشهاد شده نیز

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۳۶

نزاع و تخاصم است، چنانچه بحث آن پیش از این گذشت. علاوه بر آن در خبر ابی خدیجه نیز- طبق هر دو نقل آن- آنچه جعل شده منصب قضاوت است و در آن روزگار، مرجع رسیدگی به امور حسیه و سرپرستی افراد غایب و ناتوان و افرادی که از دخالت در اموال خویش ممنوع شده اند، نیز همان قضات بوده اند چنانچه متعارف زمان ما نیز این گونه است و ماوردی و أبو یعلی نیز یادآور شده اند که مسئولیت قاضی مشتمل بر ده وظیفه است که یکی از آنها حل و فصل اختلافات است که می توان بدان مراجعه نمود «۵۱».

و اینکه در مقبوله و مشهوره ابی خدیجه نیز از سلطان یاد شده از این جهت است که مرجع قضاوت در امور مهمه مورد توجه، شخص سلطان است، علاوه بر اینکه تنفیذ و اجرا نیز به قدرت و قوت سلطان بستگی دارد و اگر پشتوانه سلطان نباشد، قضات نمی توانند احکام خود را به مرحله اجرا گذارند. مگر اینکه از این اشکال بدین شکل پاسخ داده شود که مقصود از استدلال به مقبوله عمر بن حنظله جعل مقام ولایت کبری و رهبری امت اسلام برای فقیه نیست، بلکه بیان جعل یک فرماندهی و تعیین فقیه به عنوان عامل از جانب امام معصوم است، همانند کارگزاران منصوب از جانب خلفا و نظیر مالک اشتر از جانب امیر المؤمنین (ع) که در این صورت نصب فقها در عصر حضور و عصر غیبت با هم صحیح است. نهایت

امر اینکه تصرفات آنان در زمان باز نبودن دست آنان و نداشتن سلطه محدود است و این نکته ای است شایان توجه.

۳- ظاهراً امام صادق (ع) در صدد قیام و انقلاب علیه سلطه حاکم در عصر خویش نبوده

تا بخواهد در مقابل آنان والی نصب کند، چرا که شرایط موجود آن زمان، چنین قیامی را اقتضا نمی کرده است.

بلکه امام (ع) در صدد رفع مشکل شیعه عصر خویش در باب مخاصمات بوده است، چگونه است که آن حضرت در مسائل حکومتی - با اینکه طبق اعتقاد ما حق آن حضرت بوده - خود دخالت نمی کرد، ولی برای دخالت در این امور در عصر خویش، فقها را منصوب می فرماید؟

اگر برای زمان غیبت، حاکم منصوب فرموده، نه برای زمان خویش، این در واقع اعراض از پاسخ پرسش کننده است و استثناء مورد می باشد و این قبیح است، چنانچه پیش از این گفته شد.

مگر اینکه گفته شود قضاوت چنانچه گفته شد، جدای از ولایت و حکومت نیست، بلکه

(۵۱) الاحکام السلطانیه ماوردی / ۷۰، و احکام السلطانیه ابی یعلی / ۶۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۳۷

از شئون والی است، پس امام (ع) رهبری و ولایت عصر خویش و پس از آن را برای فقیه قرار می دهد، منتهای امر این جعل نسبت به زمان خودش در خصوص قضاوت و امور حسبه منشأ اثر بوده، و شاید نسبت به زمانهای بعد در همه امور منشأ اثر باشد، چنانچه در عصر ما مثلاً جوّ برای تشکیل حکومت اسلامی در سطح ایران فراهم شده است و به هنگام صدور حکم ابتلا به برخی از شئون موضوع هم (در صدور حکم) کافی است.

مؤید همین معناست اینکه امام (ع) پس از آنکه دو طرف نزاع را به شخص واجد شرایط مذکور در روایت، ارجاع داده و

دستور می دهد به حکومت او رضایت دهند، می فرماید:

«پس من او را حاکم بر شما قرار دادم». زیرا ظاهر این تعبیر این است که جمله مزبور به منزله علت ماقبلش می باشد، و پیش از این نیز گذشت که لفظ «بر شما» قرینه اراده ولایت است و الا مناسب تر این بود که بفرماید «بین شما». پس مراد این است که: «من فقیه را والی بر شما قرار دادم» و چون وی دارای ولایت مشروعی است، قضاوت هم می تواند بکند، پس واجب است که حکمیت وی را بپذیرند.

این کلام- که باید حکم چنین حاکمی را بپذیرند و به آن راضی شوند- را امام (ع) در حالی می فرماید که قضاوت والی و قضات وی نافذ است و رضایت طرفین در آن شرط نیست و دلیل تصریح امام به آن این است که در موردی که والی بر جامعه مسلط باشد قضات وی حکمشان دارای ضمانت اجرایی است. و اما والی و حاکمی که آن را امام صادق (ع) منصوب فرموده، نظیر شخص آن حضرت در آن زمان ضمانت اجرایی برای حکمشان نبوده، مگر ایمان شخص و رضایت وی. به همین جهت به لفظ «حکم» تعبیر فرموده که در «قاضی تحکیم» یعنی کسی که با رضایت طرفین برای قضاوت انتخاب گردیده ظهور دارد و خلاصه کلام اینکه ذیل روایت «کبرای کلی» است که علت حکم در آن ذکر شده، پس واجب است به عموم آن اخذ گردد.

۴- استعمال واژه حکومت و مشتقات آن در خصوص معنی قضاوت چیزی است که در کتاب و سنت غلبه یافته

(و بیشتر موارد در این معنی به کار برده شده است) نظیر آیه شریفه:

«وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (۵۲) و نیز «وَ تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكْمِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ

النَّاسِ بِالْإِثْمِ» (۵۳) و در حدیث ابن فضال از خط ابی الحسن ثانی امام رضا (ع) در تفسیر آیه نقل است که فرمود:

(۵۲). نساء (۴) / ۵۸.

(۵۳). بقره (۲) / ۱۸۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۳۸

«الحکام: القضاء» (۵۴) مراد از حکام در آیه شریفه، قاضیها هستند.

و نیز خبر سلیمان بن خالد از امام صادق (ع) که پیش از این خوانده شد، و می فرمود:

«از حکومت بپرهیزید که حکومت، ویژه امامی است که آگاه به قضاوت باشد». (۵۵)

ما، در اوایل همین فصل نیز در تفسیر آیات سه گانه برخی از کلمات اهل لغت و موارد استعمال حکم و حاکم و حکام را خواندیم (که قضاوت از آن استفاده می شد) به آنها مراجعه گردد.

از سوی دیگر، ممکن است گفته شود اطلاق لفظ حاکم و حکام بر والی و ولایت در مواردی نظیر «فصار و املوکا حکاما و ائمه اعلاما» (۵۶) و نیز «و جعلوهم حکاما علی رقاب الناس» (۵۷) و نیز «الملوک حکام علی الناس و العلماء حکام علی الملوک» (۵۸) و ... به خاطر این است که قضاوت و حل اختلافات از مهمترین شئون والیان است و قاضیها نیز با نصب و لاه و به نیابت از سوی آنان متصدی قضاوت می شوند. و به طور خلاصه اینکه اطلاق لفظ حاکم بر والی به اشتراک لفظی، بدین صورت که لفظ از معنی قضاوت خلع، و مجازا در والی استعمال شده باشد، نیست، بلکه از این جهت است که والی در حقیقت قاضی است و قضاوت از مهمترین شئون اوست و بلکه ولایت جز به قضاوت تمامت نمی یابد. پس در واقع کلمه (حاکما) در مقبوله برابر با کلمه «قاضیا» در خبر

ابی خدیجه- طبق هر دو نقل آن- است.

و تعلیل حضرت که فرمود: «انی قد جعلته علیکم حاکما» به این جهت است که قضاوت جز برای پیامبر یا وصی پیامبر- چنانچه در خبر سلیمان بن خالد و غیر آن آمده بود- نمی باشد و جز با اجازه وصی و نصب وی مشروع نیست. و مورد سؤال نیز مسأله منازعات است. و اینکه امام صادق (ع) دو طرف تنازع از شیعه را، به فقیه ارجاع داد و دستور فرمود که حکمیت وی را واجب است بپذیرند، بدین جهت است که آن حضرت طبق اعتقاد ما دارای ولایت مطلقه است و فقیه را به قضاوت منصوب فرموده، پس به همین جهت قضاوت او مشروع و تخلف از نظر وی جایز نیست، و ما پیش از این نیز وجه امر به رضایت و تعبیر به حکم بودن وی را یادآور شدیم.

و ذکر کلمه «سلطان» در مقبوله و خبر ابی خدیجه پس از اینکه مورد سؤال تعیین

(۵۴). وسائل ۱۸ / ۵، ابواب صفات قاضی، باب ۱، حدیث ۹.

(۵۵). وسائل ۱۸ / ۷، ابواب صفات قاضی، باب ۲، حدیث ۳.

(۵۶). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، فیض / ۸۰۲، لح / ۲۹۶.

(۵۷). نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰، فیض / ۶۶۶، لح / ۳۲۶.

(۵۸). بحار الانوار ۱ / ۱۸۳، کتاب العلم، ابواب العلم و آداب، باب ۱، حدیث ۹۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۳۹

تکلیف طرفین نزاع است، دلیل بر این نیست که چیزی فراتر از قضاوت از آن اراده شده باشد و ذکر سلطان برای این است که رجوع به قاضی منصوب از جانب سلطان به گونه ای رجوع به سلطان است و نیز بدان جهت که سلطان در امور مهمه

خود به تصدی مقام قضاوت می پردازد.

تنازع نیز چه در مورد ادعای یک طرف و انکار طرف دیگر، و یا استتکاف یکی از آنها از اداء دین پس از اثبات آن باشد، مرجع آن قضات می باشند، و نیز مرجع همه امور حسبیه قضات هستند، چنانچه متعارف زمانهای ما هم اینگونه است. گواه بر همین معنی است خبر اسماعیل بن سعد از امام رضا (ع) که از آن حضرت می پرسد:

«... و از مردی که با شخص دیگری همسفر است، و او در بین راه بدون وصیت از دنیا می رود و دارای فرزندان صغیر و کبیر است، با متاع وی چه کند؟ آیا جایز است متاع و چهارپایان او را به فرزندان بزرگترش تحویل دهد، یا اینکه به قاضی بسپارد؟ و اگر در شهری است که قاضی در آن وجود ندارد چه بکند؟» «۵۹»

که از این سؤال آشکار می شود، امر فرزندان صغیر میت با قاضی است و پیش از این در کلام ماوردی و ابی یعلی نیز گذشت که آن دو وظیفه قاضی را گسترده تر از حل اختلافات می دانستند.

بر این اساس، آنچه استاد بزرگوار- مد ظله- در بیان استدلال به مقبوله یادآور شدند و تنازع را به دو دسته تقسیم فرمودند و می خواستند جعل ولایت کلی را برای فقیه از این طریق استفاده کنند، به طور جدی قابل خدشه است، و این مطلبی است بایسته تأمل.

پس از گفتار طولانی ما، در این زمینه چنین نتیجه گیری شد که: مقبوله و نیز خبر ابی خدیجه- طبق هر دو نقل آن- در مقام نصب قاضی برای شیعه امامیه در جهت رفع مشکلات آنان پس از تحریم مراجعه به قضات جور، می باشد.

و نمی توان به آن دو روایت بر نصب ولایت مطلقه فقیه استناد نمود.

اگر شما بفرمایید: تعبیر به طاغوت و استشهاد به آیه شریفه مناسبتی با اراده خصوص قضاوت ندارد.

در پاسخ عرض می کنم: رجوع به قضات جور و اعتنا به آنان و به احکامشان در حقیقت

(۵۹). وسائل ۱۳/۴۷۵، باب ۸۸ از احکام الوصایا، حدیث ۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۴۰

رجوع به سلاطین است، چرا که قضات از اذنان و منصوبین سلاطین هستند و قوتشان به قوت آنان وابسته است. آیا ملاحظه نمی فرمایید کسی که در دولتی به یکی از عمال مراجعه کند و از این رو، که وی کارگزار این دولت است به وی بها بدهد، در واقع می توان گفت به آن دولت اعتنا کرده و آن را به رسمیت شناخته است، و مورد نزول آیه نیز قضاوت بود، چنانچه پیش از این گذشت.

اگر شما بفرمایید: استعمال حرف استعلاء (یعنی حرف علی) در آنجا که فرمود «علیکم - بر شما» با ولایت مطلقه تناسب دارد و آن گونه که گفته شد کلمه «بینکم - در بین شما» با قضاوت متناسب است.

در پاسخ عرض می کنم: به کار بردن حرف استعلاء در قضاوت غلط نیست، زیرا در قضاوت نیز یک نحوه برتری و استیلا یافت می شود، چرا که قاضی منصوب از جانب سلطان دارای علو و قدرت است به سبب قدرت کسی که او را نصب کرده. و قاضی منصوب از جانب امام صادق (ع) نیز دارای یک نوع قدرت معنوی است، زیرا عمل به حکم او و تسلیم شدن در برابر دستور او واجب است. که به هر تقدیر استعمال حرف استعلاء در این صورت

نیز صحیح می باشد.

۵- ظاهراً مخاطب در کلمه «منکم» و «علیکم» خصوص شیعه امامیه اثنی عشریه است،

چنانچه کلمه «اصحابنا» در کلام سؤال کننده [راوی روایت] نیز گواه بر همین معنی است و شیعیان در عصر امام صادق (ع) تعدادشان بسیار کم، و بین سایر فرقه های اسلامی مستهلک بودند. و امکان تحقق دولت و حکومت برای آنان نیز وجود نداشته است و از همین ویژگی دانسته می شود که امام (ع) در صدد نصب والی برای شیعه نبوده، بلکه غرض آن حضرت، رفع مشکل شیعیان در منازعه و اختلافاتشان در آن زمان بوده است. به همین جهت آنان را به تعیین قاضی تحکیم- بدین گونه که از بین خود یک نفر را انتخاب کنند و به قضاوت وی رضایت دهند- امر فرموده است. و اگر آن حضرت در صدد نصب والی می بود، مناسب بود نصب وی را بر همه امت اسلامی قرار دهد نه بر شیعیان فقط.

مگر اینکه چنانچه در کلام استاد مد ظله پیش از این گذشت گفته شود، نظر امام صادق (ع) منحصر به عصر و زمان خویش به تنهایی نبوده، بلکه به صدد طرح حکومت عادلۀ الهی و بیان شرایط و ویژگیهای والی بوده تا اندیشمندان در صورتی که خداوند و لو در زمانهای بعد، آنان را به تشکیل و اقامۀ حکومت عادلۀ موفق می داشت، در تعیین والی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۴۱

و امام بحق سرگردان نمانند. و در صحت این جعل به گونه ای که شامل زمان آن حضرت نیز بگردد همین حد کافی بود که برخی از آثار حکومت در همان زمان بر آن مترتب باشد، اموری نظیر قضاوت و امور حسبه و همانند آن، و این نکته ای است شایان توجه.

۶- بر فرض که واژه «حکم» با همه مشتقات آن به حسب وضع و مفهوم، قضاوت و غیر قضاوت

و هر چه مشتمل بر حل و

فصل امور و تصمیم گیری است را شامل گردد، و لکن چون مقبوله متعرض مسأله منازعه در اموال [و به طور کلی هر گونه منازعه ای] می باشد قدر متیقن تا همین حد است و بر بیش از آن دلیلی وجود ندارد، و تمسک به اطلاق نیز در موضوعات قضایا جاری است نه در محمولات.

به عنوان مثال اگر گفته شود «النار حاره»- آتش سوزنده است- بدون اینکه قیدی به آن اضافه گردد حکم می کنیم که محمول [حرارت] همه مراتب حرارت و افراد آن می باشد، و یا اگر مولا گفت: «اکرم عالما» در آن «مقدمات حکمت» (۶۰) جاری می کنیم و می گوئیم:

مولا- در مقام بیان بوده و برای حکم خویش طبیعت عالم را موضوع قرار داده، پس اطلاق ثابت می گردد و در نتیجه باید هر عالمی مورد اکرام قرار گیرد، و اما اگر گفته شود «زید عالم است» در اینجا اطلاق در محمول «عالم» جریان نمی یابد و حکم نمی کنیم به اینکه وی در همه چیزی که احتمال می رود عالم باشد، عالم است.

پس بر این اساس اگر امام (ع) بفرماید: «فقیه، حاکم است، یا فقیه خلیفه من یا حجت من یا وارث من یا امین من و یا ... می باشد» با این جملات چیزی به جز حاکمیت یا خلافت و نظایر آن به نحو اجمال ثابت نمی گردد و هیچ نوع عموم و یا شمولی در آن نیست.

آری، اگر در کلام هیچ قدر متیقنی یافت نگردد و مولا در صدد بیان وظیفه و تکلیف باشد، حکم به اطلاق می کنیم و الا جعل، لغو می گردد. ولی با وجود قدر متیقن نه لغویت لازم می آید و نه اطلاق در کار است. [یعنی کلام مولا

حمل به قدر متیقن می شود و قهرا نه لغو می گردد و نه حمل بر اطلاق می شود]، لکن ممکن است گفته شود: ما فرقی بین موضوعات و محمولات نمی یابیم. زیرا اگر مولا- در مقام اجمال و اجمالی باشد [عنایت داشته باشد که مسأله را به صورت مهمل و یا مجمل باقی بگذارد] در آن صورت به طور کلی

(۶۰). مقدمات حکمت یک اصطلاح اصولی است و اکثر علمای اصول، آن را سه چیز می دانند، یکی احراز این معنی که مولی در مقام بیان بوده، دوم عدم وجود چیزی که دلالت داشته باشد که این کلام مقید است. سوم قدر متیقن در بین نباشد. که در این صورت با احراز این سه مقدمه نتیجه می گیریم چون مولی حکیم است باید از کلام او مطلق اراده شود. (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۴۲

اطلاقی در کار نیست. و اگر در مقام بیان باشد، پس اگر قدر متیقن یافت نگردد، اطلاق در هر دو (موضوع و محمول) ثابت می شود، و اگر قدر متیقن وجود داشته باشد، پس اگر گفتیم وجود آن مضر به اطلاق است اطلاق چه در موضوع و چه در محمول ثابت نمی گردد و اگر مضر نباشد در هر دو ثابت می شود. پس فرق گذاردن بین آن دو (موضوع و محمول) بدون جهت است.

ولی حق در مسأله این است که اگر در اینجا قرینه لفظیه متصل [به کلام] و یا دلیل غیر لفظی روشنی به گونه ای که همانند لفظی متصل باشد وجود داشته باشد، قهرا از انعقاد چنین اطلاقی جلوگیری می کند، و اما صرف وجود قدر متیقن پس از اعمال دقت نمی تواند از انعقاد اطلاق مانع

گردد و برای «رفع ید» از آن نیز دلیلی نداریم و در اینجا هیچ فرقی بین موضوع و غیر موضوع نیست.

پس اگر مولا- گفت: «جئنی برجل راکبا»- مرد سواره ای را به نزد من بیاور- و از هر جهت در مقام بیان بود، پس همان گونه که مقدمات حکمت در مورد «الرجل»- هر مرد- جریان دارد و اطلاق در آن ثابت می گردد و در نتیجه تغییر و «عموم بدلی» «۶۱» نسبت به هر مرد ثابت می شود، به همین شکل در «چگونگی آوردن» وی و «انواع سواری» نیز جریان خواهد یافت و نحوه خاصی از «آمدن» یا «سواری» مطرح نیست و شخص مکلف بین انواع هر یک از اینها مخیر است و نیز اگر مولا گفت: «عالمی را اکرام کن» پس همان گونه که مقدمات حکمت در موضوع جریان می یابد و در نتیجه هر عالمی را اکرام کند کافی است، به همین شکل در متعلق حکم، یعنی «اکرام» هم این اطلاق جاری است و به هر شکل وی را اکرام کند، کفایت می کند.

در مقام انشاء نیز گاهی متعلق حکم (نظیر اکرام) در قضیه محمول قرار داده می شود و مثلاً گفته می شود «زید مکرم»- زید گرامی داشته شود- و از آن وجوب اکرام زید اراده می گردد. پس اگر در مقام بیان باشد، اطلاق در محمول بدون اشکال ثابت می گردد. بلی، اطلاق گاهی «عموم استغراقی» را نتیجه می بخشد و گاهی «عموم بدلی» را نتیجه می دهد و این به حسب اختلاف موارد است، چنانچه مخفی نیست.

علاوه بر همه اینها فرمایش آن حضرت: «جعلته علیکم حاکما» مفاد آن این است که «حاکمیه الفقیه مجعوله» یعنی حاکمیت فقیه از سوی امام (ع)

(۶۱). عموم بدلی در مقابل عموم استغراقی است و مراد از کلمه عام یک فرد غیر مشخص است که طبعاً مکلف در انتخاب هر یک مخیر است، ولی در عموم استغراقی همه افراد تحت پوشش عام مورد نظر است (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۴۳

صورت «حاکمیت» موضوع «جعل» قرار گرفته است. مگر اینکه گفته شود در اینجا بین موضوع مصطلح در علم اصول و موضوع مصطلح در علم نحو، خلط شده است و «حاکمیت» به حسب مفاد بر «فقیه» حمل شده اگر چه در قضیه موضوع قرار داده شده است (و در اینجا ملاک موضوع بودن چیزی در علم اصول است).

خلاصه آنچه گفته شد اینکه: حکم به اطلاق با تحقق مقدمات آن، موضوع و غیر موضوع در آن فرقی نمی کند و اینکه در مقبوله، قضاوت قدر متیقن از لفظ حاکم است، موجب حمل آن بر خصوص قضاوت نمی گردد، و اینکه مورد حدیث خصوص منازعه است، نیز موجب اختصاص نمی شود، زیرا پس از آنکه پاسخ به صورت عام آمده، مورد نمی تواند مخصص باشد، پس اشکال ششم از اساس باطل و بی اساس است. (۶۲)

۷- لفظ حکم در مقبوله ظهور در قاضی تحکیم - یعنی کسی که از سوی دو طرف دعوا، برای حکمیت مشخص می شود - دارد،

پس به خاطر تناسب دو جمله باید گفت مراد به حاکم نیز همین گونه است [حاکم مورد توافق مردم] و در مقبوله هیچ گونه نصبی چه برای والی، و چه برای قاضی صورت نگرفته و لفظ جعل نیز در روایت به معنی انشاء و ایجاد نیست، بلکه به معنی «قول» و یا «تعریف» است.

پس خلاصه کلام امام (ع) این می شود که: «من به شما می گویم و شما را راهنمایی می کنم که فردی با چنین خصوصیات، صلاحیت

آن را دارد که وی را انتخاب نموده و در بین خود به حکمیت وی رضایت دهید».

کتاب لسان العرب درباره معانی جعل (قرار دادن) می نویسد:

«خاک را سفال، و زشت را زیبا قرار داد، یعنی آن را این گونه گرداند، و بصره را بغداد قرار داد، یعنی بصره را بغداد پنداشت ... و گفتار خداوند سبحان که می فرماید: «و ملائکه را که بندگان خدا بودند، زنان قرار دادند» زجاج

(۶۲). مطلبی را در ارتباط با علم اصول می خواستم عرض کنم و آن اینکه طلاب باید به حد مورد نیاز از علم اصول اکتفا کنند. بسیاری از اصول بافیها انسان را از مطلب دور می کند. یک کسی می گفت: اینها که اطلاعات فلسفی دارند به درک فقهی آنها لطمه می زند! من به او گفتم این اصول بافیها بیشتر لطمه می زند، برای اینکه مسائل فلسفی از فقه جداست، ولی برخی از این اصول بافیها فهم عرفی را هم از انسان می گیرد البته بعضی از مسائل اصولی هست که اگر انسان بر آنها مسلط باشد خوب است، اما با این وقت کم و مشکلاتی که الان دنیای اسلام به آن مبتلاست، تا چه اندازه می توان برای فراگیری اصول وقت گذاشت؟ آیا می توان نسبت به علم الحدیث، تاریخ اسلام، اصول عقاید به شیوه قابل استفاده برای عموم، اقتصاد اسلامی، قرآن و نهج البلاغه و ...

بی تفاوت و بی توجه بود و مرتب برویم «استصحاب کلی قسم ثالث» که قطعاً در فقه مورد ابتلا واقع نمی شود را بخوانیم؟! خلاصه باید برای اصول تا حدی که ضرورت دارد وقت گذاشت. (از افاضات معظم له در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۴۴

می گوید قرار دادن در این آیه

به معنی قول و حکم به چیزی است (یعنی گفتند و حکم کردند که ملائکه این گونه اند) چنانچه می گویی: «زید را داناترین مردم قرار دادم» یعنی او را به چنین صفتی [صفت داناترین بودن] وصف کرده و حکم کردم که اعلم است» (۶۳).

به هر حال از روایتهای مستفیضه استفاده می گردد که قضاوت جایز و نافذ نمی باشد مگر از پیامبر یا وصی پیامبر، در خبر اسحاق بن عمار، از امام صادق (ع) از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که به شریح (قاضی) فرمود: «تو در جایگاهی نشسته ای که در آن جز پیامبر یا وصی پیامبر یا شخص شقی نمی نشیند». (۶۴) و در خبر سلیمان بن خالد از آن حضرت (ع) روایت شده بود که فرمود: «از حکومت بپرهیزید، زیرا حکومت مخصوص امامی است که به قضاوت آگاه و در بین مسلمانان به عدالت رفتار کند، مانند پیامبر یا وصی پیامبر» (۶۵).

بر این اساس کسی می تواند بگوید: امام صادق (ع) در صدد نصب فقیه به عنوان قاضی بوده، تا قضاوتش صحیح و نافذ شود. و در واقع فقیه، وصی پیامبر اکرم (ص) گردد. و امام (ع) به شیعیان سفارش فرموده که در مقابل قضات جور، او را اختیار کرده و به حکمیتش رضایت دهند، و پیش از این گذشت که چون چنین قاضی ای دارای سلطه نیست و ضمانت اجرایی و پشتوانه ای غیر از ایمان و رضایت طرفین ندارد شاید رضایت و انتخاب مردم برای وی ضرورت داشته باشد و به همین جهت در روایت از وی به «حکم» تعبیر شده، پس مفاد کلام امام (ع) این می شود که رجوع به قضات جور بر شما حرام است

و واجب است کسی که شرایط مذکور را دارا باشد، به حکمیت برگزیند و واجب است به قضاوت او رضایت دهید، چرا که من او را قاضی یا والی شما قرار دادم، پس قضاوت او بدین جهت مشروع و نافذ است. خلاصه کلام اینکه جمله «من او را قاضی قرار دادم» ظهور در تحقق نصب دارد، چنانچه ظاهر مشهوره ابی خدیجه نیز اینگونه است، و اینکه کلمه «جعل» در روایت را به معنی «قول» بگیریم جدا خلاف ظاهر است.

آنچه ما در فصل پیش در مورد نصب فقها به صورت عموم به عنوان والی، در مرحله ثبوت خدشه وارد کردیم، در مورد نصب فقیه به عنوان قاضی، جریان نمی یابد،

(۶۳). لسان العرب ۱۱ / ۱۱۱.

(۶۴). یا شریح قد جلست مجلسا لا یجلسه (ما جلسه خ. ل) الا نبی او وصی نبی او شقی. وسائل ۷ / ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۳، حدیث ۲.

(۶۵). اتقوا الحکومه، فان الحکومه انما هی للامام العالم بالقضاء، العادل فی المسلمین لینی (کتبی خ. ل) او وصی نبی (وسائل ۷ / ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۳، حدیث ۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۴۵

چرا که عمل قاضی محدود است و تعدد قضات به تعدد فقها امکان پذیر است که هر کدام در منطقه محدودی در شرایط خاصی به تکلیف خود که همان حل و فصل منازعات شیعه باشد عمل نمایند. و این با ولایت به مفهوم وسیع که شامل همه کارهای والیان می شود، متفاوت است.

در مجموع بر اینکه امام صادق (ع) همه فقها در عصر خویش و سایر فقهای اعصار بعد را به عنوان قاضی، منصوب فرموده باشد اشکال چندانی وارد نیست، اما همه

آنها را به عنوان والی نافذ الکلمه در همه امور مربوط به حکومت، حاکم قرار داده باشند، چیزی است که موجب اختلاف و هرج و مرج می گردد، چنانچه بحث آن پیش از این گذشت.

سخن پیرامون مقبوله به درازا کشید و ضمن آن روشن گردید که در استدلال به این روایت برای نصب بالفعل فقها از جهات مختلف می توان خدشه وارد نمود.

بلی، پس از آنکه ما ضرورت حکومت در همه اعصار و عدم جواز تعطیل آن را ثابت کردیم، و مقبوله نیز بر حرمت تسلیم طاغوت شدن و مراجعه به آنان دلالت داشت، قهرا متعین می گردد آن کس که برای ولایت شایستگی دارد همان شخص واجد شرایطی است که امام (ع) یادآور شدند. پس بر امت واجب است او را انتخاب کنند و مجالی برای انتخاب غیر او نیست.

خلاصه کلام اینکه دلالت مقبوله بر اینکه فرد دارای صلاحیت برای حکومت، فقیه جامع الشرائط است و بلکه منحصر به وی می باشد اشکالی در آن نیست، بلکه سخن در این است که فعلیت ولایت آیا به نصب از سوی امام (ع) محقق می گردد یا به وسیله انتخاب از سوی امت.

مگر اینکه گفته شود در صورتی که فرض کنیم قضاوت بدون نصب صحیح نیست و نافذ نمی باشد، عدم نفوذ ولایت بدون نصب، به طریق اولی ثابت است چرا که قضاوت شأنی از شئون والی و فرعی از فروع ولایت است، و این نکته ای است شایان توجه و دقت «۶۶».

(۶۶). به نظر می رسد تعارض بین نصب و بیعت را که در موارد متعدد بدان اشاره شده، به گونه ای می توان از میان برداشت. در این ارتباط لازم است به دو محور

اساسی توجه نمود:

۱- تعیین و نصب افراد به قضاوت یا حکومت و یا در مورد هر موضوع دیگر، الزام و ضرورتی ندارد که همواره به اسم و لقب باشد، بلکه با ذکر مشخصات و خصوصیات نیز می توان یک موضوع را مشخص و متعین و حتی منحصر به فرد نمود و این خود، یک نوع تعیین است.

۲- تعیین و انتخاب مردم را به عنوان یک شرط در نصب فقیه قرار دهیم، بدین گونه که فقیه واجد شرایطی که طبق نظر اکثریت مردم و یا خبرگان آنها شرایط رهبری را دارا باشد و مردم با انتخاب خود، او را از دیگران-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۴۶

سخن استاد بزرگوار آیت الله العظمی بروجردی - قدس سره - و نقد و بررسی آن:

اشاره

استاد بزرگوار مرحوم آیت الله العظمی بروجردی - طاب ثراه - طبق آنچه ما، در تقریر مباحث ایشان در کتاب البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر که در همان ایام به چاپ رسید، نوشته ایم، مقبوله عمر بن حنظله را به عنوان دلیل ولایت فقیه بیان فرموده و مطالبی در این باره دارند که در اینجا ما برای تکمیل سخن و اداء برخی از حقوق ایشان، خلاصه آن را یادآور می شویم:

«اثبات ولایت فقیه و بیان ضوابط آنچه از شئون فقیه و از حدود ولایت وی می باشد، متوقف بر بیان اموری است

اشاره

که متذکر می گردیم:

۱- در جامعه همواره اموری وجود دارد که از وظایف اشخاص محسوب نمی گردد

و مربوط به فرد خاصی نیست، بلکه از امور عمومی اجتماعی است که حفظ نظام جامعه بدان وابسته است، نظیر قضاوت و سرپرستی اموال غایب و ناتوان و مشابه آن و حفظ نظام داخلی جامعه و پاسداری از مرزها و امر به جهاد و دفاع هنگام هجوم دشمنان و موارد دیگری از این قبیل.

اینها از مواردی نیست که هر شخصی مستقلاً بتواند عهده دار آن گردد، بلکه از وظایف رهبر و کسی که زمام امور اجتماعی مردم به دست اوست، می باشد.

- ممتاز کنند منصوب به ولایت می باشد و در واقع امام (ع) فقیه واجد شرایط منتخب مردم را به ولایت منصوب فرموده است. و ظاهر مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه گواه بر همین معنی است، در روایت مقبوله پس از ذکر شرایط می فرمایند: «فلیرضوا به حکما» هنگامی که شخص واجد شرایطی را یافتید به حکمیت وی رضایت دهید، آنگاه می فرمایند: «فانی قد جعلته علیکم حاکما» در این صورت من او (شخص مورد رضایت و منتخب شما را، حاکم شما قرار دادم. و در مشهوره نیز می فرماید: «شما در بین خود کسی که حلال و حرام ما را می شناسد، معین کنید». «فانی قد جعلته قاضیا» که من او (شخص منتخب شما) را قاضی قرار دادم، که در هر دو روایت جعل امام (ع) به فقیه واجد شرایط مورد رضایت و انتخاب، متوجه شده است، نه صرف فقیه واجد شرایط. بر این اساس (اگر این برداشت صحیح باشد) هم اشکالات وارده در مرحله ثبوت از بین می رود و هم اشکالات وارده در مرحله اثبات، و ما مجبور نیستیم که از دلایل بیعت

و یا دلایل نصب دست بکشیم، بلکه همه این دلایل مکمل یکدیگر و بیانگر یک حقیقت اند و بدین شکل ولایت و حکومت هم پایگاه مردمی می یابد و هم پشتوانه الهی - هم نصب است و هم انتخاب و هر دو منطبق بر یکدیگر و حضرت استاد نیز در مواردی به این انطباق اشاره فرموده اند. البته نظر دیگری در این ارتباط وجود دارد که ولایت و حکومت با وجود همان شرایط برای فقیه ثابت می گردد و بیعت در پذیرش ولایت وی از سوی مردم نقش دارد. و ر حقیقت بیعت تولی ولایت است و کسی که مردم با وی بیعت کنند عنوان ولی فقیه را می یابد. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۴۷

۲- برای کسی که قوانین اسلام و ضوابط آن را بررسی کند، تردیدی باقی نمی ماند که اسلام دین سیاسی، اجتماعی است

و احکام آن به اعمال عبادی محض که هدف آن، تکامل فرد و تأمین سعادت اخروی است منحصر نیست، بلکه اکثر احکام آن مربوط به امور سیاسی و تنظیم اجتماع و تأمین سعادت دنیای مردم است. به تعبیر دیگر، اسلام دین دنیا و آخرت، و جامع هر دو نشئه است و این با نگرشی به احکام معاملات و سیاسات و جزائیات از قبیل حدود و قصاص و دیات، و احکام قضایی، و مالیتهایی نظیر خمس و زکات که حفظ دولت اسلام بر آن متوقف است به روشنی آشکار می گردد و به همین جهت علمای خاصه و عامه بر این معنی متفق اند که در محیط اسلام سیاستمدار و رهبری که امور مسلمانان را اداره کند لازم و ضروری و بلکه از ضروریات اسلام است. اگر چه در خصوصیات و شرایط و اینکه تعیین او از سوی پیامبر اکرم (ص) یا با انتخاب عمومی است،

اختلاف نظر دارند.

۳- بی تردید سیاست بلاد و تأمین جهات اجتماعی در دین اسلام جدای از جهات روحانی

و شئون مربوط به تبلیغ احکام و ارشاد مسلمانان نیست، بلکه از همان صدر اسلام سیاست با دیانت در هم آمیخته و سیاست از شئون دیانت محسوب می شده است.

پیامبر اکرم (ص) شخصا به تدبیر امور مسلمانان می پرداخت و امور آنان را سیاست گذاری می کرد و مسلمانان برای حل و فصل خصومت‌های خویش به وی مراجعه می کردند، و آن حضرت برای ولایات، حاکم و کارگزار منصوب می فرمود و مالیات‌هایی نظیر خمس و زکات از آنها مطالبه می نمود. و پس از آن حضرت نیز سیره خلفای راشدین و غیر راشدین به همین منوال بود، از همان ابتدای امر وظایف سیاسی در مراکز ارشاد و هدایت مردم یعنی مساجد انجام می گرفت و امام مسجد، امیر آنان نیز محسوب می گردید. و پس از آن نیز همین سیره ادامه پیدا کرد و «مسجد جامع» را در کنار «دار الاماره» بنا می کردند و خلفا و امرا، شخصا نماز جمعه و اعیاد را اقامه می کردند و علاوه بر آن امر اداره حج و موافق آن نیز به عهده آنان بود.

چرا که این عبادت‌های سه گانه [نماز جمعه و نماز عیدین و حج] با اینکه اموری عبادی هستند، ولی فواید سیاسی بسیاری را در بردارند که نظیر آن در سایر عبادت‌ها یافت نمی گردد. و اینگونه آمیختگی بین جهات روحی و جهات

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۴۸

سیاسی از ویژگی‌های شریعت اسلام و ممیزات آن است.

۴- با توجه به آنچه گفته شد، یعنی:

الف- جامعه دارای نیازمندی‌های اجتماعی است که رفع آن از وظایف سیاست گذار و رهبر جامعه است.

ب- اینکه شریعت مقدس اسلام، اینگونه امور را مهمل نگذاشته بلکه نسبت به آن نهایت اهتمام را به خرج داده و با توجه

به آن، احکام بسیاری را تشریح کرده و اجرای آن را به رهبر مسلمانان واگذار نموده است.

ج- اینکه رهبر و سیاست گذار مسلمانان در ابتدای امر، کسی غیر از پیامبر اکرم (ص) و پس از وی جانشینان وی نبوده اند.

حال [با توجه به این سه نکته] باید گفت چون طبق اعتقاد ما شیعه امامیه، خلافت پیامبر اکرم (ص) و زعامت مسلمانان پس از وی حق ائمه دوازده گانه (علیهم السلام) است و پیامبر اکرم (ص) نیز امر خلافت را مهمل نگذاشته بلکه شخص امیر المؤمنین (ع) را برای تصدی این مقام مشخص فرمودند و پس از آن حضرت به اولاد آن حضرت عترت پیامبر اکرم (ص) این حق منتقل گردید، پس در واقع همینان مراجع به حق، در اداره امور سیاسی و اجتماعی مسلمانان بوده اند و بر مسلمانان نیز لازم بود که به آنان مراجعه و آنان را در این امر یاری دهند، و بدون تردید همین معنی در ذهن اصحاب ائمه - علیهم السلام - نظیر زراره و محمد بن مسلم که از فقهای زمان ائمه و ملازمین آنها بوده اند، وجود داشت که مرجعی برای این امور غیر از ائمه معصومین (ع) یا کسی که آنان بدین مقام منصوب فرموده بوده اند را نمی شناخته اند و به همین جهت در اموری که برای آنان اتفاق می افتاد، در حد امکان به آنان مراجعه می نموده اند، و این چیزی است که با بررسی احوالات و زندگینامه های آنان مشخص می گردد.

حال با توجه به مجموعه مقدماتی که گفته شد، باید گفت:

چون اینگونه امور و حوائج اجتماعی از مسائلی است که عموم مردم در طول مدت عمر خویش با آن دست به گریبان هستند و شیعیان در عصر ائمه (ع) نمی توانسته اند در همه احوال و هر

زمان که بخواهند به ائمه (ع) دسترسی داشته باشند، چنانچه علاوه بر پراکنده بودن شیعیان در شهرهای مختلف، مبسوط الید نبودن ائمه (ع) به گونه ای که دسترسی به آنان برای هر مسأله در همه اوقات امکان پذیر باشد بر این امر گواه است. به همین جهت به طور قطع برای ما چنین نتیجه ای حاصل می گردد که

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۴۹

امثال زراره و محمد بن مسلم و دیگر اصحاب ائمه (ع) از ائمه معصومین درباره شخصی که به هنگام عدم امکان دسترسی به آنان به وی مراجعه کنند، پرسش نموده اند، و باز قطع داریم که ائمه (ع) نیز اینگونه امور عام البلوی را که شارع به مهمل ماندن آن رضایت نداده، مهمل نگذاشته، و بلکه برای حل و فصل این امور کسی را که شیعیان به هنگام عدم دسترسی به آنان به وی مراجعه کنند، مشخص فرموده اند. بویژه اینکه عدم امکان دستیابی اغلب شیعیان در آن زمان به آنان و در عصر غیبت که خود از آمدن آن خبر می داده و شیعیان را برای آن دوره آماده می کرده اند را بخوبی می دانسته اند.

حال آیا کسی می تواند احتمال دهد که ائمه (ع) شیعیان را از رجوع به طاغوتها و قضات جور بر حذر داشته اند، اما در مقابل، کسی را که در فصل خصومات و تصرف در اموال غایب و ناتوان از تصرف، و دفاع از حوزه اسلام و همانند آن از امور مهمه که شارع به اهمال آن راضی نیست، به وی مراجعه کنند، مشخص نفرموده باشد؟!!

در هر صورت، ما قطع داریم که صحابه ائمه (ع) درباره کسی که شیعیان در این امور- در صورت عدم

دسترسی به آنان- به وی مراجعه کنند، پرسش نموده اند و ائمه- علیهم السلام- نیز به آنان پاسخ داده و برای شیعه در صورت عدم تمکن از دسترسی به آنان اشخاصی را مشخص فرموده اند. منتهای امر، این احادیث و پرسش و پاسخها در جوامع حدیثی که به دست ما رسیده ساقط شده و چیزی جز همین روایت عمر بن حنظله و ابی خدیجه، به دست ما نرسیده است.

حال با توجه به آنچه از این بیان روشن گردید که از سوی ائمه (ع) نصب صورت پذیرفته، و آنان اینگونه امور مهمه را که شارع مقدس به اهمال آن رضایت نداده مهمل نگذاشته اند [بویژه با احاطه کامل آنان به حوایج شیعیان خویش در عصر غیبت] پس بدون تردید، در صورتی که ما قائل به نصب قشر دیگری برای این مقام نشویم، فقیه برای این مسئولیت متعین می گردد. پس امر دایر است بین اینکه نصب صورت نگرفته باشد و یا اینکه فقیه عادل به این مقام منصوب شده باشد، و آنگاه که با مطالب گذشته بطلان نظر اول ثابت گردید، نظر دوم- نصب فقیه- ثابت و قطعی می گردد و مقبوله عمر بن حنظله نیز از شواهد آن است. و اگر خواسته باشی، می توانی مطلب را در قالب یک قیاس منطقی به شکل ذیل در ذهن خود مرتب کنی:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۵۰

یا ائمه (ع) برای این امور مورد نیاز همگان، کسی را مشخص ننموده و آن را مهمل گذاشته اند، و یا اینکه فقیه را بدین مقام منصوب فرموده اند، لکن اول باطل است، پس شق دوم ثابت می گردد.

این یک قیاس استثنایی است که از یک قضیه منفصله

حقیقه «۶۷» و یک قضیه حملیه تشکیل شده که رفع قضیه مقدم [بطلان قضیه اول] وضع [صحت] تالی [قضیه دوم] را نتیجه می بخشد، و این همان چیزی است که مورد نظر و مطلوب ماست و از آنچه گفتیم روشن می گردد که مراد آن حضرت در مقبوله که می فرماید: «حاکما» همان کسی که حاکم در جمیع امور عامه اجتماعی که از وظایف افراد نیست و شارع به مهمل ماندنش رضایت نداده، [و لو در عصر غیبت و عدم تمکن از ائمه] می باشد. و یکی از وظایف قضاوت و رفع اختلافات است و هرگز خصوص قاضی از آن اراده نشده است و اگر بر فرض بگوییم منظور فقط قضاوت است، باید گفت: آنچه از برخی اخبار به دست می آید این است که شغل قضاوت عرفاً با تصدی سایر امور مورد نیاز همگان ملازم است، چنانچه از خبر اسماعیل بن سعد از امام رضا (ع) این معنی استفاده می گردد که می پرسد: «... و از مردی که همراه با شخص دیگری در سفر است و او بدون اینکه وصیت کند و از دنیا می رود، دارای فرزندان صغیر و کبیر است با اموال و متاع او چه کنند؟

آیا او می تواند متاع و چهارپایان او را به فرزندان بزرگترش بدهد، یا به قاضی بسپارد؟ و اگر در شهری است که قاضی در آن وجود ندارد چه کند...؟. «۶۸»

و خلاصه کلام اینکه در امثال اینگونه امور مهم مورد نیاز همگان منصوب بودن فقیه عادل از جانب ائمه معصومین (ع) اجمالاً پس از مطالبی که تاکنون گفته شد اشکالی در آن نیست و برای اثبات آن احتیاجی به مقبوله عمر بن

حفظه نمی باشد، منتهای امر به عنوان یکی از شواهد می توان به آن تمسک نموده و این نکته ای است شایان دقت و توجه.

«۶۹»

(۶۷). قضیه منفصله حقیقه، قضیه ای است که مقدم و تالی آن نه قابل جمع و نه قابل رفع باشند و بالضروره یکی از آن دو، وجود داشته باشد. (مقرر).

(۶۸). وسائل ۱۳ / ۴۷۵، احکام الوصایا، باب ۸۸، حدیث ۳.

(۶۹). البدر الزاهر / ۵۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۵۱

آنچه در نقد و بررسی کلام استاد- طاب ثراه- می توان گفت این است که ائمه دوازده گانه (ع) به خاطر استحقاق و نصب، در امور سیاسی- اجتماعی، اولی الامر می باشند و این در نزد ما مطلب حقی است و جایگاه بحث آن در کتابهای کلام است. و اما اینکه اصحاب ائمه (ع) در اینگونه امور سیاسی که برای آنان اتفاق می افتاده به آنان مراجعه می نموده اند، مطلبی است نیازمند تتبع و بررسی که فعلا امکان بررسی آن برای من میسر نیست.

اما اینکه در آخر کلام فرمودند یا اینکه ائمه (ع) کسی را برای انجام این امور مشخص نفرموده و آن را مهمل گذاشته اند، یا اینکه فقیه را برای انجام این امور نصب فرموده اند و چون بطلان نظر اول ثابت شده، نصب فقیه قطعی می گردد، اشکالی که به آن وارد می گردد، این است که اگر طریق انعقاد ولایت منحصر در نصب از مقام بالا- باشد، چنانچه ظاهر کلام ایشان- طاب ثراه- و سایر بزرگان که متعرض این مسأله شده اند اینگونه است، فرمایش ایشان صحیح است و اما اگر در این برداشت مناقشه شد و طبق نظریه ای که ما آن را تقویت کردیم گفتیم با انتخاب امت نیز امامت منعقد

می گردد، منتهی در طول نصب و به هنگام نبودن آن و بدین صورت شاید ائمه (ع) در عصر غیبت امور ولایی را به انتخاب امت واگذار فرموده اند منتهای امر شخص منتخب باید واجد شرایط و ویژگیهایی که شارع در والی مشخص فرموده باشد.

بر این اساس پس بر امت در عصر غیبت واجب است که فقیه جامع الشرایطی را انتخاب کرده و حکومت خویش را به وی بسپارند و چنین شخصی با انتخاب و تولیت آنان والی بالفعل جامعه می گردد، و محذوری در بین باقی نمی ماند. ما، در فصل چهارم همین بخش، دلایل صحت انتخاب و اعتبار آن را به تفصیل مورد بحث قرار خواهیم داد. «۷۰»

۳- حدیث اللهم ارحم خلفائی:

[بیان و متن حدیث]

از جمله دلایلی که بر نصب فقها به عنوان والیان بالفعل بدان استدلال شده روایتی است که صدوق در آخر کتاب الفقیه از امیر المؤمنین (ع) روایت نموده که آن حضرت از

(۷۰). در پایان بحث از روایت مقبوله، تذکر این نکته لازم است که استاد بزرگوار آیت الله العظمی بروجردی روی روایت عمر بن حنظله خیلی تأکید داشتند و در تاریخ فقه شیعه نیز این روایت همواره به عنوان یکی از دلایل عمده ولایت و حاکمیت فقیه بوده است، تا جایی که از یکی از شاهزادگان قاجار نقل شده که از روی عصبانیت گفته بود: ای کاش گردن شتر عمر بن حنظله شکسته بود و به خدمت امام صادق (ع) نمی رسید تا شما روحانیون را به سر ما مسلط کند! (از افاضات معظم له در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۵۲

پیامبر خدا (ص)، نقل نموده که فرمود:

«اللهم ارحم خلفائی، قیل یا رسول الله، و من خلفاؤک؟»

قال: الذين يأتون من بعدى يروون حديثي و سنتي.» (٧١)

بار خدایا جانشینان مرا مورد ترحم قرار ده، گفته شد یا رسول الله، جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان که پس از من می آیند و حدیث و سنت مرا روایت می کنند.

باز مرحوم صدوق، همین روایت را در اواخر کتاب معانی الاخبار از پدرش از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حسین بن یزید نوفلی، از علی بن داود یعقوبی، از عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب، از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب (ع) نقل نموده و در آن آمده است:

«قال رسول الله (ص) اللهم ارحم خلفائي، اللهم ارحم خلفائي، اللهم ارحم خلفائي، قيل له يا رسول الله...» (٧٢)

باز هم ایشان (صدوق) در مجالس از حسین بن احمد بن ادريس، روایت نموده که گفت پدرم از محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري، از محمد بن حسان رازی، از محمد بن علی، از عیسی بن عبد الله علوی عمري، از پدرش، از پدرانش از علی (ع) روایت نمود که پیامبر خدا (ص) فرمود: «اللهم ارحم خلفائي - سه بار - قيل يا رسول الله، و من خلفاؤك؟ قال: الذين يبلغون حديثي و سنتي ثم يعلمونها امتي» (٧٣).

همین روایت باز در عیون از ابی الحسن محمد بن علی بن شاه فقیه مروودی، روایت شده که گفت حدیث نمود ما را أبو بكر بن محمد بن عبد الله نیشابوری، گفت حدیث نمود ما را ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر بن سلیمان (سلمويه خ. ل) طائی گفت حدیث نمود ما را پدرم، گفت حدیث نمود

برایم علی بن موسی الرضا (ع) ...

و (در زنجیره سند دیگر) حدیث کرد برای ما ابو منصور احمد بن ابراهیم بن بکر خوری، گفت: حدیث کرد مرا ابو اسحاق ابراهیم بن هارون (مروان خ. ل) بن محمد خوری، گفت حدیث کرد مرا جعفر بن محمد بن زیاد فقیه خوری، گفت حدیث کرد مرا احمد بن عبد الله هروی شیبانی از امام رضا (ع).

(۷۱). الفقیه ۴ / ۴۲۰، باب النوادر، حدیث ۵۹۱۹.

(۷۲). معاونی الاخبار ۲ / ۳۷۴، باب ۴۲۳ (باب معنی قول النبی (ص) «اللهم ارحم خلفائی ثلاثا».

(۷۳). امالی شیخ صدوق / ۱۰۹، مجلس ۳۴، حدیث ۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۵۳

و (در زنجیره سند دیگر) حدیث کرد مرا ابو عبد الله الحسین محمد اشنانی رازی، گفت حدیث کرد مرا علی بن محمد بن مهرویه قزوینی، از داود بن سلیمان فراء، از علی بن موسی الرضا (ع) از پدران خویش از علی بن ابی طالب (ع) که فرمود، پیامبر خدا (ص) فرمود «اللهم ارحم خلفائی، قیل یا رسول الله و من خلفاؤک؟ قال: الذین یأتون من بعدی و یروون احادیثی و سنتی فیعلمونها الناس من بعدی» «۷۴».

باز همین روایت در مستدرک از صحیفه الرضا (ع) نقل شده نظیر آنچه در عیون نقل شد و از عوالی اللثالی نیز نقل شده و در آخر این جمله اضافه شده: «اولئک رفقای فی الجنة - اینان، رفقای من در بهشت هستند» «۷۵».

در بحار از منیه المرید نقل شده که پیامبر خدا (ص) فرمود: «رحم الله خلفائی فقیل یا رسول الله، و من خلفاؤک؟ قال الذین یحبون سنتی و یعلمونها عباد الله» «۷۶» - آنان که سنتهای مرا احیا می کنند و به بندگان

خدا می آموزند».

در کنز العمال نیز آمده: «رحمه الله على خلفائي، قيل و من خلفاؤك يا رسول الله؟

قال الذين يحيون سنتي و يعلمونها الناس ...» (این روایت را ابو نصر سنجری در الابانه و ابن عساکر از حسن بن علی (ع) روایت کرده اند) «۷۷».

به طور خلاصه، کثرت سندهای حدیث شاید اجمالا- موجب اطمینان به صدور روایت گردد. علاوه بر آن چون صدوق در الفقیه به طور قطع این روایت را به معصوم نسبت داده استفاده می شود که وی قطع داشته که این روایت از معصوم صادر شده، یا در صحت این صدور حجت شرعی داشته است.

بلی اگر ایشان فرموده بود: «از آن حضرت روایت شده» (به صورت مجهول) شاید مرسل بودن روایت استناد به آن را خدشه دار می نمود، و خود ایشان، قدس سره- در اول کتاب الفقیه می فرمایند:

«من در این کتاب، شیوه مصنفان را پیش نگرفتم که آنچه را برایشان روایت کرده اند نقل می کنند بلکه نظر من این بوده که آنچه مبنای فتوای من بوده و به

(۷۴). عیون اخبار الرضا ۲/ ۳۷، باب ۳۱، حدیث ۹۴، و نیز روایتی که از الفقیه و معانی الاخبار و امالی و عیون نقل شده در وسائل نیز آمده است. ر. ک ۱۸/ ۶۵ و ۶۶ و ۱۰۰، ابواب صفات قاضی، باب ۸، حدیث ۵۰ و ۵۳ و باب ۱۱ همان ابواب، حدیث ۷.

(۷۵). مستدرک الوسائل ۳/ ۱۸۲، ابواب صفات قاضی، باب ۸ حدیث ۱۰ و ۱۱.

(۷۶). بحار الانوار ۲/ ۲۵، کتاب العلم، باب ۸، حدیث ۸۳، به نقل از منیه المرید/ ۱۲.

(۷۷). کنز العمال ۱۰/ ۲۲۹، کتاب العلم، باب ۳، حدیث ۲۹۲۰۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص:

صحت آن حکم نموده و بین خود و خدا بر حجت بودن آن اعتقاد داشته ام بیاورم.

و همه آنچه که در این کتاب آمده از کتابهای مشهور مرجع و مورد اعتماد استخراج شده است» (۷۸)

سخنی در دلالت حدیث:

آنچه که تاکنون گفته شد، مربوط به سند حدیث بود، اما در مورد دلالت آن باید گفت: مهمترین شئون پیامبر اکرم (ص) سه چیز بود: ۱- تبلیغ آیات و احکام خدا و ارشاد مردم ۲- حل و فصل اختلافات و قضاوت بین جامعه ۳- ولایت و حکومت و تدبیر امور مردم. و مقتضای اطلاق جانشینی و خلیفه آن حضرت بودن، یعنی عهده دار شدن همه این وظایف. البته اگر نگوئیم که «قدر متیقن» از خلافت همان حکومت و ولایت است. چرا که در صدر اسلام متعارف از خلافت همان رهبری امت و تدبیر امور جامعه بوده است و خلفاء نیز جمع خلیفه است و آیا احتمال این معنی می رود که مفاد لفظ جمع از نظر سنخیت مغایر مفاد مفرد آن باشد؟

از سوی دیگر، تو هم اینکه منظور از «خلفاء» فقط ائمه دوازده گانه - علیهم السلام - باشد، در نهایت سستی است. زیرا اطلاق روایت حدیث به آنان غیر متعارف است، چرا که آنان عترت و آل پیامبر اکرم (ص) و گنجینه علم آن حضرت می باشند [نه راوی حدیث].

و اینکه فرمود: «حدیث و سنت مرا روایت می کنند» مراد کسانی نیستند که همانند ضبط صوت، الفاظ روایات و احادیث را حفظ دارند، بلکه کسانی هستند که در فرمایشات و سنت پیامبر اکرم (ص) متفقه می باشند. و گواه بر همین برداشت است گفتار آن حضرت طبق برخی از نقلهای روایت که می فرماید: «آنها (حدیث و سنت)

را پس از من به مردم تعلیم می دهند» زیرا تعلیم شأن کسی است که روایت را فهمیده و عمق آن را درک کرده باشد.

بلکه چه بسا روایت کننده ای که در حقیقت نمی داند آنچه روایت می کند کلام پیامبر اکرم (ص) و یا سنت آن حضرت است یا نه! و اصلاً تشخیص سنت صادقانه از اخبار ساختگی و تحریف شده و شناخت صحیح و حق در بین اخبار متعارض، بی تردید از شئون اهل درایه و فقه و اهل تحقیق و معرفت است. چنانچه این معنی بر علمای رجال و درایه الحدیث پوشیده نیست.

علاوه بر همه اینها به مناسبت حکم و موضوع برای ما آشکار می گردد که صرف راوی بودن در اینجا مورد نظر نبوده، زیرا تناسبی ندارد که مقام و منصب خلافت پیامبر اکرم (ص)

(۷۸). الفقیه ۲/۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۵۵

برای کسی که شأنی به جز حفظ الفاظ پیامبر اکرم (ص) - بدون درک مفاهیم و پی بردن به واقعیت و تفقه در آن - ندارد، قرار داده شود، چنانچه این امری است واضح و آشکار.

اگر گفته شود: جمله «کسانی که حدیث و سنت مرا روایت می کنند» و نیز جمله: «و پس از من آنها را به مردم می آموزند» قرینه بر این است که از خلافت فقط بیان روایات و تعلیم احکام اراده شده، و نه بیش از آن.

در پاسخ باید گفت: اولاً شخص پیامبر اکرم (ص) راوی حدیث نبود تا پس از وی، راویان احادیث جانشین وی باشند و ثانياً ظاهراً ذیل روایت «یروون حدیثی و سنتی» برای معرفی خلفا آورده شده، نه برای محدود کردن دایره خلافت که در این صورت، مراد بیان

ویژگی و اوصاف کسی است که اهلیت خلافت آن حضرت را داراست، اگر چه خلافت، خلافت مطلقه باشد.

و بلکه پیامبر اکرم (ص) نیز مهمترین ملاک در خلافت مطلقه وی از سوی خداوند متعال، معارف و علوم و تعلیمات آن حضرت است، چنانچه در حضرت آدم (ع) نیز همین ملاک خلافت وی بود.

آیا ملاحظه نمی فرمایید که خداوند متعال پس از آنکه به ملائکه می فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً - من در زمین خلیفه قرار می دهم» و ملائکه می گویند: «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ - ما حمد و تقدس تو را به جای می آوریم، می فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ...» (۷۹) و به آدم همه اسماء را یاد داد، آنگاه آنها را به ملائکه عرضه نمود، آنگاه فرمود مرا به اسماء اینها آگاه کنید اگر راستگو هستید ...» که از این آیات استفاده می گردد سنگ اساسی برای خلیفه خدا بودن همان احاطه علمی به مسائل است و این نکته ای است شایان توجه.

باز اگر گفته شود: اطلاق، همواره در موضوعات جریان می یابد، آن هم با اجرای مقدمات حکمت و در محمولات جریان نمی یابد، مثلاً- اگر مولی گفت: «اکرم عالما» در این صورت اگر در مقام بیان باشد [بخواهد این اطلاق را بفهماند] اطلاق منعقد می گردد.

(۷۹). بقره (۲) / ۳۰ و ۳۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۵۶

بر خلاف آنجا که می گویند: «زید عالم» که این عبارت به این معنی حمل نمی شود که زید به همه علوم آگاه است. و خلفا در حدیث شریف به منزله محمول است و به اطلاق آن اخذ نمی گردد، و قدر متیقن

از آن همان خلافت در تعلیم و ارشاد است، چنانچه ذیل حدیث نیز بر همین معنی دلالت دارد.

در پاسخ باید گفت: این نقطه نظر در شمار اعتراضات وارده بر مقبوله عمر بن حنظله مطرح شد و در آنجا گفتیم که ما فرقی بین موضوع و محمول در این جهت نمی یابیم، زیرا مولی اگر در مقام بیان (اطلاق) نباشد، به طور کلی اطلاق منعقد نمی گردد، و اگر در مقام بیان باشد، اگر قدر متقین وجود نداشته باشد، برای پرهیز از حمل کلام وی بر اجمال گویی و بیهوده گویی، حکم به اطلاق می کنیم، و اگر «قدر متقین» وجود داشته باشد، در صورتی که وجود آن به اطلاق ضربه بزند، در هر دو مقام [موضوع و محمول] ضربه می زند و اگر ضربه نزند در هیچ یک ضربه نمی زند پس فرق گذاشتن بین موضوع و محمول، بدون جهت است.

و ما پیش از این گفتیم، حق این است که اگر در کلام مولی قرینه لفظیه متصله و یا دلیل مستقل (لبیه) روشنی که همانند لفظیه متصله باشد وجود داشته باشد، به انعقاد اطلاق لطمه وارد می آید، اما صرف وجود «قدر متقین» به انعقاد اطلاق لطمه وارد نمی آورد، و این نکته ای است شایان توجه.

اگر گفته شود: مقتضای اطلاق خلافت در این مورد این است که همه آنچه برای پیامبر اکرم (ص) از ولایت و اولویت نسبت به اموال و نفوس وجود دارد، برای فقیه هم وجود داشته باشد، و به عبارت دیگر جانشینی فقیه از پیامبر اکرم (ص) نظیر جانشینی امیر المؤمنین (ع) از آن حضرت باشد. و آیا ما می توانیم ملتزم به چنین خلافتی گردیم؟

در پاسخ باید گفت: نبوت و رسالت

آن حضرت از مختصات آن حضرت است که در آن دو، هیچ کس را با وی مشارکتی نیست، بلکه کلام در ولایت اعتباری و قرار دادی است که به وسیله آن شخص متکفل امور مسلمانان می گردد، اموری نظیر سیاست گذاری امور مردم و شهرهای اسلامی، تنفیذ مقررات و حدود اسلام، تعیین امرا و قضات، جمع آوری مالیات و سایر وظایفی که به والی مربوط می گردد.

و چنانچه در بخش دوم کتاب گذشت، برای ولایت اعتباری شرافت و امتیاز خاصی جز

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۵۷

پذیرش مسئولیت خطیر و به عهده گرفتن مسئولیتی سنگین نیست. و در این محدوده فرقی بین پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) و فقیه جامع الشرایطی که این مسئولیت را به عهده گرفته وجود ندارد و در وظایف سیاسی آنچه برای آنان یا به گردن آنان است، برای فقیه جامع الشرائط نیز هست.

آیا می توان تصور نمود که پیامبر اکرم (ص) مثلاً- شخص زناکار را صد تازیانه می زند، اما فقیه کمتر از آن را به وی می زند؟ یا اینکه پیامبر اکرم (ص) از چیزهایی زکات می گیرد به غیر از آنچه فقیه زکات می گیرد؟ یا اینکه پیامبر اکرم (ص) برای شهرها قاضی و والی مشخص می کند، اما فقیه حق چنین کاری را ندارد؟! و سایر وظایفی که والیها در چارچوب ولایت خود انجام می دهند.

این نهایت چیزی است که در تقریب استدلال به این حدیث شریف می توان داشت، اما با این همه مطلبی در عمق نظر انسان وجود دارد که نمی توان از آن صرفنظر کرد و آن اینکه جمله «پس از من سنت و روایت مرا به مردم می آموزند» ظهور قوی در محدود کردن خلافت

دارد و می فهماند که غرض آن حضرت از خلافت، جانشینی آن حضرت در امور تعلیم و تبلیغ است و محفوف شدن به قرائن، مانع از اطلاق می گردد و در نتیجه اثبات جانشینی در امور قضاوت و ولایت، نیاز به دلیلی قوی تر از این دارد.

و اینکه در برخی از نقلها ذیل روایت نیامده، دلیل بر اطلاق مفاد روایت نمی شود، چرا که ظاهراً همه این روایتهای نقل شده، یک روایت بوده که برخی به صورت کامل و برخی به صورت قطعه قطعه و ناقص نقل شده و تقطیع در نقل احادیث، امری است بسیار شایع و این نکته ای است شایان توجه.

۴- حدیث العلماء ورثة الانبياء و احادیث مشابه آن:

۱- در کتاب کافی از محمد بن حسن علی بن محمد، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد همه از جعفر بن محمد اشعری، از عبد الله بن میمون قداح، و علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از قداح، از امام صادق (ع) روایت شده که گفت پیامبر خدا (ص) فرمود:

«من سلک طریقاً یطلب فیه علماً سلک الله به طریقاً الی الجنة و ان الملائکه لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا به، و انه یستغفر لطالب العلم من فی السماء و من فی الارض حتی الحوت فی البحر، و فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم ليله البدر، و ان العلماء ورثة الانبياء ان الانبياء لم یورثوا دینارا و لا درهما و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۵۸

لکن ورثوا العلم، فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر». «۸۰»

«هر کسی راهی را پیماید که علمی را بیاموزد، خداوند راهی به سوی بهشت به او بنماید، و همانا فرشتگان

با کمال خوشوقتی بالهای خویش را برای طالب علم می گسترند.

و اینکه برای طالب علم آنچه در آسمان و زمین است، حتی ماهیان دریا، استغفار می کنند و برتری عالم بر عابد همانند برتری ماه است بر سایر ستارگان در شب چهاردهم ماه، و همانا علما، وارثان پیامبران هستند، پیامبران دینار و درهمی به ارث نمی گذارند، و لکن علم را به میراث می گذارند، پس هر که بهره ای از آن به دست آورد، بهره بسیاری به دست آورده است.»

روایت طبق برخی از طرق نقل، صحیح است چنانچه بر اهلش پوشیده نیست.

و باز همین روایت در بحار الانوار از امالی صدوق، از مکتب، از علی از پدرش، از قداح از امام صادق، از پدرش از پدرانش (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است.

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۲، ص: ۲۵۸

و باز در ثواب الاعمال، از پدرش، از علی، از پدرش، همانند آن آمده است، و باز از بصائر الدرجات، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از قداح همانند آن نقل شده است «۸۱». و ظاهراً با توجه به سند کافی «حماد» از زنجیره سند طبق نقل صدوق حذف شده است.

۲- در کافی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از ابی البختری، از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

«همانا علما، وارث پیامبران هستند، و این بدان جهت است که پیامبران درهم و دیناری به ارث نمی گذارند و

بی تردید حدیثهایی از احادیث خویش را به ارث می گذارند. پس کسی که برخی از آنها را به دست آورد، بهره بسیاری را به دست آورده است. پس مواظب باشید علم خویش را از چه کسی اخذ می کنید.

همانا برای ما اهل بیت در هر نسل و دوره ای افراد عادل و هستند که تحریف غلوکنندگان و تنقیص باطل کنندگان، و تأویل نادانان را از دین بر طرف می کنند». (۸۲)

(۸۰). کافی ۱/ ۳۴، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث ۱.

(۸۱). بحار الانوار ۱/ ۱۶۴، کتاب العلم، باب ۱، حدیث ۲.

(۸۲). ان العلماء ورثة الانبياء و ذاك ان الانبياء لم يورثوا درهما و لا دینارا و انما اورثوا احادیث من احادیثهم،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۵۹

در سند این روایت اشکالی نیست. به جز «ابو البختری» که ضعیف است، مگر اینکه نقل این روایت توسط احمد بن محمد بن عیسی و کلینی موجب اطمینان به صدور آن از معصوم گردد. در کتاب عوائد از این روایت به صحیحه تعبیر شده، و این سهوی است که از جانب ایشان صورت گرفته است.

۳. در نهج البلاغه آمده است:

«اولی ترین مردم به پیامبران، آگاهترین آنان به دستوراتی است که پیامبران آورده اند». (۸۳)

۴. در بحار از عوالی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود:

«علمای امت من همانند پیامبران بنی اسرائیل هستند». (۸۴)

۵. و در فقه الرضا آمده است که فرمود:

«منزلت فقیه در این زمان، همانند منزلت پیامبران در بنی اسرائیل است». (۸۵)

۶. در عوائد از جامع الاخبار از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود:

«روز قیامت به علمای امت افتخار می کنم و می گویم علمای امت من همانند سایر پیامبران پیش

تقریب استدلال به این روایات بدین گونه است که هنگامی که گفته شود علما، وارث پیامبران، یا نزدیکترین مردم به پیامبران، یا همانند پیامبران هستند، مقتضای آن این است که همه شئون پیامبران برای آنان باشد و به آنان منتقل شود، مگر آن چیزهایی که بطور طبیعی منتقل نمی شود، یا اینکه عدم صحت انتقال آن ثابت گردد.

به عبارت دیگر می توان گفت شئون عمومی پیامبران به علما منتقل می گردد نه شئون فردی آنان. و از طرفی می دانیم در میان انبیا، پیامبر ما (ص) و ابراهیم و موسی و پیامبران دیگری نیز هستند که ولایت عامه برای آنان وجود داشته است.

- فمن اخذ بشیء منها فقد اخذ حظا وافرا. فانظروا علمکم هذا عن تأخذونه، فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین، و انتحال المبطلین، و تأویل الجاهلین. کافی ۱/ ۲۲، وسائل ۱۸/ ۵۳، ابواب صفات قاضی، باب ۸، حدیث ۲. وسائل از بصائر نیز این روایت را نقل کرده است.

(۸۳). ان اولی الناس بالانبیاء اعلمهم بما جاءوا به. نهج البلاغه، حکمت ۹۶، فیض ۱۱۲۹/ ۱، لح ۴۸۴، و غرر و درر آمدی ۲/ ۴۰۹ و ۵۰۵.

(۸۴). علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل. بحار الانوار ۲/ ۲۲، کتاب العلم، باب ۸، حدیث ۶۷.

(۸۵). منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبیاء فی بنی اسرائیل. فقه الرضا/ ۳۳۸ ذیل مبحث دیات، باب حق نفوس.

(۸۶). افتخر یوم القیامه بعلماء امتی فاقول: علماء امتی کسائر انبیاء قبلی. عوائد/ ۱۸۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۶۰

چنانچه خداوند تبارک و تعالی در مورد پیامبر ما فرمود: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم، و [باز تأکید می کنیم که] منظور

ما از ولایت در این مورد، ولایت تکوینی یا فضایل معنوی و کمالات ذاتی انبیا که غیر قابل انتقال است، نیست. بلکه منظور، ولایت اعتباری آنان است که در نزد عقلا قابل انتقال و توارث است. چنانچه کلام نهج البلاغه نیز گواه بر همین معنی است که می فرماید: «اری تراشی نهبا» (۸۷) - می بینم که میراثم به تاراج می رود». پس اطلاق روایات اقتضای انتقال همان ولایت پیامبر (ص) به علمای امتش را دارد و اعتراض به این معنی که اطلاق در موضوعات جریان می یابد نه در محمولات، پاسخ آن در مناقشه ششم بر مقبوله عمر بن حنظله گذشت و گفتیم که بین موضوعات و محمولات از این جهت فرقی وجود ندارد.

اما ادعای اینکه مراد از «علماء» تنها ائمه دوازده گانه (ع) می باشند، به گواهی خبر جمیل از امام صادق (ع) که می فرماید: «علماء، ما هستیم و شیعیانمان دانش پژوهانند و سایر مردم کفهایی بی مایه اند» (۸۸) به چند جهت ناوارد است.

اولا بدان جهت که دلیلی بر اختصاص، وجود ندارد و شاید مراد از خبر «جمیل» علمای کامل در علم باشد، گذشته از آن در اخبار و روایات ما، کلمه فقها و علما بسیار آورده شده و همراه با آن قرائن بسیار بر عدم انطباق آن با ائمه معصومین (ع) وجود دارد.

ثانیا اینکه در صحیح قداح می فرماید: «هر که راهی را در طلب علم طی کند، خداوند او را به بهشت راه می برد» (۸۹) و اینکه در خبر «ابی البختری» آمده بود: «هر که برخی از آنها را به دست آورد، بهره زیادی به دست آورده» (۹۰) ظهور در این دارند که از علما، ائمه معصومین اراده نشده، چنانچه مخفی

نیست.

اگر گفته شود: «متبادر از کلمه ورثه الانبیاء» این است که علما وارث انبیا هستند، از آن جهت که انبیاء می باشند، یعنی صفت انبیا بودن در موضوع وراثت علما دخالت دارد و شأن انبیا، از آن جهت که انبیا هستند چیزی به غیر از خبر دادن از سوی خداوند (انباء) و تبلیغ نیست.

در پاسخ باید گفت: متبادر از لفظ انبیاء در این مورد عنوان مشیر است، به این معنی

(۸۷). نهج البلاغه، خطبه ۳، فیض / ۴۶، لح / ۴۸.

(۸۸). کافی ۱ / ۳۴، کتاب فضل العلم، باب اصناف الناس، حدیث ۴.

(۸۹). کافی ۱ / ۳۴، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث ۱.

(۹۰). وسائل ۱۸ / ۵۳، ابواب صفات قاضی، باب ۸، حدیث ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۶۱

که این عنوان اشاره به ذوات خارجی است، مثل اینکه گفته شده باشد علما، وارث ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص) می باشند، و اگر چنین گفته شود ظاهر آن وراثت در همه شئون آنان است مگر آنچه خلاف آن ثابت گردد.

علاوه بر این موضوع، اولویت پیامبر ما (ص) نسبت به مؤمنین که در آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ...» آمده، همان عنوان نبوت آن حضرت می باشد و وراثت علما، از آن حضرت به معنی انتقال اولویت پیامبر اکرم (ص) به آنان است.

این نهایت چیزی است که در استدلال به این گونه روایات می توان تقریب و تقریر نمود. و لکن مخفی نماند که ظاهراً جمله «علماء، وارث پیامبران هستند» جمله انشائی که متضمن جعل و تشریح باشد نیست، بلکه جمله خبریه است و حاکی از یک امر تکوینی که انتقال علم به علماست، می باشد.

علاوه بر این، لسان روایات،

لسان بیان فضیلت علم و تعلم و بیان شرافت طالبان علم است چنانچه گواه بر همین معنی است این جمله که می فرماید: «انبیا دینار و درهمی به ارث نمی گذارند، بلکه علم به میراث می گذارند، پس هر که قسمتی از آن بگیرد، بهره زیادی به دست آورده است» بنابراین مراد از وراثت، وراثت در علوم و معارف است و با وجود این «قرینه متصله» حمل جمله بر انشاء و اثبات همه شئون انبیا برای علما به جعل و تشریح، مشکل است. دیگر اینکه آنچه همه انبیا در آن مشترکند علم به معارف و احکام است، اما دلیلی بر ثبوت ولایت و حکومت برای همه انبیا در دست نیست، بویژه در انبیایی که در یک عصر و یک منطقه وجود داشته اند، همانند بسیاری از انبیای بنی اسرائیل، و اینکه وصف نبوت در موضوع دخالت نداشته باشد و عنوان مشیر باشد، جدا خلاف ظاهر است.

در هر صورت استدلال به این روایات برای اثبات نصب فقیه به عنوان والی بالفعل، در نهایت اشکال است، و این نکته ای است شایان دقت.

۵- حدیث الفقهاء حصون الاسلام:

[متن حدیث]

در کتاب کافی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علی بن ابی حمزه، روایت شده که گفت از ابی الحسن موسی بن جعفر (ع) شنیدم که می فرمود:

«اذا مات المؤمن بکت علیه الملائکه و بقاع الارض التی کان یعبد الله علیها و ابواب السماء التی کان یصعد فیها باعماله و ثلم فی الاسلام ثلمه لا یسدها شیء»

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۶۲

لان المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینه لها» «۹۱».

آنگاه که مؤمن از دنیا برود فرشتگان و تمام بقعه های زمین که

بر آن خداوند را عبادت می کرده، و درهای آسمان که با اعمال خویش از آن بالا رفته، همه بر وی می گریند، و در اسلام شکافی ایجاد می گردد که هیچ چیز آن را پر نمی کند، چرا که مؤمنهای فقیه دژهای اسلام هستند، همانند دژ اطراف شهر برای شهر».

بررسی سند حدیث:

در سند روایت، کسی که مورد مناقشه باشد، نیست، مگر علی بن ابی حمزه که او از بزرگان واقفیه «۹۲» است، و ضعف او در بین علمای رجال و فقها مشهور است، و لکن در اینجا، ابن محبوب، این روایت را از وی نقل کرده و ابن محبوب از اصحاب اجماع است که اصحاب، آنچه از طریق وی نقل شده باشد را صحیح می دانند. علاوه بر این از مرحوم شیخ در عده نقل شده که طایفه (امامیه) به اخبار علی بن ابی حمزه عمل می کنند و ابن غضائری در احوالات فرزندش حسن می نویسد: «پدرش از وی مورد وثوق تر است».

بسیاری از بزرگان اصحاب ما نیز از وی روایت نقل کرده اند، کسانی نظیر صفوان و ابن ابی عمیر و بزندی و ابن محبوب و دیگران «۹۳» و شاید همه آنها موجب وثوق به خبر وی گردد اگر چه فاسد المذهب بوده است، و شاید نقل این روایتها از وی مربوط به دورانی است که از جهت عقیده سالم بوده، چرا که فرقه واقفیه پس از وفات امام کاظم (ع) ایجاد شد، و این نکته ای است قابل توجه.

محتمل است واژه فقیه از ابتدای روایت سقط شده باشد. زیرا جهاتی که در روایت آمده با مرگ فقیه تناسب دارد و ذیل روایت نیز [که در آن «المؤمنین الفقهاء» آمده] قرینه بر همین

معنی است و نیز مؤید همین است مرسله ابن ابی عمیر، از امام صادق (ع) که می فرماید: «اذا مات المؤمن الفقیه ثلم فی الاسلام ثلمه لا یسدها شیء» (۹۴).

عین همین روایت در فروع کافی به نقل از تعدادی اصحاب ما، از سهل بن زیاد و

(۹۱). کافی ۳۸ / ۱، کتاب فضل العلم، باب فقد العلماء، حدیث ۳.

(۹۲). واقفه یا واقفیه نام عمومی فرقه ای از شیعه است که منکر رحلت امام موسی کاظم (ع) شدند و در امامت آن حضرت درنگ کردند. (مقرر).

(۹۳). تنقیح المقال ۲ / ۲۶۲.

(۹۴). کافی ۳۸ / ۱، کتاب فضل العلم، باب فقد العلماء، حدیث ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۶۳

علی بن ابراهیم، از پدرش جمیعا از ابن محبوب، از علی بن رثاب، نقل شده که می گوید از ابی الحسن اول (ع) شنیدم که می فرمود ... آنگاه همه روایت را عینا ذکر می کند و در آنجا نیز لفظ فقها ساقط شده است. «۹۵» و سند روایت هم صحیح است. و لکن در صورتی که امر دایر باشد بین اینکه یک لفظ، در روایتی مانند کلمه الفقهاء، زاید باشد یا اینکه زائد نباشد و احتمال سقط داده شود اصل نزد عقلا، بر زاید نبودنش می باشد، زیرا بسیار اتفاق می افتد که در نگارش چیزی نوشته نشود به خلاف اضافه نوشتن که کمتر متصور است.

و باز روشن گردید امور و جهاتی که در روایت آمده، به خصوص جمله «ثلم فی الاسلام ثلمه» و نیز جمله: «حصون الاسلام» با رحلت فقیه تناسب دارد نه صرف مردن هر مؤمن، و مرسله ابن ابی عمیر نیز شاهد بر همین معنی است، چنانچه گذشت. [پس از این دو احتمال

که آیا کلمه الفقهاء در بعضی روایات زائد است یا آنجا که بدون این کلمه ذکر شده ساقط شده است؟ باید گفت احتمال دوم مقدم است].

دلالت حدیث:

و اما در بیان دلالت حدیث باید گفت، چنانچه پیش از این در بخش سوم کتاب به تفصیل گذشت اسلام دینی نیست که به احکام عبادی و یا مراسم شخصی تنها اکتفا کرده باشد، بلکه دارای احکام بسیار گسترده و زیادی در زمینه معاملات، مالیاتهای اسلامی، چگونگی تنظیم خانواده، سیاست گذاری شهرها، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و دفاع، حل اختلافات و حدود و قصاص و دیات و همانند آن می باشد.

و هرگز حفظ اسلام به گوشه گیری و بازی با کتابها نیست، بلکه اسلام با استنباط احکام و نشر و تعلیم و تطبیق آن با مسائل روز و حوادث واقعه، و اجرا و تنفیذ احکام الهی و بسط عدالت و اجرای حدود شرعی و حراست از مرزها و دفع و رفع هجوم دشمنان، و گردآوری مالیاتها و صرف آن در مصالح مسلمانان و ... حفظ و حراست می گردد و همه اینها جز با تشکیل دولت و تحصیل قدرت و نصب کارگزار و قاضی و همانند آن حاصل نمی شود.

□
پیامبر اکرم (ص) نیز اینگونه عمل کرد و خداوند سبحان فرمود: «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (۹۶) عمل پیامبر خدا بهترین سرمشق برای شماست. حال آیا فقیهی که از مردم کناره گرفته و در گوشه منزل خویش عزلت گزیده و نسبت به امور مسلمانان اهتمام نورزیده و در جهت اصلاح کارهای آنان تلاش نکرده و میدان و زمینه را برای دشمنان اسلام و

النوادر، حدیث ۱۳.

(۹۶). احزاب (۳۳) / ۲۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۶۴

مسلمین خالی گذاشته و در نتیجه آنان به کشورهای اسلامی هجوم آورده و خونهایشان را ریخته و حرث و نسل را به نابودی کشانده و از گسترش و اعلائی کلمه اسلام و نشر کتب و نوشته های آنان جلوگیری به عمل آوردند- چنانچه صهیونیستها در فلسطین و لبنان و روسها در افغانستان اینگونه کردند- آیا انصافا می توان چنین فقیهی را دژ اسلام، دژی همانند دیوارهای محکم شهر برای شهر نامید؟!

پس سعی در اقامه حکومت حق، بلا اشکال و واجب است، و همه مسلمانان مکلف به این وظیفه هستند و رهبر این دولت، و متصدی اقامه این حکومت، فقیه واجد شرایط است.

و همان گونه که «سپاهیان به اذن خداوند دژ مردم هستند ... و رعیت جز با حراست آنان قوام نمی یابند» (۹۷) چنانچه در نهج البلاغه آمده، فقها نیز جایگاهشان در حفظ اسلام و مسلمانان همین گونه است. امیر المؤمنین (ع) چنانچه در نهج البلاغه آمده می فرماید: «اگر افراد حاضر حضور نیافته و حجت به وجود یاور اقامه نشده بود، و خداوند از علما پیمان نگرفته بود که بر شکم بارگی ستمگر و گرسنگی مظلوم تن ندهند، ریسمان شتر خلافت را بر کوهانش می افکندم.» (۹۸) که از این جملات استفاده می شود وظیفه علما در قبال تعدی ستمگران و محرومیت ستمدیدگان بسیار خطیر است و مهمل گذاردن این سنخ از مسائل اجتماعی، به هیچ وجه بر آنان روا نیست.

این نهایت چیزی است که در تقریب استدلال به این حدیث شریف برای نصب فقها به عنوان والی می توان گفت، اما ممکن است کسی بگوید:

بلی ولایت بر مسلمانان، حق فقهاست

و برای اقامه دولت و حفظ اسلام هم اینان متعین می باشند و لکن این الزاما بدین معنی نیست که به وسیله نصب از جانب ائمه (ع) باشد، بلکه شاید مراد این باشد که بر آنان واجب است قوایشان را آماده نموده و خود را برای قبول وظیفه امامت و رهبری بر مسلمانان کاندیدا کنند و بر مسلمانان نیز واجب است بپاخواسته و با همکاری خویش، آنان را برای انجام این مسئولیت انتخاب کنند، همان گونه که بر اهل یک شهر و مسئولین آن لازم است برای حفاظت شهر از هجوم دشمنان دیوار [کمر بند امنیتی] ایجاد کنند، پس شخص منتخب با انتخاب امت والی می گردد، و

(۹۷) الجنود باذن الله حصون الرعيه ... و ليس تقوم الرعيه الا بهم. نهج البلاغه، نامه ۵۳، فیض / ۱۰۰۳، لح / ۴۳۲.

(۹۸). لو لا حضور الحاضر و قيام الحجج بوجود الناصر و ما اخذ الله على العلماء ان لا يقار و اعلى كظه ظالم و لا سغب مظلوم لالقيت حبلها على غاربها. نهج البلاغه، خطبه ۳، فیض / ۵۲، لح / ۵۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۶۵

همان گونه که برای یک شهر جز یک دیوار نیست، برای جامعه اسلامی نیز جز یک والی بالفعل نمی باشد و او همان کسی است که مسلمانان وی را از بین فقها انتخاب کرده اند و سایر فقها، فقط دارای شأنیت و صلاحیت هستند، و ما، در فصل گذشته اشکال ولایت بالفعل داشتن همه فقها، در یک عصر را در مرحله ثبوت بیان کردیم که می توان مراجعه نمود.

بلی، اگر همه مسلمانان از عمل به این وظیفه مهم [انتخاب رهبر] سرباز زدند، بر فقها واجب است که از

باب امور حسبيه، شئون حکومت را در حدّ توان به عهده بگیرند و این مطلبی است که بحث تفصیلی آن، پس از این خواهد آمد.

باز ممکن است گفته شود متبادر از حفظ اسلام و قدر متقین از آن همان تلاش و فعالیت علمی نسبت به احکام الله است، فعالیت‌هایی از قبیل استنباط احکام و تفسیر و تبلیغ و دفع شبهات و نشر کتاب و کارهای دیگری همانند آن. و اما اجرا و تنفیذ احکام اسلام در جامعه امر دیگری است که معلوم نیست مشمول این حدیث باشد. و آیا امام صادق (ع) مثلاً که خود مبین معارف و احکام اسلام است و فقهای بسیاری را تربیت فرموده، دژ و قلعه اسلام نیست؟ مگر اینکه گفته شود کلمه «حصون» مطلق است و به اطلاق خود شامل حفظ اسلام، (به همه اشکال آن) در علوم و سیاست و اجرا می‌گردد. پس جهتی برای اخذ به «قدر متقین» باقی نمی‌ماند و امام صادق (ع) نیز فرمود: «اگر من به تعداد این بزغاله‌ها شیعه داشتم [که تعدادشان ۱۷ رأس بوده] نشستن برای من جایز نبود. «۹۹» چنانچه بحث آن در جای خود گذشت.

۶- حدیث الفقهاء امناء الرسل:

در کتاب کافی از علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق (ع) روایت شده که گفت پیامبر خدا فرمود:

«الفقهاء امناء الرسل ما لم یدخلوا فی دنیا قیل یا رسول الله و ما دخولهم فی الدنیا؟ قال اتباع السلطان، فاذا فعلوا ذلك فاحذروهم علی دینکم» «۱۰۰» ۱

«فقهاء، افراد امین و مورد اطمینان پیامبران هستند تا هنگامی که در دنیا وارد نشده‌اند گفته شد: یا رسول الله، ورود آنان در دنیا چگونه

(۹۹). لو كان لي شيعة بعدد هذه الجداء ما وسعني العقود، کافی ۲/ ۲۴۳، کتاب ایمان و کفر، باب قله عدد المؤمنین، حدیث ۴.

(۱۰۰). کافی ۱/ ۴۶، کتاب فضل العلم، باب المستأكل بعلمه ...، حدیث ۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۶۶

سلطان، پس آنگاه که این گونه شدند از آنان نسبت به دینتان برحذر باشید».

این روایت در مستدرک از دعائم الاسلام، از جعفر بن محمد از پدرانش از پیامبر خدا (ص) نیز روایت شده است «۱۰۱» ۱. و باز این روایت در همان کتاب از نوادر راوندی به سند صحیح از موسی بن جعفر از پدرانش از پیامبر خدا (ص) روایت شده است «۱۰۲» ۱. و باز همین روایت را بحار از نوادر راوندی روایت کرده «۱۰۳» ۱، با این تفاوت که در روایت دعائم و نوادر آمده است:

«فاحذروهم علی ادیانکم».

در کنز العمال از علی (ع) روایت شده که فرمود:

«فقهها، امین پیامبران هستند تا هنگامی که در دنیا وارد نشده و از سلطان پیروی نکرده اند پس آنگاه که این چنین کردند از آنان برحذر باشید» «۱۰۴» ۱

زنجیره سند روایت منقول از مرحوم کلینی مورد اطمینان است و فقهای ما، در ابواب مختلف فقه به این سند اعتماد نموده اند.

دلالت حدیث: در مقام استدلال به این روایت باید گفت، مهمترین شئون پیامبران و از آن جمله پیامبر اکرم (ص) چنانچه پیش از این گفته شد سه چیز است. بیان احکام خداوند تبارک و تعالی، حل و فصل اختلافات، و اجرای عدالت اجتماعی به وسیله تشکیل دولت بر اساس احکام خداوند و قوانین عادلانه وی چنانچه پیامبر اکرم (ص) اینگونه عمل نمود

و شأن پیامبران صرف بیان احکام خداوند نبوده است. بر این اساس، هنگامی که فقیه امین پیامبران قرار داده شد، در همه امور عامه و اجتماعی سه گانه، امین آنان قرار داده شده است، چنانچه اطلاق لفظ همین را اقتضا دارد.

اما اعتراض به اینکه اطلاق در موضوعات جریان می یابد نه در محمولات، پیش از این، پاسخ آن به تفضیل گذشت و گفته شد از این جهت فرقی بین موضوعات و محمولات وجود ندارد. و پیش از این در تفسیر آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» اخباری را متذکر شدیم که از آن آشکار می گردید ولایت و حکومت از بارزترین مصادیق امانت است و در روایت علل به هنگام بیان علت جعل اولی الامر آمده بود:

(۱۰۱). مستدرک الوسائل ۳/ ۱۸۷، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، حدیث ۵.

(۱۰۲). مستدرک الوسائل ۲/ ۴۳۷ ابواب ما یکتسب به، باب ۳۵، حدیث ۸.

(۱۰۳). بحار الانوار ۲/ ۳۶، کتاب العلم، باب ۹، حدیث ۳۸.

(۱۰۴). الفقهاء اماناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا و یتبعوا السلطان فاذا فعلوا ذلک فاحذروهم.

(کنز العمال ۱۰/ ۱۸۳، کتاب العلم، باب ۲، حدیث ۲۸۹۵۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۶۷

«یکی از علل این است که چون مردم بر حد محدودی متوقف شده و مأمور شده اند که به خاطر فسادی که برای آنان دارد از آن حد تجاوز نکنند، این امر پابرجا و پایدار نخواهد ماند، مگر بدین گونه که برای آنان امینی قرار داده شود که آنان را از تجاوز و وارد شدن در آنچه به زیان آنان است بازدارد».

که در آنجا از اولی به «امین» تعبیر شده بود و ممکن است (به

این شکل به روایت استدلال شود) که اهتمام هر پیامبری برای صلاح و اصلاح امتش می باشد، و امت پایدار نمانده و به صلاح نمی گراید مگر به وسیله دولت عادلانه ای که امور آنان را تدبیر و بقایش را تضمین کند.

پس معنی اینکه فقها، امانتدار پیامبران هستند این است که آنان در حفظ و حراست از امت امینند و امانتی که به فقیه سپرده شده همان امت پیامبرند، پس واجب است صلاح و اصلاح بقای امت را با تشکیل دولت عادل تأمین کند. و لکن پس از همه این مسائل می توان در استدلال به این روایت بر مسأله ولایت خدشه وارد نمود که اولاً چنانچه گفته شد چنین ولایتی برای همه فقهای یک عصر در مرحله ثبوت و تصور مورد اشکال است ثانیاً با تعمق در ذیل روایت آشکار می گردد، مراد بیان فقیهی است که در بیان احکام خداوند متعال مورد اعتماد باشد. پس فقیهی که ملتزم به دین اسلام است و مستقل در رأی، امین است و مورد اعتماد در بیان احکام الهی، و اما فقیهی که در دنیا داخل شده و از سلطان پیروی می کند واجب است در دین از او بر حذر بود، چرا که عالمان بدسیرتی که جیره خوار سلاطین هستند کلام خدا را تحریف و در جهت امیال و خواسته های سلاطین تأویل می کنند و هیچ اعتباری به نظریات و فتاوی آنان نیست.

خلاصه کلام اینکه گرچه لفظ اماناء در روایت مطلق است، اما پسوند آن که جمله «فاحذروهم علی دینکم» باشد در حکم قرینه متصل است و مانع استفاده اطلاق از لفظ اماناء می گردد.

علاوه بر اینکه اگر آن حضرت فرموده بود: «امنائی - عالمان اماناء من

هستند» امکان داشت که بگوییم انشاء را اراده فرموده و عالمان امت خویش را به ولایت منصوب فرموده است، و اما اینکه فرموده: «امناء الرسل - امناء پیامبران هستند» ظهور آن در انشاء بسیار ضعیف است، چنانچه (بر اهل فضل) پوشیده نیست و این نکته ای است شایان توجه.

۷- حدیث: و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثا-

[متن حدیث]

صدوق در کتاب کمال الدین آورده است که گفت: روایت نمود ما را محمد بن محمد بن

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۶۸

عصام کلینی، گفت: روایت نمود ما را محمد بن یعقوب کلینی، از اسحاق بن یعقوب که از محمد بن عثمان عمری [یکی از نواب خاص امام زمان (عج)] درخواست کردم نامه ای را که در آن پرسشهایی برایم ایجاد شده بود و در آن نگاشته بودم به امام (عج) برساند، آنگاه به خط مولایمان صاحب الزمان (عج) این پاسخ رسید:

«اما ما سألت عنه - ارشدك الله و ثبتك - من امر المنكرين لی من اهل بیتنا و بنی عمنا ... و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم». «۱۰۵» ۱

«اما آنچه تو از آن پرسش نمودی - خداوند تو را ارشاد کرده و پایدار بدارد - از امر کسانی که از اهل بیت و از پسر عموهای من مرا مورد انکار قرار می دهند ...

و اما حوادثی که به وقوع می پیوندد در آن به راویان احادیث ما مراجعه کنید که آنان حجت من بر شمایند و من حجت خداوند هستم بر آنان».

در کتاب غیبت شیخ طوسی «قدس سره» آمده است:

«جماعتی مرا از جعفر بن محمد بن قولویه و ابی غالب زراری و دیگران، از محمد بن یعقوب کلینی، از اسحاق

بن یعقوب روایت نمودند [همان روایت فوق را] و در آخر آن آمده است: و انا حجه الله علیکم - و من نیز حجت خداوند بر شما هستیم. «۱۰۶» ۱

و باز همین روایت در احتجاج از محمد بن یعقوب کلینی روایت شده و در آن آمده:

«و انا حجه الله» «۱۰۷» ۱ [بدون ذکر کلمه علیکم یا علیهم].

بررسی سند حدیث:

سند شیخ، اشکالی در آن نیست، و «ابن عصام» گرچه در کتابهای رجال مدحی از آن به میان نیامده و لکن همین که از مشایخ صدوق بوده و ایشان از خدا خوشنودی خویش از او را تقاضا کرده، شاید در اعتماد به وی کفایت کند. فقط اشکال در اسحاق بن یعقوب است که او فرد مجهولی است، و مضمون این روایت گرچه دلالت بر جلالت مقام وی دارد [که امام (ع) در پاسخ وی این تویق را نگاشته اند].

اما راوی این روایت خود اوست، مگر اینکه گفته شود نقل کلینی از وی دلیل

(۱۰۵). کمال الدین ۲ / ۴۸۳، باب ۴۵ حدیث ۴.

(۱۰۶). الغیبه شیخ طوسی / ۱۷۶.

(۱۰۷). وسائل ۱۸ / ۱۰۱، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، حدیث ۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۶۹

بر اعتمادش به اوست، و لکن در ذهن انسان شبهه ای باقی می ماند و آن اینکه این روایت را مرحوم کلینی در کتاب کافی نیاورده و این چه وجهی می تواند داشته باشد؟

دلالت حدیث:

و اما مراد به «روایت حدیثنا» - که در متن حدیث آمده - منظور از آن کسانی نیستند که الفاظ احادیث را بدون تفهم و تفقه در مفاد آن - نظیر ضبط صوت - نقل می کنند، چون بدیهی است که امام (ع) اصحاب خویش را به روایات ارجاع نداده، بلکه به راویان ارجاع داده و فرموده آنان [راویان حدیث] حجت من بر شما هستند و فرموده روایات آنان حجت من بر شماست، و این معنا ندارد که امام (ع) اصحاب خویش را به کسانی که فقط الفاظ روایات را می دانند و از درک مفاهیم آن ناتوانند ارجاع داده باشد، پس الزاما مراد از این روایت فقهایی که

فقهشان مستند به روایات عترت طاهرین که حاکی از سنت رسول خداست می باشد، در مقابل فتاویی که از روی قیاس و استحسانهای ظنی غیر معتبر صادر شده است.

محقق بزرگوار مرحوم شیخ انصاری (قدس سرّه) در کتاب مکاسب به هنگام تقریب استدلال به این روایت بر ولایت فقیه می فرماید:

«مراد از «حوادث» ظاهراً همه اموری که عرفاً یا عقلاً و یا شرعاً در مورد آن باید به رئیس مراجعه کرد می باشد، نظیر نظارت کردن بر اموال کسانی که از دخالت در اموال خویش به خاطر غایب بودن یا مرگ یا صغیر بودن و یا سفاهت و کم خردی ناتوان هستند.

و اما اختصاص دادن آن به خصوص مسائل شرعی از چند جهت بسیار بعید به نظر می رسد. یکی اینکه: ظاهر عبارت گواه بر این است که باید خود حوادث را برای انجام و اجرا بدون واسطه یا با واسطه به فقیه ارجاع دهند نه اینکه صرفاً حکم آن را از وی سؤال کنند. دیگر اینکه: امام (ع) علت مراجعه را اینگونه بیان فرموده:

«آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خداوند» و این بیان با اموری که رأی و نظر در آن به عنوان مرجع است تناسب دارد.

پس این منصب را امام از جانب خویش به فقیه واگذار کرده نه اینکه فقط تکلیفی از جانب خداوند سبحان در زمان غیبت به فقیه واگذار شده باشد که احکام را بیان نماید و الا مناسب این بود که بفرماید «آنان (فقها) حجت‌های خداوند بر شما هستند» چنانچه آنان را در جای دیگر اینگونه وصف نموده که «آنان امناء خداوند بر حلال و حرام می باشند».

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص:

دیگر اینکه: وجوب رجوع در مسائل شرعی به علما، از دیرباز همواره از بدیهیات اسلام محسوب می شده و از مسائلی است که بر شخصی مثل اسحاق بن یعقوب پوشیده نبوده تا آن را در شمار مشکلاتی که برای وی پیش آمده بوده برای امام «ع» بنویسد، بر خلاف وجوب ارجاع در مسائل عمومی و اجتماعی به رأی و نظر یک فرد، که این چیزی است که مورد سؤال بوده و احتمال می رفت امام (ع) در زمان غیبت خویش این مسئولیت را به یک شخصی یا اشخاص مورد اعتماد خود واگذار نماید. حاصل کلام اینکه: ظاهراً لفظ «حوادث» مختص و منحصر به مواردی که حکم آن مشتبه و یا از باب منازعات و حل اختلافات باشد نیست» «۱۰۸» ۱.

در توضیح بیشتر این روایت می توان گفت: اطلاق رجوع به راویان احادیث ائمه (ع) اقتضا دارد که در اخذ روایات و اخذ فتاوی و حل اختلافات و رفع نزاعها و در تنفیذ احکام شرعی و اجرای آن و اعمال ولایت به حسب اختلاف حاجتها و موارد، بتوان به فقها مراجعه نمود، و اینکه حجت بودن خویش را با حجت بودن آنان در کنار هم قرار داده ظهور در این دارد که این دو لفظ به حسب مفهوم با یکدیگر برابر و منطبق بر همدیگرند، و امام معصوم نزد ما هم در صدور فتوا و هم در بیان قضاوت و هم در اعمال ولایت حق تصرف دارد و در هیچ یک از این امور سه گانه تخلف از دستور وی جایز نیست.

پس همه آن شئون سه گانه که از جانب خداوند سبحان برای ائمه (ع) ثابت گردیده، برای فقها نیز

از جانب امام معصوم (ع) ثابت می باشد. و اعتراض نمودن بدین گونه که اطلاق در محمولات جریان نمی یابد پیش از این، پاسخ آن به تفصیل گذشت و گفتیم که ما فرقی بین موضوعات و محمولات نمی بینیم. بر این اساس می توان هم به اطلاق حکم [که همان محمول یعنی حجیت راویان است] و هم به اطلاق علت حکم در جمله «چون آنان حجت من بر شما هستند» تمسک کرد.

این نهایت چیزی است که می توان در تقریب استدلال به این توقیع شریف بدان تمسک نمود.

اشکالات وارده بر استناد به توقیع شریف بر ولایت بالفعل فقها:

ممکن است در استدلال به این توقیع شریف برای نصب بالفعل فقها برای ولایت، به موارد ذیل مناقشه نمود:

(۱۰۸). مکاسب شیخ انصاری / ۱۵۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۷۱

۱- در فصل گذشته گفته شد که در مقام ثبوت، جعل ولایت بالفعل برای همه فقها در عصر واحد در همه احتمالات پنج گانه آن قابل خدشه است که بحث تفصیلی آن گذشت.

۲- با مراجعه به متن کامل توقیع شریف آشکار می گردد که نامه اسحاق بن یعقوب خدمت ولی عصر (عج) مشتمل بر پرسشهای بسیاری که در نظر وی وجود داشته بوده و هر یک از پاسخهای امام (ع) اشاره به یکی از آن پرسشهاست. بر این اساس پس «الف و لامی» که در جمله «و اما الحوادث الواقعة» آمده شاید اشاره به حوادثی باشد که در پرسش آمده و ما نمی دانیم آن پرسش چه بوده؟ شاید اشاره به برخی حوادث خاصی باشد. [در واقع الف و لام الحوادث، الف و لام عهد ذهنی یا ذکری باشد نه استغراق].

پس مشکل است آن را بر استغراق و عموم حوادث حمل نمود. مگر اینکه گفته شود

عموم تعلیل اقتضا دارد که آنان «فقها» در جمیع حوادث حجت باشند، و این مطلبی است شایان دقت.

۳- قدر متیقن از پاسخ امام (ع) به مناسبت حکم و موضوع [یعنی حجت بودن اشخاص راوی]، همان احکام شرعی نوپدید است، زیرا روایات ائمه (ع) مبدأ و مدرک استنباط احکام کلی شرعی است، پس اخذ به «اطلاق» با وجود «قدر متیقن» و اموری که می تواند به عنوان قرینه محسوب گردد مشکل است و این نکته ای است شایسته تأمل.

۴- لفظ حجت نیز ظهور در مقام احتجاج برای کشف احکام کلی حوادث نوپدید دارد، و اینکه امام (ع) به هنگام بیان علت فرموده: «آنان حجت من بر شما هستند» شاید از این جهت باشد که آن حضرت (ع) در ابتدا، خود مأمور به بیان احکام خداوند متعال بوده و فقها در این جهت، نایب و جانشین آن حضرت هستند.

۵- حوادثی که امام (ع) به فقها ارجاع داده از سه دسته بیرون نیست، یا اینکه مراد از آن، بیان احکام کلی برای وقایع نوپدید است، یا اینکه مراد، اجازه فصل خصومت‌های جزئی و امور حسبه جزئیه ای است که به قضات مراجعه می شود، مانند تعیین ولی برای افراد ناتوان و ممنوع از تصرف، یا اینکه مراد، حوادث اساسی است که به دولتها مربوط می شود، همانند جهاد، روابط بین الملل، سیاست گذاری امور کشور و مردم، و مسائلی از این قبیل.

طبق دو فرض اول، چنانچه روشن است توقیع شریف به ولایت کبری و رهبری جامعه مربوط نمی شود، اما طبق فرض سوم برای حل حوادث نیاز به اقامه دولت و تحصیل قدرت است و مفاد حدیث وجوب رجوع به فقها و تقویت آنان و

ضرورت تحصیل امکانات و نیرو برای آنان است تا امکان حل حوادث برای آنان میسر گردد و الا دستور رجوع به آنان لغو و بی فایده می گردد. طبق این فرض، ولایت برای فقها به انتخاب تحصیل می گردد نه به

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۷۲

نصب و مجالی باقی نمی ماند که به توقیع شریف برای نصب فقها استناد نمود.

بلی، این روایت بر صلاحیت فقیه و اینکه او برای انتخاب متعین است دلالت دارد و نمی شود به کس دیگری مراجعه نمود و او را برای این جهت انتخاب کرد و این نکته ای است شایان تأمل.

[روایات دیگری نیز از جهت مضمون نظیر توقیع مبارک وجود دارد که از آن جمله دو روایت زیر است]:

۱- کشی به سند خویش از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

«جایگاه افراد را نسبت به ما، به نسبت نقل روایاتشان از ما بشناسید». «۱۰۹» ۱

۲- در اواخر کتاب احتجاج از امام حسن عسکری (ع) در یک حدیث طولانی آمده است که شخصی به امیر المؤمنین (ع) عرض کرد:

«چه کسی پس از ائمه هدایت و چراغهای شب تار، بهترین مخلوقات خداوند است؟ حضرت فرمود: علما، آنگاه که صالح باشند». «۱۱۰» ۱

۸- حدیث العلماء حکام علی الناس:

اشاره

در غرر و درر از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

«العلماء حکام علی الناس» «۱۱۱» ۱- عالمان فرمانروایان مردمند»

پیش از این در مبحث اعتبار علم در رهبر این روایت مورد بحث قرار گرفت و در مفهوم آن، سه احتمال مورد بحث واقع شد:

احتمال اول اینکه: جمله خبریه باشد

و منظور از آن، بیان فضیلت دانش و دانشمندان باشد و اینکه آنها غالباً بر دلهای مردم حاکم هستند و مردم به طور طبیعی از آنان پیروی دارند، و در این ارتباط هیچ فرقی بین مذاهب و ملل و طبقات مختلف جامعه وجود ندارد، اهل هر مذهب و همه طبقات جامعه- حتی پادشاهان و رهبران- دانشمندان بر خرد و اندیشه

(۱۰۹). اعرافوا منازل الرجال منا علی قدر روایاتهم عنا (وسائل ۱۸ / ۱۰۸ ابواب صفات قاضی باب ۱۱، حدیث ۳۷).

(۱۱۰). قیل لأمر المؤمنین (ع): من خیر خلق الله بعد ائمه الهدی و مصابیح الدجی؟ قال: العلماء اذا صلحوا.

(احتجاج طبرسی، چاپ قدیم ۲ / ۲۵۵).

(۱۱۱) غرر و درر ۱ / ۱۳۷، حدیث ۵۰۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۷۳

آنان حاکم می باشند، و این منحصر به دانشمندان مذهبی نیز نیست بلکه به طور کلی علم و دانش با همه شعبه ها و رشته های مختلف آن بر جامعه حاکم است و مردم در هر طبقه اجتماعی باشند در زیر سیطره علمی که نیازمندیهای آنان را برطرف کند زندگی می کنند و این جمله نظیر جمله دیگر امام (ع) است که می فرماید: «علم حاکم است و مال محکوم». «۱۱۲» ۱

احتمال دوم: جمله به مفهوم انشائی حمل شود

و مراد از آن جعل منصب حکومت و ولایت برای علما باشد، نظیر جمله ای که پیامبر اکرم (ص) امیر المؤمنین (ع) را به خلافت منصوب می نماید و می فرماید: «هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست». «۱۱۳» ۱

احتمال سوم: اینکه: جمله حمل بر انشاء شود،

ولی بدین صورت که طبق حکم شرع بر مردم واجب است علما را برای حکومت برگزینند و آنان برای به عهده گرفتن این مقام متعین می باشند.

استدلال به این روایت بر نصب فقها متوقف بر احتمال دوم است و نیز متوقف بر این است که مراد به علما، فقط فقهای اسلام باشد با اینکه هیچ دلیلی در روایت بر تعیین این دو وجود ندارد و هنگامی که در یک روایت، احتمالات مختلف وجود داشت نمی توان به آن استناد نمود. علاوه بر اینکه مقتضای این کلام، این است که امیر المؤمنین (ع) با این بیان، منصب حکومت را برای همه فقها در همه اعصار جعل فرموده و اگر مثلاً در یک زمانی هزار عالم نیز وجود داشته باشد همه آنها به حکومت منصوب هستند، و این بسیار بعید است و بلکه فساد آن قطعی است، چنانچه در فصل گذشته، وقوع چنین نصبی در مرحله ثبوت، مورد اشکال واقع شد.

در بحار از کتیر کراچکی روایت شده که امام صادق (ع) فرمود:

«پادشاهان بر مردم حکومت دارند و علما حاکمند بر پادشاهان». «۱۱۴» ۱

روشن است اینکه فرموده «پادشاهان بر مردم حاکمند» به طور قطع از آن «اخبار» اراده فرموده، [نه انشاء و جعل]، و شاید همین
قرینه بر این باشد که در جمله دوم نیز برای وحدت سیاق اخبار اراده شده نه انشاء، و بلکه قرینه بر این است

(۱۱۲). العلم حاکم و المال محکوم علیه. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷. فیض / ۱۱۵۵، لحن / ۴۹۶).

(۱۱۳). من کنت مولاہ فعلی مولاہ.

(۱۱۴). الملوک حکام علی الناس، و العلماء حکام علی الملوک (بحار الانوار ۱ / ۱۸۳، کتاب العلم، باب ۱، حدیث ۹۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۷۴

معنی اراده شده است، پس نمی توان برای نصب فقها به ولایت به این دو روایت استناد نمود. پیش از این نیز در بخش قبلی کتاب به هنگام بحث از اعتبار شرط علم برای حاکم اسلامی، بحث تفصیلی این دو روایت گذشت.

۹- حدیث مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء

در کتاب تحف العقول از ابی عبد الله امام حسین (ع) روایت شده «۱۱۵» ۱ که آن حضرت در خطبه ای طولانی که با علمای زمان خویش سخن می گوید می فرماید:

«... و انتم اعظم الناس مصیبه لما غلبتم علیه من منازل العلماء لو کنتم تشعرون. ذلک بان مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله. الامناء علی حلاله و حرامه. فأنتم المسلوبون تلک المنزله و ما سلبتم ذلک الا بتفرقکم عن الحق و اختلافکم فی السنه بعد البینه الواضحه، و لو صبرتم علی الادی و تحملتم المؤمنه فی ذات الله کانت امور الله علیکم ترد و عنکم تصدر و الیکم ترجع و لکنکم مکنتم الظلمه من منزلتکم...» «۱۱۶» ۱

«... و مصیبت شما از همه مردم فزونتر است بدان سبب که از جایگاه عالمان سقوط کردید اگر می دانستید. چرا که جایگاه جریان امور و احکام همواره به دست علماء بالله و علماء بر حلال و حرام خداوند است، پس این مقام و منزلت از شما سلب شده و این مقام از شما سلب نگردید

مگر با پراکنده شدن آنان از حق و اختلافان در سنتها پس از وجود دلایل آشکار.

اگر شما بر آزارها صبر می کردید و بهای این راه را برای خدا تحمل می کردید، امور الهی همواره بر شما وارد و از شما صادر و به شما بازگشت می نمود [و شما مصدر امور مردم بودید نه ظلمه] و لکن شما ستمگران را بر تصرف در مقام و منزلت خود تمکن بخشیدید...».

از آن رو که این روایت از جهت مضمون بسیار عالی و برکات آن بسیار زیاد است ما پیش از این در بخش چهارم کتاب به هنگام بررسی شرط علم در رهبری تمام آن را با شرح و توضیح یادآور شدیم که می توان مراجعه نمود. در آنجا گفته شد برخی از بزرگان فرموده اند مراد از علماء بالله در این روایت خصوص ائمه معصومین (ع) هستند که در پاسخ

(۱۱۵). چنانچه تحف العقول می نویسد این روایت از امیر المؤمنین (ع) نیز روایت شده است.

(۱۱۶). تحف العقول / ۲۳۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۷۵

گفته شد این جدا خلاف ظاهر روایت است و مقصود از علماء بالله و ائمه بر حلال و حرام خداوند، همان فقهای هستند که به شریعت و تکالیف الهی ملتزم هستند. از سوی دیگر استدلال به این روایت در اینجا مبتنی بر این است که بتوان از آن منصوب بودن علما برای تدبیر امور مسلمانان را نتیجه گرفت، و لکن پیش از این روشن گردید که این فرض باطلی است، زیرا لازمه آن این است که همه فقهای مورد خطاب در زمان صدور این روایت برای حکومت منصوب باشند با اینکه امام منصوب طبق اعتقاد ما، در

آن زمان شخص آن حضرت [امام حسین و یا امیر المؤمنین (ع)] بوده است.

پس ظاهراً جمله اگر چه خبریه است و لکن در مقام انشاء و بیان تکلیف واقع شده و مراد از آن، این است که مرجع امور مسلمانان واجب است علمای ملتزم به احکام خداوند باشند و لکن پراکندگی آنان از حق و اختلافشان در سنت و فرارشان از مرگ و دل بستن به زندگی و به عبارت دیگر ملتزم نبودنشان به تکالیف الهی، به ستمگران امکان داد که بر منزلت آنان تمکن یابند و بر مسلمانان مسلط شوند.

به طور خلاصه مقصود این است که جریان امور واجب است به دست علماء بالله باشد، بدین صورت که آنان با یکدیگر متحد شوند و مسلمانان با آنان همکاری کنند تا با انقلاب و رهبری آنان، ستمگران را از صحنه سیاست و حکومت خارج سازند و دولت عادل و حکومت حق تشکیل بدهند.

در این ارتباط بر علماست که خود را برای قبول مناصب حکومت کاندیدا کرده و بر مسلمانان نیز واجب است که آنان را برای انجام این وظیفه انتخاب کنند و آنان را تقویت نمایند و با همکاری یکدیگر حاکمهای نااهل را از حکومت مسلمانان برانند.

در واقع می توان گفت روایت در مقام این است که بفرماید: حکومت بر مسلمانان از آن علماء بالله است، اما اینکه آنان به وسیله نصب بدین مقام منصوب هستند و یا به وسیله انتخاب معین می شوند ساکت است. پس شاید مسئولیت آنان با انتخاب متعین می گردد و این مطلبی است شایان توجه.

اینها روایاتی بود که اصحاب ما برای نصب فقها برای حکومت در عصر غیبت بدان استدلال نموده بودند

که بحث و بررسی آن از نظر شما گذشت.

روایات دیگری که توهم شده در نصب عمومی فقها مورد استناد است.

اشاره

در اینجا روایات بسیار دیگری نیز از طرق فریقین در فضیلت علم و عالم وارد شده که

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۷۶

محقق نراقی در عوائد برخی از آنها را در این باب یادآور شده و ما نمونه هایی از آن را در اینجا می آوریم. گرچه به هیچ وجه بر مسأله ولایت و حکومت دلالتی در آنها یافت نمی گردد.

۱- در کتاب عوائد از مجمع از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«فضیلت عالم بر مردم همانند فضیلت من بر پایین ترین سطح افراد جامعه است.» «۱۱۷» ۱

۲- در بحار از منیه المرید روایت شده که مقاتل بن سلیمان گفت:

من در کتاب انجیل یافتم که خداوند متعال به عیسی (ع) فرمود:

«دانشمندان را ارج گذار و قدر آنان را بدان که من آنان را بر همه مخلوقاتم- جز انبیا و رسولان- برتری بخشیدم. برتری ای همانند برتری خورشید بر ستارگان و مانند برتری آخرت بر دنیا و مانند برتری من بر همه چیز.» «۱۱۸» ۱

۳- باز در بحار از عوالی روایت شده که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«همانا خداوند دانش را از جامعه نخواهد گرفت و لکن با مرگ دانشمندان دانش از جامعه رخت برمی بندد تا آنجا که هیچ عالمی باقی نمی ماند. آنگاه مردم افراد نادان را به ریاست خود برمی گزینند و آنان بدون آگاهی برای مردم فتوا صادر می کنند. در نتیجه هم خود و هم جامعه را به گمراهی می کشانند.» «۱۱۹» ۱

۴- باز در بحار از عوالی روایت شده که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«وود یک فقیه دردناکتر است بر شیطان از هزار عابد.» «۱۲۰» ۱

۵- در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) آمده است که آن حضرت فرمود:

[بیان احادیث ایتم آل محمد]

«شدیدترین نوع یتیم آن است که شخصی از امام خویش جدا شده و نتواند به وی دسترسی پیدا کند و نداند در مسائل مبتلا به، وظایف دینی او چیست.

هان آنکه از شیعیان ما به علوم ما آگاه است و آنکه به شریعت ما ناآگاه است و از

(۱۱۷). فضل العالم علی الناس کفضلی علی ادناهم. عوائد/ ۱۸۶.

(۱۱۸). عظم العلماء و اعرف فضلهم، فانی فضلتهم علی جمیع خلقی الا النبیین و المرسلین کفضل الشمس علی الکواکب و کفضل الآخره علی الدنيا و کفضلی علی کل شیء. بحار الانوار ۲/ ۲۵، کتاب العلم، باب ۸، حدیث ۹۱، و منیه المرید./ ۳.

(۱۱۹). ان الله لا ینترع العلم انتزاعا و لکن ینترعه بموت العلماء حتی اذا لم یبق منهم احد اتخذ الناس رؤساء جهالا فافتوا الناس بغير علم فضلوا و اضلوا. بحار الانوار ۲/ ۲۴ کتاب العلم، باب ۸، حدیث ۷۴.

(۱۲۰). فقیه واحد اشد علی ابلیس من الف عابد. بحار الانوار ۱/ ۱۷۷ کتاب العلم، باب ۱، حدیث ۴۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۷۷

مشاهده ما جدا شده در منزل خویش یتیم است.

آگاه باشید هر که او را هدایت و ارشاد نموده و شریعت ما را به او بیاموزد در عالم بالا به همراه ماست. این حدیث را پدرم از پدرانش از پیامبر خدا (ص) برای من روایت فرموده اند «۱۲۱» ۱.

و نیز علی بن ابی طالب (ع) فرمود:

«هر که از شیعیان ما به شریعت ما آگاه باشد و افراد ضعیف شیعیان ما را از ظلمت نادانی به نور دانش که ما به او اختصاص

داده ایم بیرون آورد روز قیامت در حالتی که بر سرش تاجی از نور است و برای همه اهل محشر می درخشد به صحرای قیامت وارد می گردد...» (۱۲۲) ۱.

و نیز حسن بن علی (ع) فرمود:

«فضیلت کسی که سرپرستی یتیم آل محمد- که از موالیان خویش بریده شده و در وادی نادانی گرفتار آمده است- را به عهده گرفته و اشتباهات او را به وی گوشزد می کند بر کسی که سرپرستی یتیمی را بر عهده گرفته و به او آب و غذا می رساند، همانند برتری خورشید بر سایر ستارگان است» (۱۲۳) ۱.

حسین بن علی (ع) نیز فرمود:

«هیچ کس سرپرستی یتیمی را که به خاطر در حجاب بودن ما، رابطه اش با ما قطع شده به عهده نمی گیرد و برای تعلیم علوم ما که بر وی فروباریده با او همراهی نمی کند و او را ارشاد و هدایت نمی کند مگر اینکه خداوند متعال به وی می فرماید: ای بنده بزرگواری که با بنده دیگر من همراهی کردی، من به بخشش و کرامت از تو سزاوارترم. ای فرشتگان من برای او در بهشت به تعداد هر حرفی که به وی یاد داده هزار هزار قصر معین کنید، آنگاه سایر نعمتها که

(۱۲۱). و أشد من یتیم هذا الیتیم، یتیم ینقطع عن امامه لا یقدر علی الوصول الیه و لا یدری کیف حکمه فیما یتلی به من شرائع دینه، الا فمن کان من شیعتنا عالما بعلومنا و هذا الجاهل بشریعتنا المنقطع عن مشاهدتنا، یتیم فی حجره، الا فمن هداه و ارشده و علمه شریعتنا کان معنا فی الرفیق الاعلی حدثنی بذلك ابی عن آبائه عن رسول الله (ص). (تفسیر منسوب به امام عسکری /

۱۱۴- این تفسیر در حاشیه تفسیر علی بن ابراهیم چاپ شده- ذیل آیه ۸۳ از سوره بقره).

(۱۲۲). من كان من شيعتنا عالما بشريعتنا و اخرج ضعفاء شيعتنا من ظلمه جهلهم الى نور العلم الذي حبونا به جاء يوم القيامة و على رأسه تاج من نور يضيء لاهل جميع تلك العرصات. (همان مدرک).

(۱۲۳). فضل كافل يتيم آل محمد المنقطع عن موالیه الناشب في تيه الجهل يخرج من جهله و يوضح له ما اشتبه عليه على فضل كافل يتيم يطعمه و بسقيه كفضل الشمس على السهي (همان مدرک).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۷۸

برازنده اوست به آن ضمیمه کنید «۱۲۴» ۱.

امام موسی بن جعفر (ع) می فرماید:

«فقیهی که یتیمی از یتیمهای ما را که از ما و از مشاهده ما بریده شده نجات دهد و به وی آنچه نیازمند است بیاموزد ناگوارتر است بر ابلیس از هزار عابد ... «۱۲۵» ۱».

علی بن محمد (امام علی النقی (ع)) می فرماید:

«اگر پس از غیبت قائم شما از علمایی که مردم را به خدا دعوت و به راه او دلالت و از دین او با حجت‌های الهی حراست و حفاظت کنند کسی باقی نماند ...

همه از دین خدا خارج شده و کسی بر دین پایدار نمی ماند ... اینان ممتازترین ها در پیشگاه خداوند عز و جل هستند «۱۲۶» ۱».

و از این قبیل روایتهای دیگری که در فضیلت علم و عالم و تعلیم وارد شده است.

اما بسیار روشن است که این روایات بر نصب فقیه به عنوان والی و حاکم جامعه دلالت ندارد، بلکه ما، در دلالت روایات گذشته که بزرگان و اساتید بدان استناد نموده بودند حتی در رأس آنها به مقبوله

عمر بن حنظله نیز اشکال و مناقشه وارد نمودیم.

بلی، در دلالت همه این رواینها بر تقدم فقیه بر غیر فقیه و صلاحیت وی برای این مسئولیت و اینکه او صالحتر از دیگران است هیچ گونه اشکال و تردیدی نیست. و ما پیش از این در مورد لزوم و ضرورت حکومت و عدم جواز اهمال آن و اینکه در حاکم اسلامی هشت شرط - که یکی از آنها فقاہت و بلکه افقیهت است - به تفصیل سخن گفتیم.

و گفتیم که ولایت یا به نصب از مقام بالا منعقد می شود و یا با انتخاب امت، که اگر با

(۱۲۴). ما کفل لنا یتیمنا قطعته عنا محبتنا باستتارنا فواساه من علومنا التي سقطت اليه حتى ارشده و هداه الا قال الله تعالى له: يا أيها العبد الكريم المواسي، انا اولي بالكرم اجعلوا له يا ملائكتي في الجنان بعدد كل حرف علمه الف الف قصر و ضموا اليها ما يليق بها من سائر النعم. (همان مدرک).

(۱۲۵). فقیه واحد ینقذ یتیمنا من ایتامنا المنقطعین عنا و عن مشاهدتنا بتعلیم ما هو محتاج اليه اشد علی ابلیس من الف عابد ... (همان مدرک).

(۱۲۶). لو لا من یبقی بعد غیبه قائمکم من العلماء الداعین اليه و الدالین علیه و الذابین عن دینه بحجج الله ...

لما بقی احد الا ارتد عن دین الله ... اولئک هم الافضلون عند الله عز و جل، (همان مدرک).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۷۹

نصب منعقد شد مسأله تمام است و گرنه نوبت به انتخاب می رسد و حتی اگر مردم از عمل به این وظیفه مهم سرباز زدند بر فقیه است که شئون ولایت را از باب حسبه در حد امکان

به عهده بگیرد. پس در هر صورت فقیه بر غیر فقیه مقدم است.

باز این نکته را باید یادآور شد که بی اطلاعی غالب فقها از رموز سیاست و تدبیر امور مسلمانان عذری برای کناره گیری آنان از صحنه سیاست به حساب نمی آید بلکه به عنوان مقدمه واجب بر آنان واجب است، آمادگیهای لازم را کسب و علم اداره امور مسلمانان را نیز در کنار سایر علوم بیاموزند.

خلاصه کلام اینکه دلالت اینگونه روایات با توجه به گستردگی آن بر صلاحیت و بلکه اصلحیت فقیه برای اداره جامعه نسبت به دیگران، از جمله مسائلی است که هیچ گونه اشکال و مناقشه ای در آن نیست.

نقل کلام عوائد در این زمینه:

مرحوم صاحب عوائد در کتاب خویش پس از نقل اخبار و ادعای اینکه همه آنچه برای پیامبر اکرم (ص) و امام (ع) - که سلاطین مردم و دژهای محکم اسلام هستند - از شئون ولایت ثابت گردیده و برای فقیه هم ثابت است - جز آنچه با اجماع و نص و سایر دلایل خارج گردیده - می فرماید:

«دلیل بر این مدعا علاوه بر اجماع - به طوری که بسیاری از اصحاب بدان تصریح نموده و از کلمات آنان آشکار می شود و آن را از مسلمات دانسته اند - روایاتی است که پیش از این خوانده شد و در آن تصریح داشت که: «فقها وارث پیامبران»، «امین پیامبران»، «خلیفه پیامبر»، «دژ اسلام»، «مانند و به منزله پیامبران»، «حاکم یا قاضی یا حجت از جانب پیامبران»، «مرجع در همه حوادث» و اینکه «مجاری امور و احکام همه به دست آنهاست» و اینکه فقیه «سرپرست ایتم ائمه (ع) است» که بی تردید مراد از یتیمهای ائمه، مردم هستند و ...

بنابراین هر عالم و عامی به طور بدیهی می فهمد

و حکم می کند که هنگامی که پیامبر (ص) به هنگام مسافرت یا وفاتش فرمود: فلانی وارث من، همانند و به منزله من، خلیفه من، امین من، حجت من، حاکم از جانب من بر شماست، او مرجع شماست در همه حوادث، مجاری امور و احکام شما به دست اوست، یا اینکه او سرپرست رعیت من است، در این صورت تمام آنچه برای پیامبر نسبت به امور

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۸۰

رعیت و در ارتباط با مسائل امت وجود داشته، برای وی نیز ثابت می گردد، به گونه ای که هیچ تردیدی برای کسی باقی نمی ماند و از این تعبیرها همین معنی متبادر به ذهن می باشد. چگونه می توان گفت چنین ولایتی (برای فقیه) ثابت نمی گردد؟ با اینکه بیشتر روایتی که در حق اوصیای معصومین (ع) وارد شده و در مقام اثبات مجموع آنچه برای پیامبر است برای ائمه از ولایت و امامت بدان استناد شده چیزی فراتر از اینها در آن وجود ندارد، بویژه با توجه به آنکه در حق آنان (فقها) وارد شده که آنان «پس از ائمه، بهترین مخلوقات خدا هستند» و «پس از پیامبران افضل مردم هستند» و «فضیلت آنان بر مردم همانند فضیلت خداست بر هر چیز» و همانند فضیلت پیامبر بر پایین ترین فرد مردم است.

اگر توضیح بیشتر در این زمینه خواسته باشی ملا-حظه بفرما که اگر حاکم یا سلطانی در ناحیه ای بخواهد به ناحیه دیگری مسافرت کند و نسبت به شخصی برخی از این تعبیرها، نه همه آن را بیان کند و مثلاً بگوید فلانی خلیفه من، به منزله و مانند من، امین من، عهده دار رعیت من، حاکم از جانب من،

حجت من بر شما، مرجع رسیدگی به همه حوادث نوپدید شما، و امور و احکام شما به دست اوست، آیا در این صورت برای کسی تردیدی باقی می ماند که همه آنچه برای سلطان در امور رعیت این ناحیه بود برای این نیز هست مگر آنچه خود استثنا نموده باشد؟! من گمان نمی کنم کسی در این مورد تردید و شک و شبهه ای به خود راه دهد. و ضعف برخی از این اخبار پس از ضمیمه برخی از آنها با برخی دیگر و عمل اصحاب به آنها جبران می شود، علاوه بر اینکه بسیاری از آنها در کتابهای معتبر وارد شده است.» (۱۲۷) ۱

ما، در اینجا کلام عوائد را در عین طولانی بودن آن نقل کردیم، زیرا روایتهای گذشته را به بهترین وجه بیان نموده است، و لکن مخفی نماند که در بین کلام ایشان، مغلطه کوچکی وجود دارد و آن اینکه همه این جملاتی که ایشان پشت سر هم ردیف فرموده در یک روایت واحد وجود ندارد، بلکه هر یک از اینها در یک روایت مستقل با قرینه متصله ای که می تواند مضمون آن را در جهت به غیر از جهت ولایت و حکومت مقید کند آمده است. چنانچه تفصیل آن پیش از این گذشت. پس اگر ایشان بخواهد از مجموعه این روایات نصب و ولایت بالفعل فقها را استفاده کند همه آن مناقشات و اشکالات گذشته به

(۱۲۷). عوائد الایام / ۱۸۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۸۱

سخن ایشان نیز وارد می گردد. بلی اگر ایشان بخواهند از این روایات اصلحیت فقیه و بلکه تعیین او را برای انتخاب مشخص کنند و اینکه فقیه برای احراز این

مقام از دیگران مقدم است این سخن صحیح و درستی است. بر این اساس پس احوط در مورد تعدد فقهای واجد شرایط در یک زمان تعیین امامت در خصوص کسی است که امت او را برای این مسئولیت انتخاب کرده اند و سایر فقها نمی توانند تزامی در کار وی ایجاد کنند و بلکه فرد غیر منتخب نمی تواند در امور و شئون ولایت بدون اذن و اجازه فرد منتخب بالفعل، تصرف کند چه در امور مالی باشد و یا در امور غیر مالی.

در خاتمه این فصل، دریغ می آید که قسمتی از کلام مرحوم صاحب عوائد را که متناسب با این مقام است درج نمایم. ایشان می فرماید:

«در این زمان، ما بسیاری از افراد غیر محتاط از فضلالی عصر و طلاب زمان خویش را مشاهده می کنیم که به مجرد اینکه قدرت ترجیح و توان کشف یک فرع را می یابند در جایگاه حکومت و افتاء می نشینند و کارهای مردم را به عهده می گیرند و برای مردم در مسائل حلال و حرام فتوی می دهند و در مسائلی حکم می رانند که وجوب قبول از آنان ثابت نشده، نظیر ثبوت هلال ماه و نظایر آن، و در مجلس قضاوت و حل اختلافات می نشینند و حدود و تعزیرات اجرا می کنند و در اموال اشخاص یتیم و مجنون و سفیه و غایب تصرف می کنند و مسئولیت ازدواج آنان را به عهده می گیرند، متولیان مورد وصیت را عزل و اشخاص دیگری را به جای آنان می گمارند، خمس را تقسیم و در اموال مجهول المالک تصرف می کنند و اوقاف متعلق به عموم را اجاره می دهند و کارهای دیگری از این قبیل که همه از لوازم ریاست کبری

و مقام رهبری جامعه است.

و ملاحظه می کنیم که برای کارهایی که انجام می دهند دلیلی در دست ندارند و در کارهای خود به طریق هدایتی راه نیافته اند، بلکه تنها به آنچه از علمای بزرگوار دیده و یا شنیده اند اکتفا می کنند و بر سبیل تقلید بدون اطلاع از جایگاه فتاوی بزرگان؟؟؟ می کنند، در نتیجه هم خود و هم دیگران را به هلاکت می کشانند. آیا خداوند به اینان اجازه داده که اینگونه (خودسر) عمل کنند یا اینکه به خداوند افترا می بندند؟ «۱۲۸» ۱

(۱۲۸). عوائد / ۱۸۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۸۳

فصل چهارم دلایل صحت انعقاد امامت با انتخاب مردم

اشاره

دلایلی که ممکن است در صحت انعقاد امامت با انتخاب مردم بدان استناد نمود چند است که می توان در محورهای زیر برشمرد:

۱- قضاوت عقل در این زمینه:

خرد انسان- که اساس و ریشه همه دلایل و برهانهاست- همواره به زشتی هرج و مرج و فتنه و وجوب اقامه نظام و حفظ مصالح عمومی جامعه و گسترش معروف و رفع ظلم و فساد و دفاع از جامعه در مقابل هجوم و حمله بیگانگان، بدون هیچ گونه درنگ، حکم می کند. و این اهداف برای جامعه جز در سایه دولت صالح عادل مقتدر دارای شوکت و قدرت حاصل نمی آید و دولت نیز جز با خضوع مردم در برابر وی و اطاعت از دستورات او استقرار نمی یابد.

بر این اساس لازم است در جامعه، همه این مراتب به حکم عقل عملی شود و هر آنچه عقل به ضرورت آن گواهی دهد شرع نیز به ضرورت آن گواهی خواهد داد. چنانچه در جای خود مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

دولت یا به وسیله نصب از جانب خداوند مالک الملوک مشخص شده یا به قدرت سرنیزه و زور بر مردم حکومت یافته، یا اینکه توسط مردم نوع آن مشخص و مسئولین آن انتخاب شده اند [که هر یک از اینها دارای حکم مخصوص به خود است].

اگر به وسیله نصب از جانب خداوند محقق و مشخص گردید سخنی در آن نیست و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۸۴

چنانچه بارها یادآور شدیم این نوع تعیین بر انتخاب مردم مقدم است، و لکن در فرض مورد بحث ما، چنین نصبی یا وجود

ندارد و یا اینکه به وسیله ادله چنین نصبی ثابت نشده است.

شیوه دوم نیز حکومت ستم بر

مردم است و عقل به زشتی و ناپسند بودن چنین حکومتی قضاوت دارد. چنین حکومتی خلاف سلطنت انسان بر اموال و نفوس خویش است و عقل نیز به وجوب خضوع و اطاعت از چنین حکومتی حکم نمی کند. پس در نتیجه نوع سوم که همان انتخاب است در چنین شرایطی متعین می گردد و این همان چیزی است که مورد بحث و گفتگوی ماست.

به همین جهت در هر جا و هر زمان، سیره عقلا- بر این بوده که به نظر خویش صالحترین و لایق ترین افراد را به ولایت و حکومت خویش برگزینند و به وسیله بیعت یا هر شکل دیگر، مراتب اطاعت و تسلیم خود را به وی ابراز دارند و پیوسته زندگی انسانها حتی در عصر حجر و آنگاه که در جنگلها و بیشه زارها زندگی می کرده اند خالی از چیزی به عنوان دولت و نظام اجتماعی که از مصالح آنان دفاع کند نبوده است.

خداوند تبارک و تعالی نیز در انسان غریزه انتخاب قرار داده و مردم را در اعمال این غریزه و انتخاب احسن مورد ستایش قرار داده و فرموده است: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (۱) - پس به بندگان من بشارت ده، آنان که سخن را می شنوند، آنگاه بهترینش را پیروی می کنند».

۲- سیره عقلا در واگذارن امور به افراد توانمند امین:

باز در هر زمان و هر جا، سیره عقلا بر این استمرار یافته که در برخی اعمال برای خویش نایب می گیرند و کارهایی را که خود شخصا نمی توانند انجام دهند به کسی که توان انجام آن را دارد واگذار می کنند.

از جمله این موارد، اموری است که مورد نیاز جامعه است و روی سخن در آن، متوجه کل جامعه می باشد و اجرا و

انجام آن، متوقف بر اجرای مقدمات بسیار زیاد و نیروهای متمرکز است، نظیر دفاع از کشور و ایجاد راهها و وسایل ارتباط جمعی، مخابرات و مسائلی نظیر آن، که تحصیل آن برای فرد فرد افراد جامعه به تنهایی میسر نیست که برای انجام آن، والی توانمندی را انتخاب و امور را به وی می سپارند و او را بر انجام آن امور، یاری می دهند. و از همین موارد است اجرای حدود تعزیرات و حل اختلافات که هر فردی از

(۱). زمر (۳۹)/ ۱۷ و ۱۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۸۵

سوی خود نمی تواند انجام آن را به عهده بگیرد و این موجب هرج و مرج و اختلال نظام می گردد، که در این صورت اجرا و تنفیذ آن را به کسی که همه جامعه در آن متبلور باشد واگذار می کنند و این شخص، کسی غیر از حاکم منتخب از سوی مردم نیست. پس والی جامعه گویا سمبل و نماینده آنان در اجرای امور عمومی است و نایب و وکیل گرفتن نیز یک امر عقلایی است که در همه اعصار وجود داشته و شرع مقدس نیز آن را امضا فرموده است.

در نهج البلاغه نیز در نامه آن حضرت به متولیان و مأموران مالیات آمده است:

«شما خزانه دار رعیت، و کلای امت، و سفیران پیشوایان هستید.» (۲)

در اینجا امام (ع) به متولیان مالیات که شعبه ای از شعبه های حکومت هستند به وکلای امت تعبیر فرموده اند و این نکته ای است شایان دقت.

۳- فحوای قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم»:

عقل عملی بر سلطه انسان نسبت به اموالی که خود حیازت کرده و یا به تلاش و کار خود به دست آورده دلالت دارد و سیره عقلای نیز همواره در

زندگی اجتماعی و دادوستد و معاملاتشان در التزام به این معنی گواه بوده و به حرمت تجاوز به اموال دیگران حکم می نموده است و شرع مقدس اسلام نیز این قاعده را تنفیذ نموده تا جایی که یکی از مسلمات فقه فریقین گردیده و در ابواب مختلف بدان تمسک شده است.

در کتاب بحار از عوالی اللئالی، از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«ان الناس مسلطون علی اموالهم» (۳) - همانا مردم بر اموال خویش مسلط هستند».

و در روایت ابی بصیر از امام جعفر صادق (ع) آمده است که فرمود:

«صاحب مال اختیار دارد تا هنگامی که زنده است اموال خویش را هر گونه که خواست به مصرف رساند». (۴)

و روایات دیگری از این قبیل که از آن، این قاعده فراگیر استفاده می گردد. (۵)

پس هنگامی که ما این فرض را پذیرفتیم که مردم بر اموال خویش مسلط هستند - به

(۲). فانکم خزان الرعیه و وکلاء الامه و سفراء الائمة. نهج البلاغه، نامه ۵۱، فیض / ۹۸۴، لح / ۴۲۵.

(۳). بحار الانوار ۲ / ۲۷۲، کتاب العلم، باب ۳۳، حدیث ۷.

(۴). ان لصاحب المال ان يعمل بماله ما شاء مادام حیا. وسائل ۱۳ / ۳۸۱، احکام الوصایا، باب ۱۷، حدیث ۲.

(۵). قاعده سلطنت (الناس مسلطون علی اموالهم)، یک قاعده فقهی مورد قبول فریقین (شیعه و سنی) است. من یادم هست در زمان سابق چند مجله و روزنامه بود که گاهی مطالعه می کردیم. روزنامه پرچم اسلام، دنیای -

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۸۶

گونه ای که جز در معصیت خداوند هر گونه که بخواهند بتوانند در اموال خویش تصرف کنند - و تصرف در اموال دیگران بدون اذن و اجازه آنان جایز نباشد، پس به طریق

اولی باید پذیرفت که مردم بر نفوس خویش مسلط هستند، زیرا سلطه بر نفس و جان خود، به حسب رتبه بر سلطه بر مال مقدم است، بلکه علت و ملاک سلطه بر مال، سلطه بر خود است، چرا که مال انسان محصول کار انسان است و کار او نتیجه فکر و قوای اوست و چون از جهت خلقت و تکوین، انسان مالک جان، فکر و قوای خویش است در نتیجه مالک اموالی که از ثمره تلاش آنها به دست می آید نیز می باشد.

خداوند متعال، انسان را آزاد، صاحب اختیار و مسلط بر ذات خویش آفریده و هیچ کس نمی تواند آزادی انسانها را محدود نموده و بدون اجازه آنان در مقدرات آنان تصرف کند. به همین جهت افراد جامعه حق دارند برای حکومت بر خویش، فرد اصلح را انتخاب و به حکومت بگمارند بلکه پس از حکم عقل به اینکه جامعه نیاز به نظام و حکومت دارد و اینکه اینها از ضروریات زندگی بشرند، تعیین حاکم از واجبات زندگی اجتماعی به شمار می آید. و روشن است که توافق نظرات جامعه و وحدت آنها در تشخیص لیاقت و کفایت شخصی موجب می گردد که تشخیص به واقعیت نزدیکتر و در دل انسانها بهتر استقرار یابد و مردم را به اطاعت و خضوع و سر و سامان بخشیدن به امر امت بیشتر برانگیزد. بلی چنانچه پیش از این گفته شد با وجود امام منصوب- طبق اعتقاد ما- دیگر جایی برای انتخاب باقی نمی ماند (نظیر آنچه در مورد ائمه معصومین معتقدیم) و نیز شارع مقدس، شرایط ویژه ای را برای والی مشخص فرموده که واجب است انتخاب در چارچوب آن شرایط صورت

پذیرد و انتخاب شخص فاقد آن شرایط، صحیح نیست.

۴- ولایت، یک نوع قرارداد و معاهده:

انتخاب رهبر توسط مردم و واگذار کردن امور به او و قبول ولایت از سوی وی یک نوع

-اسلام، صبا و ... در یکی از آنها نوشته بود آیه شریفه الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم! دیگری به آن اعتراض کرده بود، آیه شریفه، «و انفسهم»، ندارد! سومی اعتراض کرده بود که اصلا این آیه نیست، روایت است، تا اینکه بالاخره دیگری نوشته بود این یک قاعده فقهی است.

بله، این یک قاعده فقهی است که مبنای آن روایت است. مرحوم مجلسی در جلد دوم بحار، بسیاری از قواعد عامه را گردآوری فرموده و برخی از روایات هم که مبنای آن بوده متذکر شده است. من سابقا همه روایاتی که می توان در اصول به آن تمسک نمود از کتب اربعه فهرست برداری کردم، اما نقل متن روایات و بررسی آن نیازمند به وقت بیشتری است. اگر کسی این کار را تکمیل کند، کار مفیدی انجام شده است. (از افاضات معظم له در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۸۷

قرارداد و معاهده بین والی و مردم است که بر صحت و نفوذ آن همه دلایلی که بر صحت عقود و نفوذ آن دلالت داشته دلالت دارد. دلایلی نظیر بنای عقلا، و آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» «۶» و نیز سخن امام صادق (ع) در صحیحته عبد الله بن سنان که می فرماید:

«مسلمانان در کنار شرطهای خویش هستند مگر هر شرطی که مخالف کتاب خداوند عز و جل باشد که جایز نیست». «۷»

و روایات دیگری نظیر این روایت، بنابراین که «شرط» قرارداد ابتدایی را نیز شامل گردد

چنانچه بعید نیست اینگونه باشد.

اگر گفته شود: وجوب وفای به قرارداد متوقف بر این است که مورد قرارداد در اختیار طرفین و از اموری باشد که بتوان بر آن قرارداد جاری نمود، اما اینکه ولایت و حکومت در اختیار مردم باشد و بتوانند آن را به دیگری واگذار کنند تازه اول کلام است.

در پاسخ باید گفت: پیش از این گفته شد که: تعیین والی از سوی مردم و تفویض ولایت به غیر از سوی مردم، امر رایجی بوده که در همه اعصار و قرون، متعارف و بین قبایل و عشایر و اقوام مختلف حتی در دوران جنگل نشینی بشر و عصر حجر رواج داشته، و این امری است اعتباری که قابل انشاء است و مردم به وسیله بیعت و نظایر آن، آن را ایجاد می نموده اند.

آیه شریفه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» نیز ناظر به عقود عقلایی متعارف در بین مردم است و می توان به آن بر صحت هر قرارداد عقلایی- به جز آنچه دلیل بر بطلان آن وجود دارد، نظیر انتخاب والی و رهبر با وجود نص بر خلاف آن- استناد نمود، و این نکته ای است شایان توجه.

۵- آیات و روایات مربوط به مشورت در امر ولایت و حکومت:

از جمله دلایل بیعت، آیات و روایاتی است که بر مشورت در امر و در مسائل حکومتی

(۶). مائده (۵) / ۱.

(۷). المسلمون عند شروطهم الأكل شرط خالف كتاب الله - عز و جل - فلا يجوز. وسائل ۱۲ / ۳۵۳، ابواب الخیار، باب ۶، حدیث ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۸۸

تأکید نموده است، نظیر آیه شریفه:

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْؤُهُمْ سُورِي بَيْنَهُمْ» (۸) - آنان که پروردگار خویش را اجابت نموده و نماز پيامی دارند و کار آنان در بین

آنان بر اساس مشورت است.»

و از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«آنگاه که فرمانروایان شما خوبان شما باشند، و ثروتمندان بزرگواران، و امور شما در بین شما بر اساس مشورت باشد روی زمین بهتر است برای شما از درون آن» (۹).

و در عیون از امام رضا (ع) به سند خویش از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«کسی که به نزد شما آید و بخواهد جماعت شما را متفرق و امر (حکومت) امت را غصب و بدون مشورت بر مردم مسلط شود او را بکشید، چرا که خداوند متعال، اجازه چنین قتلی را صادر فرموده است» (۱۰).

این روایت ظهور در این معنی دارد که ولایت با مشورت ثابت می شود، بنابراین که مراد مشورت در تصدی اصل حکومت باشد نه در اعمال و وظایف حکومت.

کلمه «امر» نیز در آیه شریفه و روایات منصرف به اصل حکومت است، یا اینکه حد اقل، حکومت، قدر متیقن از آن است.

از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«هرگز رستگار نخواهند شد مردمی که امر [حکومت] آنان را زنی به عهده داشته باشد» (۱۱).

و در نهج البلاغه آمده است:

«هنگامی که من به امر [تشکیل حکومت] قیام کردم دسته ای پیمان شکنی کردند» (۱۲).

(۸). شوری (۴۲) / ۳۸.

(۹). اذا كانت امرؤکم خیارکم و اغنیاءکم سمحاءکم و امورکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها.

سنن ترمذی ۳ / ۳۶۱، ابواب الفتن، باب ۶۴، حدیث ۲۳۶۸ و تحف العقول / ۳۶.

(۱۰). من جاءکم یرید ان یفرق الجماعه و یغصب الامه امرها و یتولی من غیر مشوره فاقتلوه، فان الله قد اذن ذلک.

عیون اخبار الرضا ۲ / ۶۲، باب ۳۱، حدیث ۲۵۴.

(۱۱). لن یفلح قوم ولّوا امرهم امرأه.

صحیح بخاری ۳ / ۹۱، کتاب المغازی، باب کتاب النبی (ص) الی کسری و قیصر.

(۱۲). فلما نهضت بالامر نکنت طائفه. نهج البلاغه خطبه ۳، فیض / ۵۱، لح / ۴۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۸۹

و در نامه امام حسن مجتبی (ع) به معاویه آمده است:

«مسلمانان، پس از امیر المؤمنین (ع) امر [حکومت] را به دست من سپردند «۱۳»».

و موارد دیگری که واژه امر در مفهوم ولایت و حکومت به کار رفته است.

بر این اساس پس ولایت به وسیله شورای اهل خبره و انتخاب آنان منعقد می شود و به دنبال آن قهرا انتخاب امت را در پی خواهد داشت، چرا که انتخاب «خبرگان» در صورتی که منتخب مردم یا مورد اعتماد آنان باشند طبعاً رضایت و انتخاب مردم را به دنبال دارد، چنانچه ما، در همه ملتها این معنی را مشاهده می کنیم.

از سوی دیگر، بیشتر - مسلمانان پس از وفات پیامبر اکرم (ص) شوری را اساس خلافت قرار دادند و ما شیعه امامیه اگر چه به خاطر وجود نص بر ولایت امیر المؤمنین (ع) با آنان مناقشه می کنیم، ما در عصر غیبت اگر قائل به دلالت مقبوله و نظایر آن بر نصب عام شویم که بحثی نیست و الا - به مقتضای عموم آیه شریفه و روایات وارده در این زمینه، قهرا نوبت به شوری و مشورت با مردم خواهد رسید.

اگر گفته شود: در آیه شریفه موضوع مربوط به اموری است که به مؤمنان مربوط می شود و اینکه ولایت یکی از آنها باشد جای بحث است، چرا که ولایت، عهد خداوند است چنانچه در مقابل درخواست حضرت ابراهیم که می خواهد خلافت در میان فرزندان او باشد خداوند سبحان می فرماید: «عهد

من هرگز به ستمکاران نخواهد رسید «۱۴»». پس ولایت و امامت امر و عهد خداوند است نه امر مؤمنان و مسلمانان.

در پاسخ باید گفت: منافاتی بین اینکه ولایت، با عنایتی امر و عهد خداوند و یا امری از امت باشد وجود ندارد، چرا که ارتباط بین امر خدا و مردم علاوه بر اینکه بسیار واضح و آشکار است تعبیرهای وارده در روایات نیز به همین معنی دلالت دارد. چنانچه برخی از آنها پیش از این گذشت.

باز اگر گفته شود: محتمل است مراد به آیه، مشورت در اجرای امر و تنفیذ امور باشد نه اصل عقد ولایت و حکومت. چنانچه همین معنی در آیه شریفه «وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ،

(۱۳). ولانی المسلمون الامر بعده. مقاتل الطالبيين / ۳۶.

(۱۴). لَا يَتَأَلَّ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۹۰

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ - در کارها با آنان (مسلمانان) مشورت نما، پس آنگاه که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن» در خطاب به پیامبر اکرم (ص) مورد نظر بوده است.

زیرا در آن هنگام، ولایت قطعاً برای پیامبر اکرم (ص) بود و نیازی به مشورت برای اصل ولایت نداشت و آن حضرت به جعل خداوند متعال والی مسلمانان بود و لکن خداوند در اجرای امور، او را به مشورت با مسلمانان مأمور می کند به خاطر احترام به مسلمانان و برای اینکه در مرحله عمل و اطاعت، شنوایی آنان بیشتر باشد.

در پاسخ باید گفت: اطلاق آیه (وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) اقتضای مطلوبیت و نفوذ آن هم در اصل ولایت و هم در فروع و اجرای آن را دارد، و علم به مقصود در آیه دیگر که مخاطب آن شخص پیامبر اکرم

(ص) است [آیه وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ] موجب رفع ید از اطلاق این آیه نمی گردد. «۱۵»

بلی اشکال در کیفیت اجرای شوری و پاسخ از اعتراضاتی که در این مقام وارد نموده اند باقی می ماند که ما، در فصل مستقلی به آن خواهیم پرداخت.

۶- مورد خطاب واقع شدن مردم در مسائل اجتماعی در آیات و روایات:

از دیگر دلایل صحت و مشروعیت امامت به انتخاب امت، آیات و روایاتی است که متضمن تکالیف اجتماعی است در این گونه آیات و روایات، مصالح جامعه به عنوان جامعه مورد نظر قرار گرفته و عموم مردم مسلمان در آن مورد خطاب می باشند و اجرای آنها نیاز به قدرت اجرایی و بسط ید دارد.

زیرا جامعه به عنوان جامعه اگر چه با دقت فلسفی وجودی واقعی به غیر از وجود افراد ندارد، و لکن نزد دانشمندان جامعه شناس، جامعه دارای واقعیتهای عرفی و عقلایی است و همانند افراد آن دارای وجود و عدم، حیات و مرگ، ترقی و سقوط، وظایف و تکالیف و ...

می باشد «۱۶».

(۱۵) استناد به آیه شریفه وَ أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ ارتباطی با استناد اهل سنت به آیه مذکور برای اثبات خلافت ابو بکر ندارد. این آیه و سایر آیات مربوط به شوری، مبنی و مستند کلیه امور شورایی است و برای همه زمانها به هر شکل آن می باشد، چه با مشورت مستقیم با همه مردم از طریق انتخاب عمومی باشد، یا با نمایندگان آنان توسط مجلس شوری، چه با کارت الکترونی باشد یا کارت کامپیوتری یا هر وسیله دیگر که در پیشرفت زمان معمول گردد، چه در امور محدود و منطقه ای و چه در امور مربوط به کل جهان اسلام (از افاضات معظم له در درس).

(۱۶) جامعه من حیث المجموع دارای هویت

مستقلی است و به اصطلاح «عام مجموعی» است نه عام استغراقی،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۹۱

در قرآن کریم نیز مشاهده می نمایم که به تاریخ امتهای همانند داستان زندگی اشخاص اعتنا شده و در شریعت اسلام همان گونه که برای افراد در زندگی فردی و شخصی آنها تکالیف و واجبات عبادی و غیر عبادی معین شده به عهده جامعه نیز وظایفی قرار داده شده و عموم امت اسلامی در آن مورد خطاب قرار گرفته اند،

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

«در راه خدا با کسانی که با شما قتال می کنند کارزار کنید. و ستم روا مدارید» «۱۷».

و نیز می فرماید:

«اگر دو طایفه از مؤمنان با یکدیگر به کارزار برخاستند بین آن دو اصلاح برقرار کنید، و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز نمود با فرقه تجاوزگر کارزار کنید تا به امر خدا بازگردد. پس اگر بازگشت، بین آن دو بر اساس عدل اصلاح برقرار کنید و همواره به قسط رفتار نمایید که خداوند افراد عادل را دوست دارد» «۱۸».

و نیز می فرماید:

«و آنچه در توان دارید از نیرو و از اسبان تندرو، برای مقابله با دشمنان آماده کنید تا دشمنان خدا و دشمنان خویش را با آن بترسانید» «۱۹».

و نیز می فرماید:

«و باید از شما عده ای باشند که به خوبیها دعوت کنند، امر به معروف نموده از اعمال زشت نهی نمایند» «۲۰».

و نیز می فرماید:

«دست زن و مرد دزد را به سزای عملی که انجام داده اند ببرید، این

- می گویند یک جامعه دارای رشد یا عقب ماندگی است، مرده است یا زنده. جامعه انگلیس یک زمان دزدان دریایی بودند، یک زمان هم بر دنیا آقایی می کردند. بنی اسرائیل یک زمان

مقهور حکومت فرعون بودند، یک زمان هم حکومت مقتدری مثل حکومت حضرت سلیمان را پیدا کردند. (از افاضات معظم له در درس).

(۱۷). وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا. (بقره (۲) / ۱۹۰).

(۱۸). وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. (حجرات (۴۹) / ۹).

(۱۹). وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ. (انفال (۸) / ۶۰).

(۲۰). وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ. (آل عمران (۳) / ۱۰۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۹۲

عقوبتی است از سوی خداوند» (۲۱).

و نیز می فرماید:

«سزای کسانی که با خدا و رسول او کارزار نموده و در زمین فساد بپا می کنند این است که کشته شده یا به دار آویخته شوند یا اینکه دستها و پاهای آنها بر خلاف یکدیگر (دست راست با پای چپ) بریده شود یا اینکه به نقطه ای از زمین تبعید شوند» (۲۲).

و نیز می فرماید:

«هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید» (۲۳).

و تکلیفهای دیگری نظیر موارد فوق که در آن جامعه مورد خطاب قرار گرفته و مصلحت عموم مردم مورد نظر بوده است. و چون اجرای این امور به افرادی که وقت کافی و قدرت متمرکزی برای انجام آن را داشته باشند نیاز دارد و امکانات و تجهیزات قضایی مخصوص به خود را می طلبد پس به ناچار بر امت اسلامی واجب است که دولت مقتدری تشکیل داده و انجام این تکالیف و

وظایف مهم و اساسی را به وی بسپارند، زیرا معقول نیست که جامعه به تکلیفی مکلف باشد اما ایجاد زمینه های انجام آن به عهده وی نباشد.

پس تشکیل حکومت به عنوان مقدمه واجب بر عموم مسلمانان واجب است و هر شخصی نمی تواند از سوی خود متصدی انجام امور عمومی بشود، چرا که موجب هرج و مرج در جامعه می گردد.

۷- انسان، خلیفه خدا و وارث زمین:

دلیل دیگر، آیاتی است که بر خلیفه خدا بودن انسان و اینکه وی وارث و وسیله آبادانی زمین است، صراحت دارد. از آن جمله، آیات زیر است:

۱- هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ «۲۴»- اوست که شما را جانشینانی در زمین قرار داد.

(۲۱). وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ. (مائده (۵) / ۳۸).

(۲۲). إِنَّمَا جِزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ. (مائده (۵) / ۳۳).

(۲۳). الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ. (نور (۲۴) / ۲).

(۲۴). فاطر (۳۵) / ۳۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۹۳

۲- أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ، وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ «۲۵»- آیا چه کسی دعای مضطر در مانده را آنگاه که می خواندش پاسخ می دهد و بدیها را از میان برمی دارد و شما را جانشینان زمین قرار می دهد؟

۳- وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيَّرْنَا لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ «۲۶»- خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام دهند وعده داده که چنانچه پیشینان را خلیفه زمین قرار داد جانشینان خویش

در زمین قرارشان دهد و دین پسندیده آنان را به همه ادیان تمکن و تسلط بخشد.

۴- وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ﴿٢٧﴾- و آنگاه که پروردگارت به فرشتگان فرمود من در زمین خلیفه قرار می دهم.

بنابراین که در این آیه نوع آدم مراد باشد نه شخص حضرت آدم (ع) چنانچه برخی گفته اند.

می توان استدلال به این آیات را اینگونه تقریب نمود که جانشینی خدا در زمین به اطلاق آن، مستلزم جواز تصرف انسان در زمین است تکوینا به وسیله احیا و بهره وری از زمین و تشریعا به وسیله حکومت راندن بر زمین و خداوند متعال جواز حکمرانی داود (ع) را متفرع بر خلیفه بودن وی قرار داده و می فرماید:

۵- يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ﴿٢٨﴾- ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، پس بین مردم به حق حکم نما.

که از این آیه استفاده می گردد اگر داود (ع) خلیفه خدا در زمین نبود نمی توانست در زمین حکم روایی داشته باشد.

۶- هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا ﴿٢٩﴾- او خدایی است که شما را از خاک بیافرید و به آبادانی و عمران آن برگماشت.

و آبادی زمین از نظر تکوینی به احیا و کار روی آن و اجرای عدالت در آن است، پس حکومت عادلانه را نیز شامل می شود و به همین جهت پیامبر اکرم (ص) فرمود:

(۲۵). نمل (۲۷) / ۶۲.

(۲۶). نور (۲۴) / ۵۵.

(۲۷). بقره (۲) / ۳۰.

(۲۸). ص (۳۸) / ۲۶.

(۲۹) هود (۱۱) / ۶۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۹۴

«یک ساعت امام عادل بهتر از هفتاد سال عبادت است و حدی که برای خدا در زمین اقامه

گردد بهتر از چهل روز بارندگی است.» (۳۰)

علاوه بر اینکه عمران تکوینی نیز عادتاً جز در سایه نظام عدالت گستر و حکومت صالح که حافظ حقوق محرومان و مانع از گسترش فساد در جامعه باشد حاصل نمی گردد.

۷- وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۳۱) - و ما بعد از تورات در زبور داود نوشتیم که البته بندگان نیکوکار من، ملک زمین را متصرف خواهند شد.

۸- قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْبِرُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۳۲) - موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوید و صبر کنید که زمین ملک خداست به هر کس از بندگان که خواهد واگذارند، و عاقبت مخصوص پرهیزگاران است.

۹- وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۳۳).

- و ما اراده کرده ایم که بر طایفه مستضعف زمین منت نهاده و آنان را پیشوایان و وارث ملک و جاه (فرعونیان) گردانیم.

وراثت زمین، حاکمیت بر آبادانی و عمران زمین تکویناً و حکمرانی بر امور جامعه را تشریحاً اقتضا دارد.

به طور خلاصه از مجموع این آیات شریفه استفاده می شود که عمران و تصرفات تکوینی و نیز حکومت و رهبری جامعه بدان جهت که انسان، خلیفه خداوند و وارث او در زمین است به او سپرده شده است. لکن ممکن است کسی به این دلیل مناقشه وارد نموده و بگوید، مراد از خلیفه و خلفا و خلافت، جانشینی از سوی خداوند متعال نیست، بلکه شاید مراد از آن، جانشینی یک قوم از قوم دیگر، و یک نسل از نسل دیگر باشد. نظیر این

آیه شریفه که می فرماید:

«إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ» (۳۴) - اگر خداوند اراده فرماید شما را می برد و پس از شما هر که را بخواهد جانشین شما می گرداند.

(۳۰). ساعه امام عدل افضل من عباده سبعين سنه و حد يقام لله في الارض افضل من مطر اربعين صباحا.

وسائل ۱۸ / ۳۰۸، ابواب مقدمات حدود، باب ۱، حدیث ۵.

(۳۱). انبياء (۲۱) / ۱۰۵.

(۳۲). اعراف (۷) / ۱۲۸.

(۳۳). قصص (۲۸) / ۵.

(۳۴). انعام (۶) / ۱۳۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۹۵

و نیز نظیر این آیه شریفه:

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ» (۳۵) - پس از آنکه پیشینیان در گذشتند، بازماندگان پس از آنان وارث کتاب شدند.

و اما آیه شریفه: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۳۶) ممکن است مراد از آن، شخص حضرت آدم (ع) باشد و این خلافت در فرزندانش ادامه نیابد و در اعتراض فرشتگان که می گویند: «آیا می خواهی در زمین کسی را که فساد بپا کرده و خون ریزی کند قرار دهی» (۳۷) دلالتی بر این نیست که نوع آدم اراده شده باشد و شاید اعتراض آنان بدین جهت بود که آنان از طبع حضرت آدم (ع) اطلاع داشته اند که از وی نسلی به وجود می آید که فساد کرده و خونریزی می کند و این مطلبی است بایسته تأمل.

احتمال بسیار بعیدی نیز وجود دارد که مراد از آیه شریفه، جعل آدم به عنوان خلیفه جنّ و نسناس که پیش از خلقت آدم در زمین وجود داشته اند و فرشتگان شاهد فساد و خونریزی آنان بوده اند باشد و به همین جهت فرزندان آدم را به آنان تشبیه کرده اند.

باز ممکن است کسی اطلاق «وَ اسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا» را نفی کرده و بگوید عمران فقط ظهور

در عمران تکوینی دارد و آیه شریفه بر واگذار کردن حکمرانی بر جامعه به مردم دلالتی ندارد، در «وراثت زمین» نیز همین احتمال وجود دارد و این مطلبی است شایان تدبیر.

۸- کلام امیر المؤمنین بر صحت و مشروعیت انتخاب:

چنانچه در نهج البلاغه آمده، پس از کشته شدن عثمان، هنگامی که مردم برای بیعت با امیر المؤمنین (ع) هجوم آوردند، آن حضرت می فرماید:

«مرا واگذارید و شخص دیگری را برای این مسئولیت انتخاب کنید ... و بدانید اگر من دعوت شما را اجابت کنم، بر اساس آنچه خودم می دانم بر شما حکومت می کنم و به گفته این و آن و سرزنش افراد گوش نمی دهم، ولی اگر مرا واگذارید من نیز همانند یکی از شما هستم، و شاید من شنواترین و مطیع ترین شما باشم نسبت به کسی که حکومت خویش را به وی بسپارید، و من وزیر و مشاور شما باشم برای شما بهتر است تا امیر شما باشم» (۳۸)».

(۳۵). اعراف (۷) / ۱۶۹.

(۳۶). بقره (۲) / ۳۰.

(۳۷). قَالُوا أَلَمْ نَجْعَلْ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ - بقره ۲ / ۳۱.

(۳۸). دعونی و التمسوا غیری ... و اعلموا ان اجبتکم رکبت بکم ما اعلم و لم اصغ الی قول القائل و عتب العاتب، و ان

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۹۶

نظیر این روایت در تاریخ طبری و کامل ابن اثیر نیز آمده است «۳۹».

از این روایت استفاده می شود که حکومت از امور مربوط به مسلمانان است و مسئولیت تعیین حاکم به دست آنان می باشد.

ممکن است گفته شود: کلمات امام (ع) در اینجا در مقام جدل، و در مقابل کسانی بوده که نصب آن حضرت را مورد انکار قرار می داده اند [نه اینکه می خواسته ولایت خویش را با انتخاب

تثیت کند.]

در پاسخ باید گفت: بلی این معنی صحیح است و امام (ع) در مقام جدل بوده، ولی نه جدل به امر باطل و خلاف واقع، بلکه چنانچه پیش از این گفته شد، نص همواره بر انتخاب مقدم است و لیکن چون آنان تسلیم نصب آن حضرت نبودند، امام (ع) مسأله انتخاب را که در رتبه بعدی قرار دارد مطرح فرموده، و ان شاء الله پس از این در بحث بیعت، توضیح آن خواهد آمد.

۹- کلام امیر المؤمنین (ع) بر ضرورت علنی بودن بیعت:

طبری در تاریخ خود به سند خویش از محمد بن حنفیه روایت نموده که گفت:

«من پس از کشته شدن عثمان در کنار پدرم بودم. آن حضرت به منزل وارد شد و اصحاب رسول الله (ص) اطراف وی اجتماع نمودند و گفتند این مرد (عثمان) کشته شد و مردم مجبور هستند که امام و رهبری داشته باشند و ما امروز کسی را سزاوارتر از تو برای این امر نمی یابیم، نه کسی سابقه تو را دارد و نه کسی از تو به رسول خدا (ص) نزدیکتر است. حضرت فرمود: «این کار را انجام ندهید، من وزیر شما باشم بهتر از این است که امیر باشم» گفتند، نه به خدا سوگند ما دست برنخواهیم داشت تا با تو بیعت کنیم. حضرت فرمود: «پس (مراسم بیعت) در مسجد باشد، چرا که بیعت من مخفی نیست و جز با رضایت مسلمانان عملی نمی باشد». «۴۰»

- ترکتمونی فانا کاحدکم، و لعلی اسمعکم و اطوعکم لمن ولیموه امرکم، و انا لکم وزیرا خیر لکم امیرا.

نهج البلاغه، خطبه ۹۲، فیض / ۲۷۱، لح / ۱۲۶.

(۳۹). تاریخ طبری ۶ / ۳۰۷۶، کامل ابن اثیر ۳ / ۱۹۳.

(۴۰). لا تفعلوا، فانی اکون وزیرا خیر من

ان اکون امیرا ... ففی المسجد، فان بیعتی لا تکنون خفیا (خفیه) الا عن

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۹۷

در اینجا، امام (ع) برای رضایت و نظر مسلمانان اعتبار قائل شده و ولایت را از نظر آنان ناشی دانسته است.

۱۰- کلام امیر المؤمنین (ع) به هنگام بیعت با آن حضرت در مسجد مدینه:

در کتاب کامل ابن اثیر پس از ذکر آنچه از وی نقل شده، آمده است:

«چون روز بیعت فرا رسید- و آن روز جمعه بود- مردم در مسجد گرد آمدند و علی (ع) بر منبر بالا- رفت و در حالی که مسجد پر از جمعیت و همه سراپا گوش بودند، فرمود: ای مردم، این امر [حکومت] امر شماست. هیچ کس به جز کسی که شما او را امیر خود گردانید حق امارت بر شما را ندارد، ما دیروز هنگامی از هم جدا شدیم که من قبول ولایت را ناخوشایند داشتم، ولی شما این را نپذیرفتید، آگاه باشید که من کسی جز کلیددار شما نیستم، و نمی توانم حتی یک درهم را به ناروا از بیت المال برگیرم.» «۴۱»

۱۱- تعیین والی با مشورت مهاجرین و انصار:

در نهج البلاغه به نقل از امیر المؤمنین (ع) آمده است که فرمود:

«شوری با شرکت مهاجرین و انصار صورت می پذیرد، اگر آنان بر شخصی وحدت نظر پیدا کرده و او را امام خویش قرار دادند این مورد رضایت خداوند است، اگر کسی به وسیله طعن و یا بدعت از جرگه آنان خارج گردید و بر امام خود خروج نمود، آن را به راهی که از آن خارج گردیده بازگردانید و اگر امتناع کرد به خاطر پیروی از غیر راه مؤمنان با او بجنگید. و خداوند او را به راهی که خود انتخاب کرده است واگذار خواهد کرد.» «۴۲»

- رضی المسلمین. تاریخ طبری ۳۰۶۶/۶.

(۴۱). یا ایها الناس- عن ملأ و اذن- ان هذا امرکم لیس لاحد فیه حق الا من امرتم، و قد افترقنا بالامس علی امر و کنت کارها لامرکم فایتم الا ان اکون علیکم الا و انه

لیس لی دونکم الا- مفاتیح مالکم، و لیس لی ان آخذ درهما دونکم. (کامل ابن اثیر ۳/ ۱۹۳). این روایت را طبری به صورت قطعه قطعه در تاریخ خویش ۶/ ۳۰۷۷ و ۳۰۶۷ نقل کرده است).

(۴۲). و انما الشوری للمهاجرین و الانصار، فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان (لله) رضا فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدعه ردوه الی ما خرج منه، فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سیل المؤمنین و ولاء الله ما تولى. نهج البلاغه، نامه ۶، فیض / ۸۴۰، لح / ۳۶۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۹۸

۱۲- اهمیت دادن به نظر مردم در نامه امیر المؤمنین (ع) به شیعیان خویش:

در نامه امیر المؤمنین (ع) به شیعیان خویش آمده است:

«پیامبر خدا به من مطلبی را بیان نمود، فرمود: ای پسر ابی طالب، ولایت بر امت من از آن توست، اگر با رضا و رغبت، تو را به ولایت خویش برگزیدند و با رضایت بر خلافت تو اجتماع نمودند، ولایت آنان را به عهده بگیر، و اگر بر خلافت تو اختلاف کردند، آنان را به آنچه در آن هستند واگذار». «۴۳»

از این کلام استفاده می گردد که اگر چه طبق اعتقاد ما، خلافت برای امیر المؤمنین (ع) با نصب ثابت بود و روایت نیز بر آن دلالت دارد، و لیکن نظر مردم در قبول ولایت در صحت ولایت مؤثر است و این امر، امر مردم است و در طول نص و در رتبه متأخر از آن دارای اعتبار می باشد و این مطلبی است شایان تأمل.

۱۳- کلام پیامبر اکرم (ص) در ارتباط با انتخاب علی (ع):

در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«اگر علی را به ولایت بگمارید، او را هدایت یافته ای هدایت گر، می یابید». «۴۴»

در اینجا پیامبر اکرم (ص) تعیین والی را به مردم نسبت داده اند.

۱۴- انتخاب در کلام امام حسن (ع) به معاویه:

در نامه امام حسن (ع) به معاویه آمده است:

«آنگاه که علی (ع) از دنیا رفت ... مسلمانان خلافت را به من سپردند ... پس، از ادامه حرکت باطل خویش دست بردار و در بیعت من که مردم در آن وارد شده اند وارد شو، زیرا تو نیک می دانی که من نسبت به این امر (خلافت) از تو سزاوارترم». «۴۵».

از این روایت نیز استفاده می گردد که تعیین والی، حق مسلمانان است و اعتراض

(۴۳). و قد كان رسول الله (ص) عهد اليّ عهدا فقال: يا بن ابي طالب لك ولاء امتي، فان ولو ك في عافيه و اجمعوا عليك بالرضا فقم بامرهم، و ان اختلفوا عليكم فدعهم و ما هم فيه. كشف المحجّة ابن طاووس / ۱۸۰.

(۴۴). ان تولوها عليا تجدوه هاديا مهديا. شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ۱۱ / ۱۱.

(۴۵). ان عليا لما مضى لسبيله ... و لاني المسلمون الامر بعده ... فدع التمارى فى الباطل و ادخل فيما دخل فيه الناس من بيعتى فإنك تعلم انى احق بهذا الامر منك. مقاتل الطالبين / ۳۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۲۹۹

بدین معنی که این کلام در مقام جدل است پاسخ آن پیش از این گذشت و پس از این نیز خواهد آمد.

۱۵- انتخاب به وسیله شوری در صلحنامه امام حسن (ع) با معاویه:

در صلحنامه امام حسن (ع) با معاویه آمده است:

«آن حضرت (امام حسن (ع)) با معاویه مصالحه نمود که امور ولایت مسلمانان به وی (معاویه) واگذار گردد، بر این شرط که با مسلمانان بر اساس کتاب خداوند و سنت پیامبر اکرم (ص) و سیره خلفای صالح عمل کند. و معاویه بن ابی سفیان نمی تواند برای پس از خویش، کسی را مشخص کند، بلکه باید امر [حکومت مسلمانان]

پس از وی با مشورت مسلمانان مشخص شود». (۴۶)

از این حدیث نیز استفاده می شود، در صورتی که به هر دلیل نتوان به نص عمل نمود، نوبت به شورا و آراء مسلمانان می رسد، و این مطلبی است در خور توجه.

۱۶- سقوط حکومت در انتخاب ناشایست مردم:

ما بارها به طرق مختلف از پیامبر اکرم (ص) روایت نمودیم که آن حضرت فرمود:

«هرگز امتی مردی را به رهبری انتخاب نمی کند که در بین آنان، شخصی بهتر از او باشد، مگر اینکه حکومت آنان به سقوط کشیده خواهد شد، مگر اینکه انتخاب ناشایست خود را جبران کنند». (۴۷)

از این روایت نیز استفاده می گردد که امر خلافت، امر امت و تعیین والی به دست مردم است.

۱۷- غضب خلافت در حکومت بدون مشورت مردم:

کتاب عیون از امام رضا (ع) به سند وی از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

(۴۶). صالحه علی ان یسلم الیه ولایه امر المسلمین علی ان یعمل بکتاب اللّٰه و سنه رسوله (ص) و سیره الخلفاء الصالحین. و لیس لمعاویه بن ابی سفیان ان یعهد الی احد من بعده عهدا. بل یكون الامر من بعده شوری بین المسلمین. بحار الانوار ۴۴ / ۶۵، تاریخ امام حسن مجتبی (ع) باب ۱۹.

(۴۷). ما ولت امه قط امرها رجلا- و فیهم اعلم منه الا- لم یزل امرهم یدهب سفلا حتی یرجعوا الی ما ترکوا. کتاب سلیم بن قیس / ۱۱۸. برای تفصیل بیشتر به فصل اعتبار فقاقت و علم در حاکم از بخش چهارم کتاب مراجعه کنید.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۰۰

«کسی که به نزد شما بیاید و در نظر داشته باشد جماعت شما را متفرق، و امر امت را غضب کند و بدون مشورت بر مردم حکومت راند او را به قتل برسانید». (۴۸)

در این روایت از اضافه امر به امت استفاده می شود که اختیار تعیین امام به دست مردم است، و در اینجا نکته ای است شایان تأمل.

۱۸- نهی شدن مردم از سپردن خلافت به زنان:

چنانچه پیش از این گذشت، صحیح بخاری و دیگر کتابها از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده اند که فرمود:

«هرگز رستگار نخواهند شد مردمی که زنی را به حکومت خویش برگزینند.» (۴۹)

دلالت این روایت نظیر دلالت روایتی است که پیش از این گذشت.

۱۹- نهاده شدن وظیفه تعیین امام بر عهده مردم:

در کتاب سلیم از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

«آنچه در حکم خدا و حکم اسلام پس از مرگ یا کشته شدن امامشان بر مسلمانان واجب است ... این است که عملی انجام ندهند و دست به کاری نزنند و دست یا پا جلو نگذارند و کاری را شروع نکنند، پیش از آنکه برای خویش پیشوای پاکدامن، آگاه، باتقوی، آشنا به قضا و سنت، که کار آنان را سر و سامان دهد، انتخاب کنند.» (۵۰)

از این حدیث، وجوب اختیار و انتخاب مردم و اینکه این اختیار و انتخاب، منشأ اثر است استفاده می شود و لکن در رتبه ای پس از اختیار خداوند، پس در شرایطی که «امام

(۴۸). من جاءکم یرید ان یفرق الجماعه و یغصب الامه امرها و یتولی من غیر مشوره فاقتلوه. عیون اخبار الرضا ۲ / ۶۲، باب ۳۱، حدیث ۲۵۴.

(۴۹). لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأه. صحیح بخاری ۳ / ۹۱، کتاب المغازی، باب نامه های پیامبر (ص) به کسری و قیصر.

(۵۰). و الواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد ما یموت امامهم او یقتل ... ان لا یعملوا عملا و لا یحدثوا حدثا و لا یقدموا یدا و لا رجلا و لا یبدءوا بشیء قبل ان یختاروا لانفسهم اماما، عفیفا عالما ورعا عارفا بالقضاء و السنه یجمع امرهم ... کتاب سلیم بن قیس / ۱۸۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص:

منسوب» در جامعه نیست نظیر عصر غیبت، انتخاب مردم همان چیزی است که امامت با آن منعقد می شود- بجاست به همه حدیث در این باب مراجعه شود.

۲۰- نقش مردم در نامه کوفه به امام حسین (ع) و پاسخ آن حضرت به آنان:

در نامه بزرگان کوفه خدمت سید الشهداء امام حسین (ع) و پاسخ آن حضرت به آنان نیز سخن از امر مردم و انتخاب مردم به میان آمده. در نامه مردم کوفه آمده است:

«اما بعد ستایش خدای را که دشمنان ستمگر جبار تو را درهم شکست، آنان که به ناروا بر این امت حکومت یافتند، آنان که حکومت را ربوده و منابع مالی جامعه و بیت المال را غصب، و بدون رضایت امت بر مردم حکمرانی نمودند».

و در پاسخ آن حضرت به آنان آمده است:

«و من برادر و پسرعمو و شخص مورد اعتماد از اهل بیتم مسلم بن عقیل را به سوی شما می فرستم، اگر وی به من نوشت که آراء عمومی شما و نظر افراد با درایت و فضیلت شما همان است که فرستادگان شما گفته و در نامه های خود نوشته اید، من بسرعت به طرف شما خواهم آمد». «۵۱»

در اینجا، بزرگان کوفه که در بین آنان اشخاصی همانند حبيب بن مظاهر بودند، امامت را امر امت دانسته و رضایت مردم را در آن، شرط دانسته اند. و امام (ع) نیز در پاسخ آنان، رأی عموم مردم و افراد با فضیلت و درایت، یعنی اهل حل و عقد (خبرگان) را که به طور طبیعی رضایت و رأی مردم را به دنبال دارد ملاک حرکت خویش و پذیرش حکومت آنان قرار داده اند.

۲۱- قبول امامت افراد عادل فریضه ای الهی بر مردم:

در کتاب دعائم از امام جعفر صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«ولایت افراد عادل که خداوند بر ولایت و حکومت آنان و قبول مسئولیت از سوی آنان و کار برای آنان دستور فرموده، فریضه ای است از سوی خداوند». «۵۲»

این روایت، ظهور در این دارد که تعیین

(۵۱). و انی باعث الیکم اخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل، فان کتب الی انه قد اجتمع رأی ملاکم و ذوی الحجی و الفضل منکم علی مثل ما قدمت به رسلکم و قرأت فی کتیکم فانی اقدم الیکم و شیکا. ارشاد مفید/ ۱۸۵. و کامل ابن اثیر ۴/ ۲۰ و ۲۱.

(۵۲). ولایه اهل العدل الذین امر الله بولایتهم، و تولیتهم و قبولها و العمل لهم فرض من الله. دعائم الاسلام ۲/ ۵۲۷، کتاب آداب القضاء.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۰۲

الهی، پس تعیین آن توسط مردم قهرا صحیح و نافذ است.

۲۲- دستور پیامبر اکرم (ص) به انتخاب فرمانده در جنگ موته:

تاریخ یعقوبی در نقل جریان جنگ موته از برخی افراد که در جنگ شرکت داشتند مطلبی دارد که خلاصه آن، این است که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«فرمانده لشکر، زید بن حارثه است، اگر کشته شد جعفر بن ابی طالب است، اگر کشته شد، عبد الله بن رواحه است، اگر وی نیز کشته شد مسلمانان هر کس را خواستند به فرماندهی خود انتخاب کنند». «۵۳»

در اینجا پیامبر اکرم (ص) انتخاب امیر پس از عبد الله بن رواحه را به خود مسلمانان واگذار کرده است. از این عمل آن حضرت استفاده می شود که چنین شیوه ای صحیح است و امارت با همه احکام و لوازم آن که یکی از آنها لزوم تسلیم و اطاعت است، با این شیوه منعقد می گردد.

۲۳- ضرورت تعیین رهبر، حتی در بین سه نفر:

در سنن ابی داود به سند خویش از ابی سعید خدری روایت شده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«اگر سه نفر خواستند به مسافرتی بروند، یک نفر را از بین خود به فرماندهی انتخاب کنند». «۵۴»

و باز به سند خویش از ابی هریره از پیامبر اکرم (ص) نظیر این روایت را نقل کرده است.

و در مسند احمد، از عبد الله بن عمرو از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

«هرگز بر سه نفر که در زمین فلاتی زندگی می کنند روا نیست مگر اینکه از میان خویش یکی را به امارت برگزینند». «۵۵»

(۵۳). امیر الجیش زید بن حارثه، فان قتل فجعفر بن ابی طالب، فان قتل فعبد اللہ بن رواحہ، فان قتل فلیرتض المسلمون من احبوا. تاریخ یعقوبی ۲ / ۴۹. همانند این روایت را ماوردی در احکام السلطانیہ / ۱۳ نیز نقل کرده است.

(۵۴). اذا خرج ثلاثه فی سفر فلیؤمروا احدهم.

سنن ابی داود ۲/ ۳۴، کتاب الجهاد، باب فی القوم یسافرون یؤمرون احدہم.

(۵۵). لا یحل لثلاثہ نفر یكونون بارض فلاح الا امرؤا علیہم احدہم. مسند احمد ۲/ ۱۷۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۰۳

از این روایت نیز استفاده می شود که اجتماع بشری جز به وسیله امیر و فرمانده به صلاح و نظم نمی گراید، و نیز استفاده می شود که در صورت نبودن نصب، مردم شایستگی چنین انتخابی را دارا هستند.

۲۴- نقش مردم در معاهده پیامبر (ص) با اهل مقنا:

در معاهده پیامبر اکرم (ص) با اهل مقنا آمده است:

«... و اینکه فرمانده ای بر شما حاکم نباشد مگر از میان خود شما یا یکی از اهل پیامبر خدا و السلام». (۵۶)

ظاهر این سخن این است که آنان می توانند از بین خویش یک نفر را به رهبری برگزینند.

و موارد دیگری از این قبیل که با بررسی و تتبع در روایات می توان بدان دست یافت.

البته این نکته را باید یادآور شد که غرض ما استدلال به یک یک این روایات متفرقه نیست تا در سند یا دلالت آنها مناقشه شود.

بلکه مقصود این است که از خلال مجموع این اخبار که به صدور برخی از آنها اجمالا اطمینان داریم به دست آید که انتخاب امت نیز یک راه عقلایی برای انعقاد امامت و ولایت است. و شارع مقدس نیز آن را امضاء فرموده است. پس طریق، منحصر به نصب از مقام بالاتر نیست، اگر چه رتبه نصب بر انتخاب مقدم است و با وجود آن مجالی برای انتخاب باقی نمی ماند.

۲۵- فحوای فتاوی فقها در انتخاب قاضی تحکیم و مفتی و قاضی در صورت تعدد:

دلیل دیگر جواز انتخاب، فحوای فتاوی است که در صورت تعدد مفتی و قاضی و امام جماعت، فقها به جواز و صحت انتخاب یکی از آنها فتوا داده اند و نیز در قاضی تحکیم اجازه فرموده اند دو طرف دعوی شخصی را با رضایت خود برای قضاوت انتخاب کنند [که هنگامی که در این موارد بتوان با انتخاب، فرد مورد نظر را مشخص نمود به طریق اولی در مورد رهبر جامعه که مردم نیاز بیشتری به آن دارند باید این انتخاب جایز باشد] مگر اینکه گفته شود انتخاب در اینجا پس از تحقق نصب عام و تحقق مشروعیت آن است.

و ان لیس علیکم امیراً من انفسکم او من اهل رسول اللہ. والسلام. الوثائق السياسيه / ۱۲۰ شماره ۳۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۰۴

۲۶- آیات و روایات بیعت:

از جمله دیگر دلایل جواز انتخاب، آیات و روایات بیعت است که تعداد آن نیز نسبتاً زیاد می باشد و از ظاهر آنها استفاده می شود که یکی از راههای انشاء و انعقاد ولایت، بیعت است که با توجه به اینکه مسأله بیعت یک مسأله مهم و مورد توجه در قرآن و روایات است باید در یک بحث مستقل به بحث و بررسی آن پرداخت که اکنون ما، در فصل آینده به بررسی آن می پردازیم.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۰۵

فصل پنجم ماهیت و حقیقت بیعت

اشاره

آیا بیعت وسیله انشاء ولایت و واسطه اعطای این مقام به والی است؟

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۲، ص: ۳۰۵

آیا بیعت وسیله اعتراف به ولایتی است که از پیش تحقق یافته و در جهت تقویت آن است؟

آیا بیعت میثاق و پیمانی است بین دو نفر، یا دو قبیله، یا بین رهبر و مردم نسبت به امور مشخصی از امور تنفیذی و اجرایی؟

آیا بیعت در مواردی برای بستن و محکم کردن پیمان رهبری و در موارد دیگر برای مفهوم و معانی دیگر به کار می رود؟

اینها همه دیدگاههای مختلفی در مسأله است که باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد، ما، در ابتدا برخی از آیات و روایاتی را که در آن از بیعت سخن به میان آمده یادآور می شویم، آنگاه به بحث و بررسی ماهیت آن می پردازیم.

آیات و روایات بیعت:

[آیه اول]

۱- خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۰۶

فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» (۱)

«خداوند از مؤمنانی که زیر درخت [معهود حدیبیه] با تو بیعت کردند به حقیقت خوشنود گشت و از وفا و خلوص قلبی آنها آگاه بود که وقار و اطمینان کامل بر آنان نازل فرمود و آنان را به فتحی نزدیک پاداش داد».

و نیز می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ، يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ، فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ، وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسْئُوتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا. (۲)

«ای پیامبر، مؤمنانی

که با تو (در حدیبیه) بیعت کردند در حقیقت با خدا بیعت کردند، دست خدا بالای دست آنهاست، پس از آن هر که نقض بیعت کند در حقیقت بر زیان و هلاکت خویش اقدام کرده، و هر کس به عهده‌ی که با خدا بسته وفا کند، بزودی خدا به وی پاداش بزرگ عطا خواهد کرد».

این دو آیه در ارتباط با بیعت حدیبیه که در سال ششم هجری واقع شده، می باشد «۳».

به مناسبت کلمه «رضی» در آیه شریفه، این بیعت در تاریخ به نام بیعت رضوان شناخته می شود، و مراد از «بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ» خوفی است که از مشرکین در دل مسلمانان بود، یا اینکه مراد صدق نیت و صبر مسلمانان است. و مراد به «سکینه» آرامش درون و اطمینانی است که برای مسلمانان به وجود آمد. و جمله «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» یا تأکید جمله پیشین است، و گویا دست پیامبر (ص) که با آن بیعت کردند دست خدا قلمداد شده است، یا از آن رو که چون بیعت با پیامبر اکرم (ص) بیعت با خدا محسوب شده، اینگونه تصور شده که در بیعت دست خدا بالای دست آنان است. برخی نیز گفته اند، معنای آن، این است که در نصرت و یاری رساندن به پیامبر (ص) یاری خداوند فراتر از یاری آنان است. در واقع به پیامبر اکرم گفته می شود در صورت پیمان شکنی مردم، نباید ناراحت شود، بلکه به نصرت خدا

(۱). فتح (۴۸) / ۱۸.

(۲). فتح (۴۸) / ۱۰.

(۳). در سال ششم هجرت، رسول خدا (ص) قصد زیارت خانه خدا نمود، هفتاد شتر برای قربانی برداشت و به همراه مسلمانان به طرف مکه حرکت فرمودند، قریش

از جریان مطلع شده و با یکدیگر همپیمان شدند که نگذارند مسلمانان به مکه وارد شوند. پیامبر اکرم (ص) از بیراهه به حدیبیه - محلی نزدیک مکه - وارد شد و مسلمانان نیز برای اینکه برای مقابله با مشرکین از آمادگی بیشتری برخوردار باشند، همه آنها - که تعدادشان به نقل برخی از مورخین هزار و چهارصد نفر بود - در زیر درختی (درخت سمره) با پیامبر اکرم (ص) بیعت کردند. البته در این ماجرا کار مسلمانان با مشرکین به صلح انجامید و قرارداد معروف صلح حدیبیه بین طرفین به امضا رسید. (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۰۷

تکیه کند، نه به نصرت مردم.

باز ممکن است «ید - دست خدا» کنایه از قوه و قدرت باشد و آیه شریفه بخواهد بفرماید قوت خدا فراتر از قوت آنان است و اوست که با نیروی خویش، آنان را یاری می بخشد.

از این آیه استفاده می گردد که بیعت گرچه به خودی خود دارای اهمیت است و لکن در طبع آن، هم احتمال وفا، و هم احتمال پیمان شکنی وجود دارد، از این رو به کسانی که بر بیعت وفادار می مانند، اجر عظیم بشارت داده شده و به طور ضمنی «بیعت» کسانی که پیمان خود با پیامبر (ص) را شکسته و به حالت قبل از بیعت بازمی گردند را بی ارزش اعلام نموده است.

۳- و در مسند احمد حنبل آمده است:

«به سلمه بن اکوع گفتم در روز حدیبیه شما بر چه چیز با پیامبر خدا (ص) بیعت کردید؟ گفت: بیعت کردیم بر پایداری تا شهادت «۴»».

۴- و باز در همان کتاب از جابر روایت شده که گفت:

«در روز حدیبیه با پیامبر خدا (ص) بیعت کردیم که از

۵- و در مجمع البیان از عبد الله بن معقل روایت شده که گفت:

«آنان با پیامبر بر شهادت بیعت نکردند، بلکه بیعت کردند که از معرکه نگریند». «۶»

[آیه دوم]

۶- و خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. «۷»

«ای پیامبر، چون زنان مؤمن نزد تو آیند که با تو بیعت کنند بر اینکه هرگز به خدا شرک نوزند، و سرقت نکنند، و زناکاری نکنند، و اولاد خود را به قتل

(۴). قلت لسلمه بن الاكوع على اى شىء بايعتم رسول الله (ص) يوم الحديبيه؟ قال: بايعناه على الموت. مسند احمد ۴ / ۵۱. نظير آن در الدر المنثور ۶ / ۷۴ نیز وارد شده است.

(۵). بايعنا نبى الله يوم الحديبيه على ان لا نفر. مسند احمد ۳ / ۲۹۲.

(۶). لم يبايعهم على الموت و انما بايعهم على ان لا يفروا. مجمع البیان ۵ / ۱۱۷ (جزء نهم).

(۷). ممتحنه (۶۰) / ۱۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۰۸

نرسانند، و بر کسی افترا و بهتان در میان دو دست و پای خود نیندند، و با تو در هیچ امر معروفی مخالفت نکنند، بدین شرایط با آنان بیعت کن و بر آنان از خدا آمرزش و غفران طلب، که خدا بسیار آمرزنده مهربان است».

۷- در تفسیر نور الثقلین از کافی به سند صحیح از ابان، از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«آنگاه که پیامبر خدا (ص)

مکه را فتح نمود، مردان همه با وی بیعت کردند، آنگاه زنان آمدند که با وی بیعت کنند، در آن هنگام خداوند عز و جل این آیه را نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ...﴾.

ام حکیم گفت: ... ای پیامبر خدا چگونه با تو بیعت کنیم؟ حضرت فرمود:

من با زنها دست نمی دهم، آنگاه قدحی از آب فرا خواند و دست خویش در آب زد و بیرون آورد و فرمود: دست خویش را در این آب فرو برید. «۸»

به همین مضمون روایات دیگری نیز در همان کتاب (نور الثقلین) وارد شده است.

۸- و باز نور الثقلین به نقل از صحیح بخاری از عایشه روایت نموده که گفت:

«پیامبر خدا (ص) با قرائت این آیه که «زنان شرک به خدا نورزند» با زنان بیعت نمود و هرگز دست آن حضرت با دست زن تماس پیدا نکرد، مگر اینکه مالک (و همسر) وی باشد». «۹»

۹- و باز روایت شده که آن حضرت هنگامی که خواست با زنان بیعت کند، قدحی از آب فراخواند و دست خویش را در آن فرو برد، آنگاه آنان نیز دست خود را در آن فرو بردند برخی نیز گفته اند پیامبر اکرم (ص) از زیر لباس با آنان دست داد. «۱۰»

خلاصه کلام اینکه بیعت پیامبر اکرم (ص) در حدیبیه و در فتح مکه، هر دو در قرآن ذکر گردیده و از این آیات استفاده می شود که بیعت از اموری است که در شریعت اسلام اهتمام ویژه ای به آنان مبذول شده است.

(۸). لما فتح رسول الله (ص) مكة بايع الرجال، ثم جاءت النساء يبایعنه، فانزل الله - عز و جل - يا أيها النبي.

الآیه ... قالت ام حکیم ...

یا رسول الله کیف نبایعک؟ قال: اننی لا اصافح النساء فدعا بقدح من ماء فادخل یدہ ثم اخرجها فقال: ادخلن ایدکن فی هذا الماء. نور الثقلین ۵/ ۳۰۷.

(۹). کان النبی (ص) یبایع النساء بالكلام بهذه الآیه ان لا یشرکن بالله شیئا. و ما مست ید رسول الله (ص) ید امرأه یملکها. صحیح بخاری ۴/ ۲۴۷، کتاب الاحکام، باب بیعت النساء. و نور الثقلین ۵/ ۳۰۹.

(۱۰). و روی انه (ص) اذا بایع النساء دعا بقدح فغمس یدہ فیہ ثم غمس ایدیہن فیہ. و قیل انه کان یبایعهن من وراء الثواب، نور الثقلین ۵/ ۳۰۹. تفسیر سورہ ممتحنه، حدیث ۳۶ و مجمع البیان ۵/ ۲۷۶. جزء نهم.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۰۹

۱۰- در سیرة ابن هشام از زهری مطالبی آمده که خلاصه آن اینگونه است:

«پیامبر اکرم (ص) به نزد بنی عامر بن صعصعه آمد و آنان را به ایمان و اطاعت از خداوند فراخواند، و پیامبری خود را به آنان عرضه نمود. یکی از آنان گفت ...

اگر ما با تو در حکومت بیعت کنیم، آنگاه خداوند تو را بر مخالفان پیروز نمود، آیا پس از تو، حکومت در اختیار ما خواهد بود؟ حضرت فرمود: «الامر الی الله یضعه حیث یشاء» حکومت به دست خداست و در اختیار هر کس خواسته باشد می گذارد.

آن شخص گفت: آیا در دفاع از تو سینه هایمان را سپر تیرهای عرب کنیم، اما در صورت پیروزی حکومت از آن دیگران باشد؟ ما نیازی به حکومت تو نداریم. آنگاه از آن حضرت روی گردان شدند. «۱۱»

ظاهرا مراد از لفظ امر (در متن عربی روایت) همان رهبری و حکومت است، و از روایت استفاده می شود

که بیعت برای اثبات و تحقق حکومت یا برای قبول رسالت آن حضرت است، که خواه ناخواه تشکیل حکومت نیز در پی بی آن خواهد بود.

۱۱- و باز در همان کتاب در ارتباط با بیعت عقبه اول «۱۲» آمده است:

«آنان (مردم مدینه) با رسول خدا (ص) بر اساس بیعت نساء بیعت کردند و این پیش از آن بود که جهاد بر مسلمانان واجب شده باشد». «۱۳»

۱۲- و باز از عباد بن صامت روایت نموده که گفت:

«من در عقبه اولی حضور داشتم، ما دوازده نفر بودیم که با رسول خدا (ص)

(۱۱). سیره ابن هشام ۶۶ / ۲.

(۱۲). هنگامی که در مراسم حج، قبایل مختلف به زیارت کعبه می آمدند، پیامبر اکرم (ص) در مکه و منا و عرفات و جاهای مختلف با آنان سخن می گفت و از آنان می خواست که به دین اسلام بگروند. در سال یازدهم بعثت با تعدادی از قبیله خزرج از اهالی مدینه ملاقات فرمود و آنان اسلام را پذیرفتند. سال بعد در همان محل عقبه که در منی واقع شده بود، تعداد دوازده نفر با آن حضرت بیعت کردند، مفاد بیعت آنان بر این اساس بود که به خدا شرک نوزند، دزدی نکنند، مرتکب زنا نشوند، فرزندان خود را نکشند، به یکدیگر بهتان و افترا نزنند و در کارهای نیک نافرمانی خدا نکنند. این بیعت را در تاریخ، بیعت نساء نیز نامیده اند، چرا که پیامبر اکرم (ص) در فتح مکه نیز طبق آیه شریفه سوره ممتحنه از زنان بر اساس همین امور بیعت گرفت.

بیعت دوم در سال بعد انجام گرفت. در آن سال حدود پانصد نفر از مردم مدینه به مکه مسافرت کردند و در

کنار عقبه با آن حضرت ملاقات نمودند، در این ملاقات پیامبر اکرم پس از تلاوت آیاتی از قرآن به آنان فرمود: من با شما بیعت می کنم و پیمان می بندم که در وطن خود از من همانند کسان خویش دفاع کنید. این بیعت در تاریخ به عنوان بیعت جهاد و یا بیعت عقبه ثانیه شهرت یافته است. (مقرر)

(۱۳). سیره ابن هشام ۲/ ۷۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۱۰

بر اساس بیعت نساء بیعت کردیم، و این پیش از آن بود که جهاد بر مسلمانان واجب شود. «۱۴»

مراد از بیعت نساء مضمون آیه سوره ممتحنه (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ ...) است که در آن نامی از جهاد آورده نشده است.

۱۳- و باز در همان کتاب در ارتباط با بیعت عقبه دوم آمده است:

«پیامبر (ص) با آنان سخن گفت و برایشان قرآن خواند و به ایمان و اطاعت از خداوند دعوت، و به اسلام تشویقشان نمود، آنگاه فرمود: «ابایعکم علی ان تمنعونی ما تمنعون منه نساء کم و ابناء کم» با شما بیعت می کنم بر این اساس که از من دفاع کنید آن چنانکه از زنان و فرزندان خویش دفاع می کنید. آنگاه «براء بن معرور» دست آن حضرت را گرفت و گفت: بلی ... [سپس به رسول خدا گفت] با ما بیعت کن، به خدا سوگند ما فرزندان جنگ و اهل شمشیر و سلاح هستیم ... کعب گوید آنگاه پیامبر خدا (ص) فرمود: «دوازده نفر نقیب- یعنی رابط و نماینده- از میان خویش انتخاب کنید تا رابط من با قوم و قبیله خود باشند».

دوازده نفر از میان افراد انتخاب شدند ... ابن اسحاق گوید: «عاصم بن عمر

بن قتاده» برای من نقل کرد هنگامی که افراد برای بیعت با رسول خدا (ص) اجتماع نمودند، «عباس بن عباد بن نضله انصاری» همپیمان بنی سالم بن عوف گفت: ای خزرجیان آیا می دانید بر چه اساس با این مرد بیعت می کنید؟ گفتند:

بلی. گفت شما با او برای جنگ سرخ [کشتن و کشته شدن] و جنگ سیاه [تحمل فقر و مشکلات اقتصادی، یا جنگ با کفار سرخ پوست و سیاهپوست] بیعت می کنید ... آنگاه به آن حضرت گفتند دست خویش را برای بیعت دراز کن. آن حضرت دست خود را گشود و آنان با وی بیعت کردند ... آنگاه کعب بن مالک گفت: هنگامی که ما با رسول خدا (ص) بیعت کردیم، شیطان از بالای عقبه با بلندترین صدایی که برای اولین بار آن را می شنیدیم گفت: ای جاجب [ای کسانی که در منزلها سکونت دارید] آیا می دانید که مذمّم [مراد آن ملعون، حضرت محمد (ص)، است] و افراد صائبی [یعنی افراد خارج از دین] همراه با وی برای جنگ با شما گرد آمده اند. «۱۵»

(۱۴). سیره ابن هشام ۲ / ۷۵.

(۱۵). سیره ابن هشام ۲ / ۸۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۱۱

۱۴- همین داستان در کتاب اعلام الوری نیز آمده و در آخر آن از علی بن ابراهیم نقل شده است:

«هنگامی که مردم مدینه گرد آمده و با پیامبر خدا (ص)، بیعت کردند شیطان فریاد زد: ای جماعت قریش و ای عرب، این محمد است و افراد صائبی اوس و خزرج، که برای جنگ با شما در این عقبه با وی بیعت کرده اند. «۱۶»

۱۵- و چون پیامبر خدا (ص) مکه را فتح نمود برای بیعت با مردم

بر کوه صفا جلوس نمود، عمر بن خطاب در کنار او قرار گرفت، و مردم برای بیعت با آن حضرت اجتماع نمودند و پیامبر اکرم (ص) با آنان بر اساس پیروی از خدا و رسول در حدّ توان، بیعت گرفت.

بیعت با مردان اینگونه بود و اما بیعت با زنان: چون آن حضرت از بیعت مردان فراغت یافت، با زنان بیعت نمود، در ابتدا زنان از قریش برای بیعت آمدند ... «۱۷» همه آنها مربوط به برخی از بیعت‌های مردم با پیامبر اکرم (ص) بود که در قرآن و احادیث از آنها یاد شده بود. و اما سایر نمونه های بیعت:

بیعت با امیر المؤمنین (ع):

۱۶- کتاب احتجاج در ارتباط با داستان غدیر خم و خطابه پیامبر اکرم (ص) از امام محمد باقر (ع) روایت نموده که فرمود:

«و این چنین پیامبر خدا (ص)، برای علی (ع) بر خلافت، به تعداد اصحاب حضرت موسی بیعت گرفت، ولی آنان بیعت را شکستند ... (و خداوند متعال می فرماید) او را علم و پرچم مردم قرار ده و عهد و میثاق و بیعت وی را تجدید کن و آن بیعت و میثاقی که با من داشتند و عهدی که با من بسته بودند در مورد ولایت ولی من و مولای آنان و مولای هر زن و مرد مؤمن یعنی ولایت علی بن ابی طالب (ع) را به یادشان آر ... و ای محمد، علی را علم قرار ده و از آنان بر خلافت وی بیعت بگیر ...

[و در ادامه به نقل از گفتار پیامبر اکرم (ص) می فرماید]: ای مردم! من مسائل را برای شما بیان کرده و مطالب را به شما فهماندم و این علی

است که پس از من، مسائل را به شما گوشزد می کند، آگاه باشید که پس از پایان سخن

(۱۶). اعلام الوری / ۴۰، فصل هفتم.

(۱۷). کامل ابن اثیر ۲ / ۲۵۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۱۲

من برای بیعت با وی دست به دست من بدهید و اقرار به ولایت او کنید.

آنگاه بعد از من نیز برای بیعت دست به دست او (علی ع) بدهید، بدانید که من با خدا بیعت نموده و پیمان بسته ام و علی با من بیعت کرده و من از سوی خداوند برای او بیعت می گیرم و آن کس که پیمان بشکند علیه خویش پیمان شکسته است ...

ای مردم از خدا بپرهیزید و با علی امیر المؤمنین و حسن و حسین و سایر ائمه بیعت کنید، اینان کلمه پاک و جاویدان هستند، خداوند آنکه مکر کند را هلاک و آنکه وفادار ماند را رحمت کند ...

در این هنگام مردم ندا دادند: شنیدیم و امر خدا و رسول وی را با دلها و زبانها و دستهایمان اطاعت کردیم. پس برای بیعت با پیامبر خدا (ص) و علی (ع) هجوم آورده و به آنان دست دادند ... و از آن هنگام دست دادن (در اسلام) سنت و رسم شد و کسانی که حق خلافت نیز نداشتند آن را به کار گرفتند. «۱۸»

۱۷- و در ارشاد مفید آمده است: طبق روایت شعبی هنگامی که عبد الله بن عمر بن خطاب و سعد بن ابی وقاص، و محمد بن مسلمه و حسان بن ثابت و اسامه بن زید، از بیعت امیر المؤمنین (ع) سرپیچی کردند، آن حضرت ضمن خطبه ای فرمود:

«ای مردم! شما با من بر اساس

آنچه دیگران پیش از من بر اساس آن بیعت کردند، بیعت کردید. مردم پیش از اینکه بیعت کنند، صاحب اختیارند، اما هنگامی که بیعت کردند دیگر اختیاری (در نافرمانی) برای آنان نیست

همانا وظیفه امام استقامت است و وظیفه مردم تسلیم نظر او بودن، و این بیعت همگانی بود، کسی که از آن روی بگرداند از دین اسلام روی گردان شده، و راه دیگری به غیر راه اهل اسلام را پیموده است، و بیعت شما با من یک امر ناگهانی و بدون فکر و آگاهی نبود و امر من با شما یکی نیست، من شما را برای خدا می خواهم و شما من را برای خودتان «۱۹».

(۱۸). احتجاج طبرسی ۱/ ۳۴-۴۱.

(۱۹). أیها الناس، انکم بایعتونی علی ما بویع علیہ من کان قبلی، و انما الخیار للناس قبل ان یبایعوا، فاذا بایعوا فلا خیار لهم، و ان علی الامام الاستقامه و علی الرعیه التسلیم. و هذه بیعه عامه من رغب عنها رغب عن دین الاسلام و اتبع غیر سبیل اهلہ و لم تکن بیعتکم ایای فلتہ و لیس امری و امرکم واحدا و انی اریدکم لله و انتم تریدوننی لانفسکم. ارشاد مفید/ ۱۱۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۱۳

فراز آخر این کلام در نهج البلاغه نیز آمده است. «۲۰»

۱۸- و در نهج البلاغه آمده است:

«شما به سوی من شتافتید همانند شتافتن حیوان تازه بچه به دنیا آورده، به سوی فرزندش، می گفتید البیعه، البیعه، دستم را بستم، شما آن را گشودید، دستم را کشیدم، شما آن را به سمت خود کشیدید، بار خدایا، این دو (طلحه و زبیر) پیمان مرا قطع، و به من ستم کرده و

بیعت را شکسته و مردم را علیه من شوراندند». «۲۱»

در متن عربی روایت «العود» جمع «عائذ» به معنی حیوان تازه فرزند به دنیا آورده است و واژه «مطفل» حیوان دارای طفل است که جمع آن می شود «مطافیل». و «تألیب» به معنی تحریک و شوراندن مردم است.

۱۹- و باز در نهج البلاغه آمده است:

«شما دستم را گشودید، من آن را بستم، شما آن را کشیدید، من جمع کردم، آنگاه شما به من هجوم آوردید، همانند هجوم شتران تشنه به آبشخور خویش به هنگام خوردن آب، تا جایی که کفش از پای درآمد و عبا افتاد و افراد ناتوان زیر دست و پا ماندند و شادمانی مردم از بیعت با من تا به آنجا رسید که کودکان به وجد آمده و افراد مسن خرامان برای بیعت به راه افتادند و افراد علیل و دردمند از جا حرکت کردند و دختران نوجوان از شوق بدون روبند برای بیعت شتافتند». «۲۲»

در متن عربی روایت، واژه «هدج» به معنی راه رفتن فرد ناتوان است. و «حسرت» یعنی: پوشش از صورت در تلاش برای رفتن به بیعت کنار رفت. و «کعب» بر وزن سحاب، هنگامی که پستانهای دختر برآمده شده و آماده ازدواج می گردد و کنار رفتن روبند، بیانگر

(۲۰). نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶، فیض / ۱۴۷، لح / ۱۹۴.

(۲۱). فاقبلم الی اقبال العوذ المطافیل علی اولادها تقولون: البیعه، البیعه. قبضت یدی فبسطتموها و نازعتکم یدی فجذبتموها. اللهم انهما قطعانی و ظلمانی و نکثا بیعتی و ألثا الناس علی. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۷، فیض / ۴۲۰، لح / ۱۹۵ و در نهج البلاغه فیض و صالح به جای «قبضت یدی» قبضت کفی و در نسخه

صالح به جای کلمه «فجذبتموها» فجاذبتموها آمده است.

(۲۲). و بسطتم یدی فکففتها و مددتموها فقبضتها ثم تداککتهم علی تداکک الابل الهمیم علی حیاضها یوم ورودها، حتی انقطعت النعل و سقط الرداء و وطئی الضعیف و بلغ من سرور الناس بیعتهم ایای ان ابتهج بها الصغیر و هدج الیها الکبیر و تحامل نحوها العلیل و حسرت الیها الکعاب. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹، فیض / ۲۲۹، فیض / ۷۷۲، لح / ۳۵۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۱۴

علاقه و سرعت آنان برای انجام بیعت است.

۲۰- و باز در نهج البلاغه در نامه آن حضرت به طلحه و زبیر آمده است:

«اما بعد، شما به خوبی می دانید- اگر چه پنهان می کنید- که من به دنبال مردم نیامدم تا آنان به سراغ من آمدند، و با آنان بیعت نکردم تا آنان با من بیعت کردند و شما نیز از آنان هستید که به سراغ من آمدند و با من بیعت کردند، و توده مردم نیز به خاطر قدرت و زور و حادثه ای ناگهانی با من بیعت نکردند، پس اگر شما از روی اطاعت با من بیعت کردید، از پیمان شکنی خود بازگردید و تا دیر نشده در پیشگاه خداوند توبه کنید، و اگر از روی کراهت و اجبار بیعت کردید خود راه را برای من علیه خویش گشودید، چرا که ظاهراً اظهار فرمانبرداری کردید، اما نافرمانی خود را پوشانیدید.» (۲۳)

۲۱- و باز در نهج البلاغه ضمن نامه آن حضرت به معاویه آمده است:

«همه آن کسانی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کردند، بر اساس آنچه با آنان بیعت کردند، با من نیز بیعت کردند، و هرگز کسانی که در روز

بیعت حضور داشته اند، نمی توانند بیعت را نپذیرند و آنان که غایب بوده اند آن را رد کنند.

همانا کار به دست شورایی از مهاجرین و انصار است، اگر آنان بر کسی وحدت نظر پیدا کرده و او را امام خویش بدانند چنین عملی مورد رضایت خداوند نیز هست، پس اگر کسی با ایراد طعنه و تهمت یا ایجاد بدعت از اطاعت وی خارج گردید، باید او را به آنچه از آن خارج شده بازگرداند. و اگر امتناع کرد باید با وی به خاطر پیروی غیر راه مؤمنان جنگید و خداوند او را به گمراهی خود رها خواهد نمود». «۲۴»

۲۲- و باز در نهج البلاغه ضمن نامه آن حضرت به معاویه آمده است:

(۲۳). امّا بعد، فقد علمتما- و إن کتمتما- انی لم ارد الناس حتی ارادونی، و لم ابایعهم حتی بایعونی، و انکما ممن ارادنی و بایعنی، و ان العامه لم تبایعنی لسلطان غالب و لا لعرض حاضر. فان کنتما بایعتمانی طائین فارجعا و توبا الی الله من قریب. و ان کنتما بایعتمانی کارهین فقد جعلتما لی علیکما السبیل باظهار کما الطاعه و اسرار کما المعصیه. نهج البلاغه، نامه ۵۴، فیض / ۱۰۳۵، لحن / ۴۴۵.

(۲۴). انه بایعنی القوم الذین بایعوا ابا بکر و عمر و عثمان علی ما بایعوهم علیه. فلم یکن للشاهد ان یختار و لا للغائب ان یرد، و انما الشوری للمهاجرین و الانصار، فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان ذلک (الله) رضا.

فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدعه ردوه الی ما خرج منه، فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و ولاء الله ما تولى. نهج البلاغه، نامه ۶، فیض / ۸۴۰، لحن /

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۱۵

«بیعت یک بار بیش نیست، تجدید نظر در آن راه ندارد و در آن اختیار فسخ نخواهد بود. آن کس که از این بیعت سر بتابد طعنه زن و عیب جو خوانده می شود و آن که در قبول و رد آن اندیشه کند بی اعتنا به اسلام است.» (۲۵)

و نمونه های دیگری که در بیعت با امیر المؤمنین (ع) وارد شده، و کتابهای تاریخ همانند تاریخ طبری، کامل، ارشاد و نیز نهج البلاغه و دیگر کتابها از ذکر آن پر است و علاوه بر آنچه تاکنون گفته شد می توان به خطبه های شماره ۸-۳۴-۳۷-۷۳-۱۳۶-۱۷۲-۱۷۳-۲۱۸ و نامه های ۱-۸-۷۵ نهج البلاغه مراجعه نمود. (۲۶) برخی از آنها ضمن بحثهای آینده نیز خواهد آمد.

بیعت با امام حسن و امام حسین علیهما السلام:

۲۳- در ارشاد مفید به سند خویش از ابی اسحاق سبعی و دیگران آمده است که گفتند:

«حسن بن علی (ع) در صبح شبی که امیر المؤمنین (ع) از دنیا رحلت فرمود برای مردم خطبه خواند ... آنگاه نشست و عبد الله بن عباس پیاخاست و در حضور آن حضرت گفت: ای مردم، این پسر پیامبر شما و وصی و جانشین امام شماست، با او بیعت کنید. مردم از این پیشنهاد استقبال کرده و گفتند: چقدر ما، وی را دوست داریم و تا چه اندازه به گردن ما حق دارد، آنگاه برای خلافت با آن حضرت بیعت کردند.» (۲۷)

۲۴- و نیز در همان کتاب (درباره بیعت مردم کوفه با حضرت مسلم (ع)) آمده است:

«آنگاه که مردم کوفه به حسین بن علی (ع) نوشتند که ما بدون امام هستیم، به سوی ما حرکت

کن، شاید خداوند به وسیله تو، ما را به راه حق هدایت کند، آن حضرت پسر عموی خویش مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده خود به آن دیار فرستاد. شیعیان اطراف مسلم را گرفتند و آنگاه که تعدادی اطراف او جمع شدند، ایشان نامه امام حسین (ع) را در حالی که اشک از چشمان مردم جاری بود

(۲۵). لانها ببعه واحده لا یشی فیها النظر و لا یستأنف فیها الخیار، الخارج منها طاعن، و المروی فیها مدهن.

نهج البلاغه نامه ۷، فیض / ۸۴۳، لح ۳۶۷.

(۲۶). نهج البلاغه با شرح عبده: ۳۸ / ۱، ۸۰، ۸۵، ۱۲۰ و ۲۶ / ۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۲۸ و ۳ / ۳، ۹، ۱۴۹.

(۲۷). ارشاد مفید / ۱۷۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۱۶

برای آنان خواند، سپس مردم با وی بیعت کردند تا هجده هزار نفر. آنگاه مسلم به امام حسین (ع) نامه نوشت و او را از بیعت هجده هزار نفر خبر داد و درخواست کرد که به طرف کوفه حرکت فرماید «۲۸».

روشن است که بیعت مردم با حضرت مسلم بر اساس تعهد به اطاعت و قبول امامت و رهبری امام حسین (ع) بوده است.

بیعت با امام رضا (ع):

۲۵- صدوق در عیون به سند خویش از افرادی به نقل از ریان بن شیب روایت کرده است که گفت:

«چون مأمون خواست برای خویش به عنوان امیر المؤمنین، و برای ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) به عنوان ولایت عهد، و برای فضل بن سهل به عنوان وزارت از مردم بیعت بگیرد، دستور داد سه کرسی گذاشتند. چون به روی آن کرسیها نشستند اجازه داد مردم برای بیعت وارد شوند، مردم می آمدند دستهای خویش را از

سر انگشت شست تا انگشت خنصر (یعنی چهارمین انگشت) به دست آنان می زدند و بیرون می رفتند (از پایین به بالا). تا اینکه در آخر، جوانی از انصار آمد و (بر عکس سایرین) از سر انگشت خنصر تا سر انگشت شست به دست آنان زد. امام رضا (ع) تبسم کرد و فرمود: «همه آن کسانی که با ما بیعت کردند فسخ بیعت کردند به غیر از این جوان که عقد بیعت نمود»، مأمون گفت:

بین عقد بیعت و فسخ بیعت چه فرقی است! حضرت فرمود: «عقد بیعت از سر انگشت خنصر تا انگشت شست است و فسخ آن از سر انگشت شست تا سر انگشت خنصر است». در این هنگام سر و صدای مردم بلند شد، مأمون دستور داد طبق آنچه امام رضا (ع) فرموده دو مرتبه مردم بیعت کنند.

مردم می گفتند چگونه کسی که چگونگی عقد بیعت را نمی داند سزاوار رهبری و امامت جامعه است؟ آن کس که اینگونه مسائل را می داند به امامت سزاوارتر از کسی است که نمی داند، و همین مسأله مأمون را وادار نمود آن حضرت را مسموم کند. «۲۹»

این داستان را کتاب نور الثقلین نیز از کتاب عیون نقل کرده است. «۳۰»

(۲۸). ارشاد مفید / ۱۸۶.

(۲۹). عیون اخبار الرضا ۲ / ۲۳۸، باب ۵۹، حدیث ۲ و نور الثقلین ۵ / ۶۰.

(۳۰). عیون اخبار الرضا ۲ / ۲۳۸، باب ۵۹، حدیث ۲ و نور الثقلین ۵ / ۶۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۱۷

بیعت با امام زمان ولی عصر (عج):

۲۶- در روایت ابی بصیر، از امام محمد باقر (ع) درباره حکومت امام قائم (عج) آمده است:

«به خدا سوگند، گویا من آن حضرت را بین رکن و مقام مشاهده می کنم که مردم

با وی بر اساس یک امر جدید و کتاب جدید و قدرت جدید از آسمان بیعت می کنند.» (۳۱)

شاید مراد به امر جدید حکومت اسلامی صالح عادل، یا آن اسلام پاک و خالص که پیامبر اکرم (ص) برای امت اسلامی آورد، باشد. و مراد به «کتاب جدید» قرآن کریم با شرح و تفسیری است که به املائی حضرت رسول (ص) و خط امیر المؤمنین (ع) در نزد آن حضرت وجود دارد.

چنانچه روایاتی به این مضمون وارد شده است و گرنه قرآنی که به دست ماست کتاب حقی است که از هیچ سو، باطل بدان راه ندارد و از سوی خداوند حکیم ستوده صفات نازل گردیده است.

۲۷- و در خبر عبید بن زراره، از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«آن حضرت به اسم قائم (عج) فرا خوانده می شوند. پس ظاهر می گردد در حالی که آن حضرت در پشت مقام (ابراهیم) ایستاده است، به او می گویند تو را به اسم صدا زدند، منتظر چه هستی؟ آنگاه افراد دست آن حضرت را گرفته و با وی بیعت می کنند.» (۳۲)

۲۸- و در خبر سراج، از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«آنگاه صاحب این امر، ظاهر شده و مردم با وی بیعت نموده و از او پیروی می کنند.» (۳۳)

و روایتهای دیگری نظیر این روایات. این معنی مسلم است که در عصر ظهور حضرت مهدی (عج) بیعت برای تقیه یا جدل نیست پس مشخص است که بیعت به طور قطع در تثبیت حکومت و خلافت منشأ اثر است و این نکته ای است شایان توجه.

(۳۱). فو الله لکانی انظر الیه بین الرکن و المقام یبایع الناس بامر جدید و کتاب جدید و

سلطان جدید من السماء غیبت نعمانی / ۱۷۵ (چاپ دیگر ۲۶۲) باب ۱۴، حدیث ۲۲.

(۳۲). ینادی باسم القائم (عج) فیؤتی و هو خلف المقام فیقال له: قد نودی باسمک فما تنتظر؟ ثم یؤخذ بیده فبایع - غیبت نعمانی / ۱۷۶ (چاپ دیگر ۲۶۳) باب ۱۴، حدیث ۲۵.

(۳۳). فیظهر عند ذلك صاحب هذا الامر فیبايعه الناس و يتبعونه. غیبت نعمانی / ۱۸۱ (چاپ دیگر ۲۷۰) باب ۱۴، حدیث ۴۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۱۸

در هر صورت آنچه از آیات و اخبار متواتره اجمالا به دست می آید پیامبر اکرم (ص) نسبت به بیعت که یک نوع معاهده بین رئیس جامعه با مردم بوده - چه قبل و چه بعد از هجرت - عنایت داشته و نیز این شیوه سیره امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین و همه مسلمانان بوده است. و ظاهر این است که بیعت از مخترعات اسلام نیست، بلکه پیش از آن در میان عرب مرسوم بوده و از عاداتی است که در اسلام مورد تأیید و امضا قرار گرفته است. و بلکه این معنی در سایر ملت‌های غیر عرب نیز به گونه ای معمول بوده است.

از سوی دیگر در قرآن و روایات نیز بر وجوب وفای به عهد و بیعت و حرمت پیمان شکنی تأکید بسیاری به عمل آمده که برخی از آنها پیش از این گذشت و دو روایت ذیل نیز در این ارتباط قابل توجه است.

۲۹- در اصول کافی از محمد حلبی از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«کسی که از جماعت مسلمانان جدا شده و بیعت امام را بشکند، در روز قیامت با دست بریده بر خداوند عز و جل وارد می شود.» (۳۴)

در متن روایت در

برخی نسخه ها به جای «صفقه الامام»، «صفقه الابهام» آمده و واژه «اجذم» به معنی دست بریده است. (ابهام، انگشت کلفت انسان است).

۳۰- از خصال روایت شده که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«سه چیز از گناهان بزرگ است، شکستن بیعت، رها کردن سنت، جدا شدن از جماعت» (۳۵).

سخنی در ماهیت بیعت:

روشن است که «بیع» و «بیعت» هر دو مصدر «باع» هستند و حقیقت هر دو یکی است، زیرا همان گونه که بیع، خرید و فروش خاصی است که نتیجه آن تبادل دو مال بین خریدار و فروشنده است، بیعت نیز معامله ای است که بین افراد جامعه با رهبر و امام خویش انجام می گیرد بدین وسیله که با بیعت خود، اموال و امکانات خود را در اختیار رهبر می گذارند و رهبر نیز متقابلاً متعهد می شود که امور اجتماعی آنان را مد نظر قرار داده و

(۳۴). من فارق جماعه المسلمین و نکث صفقه الامام جاء الى الله - عز و جل. اجذم. کافی ۱/ ۴۰۵ کتاب الحججه، باب ما امر النبي (ص) بالنصيحه، لائمه المسلمين، حديث ۵.

(۳۵). ثلاث موبقات: نکث الصفقه، ترک السنه، و فراق الجماعه. بحار الانوار ۲۷/ ۶۸، کتاب امامت، باب ۳، حديث ۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۱۹

مصالح آنان را تأمین کند. و بدین وسیله یک نحوه تجارت و معامله ای بین آن دو صورت می گیرد.

از سوی دیگر، همان گونه که در معامله مرسوم است، طرفین قبل از قرارداد از مقدار و کیفیت و خصوصیات جنس مورد معامله صحبت کرده، آنگاه بر سر معامله به توافق می رسند و در حقیقت معامله با ایجاب و قبول و انشاء، یا دادن و گرفتن جنس، یا دست به یکدیگر دادن، یا

کارهای دیگری نظیر آن صورت می گیرد و گفتگو و رضایت طرفین از مقدمات آن محسوب می شود.

در زمانهای ما و در بسیاری از شهرها و قبایل نیز آنچه متداول و معروف است همین است که با دست دادن به یکدیگر معامله را پایان یافته تلقی می کنند و در نزد آنان این محکمترین و متقن ترین شیوه استحکام معامله است. به گونه ای که پس از آن نقض معامله را قبیح می شمارند. در مورد بیعت نیز آنچه به ذهن بیش از هر چیز سبقت می گیرد همین معنی و مفهوم است که بیعت پس از گفتگو و تراضی طرفین وسیله ای برای انشاء و ایجاد مسئولیت حکومت است. به همین جهت به طور غریزی قبایل مختلف هنگامی که احساس می کردند برای حفظ نظام قبیله و دفاع از منافع و مصالح خویش نیاز به رئیس و فرمانده دارند اطراف کسی که او را برای این کار صالح می دانستند، گرد آمده و پس از گفتگو و ذکر نیازمندیها و شرایط خود با دست دادن به وی، او را به عنوان رئیس خود انتخاب می کردند و با همین دست دادن، ولایت و ریاست وی تثبیت می گردید. چنانچه در خرید و فروش نیز طبق النعل بالنعل به همین گونه عمل می شود. و همان گونه که در معامله دست به هم دادن در نزد آنان از متقن ترین شیوه انشاء معامله بود، برای بیعت نیز برای استحکام کار به همین شیوه عمل می کردند.

این آن چیزی است که ما از ماهیت بیعت درک می کنیم و شاید از کلمات اهل لغت نیز همین معنی استفاده گردد که نمونه هایی از سخنان آنان را در این باره می آوریم.

بیعت از دیدگاه اهل لغت:

۱- راغب در کتاب مفردات

خویش می نویسد:

«با سلطان بیعت کرد (بایع السلطان) یعنی در مقابل خدماتی که سلطان انجام می دهد، اطاعت و شنوایی از وی را به عهده گرفت، به این عمل بیعت و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۲۰

مبایعه گفته می شود» (۳۶).

۲- در نهایت ابن اثیر آمده است:

«در حدیث آمده که آن حضرت (پیامبر اکرم (ص)) فرمود: «الا تبایعونی علی الاسلام» آیا با من بر اساس اسلام بیعت نمی کنید؟ (یا معامله نمی کنید) مفهوم این جمله عبارت از قرارداد بستن و تعهد سپردن بر اجرای دستورات اسلام است.

گویا هر یک از آن دو، آنچه را در اختیار دارد به طرف دیگر می فروشد و جان و اطاعت و اختیار کار خود را به دست او می سپارد. از این گونه جملات در احادیث نمونه های دیگری نیز یافت می شود» (۳۷).

۳- در صحاح آمده است:

واژه «بایعته» هم برای بیع (معامله) و هم برای بیعت به کار برده می شود، واژه «تبایع» نیز همانند آن است. [یعنی معاوضه و تعهد از سوی دو طرف (۳۸)].

۴- در لسان العرب آمده است:

«البیعه: دست به هم دادن بر ایجاب و انشاء معامله و نیز دست به هم دادن برای بیعت و اطاعت است، و البیعه به معنی بیعت کردن و اطاعت است. «و تبایعوا علی الامر» نظیر «اصفقوا علیه» و «بایعه علیه مبایعه»: به معنی قرارداد و معاهده بستن است. و واژه بایعته: هم برای بیع (خرید و فروش)، و هم برای بیعت می آید.

واژه «تبایع» نیز نظیر آن است.

در حدیث نیز آمده است که فرمود: الا- تبایعونی علی الاسلام. و این به معنی قرارداد بستن و معاهده است، گویا هر یک از آنان، آنچه را در اختیار دارد به

رفیقش می فروشد، و جان و اطاعت و اختیار دخالت در کار خویش را، در اختیار دیگری می گذارد.» (۳۹)

۵- در مقدمه ابن خلدون آمده است:

«فصل معنای بیعت: بدان که بیعت تعهد بر اطاعت است، گویا بیعت کننده با فرمانده خود پیمان می بندد که اظهار نظر در کار خویش و سایر امور مسلمانان

(۳۶). مفردات راغب / ۶۶.

(۳۷). نهایه ابن اثیر ۱ / ۱۷۴.

(۳۸). صحاح جوهری ۳ / ۱۱۸۹.

(۳۹). لسان العرب ۸ / ۲۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۲۱

را در اختیار وی قرار دهد و در این گونه مسائل (مسائل اجتماعی) با وی به منازعه برنخیزد و به هر چه امر می کند - چه طبق میل و یا برخلاف میل او باشد - عمل کند. در گذشته هنگامی که با فرمانده خود بیعت می کرده و با وی پیمان تعهد می بستند، برای تأکید در عهد دست خویش را در دست وی می گذاشتند و این شبیه عمل فروشنده و خریدار است و به همین جهت بیعت مصدر «باع» دانسته شده و نیز بیعت در مصافحه دستها به کار برده شده است.

این است معنی و مدلول بیعت در عرف لغت و در فرهنگ شرع، و همین معنی اراده شده در احادیث مربوط به بیعت پیامبر اکرم (ص) در شب عقبه [بیعت پیامبر (ص) با مردم مدینه در عقبه] و در کنار آن درخت [در حدیبیه] و هر جای دیگر که این لفظ وارد شده است.» (۴۰)

۶- مرحوم علامه طباطبائی - قدس سره - در تفسیر المیزان می نویسد:

«کلمه بیعت از «بیع» به معنی متعارف و معروف آن (خرید و فروش) گرفته شده، چرا که همواره شیوه مردم بر این بوده که برای تمامیت یافتن معامله، فروشنده دست خویش را

در دست خریدار می گذاشته و بدین وسیله به صورت سمبلیک مشخص می نمودند که شیء مورد معامله در اختیار خریدار قرار گرفته و همه تصرفات - که عمده آنها به وسیله دست انجام می پذیرفته - با دست به هم دادن در اختیار مشتری قرار گرفته است و به همین جهت دست دادن برای ارائه مراتب اطاعت و پیروی از فرمانده و رهبر، بیعت و مباحه خوانده شده، و حقیقت معنای این عمل این است که بیعت کننده مثلا دست خویش را در اختیار سلطان می گذارد تا هر گونه که خواست با آن رفتار کند» (۴۱).

نقد و بررسی و نتیجه گیری:

اگر گفته شود: آنچه تا کنون گفته شد که واگذاری ولایت یک نوع قرارداد و معامله بین والی و مردم است و بیعت و دست در دست هم گذاشتن وسیله انشاء و تمامیت یافتن این قرارداد است. چنانچه در معامله این گونه است، اگر چه به ذهن نزدیک است و از کلمات اهل لغت نیز بسا همین معنی استفاده شود، و لکن ما می دانیم که رسالت و ولایت

(۴۰). مقدمه ابن خلدون ۱/ ۱۴۷ فصل ۲۹ از فصل سوم از کتاب اول.

(۴۱). تفسیر المیزان ۱۸/ ۲۷۴، در تفسیر آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ».

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۲۲

برای پیامبر اکرم (ص) و نیز امامت برای امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین (ع) از فرزندان وی طبق اعتقاد ما با بیعت و واگذاری امت حاصل نیامده، بلکه به جعل و نصب خداوند تبارک و تعالی می باشد، چه مردم با آنان بیعت می کردند یا نه. پس از باب مثال اهل مدینه در عقبه اول یا دوم نمی خواستند نبوت یا رسالت را

به پیامبر اکرم (ص) واگذار کنند، بلکه پس از قبول نبوت و رسالت وی برای عمل به دستورات وی و دفاع از آن حضرت با آن حضرت بیعت کردند. بر این اساس پس بیعت تأکیدی بر اعتراف قلبی و میثاقی است بین آن دو برای تنفیذ آنچه بدان ملتزم شده اند.

در پاسخ باید گفت: بلی پیامبر خدا (ص) از سوی خداوند بلا اشکال پیامبر و ولی جامعه بود، اگر چه مردم با وی بیعت ننموده و تسلیم دستورات وی نمی شدند، و همچنین امامت برای امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین (ع) طبق اعتقاد ما. و لکن چون در ذهن مردم طبق عادت و سیره آنان، این معنی وجود داشته که ریاست و رهبری با بیعت و انتخاب مردم مسلم می شده و نیز چون در عرف مردم برای انشاء و قطعیت یافتن حکومت، بیعت از استوارترین وثیقه ها بوده، به همین جهت پیامبر اکرم (ص) برای تحکیم ولایت ظاهری خویش از مردم خواسته تا با وی بیعت کنند. چرا که مردم به چیزی که خود در ایجاد آن نقش داشته و به وفاداری به آن خود را ملزم دانسته اند به مراتب پایدارترند و در مقام نقض عهد بیشتر می توان به آن تمسک نمود.

پس مراد از اینکه بیعت در ارتباط با پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) به عنوان تأکید است، بدین معنی است که بیعت وسیله تحقق ولایت آنان در نزد مردم است و عاملی است که دستورات آنان به صورت قوی تر و محکمتر اجرا شود و بی تردید اطاعت و تسلیم عملی مردم نیز بر آن مترتب است.

از سوی دیگر، ظاهراً بیعت با پیامبر اکرم (ص) برای

حکومت و ولایت آن حضرت است نه برای نبوت و رسالتش، چرا که در این باره، صرف ایمان و تصدیق کافی است. و این نکته ای است شایان توجه.

خلاصه کلام اینک:

در صورتی که برای تحقق یک امر، دو راه وجود داشته باشد و یکی از آن دو نزد مردم، متعارف و پابرجا و نافذتر باشد، ایجاد آن به هر دو طریق موجب تأکید بیشتر

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۲۳

می شود. چنانچه مقتضای اجتماع چند علت در معلول واحد نیز همین است. «۴۲»

و ما پیش از این گفتیم که رهبری همان گونه که با نصب خداوند به وجود می آید، با نصب امت به وسیله بیعت نیز متعین می گردد. بر این اساس پس امامت امیر المؤمنین (ع) اگر چه طبق اعتقاد ما با نصب خداوند یا نصب پیامبر اکرم (ص) تحقق یافته و لکن چون جعل و انشاء آن به وسیله بیعت از سوی امت نیز موجب تأکید و دلپذیرتر شدن و اطاعت بیشتر مردم می گردید، و در مقام احتجاج مکان تمسک به آن وجود داشت. پیامبر اکرم (ص)، پس از نصب حضرت علی (ع) به ولایت از مردم نیز برای آن حضرت بیعت گرفت که پیش از این مباحث آن به تفصیل گذشت.

□
در سوره فتح نیز خداوند سبحان از بیعت به «عهد و پیمان خداوند» تعبیر نموده و می فرماید: «وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهِ اللَّهُ» □
«۴۳» و هر که به پیمانی که با خدا بسته وفا کند ... قابل توجه اینکه تا چه اندازه این تعبیر به عهد، تناسب دارد با کلمه «عهدی» □
در آیه شریفه: «لَا يَبَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» □ - «۴۴» - عهد من به ستمکاران

نمی رسد» که مراد از آن امامت است. و این نکته ای است شایان توجه.

اگر گفته شود: - چنانچه بعید نیست اینگونه باشد- که بیعت وسیله ای است برای ایجاد هر گونه پیمان و قرارداد و لو در برخی از امور اجرایی جزئی.

در پاسخ باید گفت: ولایت و ریاست نیز از بارزترین مصادیق پیمان و تعهد است، زیرا هنگامی که مقام، مقام جعل ولایت باشد- چنانچه در داستان غدیر خم و در بیعت امیر المؤمنین (ع) پس از عثمان اینگونه بود- در این صورت بیعت نیز وسیله ای برای انشاء ولایت است. و این منافاتی با انشاء خداوند تبارک و تعالی ندارد، چرا که انشاء کم مؤونه است و انشاء مردم تأکید همان انشاء خداوند تبارک و تعالی است.

(۴۲). بیعت یک امر اعتباری بیشتر نیست و باید به آن ترتیب اثر داده شود. هنگامی که مردم نسبت به اطاعت بی توجه شوند خود آن یک نوع عزل حساب می شود و به همین جهت تجدید بیعت به معنی تجدید اطاعت است.

پیامبر اکرم (ص) هر وقت از مسافرت برمی گشت مردم با وی تجدید بیعت می کردند. و کسانی از اهل سنت که به آیه شریفه: «لقد رضی الله» به عنوان عشره مبشره برای فضیلت افرادی استناد می کنند باید توجه داشته باشند که ارزش بیعت به اطاعت و پایداری بر آن است و الا در صورت عدم وفا چه اثری می تواند داشته باشد؟

خداوند سبحان نیز می فرماید: «فمن نکث فانما ینکث علی نفسه» (از افاضات معظم له در درس).

(۴۳). فتح (۴۸) / ۱۰.

(۴۴). بقره (۲) / ۱۲۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۲۴

و آنچه ممکن است گفته شود که تمسک امیر المؤمنین (ع) در نامه ها و سخنرانیهایش

به بیعت مهاجرین و انصار برای اثبات خلافت خویش و برای مجاب کردن دشمن و از روی جدل واقع شده، پاسخ آن این است که در مقام جدل بودن حضرت بدان معنی نیست که آن حضرت (ع) برای بیعت اثری نمی دیده و وجود بیعت مانند نبودنش بوده است، بلکه این پاسخی بوده از آن حضرت برای تسلیم نمودن دشمنی که خلافت آن حضرت از سوی خداوند تبارک و تعالی را قبول نداشته و ما پیش از این نیز گفتیم که انتخاب از سوی امت در طول نصب از جانب خداوند بوده که در این صورت اگر امام منصوبی از سوی خداوند متعال وجود داشته باشد، انتخاب مردم بی اثر است، چرا که امر خداوند بر نظر مردم همواره مقدم است.

در هر صورت بیعت از اموری است که اجمالاً-ولایت با آن تحقق می یابد. چگونه می توان گفت بیعت دارای اثر نیست؟ با اینکه پیامبر اکرم (ص) برای خویش و برای امیر المؤمنین (ع) از مردم بیعت گرفت! و امیر المؤمنین (ع) در برخی موارد بر آن اصرار می ورزید! و مردم با صاحب الامر امام زمان (عج) پس از ظهور آن حضرت بر اساس شمشیر و قدرت بیعت می کنند؟!

اما آنچه گفته می شود که «بیعت» تأکید «نصب» است، در نهایت این سخن به آنچه ما می گوییم بازگشت می کند، زیرا اگر امامت به وسیله بیعت محقق نمی گردید، تأکید نصب هم نمی توانست باشد. زیرا چیزی که از چیز دیگر کاملاً بیگانه باشد، نمی تواند آن را تأکید کند. تأکید در جایی گفته می شود که علت و سببی به علت و سبب دیگری علاوه شود.

بلی، بیعت به وسیله دست، یکی از وسایل انشاء

ولایت و قطعیت آن است، و در نزد مردم از متقن ترین آنها محسوب می شود، ولی بیعت منحصر به این نوع نیست، بلکه گفتن به زبان و یا نوشتن روی ورقه نیز یک نوع بیعت است، چنانچه در خرید و فروش و سایر معاملات نیز اینگونه است.

ما پیش از این در خبر حلبی، از امام صادق (ع) خواندیم که فرمود:

«کسی که از جماعت مسلمانان جدا شده و بیعت امام را بشکند، در روز قیامت، خدا را با دست بریده ملاقات خواهد کرد»
«۴۵».

و از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

(۴۵). من فارق جماعه المسلمین و نکث صفقه الامام جاء الی الله اجذم، کافی ۱/ ۴۰۵، کتاب الحججه، باب ما امر النبی (ص)، بالنصیحه لائمہ المسلمین، حدیث ۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۲۵

«سه چیز موجب هلاکت است: شکستن بیعت، رها کردن سنت، جدا شدن از جماعت».
«۴۶»

و مراد از «شکستن بیعت» نقض امامت است که خروج از اطاعت را به دنبال دارد، چرا که امامت همان گونه که روشن گردید منصبی است اعتباری و قراردادی که تبلور خارجی آن در اطاعت و اظهار فروتنی مردم در مقابل حکومت می باشد. و اطاعت نکردن مردم در مسائل اجتماعی از امام، رهبری ظاهری امام را در هم خواهد شکست. چنانچه در این روایت مراد از «امام» امام عادل و اجد شرایط امامت است نه افرادی همانند یزید و ولید.

و باز مراد به «جماعت» جماعت حق است، نه هر گونه گردهمایی و اجتماعی، چرا که علاوه بر حکم عقل و مذاق شرع، اخبار مستفیضه ای گواه بر آن است، روایاتی نظیر روایت علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر از

پدرانش از پیامبر اکرم (ص) که فرمود:

«کسی که از جماعت مسلمانان جدا گردد، رشته اسلام را از گردن خود گسسته است. گفته شد ای پیامبر خدا، جماعت مسلمانان چیست؟ فرمود:

جماعت اهل حق، اگر چه کم باشند.» (۴۷)

و در مرفوعه علوی آمده است که به پیامبر خدا (ص) گفته شد جماعت امت شما چیست؟
فرمود:

«جماعتی که بر مسیر حق باشد، اگر چه ده نفر باشند» (۴۸).

و در مرفوعه «ابن حمید» آمده است که شخصی خدمت امیر المؤمنین (ع) آمد و گفت:
مرا خبر ده از سنت و از بدعت و از جماعت و از فرقه، حضرت فرمود:

«سنت آن چیزی است که از پیامبر اکرم (ص) به یادگار مانده، و بدعت آن چیزی است که پس از آن حضرت در دین وارد شده و جماعت، همان اهل حق هستند اگر چه تعدادشان کم باشد و فرقه اهل باطلند، اگر چه تعدادشان زیاد باشد» (۴۹).

(۴۶). ثلاث موبقات: نکت الصفقه، و ترک السنه، و فراق الجماعه، بحار الانوار ۲۷ / ۶۸، کتاب الامامه، باب ۳ حدیث ۴.

(۴۷). من فارق جماعه المسلمین فقد خلع ربقه الاسلام من عنقه. قيل: یا رسول الله و ما جماعه المسلمین؟ قال:

جماعه اهل الحق و ان قَلُوا. بحار الانوار ۲۷ / ۶۷. کتاب الامامه، باب ۳، حدیث ۱.

(۴۸). من کان علی الحق و ان کانوا عشره. بحار الانوار ۲ / ۲۶۶، کتاب العلم، باب ۳۲، حدیث ۲۲.

(۴۹). السنه ما سنّ رسول الله (ص) و البدعه ما احدث من بعده و الجماعه اهل الحق و ان کانوا قليلا و الفرقة اهل الباطل و ان کانوا کثیرا. بحار الانوار ۲ / ۲۶۶، کتاب العلم، باب ۳۲، حدیث ۲۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص:

و در کنز العمال از سلیم بن قیس عامری روایت شده که گفت: ابن کواء از علی (ع) در باره سنت و بدعت و از جماعت و تفرقه پرسید، حضرت فرمود:

«ای ابن کواء سؤال را به خاطر داری، اینک به پاسخ توجه کن: سنت به خدا سوگند. سنت محمد (ص) است، و بدعت، چیزی است که با آن مفارقت داشته باشد و جماعت، به خدا سوگند همراه بودن با اهل حق است. اگر چه کم باشند، و تفرقه همراه شدن با باطل است اگر چه زیاد باشند.» (۵۰)

و روایتهای دیگری نظیر این روایات.

چگونه صرف حجیت ملاک حق می تواند باشد! و حال آنکه سبط شهید پیامبر اکرم، امام حسین (ع) بر یزید و جماعت او شورید، و یزید «ره» علیه هشام و سپاهیانش قیام کرد، و در هر شرایطی قیام علیه فساد و باطل در صورت وجود قدرت واجب است، چنانچه بحث آن پیش از این در فصل جهاد (جلد اول کتاب) گذشت و در فصل ششم همین بخش نیز به تفصیل خواهد آمد.

و امام صادق (ع) به سدید صیرفی فرمود:

«به خدا سوگند ای سدید، اگر برای من به تعداد این بزغاله ها شیعه می بود، نشستن برای من روا نبود، و تعداد بزغاله ها هفده رأس بود» (۵۱).

و از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

«خدا را با خدا، رسول را با رسالت و اولی الامر را به انجام کارهای نیک و عدالت و نیک رفتاری بشناسید» (۵۲).

پس افراد ستم پیشه و زشت کردار هیچ گونه ولایتی بر مردم ندارند و برای جماعت آنان هیچ گونه کرامتی نیست.

(۵۰). یا ابن کواء، حفظت المسأله فافهم الجواب: السنه و الله سنه محمد

(ص) و البدعه ما فارقها، و الجماعة و الله مجامعه اهل الحق و ان قلوا. و الفرقة مجامعه اهل الباطل و ان كثروا. كنز العمال ۱/ ۳۷۸، كتاب الايمان، باب ۲، حديث ۱۶۴۴.

(۵۱). و الله يا سدير، لو كان لي شيعة بعدد هذه الجداء ما وسعني القعود. كافي ۲/ ۲۴۳، كتاب ايمان و كفر، باب قله عدد المؤمنين، حديث ۴.

(۵۲). اعرفوا الله بالله و الرسول بالرساله و اولى الامر بالمعروف و العدل و الاحسان. نور الثقلين ۱/ ۵۰۱، ذيل تفسير آيه «أَطِيعُوا اللَّهَ*».

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۲۷

فصل ششم شانزده مسئله قابل توجه

[اجمال این مسائل]

از آنچه تاکنون با تمام طول و تفصیل آن گفته شد روشن گردید که امامت و رهبری بدون هیچ گونه تردید با «نص» منعقد می گردد. و ظاهراً علمای سنت نیز صحت انعقاد آن را انکار نکرده اند، و مناقشه آنان در صغرای قضیه [نصب امیر المؤمنین (ع) به خلافت] است.

و آنچه از ظاهر کلمات اصحاب ما امامیه که متعرض این مسأله شده اند. مشخص می گردید این بود که امامت جز از طریق «نص» منعقد نمی شود. ولی آنچه مورد نظر ما قرار گرفت این بود که امامت به مفهوم کلی با انتخاب امت نیز منعقد می شود، ولی نه به صورت مطلق، بلکه در صورت نبودن نص و با رعایت شرایط هشتگانه که پیش از این، بحث آن در شرایط رهبر گذشت. طبق این نظر، انتخاب رهبر، مقید و محدود به دو شرط و در رتبه متأخر از آنها قرار می گیرد.

پس با وجود امام منصوب - چنانچه در مورد امیر المؤمنین و ائمه معصومین (ع) از فرزندان وی طبق اعتقاد ما اینگونه است - نوبت به انتخاب دیگران نمی رسد و دیگران بر

فرض انتخاب امام مفترض الطاعه نمی گردند. و در زمان غیبت از آن جهت که امامت به مفهوم عام آن تعطیل نمی شود و اقامه دولت حقه اسلامی در هر عصر و زمان واجب است- چنانچه تفصیل آن پیش از این گذشت- اگر فرض شود که فقهای عدول واجد شرایط از سوی معصومین (ع) برای این منصب به صورت بالفعل منصوب هستند و این معنی به وسیله ادله اثبات گردد- چنانچه بزرگان علما که به این مسأله پرداخته اند، اینگونه فرموده اند-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۲۸

سخن تمام است و نیازی به انتخاب نیست و الا ولایت و حاکمیت فقیه واجد شرایط با انتخاب امت ثابت می گردد و بر مردم واجب است برای شناختن و شناساندن وی تلاش کنند و او را برای این مسئولیت کاندیدا کنند و در یک مرحله (رای مستقیم مردم) و یا دو مرحله (توسط خبرگان) وی را انتخاب کنند و پیش از این در فصل سوم همین بخش بحث گسترده ای در مورد دلایل نصب فقیه از سوی ائمه معصومین که بدان استناد شده نظیر مقبوله عمر بن حنظله و روایات مشابه آن گذشت، می توان مراجعه نمود.

برخی نیز پنداشته اند که انعقاد امامت فقط منحصر به انتخاب مردم است و آنچه به وسیله نص از سوی خداوند متعال یا پیامبر اکرم (ص) ثابت شده، چیزی جز کاندیدا کردن و بیان فرد اصلح نیست. دلیل آنان نیز این است که اگر مردم، خود انتخاب نکنند و تسلیم امام نشوند و برای اطاعت با او بیعت نکنند، امامت بالفعل تحقق نمی یابد و امکان رتق و فتق امور و تصرفات حکومتی در جامعه پدید نمی آید.

پاسخ این توهم،

پیش از این در (جلد اول کتاب) بخش دوم تنبیه چهارم گذشت. در آنجا گفتیم، امامت دارای سه مرتبه است:

۱- مرتبه صلاحیت و شأنت.

۲- مرتبه اعتبار نصب از سوی کسی که حق چنین نصبی را داراست.

۳- مرتبه تسلط و فعلیت که به وسیله بیعت و اطاعت مردم حاصل می گردد.

از باب مثال امیر المؤمنین (ع) به اعتقاد ما در روز عید غدیر خم از سوی پیامبر اکرم (ص) به ولایت منصوب و مقام ولایت برای وی قرار داده شده است همان گونه که برای پیامبر اکرم (ص) منصب اولویت «۱» و برای ابراهیم خلیل (ع) منصب امامت «۲»، و برای همه آنان مقام ولایت به وسیله نصب، ثابت بود، اگر چه بر فرض هیچ کس از آنان پیروی نمی کرد. نظیر این است آنچه از ولایت شرعی، برای پدر و جد نسبت به مال صغیر ثابت است، اگر چه فرد ستمگری آنان را از تصرف در آن بازدارد.

حال با توجه به آنچه تاکنون گفته شد، در اینجا چند پرسش و اعتراض وجود دارد که لازم است بدان توجه شده و به پاسخ آنها پرداخته شود:

۱- آیا کاندیدا شدن به حد کفایت برای به عهده گرفتن مسئولیت رهبری جامعه و شعبه های مختلف حکومت از قبیل: قضاوت، وزارت، فرماندهی نیروهای مسلح و نظایر آن،

(۱). اشاره است به آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ...».

(۲). اشاره است به آیه شریفه: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ...».

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۲۹

برای کسی که واجد شرایط است واجب است. و آنگونه که مقتضای واجب کفایی است کناره گیری همه افراد از آن جایز نیست، و در صورت کناره گیری، همه افراد معصیت کرده اند؟

یا اینکه چنین وجوبی در کار نیست؟

در این باره بسا از برخی افراد هم عصر ما شنیده شده که می‌گفته‌اند کناره‌گیری از حکومت، احوط است و لو اینکه هر پیش‌آمدی برای اسلام و مسلمانان رخ دهد!

۲- فرق بین حکومت اسلامی و حکومت دموکراسی که در زمان ما متداول است و از آن به حکومت مردم بر مردم تعبیر می‌شود چیست؟

۳- آیا وجوب رعایت شرایط هشتگانه در حاکم اسلامی صرفاً «تکلیفی» است به گونه‌ای که بر ترک آن فقط گناه مترتب است، یا وجوب آن «وضعی» است به گونه‌ای که اگر همه مردم بر شخصی اتفاق نظر پیدا کردند و در واقع او فاقد همه شرایط یا برخی از آنها بود، امام واجب‌الاطاعه نمی‌گردد و انتخاب او بی‌اثر است، چنانچه از ظاهر تعبیر «شرط» همین معنی استفاده می‌شود!

۴- اگر این شرایط الزاماً وضعی است آیا حصول آنها «واقعی» است یا صرفاً «علمی»؟

در صورت اول اگر مردم به هنگام انتخاب وجود آنها را رعایت و احراز کردند و بعداً معلوم شد که امام، واجد تمام یا بعضی شرایط نبوده انتخاب باطل خواهد بود.

امّا در صورت دوم باطل نیست [چرا که در آن موقع علم به وجود شرایط داشتند و همان علم در صحت کافی است] چنانچه برخی از شرایط نماز، و نیز شرط عدالت در امام جماعت این گونه است. [شرط علمی است نه واقعی].

۵- اگر در شرایطی، کسی که واجد همه شرایط رهبری باشد یافت نشود- با توجه به اینکه امامت و ولایت در هیچ زمان تعطیل نمی‌گردد- در این صورت اگر شخصی برخی از شرایط را دارا بود و شخص دیگری سایر شرایط را، مثلاً

اگر یکی از آنها «اعلم» بود و دیگری در اداره کشور «قوی تر» یا «شجاع تر» تکلیف چیست؟

این مسأله را ابن سینا در شفاء و ماوردی و أبو یعلی [در احکام السلطانیه] مطرح کرده اند که پس از این خواهد آمد.

۶- ممکن است گفته شود اگر شوری و انتخاب مردم شرعا مرجع تصمیم گیری برای تعیین رهبری است شارع مقدس اسلام می بایست برای این امر مهم، از جهت فرهنگی آگاهیهای لازم را به مردم بدهد و از جهت کمیت و کیفیت شرایط و حدود آن را مشخص کند. با اینکه ما، در کتاب و سنت چیزی جز عنوان شوری آن هم به صورت مجمل و مبهم

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۳۰

نمی یابیم و در آن متعرض موارد و حدود شوری و چگونگی رأی گیری و مقدار آراء لازم و ...

نشده است.

۷- چگونه می توان انتخاب را ملا-ک رهبری قرار داد، با اینکه یکی از مشکلات انتخابات، این است که اکثر افراد جامعه به طور غالب نسبت به مسائل سیاسی و موضع سیاستمداران ناآگاهند و در رأی دادن دارای استقلال فکری نیستند. به همین جهت عواطف و احساسات زودگذر و تبلیغات کاذب در آنان اثر می گذارد، و گاه بسیاری از آنان، التزام دینی و تعهد اخلاقی ندارند و ممکن است با تطمیع مالی و وعده های توخالی، آراء آنها را خرید، یا با توسل به کششهای غریزی و ارائه فیلمهای گمراه کننده و نشان دادن دختران جوان و ... بر آراء آنان تأثیر گذاشت.

برخی از آنها نیز دارای شجاعت روحی و قدرت روانی نیستند، در نتیجه تهدیدها و نفوذهای محلی بر آنان تأثیر می گذارد. چنانچه نمونه های آن در زمان ما حتی در

برخی از کشورها که ادعای تمدن و پیشرفت دارند مشاهده می شود. پس در حقیقت، آراء حاصله از انتخابات اصیل مردم و اختیار انتخاب کنندگان پدید نمی آید.

۸- در صورتی که ما صحت انتخاب را بپذیریم آیا ملاک آن رأی همه مردم یا رأی اکثریت یا رأی همه اهل حل و عقد (خبرگان) و یا اکثریت آنان، یا رأی همه مردمی که در شهر امام حضور دارند می باشد- نظیر شهر مدینه در صدر اسلام- نظر صحیح در این مسأله چیست؟

۹- در انتخابات معمولاً «اتفاق آراء» و وحدت کامل مردم کمتر حاصل می گردد و بلکه می توان گفت چنین اتفاقی هیچ گاه صورت نمی گیرد. در این صورت تعیین رهبر با نظر اکثریت به خصوص در «اکثریت نسبی» و یا «نصف به علاوه یک» آیا موجب از بین رفتن حقوق اقلیت و پایمال شدن آراء آنان نیست؟ راه خلاصی از این مشکل چیست؟ علاوه بر اینکه هیچ اجتماعی نیست مگر اینکه برخی افراد در آن غایب و یا از شرکت در آن ناتوانند. برخی افراد نیز پس از انتخابات به دنیا آمده (یا به سن رأی دهی می رسند) چگونه رأی و انتخابات دیگران نسبت به آنان نافذ است؟ و چگونه می توان در ثروتها و اموال عمومی نظیر معادن و جنگلها و بیابانها و نظایر اینها از آنچه خداوند برای همه مردم آفریده، حقوق آنان را در نظر گرفت؟ این مشکل بزرگی است که چه بسا متفکران تاکنون راه حل قانع کننده ای برای آن نیافته اند.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۳۱

۱۰- اگر در انتخابات، رأی اکثریت را ملاک عمل قرار دادیم، در صورتی که افراد اندیشمند و با فرهنگ و انسانهای کاردان

و صالح در جمع اقلیت بودند و افراد همج الرعاع و کم خرد در طرف اکثریت،- چنانچه به طور معمول در بسیاری از کشورها این گونه اتفاق می افتد- آیا این چنین اکثریتی بر اقلیت مقدم است؟ به عبارت دیگر آیا کمیت باید مورد توجه باشد یا کیفیت؟

۱۱- در مورد اموری که هر یک از مردم به تنهایی نمی توانند آن را انجام داده و از سوی خود، آن را به عهده بگیرند، اموری مانند اجرای حدود، تعزیزات، قضاوت، صدور حکم حکومتی در موارد اضطرار و ... در اینگونه موارد حاکم منتخب از سوی مردم با توجه به اینکه حکومت از طرف مردم به وی واگذار شده و حاکمیت او فرع حاکمیت مردم است چگونه می تواند این امور را به عهده بگیرد؟ چگونه می توان گفت فرع بر اصل زیادت یافته و او متصدی اموری شده که فرد فرد مردم متصدی آن نمی توانند بشوند، چگونه هر یک از مردم چیزی را که در اختیارش نبوده، به دیگری واگذار کرده است؟

۱۲- در صورتی که ما رأی اکثریت را برای انتخاب حاکم، کافی دانستیم، اگر در شرایطی اکثریت مردم از شرکت در انتخابات خودداری کردند تکلیف چیست؟ آیا رأی اقلیت در این شرایط کافی است، و نسبت به همه مردم نافذ است یا اینکه حاکم قبلی- که فعلا اختیار امور را در دست دارد- باید اکثریت را وادار به شرکت در انتخابات کند؟

۱۳- اگر مردم برای حکومت، کسی را انتخاب نکردند و این امکان نیز وجود ندارد که آنان را برای انتخاب حاکم مجبور نمود و این معنی را نیز نپذیرفتیم که فقیه از سوی ائمه (ع) به ولایت بالفعل

منصوب شده باشد، آیا در چنین شرایطی باید امور مسلمانان معطل بماند یا اینکه بر هر یک از فقها واجب است اینگونه امور را به هر اندازه که می توانند از باب امور حسیه به عهده بگیرند؟

۱۴- آیا انتخاب «عقد جایز» است- نظیر وکیل گرفتن در امور- که مردم هر وقت خواستند آن را نقض کرده و یا فسخ کنند، یا اینکه «عقد لازم» است- از قبیل خرید و فروش و معامله- که نقض آن مگر در صورت تخلف والی از شرایط قید شده، جایز نیست؟

۱۵- آیا برای انتخاب کنندگان به غیر از عقل و قدرت تمیز بین مسائل، شرایط معین دیگری وجود دارد یا اینکه انتخاب حق هر مسلمان ممیز و حتی غیر مسلمان است؟ ماوردی و أبو یعلی شرایطی را برای انتخاب کنندگان ذکر کرده اند که پس از این خواهد آمد.

۱۶- آیا مردم می توانند در صورتی که رهبر و والی فاقد برخی از شرایط نظیر عدالت

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۳۲

بود، علیه وی قیام و مبارزه مسلحانه کنند، یا اینکه اجازه چنین حرکتی را ندارند؟

آیا می توان در جواز و عدم جواز قیام بین شرایط هشتگانه و یا آنجا که خطر از بین رفتن اساس و کیان اسلام وجود داشته باشد و غیر آن. یا بین خطاهای جزئی و انحرافهای اساسی، فرق گذاشت؟

اینها شانزده مسأله بود که به اجمال یاد آور شدیم، اکنون یکایک آنها را طرح و به تفصیل به پاسخ آنها می پردازیم.

مسأله نخست: وجوب کاندیدا شدن برای رهبری و شعب آن بر افراد با صلاحیت:

وجوب کاندیدا شدن برای پذیرش رهبری و شعبه های مختلف حکومت اسلامی برای کسی که توان آن را دارد ظاهراً واضح است، زیرا حکومت چنانچه مشخص گردید از ضروریات زندگی انسانهاست و

حفظ کیان اسلام و مسلمانان و حراست از مرزها و شهرها و دفع کفار و ستمگران از امت اسلامی به آن وابسته است، و تعطیل آن موجب پایمال شدن حقوق و معطل ماندن احکام و حدود و فراموش شدن امر به معروف و نهی از منکر و به عبارت دیگر موجب تعطیل شدن اسلام به مفهوم وسیع آن می گردد. پس اگر ما این نظر را پذیرفتیم که «فقهای واجد شرایط» از سوی ائمه (ع) به ولایت منصوب هستند در این صورت آنان به عنوان واجب کفایی موظفند که امر رهبری مسلمانان را به عهده بگیرند و بر مسلمانان نیز واجب است در مسائل مربوط به امر حکومت از آنان اطاعت و شنوایی داشته باشند. و اگر ما قائل شویم که علما و فقها صرفاً صلاحیت رهبری را دارا هستند و ولایت بالفعل آنان متوقف بر انتخاب مردم است در این صورت بر آنان واجب است خود را به جامعه عرضه نمایند و بر مسلمانان نیز واجب است آنان را کاندیدا و انتخاب کنند و ترک این وظیفه از ناحیه فقها و یا مردم در صورت امکان عمل به آن، بدون شک گناه است، چنانچه مقتضای وجوب کفایی اینگونه است.

مسئله دوم: تفاوت حکومت اسلامی با حکومت دموکراسی

حکومت اسلامی با حکومت دموکراسی دو تفاوت اساسی دارد:

۱- حاکم و رهبر مسلمانان به طور مطلق - چه با نصب باشد یا با انتخاب- باید داناترین، عادلترین، باتقواترین مردم و تواناترین آنان نسبت به اداره حکومت و بصیرترین

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۳۳

آنان نسبت به مسائل سیاسی جامعه و در یک کلام، جامع ترین آنان در فضایل و صفات نیک باشد.

در عصر پیامبر اکرم (ص)

شخص آن حضرت، رهبری مسلمانان را به عهده داشت و اولی به مؤمنان از خودشان بود و پس از آن حضرت طبق اعتقاد ما، امامت حق ائمه دوازده گانه (ع) بوده- چنانچه در کتابهای علم کلام به تفصیل مورد بحث قرار گرفته- و در عصر غیبت این مسئولیت برای فقیه عادل آگاه به زمان و بصیر نسبت به امور و حوادث و حافظ حقوق عموم مردم حتی اقلیتهای غیر مسلمان است. پس مردم نمی توانند شخص دیگری (که این ویژگیها را دارا نیست) را به رهبری انتخاب کنند، چنانچه پیش از این در بخش چهارم کتاب، شرایط رهبری و ادله آن به تفصیل مورد بحث قرار گرفت.

به طور خلاصه در صورتی که نصب وجود نداشته باشد آراء مردم معتبر است و لکن در طول شرایط یاد شده و در رتبه پس از آن، و رهبری شخص فاقد شرایط، (و لو اینکه مردم آن را انتخاب کنند) صحیح نیست.

۲- حکومت اسلامی با شعبه های سه گانه آن- مقننه، مجریه و قضائیه- در چارچوب قوانین و موازین اسلامی قرار دارد و به اندازه سر مویی هم نمی توان از احکام اسلام تخلف نمود.

پس در واقع، حکومت اسلامی مشروطه و مقیده (به احکام اسلام) است و حاکم در حقیقت، خداوند تبارک و تعالی و دین حنیف اسلام با همه مقررات و قوانین آن است. و به همین جهت از آن در مقابل حکومت «دموکراسی» (مردم بر مردم) به «تئوکراسی» (خدا بر مردم) تعبیر شده است. پس مراد به حکومت تئوکراسی، حکومت قانون الهی بر مردم است، نه حکومت رجال دین و علما به صورت استبدادی بر مردم. چنانچه در قرون وسطی افراد کلیسا

و پاپ، این گونه بر مردم حکومت می رانند. و اگر اقلیتهای غیر مسلمان نیز در کشورهای اسلامی یافت شوند، باز اسلام با قوانین جامع و گسترده خود حقوق آنان را رعایت نموده، چنانچه در جای خود مورد بحث قرار گرفته است.

خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ - حکم تنها از آن خداوند است. و می فرماید: ﴿أَلَا لَهُ الْحُكْمُ﴾ (۳) - حکم تنها از آن اوست.

و نیز می فرماید:

(۳). انعام (۶) / ۵۷، ۶۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۳۴

«... وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ... وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ... وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۴) - کسی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، از کافران است ... و کسی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، از ظالمان است و کسی که به آنچه خدا حکم کرده حکم نکند، از فاسقان است.

و نیز پیامبر خویش را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَهْمِئِنَّا عَلَيْهِ، فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ ... وَ أَنْ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ اخذرهم أَنْ يفتنوك عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾ (۵) - و کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا آنچه را از کتاب در پیش روی آن است تصدیق کند و نگهبان آن باشد. پس بین آنان به آنچه خدا نازل نموده حکومت کن و در آنچه از حق برای تو آمده، از هواهای آنان پیروی مدار ...

و به آنچه خداوند نازل نموده بین آنان حکم (یا حکومت) کن و هواهای آنان را پیروی مدار، و از اینکه تو را به برخی از آنچه خداوند بر تو نازل فرموده به فتنه اندازند، بر حذر باش».

این دو ویژگی اختصاصی حکومت اسلامی است. اما در حکومت دموکراسی، مردم و یا رهبر جامعه هیچ گونه تقیدی به ایدئولوژی خاص و یا مصالح نوعی و فضایل اخلاقی جامعه ندارند، بلکه مردم کسی را که خواستها و هواهای آنان را برآورده کند انتخاب می کنند و حاکم نیز می تواند از آن تخلف کند.

در این صورت، مردم با همه خواستهای نفسانی خود، هم منشأ قوه مجریه و هم مقننه هستند و حاکم نیز خود را طبق خواستهای مردم وفق می دهد، اگر چه با خواستهای واقعی و مصالح نوعی و فضایل اخلاقی جامعه مغایر باشد. و در این ارتباط چه بسا رهبرانی که در جهت پاسخگویی به خواستهای مردم فریاد وجدان خود را نادیده می گیرند، برای اینکه مجدداً انتخاب شوند.

امّا حاکم اسلامی به خاطر دارا بودن ملکه عدالت و تقوی، قهراً از احکام خدا و از حق و فضیلت تخلف نمی کند و در صورتی که اجابت خواستهای مردم متوقف بر انحراف و

(۴). مائده (۵) / ۴۴، ۴۵، ۴۷.

(۵). مائده (۵) / ۴۸، ۴۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۳۵

پایمال کردن حق باشد، به انتخاب مجدد نمی اندیشد و بلکه اگر از راه حق منحرف گردید، باعث سقوط او از عدالت و عدم جواز انتخاب مجدد وی می شود و این نکته ای است شایان توجه.

مسئله سوم: آیا شرایط هشتگانه در رهبر، تکلیفی است یا وضعی؟

شرایط هشتگانه ای که در رهبر، معتبر دانستیم آیا رعایت آن به هنگام انتخاب، صرفاً «تکلیفی» است یا «وضعی»؟ «۶»؟

بدین معنی که آیا انتخابات بدون وجود آنها باطل است و رهبری منعقد نمی‌گردد، یا نه؟

در این ارتباط باید گفت بنابراین که به نصب فقها از سوی ائمه معصومین (ع) قائل شویم اشکالی در مسأله نیست، زیرا فرد منصوب در واقع طبق اقتضای ادله، همان «عنوان واجد شرایط مذکوره است» و غیر واجد شرایط، منصوب نشده و با انتخاب هم بر مردم حکومت نمی‌یابد.

و امّا در صورتی که قائل به انتخاب شویم باز آیات و روایاتی که ویژگیهای رهبری در آنها آمده ظهور در این دارد که در مقام بیان حکم وضعی بوده و اینکه اسلام و فقهت و عدالت و سایر شروط واقعا شرط والی است، پس برای کسی که فاقد آنهاست رهبری منعقد نمی‌شود اگر چه مردم با رأی خود او را انتخاب کنند. برای روشن تر شدن این معنی، آیات و روایات ذیل را ملاحظه فرمایید:

«لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (۷) - هرگز خداوند برای کافران بر مؤمنان راهی را قرار نداده است. «لَا يَذَّأبُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۸) - عهد من به ستمکاران نمی‌رسد.

(۶). حکم تکلیفی و حکم وضعی دو اصطلاح است در علم اصول فقه. حکم تکلیفی حکمی است که از سوی شارع مقدس برای انجام کار یا بازداشتن از کار و یا مباح دانستن چیزی صادر می‌شود که مجموع آن در پنج حکم تکلیفی که عبارتند از: وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه خلاصه می‌شود. حکم وضعی. حکمی است که از ناحیه شارع، جعلی مستقل صورت نگرفته و اکثرا از احکام تکلیفی نشأت می‌گیرد. مانند پلیدی و نجاست بول که ناشی از حکم تکلیفی وجوب اجتناب از بول است. و پاک

و طاهر بودن آب که ناشی از حکم تکلیفی جواز نوشیدن آب است و صحت معامله که ناشی از حکم تکلیفی جواز تصرف خریدار و فروشنده در پول و جنس خرید و فروش شده است و ... (مقرر).

(۷). نساء (۴) / ۱۴۱.

(۸). بقره (۲) / ۱۲۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۳۶

«وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ» (۹) - امر (حکومت) اسرافکاران را پیروی نکنید، آنان که در زمین فساد می کنند و کار شایسته ای انجام نمی دهند».

و نیز از حضرت یوسف (ع) حکایت می کند که می فرماید:

«اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ، إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» (۱۰) - مرا بر خزینه های زمین بگمار که من فردی امین و دانا هستم».

و پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

«رهبری شایسته نیست مگر برای کسی که در وی سه خصلت وجود داشته باشد: پارسایی که او را از نافرمانی خداوند بازدارد، بردباری که به وسیله آن بر غضب خویش تسلط یابد، و به نیکی حکومت راندن بر زیر دستان خود» (۱۱)».

و امیر المؤمنین (ع) می فرماید:

«سزاوار نیست عهده دار ناموس، خونها، غنایم، احکام و پیشوایی مسلمانان، شخصی باشد بخیل. چرا که در اموال آنان رشک می ورزد و سزاوار نیست فردی باشد نادان که آنان را با نادانی خود به گمراهی می کشاند.» (۱۲)»

و امام مجتبی (ع) در خطابه خویش در حضور معاویه می فرماید:

«خلیفه کسی است که بر اساس کتاب خداوند و سنت پیامبر (ص) حرکت کند و خلیفه آن کس نیست که با ستمگری حکومت راند.» (۱۳)»

و سید الشهداء (ع) در پاسخ مردم کوفه می فرماید:

«به جان خودم سوگند، امام نیست مگر کسی که بر اساس کتاب حکومت کند، قسط را اقامه نماید و پایدار به

و آیات و روایات دیگری از این قبیل که متعرض شرایط رهبری شده اند، و امر و نهی

(۹). شعراء (۲۶) / ۱۵۱ و ۱۵۲.

(۱۰). یوسف (۱۲) / ۵۵.

(۱۱). لا تصلح الامامه الا لرجل فيه ثلاث خصال: ورع يحجره عن معاصي الله و حلم يملك به غضبه، و حسن الولاية على من يلي. کافی ۱ / ۴۰۷، کتاب الحججه، باب ما يجب من حق الامام، حدیث / ۸.

(۱۲). لا ينبغي ان يكون الوالى على الفروج و الدماء و المغانم و الاحكام و امامه المسلمين، البخيل فتكون فى اموالهم نهمته، و لا الجاهل فيضلهم بجهله. نهج البلاغه، خطبة ۱۳۱، فيض / ۴۰۷، لح / ۱۸۹.

(۱۳). انما الخليفة من سار بكتاب الله و سنه نبیه (ص) و ليس الخليفة من سار بالجور. مقاتل الطالبين / ۴۷.

(۱۴). فلعمري ما الامام الا الحاكم بالكتاب، القائم بالقسط، الدائن بدين الحق. ارشاد مفید / ۱۸۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۳۷

[حاکم باید اینگونه باشد یا آنگونه نباشد] در این سنخ از امور، ظهور در ارشاد به شرطیت و مانعیت دارد، [نه صرف یک حکم تکلیفی یا توصیه اخلاقی]. و لکن مسأله خالی از مشکل و پیچیدگی نیست، زیرا اگر فرض کنیم که مردم و لو با مرتکب شدن گناه، والی غیر واجد شرایطی را انتخاب کردند و در ارتباط با وی به توافق رسیده و با او بیعت کردند و فرض کنیم که او در عمل، مقررات اسلام را اجرا و از دستوراتش سرپیچی نمی کند، آیا رهبری او باطل است و مردم می توانند بیعت او را شکسته و از دستوراتش سرپیچی کنند؟ قضاوت در این مورد، جدا مشکل است، زیرا خطا و اشتباه و حتی

ارتکاب گناه، از مسائلی است که در انسانها بسیار یافت می شود و در این صورت اگر ما قائل به جواز نقض بیعت و تخلف از دستورات حکومت شویم موجب تزلزل نظام و فروپاشی آن می گردد، از سوی دیگر این مورد را نمی توان به معامله فاسد تشبیه نمود و گفت همانند شیء خریداری شده است که در ذات یا در خصوصیات، مغایر با آن چیزی باشد که معامله روی آن صورت گرفته است.

مثلا چیزی به حساب اینکه سرکه است خریداری شد و بعد مشخص گردید که شراب است، یا به حساب صحیح خریداری شد و بعدا مشخص گردید که فاسد و دارای عیب است که در آن صورت فقها به فساد معامله و خیار فسخ حکم نموده اند و در اینجا نکته ای است شایان تأمل. - همین اشکال در مسأله آینده (مسأله چهارم) نیز وجود دارد.

ماوردی در این باره می گوید:

«اگر مردم از همان ابتدا با وجود فرد افضل با فردی که در مرتبه پایین تری است بیعت کردند صحت چنین بیعتی مورد بحث است. اگر این بیعت به خاطر عذری بوده، نظیر اینکه فرد افضل حضور نداشته، یا مریض بوده، یا اینکه فرد پایین تر در بین مردم محبوب تر بوده و از وی شنوایی بیشتری داشته اند، در این صورت بیعت وی منعقد و امامت او صحیح است. و اما اگر بدون عذر، با وی بیعت شده، انعقاد بیعت و صحت امامت وی مورد اختلاف است. دسته ای که از جمله آنان جاحظ است گفته اند بیعت وی صحیح نیست زیرا اگر مردم موظفند که برترین را انتخاب کنند عدول از آن به دیگران جایز نیست، نظیر اجتهاد در احکام شرعی.

ولی اکثر فقها

و متکلمین گفته اند امامت وی جایز و بیعت او صحیح است و وجود افضل، مانع از امامت فرد مرتبه پایین تر، در صورتی که به طور کلی فاقد شرایط امامت نباشد نیست. همان گونه که با وجود افضل، فرد مرتبه پایین تر می تواند منصب قضاوت را به عهده بگیرد، چرا که زیادی فضل، مبالغه در اختیار

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۳۸

است و جزء شرایط استحقاق رهبری نیست «۱۵».

البته آنچه ایشان گفته اند در غیر مورد بحث ماست، و لکن به آن نزدیک است. چنانچه پوشیده نیست.

مسئله چهارم: آیا شرایط رهبری، شرایط واقعی است یا علمی؟

مسئله دیگری که قابل توجه است این است که آیا شرایطی که برای رهبری گفته شد شرایطی واقعی است یا فقط شرایط علمی «۱۶» است؟ [یعنی آیا علم و آگاهی ما به اینکه وی این شرایط را داراست کافی است و لو اینکه در واقع برخی از آنها را دارا نباشد یا خیر؟] چنانچه شرط عدالت در امام جماعت اینگونه است.

در این باره باید گفت، اگر ما فرض کردیم که از ادله، استنباط شرطیت می شود، ظاهر این است که وجود واقعی آنها شرط است نه احراز علم و آگاهی نسبت به آنها، چنانچه این معنی واضح است. بلی در صورتی که امامت با انتخاب حاصل شده باشد، این اشکال به جای خود باقی می ماند که اگر مردم، فردی را جامع الشرائط برای رهبری تشخیص دادند و او را با آراء خود انتخاب کردند سپس مشخص شد که تشخیص آنها خلاف واقع بوده، چگونه می توانند بیعت خود را شکسته و با اینکه وی را رهبر خویش قرار داده اند از دستورات وی اطاعت نکنند؟ آیا تجویز این امر، وسیله ای برای تخلف

برخی افراد از دستورات امام و رهبر خویش نمی‌شود که با تمسک به این بهانه از زیر بار اطاعت شانه خالی کنند؟ آیا این موجب به هم خوردن نظام جامعه و هرج و مرج نمی‌گردد؟ به هر حال قضاوت راجع به این مسأله و نیز مسأله قبلی (مسأله سوم) خالی از پیچیدگی نیست و باید نسبت به ابعاد آن بررسی بیشتری به عمل آید.

(۱۵). الاحکام السلطانیه / ۸.

(۱۶). شرط علمی آن است که اگر کشف خلاف شد و به هنگام عمل، فرد دسترسی به واقع نداشت عمل صحیح است. نظیر شرط عدالت در امام جماعت که در صورت علم به خلاف پیدا کردن، لزومی ندارد نماز اعاده شود، بر خلاف شرط طهارت از حدث در نماز که شرط واقعی است و بدون آن نماز باطل است. ظاهر شرط بودن، واقعی بودن آن است. مگر اینکه طبق ادله خلاف آن ثابت شود. ممکن است گفته شود به خاطر وجود مشکلات در انتخاب مجدد حاکم و به هم خوردن نظام (به عنوان حکم ثانوی) مدتی با حاکم فاقد شرایط سازش شود، یا اینکه در شرایط رهبری تفصیل قائل شویم و بگوییم اگر برخی از شرایط اساسی را فاقد بود باید نسبت به تعویض وی اقدام نمود. (از افاضات معظم له در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۳۹

مسأله پنجم: اگر برخی شرایط رهبری در کسی و برخی در فرد دیگری وجود داشت، تکلیف چیست؟

اگر فرض نمودیم برخی از شرایط رهبری در شخصی وجود داشت و برخی شرایط دیگر در فرد دیگری و شخصی که واجد همه شرایط رهبری باشد یافت نشد تکلیف چیست؟

ماوردی در احکام السلطانیه می‌گوید:

«اگر یکی از آن دو، داناتر (اعلم) و دیگری شجاع تر باشد، باید ملاحظه نمود در آن

موقعیت چه ویژگیهایی مورد نیاز است، اگر در شرایطی است که مرزهای اسلام به خطر افتاده و یاغیان و شورشگران ابراز وجود نموده اند، در آن شرایط، فرد شجاع تر مقدم است. اما اگر سختیها و تشنجهای نظامی فروکش کرده و بدعت گزاران و فرقه های مختلف بروز کرده اند فرد داناتر برای رهبری شایسته تر است «(۱۷)».

نظیر همین مطلب را قاضی ابی یعلی فراء در الاحکام السلطانیة گفته است «(۱۸)».

ابن سینا در کتاب شفاء می نویسد:

«آنچه در رهبری بیشتر به آن تکیه می شود، «عقل» و «نیک کشورداری» است. پس آن کس که در سایر ویژگیها متوسط، اما در این دو ویژگی جلو باشد، در صورتی که از ویژگیهای دیگر بیگانه نباشد و خصصتهای ضد آن ویژگیها در او شکل نگرفته باشد، از کسانی که سایر ویژگیها را دارا هستند، اما از این دو ویژگی (عقل و نیک کشورداری) کم بهره اند، مقدم است. پس اگر کسی واجد هر دو ویژگی نبود، در چنین شرایطی باید فرد داناتر (اعلم) با فرد عاقل تر همکاری نموده و او را در انجام امور یاری دهد و بر عاقل تر نیز لازم است که به فرد داناتر مراجعه نموده و به وی اعتماد کند، نظیر آنچه بین عمر و علی (ع) گذشت «(۱۹)».

به اعتقاد ما مثالی که ابن سینا برای این مسأله زده مورد اشکال و مناقشه است.

امیر المؤمنین (ع) خود در نهج البلاغه می فرماید:

«به خدا سوگند، معاویه زیرکتر و باهوشتر از من نیست و لکن او مکر و گناه

(۱۷). الاحکام السلطانیة ماوردی / ۷.

(۱۸). الاحکام السلطانیة ابی یعلی / ۲۴.

(۱۹). شفاء / ۴۵۲ .. چاپ دیگر / ۵۶۴، اواخر الهیات، فصل خلیفه و امام.

می کند و اگر مکر، ناپسند نبود من از زیرکترین مردم بودم» (۲۰).

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می نویسد:

«بدان برخی افراد که حقیقت فضل امیر المؤمنین (ع) را درک نکرده اند، پنداشته اند که عمر، سیاستمدارتر از علی (ع) است، اگر چه او داناتر از عمر بوده است. این مطلب را شیخ الرئیس ابو علی سینا در شفا به قلم آورده است.» (۲۱)

البته موارد تزامم شرایط، منحصر به نمونه های ذکر شده نیست بلکه به لحاظ شرایط هشتگانه مورد اعتبار در امام، شقوق بسیار زیادی پیدا می کند، چنانچه پوشیده نیست.

در این مورد بنا بر قول نصب فقها از سوی ائمه (ع) به ولایت، ظاهرا جایی برای این بحث باقی نمی ماند، زیرا آنچه از ادله به دست می آید، نصب فقیه جامع الشرائط است و دلیلی برای نصب غیر آن وجود ندارد. پس در صورتی که فقیه جامع الشرائط هشتگانه پیدا نشد، اگر ما در آن صورت قائل به صحت انتخابات شدیم، نوبت به این بحث می رسد و الا از باب امور حسبیه هر کس توان انجام آن را دارد به عنوان واجب کفایی مسئولیت آن را به عهده می گیرد. چنانچه بحث آن پس از این خواهد آمد، و ظاهرا انتخاب در این مرحله صحیح است و عموم ادله صحت انتخاب امام، شامل این صورت مسأله نیز می گردد.

اگر گفته شود: ادله اعتبار شرایط هشتگانه در والی، مخصوص این عمومات (ادله انتخاب) است و بلکه بر آنها به گونه ای حکومت دارد.

در پاسخ باید گفت: بعید نیست این ادله به صورت تعدد مطلوب باشد، پس در صورت امکان دسترسی به شرایط رعایت آن به عنوان «وجوب شرطی» لازم است و امامت برای

غیر واجد شرایط منعقد نمی گردد، اما در صورت عدم امکان دسترسی به حاکم واجد شرایط، اصل انتخاب حاکم مطلوب شرعی است، چرا که شارع مقدس تعطیل حکومت را جایز نشمرده و نسبت به تشکیل آن اهتمام ورزیده است. و حمل مطلق بر مقید (در صناعت فقهی) به هنگامی است که در دو جمله وحدت حکم، محرز باشد، و در امور مهمه ضروری، وحدت حکم محرز نیست، چرا که احتمال تعدد مطلوب می رود نظیر آنجا که مولی به بنده خود می گوید: «فرزند اسیر مرا با فلان وسیله (مثلا هواپیما) نجات بده که در این صورت اگر

(۲۰). و الله ما معاویه بأدهی منی و لکنه یغدر و یفجر. و لو لا کراهیه الغدر لکنت من ادهی الناس. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰، فیض / ۶۴۸، لح / ۳۱۸.

(۲۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۰ / ۲۱۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۴۱

بنده نتوانست وسیله سریع السیر (هواپیما) به دست بیاورد، آیا با وسیله دیگر نجات دادن وی واجب نیست و بنده می تواند به طور کلی این وظیفه را انجام ندهد؟ من گمان نمی کنم کسی بدین معنی ملتزم گردد.

بی تردید حکومت از این قبیل است. که با تأمل و دقت در ادله ای که بر ضرورت حکومت دلالت دارد و اهمی که شارع مقدس به آن، و عدم جواز تعطیل آن ابراز نموده این معنی روشن می گردد، به ویژه در جملاتی همانند کلام امیر المؤمنین (ع) که می فرماید:

«اینان می گویند حکومت جز برای خداوند نیست، با اینکه مردم ناچار از حکومت هستند نیکوکار باشد یا بدکار» (۲۲).

و نیز گفتار آن حضرت که می فرماید:

«والی ستمگر بهتر از فتنه مداوم است» (۲۳).

و سایر ادله

در این زمینه بر این اساس پس تعطیل حکومت در هر صورت صحیح نیست و لکن رعایت شرایط در حد امکان واجب است، و در صورتی که دسترسی به فرد واجد همه شرایط امکان پذیر نبود باید الا هم فالاهم را در ارتباط با اولویت شرایط و شرایط جامعه و نیازمندیهای زمان رعایت نمود.

از باب مثال، عقل و اسلام و توان اداره جامعه و بلکه عدالت از شرایط مهمتر به شمار می آیند، چنانچه نیازهای جامعه و شرایط زمانی، چنانچه ماوردی و ابو یعلی به آن اشاره کردند، متفاوت است. و تشخیص این موارد در هر زمان و مکان به افراد آگاه و خبره جامعه بستگی دارد. و از مهمترین و بیشترین موارد تراحم که مبتلا به است، تراحم بین فقاهت و سیاست و مدیریت است. چنانچه ابن سینا نیز به آن اشاره داشتند. اگر چه ما مثال وی را مورد مناقشه و خدشه قرار دادیم. و شاید برای اداره کشور، دومی مهمتر باشد. زیرا نظام جامعه و تأمین مصالح و دفع کفار و اجانب جز با قوه و حسن تدبیر و سیاست حاصل نمی گردد. و چون فرض بر این است که دو شرط اسلام و عدالت در وی محقق است، پس به طور قهری این دو عامل، او را ملزم می کنند که از اهل علم، احکام را فرا بگیرد و بدون آگاهی به کاری اقدام ننماید.

ممکن است ما به حسب شرایط و به حسب زمان و مکانهای مختلف، چنانچه ماوردی و

(۲۲). هؤلاء یقولون لا امره الا الله و انه لا بد للناس من امیر بر او فاجر. نهج البلاغه خطبه ۴۰، فیض / ۱۲۵، لحن / ۸۲.

(۲۳). وال

ظلم خیر من فتنه تدوم. غرر و درر ۶/ ۲۳۶، حدیث ۱۰۱۰۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۴۲

أبو یعلی می گفتند، تفصیل قائل شویم.

گاهی اوضاع بحرانی و درهم ریخته و جو سیاسی مسموم است که نیاز به نیرو و حسن مدیریت بیشتر است و گاهی جریان به عکس است. یعنی شرایط و اوضاع، عادی و جو سالم است و نیاز به قانون گذاری و تشریح و اطلاع به موازین اسلامی و ادله آن و رفع اشتباهات و بدعتهایی که آشکار شده، بسیار زیاد است، که در این شرایط، فقاقت و اطلاع عمیق به مقررات و موازین اسلام مورد لزوم است و این مطلبی است در خور توجه.

مسأله ششم: ارتباط انتخابات با رشد فرهنگی مردم:

گاهی ممکن است این معنی مورد اعتراض قرار گیرد که اگر شوری و اختیار مردم در انتخاب حاکم شرعا ملاک عمل می بود، آیا لازم نبود شارع مقدس نسبت به این امر مهم، مردم را آگاه می کرد و رشد فرهنگی آنان را بالا می برد و به تفصیل حدود و شرایط و کیفیت انتخابات و سایر مسائل آن را برای مردم بازگو می کرد؟

این اعتراض را می توان این گونه پاسخ داد که اگر شارع مقدس، اصل مشورت و انتخابات را به حسب کیفیت و ویژگیهای انتخاب کنندگان - از لحاظ کمیت و کیفیت و مسائل دیگری از این قبیل - مشخص نفرموده و در قالب معینی قرار نداده، یکی از امتیازات شریعت سهل و آسان مقدس اسلام و از مزایای بارز آن است. زیرا شارع مقدس در نظر داشته که این دین تا روز قیامت برقرار باشد و در هر عصر و زمان و در کشورهای مختلف و شرایط اجتماعی متفاوت، متناسب با امکانات

جامعه، چگونگی آن مشخص شود. پس حال چگونگی تعیین والی نظیر حال سایر نیازمندیهای بقاء و زندگی بشر از قبیل غذا و لباس و درمان و مسکن و وسایل سفر و نور و سایر لوازم زندگی است که اندازه مشخص و شکل معینی برای آن نمی توان در نظر گرفت.

شما ملاحظه می فرمایید که انتخاب رهبر برای جامعه و شیوه رأی گیری که امروزه در جهان رایج است در آن زمانها میسر نبوده و هر روز امکانات و شیوه های جدیدی برای آن به وجود می آید. و بطور قطع امت اسلامی در آخر الزمان که تجربه های همه امتهای گذشته را به دست می آورند و از سایر امتها به حسب تفکر و تعقل ممتاز می گردند به شیوه های جدیدی دست می یابند که از اکنون قابل تصور نیست. پس می توان اصولی را برای آن مشخص نمود اما تعیین خصوصیات را به خود آنان واگذار کرد. و اصولاً طبیعت شریعت جاودان و همیشگی همواره این را می طلبد که ضوابط و اصول هر چیز را بیان کند، اما شکل و قالب و خصوصیات آن را به افراد متشرع مطلع به نیازمندیها و امکانات و شرایط

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۴۳

زمان بسپارد.

اصل شوری نیز در کتاب و سنت به صورت مؤکد وارد شده، چنانچه مبحث آن، پیش از این گذشت. و امیر المؤمنین در کلامی می فرماید:

«شوری حق مهاجرین و انصار است، اگر بر شخصی وحدت نظر پیدا کردند و او را امام خویش خواندند، این مورد رضایت خداوند نیز هست. (۲۴)»

در جای دیگر نیز می فرماید:

«به جان خودم سوگند، اگر امامت جز با حضور همه مردم منعقد نمی گردد پس چگونه می توان به

چنین چیزی دست یافت، و لکن اهل آن (اهل مدینه یا اهل امامت یعنی اهل حل و عقد) به جای کسانی که غایب هستند حاکم را انتخاب می کنند، آنگاه نه فردی که حضور داشته می تواند از نظر خود برگردد و نه افراد غایب می توانند شخص دیگری را انتخاب کنند. «۲۵»

امام (ع) در این کلام، برخی از خصوصیات شوری را متعرض شده و اهل حل و عقد و اهل علم و معرفت را ملاک شوری قرار داده، و روشن است که شورای اهل حل و عقد (خبرگان) غالباً رضایت همه یا اکثر مردم را به دنبال دارد. اما باید توجه داشت شاید این در شرایطی است که تحصیل آراء مردم به طور مستقیم امکان پذیر نباشد، اما اگر بتوان آراء آنان را در یک مرحله (با انتخابات مستقیم) و یا در دو مرحله (تعیین خبرگان توسط مردم و تعیین رهبر توسط خبرگان) به دست آورد، چنانچه در زمان ما اینگونه امکان پذیر است، پس واجب باشد رأی همه مردم را به دست آورد، برای اینکه حکومت قوی تر و با پشتوانه محکمتر استقرار یابد.

در هر صورت آنچه بر شارع حکیم واجب است بیان اصل شوری و تشویق مردم به همفکری در امور است و شارع مقدس این کار را انجام داده، اما کیفیت و خصوصیات و شرایط آن به عقلا و به دانایان جامعه و به کسانی که به نیازهای زمان و شرایط و امکانات واقف هستند واگذار شده است و روشن است که تبیین همه فروع و احکام در اسلام از عبادات و معاملات و امور سیاسی و مانند آن به همین شکل در اسلام بیان شده،

و همان گونه که در کتاب و سنت، مسائل اقتصادی به صورت مدون و منظم نیامده و به بیان

(۲۴). و انما الشوری للمهاجرین و الانصار، فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان ذلک (لله) رضا. نهج البلاغه، نامه ۶، فیض / ۸۴۰، لحن / ۳۶۷.

(۲۵). و لعمری لئن کانت الامامه لا تنعقد حتی تحضرها عامه الناس فما الی ذلک سبیل، و لکن اهلها یحکمون علی من غاب عنها، ثم لیس للشاهد ان یرجع و لا للغائب ان یختار. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳، فیض / ۵۵۸، لحن / ۲۴۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۴۴

کلیات و اصول اکتفا شده، آنگاه فقها آن را مرتب نموده و به شرح و بسط آن پرداخته اند و علمای اقتصاد، آن را متناسب با نیازمندیهای زمان در قالبهای ویژه ای در آورده اند، درباره مسائل مربوط به دولت و حکومت نیز، این گونه است. ما ملاحظه می کنیم که اصول حکومت و شرایط و اوصاف حاکم اسلامی و نیز اصل مشورت و برخی از ویژگیها و شرایط آن در کتاب و سنت بیان شده، اما بر فقها لازم است که همه این ادله را جمع آوری نموده و ارتباط بین آنها را مشخص کنند و ابعاد آن را بیان دارند.

بر افراد متخصص در امور سیاسی که به امکانات جامعه و نیازهای زمان واقف هستند نیز لازم است که در شرایط و زمان و مکانهای مختلف، اصول و ضوابط به دست آمده را، نظیر سایر نیازمندیهای اجتماعی و غیر اجتماعی، با نیازهای جامعه تطبیق دهند. و باز باید این نکته را یادآور شد که انتخاب بر اساس مشورت، امری نو پدید نیست، بلکه این شیوه ای بوده که همواره

بین خردمندان جوامع رایج بوده و شرع مقدس نیز کیفیت تعیین و خصوصیات آن را در اختیار آنان گذاشته است.

این مطلب را نیز باید همواره در نظر داشت که شارع مقدس اسلام خواسته است همواره باب اجتهاد باز باشد و در هر زمان مجتهدان صاحب نظر وجود داشته باشند تا فقه همیشه پویا و در حال رشد بماند و با پدید آمدن موضوعات مستحدثه و مسائل جدید، با تکامل زمان تکامل یابد. از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«بر ماست که اصول را برای شما بازگویم و بر شماست که فروع آن را باز یابید.» (۲۶)

و از امام رضا (ع) نیز روایت شده که فرمود.

«بر ماست بیان اصول، و بر شماست بازیابی فروع.» (۲۷)

مسئله هفتم: انتخابات و مشکل تهدید و تطمیع:

ممکن است گفته شود یکی از مشکلات شیوه انتخاب، این است که اکثر مردم ناوارد و ساده هستند و تبلیغات دروغ در آنها مؤثر واقع می شود، یا اینکه دارای تقوای لازم نیستند و آراء آنان را با تطمیع می خرنند، یا اینکه دچار ضعف نفس و فاقد شجاعت هستند و نظراتشان را با تهدید تغییر می دهند و ...

(۲۶). وسائل ۱۸ / ۴۱، باب ۶ از ابواب صفات القاضی، حدیث ۵۱.

(۲۷). همان مأخذ، حدیث ۵۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۴۵

اما می توان این اشکال را به چند گونه پاسخ گفت:

۱- با شیوه انتخاب مفتی و مرجع تقلید می توان آن را نقض نمود، زیرا مسئولیت تعیین مرجع به مردم واگذار شده و راه شناخت وی نیز علم شخصی فرد، شیاع مفید علم، و یا شهادت اهل خبره عادل است.

۲- می توان گفت: ناآگاهی و ساده بودن انتخاب کنندگان و یا عدم صلاحیت آنان، پس از

آنکه ما، در رهبر شرایطی نظیر اسلام و عدالت و فقاہت و سایر شروط هشتمگانہ را شرط دانستیم، چندان لطمہ ای وارد نمی کند و اگر کسی فاقد این شرایط باشد، بہ طور کلی ولایت برای او منعقد نمی شود.

علاوہ بر آن در مقام عمل و اجرا نیز حاکم مقید بہ موازین اسلام و مقررات آن است و بہ طور مطلق آزاد نیست ہر کاری را کہ خواست انجام دہد.

آری ممکن است انتخاب کنندگان در تعیین مصداق، دچار اشتباہ شدہ یا بہ طور عمدہ، حاکم فاسد را انتخاب کنند کہ برای جبران این اشکال می توان تعیین صلاحیت افراد را بہ یک ہیأت خبرہ و متخصص واگذار کرد- نظیر شورای نگہبان- کہ خود از اہل خبرہ هستند و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پیش بینی شدہ- کہ بدون پیشنہاد و تعیین صلاحیت از طرف آنان، کسی شایستگی کاندیدا شدن نیافتہ و طبعاً انتخاب نمی شود.

بلی این گونه اعتراضات بہ طور جدی بر حکومت دموکراسی غربی وارد می شود، چرا کہ آنان بہ ایدئولوژی خاصی معتقد نیستند، و این اساس و محور، همان خواستہا و ہواہای انتخاب کنندگان است، ہر چہ می خواہد باشد. و این نکتہ ای است شایان توجہ.

۳- ما می توانیم در انتخاب کنندگان، شرایط ویژه ای را قرار دہیم، چنانچہ ماوردی و ابی یعلی، شرط عدالت و علم و تدبیر تا حدی کہ بہ انتخاب اصلح منتهی شود را، در انتخاب کنندگان شرط دانستہ اند و ما پس از این، در مسألہ پانزدہم بہ نقل آن خواهیم پرداخت و شاید باز گشت این نظر بہ این باشد کہ ما، در انتخاب رہبر، نظر اہل حل و عقد (خبرگان) را شرط بدانیم نہ ہمہ مردم

را که ما پس از این به بحث و بررسی آن خواهیم پرداخت.

۴- اگر همه مردم بخواهند به صورت مستقیم، شخصی را بشناسند و به حقیقت حال وی اطلاع پیدا کرده و او را انتخاب کنند ممکن است با اشکالات و پی آمدهایی مواجه شوند. اما شناخت مردم یک منطقه از یک یا چند نفر افراد خبره و آگاه، چیزی است که به راحتی امکان پذیر است، به خصوص پس از کاندیدا شدن و اعلام صلاحیت آنان از سوی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۴۶

مراجع ذی صلاح که در نتیجه، مردم افراد خبره عادل را انتخاب می کنند و خبرگان، رهبر جامعه را. که در این صورت انتخاب در دو مرحله صورت می پذیرد، چنانچه در زمانه ما نیز اینگونه مرسوم است و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم برای تعیین مقام رهبری، این شیوه پیش بینی شده است. «۲۸»

خلاصه کلام اینکه همه مردم در انتخابات سهیم هستند و تعیین رهبر منحصر به اهل حل و عقد نیست، و لکن در این شیوه، نتیجه در مرحله دوم به دست می آید و اطمینان به صحت در این شکل بیشتر و به مراتب قوی تر است. زیرا در افراد خبره اشکالاتی که در افراد معمولی مردم یافت می شود، کمتر یافت می شود، و احتمال اینکه آنان مصالح فردی خود را بر مصالح اجتماعی ترجیح داده و یا اینکه خودخواهانه اظهار نظر کنند بی اساس است، چرا که در آنان علاوه بر خبره بودن، عدالت نیز از شرایط قرار داده شده و این مطلبی است در خور توجه.

مسئله هشتم: آیا ملاک در انتخابات، اتفاق همه آراء است یا اکثریت یا اهل حل و عقد و یا...؟

[سه نظر در مسئله]

آیا ملاک در انتخاب رهبر، آراء همه مردم است یا اکثریت یا همه اهل حل و

عقد، یا اکثریت اهل حل و عقد، یا آراء همه افرادی که در منطقه و شهر امام حضور دارند؟ همه اینها وجوهی است که به بررسی آنها باید پرداخت.

تحقیق در مسأله این است که پس از آنکه ما صحت انتخابات و انعقاد امامت به وسیله آن به هنگام نبودن نص بر شخص خاصی را اثبات کردیم، باید گفت در مقام انتخاب وحدت نظر و اتفاق صد در صد بر یک شخص از اموری است که اگر نگوییم به طور کلی حاصل نمی شود، جدا باید گفت بسیار کم اتفاق می افتد، به خصوص در اجتماعات بسیار بزرگ. اگر چه همه آنها اهل دانایی و صلاح باشند و حتی اگر بگوییم نظر دادن درباره رهبر منحصر به اهل علم و صلاح است و در این مورد، رأی و نظر دیگران معتبر نیست، باز وحدت نظر کامل آنان به صورت صد در صد بعید به نظر می رسد، و این بدان جهت است که نظر و سلیقه ها همواره در اینگونه امور متفاوت است. پس در نتیجه نمی توان ادله ای که بر صحت انتخابات دلالت دارد را فقط بر صورت اتفاق و وحدت کامل آراء حمل نمود.

از سوی دیگر، سیره عقلا در همه کشورها و اعصار بر این استمرار یافته که در این

(۲۸). ر. ک: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۰۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۴۷

گونه موارد اکثریت را بر اقلیت ترجیح می داده اند، پس ادله شرعی ای که بر صحت انتخابات اقامه نمودیم، قهرا این سیره عقلا را نیز مورد امضا و تأیید قرار داده است.

از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که آن حضرت (ص) در جنگ احد با

اینکه نظر شخص وی بر بیرون نرفتن از مدینه بود، اما هنگامی که ملاحظه فرمودند نظر اکثریت بر بیرون رفتن از مدینه است نظر اکثریت را ترجیح داده و رای خویش و اقلیت را کنار گذاشتند «۲۹». به عبارت دیگر: پس از آنکه ما اصل حکومت را در حفظ نظام و حقوق ضروری دانستیم و به شخص خاصی نیز که از سوی خداوند به حکومت منصوب شده باشد نیز دست نیافتیم و مردم نیز بر سر شخص خاصی وحدت نظر صد در صد پیدا نکردند. در اینجا یا باید به طور کلی نظام حکومت را تعطیل کرد یا اینکه به رأی اکثریت و یا اقلیت عمل نمود و از آن جهت که تعطیل حکومت موجب اختلال نظام و تضییع تمام حقوق مردم می گردد، پس باید به نظر اکثریت یا اقلیت عمل کرد، که در این صورت باید به دو دلیل نظر اکثریت را بر اقلیت مقدم داشت:

یکی از جهت حقوقی و دیگری از جهت کشف واقع، زیرا تأمین حقوق اکثریت مهمتر و واجب تر از حقوق اقلیت است و کشف واقع نیز در نظر اکثریت قوی تر و بیشتر است. چنانچه بر کسی پوشیده نیست.

علاوه بر آن، ترجیح اقلیت بر اکثریت موجب ترجیح مرجوح بر راجح است و این عملی است قبیح.

در نهج البلاغه آمده است.

«همواره با جمعیت‌های بزرگ باشید، چرا که دست خدا با جماعت است، و از تفرقه پرهیزید، چرا که انسان تک رو، طعمه شیطان است، همان گونه که گوسفند تک رو، طعمه گرگ» «۳۰».

و در مقبوله عمر بن حنظله در ارتباط با برخورد با دو خبر متعارض آمده است:

«از خبر شاذی که نزد

اصحاب مشهور نیست دست فروگذار، چرا که آنچه مورد نظر همه است شکی در آن نیست «(۳۱)».

(۲۹). کامل ابن اثیر ۲ / ۱۵۰.

(۳۰). و الزموا السواد الا-عظم، فان ید الله علی الجماعه و ایاکم و الفرقة، فان الشاذ من الناس للشیطان کما ان الشاذ من الغنم للذئب. نهج البلاغه، فیض / ۳۹۲، لح / ۱۸۴، خطبه ۱۲۷.

(۳۱). و یرک الشاذ الذی لیس بمشهور عند اصحابک فان المجمع علیه لا-ریب فیه. کافی ۱ / ۶۸، کتاب فضل علم، باب اختلاف حدیث، حدیث ۱۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۴۸

و ترمذی در فتن از کتاب سنن خویش از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

«خداوند هرگز امت من - یا امت محمد - را بر ضلالت گرد نمی آورد و دست خدا با جماعت است و کسی که تک رو گردید به تنهایی در آتش سرازیر می گردد». «(۳۲)»

و در کنز العمال از ابن عباس و ابن عمر از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود:

«خداوند، امر امت مرا هرگز به گمراهی گرد نمی آورد، همواره سیاهیهای بزرگ (جمعیت‌های زیاد) را پیروی کنید که دست خدا با جماعت است. کسی که تک رو شد در آتش تنها می ماند «(۳۳)»».

و از اسامه بن شریک روایت نموده که گفت:

«دست خدا با جماعت است، پس هنگامی که یکی از آنها راه تک روی پیش گرفت، شیطان او را می رباید. همان گونه که گرگ، گوسفند تک رو را می رباید «(۳۴)»».

از همه این روایتها به دست می آید که در مقام تعارض اکثریت با اقلیت محدود، باید نظر اکثریت را ملاک عمل قرار داد.

بلی در پایمال شدن حقوق اقلیت و افراد غایب و ناتوان و کسانی که بعد از انتخاب به دنیا آمده اند

همچنان اشکال باقی است که پاسخ آن در مسأله آینده خواهد آمد.

خلاصه کلام اینکه اتفاق نظر در مقام انتخاب از چیزهایی است که غالباً حاصل نمی گردد و وجود آن در تعیین رهبری به طور قطع لازم نیست، بلکه ملاک رأی اکثریت است که در مقام تصمیم بر نظر اقلیت مقدم است.

در این مسأله نکات دیگری باقی می ماند و آن اینکه:

۱- آیا همه مردم باید به طور مستقیم در یک مرحله برای انتخاب رهبر و حاکم شرکت کنند یا در دو مرحله، بدین صورت که عامه مردم، افراد خبره را انتخاب کنند و خبرگان با مشورت یکدیگر رهبر را معین نمایند.

(۳۲). ان الله لا یجمع امتی - اذ قال: امه محمد - علی ضلاله، و ید الله علی الجماعه، و من شد، شد الی النار. سنن ترمذی ۳ / ۳۱۵، باب ۷ از ابواب فتن، حدیث ۲۲۵۵.

(۳۳). لا یجمع الله امر امتی علی ضلاله ابداء، اتبعوا السواد الاعظم، ید الله علی الجماعه من شد، شد فی النار.

کنز العمال ۱ / ۲۰۶، باب ۲ از کتاب ایمان، حدیث ۱۰۳۰.

(۳۴). ید الله علی الجماعه، فاذا اشتد الشاذ منهم اختطفه الشیطان، کما یختطف الذئب الشاه الشاذه من الغنم. کنز العمال ۱ / ۲۰۶، باب ۲ از کتاب ایمان از قسم اقوال، حدیث ۱۰۳۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۴۹

۲- آیا انتخاب فقط وظیفه و حق اهل حل و عقد جامعه است یا خیر؟

۳- آیا فقط افراد حاضر در شهر امام- به دلیل اینکه امکان شرکت همه مردم در انتخاب وجود ندارد و در نتیجه برای مدتی امامت تعطیل می شود، یا بدان جهت که افراد انتخاب کننده اهل علم و عدالت و تدبیر باشند پس

شرکت جمیع مردم لازم نیست - حق انتخاب رهبر و امام را دارند یا خیر؟ در مسأله وجوهی است که به بررسی آن می پردازیم:

دلایل عدم ضرورت شرکت همه مردم در انتخاب رهبر:

۱- در نهج البلاغه از امیر المؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

«به جان خودم سوگند، اگر امامت جز با حضور همه مردم منعقد نمی گردد راهی برای دستیابی به آن نیست، و لکن اهل آن (افراد با صلاحیت یا مردم مدینه) برای کسانی که غایب هستند نظر می دهند، آنگاه نه کسانی که حضور داشته اند می توانند از نظر خود برگردند، و نه آنان که غایبند مجازند شخص دیگری را انتخاب کنند.» (۳۵)

مراد از کلمه «اهلها» در کلام آن حضرت، اهل امامت، (یعنی اهل حل و عقد) یا اهل مدینه منوره است، و شاید به قرینه جمله بعد: «آنان که از صحنه غایب بودند» بتوان احتمال دوم را ترجیح داد. لازمه احتمال اول، این است که عامه مردم به طور کلی صلاحیت تعیین رهبر را ندارند و قهرا انتخاب رهبر به دسته خاصی که همان اهل حل و عقد باشند محدود می گردد که در آن زمان، بر مهاجرین و انصار منطبق بوده است.

ظاهراً مراد آن حضرت که فرموده: «نه افرادی که شرکت کرده اند می توانند از تصمیم خود برگردند» اشاره به پیمان شکنی طلحه و زبیر باشد و اینکه فرموده: «نه افرادی که غایب بوده اند مجازند فرد دیگری را انتخاب کنند» مراد معاویه و افرادی نظیر او که از بیعت با آن حضرت سرباز می زده اند باشد.

۲- و باز در نهج البلاغه ضمن نامه آن حضرت به معاویه آمده است:

«... همان مردم که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کردند، با من نیز بر اساس آنچه که با آنان بیعت کرده بودند بیعت کردند، نه کسانی که حضور داشته اند می توانند دیگری را انتخاب کنند و نه کسانی که غایب بوده اند

(۳۵). نهج البلاغه، فیض / ۵۵۸، لح / ۲۴۸، خطبه ۱۷۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۵۰

می توانند آن را رد کنند و همانا شوری

برای مهاجرین و انصار است. اگر آنان بر کسی وحدت نظر یافته و او را امام خویش نامیدند این، مورد رضایت خداوند است. پس اگر کسی به وسیله افترا بستن یا بدعت از نظر آنان بیرون رفت، وی را به آنچه از آن بیرون رفته بازگردانید، پس اگر امتناع ورزید با وی به خاطر اینکه راهی به غیر راه مؤمنان را رفته قتال کنید و خداوند او را به سزای اعمالش خواهد رساند «۳۶».

در کتاب وقعه صفین نصر بن مزاحم، و الامامه و السیاسه ابن قتیبه آمده است:

«اما بعد، بیعت مسلمانان با من در مدینه، تو را با اینکه در شام هستی ملزم به اطاعت می کند، چرا که قوم (مهاجرین و انصار) با من بیعت کردند «۳۷»».

آن دو سپس آنچه در نهج البلاغه آمده است را در دنباله این حدیث یادآور می شوند و قسمت پایانی کلام آن حضرت (به خاطر اینکه راهی غیر راه مؤمنین را پیمودند) اشاره است به گفتار خداوند متعال که می فرماید:

«وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا «۳۸». و کسی که با پیامبر اکرم (ص) مخالفت ورزید پس از آنکه هدایت برای وی آشکار شد، و به جز راه مؤمنان را پیمود، او را به سزای عملش می رسانیم و به جهنمش می افکنیم و چه بد جایگاهی است.»

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه خویش می نویسد:

«بدان که این فصل (از کلام آن حضرت) به صراحت دلالت بر این دارد که اختیار (و انتخاب) نیز راهی برای تعیین امام است، همان گونه که متکلمین

اما امامیه این نامه آن حضرت (ع) را حمل بر تقیه می کنند و می گویند:

«برای آن حضرت امکان نداشت باطن حال خویش را در نامه خود برای معاویه

(۳۶). انه بايعنى القوم الذين بايعوا ابا بكر و عمر و عثمان على ما بايعوهم عليه. فلم يكن للشاهدان يختار و لا للغائب ان يرد، و انما الشورى للمهاجرين و الانصار، فان اجتمعوا على رجل و سموه اماما كان ذلك (لله) رضا، فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدعه ردوه الى ما خرج منه، فان ابى قاتلوه على اتباعه غير سبيل المؤمنين و ولاء الله ما تولى. نهج البلاغه، فيض / ۸۴۰، لح / ۳۶۶ نامه ۶.

(۳۷). اما بعد فان بيعتى بالمدينه لزمتمك و انت بالشام، لانه بايعنى القوم. وقعه صفين / ۲۹ و الامامه و السياسه ۸۴ / ۱.

(۳۸). نساء (۴) / ۱۱۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۵۱

بنویسد و بگوید: من از جانب پیامبر اکرم (ص) تعیین شده ام که خلیفه بلا فصل پیامبر اکرم (ص) باشم، چرا که در این کلام نسبت به خلفای پیشین طعنه وارد می آمد، و رابطه آن حضرت با مردم مدینه که با آن حضرت بیعت کرده بودند به هم می خورد». البته این سخن امامیه یک ادعاست که اگر دلیل دیگری آن را تأیید کند واجب است آن را پذیرفت، و لکن برای آنان دلیلی که بیانگر این باشد که این کلام باید حمل بر تقیه شود وجود ندارد». «۳۹»

البته در پاسخ ایشان باید گفت: دلیل امامیه بیانات صریح آن حضرت (ص) در موارد مختلف از ابتدای بعثت تا وفات آن حضرت در خصوص ولایت امیر المؤمنین (ع) است.

ما نیز نمونه هایی

از آن را در اوایل (جلد اول) همین کتاب در بیان آیه شریفه «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم» یادآور شدیم و آن حضرت در نظر داشتند به هنگام وفات نیز آن را با نوشتن تثبیت کنند و به همین جهت کاغذ و دوات طلب فرمودند و لکن در این جهت با او مخالفت کردند.

در هر صورت نزد ما شیعه امامیه، امامت امیر المؤمنین (ع) به وسیله نص ثابت است و آن حضرت نیز در خطابه ها و مکاتبات خود به آن احتجاج می نمود. و کلام آن حضرت در این مورد و نظایر آن از روی تقیه یا مماشات و از روی جدل در مقام احتجاج با دشمن بوده است و ما نیز پیش از این گفتیم که معنی جدل این نیست که بیعت به طور کلی باطل است و وجودش همانند نبودن آن است، بلکه انتخاب و بیعت نیز راهی برای تعیین امامت است منتهی در طول نص و به هنگام نبودن آن، پس مماشات در اینجا به معنی تسلیم غیر حق شدن نیست، بلکه بر فرض نبودن نص است، با اینکه در واقع، نص وجود داشته است. برای روشن تر شدن مسأله به آنچه در فصل بیعت نگاشته آمد، مراجعه گردد.

به هر حال، این کلام آن حضرت نیز دلالت بر عدم احتیاج به بیعت همه مردم و کفایت بیعت اهل حل و عقد که در آن زمان منطبق بر مهاجرین و انصار بوده دارد، چنانچه پوشیده نیست.

۳- گفتگویی که بین امیر المؤمنین (ع) و معاویه در صفین

با وساطت قاریان قرآن به وقوع پیوست که معاویه گفت:

«اگر امر چنان است که آنان می پندارند پس چرا وی بدون ما و بدون مشورت با ما و بدون کسانی

که در آنجا بودند خلافت را به دست گرفت؟ حضرت

(۳۹). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۴ / ۳۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۵۲

علی (ع) در پاسخ وی فرمود: همانا مردم پیرو مهاجرین و انصار هستند و آنان در شهرها گواه مسلمانان در ولایت و دینشان هستند، و آنان به حکومت من رضایت داده و با من بیعت کردند و من حلال نمی شمارم که شخصی همچون معاویه را رها کنم تا او بر مردم حکومت کند و بر گرده آنان سوار شود و وحدت آنها را در هم بشکند. در این هنگام قاریان قرآن به نزد معاویه رفته و مطالب آن حضرت را برای وی بازگو کردند، آنگاه معاویه گفت:

«اینگونه که می گوید نیست. پس این مهاجرین و انصاری که در این امر شرکت نکرده و او را به خلافت برنگزیده اند چه می گویند؟ قاریان به نزد علی (ع) مراجعت کرده و مطالب معاویه را گفتند.

حضرت علی (ع) فرمود: «وای به حال شما این مقام برای بدریون از صحابه است، و در روی کره زمین هیچ کس که در جنگ بدر شرکت داشته وجود ندارد مگر اینکه با من بیعت کرده و همراه من است، یا اینکه برای بیعت با من از جای پیاخاسته و به بیعت من راضی است.» (۴۰)

اینکه در متن عربی کلام آن حضرت آمده: «ضرب معاویه» یعنی فردی همچون معاویه و محتمل است به معنی حرکت برای جنگ با معاویه باشد و ممکن است «حزب معاویه» بوده که در نگارش به اشتباه «ضرب معاویه» نوشته شده است. و ظاهر کلام آن حضرت، این است که حق بیعت و رأی دادن از

برای همهٔ مسلمانان نیست، بلکه برای دستهٔ خاصی از آنان است و شاید محصور کردن آن به افرادی که در جنگ بدر شرکت داشته‌اند به خاطر بقای آنان بر عدالت و به خاطر توجه آنان به مسائل و دفاعشان از حق بوده، یا بدان جهت که آنان از پیشگامان و پیشتازان صحابه بوده و در مقایسه با دیگران از موازین و اهداف اسلام و هدفهای پیامبر اکرم (ص) بیشتر واقف و آگاه بوده‌اند.

۴- در تاریخ الخلفاء سیوطی در مورد مسائلی که پس از قتل عثمان به وقوع پیوست

و خبر آن به امیر المؤمنین (ع) رسید می‌گوید:

«مردم به طرف آن حضرت هجوم آورده، می‌گفتند ما با تو بیعت می‌کنیم.»

(۴۰). «انما الناس تبع المهاجرین و الانصار و هم شهود المسلمین فی البلاد علی ولایتهم و امر دینهم، فرضوا بی و بایعونی و لست استحل ان ادع ضرب معاویه بحکم علی الامه و یرکبهم و یشق عصاهم» ... و یحکم هذا لبدرین دون الصحابه، لیس فی الارض بدری إلّا قد بایعنی و هو معی او قد قام و رضی». وقعه صفین / ۱۸۹ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴ / ۱۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۵۳

دست را به سوی ما دراز کن، ما احتیاج به امیر و حاکم داریم، حضرت در پاسخ آنان فرمود:

«این در اختیار شما نیست، این در اختیار اهل بدر است، هر کس را که اهل بدر به حکومت وی رضایت دادند او خلیفه است.»

آنگاه هیچ یک از کسانی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند باقی نماندند مگر اینکه به نزد علی (ع) آمده و گفتند: ما هیچ کس را سزاوارتر از تو برای خلافت نمی‌دانیم، دست را به سوی ما دراز کن تا با تو بیعت

کنیم، آنگاه همه با آن حضرت بیعت کردند.» (۴۱)

این عبارت بسیار صریح است در اینکه انتخاب، حق دستة خاصی است.

۵- در کتاب الامامه و السياسة ابن قتیبه

قریب به این مضمون آمده است:

«... آنگاه مردم برخاستند و در منزل علی (ع) گرد آمدند و به وی گفتند، ما با تو بیعت می کنیم، دستت را به سوی ما دراز کن، ما نیازمند فرمانروا هستیم و تو برای این منصب از همه سزاوارتری. حضرت فرمود: «این در اختیار شما نیست، تعیین این منصب در اختیار اهل شوری و اهل بدر است پس کسی که اهل شوری و شرکت کنندگان در جنگ بدر به خلافت وی رضایت دادند، او خلیفه مسلمانان است، آنگاه ما گرد می آییم و درباره این امر می اندیشیم و بدین گونه از بیعت با آنان انکار ورزید.» (۴۲)

۶- و در کامل ابن اثیر ضمن گفتگوی امیر المؤمنین (ع) با فرزندش امام حسن (ع)

آمده است:

«و اما گفتار تو که می گویی: «بیعت نکن تا سایر شهرها بیعت کنند» بدان که تصمیم گیری در ارتباط با این امر با مردم اهل مدینه است و ما کراهت داریم که آن را ضایع گذاریم.» (۴۳)

ظهور این کلام در اینکه آن حضرت تعیین خلافت را مخصوص افراد به خصوصی دانسته آشکار است. بلی احتمال بسیار دوری نیز وجود دارد که آن حضرت در این کلام

(۴۱). لیس ذلک الیکم، انما ذلک الی اهل بدر، فمن رضی به اهل بدر فهو خلیفه. تاریخ الخلفاء / ۱۰۹.

(۴۲). لیس ذلک الیکم، انما هو لاهل الشوری و اهل البدر، فمن رضی به اهل الشوری و اهل البدر فهو الخلیفه فنجتمع و ننظر فی هذا الامر ... الامامه و السياسة ۱ / ۴۷.

(۴۳). و اما قولک: «لا تبایع حتی یبایع اهل الامصار» فان الامر، امر اهل المدینه و کرهنا ان یضیع هذا الامر.

کامل ابن اثیر ۳ / ۲۲۳.

و نیز در آن جمله که فرمود

«مردم پیرو مهاجرین و انصار هستند» قصد اخبار داشته نه «انشاء» یعنی آن حضرت پس از آنکه به وسیله نص امامت برای وی تثبیت شده بوده می خواسته اند بیان دارند که بیعت اهل مدینه در تثبیت این امر و از بین بردن اختلافات جامعه کافی است، زیرا مردم قهرا تابع مردم مدینه هستند و دیگر نیازی به بیعت مردم سایر شهرها نیست و آن حضرت نمی خواسته اند بفرمایند امامت به وسیله بیعت منعقد می شود و این حق، تنها در اختیار مردم مدینه است و این مطلبی است شایان تأمل.

۷- در تاریخ طبری به هنگام نقل وقایع بعد از کشته شدن عثمان آمده است:

«آنگاه که مردم مدینه گرد آمدند اهل مصر به آنان گفتند: شما اهل شوری هستید و شما رهبری را مشخص می کنید و نظر شما مورد قبول همه مسلمانان است، یک نفر را به این مقام منصوب کنید و ما از شما پیروی می کنیم، آنگاه عموم مردم گفتند ما به امامت علی بن ابی طالب، راضی هستیم.» (۴۴)

نظیر این مطالب در کامل ابن اثیر نیز آمده است (۴۵).

۸- پیش از این در پاسخ سید الشهداء (ع) به نامه های مردم کوفه

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۲، ص: ۳۵۴

خواندیم که فرمود:

«من برادر و پسر عمو و فرد مورد اعتماد از اهل بیتم مسلم بن عقیل را نزد شما فرستادم، اگر او برای من نوشت که نظر افراد با شخصیت و با فضل و درایت شما همان است که فرستادگان شما گفته اند و در نامه های شما خواندم. من بدون تأخیر به سوی شما حرکت می کنم.» (۴۶)

و روایات و سخنان دیگری که ظهور در اختصاص شوری و بیعت به مهاجرین و انصار، یا به اهل مدینه، یا شرکت کنندگان در جنگ بدر، یا افراد با درایت و فضل، دارد و بیانگر این است که رهبر، با نظر و صلاحدید آنان مشخص می شود و نیازی به بیعت و رضایت سایر مردم نیست.

چگونگی تبیین و تفسیر روایات فوق:

تبیین و تفسیر این روایات را در یک نظر کلی در چند محور می توان بیان نمود:

(۴۴). تاریخ طبری ۶/ ۳۰۷۵، چاپ لیدن.

(۴۵). کامل ابن اثیر ۳/ ۱۹۲.

(۴۶). و انی باعث الیکم اخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل فان کتب الی انه قد اجتمع رأی ملتکم و ذوی الحجی و الفضل منکم علی مثل ما قدمت به رسلکم و قرأت فی کتبکم فانی اقدم الیکم و شیکا. ارشاد مفید/ ۱۸۵، کامل ابن اثیر ۴/ ۲۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۵۵

الف: همه این روایات و روایتهای نظیر آن که در فصل بیعت خوانده شد را می توان حمل بر تقیه نمود، یا اینکه آنها را از باب

جدل دانست. و ما پیش از این گفتیم که امامت امیر المؤمنین (ع) و ائمه معصومین (ع) طبق اعتقاد ما به وسیله نص ثابت بود و در صورت نبودن نصب امامت با انتخاب و بیعت ثابت می شود، پس مفهوم جدل در این روایات به معنی تسلیم غیر حق شدن نیست بلکه محاجه و جدال با دشمن با این فرض است که نصبی در کار نباشد و نیاز به انتخاب و رأی و نظر مردم باشد.

ب- طبع مشورت اقتضا دارد که فرد مشاور از اهل خبره و اطلاع باشد، بویژه در مسائل مهمه ای نظیر حکومت و ولایت، پس هر کس نمی تواند در شوری و انتخاب والی شرکت کند، بلکه فرد انتخاب کننده باید خود، دانا و عادل و خردمند باشد. چنانچه ماوردی و ابی یعلی نیز اینگونه معتقد بودند.

مهاجرین و انصار، از آن جهت که در همهء مواقف و مراحل در مدینه با پیامبر اکرم (ص) بودند و با سنتها و اهداف آن حضرت آشنایی داشتند، امتیاز تعیین خلیفه برای آنان بود و امتیاز «بدریون» نیز طبق آنچه در برخی روایات آمده، شاید به همین جهت بوده که آنان پیشگامان و پیشتازان صحابه بودند و وقوف و اطلاعیان (نسبت به مسائل و اشخاص) بیشتر و پایداری شان بر صفت عدالت و دفاعشان از حق و اظهار آن افزونتر از سایرین بوده است.

به طور خلاصه [طبق این استدلال] انتخاب والی به اهل خبره و اهل حل و عقد ارتباط می یابد، نه به همهء مردم، و حکمت آن نیز این است که این امر یکی از امور تخصصی است نظیر سایر امور تخصصی که باید به اهل و متخصصش مراجعه

شود.

ج- اینکه گفته شود: انتخاب والی حق همه مردم است نه مخصوص دسته خاص، و لکن واجب است انتخابات در دو مرحله انجام گیرد، مردم افراد خبره عادل را برگزینند و خبرگان رهبر و حاکم را از بین خویش انتخاب کنند.

چرا که شناخت همه مردم از شخص واحد و اطلاع از حقیقت حال وی. و انتخاب او به صورت مستقیم، ممکن است با برخی از پی آمدها مواجه گردد، زیرا شاید اکثر مردم نسبت به سیاست و اهل آن ناآگاه باشند، یا اینکه عواطف آنی و تبلیغات در آنها مؤثر واقع شود یا اینکه دارای تدین و تقوای لازم نباشند، در نتیجه آراء آنان را با تطمیع و وعده های پرزرق و برق خریداری کنند، یا اینکه فاقد قدرت و شجاعت روحی باشند و انواع تهدیدها در آنها مؤثر واقع شود، پس به اینگونه انتخابات عمومی اطمینان و اعتمادی باقی نماند.

از این رو، به ناچار در این شرایط باید انتخاب، حق ویژه ای برای افراد خبره و اهل

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۵۶

حل و عقد به شرط تقوی و عدالت باشد و مردم، خبرگان را انتخاب کنند و به انتخاب و نظر آنان رضایت دهند.

از سوی دیگر روشن است که شناخت هر فرد نسبت به یک نفر از اهل محله و منطقه خود جدا ساده تر و آسان تر است، بلکه در زمانهای گذشته، شرکت همه مردم در انتخابات به خاطر دوری مسافت و نبودن وسایل، به طور کلی امکان پذیر نبوده، چنانچه امیر المؤمنین (ع) فرمود:

«اگر امامت جز با حضور همه مردم میسر نگردد. پس راهی برای دستیابی به آن در دست نیست.» (۴۷)

اما انتخاب مهاجرین و انصار که

پیشگام در اسلام و مورد رضای مردم بوده اند در آن شرایط، خود در حکم انتخاب در دو مرحله است. لکن در زمانهای ما که امکان شرکت همه مردم در انتخابات وجود دارد. الزاما باید افراد خیره عادل خود را کاندیدا کنند و مردم از میان آنان، افراد مورد قبول خویش را انتخاب کنند، آنگاه رهبر و امام جامعه را برگزینند، چنانچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز اینگونه پیش بینی شده است.

خلاصه کلام اینکه چون امر حکومت، امر همه مردم است پس واجب است رضایت و بلکه شرکت همه مردم را همراه داشته باشد و لو در دو مرحله. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (۴۸) - کارهای آنان بین آنان به مشورت است» و ظاهرا مرجع ضمیر «آنان-هم» هر دو یکی است. پس همانگونه که امر، امر همه مردم است، مشورت نیز باید با همه آنان باشد.

بلی، ظاهر برخی از روایات که خوانده شد چه بسا با این معنی همراه نباشد، زیرا ظاهر آنها این بود که انتخاب والی از وظایف اهل حل و عقد است و به طور کلی ارتباطی با مردم ندارد و وظیفه آنان قبول و اطاعت است و لکن احتیاط در مسأله و دقت در استحکام حکومت، اقتضا می کند که همه مردم در انتخاب رهبرشان سهیم باشند اما در دو مرحله.

برای اینکه جمع بین هر دو حق و هر دو دسته از ادله شده باشد، مگر اینکه همه یا اکثریت مردم به درجه بالایی از قدرت عقلی و رشد سیاسی و عدالت و تقوی رسیده باشند که بتوان انتخابات را در یک مرحله انجام داد، که در

(۴۷). لئن كانت الامامه لا تتعقد حتى تحضرها عامه الناس فما الى ذلك سبيل. نهج البلاغه فيض / ۵۵۸، لح / ۲۴۸، خطبة ۱۷۳.

(۴۸). شوری (۴۲) / ۳۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۵۷

حل و عقد هستند و این نکته ای است شایان تأمل آنگاه اگر ما انتخاب را حق همه مردم دانستیم، بی تردید همه طبقات جامعه اعم از غنی و فقیر، پیر و جوان، سیاه و سفید، اشراف و پا برهنه ها همه با هم برابرند نظیر سایر احکام اسلام از ازدواج و طلاق و ارث و حدود و قصاص و دیات و سایر احکام اجتماعی اسلام. چرا که جایی برای اختلافات طبقاتی در اسلام نیست.

بلکه در این جهت هیچ فرقی بین زن و مرد هم وجود ندارد، چرا که اختلاف این دو در برخی احکام به خاطر دلیل خاصی، دلیل بر کشیده شدن آن به این مسأله خاص نیست و قاعده نیز تساوی بین زن و مرد را می طلبد، مگر اینکه در موردی خلاف آن ثابت گردد. راز این نکته نیز این است که ولایت و حکومت برای نظام همه جامعه است و زن نیز نیمی از جامعه را تشکیل می دهد. چنانچه این معنی آشکار است. علاوه بر این انتخاب حاکم از قبیل و کیل گرفتن است و بدون هیچ اشکال زن نیز می تواند برای خویش، و کیل انتخاب کند.

اما آنچه پیش از این گفته شد که زنان نمی توانند رهبری جامعه را به عهده بگیرند دلالت بر این معنی ندارد که آنان نمی توانند در کنار مردان، رأی داشته باشند، چرا که فرق بین این دو مقام آشکار است. پیامبر

اکرم (ص) پس از فتح مکه علاوه بر مردان به دستور خداوند متعال با زنان نیز بیعت کرد، چنانچه در قرآن کریم آمده است «۴۹» و ما پیش از این، آن را مورد بحث قرار دادیم، مگر اینکه گفته شود بیعت با آن حضرت، بیعت اطاعت و تسلیم بود نه بیعت انتخاب و تعیین، و ما پس از آن حضرت (ص) جایی را سراغ نداریم که برای تعیین والیها، زنان در بیعت شرکت داشته باشند. «۵۰»

اما آنچه از پیامبر اکرم (ص) وارد شده که مشورت با زنان را مورد نهی قرار می داد. اگر بخواهیم شامل این مورد نیز بدانیم صحیح نیست. زیرا این مورد (تعیین رهبری) متعلق به کل نظام است که زن نیز جزئی از آن محسوب می شود، چنانچه پیش از این گفته شد.

محتمل است که نهی از مشورت زنان مختص به مواردی باشد که مشورت، مقدمه تصمیم گیری در امور مهمه است و تنها بخواهد به مشورت آنان اکتفا شود، چرا که در زنان، احساس بر فکر غلبه دارد و نمی توان در تصمیم گیریها به فکر آنها به تنهایی اکتفا کرد و این مطلبی است شایان تأمل.

(۴۹). ممتحنه (۶۰) / ۱۲.

(۵۰). البته طبق فرموده امیر المؤمنین (ع) برای بیعت با آن حضرت، دختران نوجوان نیز شرکت کردند: «و حسرت الیها الکعب» نهج البلاغه خطبه ۲۲۹، مگر اینکه گفته شود خلافت آن حضرت به وسیله نص معین شده بوده است. (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۵۸

اما اگر ما علم و تدبیر و عدالت را در انتخاب کنندگان، شرط دانستیم چنانچه بحث آن خواهد آمد، بدون تردید بین دارنده این ویژگیها و فاقد آنها باید تفاوت قائل

مسئله نهم: مشکل انتخابات و پایمال شدن حقوق اقلیت:

از امور دیگری که به وسیله آن، به شوری و انتخاب اشکال وارد می شود، این است که معمولاً- در اینگونه امور، اتفاق آراء حاصل نمی شود و اگر بخواهیم نظر اکثریت را مورد عمل قرار دهیم به خصوص اکثریت نسبی و یا نصف به علاوه یک را، در آن صورت موجب پایمال شدن حقوق اقلیت می گردد.

با اینکه در خبر کناسی از امام محمد باقر (ع) روایت شده که فرمود:

«حقوق مسلمانان در مسائلی که مابین خودشان است باطل و ضایع نمی شود». «۵۱»

و در خبر ابن عبیده از امام باقر (ع) آمده است که فرمود:

«حق مرد مسلمان باطل نمی شود» «۵۲».

علاوه بر اینها کمتر اجتماعی یافت می شود که در آن افراد غایب و ناتوان و کسانی که پس از انتخاب به دنیا آمده اند [یا به سن رأی دادن رسیده اند] یافت نشود. پس چگونه انتخاب دیگران نسبت به اینان نافذ است؟ و چگونه در اموال عمومی که خداوند متعال برای همه مردم آفریده، نظیر معادن، بیابانها و جنگلها و مانند آن، حقوق آنان محفوظ خواهد ماند؟

البته این اشکال در امام منصوب از جانب خداوند متعال، وارد نیست چرا که ذات باری تعالی مالک الملوک است و حکم او بدون تردید در حق همه نافذ و جاری است.

اما ممکن است از این اعتراض و اشکال بدین گونه پاسخ گفت که انسان بالطبع اجتماعی است و برای وی گذشته از زندگی فردی و خانوادگی زندگی اجتماعی نیز هست و زندگی او تمامت نمی یابد مگر در سایه امکانات اجتماعی. و لازمه استقرار و نظام یافتن جامعه، محدود شدن آزادیهای فردی در چارچوب مصالح اجتماعی است. و ورود انسان در زندگی اجتماعی و

در سایه امکانات جامعه طبعاً اقتضا دارد که به همه لوازم آن ملتزم باشد و هنگامی که دو فکر مختلف در حفظ نظام و تأمین مصالح اجتماعی وجود داشته باشد، حفظ

(۵۱). لا تبطل حقوق المسلمین فیما بینهم. وسائل ۱۴ / ۲۱۰، ابواب عقد نکاح، باب ۶، حدیث ۹.

(۵۲). لا تبطل حق امری مسلم. وسائل ۱۹ / ۶۵، ابواب قصاص، باب ۳۵، حدیث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۵۹

نظام و استقرار آن قهراً متوقف بر ترجیح یکی از آنها بر دیگری است در مقام عمل، و در این صورت چاره ای جز ترجیح دادن اکثریت بر اقلیت نیست. سیره عقلاً نیز همواره در همه زمانها و کشورها چنانچه پیش از این گفته شد بر همین منوال بوده است، زیرا عمل به نظر اقلیت ترجیح مرجوح بر راجح است و عقل به زشتی آن حکم می کند.

پس اقلیت که در جامعه زندگی می کند به همین دلیل که در درون جامعه است، گویا خود را ملتزم به قبول فکر اکثریت در مقام عمل و کوتاه آمدن از فکر خویش در مقام تراحم دو فکر می داند. پس در حقیقت یک نوع وحدت نظر و قرارداد نسبت به عمل طبق نظر اکثریت وجود دارد، اگر چه اقلیت فکر اکثریت را از اساس باطل بداند. نظیر آنچه که انسان تبعیت دولت و کشور به خصوصی را درخواست می کند، که این درخواست مقتضی التزام به مقررات آن کشور و دولت نیز هست، یا اینکه انسان در مؤسسه ای تجاری که دارای برنامه های خاصی است سهام شود که نفس همین شرکت وی در این مؤسسه التزام به آئین نامه و اساسنامه آن را در بر دارد.

طور خلاصه، برای هر یک از اقسام زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی لوازم و احکام ویژه ای است که التزام به آن و ورود انسان به هر یک از آنها التزام به لوازم و آثار آن نیز می باشد. پس همانگونه که اقدام به تشکیل خانواده التزام به آثار آن از قبیل محدود شدن آزادیهای فردی و تعهد به ادای حقوق خانواده اعم از همسر و فرزندان را به دنبال دارد. ورود در زندگی اجتماعی و بهره وری از امکانات آن، التزام به لوازم آن از جمله قبول فکر اکثریت و ترجیح آن به هنگام تراحم در مسائل مختلف اجتماعی است که از مهمترین آنها مسأله انتخاب حاکم جامعه نیز هست. و این امری است که خردمندان جامعه به آن اعتراف داشته و برای حل مشکل آن را انتخاب کرده اند، چرا که امر دایر است بین از هم پاشیدگی نظام یا عمل به یکی از دو فکر. راه اول از اموری است که عقلا و شرعا جایز نیست. پس جز عمل به نظر اکثریت راه دیگری باقی نمی ماند، چرا که آراء اکثریت به دو دلیل بر آراء اقلیت ارجحیت دارد، چنانچه پیش از این گفته شد.

و ما به تفصیل گفتیم که سیره عقلا همواره بر این شیوه استمرار یافته که حاکم را به وسیله انتخاب، مشخص می کرده اند، و دلایل بسیاری اقامه کردیم که شارع مقدس نیز به هنگام نبودن نص، این شیوه را امضا فرموده است. و گفتیم حصول اتفاق بر حاکم خاص از اموری است که اگر نگوییم عادتاً چنین چیزی اتفاق نمی افتد، بسیار کم اتفاق می افتد. پس جایی برای حمل ادله بر این صورت (صورت

اتفاق) باقی نمی ماند و ناچار، اکثریت برای

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۶۰

تعیین حاکم کافی است و شارع حکیم نیز این سیره را با همه لوازم آن مورد تأیید و امضا قرار داده است.

آنگاه اگر گفتیم انتخاب در یک مرحله و به صورت مستقیم انجام می گیرد، پس مراد به اکثریت، اکثریت همه جامعه است و اگر گفتیم در دو مرحله صورت می گیرد، پس مراد به آن در مرحله اول اکثریت جامعه (برای انتخاب خبرگان) و در مرحله دوم اکثریت اهل خبره (برای تعیین حاکم) است.

و همان گونه که در تعیین حاکم معمولاً صد در صد آراء به دست نمی آید، اینکه در انتخابات، افراد غایب و ناتوان و کسانی که پس از انتخاب به دنیا آمده اند حضور داشته باشند نیز عملاً غیر ممکن است، بویژه در جوامع بزرگ. پس از این راه نیز دانسته می شود که انتخاب اکثریت نسبت به اقلیت و افراد غایب و ناتوان، و متولدین پس از انتخابات نیز نافذ است. همه اینها بدین جهت است که سیره عقلا- بر این اساس جریان یافته و شارع حکیم نیز با توجه به ادله ای که خواننده شد، آن را امضا فرموده است.

از سوی دیگر، راز و رمز همه این مسائل در این است که جامعه به عنوان جامعه، نزد عقلا- دارای مقررات و قوانین ویژه ای است که بدون در نظر گرفتن و رعایت آنها، نظم و آرامش در آن برقرار نخواهد شد. و فرض این است که شارع مقدس نیز به خاطر حفظ نظام و حقوق مردم در حد امکان، آن قوانین را مورد امضاء و تأیید قرار داده است و اینکه احیاناً

اقلیت و یا افراد ناتوان در پرتو اجرای این مقررات زیان می بینند، با توجه به دستاوردهایی که به برکت زندگی در اجتماع می یابند، سود آن به مراتب بیشتر از زیانی است که متوجه آنان شده و «کسی که سود می برد، زیان نیز متوجه اوست» این چیزی است که وجدان و عقل بر ضرورت آن گواهی می دهد.

پیش از این نیز دانسته شد که آنچه بهتر و به احتیاط نزدیکتر است، این است که انتخاب والی در دو مرحله انجام پذیرد، عموم مردم، افراد خبره عادل را انتخاب کنند و خبرگان، رهبر و والی را. از سوی دیگر، خردمندی و عدالت افراد خبره و نیز والی اقتضا دارد که حقوق افراد غایب و ناتوان و کسانی که پس از انتخاب به دنیا آمده اند را، حتی در ثروتهای عمومی و معادن و بیابانها و نظایر آن، رعایت کنند. و این نکته ای است در خور توجه.

اگر گفته شود: در قرآن کریم آیات بسیار زیادی وارد شده که علم و عقل را از اکثریت نفی نموده، نظیر گفتار خداوند سبحان که می فرماید:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۶۱

﴿قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهُا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ «۵۳» - بگو علم آن (قیامت) نزد خداوند است و لکن اکثر مردم نمی دانند.

و نیز نظیر این آیه که می فرماید:

﴿وَ لَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ «۵۴» - و لکن آنان که کافر شدند به خدا دروغ می بندند و اکثر آنان در نمی یابند.

و آیات شریفه دیگری از این قبیل، پس با توجه به این آیات چگونه می توان اکثریت را معتبر دانست و ولایت را با آن ثابت نمود؟

در پاسخ

باید گفت: با مراجعه به همین آیات مشخص می شود که از اکثریت در مواردی نفی صلاحیت شده که مسائل مربوط به مسائل غیبی است و آگاهی به آن از مردم پوشیده نگاه داشته شده است.

نظیر صفات و افعال خداوند متعال و مسائل مربوط به قضا و قدر و خصوصیات قیامت، یا در اموری که مردم بی ملاک از همدیگر تقلید می کرده اند و یا عاداتهای زمان جاهلیت که مخالف عقل و وجدان بوده و اموری همانند اینها.

پس این آیات، شامل پیمانها و مقررات اجتماعی که در استقرار نظام جامعه گریزی از آن نیست، نمی گردد و در این مسائل مجالی نیز برای تقدیم اقلیت بر اکثریت نیست.

و چگونه می توان ملتزم به آن گردید و حال آنکه، «تعطیل حکومت» یا «مقدم داشتن مرجوح بر ارجح» لازم می آید که بطلان هر دو آشکار است. حال اگر ما فرض کنیم که اطلاق این آیات، شامل مسائل حقوقی و اجتماعی نیز می گردد و از آنها منصرف نیست باید گفت اقلیت عالم عاقل، جدا و متمایز از جامعه نیست بلکه در میان اقشار جامعه پراکنده است. پس هنگامی که جامعه در انتخابات به اقلیت و اکثریت تقسیم گردید، به ناچار تعداد اهل علم و عقل، در طرف اکثریت بیشتر از طرف اقلیت است. پس در آن صورت نیز رجحان با طرف اکثریت است و این برای کسی که در مسائل بیندیشد روشن است. در این ارتباط بجاست به آنچه ما، در مسأله هشتم نگاهشیم مراجعه شود، چرا که هر دو مسأله در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر هستند.

(۵۳). اعراف (۷) / ۱۸۷.

(۵۴). مائده (۵) / ۱۰۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۶۲

مسأله دهم: اگر افراد اندیشمند و صالح در طرف اقلیت باشند چه باید کرد؟

اگر ما ملاک

اکثریت را پذیرفتیم - چنانچه نظر ما نیز همین بود - در صورتی که افراد اندیشمند و خوش فکر و افراد با فرهنگ و درستکار در طرف اقلیت باشند و افراد همج‌الرعی و کم خرد در طرف اکثریت - چنانچه شاید در بسیاری از کشورها اینگونه باشد - حال آیا اکثریت این چنانی را باز می‌توان بر اقلیت صالح ترجیح داد؟ به عبارت دیگر آیا در این شرایط، اعتبار به کمیت است یا کیفیت؟

ممکن است به این پرسش، اینگونه پاسخ داد که امکان چنین فرضی بسیار کم است.

زیرا ما انکار نمی‌کنیم که امکان دارد در یک زمان یا در یک مکان و منطقه خاص، اکثر مردم ساده و بی‌اطلاع از فنون سیاست باشند. یا در کردار و عمل، درستکار نباشند، اما اقلیت خوش فکر صالح نیز چنانچه پیش از این گفته شد متمایز و جدای از آنها نیست، بلکه اینگونه افراد در تمام جامعه پراکنده اند، و آنگاه که جامعه در مقام انتخاب به دو دسته تقسیم شدند به طور طبیعی آنان هم به دو دسته تقسیم شده و تعداد زیادی از آنان نیز در طرف اکثریت قرار می‌گیرند و در این صورت باز طرف اکثریت و لو به خاطر افراد صالح موجود در آن بر اقلیت ترجیح دارد.

اما اگر فرض کردیم (چنانچه فرض مسأله نیز همین است) که همه افراد اندیشمند و صالح در مقام انتخاب در یک طرف قرار گرفتند، در آن صورت ممکن است به این معنی قائل شد که اقلیت با این ویژگیها بر اکثریت غیر صالح مقدم است، بویژه اگر ما - چنانچه ماوردی و ابویعلی گفتند - برای شرکت کنندگان در انتخابات شرط علم و تدبیر و

عدالت را قائل شویم، یعنی در واقع ما انتخاب رهبر را حق اهل حل و عقد بدانیم. چنانچه بیان آن در مسأله هشتم گذشت.

ممکن است کلام امیر المؤمنین (ع) که می فرماید: «شوری برای مهاجرین و انصار است اگر آنان بر فردی وحدت نظر پیدا کرده و او را امام خواندند مورد رضایت خداوند نیز هست» (۵۵) را نیز بر همین فرض مسأله حمل کنیم، چرا که مهاجرین و انصار به ویژه کسانی که از آنان در جنگ بدر شرکت داشتند، به مذاق شرع و به سیاست اسلام واقف بوده و از سایر نومسلمانان که هنوز اسلام در اعماق دل‌هایشان ریشه ندوانده بود، کاملاً متمایز بودند و در اینجا نکته ای است شایان تأمل.

(۵۵). و انما الشوری للمهاجرین و الانصار، فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان ذلک (لله) رضا. نهج البلاغه فیض / ۸۴۰، لِح / ۳۶۷، نامه ۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۶۳

مسأله یازدهم: اموری که مردم، خود اختیار آن را ندارند چگونه به حاکم واگذار می کنند؟

اگر اموری وجود داشته باشد که هر یک از مردم نتوانند عهده دار آن شده و به طور مستقیم آن را انجام دهند، نظیر اجرای حدود و تعزیرات، قضاوت، صدور احکام حکومتی در موارد اضطرار و امور دیگری همانند اینها، پس چگونه حاکم منتخب از سوی مردم می تواند عهده دار آن شود، با اینکه وی فرع مردم و منصوب از سوی آنان است، و فرع، هیچ گاه بر اصل زیادت نمی یابد؟

ممکن است از این اشکال، اینگونه پاسخ داد که تکلیفهای شرعی بر دو قسم است:

تکلیفهای فردی و تکلیفهای اجتماعی. مثلاً نماز، تکلیف فردی است، اگر چه خطاب در آن با لفظ عموم و جمع آمده است. از باب نمونه: «أَقِمْوا الصَّلَاةَ*» (۵۶) - نماز را

پای دارید» که در آن لفظ «اقیموا» امرهای متعدد به تعداد همه افراد مکلف به خواندن نماز را در بر دارد و عام در اینجا «عام استغراقی» است و اما تکلیفهای اجتماعی، اینها وظایفی هستند که در آن جامعه، مورد خطاب قرار گرفته و در آن مصالح جامعه رعایت شده و عام در آن «عام مجموعی» است.

از باب مثال، فرمایش خداوند متعال که می فرماید: «وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» (۵۷) - دست مرد و زن دزد را ببرید» و نیز «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» (۵۸) - هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید». و نیز «وَ أَعِدُوا لَهُمْ مِمَّا اسْبَغْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» (۵۹) - برای مقابله با آنان (دشمنان) آنچه در توان دارید از نیرو و اسبهای چابک آماده کنید». و نیز «وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» (۶۰) - با همه مشرکان بجنگید چنانچه آنان به یکباره با شما می جنگند» و نظیر این آیات، روی سخن در آن، متوجه جامعه است و تکلیف به گردن جامعه به عنوان جامعه است و تکلیف متوجه فرد افراد نیست. پس به ناچار واجب است فردی که متصدی انجام این گونه امور می شود زمامدار جامعه و کسی که جامعه در وی متمثل و متبلور است، باشد، چه به جعل خداوند، این مقام به وی اعطا شده باشد، یا با انتخاب مردم.

(۵۶). روم (۳۰) / ۳۱ و سوره مزمل ۷۳ / ۲۰.

(۵۷). مائده (۵) / ۳۸.

(۵۸). نور (۲۴) / ۲.

(۵۹). انفال (۸) / ۶۰.

(۶۰). توبه (۹) / ۳۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۶۴

علاوه بر آن، اجرای هر یک از این تکلیفها نیاز

به تشخیص موضوع و بررسی جوانب مختلف مسأله دارد و دیدگاهها در اینگونه مسائل بسیار متفاوت است و بسیاری مردم از هواهای نفسانی به دور نیستند و در مواردی تصدی هر یک از آنها موجب درگیری و دشمنی و هرج و مرج می شود. پس به همین خاطر، شارع حکیم از اینکه هر کس از سوی خود بخواهد اینگونه امور را به عهده بگیرد جلوگیری فرموده و برای قطع ریشه فساد و اختلاف، انجام آنها را به عهده نماینده جامعه قرار داده است. و شما ملاحظه می فرمایید که عقلای جامعه، اموری که در آن آراء مختلف به وحدت نمی رسند و نظرها در آن متفاوت است را به یک شخص مورد اعتماد و مورد قبول همه، واگذار می کنند و نسبت به آنچه او حکم کند رضایت و تسلیم خود را اعلام می دارند، و بدین گونه نزاع و کشمکش را از بین می برند و این مطلبی است که سیره عقلا بر آن استقرار یافته است.

خلاصه کلام اینکه شارع حکیم به خاطر رعایت مصالح جامعه، اینگونه تکلیفها را به عهده جامعه گذاشته، پس واجب است انجام آن را نماینده جامعه و کسی که زمامدار امور است به عهده بگیرد. چه از سوی خداوند منصوص باشد و چه با انتخاب مردم منصوب.

پس افراد، از سوی خود نمی توانند انجام اینگونه امور را به عهده بگیرند، زیرا تکلیف متوجه آنان نیست، و اگر مبادرت به انجام آن کنند موجب کشمکش و درگیری است. و بدین گونه اشکال از ریشه و اساس مرتفع می گردد.

مسأله دوازدهم: اگر اکثریت مردم در انتخابات شرکت نکردند تکلیف چیست؟

اگر اکثریت مردم از انتخابات سرباز زده و از شرکت در آن استنکاف ورزیدند، تکلیف چیست؟ آیا انتخاب اقلیت

کافی است و نظر آنان برای همه نافذ است؟ یا اینکه باید اکثریت را برای شرکت در انتخابات مجبور نمود؟

ممکن است از این مسأله بدین گونه پاسخ گفت: پس از آنکه ما ضرورت حکومت را ثابت کردیم و به خاطر حفظ حقوق و اجرای واجبات الهی حکومت را از مهمترین واجبات به شمار آوردیم، در این صورت اگر حاکمی از سوی خداوند متعال مشخص شده باشد که واجب است از وی اطاعت نمود، و الّا بر افراد واجد شرایط واجب است خود را برای این مسئولیت کاندیدا نموده و بر سایر مسلمانان نیز واجب است برای تعیین و انتخاب وی تلاش و کوشش کنند و سرباز زدن از چنین وظیفه ای مصیبتی است بزرگ. پس در فرض مذکور حاکمی که از قبل منتخب و مشخص شده می تواند مردم را برای شرکت در انتخابات

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۶۵

مجبور کند.

چنانچه در زمان ما، در برخی از کشورها این شیوه متعارف و معمول است. و اگر بر فرض، امکان چنین اجباری وجود نداشت و اکثریت مردم از شرکت در انتخابات سرباز زده و تعداد کمی از آنان در انتخابات شرکت کردند، در این صورت اگر فرد مورد انتخاب آنان (اقلیت) فرد واجد شرایطی باشد بر اکثریت واجب است یا از وی تبعیت کرده و تسلیم او شوند، یا فرد واجد شرایط دیگری را انتخاب کنند و در صورتی که راه اول را برگزیدند همین اظهار تسلیم و اطاعت در حقیقت، انتخاب وی محسوب می گردد. و اگر همه مردم از شرکت در انتخابات سرباز زدند و اجبار آنان نیز امکان پذیر نیست، هر کسی که واجد شرایط است

واجب است از باب حسبه، وظایف حکومت را به صورت وجوب کفایی به عهده بگیرد و بر دیگران نیز واجب است در این امر، او را یاری دهند- چنانچه بحث آن، پس از این خواهد آمد. و ظاهراً پس از آنکه ما ضرورت حکومت و عدم جواز تعطیل آن در هر عصر و زمان را بیان داشتیم، پاسخ این مسائل، واضح و آشکار است.

مسئله سیزدهم: تصدی وظایف حکومت از باب حسبه

در صورتی که مردم برای انتخاب حاکم اقدام نکنند و اجبار آنان به تعیین حاکم نیز امکان پذیر نباشد، و ما به نصب فقها از سوی ائمه (ع) نیز قائل نشدیم، در این شرایط آیا امور عمومی جامعه بلا تکلیف می ماند، یا از باب حسبه بر هر یک از فقها، واجب است در حد امکان برخی از این امور را به عهده بگیرند؟

در پاسخ به این پرسش نیز باید گفت: در اینکه فقهای واجد شرایط، امور بی سرپرست را از باب حسبه واجب است به عهده بگیرند، ظاهراً اشکالی وجود ندارد، به خصوص اگر مسلم شود که شارع مقدس به معطل و رها ماندن اینگونه امور در هیچ زمان و مکان رضایت نداده است و باید دانست که امور حسبیه در اموری جزئی نظیر حفظ اموال غایب و ناتوان منحصر نیست، زیرا حفظ نظام و حراست از مرزهای مسلمانان و دفع شر دشمنان از آنان و از سرزمینهایشان و گسترش معروف و ریشه کن کردن منکر و فساد از جامعه از مهمترین فرایض و از امور حسبیه است که شارع حکیم به مهمل ماندن آن قطعاً راضی نیست.

پس کسی که بتواند اینگونه امور یا برخی از آنها را انجام دهد قیام به آن

واجب است و اگر یکی از فقها، انجام این امور را به عهده گرفت علاوه بر مردم بر سایر فقها نیز واجب است وی را یاری دهند. و شگفتی از کسی است که برای نگهداری مال اندک صغیر و غایب از باب حسبه اهتمام می ورزد، اما نسبت به حفظ کیان اسلام و نظام مسلمانان و مرزها و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۶۶

سرزمینهایشان بی تفاوت است، آیا این یک نوع کج فهمی، و دور ماندن از جوهره و اهداف شرع مقدس اسلام نیست؟!

پس به طور قطع، فقهای عادل و واجد شرایط، برای انجام این امور صلاحیت دارند. به خاطر اینکه آنان برای حکومت، صالح، و شرایط آن را- آنگونه که از دلایل گذشته مشخص شد- دارا هستند. پس اینان بر دیگران مقدم اند. چنانچه مخفی نیست

اگر گفته شود: در صورتی که بگوئیم شئون حکومت در هیچ شرایطی تعطیل بردار نیست و اگر نص و انتخاب وجود نداشته باشد، واجب است فقها از باب حسبه، انجام آن را به عهده بگیرند، ممکن است کسی بگوید، در این صورت دیگر جایی برای وجوب انتخاب مردم باقی نمی ماند، زیرا بنا بر تعطیل نشدن حکومت است [و با تصدی فقها، حکومت تعطیل نشده است].

در پاسخ باید گفت: تحقق و فعلیت حکومت نیاز به نیرو و قدرتی دارد که حاکم به اتکای آن بتواند حدود را اجرا و احکام را عملی نماید و واضح است که بیعت و انتخاب مردم از اموری است که موجب قوت و عظمت حکومت می شود. و اما آن کسی که از باب حسبه، اینگونه امور را به عهده گرفته در بسیاری از موارد قدرت اجرایی نمی یابد، و

خواه ناخواه بسیاری از شئون حکومت معطل می ماند. [پس به هر حال وجوب اقدام امت بر انتخاب به حال خود باقی است] و این نکته ای است شایان توجه.

مسئله چهاردهم: آیا انتخاب حاکم، عقد جایز است یا عقد لازم؟

آیا انتخاب والی «عقد جایز» از قبیل وکالت است که مردم هر وقت خواستند می توانند آن را فسخ و یا نقض کنند، یا عقد لازم است از قبیل خرید و فروش که نقض آن جز هنگام تخلف والی از شرایط و تعهداتش جایز نیست؟

این جانب زمانهای گذشته در حاشیه کتاب خویش، البدر الزاهر که در همان زمان به چاپ رسید مطالبی در این زمینه نگاشتم که عین عبارتهای آن، این چنین است:

«و اما انتخاب عمومی، انسان را به هیچ وجه از حق بی نیاز نمی کند و وجدان هیچ کسی را بر اطاعت از فرد منتخب اکثریت بر نمی انگیزاند، زیرا فرد انتخاب شده به منزله وکیل است و هیچ گاه موکل موظف به اطاعت از وکیل خویش نیست، بلکه هر وقت خواست می تواند او را عزل کند. این مطلب نسبت به اکثریت

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۶۷

است. و اما نسبت به اقلیت، مسئله روشن تر است، زیرا به حسب وجدان بر هیچ کس واجب نیست که از وکیل دیگری متابعت کند.

بر این اساس پس نظام مختل می شود و به ناچار باید برای جامعه سیاستمدار و رهبری باشد که به حسب وجدان، اطاعت او واجب و حکم او نافذ باشد. اگر چه در مواردی به ضرر محکوم علیه باشد. و چنین فردی جز کسی که از جانب خداوند متعال مشخص و تعیین شده و قدرت او از سلطنت مطلقه او، و لو با چند واسطه نشأت گرفته باشد، نیست. حکومت فردی

همانند فقیه عادل که از جانب ائمه (ع) منصوب شده که آنان نیز از سوی پیامبر خدا (ص) که خداوند او را اولی به مؤمنان از جانهای خودشان قرار داده، تعیین شده اند. «۶۱»

این آن چیزی بود که ما، در آن زمان نگاشته بودیم، و من در آن زمان می پنداشتم که انتخاب و بیعت در رهبری بی تأثیر است و برای صاحب آن، حقی را ثابت نمی کند، حتی در آن مورد که پیشوا از جانب خداوند منصوب نباشد چه رسد به آنجا که چنین نصب و نصی وجود داشته باشد.

اما تعمق در ادله اقامه دولت و حکومت، آیات و روایات بیعت، و استقرار سیره در این زمینه، و سایر دلایل که پیش از این مورد بحث قرار گرفت، ما را ملزم نمود که در صورت نبودن نص، صحت انتخابات را بپذیریم، و از آن جهت که درباره امیر المؤمنین و ائمه معصومین (ع) از فرزندان وی طبق اعتقاد ما دلایلی بر نصب آنها وجود دارد، پس با ظهور و حضور آنان جایی برای انتخاب و تعیین مردم وجود ندارد.

اما در زمانهای ما (عصر غیبت) چون بر نصب فرد به خصوصی نص وجود ندارد، پس انتخاب رهبر برای جامعه صحیح یا (به تعبیر درست تر) واجب است - به خاطر دلایلی که در این زمینه اقامه نمودیم - و این انتخاب و پیمانی که بین مردم و رهبر بسته می شود یک عقد و پیمان شرعی است که به حکم فطرت وفای به آن واجب است. علاوه بر گفتار خداوند متعال که می فرماید: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» «۶۲» - به پیمانهای خود وفا کنید».

و همان گونه که وجدان، ما را به اطاعت از امام منصوب

ملزم می‌کند به اطاعت از امام منتخب نیز ملزم می‌کند، زیرا طبع ولی امر بودن در صورتی که بر اساس حق باشد اقتضای اطاعت دارد، و گرنه امر تمام نیست و نظام سر و سامانی نمی‌گیرد. و شرع مقدس نیز با توجه

(۶۱). البدر الزاهر / ۵۵.

(۶۲). مائده (۵) / ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۶۸

به اینکه انتخاب را مورد امضاء قرار داده ما را ملزم به اطاعت می‌کند.

□
ما پیش از این در تفسیر آیه شریفه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ». (۶۳)

گفتیم که این آیه، هر کسی را که ولی امر به حق باشد شامل می‌گردد، اگر چه به وسیله انتخاب، مشخص شده باشد - البته در صورتی که وی واجد شرایط بوده و انتخاب او بر اساس صحیح صورت گرفته باشد - که می‌توان به آنجا مراجعه نمود (۶۴).

خلاصه کلام اینکه: بین امام منصوب، و امام منتخب بر فرض صحت انتخاب، و امضای آن توسط شرع مقدس، در حکم و قضاوت وجدان تفاوتی نیست.

علاوه بر این، انتخاب اگر چه شبیه وکالت و بلکه نوعی از وکالت به معنی اعم، یعنی واگذار کردن کار به دیگری است و امیر المؤمنین (ع) نیز در نامه خویش به گردآوردندگان خراج می‌نویسد: «شما خزانه دار رعیت، و وکلای امت و سفیران پیشوایان هستید». (۶۵) و لکن واگذار کردن کار به دیگران گاهی فقط اجازه تصرف دادن به دیگران است و گاهی نایب گرفتن است. بدین گونه که نایب وجود تنزیلی فردی است که وی را به نیابت گرفته و گویا عمل وی عمل اوست. و گاهی ایجاد ولایت و سلطه مستقل برای دیگری است یا قبول ولایت و سلطه وی.

نوع

اول وکالت، (یعنی اجازه تصرف دادن) در واقع عقد نیست. نوع دوم، طبق اجماعی که در این باره ادعا شده، عقد جایز است. و اما نوع سوم دلیلی بر عقد جایز بودن آن نیست بلکه اطلاق «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (۶۶) - به قراردادهای خود وفا کنید» اقتضا دارد که عقد لازم باشد. چگونه است و حال آنکه اگر انسان، شخص دیگری را برای انجام کاری اجیر کند، این نیز یک نوع وکالت همراه با لزوم قطعی است.

ما پیش از این در فصل بیعت گفتیم که «بیعت و بیع - خرید و فروش» از یک باب و از یک ریشه هستند. پس حکم بیعت، حکم معامله و خرید و فروش است و آن قطعا عقد لازم است [و فسخ آن بدون دلیل جایز نیست] علاوه بر آن، طبع ولایت نیز اقتضای لزوم و ثبات را دارد و الا نظام جامعه برقرار نخواهد ماند.

سیره عقلا نیز آثار لزوم بر ولایت مترتب می کند، به گونه ای که اگر کسی بیعت را

(۶۳). نساء (۴) / ۵۹.

(۶۴). جلد اول کتاب، بخش دوم، دلالت آیه اطیعوا الله ...

(۶۵). فانکم خز ان الرعیه و وکلاء الامه و سفراء الائمة. نهج البلاغه فیض / ۹۸۴، لح / ۴۲۵ نامه ۵۱.

(۶۶). مائده (۵) / ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۶۹

بشکنند مورد ندامت قرار می گیرد مگر اینکه والی از وظایف و تعهدات خویش تخلف کند [که آن مطلب دیگری است].

پیش از این نیز در خبر حلبی از امام جعفر صادق (ع) خواندیم که فرمود:

«کسی که از جماعت مسلمانان جدا شود و بیعت امام را بشکند خدا را با دست بریده ملاقات خواهد کرد» (۶۷).

و در نهج البلاغه آمده است:

«و اما حق من بر شما

وفای به بیعت است، و نصیحت در آشکار و نهان، و پاسخ گفتن آنگاه که شما را می خوانم و اطاعت آنگاه که شما را فرمان می دهم». «۶۸»

بلی، اگر انتخاب بر مدتی موقت باشد، ولایت نیز با پایان یافتن مدت به پایان می رسد، چنانچه مخفی نیست.

و امّا این مطلب که آراء اکثریت برای تعیین حاکم کافی است و اجرای آن حتی نسبت به اقلیت نافذ است، بحث آن پیش از این در مسأله نهم گذشت، و حاصل آن، این است که فرد با حضور و ورود خود در زندگی اجتماعی، به همه لوازم آن ملتزم می شود که یکی از آنها به هنگام تراحم نظر اقلیت با اکثریت، حاکمیت نظر اکثریت است. پس در حقیقت، اقلیت این مطلب را ملتزم شده که در مقام عمل از فکر خویش دست بردارد و نظر اکثریت را عمل کند، اگر چه طبق اعتقاد خود، آن را باطل بداند. و در واقع این نکته مورد توافق قرار گرفته که در جامعه، نظر اکثریت ملاک و مدار عمل باشد. پس از این جهت نیز (به لازم بودن عقد ولایت) اشکالی وارد نمی آید.

مسأله پانزدهم: انتخابات، و شرایط انتخاب کنندگان:

آیا در انتخاب کننده شرط خاصی وجود دارد، یا اینکه انتخاب، حق هر مسلمان ممیز و بلکه غیر مسلمانانی که در کشورهای اسلامی و در ذمه مسلمانان زندگی می کند نیز هست؟

(۶۷). من فارق جماعه المسلمین و نکث صفقه الامام جاء الی الله اجذم. کافی ۱ / ۴۰۵، کتاب الحجّه، باب ما امر النبی بالنصیحه لائمہ المسلمین، حدیث ۵.

(۶۸). و اما حقّی علیکم فالوفاء بالبیعه، و النصیحه فی المشهد و المغیب، و الاجابه حین ادعواکم و الطاعه حین آمرکم. نهج البلاغه فیض ۱۱۴،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۷۰

ماوردی در کتاب الاحکام السلطانیه می نویسد:

«فصل: پس چون وجوب امامت ثابت شد، باید دانست که: وجوب آن نظیر جهاد و طلب علم، وجوب کفایی است. پس آنگاه که فردی از میان مردم، انجام آن را به عهده گرفت وجوب آن از سایر مردم ساقط می گردد. و اگر کسی انجام آن را به عهده نگرفت دو دسته از مردم مشخص می شوند: دسته اول کسانی هستند که امام را انتخاب می کنند و دسته دوم اهل امامت هستند که از بین آنان، یک نفر به عنوان امام، انتخاب می شود ...

و اما کسانی که امام را انتخاب می کنند سه شرط در آنان معتبر است:

۱- عدالت، لازم است همه شرایط عدالت را دارا باشند.

۲- آگاهی و علمی که با آن، فرد صالح برای امامت را بر اساس شرایط معتبره بشناسند.

۳- رأی و حکمتی که منجر به اختیار و انتخاب کسی که برای امامت اصلح و به تدبیر مصالح مسلمانان داناتر و استوارتر است بشود.

و برای کسی که در شهر امام زندگی می کند (مرکز کشور) هیچ مزیتی بر کسانی که در سایر شهرها زندگی می کنند نیست. فقط این اندازه است که آنان متولی عقد امامت می گردند، عرفا نه شرعا، چرا که اینان مرگ امام قبلی را زودتر می فهمند، و نیز افراد صالح برای امامت در آن شهر بیشتر موجود هستند» (۶۹).

و قاضی أبو یعلای فراء در احکام السلطانیه می نویسد:

«تعیین امام، واجب کفایی است، مورد خطاب این وجوب دو دسته از مردم هستند: ۱- اهل اجتهاد (ظاهرا اختیار درست است) تا رهبر را انتخاب و اختیار کنند. ۲- کسانی که واجد شرایط

امامت هستند تا یکی از بین آنان، به عنوان امام منصوب شود.

اما اهل اختیار، در آنان سه شرط وجود دارد: ۱- عدالت ۲- علمی که به وسیله آن کسی که مستحق امامت است شناخته شود. ۳- دارای رأی و تدبیری باشند که منتهی به اختیار کسی شود که برای امامت اصلح است. و برای کسانی

(۶۹). الاحکام السلطانیة / ۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۷۱

که در شهر امام هستند مزیتی به افراد سایر شهرها نیست. و کسانی که در شهر امام هستند متولی عقد امامت می گردند، چون مرگ امام قبلی را زودتر می فهمند و نیز کسانی که برای امامت صلاحیت دارند به طور غالب در آن شهر وجود دارند» (۷۰).

حال، از آن رو که در امام منتخب، فقاقت و عدالت و سیاست و سایر شرایطی که پیش از این گفته شد، شرط است و از آن جهت که آنچه از وی انتظار می رود اجرای قوانین و احکام اسلام و اداره شئون مسلمانان بر اساس مقررات عادلانه آن است - نه هر گونه که خواست و به نظرش رسید - پس بی تردید این معنی در ذهن خطور می کند که انتخاب کننده نیز باید عادل، ملتمس به قوانین و مطلع به احوال و خصوصیات افراد باشد و گرنه اگر اکثر انتخاب کنندگان مقید به مقررات اسلامی نباشند و یا افراد ساده و نادانی باشند چه بسا سخن و رأی خویش را به پول و زیورهای دنیایی بفروشند، یا با تبلیغات گمراه کننده فریب بخورند یا تحت تأثیر تهدیدها قرار بگیرند، و نتیجه همه اینها این شود که قدرت و حکومت به دست افراد ستمگر و فاسد قرار بگیرد، چنانچه ما آن

را در اکثر کشورها مشاهده می کنیم.

ما پیش از این در مسأله هشتم از نهج البلاغه و دیگر کتابها روایاتی را خواندیم که دلالت داشت بر اینکه شوری و بیعت و تعیین رهبر، در اختیار مهاجرین و انصار، یا اهل مدینه، یا افرادی که در بدر شرکت داشته اند، یا افراد اهل درایت و فضل است، که می توان به آنها مراجعه نمود. و همه اینها بر آنچه ما یادآور شدیم دلالت دارد، چرا که مهاجرین و انصار از اهل خبره و اهل حل و عقد بودند و اهل مدینه منوره و بدریون نیز در مواقع و مراحل مختلف با پیامبر اکرم (ص) همراه بوده و به سنتها و اهداف آن حضرت آشنایی داشتند و الابی تردید شهر یثرب (مدینه) به عنوان شهر یثرب خصوصیاتى نداشته است.

علاوه بر آن در زمانهای ما ممکن است مشکل را بدین گونه حل کرد که مسأله را به شورای نگهبان قانون اساسی که افراد عادل و خبره ای هستند واگذار نمود که آنان از بین کاندیداها افراد واجد شرایط را مشخص و آنها را به مردم معرفی کنند، آنگاه مردم یکی از آنها را به رهبری برگزینند. چنانچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نسبت به تعیین رئیس جمهور، اینگونه است. «۷۱»

(۷۰). الاحکام السلطانیة / ۱۹.

(۷۱). در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با مقام رئیس جمهور اینگونه آمده است: اصل یکصد و -

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۷۲

یا اینکه انتخابات در دو مرحله صورت گیرد، بدین گونه که مردم، افراد خبره را انتخاب کنند و خبرگان رهبر را برگزینند، چنانچه در قانون اساسی ایران برای انتخاب پیشوا و رهبر جامعه اینگونه

پیش بینی شده است. «۷۲» که در این صورت اشتباه و خطا، به حد اقل می رسد، زیرا شناخت مردم هر شهر نسبت به فرد خبره شهر خویش آسان تر از شناخت یک نفر که شایسته ولایت و حکومت در کل جامعه است می باشد و در اینجا نکته ای است شایان تأمل.

در هر صورت محول کردن انتخاب به عامه مردم بدون محدود کردن آن، با فرض اینکه اکثر مردم تحت تأثیر هواها و جوهای سیاسی قرار گرفته، یا ناآگاه به مصالح و مفاسد هستند جدا مشکل است.

در کلام سید الشهداء امام حسین (ع) به هنگام فرود در سرزمین کربلا، آمده است:

«الناس عبید الدنیا، والدین لعق علی ألسنتهم، یحوظونه مادرت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون- «۷۳» مردم بندگان دنیا هستند و دین بازیچه ای است بر زبانهای آنها، به هر سو که منافع آنان اقتضا کند آن را می کشند، پس آنگاه که به بلا آزموده شوند، افراد دین باور بسیار کم اند».

بلی اگر فرض شود که اکثر مردم اهل عدالت و علم و آگاهی و رشد سیاسی هستند، شرکت آنان در انتخاب رهبر بی اشکال است، چنانچه پوشیده نیست. برای روشن تر شدن بحث در این زمینه بجاست به آنچه در مسأله هشتم نگاشتیم مراجعه شود.

- چهارم: رئیس جمهور برای مدت چهار سال با رأی مستقیم مردم انتخاب می شود و انتخاب مجدد او به صورت متوالی تنها برای یک دوره بلا مانع است. اصل یکصد و دهم: ... صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می آید باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد.

(۷۲). در قانون اساسی جمهوری اسلامی

ایران برای تعیین رهبر یا شورای رهبری اینگونه آمده است: هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همان گونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبر انقلاب، آیت الله العظمی امام خمینی چنین آمده است، این رهبر ولایت امر و همه مسئولیتهای ناشی از آن را به عهده دارد. در غیر این صورت خیرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی می کنند. هرگاه یک مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری ببیند او را به عنوان رهبر مردم معرفی می نمایند، و گرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط، رهبری را به عنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می کنند.

(۷۳). نفس المهموم / ۱۱۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۷۳

مسئله شانزدهم: حکم مبارزه مسلحانه علیه حاکم فاقد شرایط:

اشاره

آیا خروج و مبارزه مسلحانه علیه حاکم مسلطی که برخی از شرایط رهبری نظیر عدالت را از دست داده، جایز است یا نه؟ آیا می توان بین شرایط مهم و غیر مهم، یا آنجا که اساس و کیان اسلام در خطر است و آنگاه که اینگونه نیست، یا بین خطاهای جزئی و انحرافهای اساسی فرق گذاشت؟ اینها وجوهی است که باید به بحث و بررسی آنها پرداخت.

البته حکم این مسئله از آنچه ما، در بخش سوم کتاب- فصل جهاد و در فصل بررسی روایات مورد استناد اهل سکوت و سکون در عصر غیبت- و در بخش چهارم- آنگاه که شرط عدالت را مورد بحث قرار دادیم- تا اندازه ای روشن و مشخص گردید، اما در اینجا بجاست (به خاطر اهمیت آن) مسئله

را به صورت مستقل مورد بحث و گفتگو قرار دهیم و در حد متوسط به بررسی آن بپردازیم، گرچه بحث تفصیلی و همه جانبه آن باید به جای خود و به کتابی مستقل احاله گردد. آنچه از برخی روایات و فتاوی علمای سنت به دست می آید، وجوب اطاعت و تسلیم در برابر حاکم است، اگر چه فاجر و ستمگر باشد، طبق این روایات و فتاوا، خروج علیه حاکم جایز نیست. در اینجا برخی از نمونه های آن را یادآور می شویم:

روایات منقول از طریق سنت در این مسأله:

۱- مسلم در کتاب صحیح خویش به سند خود از حذیفه بن یمان، روایت کرده که گفت:

«به پیامبر خدا (ص) عرض کردم: ای رسول خدا، ما پیش از شما در شر زندگی می کردیم، آنگاه خداوند برای ما خیر و خوبی آورد و ما اکنون در آن زندگی می کنیم، آیا پس از این خیر، شری نیز وجود دارد؟ حضرت فرمود: بله.

گفتم: آیا پس از شر، خیری هم هست؟ فرمود: بله. گفتم: آیا پس از آن خیر، شری هست؟ فرمود: بله. گفتم: چگونه؟ فرمود: پس از من پیشوایانی خواهند آمد که به هدایت من هدایت نیافته و به سنت من عمل نمی کنند، و در میان مردم، کسانی بیای خواهند خاست که دلهایشان، دلهای شیاطین است در کالبد انسانها.

گوید: گفتم: ای پیامبر خدا، اگر آن روز را درک کردم چه کنم؟ فرمود: «از فرمانروای خویش شنوایی و اطاعت داشته باش، و اگر پشتت را با تازیانه نواخت و اموالت را گرفت، باز از وی شنوایی و اطاعت داشته باش» (۷۴).

(۷۴). تسمع و تطیع للامیر، و ان ضرب ظهرك، و اخذ مالک فاسمع و اطع. صحیح مسلم ۳/ ۱۴۷۶، کتاب-

در اینجا باید گفت: اگر امام عادل بر حقی شخص گناهکاری را حدّ بزند، یا تعزیر کند، یا زکات مال او را بگیرد و لو با قهر و زور، به طور قطع اطاعت او واجب است. اما طاغوت‌های شیطان صفت که بر اساس هدایت پیامبر اکرم (ص) هدایت نیافته اند، چگونه با آن همه ارتکاب ظلم و تعدی واجب است از آنان اطاعت نمود؟ آیا این امر، مخالفت صریح قرآن کریم که انسان را از اطاعت فرد اسرافگر مفسد نهی می کند، نیست؟ در این باره در جای دیگر، باز توضیح خواهیم داد.

۲- و باز در صحیح مسلم به سند خویش نقل کرده که سلمه بن یزید جعفی از پیامبر خدا (ص) سؤال کرد و گفت:

«ای پیامبر خدا، اگر فرمانروایان ما بر ما تسلط یابند، حق خویش را از ما مطالبه، و حق ما را از ما بازدارند، ما چه باید بکنیم؟ حضرت روی از وی بگردانید، آنگاه وی سؤال خود را تکرار کرد، باز آن حضرت روی گردانید، آنگاه وی در مرتبه دوم یا سوم سؤال کرد. در این هنگام اشعث بن قیس وی را گرفت و گفت: «از او اطاعت و شنوایی داشته باشید، همانا بار آنان به دوش آنان است و بار شما به دوش شما» (۷۵)».

و در روایت دیگری نیز آمده: «اشعث بن قیس او را گرفت و پیامبر خدا (ص) فرمود:

«از او شنوایی و اطاعت داشته باشید، بار آنان به دوش آنان است و بار شما به دوش شما» (۷۶)».

۳- و باز همان کتاب از عباد بن صامت نقل کرده که گفت:

«پیامبر خدا (ص) ما را فراخواند

و ما با وی بیعت کردیم و آن حضرت تعهدی از ما گرفت که از جمله آن، این بود که در خوشی و ناراحتی و در سختی و آسایشمان، از وی اطاعت و شنوایی داشته باشیم و حاکمیت وی را بپذیریم و در مورد حکومت با اهل آن (یا با اهل بیت وی) به منازعه برنخیزیم. آنگاه فرمود:

«مگر اینکه از آنان کفر آشکاری را مشاهده کنید که در پیشگاه خداوند (برای مخالفت خود) برهان استواری داشته باشید.»
(۷۷)

- الاماره، باب ۱۳، حدیث ۱۸۴۷.

(۷۵). اسمعوا و اطیعوا، فانما علیهم ما حملوا و علیکم ما حملتم. صحیح مسلم ۳/ ۱۴۷۴، کتاب الاماره، باب ۱۲، حدیث ۱۸۴۶.

(۷۶). نظیر حدیث فوق. صحیح مسلم ۳/ ۱۴۷۵، کتاب الاماره، باب ۱۲ حدیث دیگر، ذیل حدیث ۱۸۴۶.

(۷۷). الا ان تروا کفرا بواحا عندکم من الله فیه برهان. صحیح مسلم ۳/ ۱۴۷۰. کتاب الاماره، باب ۸. ذیل حدیث ۱۸۴۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۷۵

نووی در شرح این حدیث می نویسد:

«در بیشترین نسخه ها در متن عربی روایت) کلمه «بواحا» با واو آمده و در برخی از آنها «براحا» آمده که در هر دو، باء مفتوح است و معنی هر دو «کفر آشکار» است.» (۷۸)

۴- و باز در همان کتاب از عوف بن مالک، از پیامبر خدا (ص) روایت شده که فرمود:

«بهترین پیشوایان شما کسانی هستند که شما آنان را دوست می دارید و آنان شما را دوست می دارند، بر آنان درود می فرستید و آنان به شما درود می فرستند. و بدترین پیشوایان شما کسانی هستند که آنان را دشمن می دارید و آنان شما را دشمن می دارند، آنان را لعنت می کنید و آنان شما را لعنت

می کنند، گفته شد ای رسول خدا، آیا آنان را با شمشیر نرانیم؟ حضرت فرمود: تا مادامی که در بین شما نماز پیامی دارند خیر، ولی آنگاه که در حکمرانی وی چیزی را مشاهده کردید که برای شما ناخوشایند است، کار او را ناپسند شمارید، اما دست از اطاعت او نکشید». «۷۹»

۵- و باز در همان کتاب از ام سلمه روایت شده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«بزودی پیشوایانی خواهند آمد که برخی از شما نسبت به آنان شناخت دارید و برخی شناخت ندارید، پس آن که شناخت پیدا کرد قهرا تبرئه می شود و آن که شناخت پیدا نکرد سالم می ماند، و لکن بدا به حال آنکه رضایت داد و پیروی نمود.

گفتند آیا با آنان مبارزه نکنیم؟ فرمود: خیر، تا آنگاه که نماز می خوانند» «۸۰».

برخی گفته اند مراد از جمله «آن که شناخت پیدا نکرد تبرئه می شود» این است که آن کس که منکر را شناخت، راهی برای تبرئه خود از گناه و عقوبت آن یافته است،

(۷۸). شرح صحیح مسلم، از نووی شافعی ۳۴ / ۸ (این کتاب در حاشیه ارشاد الساری در شرح صحیح بخاری آمده است).

(۷۹). خيار ائمتكم الذين تحبونهم و يحبونكم و يصلون عليكم و يصلون عليهم. و شرار ائمتكم الذين تبغضونهم و يبغضونكم و تلعنونهم و يلعنونكم. قيل يا رسول الله، افلا- نابذهم بالسيف؟ فقال: لا- ما اقاموا فيكم الصلاة. و اذا رأيتهم من ولائكم شيئا تكرهونه، فاكرهوا عمله و لا تنزعوا يدا من طاعه. صحیح مسلم ۳ / ۱۴۸۱، كتاب الاماره، باب ۱۷، حدیث ۱۸۵۵.

(۸۰). ستكون امراء فتعرفون و تنكرون. فمن عرف برىء و من انكر سلم، و لكن من رضى و تابع. قالوا: افلا نقاتلهم؟

قال لا،

ما صلوا. صحیح مسلم ۳/ ۱۴۸۰، کتاب الاماره، باب ۱۶، حدیث ۱۸۵۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۷۶

بدین گونه که آن را با دست یا زبان یا قلب خویش مورد انکار قرار دهد. و در روایت دیگری به جای «فمن عرف برئ» (در متن روایت) «فمن کره فقد برئ» آمده «۸۱»، یعنی هر کس کار بد را ناخوشایند داشت قطعاً تبرئه شد، که طبق این تعبیر معنی روشن است.

۶- باز در همان کتاب از ابن عباس از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«هر کس از فرمانروای خود درباره چیزی ناراضی است باید صبر کند، زیرا هیچ یک از مردم به اندازه یک وجب از حکومت خارج نمی شود، مگر اینکه اگر به این حالت بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است» «۸۲».

۷- باز در همان کتاب از نافع روایت شده که گفت عبد الله فرزند عمر (خلیفه دوم) به هنگام ماجرای «حره» در زمان یزید بن معاویه بر عبد الله مطیع (که علیه یزید قیام کرده بود) وارد شد.

عبد الله مطیع گفت برای ابی عبد الرحمن (کنیه عبد الله عمر) بالش بیاورید. فرزند عمر گفت من برای نشستن نیامده ام، آمده ام تا برای تو حدیثی را نقل کنم. از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود:

«کسی که دست از اطاعت بکشد خداوند را در روز قیامت بدون اینکه حاجتی داشته باشد ملاقات خواهد کرد و کسی که بمیرد و در گردن وی بیعت نباشد به مرگ جاهلیت مرده است» «۸۳».

در حاشیه کتاب صحیح مسلم در ارتباط با این روایت آمده است:

«سنوسی گوید: این روایت، دلیل بر این است که مذهب عبد الله عمر همانند مذهب اکثریت بر

منع قیام علیه امام و خلع وی در صورتی که پس از بیعت فاسق شود، می باشد، اما در صورتی که امام قبل از بیعت فاسق باشد همه بر این نظر متفقند که امامت برای وی منعقد نمی شود، و لکن اگر از راه تغلب و یا به صورت اتفاقی، بیعت صورت گرفت و آن گونه که برای «یزید» پیش آمد نمود، واقع شد، در این صورت به منزله امامی است که فسق وی پس از بیعت به وجود

(۸۱). صحیح مسلم ۳/ ۱۴۸۱، کتاب الاماره، باب ۱۶.

(۸۲). من کره من امیره شیئا فلیصبر علیه، فانه لیس احد من الناس خرج من السلطان شبرا فمات علیه إلما مات میتة جاهلیه. صحیح مسلم ۳/ ۱۴۷۸، کتاب الاماره، باب ۱۳، حدیث ۱۸۴۹.

(۸۳). من خلع یدا من طاعه لقی الله یوم القیامه لا حجه له، و من مات و لیس فی عنقه بیعه مات میتة جاهلیه.

صحیح مسلم ۳/ ۱۴۷۸، کتاب الاماره، باب ۱۳، حدیث ۱۸۵۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۷۷

آمده و قیام علیه وی جایز نیست.

دلالت بر همین معنی دارد سخن فرزند عمر در این حدیث که در واقع قیام عبد الله مطیع علیه یزید را مورد نکوهش قرار داده است. و اما آن کسانی که قیام را جایز می شمارند به قیام حسین (ع) و ابن زبیر و اهل مدینه علیه بنی امیه احتجاج می کنند و آنان که معتقد به منع قیام هستند می گویند از ظاهر روایات اینگونه استفاده می شود، چنانچه ملاحظه می کنید و نیز به این دلیل که چه بسا قیام موجب برانگیخته شدن فتنه و کشتار و هتک حرمت گردد، چنانچه در واقعه حره، اینگونه اتفاق

فاجعه «حره» (۸۵) یکی از فجیع ترین حوادث تاریخی است که پس از حادثه کربلا روی یزید و بنی امیه را سیاه کرده است، در این حادثه، سپاه یزید بن معاویه به دستور وی به مدینه پیامبر اکرم (ص) و جایگاه نزول وحی حمله کردند و در شهری که صحابه پیامبر (ص)، از مهاجرین و انصار و پیروان نیک سیرت آنان و اهل بیت پیغمبر (ص) زندگی می کردند، هجوم آوردند و هزاران نفر از مسلمانان را به قتل رساندند و اموالشان را به غارت بردند و یزید سه روز مدینه را برای لشکریان خود مباح کرد، که هر جنایتی می خواهند مرتکب شوند به گونه ای که نوشته اند هزار زن در این ماجرا بدون همسر، فرزند به دنیا آوردند.

چنانچه یزید پس از آن با عراده های جنگی و منجنیق به مکه هجوم آورد و خانه خدا را خراب کرد و آنجا را به آتش کشید. یزید در مدت کوتاه حکومت خود، خونریزی و فسق و فجور و نوشیدن شراب را از حد گذرانید، و عبد الله بن مطیع کسی است که به خاطر این جنایات بر یزید شوریید و مشاهده می کنیم که طبق مضمون این روایت عبد الله عمر، عمل او را مورد اعتراض قرار می دهد و قیام او را تخطئه می کند. و در حقیقت تخطئه او، تخطئه نور چشم پیامبر و سبط شهید آن حضرت، امام حسین (ع) در قیام و انقلابش علیه یزید نیز هست. و اگر این حدیث که فرزند عمر از پیامبر اکرم درباره لزوم بیعت روایت کرد صحیح باشد پس عذر او و عذر امثال او در تخلف از بیعت امیر المؤمنین (ع)

چیست؟ و عجیب تر از آن، تخلف از بیعت مظهر زهد و تقوی و باب علم پیامبر اکرم (ص) امیر المؤمنین و بیعت با شخصی مثل حجاج سفاک جنایتکار است که با دست به پای او مالید و بدین وسیله با او

(۸۴). حاشیه صحیح مسلم ۶/ ۲۲ (جلد دوم از چاپ دیگر) باب الامر بلزوم الجماعه.

(۸۵). حزه به معنی سنگلاخ است و چون اطراف مدینه را سنگلاخ فرا گرفته، حادثه هجوم به مدینه را حره نامیدند (از افاضات معظم له در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۷۸

بیعت کرد. چنانچه داستان آن در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است. «۸۶»

همان گونه که از بارزترین مظالم تاریخ تخطئه خروج بر شخصی مثل یزید و تبرئه کردن کسانی است که بر امیر المؤمنین و برادر پیامبر اکرم (ص) خروج کردند، با اینکه مهاجرین و انصار با آن حضرت بیعت کرده بودند و با خروج آنان در جمل و صفین خونهای بسیاری ریخته شد. و چگونه است که این خروج، به قداست و کرامت افرادی که سردمدار خروج بودند خدشه ای وارد نمی آورد؟!

۸- در کتاب الخراج قاضی ابو یوسف، از حسن بصری آمده است که گفت پیامبر خدا (ص) فرمود:

«فرمانروایان را دشنام ندهید، چرا که آنان اگر نیکوکار باشند برای آنان ثواب و پاداش است و بر شما شکر، و اگر بد باشند گناهش به گردن آنان است و بر شماست صبر، همانا آنان نعمتهای خدا هستند که به وسیله آنان از کسانی که خواسته باشد انتقام می گیرد، پس با تعصب و غضب به استقبال نعمت خدا نروید، بلکه با آرامش و گریه و زاری از

این نعمت استقبال کنید» (۸۷).

۹- در سنن ابی داود، از ابی هریره روایت شده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«جهاد واجب است بر شما با هر حاکمی نیکوکار باشد یا بدکار، و نماز واجب است بر شما پشت سر هر مسلمان نیکوکار باشد یا بدکار، اگر چه مرتکب گناهان کبیره گردد». (۸۸)

و روایات دیگری از این قبیل که ظهور در وجوب تسلیم شدن در برابر حاکمان ستم و عدم جواز خروج علیه آنان را دارد.

این روایات به گونه ای شبیه اخبار مستفیضه ای است که از طرق ما (شیعه امامیه) وارد شده و در باب سیزدهم ابواب جهاد وسائل الشیعه و باب دوازدهم ابواب جهاد مستدرک الوسائل آمده است که به آنها بر وجوب سکوت و سکون در عصر غیبت استناد شده و ما پیش از این در فصل چهارم از بخش سوم این کتاب (در جلد اول) به تفصیل منظور و مقصود

(۸۶). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۳ / ۲۴۲.

(۸۷). لا تستبوا الولاه، فانهم ان احسنوا کان لهم الاجر و علیکم الشکر، و ان اساؤوا فعلیهم الوزر و علیکم الصبر، و انما هم نغمه ینتقم الله بهم ممن یشاء فلا تستقبلوا نغمه الله بالحمیه و الغضب و استقبلوها بالاستکانه و التضرع، کتاب الخراج ابی یوسف / ۱۰.

(۸۸). الجهاد واجب علیکم مع کل امیر برا کان او فاجرا، و الصلاه واجبه علیکم خلف کل مسلم برا کان او فاجرا و ان عمل الکبائر، سنن ابی داود ۲ / ۱۷، کتاب الجهاد، باب فی الغزو مع ائمه الجور.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۷۹

آنها را یادآور شدیم.

بلی ظاهر این روایات که از طریق ما وارد شده- اگر بر فرض

ظاهر آنها را بپذیریم- به چیزی جز عدم جواز تحرک و خروج بر ضد طاغوت‌های زمان، دلالت ندارد. و اما روایاتی که از طریق سنت وارد شده بسیاری از آنها در وجوب اطاعت و تسلیم شدن در برابر آنان ظهور دارد.

نقل برخی از فتاوی علمای سنت در این باره:

۱- در شرح نووی بر صحیح مسلم، ذیل روایت عباد بن صامت که پیش از این خواننده شد آمده است:

«و اما معنی حدیث این است که: با فرمانروایان در امور حکومتی منازعه نکنید و به آنها اعتراض ننمایید، مگر اینکه بر اساس قواعد اسلام به طور یقین منکری را از آنان مشاهده کنید. پس هنگامی که چنین چیزی مشاهده کردید، آنان را مورد اعتراض قرار دهید، و هر جا باشید بر اساس حق سخن گوید و اما خروج بر فرمانروایان و جنگ و قتال با آنان به اجماع همه مسلمانان حرام است اگر چه فاسق و ستمگر باشند، درباره این مطلب که ما یادآور شدیم. احادیث، بسیار زیاد است، و اجماع اهل سنت این است که سلطان با فاسق شدن از حکومت منعزل نمی گردد. و اما آن وجهی که در کتابهای فقهی برخی اصحاب ما آمده که سلطان فاسق منعزل می شود و از برخی معتزله نیز اینگونه نقل شده، گویندگان آن اشتباه کرده اند و نظر آنان مخالف اجماع است.»

علما گفته اند سبب عزل نشدن و تحریم خروج بر وی، بدان جهت است که بر این کار فتنه و خونریزی و به هم خوردن روابط افراد با یکدیگر، مترتب است، در نتیجه مفسده عزل او بیشتر است از باقی ماندنش ... پس اگر بر خلیفه ای فسقی عارض شد برخی گفته اند عزل وی واجب است مگر اینکه

جنگ و فتنه بر آن مترتب باشد، ولی جمهور اهل سنت از فقها و متکلمین و محدثین گفته اند:

خلیفه به واسطه فسق و ظلم و تعطیل حقوق، عزل و خلع نمی شود و به خاطر این مسائل، خروج علیه وی جایز نیست بلکه واجب است او را موعظه و تهدید کرد،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۸۰

با توجه به احادیثی که در این باب وارد شده است.» (۸۹)

۱۱- علامه امینی - طاب ثراه - در کتاب الغدیر از باقلانی در کتاب التمهید نقل می کند که می نویسد:

«جمهور صاحب نظران و اصحاب حدیث می گویند: امام به وسیله ارتکاب فسق و ستمگری و غصب اموال و تازیانه زدن، و ریختن خونهای به ناحق و تضييع حقوق و تعطیل حدود، از امامت خود خلع نمی شود و خروج علیه وی واجب نیست، بلکه واجب است او را موعظه و تهدید کرد و در مواردی که دستور وی به معصیت خدا کشیده می شود از وی اطاعت نکرد.

برای اثبات این مطلب به روایتهای بسیار زیادی از پیامبر اکرم (ص) و از صحابه در وجوب اطاعت از پیشوایان اگر چه ستمگر و ضایع کننده اموال باشند، استناد نموده اند» (۹۰).

۱۲- ابو یعلای فراء حنبلی در کتاب الاحکام السلطانیه می نویسد:

«و از امام احمد (حنبل) الفاظی نقل شده که از آن استفاده می شود شرط عدالت و علم و فضل در امام ساقط است طبق روایت عبدوس بن مالک قطان که می گوید: «کسی که با قدرت شمشیر ظفر یابد و خلیفه مسلمانان گردد و امیر المؤمنین نامیده شود، بر هیچ کس که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، روا نیست شب را بخسبد و او را امام خویش نداند، نیکوکار باشد

یا فاجر، او به هر حال امیر المؤمنین است» و باز در روایت مروزی آمده است که احمد می گوید:

«اگر فرماندهی به شرب خمر و خیانت معروف است، باز باید همراه وی با دشمن جنگید، این گناهان به عهده شخص اوست»
«۹۱».

۱۳- باز در همان کتاب آمده است:

«در صورتی که این صفات (ویژگیهای رهبری) در حال عقد پیمان بیعت در وی وجود داشت، آنگاه پس از بیعت از بین رفت، اگر به عدالت وی نیز خدشه وارد آورده و فاسق شده باشد باز از ادامه رهبری وی ممانعت به عمل نمی آید، چه

(۸۹). شرح صحیح مسلم از نووی ۸ / ۳۴ (در حاشیه کتاب ارشاد الساری در شرح صحیح بخاری به چاپ رسیده است).

(۹۰). الغدیر ۷ / ۱۳۷، به نقل از تمهید / ۱۸۶.

(۹۱). الاحکام السلطانیة / ۲۰. همین جا لازم است یادآور شوم که در بسیاری موارد، مطالب ابو یعلی با ماوردی مشابه است و این بدان جهت بوده که ابو یعلی ظاهراً هشت سال پس از ماوردی وفات کرده و به نظر می رسد که کتاب احکام السلطانیة ماوردی پیش ابو یعلی بوده و او در بسیاری موارد از آن استفاده یا به تعبیر دیگر، رونویسی کرده است. (از افاضات معظم له در درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۸۱

این گناه متعلق به اعضای بدن او باشد- و آن ارتکاب اعمال ناروا و انجام منکرات است که تحت تأثیر شهوتش انجام داده- یا متعلق به اعتقاد است (انحراف فکری است)- که این به خاطر عارض شدن شبهه ای است که او را به راه خلاف حق کشانده است». «۹۲»

۱۴- در مغنی ابن قدامة حنبلی «۹۳» به نقل از احمد

حنبل آمده است:

«اگر رهبر به نوشیدن شراب و خیانت معروف باشد همراه وی باید جنگید، این گناهی است مربوط به نفس او، و از پیامبر (ص) روایت شده که «خداوند این دین را، و لو به وسیله فردی فاسد یاری خواهد کرد.» (۹۴)»

۱۵- در العقد الفرید آمده است:

«می گویند: اگر سلطان به تو مهربانی نمود، بر احترامش بیافزای، و اگر به صورت برده با تو رفتار کرد او را ارباب خویش قلمداد کن.» (۹۵)»

اینها نمونه ای از روایات و فتاوایی بود که در این زمینه از طریق سنت نقل شده بود، و بر جایز نبودن خروج بر والی آنگاه که فاسق و فاجر باشد، و بلکه وجوب تسلیم و اطاعت و صبر در برابر وی، دلالت داشت و ملاحظه نمودید که برخی از آنان نیز بر آن ادعای اجماع داشتند.

۱۶- بلی، أبو بکر جصاص حنفی در احکام القرآن نقل می کند که ابو حنیفه با آنچه گفته شد مخالف بوده و نظر وی را اینگونه یادآور می شود:

«مذهب او (ابو حنیفه) در مبارزه با ستمگران و پیشوایان جور، مشهور بوده و به همین جهت اوزاعی گفته: ابو حنیفه ما را به همه چیز وامی داشت تا اینکه شمشیر را برای ما آورد، یعنی درگیری مسلمانان با ستمگران را، ولی ما آن را عملی نکردیم. و از گفتار اوست که می گفت:

امر به معروف و نهی از منکر واجب است با زبان، اگر وی را بازنداشت پس

(۹۲). الاحکام السلطانیة / ۲۰.

(۹۳). آقایان محترم اگر بخواهند از اهل سنت یک کتاب فقهی جمع و جور و جامعی داشته باشند مغنی ابن قدامه کتاب مناسبی است، علامه در تذکره از این کتاب خیلی

استفاده فرموده است. متن این کتاب از «خرقی» است و ابن قدامه آن را شرح کرده، این کتاب بر اساس فقه احمد حنبل نوشته شده، اما نظر سایرین را نیز آورده است.

(از افاضات معظم له در درس).

(۹۴). مغنی ابن قدامه ۱۰ / ۳۷۱.

(۹۵). عقد الفرید ۱ / ۱۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۸۲

با شمشیر، چنانچه از پیامبر (ص) روایت شده. و روزی ابراهیم صائغ - که یکی از فقهای اهل خراسان و راویان اخبار و اهل عبادت از آنان بود - از وی در ارتباط با امر به معروف و نهی از منکر پرسش نمود، گفت: آن واجب است. آنگاه حدیثی را از عکرمه از ابن عباس از پیامبر اکرم (ص) خواند که آن حضرت فرمود: «افضل شهیدان، حمزه بن عبدالمطلب و مردی است که در مقابل امام ستمگر قیام کند و او را امر به معروف و نهی از منکر کند، آنگاه در این راه به شهادت برسد» (۹۶) آنگاه ابراهیم به مرو بازگشت و در مقابل ابو مسلم که آن زمان دولتمدار بود ایستاد و او را امر و نهی نمود و خونریزی و ستمگری بناحق وی را نکوهش کرد، تا اینکه ابو مسلم او را آزارهای بسیار نمود و عاقبت او را بکشت. و باز داستان ابو حنیفه در جریان زید بن علی «ره» مشهور است که کمک مالی به زید کرد و به طور پنهانی فتوا داد که واجب است مردم وی را یاری داده و به همراه او به مبارزه قیام کنند و نیز ارتباطی که با محمد و ابراهیم دو فرزند عبد الله بن حسن (که هر دو کشته شدند)

داشت.

همچنین به ابی اسحاق فزاری آنگاه که به وی گفت: چرا به برادر من گفستی با ابراهیم خروج کند، تا کشته شود، گفت: جایگاه خروج برادر تو محبوب تر است نزد من از جایگاه خروج تو، (ابو اسحاق به طرف بصره خروج کرده بود).

از سوی دیگر پیروان اصحاب حدیث که امر به معروف و نهی از منکر را رها گذاشتند تا ستمگران بر امور اسلام مسلط شدند، همواره این اعمال و فتاوی ابی حنیفه را مورد انکار قرار می داده اند» (۹۷).

ظاهراً مراد ایشان از اصحاب حدیث، همان حنابله هستند که به ظواهر روایاتی که پیش از این خوانده شد [روایات نهی از قیام علیه حاکم] تمسک می کردند.

۱۷- ابو الحسن ماوردی در الاحکام السلطانیة می نویسد:

«و آنچه به وسیله آن، حال امام تغییر می کند و با آن از امامت بیرون می رود دو چیز است: ۱- خدشه دار شدن عدالتش. ۲- ظهور نقص در بدنش. اما خدشه دار شدن عدالتش و آن فسق است که به دو گونه است:

۱- فسقی که در نتیجه پیروی شهوات ایجاد شده ۲- فسقی که به خاطر

(۹۶). افضل الشهداء، حمزه بن عبد المطلب و رجل قام الی امام جائز فامرہ بالمعروف و نہاہ عن المنکر فقتل.

(۹۷). احکام القرآن جصاص ۱ / ۸۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۸۳

گرفتاری در شبهات عارض شده. اما نخستین آن دو متعلق به کارهای اعضای بدن است و آن به خاطر خواستهای دل و گرفتار شدن در هوای نفس و مرتکب محظورات شدن و اقدام به منکرات است. و این فسقی است که مانع از انعقاد امامت و ادامه یافتن آن می گردد. پس اگر برای کسی که امامت برای وی منعقد

شده فسقی عارض گردد از رهبری ساقط می شود، و اگر به عدالت نیز بازگشت نمود امامت وی جز با عقد (بیعت) جدید بازمی گردد. برخی از متکلمین گفته اند اگر به عدالت بازگشت، امامت وی بدون عقد و بیعت جدید، بازمی گردد، به خاطر عام بودن ولایت وی و به خاطر اینکه از سر گرفتن بیعت مشقتها را به دنبال دارد. و اما دومین آنها متعلق است به اعتقاد که به خاطر شبهه ای عارض شده که او را به اعتقادی خلاف حق کشانده، که در این مورد علما، اختلاف نظر دارند، برخی گفته اند این مانع از انعقاد امامت و از ادامه آن است و با عارض شدن آن، فرد از امامت بیرون می رود، چنانچه در مورد کفر تفاوتی نمی کرد که از ابتدا کافر باشد یا بعدا کافر شود، فسق نیز چه از ابتدا فاسق باشد یا بعدا با تأویل گرایی فاسق شود فرقی نمی کند.

اما بسیاری از علمای بصره گفته اند انحراف فکری مانع از انعقاد امامت و باعث خروج از آن نمی شود، چنانچه مانع از تصدی مقام قضاوت و جواز گواهی دادن نیز نمی گردد» «۹۸».

۱۸- ابو محمد ابن حزم اندلسی در کتاب الفصل در تبیین و توجیه روایات گذشته می گوید:

«اگر از امام ستمی سر زد اگر چه مقدار آن کم باشد آنچه واجب است این است که در این مورد با وی صحبت کنند و او را از ارتکاب آن بازدارند، اگر دست کشید و به حق بازگشت و برای قصاص بر پوست بدن و سایر اعضاء و یا برای اقامه حد زنا و تهمت و شرب خمر بر خویش اعلام آمادگی نمود، در این صورت راهی برای خلع وی

وجود ندارد و او همانند گذشته امام است و خلع او جایز نیست. ولی اگر از پذیرفتن و اجرای حد به خود امتناع ورزید و از اشتباهات خویش بازنگشت، واجب است او را خلع و شخص دیگری که حق را اقامه کند به جای وی برگزید که خداوند متعال فرمود: «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا

(۹۸). احکام السلطانیة / ۱۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۸۴

عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ» (۹۹) - بر نیکی و تقوی کمک کنید و به گناه و تجاوز کمک ننمایید» و در هر صورت تضييع هیچ یک از قوانین الهی جایز نیست» (۱۰۰) ۱.

۱۹- در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی ضمن شرح گفتار امیر المؤمنین (ع):

«لا تقاتلوا (لا تقتلوا) الخوارج بعدی - پس از من خوارج را نکشید» آمده است:

«و نزد اصحاب ما خروج بر پیشوایان جور واجب است، و باز نزد اصحاب ما فرد فاسق که با زور، حکومت را قبضه کرده و بدون شبهه قابل اعتماد فسق انجام می دهد را، در مقابل کسانی که علیه وی خروج کرده اند و تمایل به دین دارند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند، نمی توان یاری نمود. بلکه واجب است افراد شورشگر را اگر چه به خاطر شبهه ای دینی دچار انحرافهایی در عقیده باشند تقویت کرد، چرا که آنان از سلطان ستمگر، عادل تر و به حق نزدیکترند. و تردیدی در متمسک بودن خوارج به دین وجود ندارد، چنانچه در معاویه چنین تقیدی به دین دیده نشده است.» (۱۰۱) ۱

۲۰- از شرح المقاصد امام الحرمین منقول است که:

«امام در صورتی که ستمگر باشد و ستمگری و ناخالصی او آشکار

گردد و هیچ عاملی نتواند او را از کارهای ناپسندش بازدارد، بر اهل حل و عقد است که برای کنار زدن او با یکدیگر همکاری کنند، و لو با به دست گرفتن اسلحه و برافروختن آتش جنگ». «۱۰۲» ۱

دو موضوع شایان توجه:

اشاره

در هر صورت در اینجا دو مبحث است که واجب است و لو اجمالاً به بحث و بررسی آنها پرداخت:

۱- عدم جواز اطاعت از حاکم ستمگر فاسق، در فسق و ستمگری.

۲- آیا قیام و مبارزه مسلحانه علیه حاکم فاسق ستمگر جایز است یا نه؟

(۹۹). مائده (۵) / ۲.

(۱۰۰). الفصل فی الملل و الاهواء و النحل / ۴ / ۱۷۵.

(۱۰۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید / ۵ / ۷۸.

(۱۰۲). نظام الحکم و الاداره فی الاسلام، تألیف باقر شریف قرشی / ۵۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۸۵

موضوع اول: عدم جواز اطاعت از حاکم ستمگر فاسق، در فسق و ستمگری:

اطاعت از حاکم فاسق ستمگر در آن مواردی که به ستم و یا معصیت خداوند فرمان براند، نه تنها واجب نیست بلکه جایز نیز نمی باشد. و ظاهراً اشکالی در این مسأله وجود ندارد، برای روشن تر شدن مسأله کافی است به آیات و روایات ذیل توجه نمود:

۱- خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

«وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا». «۱۰۳» ۱

و هر کسی پس از روشن شدن راه حق بر او، با رسول خدا به مخالفت برخیزد و راهی غیر طریق اهل ایمان پیش گیرد وی را

به همان راهی که برگزیده و امی گذاریم و او را به جهنم درافکنیم و چه بد منزلگاهی است».

البته در استناد به این آیه برای این موضوع محل تأمل است «۱۰۴» ۱.

۲- و نیز می فرماید:

«وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ، الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ» «۱۰۵» ۱- امر فرمانروایان اسرافگر را پیروی نکنید، آنان که در زمین فساد می کنند و به اصلاح نمی پردازند».

۳- و از زبان پوزش خواهانۀ اهل آتش می فرماید:

«وَقَالُوا

رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا «۱۰۶» ۱- و گویند بار خدایا ما اطاعت امر بزرگان و پیشوایان خود را نمودیم که ما را به راه ضلالت کشیدند».

و آیات دیگری نظیر این آیات که پیش از این در بخش چهارم کتاب یادآور شدیم.

۴- و در نهج البلاغه آمده است:

«در معصیت خالق، اطاعتی برای مخلوق نیست «۱۰۷» ۱».

۵- از کتاب من لا یحضره الفقیه، روایت شده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

(۱۰۳). نساء (۴) / ۱۱۵.

(۱۰۴). ممکن است گفته شود مضمون این آیه درباره پیامبر اکرم و یا وجوب اطاعت از فرمانروای عادل است و به عدم جواز اطاعت از حاکم فاسق دلالت ندارد و شاید وجه تأمل حضرت استاد به همین جهت باشد (مقرر).

(۱۰۵). شعراء (۲۶) / ۱۵۱ و ۱۵۲.

(۱۰۶). احزاب (۳۳) / ۶۷.

(۱۰۷). لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق. نهج البلاغه، فیض / ۱۱۶۷، لح / ۵۰۰، حکمت ۱۶۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۸۶

«در معصیت خالق، اطاعتی برای مخلوق نیست» «۱۰۸» ۱

۶- و از عیون به سند خویش از امام رضا از پدرانش (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«کسی که سلطانی را با آنچه خدا را غضبناک می کند خوشنود کند از دین خدا بیرون رفته است» «۱۰۹» ۱

۷- و در وسائل از امام محمد باقر (ع) در تفسیر سخن خداوند متعال که می فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ - آنان کشیشان و راهبان خویش را به جز خداوند ارباب خود گرفتند» می فرماید:

«به خدا سوگند ایشان برای آنان نماز نمی خواندند و روزه نیز نمی گرفتند، بلکه در آنچه معصیت خدا بود از آنان پیروی می

کردند» «۱۱۰» ۱

مسلم به سند خویش از فرزند عمر، از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«بر مرد مسلمان لازم است شنوایی و اطاعت، در آنچه خوشایند و یا ناخوشایند دارد، مگر اینکه حاکم به معصیت فرمان براند، پس اگر به معصیت فرمان راند دیگر شنوایی و اطاعتی نیست.» (۱۱۱) ۱

۹- و باز در همان کتاب به سند خویش از علی (ع) روایت شده که فرمود:

«پیامبر خدا (ص) لشکری را به مأموریت فرستاد و فردی را به فرماندهی آنان گماشت، آن شخص آتش روشن کرد و به سپاهیان گفت در آن وارد شوید، برخی از آنان خواستند وارد شوند اما دیگران گفتند ما از آتش فرار کردیم، این ماجرا به گوش پیامبر خدا (ص) رسید، آن حضرت به کسانی که می خواستند در آتش وارد شوند فرمود: «اگر در آتش وارد شده بودید تا قیامت در آن می ماندید» و درباره دیگران به خوبی سخن گفت. آنگاه فرمود: در معصیت خداوند اطاعتی نیست،

(۱۰۸). لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق. وسائل ۱۱ / ۴۲۲، ابواب امر و نهی، باب ۱۱ حدیث ۷.

(۱۰۹). من ارضی سلطانا بما اسخط الله خرج من دین الله. وسائل ۱۱ / ۴۲۲، باب ۱۱، حدیث ۹.

(۱۱۰). و الله ما صلوا لهم و لا صاموا و لکن اطاعوهم فی معصیه الله. وسائل ۱۸ / ۹۶ ابواب صفات قاضی، باب ۱۰، حدیث ۲۵.

(۱۱۱). علی المرء المسلم السمع و الطاعه فیما احب و کره، الا ان یؤمر بمعصیه، فان امر بمعصیه فلا سمع و لا طاعه. صحیح مسلم ۳ / ۱۴۶۹، کتاب الاماره، باب ۸، حدیث ۱۸۳۹ و نظیر آن در بخاری ۴ / ۲۳۴، کتاب الاحکام نیز آمده است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی،

اطاعت تنها در کارهای نیک و پسندیده است.» (۱۱۲) ۱

۱۰- در کنز العمال از احمد، از انس نقل شده که می گفت:

«برای کسی که خدا را اطاعت نکند، اطاعتی نیست» (۱۱۳) ۱.

و روایات بسیار زیاد دیگری که در این باره وارد شده است و می توان به آن مراجعه نمود.

و اما آنچه بر وجوب اطاعت از اولی الامر وارد شده، بی تردید دلالت بر وجوب اطاعت و تسلیم در برابر کسی دارد که در حقیقت ولایت امر و حق امر برای اوست، اما شخص ستمگر فاسق، به مقتضای ادله ای که پیش از این در شرایط رهبر گفته شد به طور کلی ولایت و حاکمیتی برای او نیست و هیچ کس در آنچه خداوند مردم را از آن نهی فرموده حق امر ندارد، و این نکته ای است شایان توجه.

و اما آنچه به زبان برخی از اعوان و انصار ظلمه رایج است که می گویند: «المأمور معذور» این یک عذر شیطانی است که نه در کتاب و نه در سنت و نه در عقل و فطرت هیچ گونه اساس و پایه ای برای آن موجود نیست.

موضوع دوم: جواز و یا عدم جواز قیام و مبارزه مسلحانه علیه حاکم ستمگر فاسق:

در صورتی که از حاکم، معصیتی صادر شود، یا پس از آنکه در ابتدای امر که حکومت او به صورت مشروع برگزار شده بود، جائز و ستمگر گردد، ظاهراً نمی توان حکم به عزل قهری وی از ولایت نمود، و نیز به مجرد صدور معصیت جزئی و یا ستمی از او یا امر به معصیت و یا ستم- در صورت بقای نظام بر آنچه از قبل بر اساس موازین اسلام بوده- نمی توان به جواز خروج علیه وی حکم کرد. و این تفاوتی نمی کند

که معصیت جزئی در محاورات و امور شخصی او باشد یا در وظایف اجتماعی وی، و نیز فرقی نیست در این جهت بین والی و رهبر منتخب جامعه و بین وزرا و مدیران و فرماندهان و کارگزارانی که از طرف او منصوب هستند.

زیرا بدیهی است که از حاکمان غیر معصوم، گناه و خطا و لغزش بسیار سر می زند، به

(۱۱۲). لو دخلتموها لم تزالوا فیها الی یوم القیامه، و قال للآ-خرین قولاً- حسناً و قال: لا طاعه فی معصیه اللّٰه، انما الطاعه فی المعروف. صحیح مسلم ۳/ ۱۴۶۹، کتاب الاماره، باب ۸، حدیث ۱۸۴۰.

(۱۱۳). لا طاعه لمن لم یطع الله. کنز العمال ۶/ ۶۷، کتاب الاماره، باب ۱، حدیث ۱۴۸۷۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۸۸

ویژه از سوی کارگزاران آنان که چه بسا برای کارهای خود، عذر و تأویلی نیز دارند، یا اینکه در صدور فتوی یا تشخیص موضوع آنان با دیگران دارای اختلاف نظر و سلیقه باشند.

پس حکم به انزال قهری یا خروج علیه آنان و بلکه سرپیچی و تخلف از دستورات مشروع آنان، بدون ضابطه معین، مخل نظام مسلمانان و وحدت آنان است و موجب هرج و مرج و بهم ریختگی و خونریزی و برانگیخته شدن فتنه در هر منطقه و ناحیه هر روز و بلکه هر ساعت می گردد. بویژه نسبت به فرماندهان و کارگزاران، به خاطر اینکه تعداد آنان زیاد است و لغزشهای بسیار از آنان سر می زند.

از سوی دیگر ممکن است در صدق عنوان فاسق، یا جائز و ظالم بر چنین شخصی خدشه نمود، زیرا آنچه از این عناوین به ذهن سبقت می گیرد، همان وصف ثبوتی و ملکه است، نه اینکه

اگر شخصی از همان ابتدا و لو برای یک دفعه مرتکب ناشایستی گردید بتوان به وی فاسق و ظالم گفت. و در اینجا نکته ای است شایان تأمل.

حتی می توان گفت چه بسا عنوان عادل نیز بر چنین فردی صادق باشد، بنابراین از این عناوین ملکه فسق یا عدل اراده شده باشد (نه صرف ارتکاب گناه)، پس ظاهراً در اینگونه موارد منصبی که به آنان واگذار شده باقی می ماند و واجب است در صورت لغزش و خطا، آنان را ارشاد و نصیحت نمود.

ضمناً واجب است در آن تکلیفهایی که مربوط به شئون حکومت است از آنان اطاعت کرد، اگر چه در مورد خاص ستم و معصیت، اطاعت از آنان واجب نیست، چنانچه بحث آن پیش از این گذشت.

در هر صورت، تخلف از موازین شرعی مختلف است، گاهی تخلف جزئی و در مورد خاص است گاهی تخلف کلی و اساسی است که باید بین این دو، فرق قائل شد و ظاهراً در مسأله مراتبی که در باب امر به معروف و نهی از منکر مطرح است وجود ندارد. در ابتدا باید انکار به قلب، سپس به زبان و آنگاه با دست و عمل با حفظ مراتب آن باشد، که در نهایت نوبت به خروج و قیام مسلحانه با شمشیر می رسد، و در حقیقت این مسأله از مصادیق باب امر به معروف و نهی از منکر به مفهوم وسیع و گسترده آن است.

در حدیثی وارد شده که به پیامبر خدا (ص) گفته شد:

«کدامین جهاد در پیشگاه خداوند عز و جل محبوب تر است؟ آن حضرت فرمود: «کلمه حق که در برابر امام ستمگری گفته شود» (۱۱۴) ۱.

(۱۱۴). کلمه حق تقال لامام

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۸۹

و از پیامبر خدا (ص) روایت شده که فرمود:

«دین نصیحت و خیر خواهی است» گفتیم: برای چه کسی؟ فرمود: «برای خدا و برای کتاب او و برای پیامبرش و برای پیشوایان مسلمانان و عموم مردم» «۱۱۵» ۱.

حاصل کلام اینکه: اگر حاکم مرتکب اشتباهی جزئی گردد، یا اینکه از وی معصیتی جزئی که به اصول شریعت و مصالح اسلام و مسلمانان لطمه ای وارد نمی آورد، صادر شود و اساس عمل و حکم او کتاب و سنت باشد خروج علیه وی نه تنها واجب نیست، بلکه جایز نیز نمی باشد و از مقام خود عزل نمی شود، بلکه اگر احتمال اصرار بر گناه از سوی او برود، واجب است او را نصیحت و ارشاد نمود. بلی، در مورد وزراء و مدیران و کارگزاران حکومت، شخص حاکم در صورتی که صلاح بداند می تواند آنان را از منصب خود عزل کند.

اما در آن صورت که حاکم از موازین اسلام و اصول عدالت، انحراف اساسی پیدا کند، پرده ها را بدرد و اساس حکومت خویش را بر استبداد و هوای نفس قرار دهد و مال خدا را مال خود و بندگان خدا را بردگان خود پندارد، یا اینکه جیره خوار استعمار و مجری خواستهای کفار و بیگانگان شود و آنها از این طریق بر سیاست و فرهنگ و اقتصاد مسلمین مسلط شوند و با نصیحت و تذکر نیز دست از حرکت انحرافی خود برندارد، و روز به روز به استکبار و سرکشی خود بیفزاید، در این شرایط اگر چه ظاهرا با زبان، خود را مسلمان بداند و به برخی از مراسم اسلام نظیر نماز

و حج و سایر شعایر اسلامی تظاهر کند- چنانچه ما، در بسیاری از پادشاهان و سردمداران کشورهای اسلامی در این زمان مشاهده می کنیم- در این مورد جایز و بلکه واجب است برای سرنگونی و خلع وی و لو با مبارزه مسلحانه با حفظ مراتب آن اقدام نمود.

در مورد وزرا و امرا و کارگزاران حکومت اسلامی نیز حکم همین است. لکن باید شکایت انحراف و ستمگری آنان را به نزد حاکمی که آنان را نصب کرده برد، تا اگر او صلاح دانست آنان را از مقام خود عزل کند.

برای سرنگونی حاکم فاسق ستمگر واجب است زمینه و اسباب آن از قبیل ایجاد رشد سیاسی در مردم، تشکیل دسته ها و احزاب و جمعیتها و دسته های مختلف، تهیه مقدمات و امکانات و نیروها به صورت مخفی و آشکار- طبق آنچه شرایط اقتضا می کند- همه را آماده

(۱۱۵). عن رسول الله (ص) انه قال: «الدين نصيحة» قلنا: لمن؟ قال: «الله و لكتابه و لرسوله و لائمة المسلمين و عامتهم». صحيح مسلم ۱/ ۷۴، كتاب الايمان، باب ۲۳، حديث ۵۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۹۰

نمود. پس اگر با راه پیمایی و تظاهرات، نتیجه به دست آمد که مسأله تمام است و الا باید دست به اسلحه برد.

البته باز یادآور می شویم که واجب است همواره مراتب و مراحل امر به معروف و نهی از منکر را در نظر داشت و راهی که زیان آن کمتر و فایده آن بیشتر است را پیمود تا اینکه به یاری خداوند، نصرت و پیروزی حاصل آید. و باید گفت در چنین شرایطی حاکم ستمگر فاسد، اگر چه مردم نتوانند او را عزل کنند قهرا

از حکومت عزل و حکومت او، حکومت نامشروع است.

دلایل جواز و بلکه وجوب مبارزه مسلحانه علیه حاکم فاسق ستمگر:

اشاره

به آنچه گفته شد دلایلی چند دلالت دارد که یادآور می شویم:

دلیل اول - دلالت آیات و روایات:

آیات شریفه ای از قرآن مجید و نیز روایات بسیار زیاد و لو به دلالت التزام «۱۱۶» ۱ بر آنچه گفته شد دلالت دارد که برخی از آنها را متذکر می شویم:

۱- «لَا يَتَّأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» «۱۱۷» ۱- عهد من به ستمکاران نمی رسد».

این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه شخص ستمگر به رهبری مردم که عهد خداوند است گماشته نمی شود و اطلاق آیه، هم عدم صحت ایجاد حکومت ظلم و هم عدم صحت تداوم آن را شامل می شود.

۲- «وَلَا تَزَكُّوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» «۱۱۸» ۱. به ستمگران تکیه نکنید که آتش شما را فرا خواهد گرفت».

از آن جهت که جامعه نیازمند به دولت و حکومت است - چنانچه دلایل آن پیش از این گذشت - و تصدی حکومت توسط ستمگر و تکیه بر وی طبق دو آیه شریفه فوق جاز نیست،

(۱۱۶). در علم منطق دلالت به سه نوع تقسیم شده است: ۱- دلالت مطابقت، آنجا که یک لفظ به تمام معنی و مفهوم موضوع خود دلالت کند. ۲- دلالت تضمن، آنجا که لفظ به قسمتی از معنای موضوع خود دلالت کند.

۳- دلالت التزام، آنجا که لفظ به مفهومی که لازمه موضوع خود است دلالت کند. نظیر همین آیه شریفه «عهد من به ستمکاران نمی رسد» که لازمه مفهوم آن ضرورت مبارزه با کسانی است که بر خلاف مقررات الهی و بر اساس ستم بر مردم حکومت می کنند. (مقرر).

(۱۱۷). بقره (۲) / ۱۲۴.

(۱۱۸). هود (۱۱) / ۱۱۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۹۱

پس به ناچار در صورت وجود قدرت باید او را از حکومت خلع نمود تا حکومت

صالح عادلی به جای آن برقرار گردد.

۳- خداوند متعال در قصه طالوت و داود می فرماید:

«فَهَرَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ، وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» (۱۱۹) ۱- آنان را به اذن خداوند متواری کردند و داود، جالوت را کشت و خداوند به وی سلطنت و حکومت بخشید و آنچه را می خواست به وی یاد داد و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر کنار نمی زد، زمین به فساد کشیده می شد و لکن خداوند به همه جهانیان دارای فضل و احسان است».

از این آیه شریفه نیز استفاده می گردد که خداوند متعال به خاطر تفضلی که بر جهانیان دارد، افراد صالح جامعه نظیر داود و طالوت را بر کسانی که زمین را به فساد می کشند مسلط می کند تا ریشه های فساد را بر کنند. و این مختص به زمان خاص و یا شهر خاصی نیست، چرا که فضل خداوند، عام است برای همه جهانیان تا روز قیامت.

۴- «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا، وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنِ يَنْصُرُهُ، إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (۱۲۰) ۱- و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر بر کنار نمی نمود، صومعه ها و دیر و کنشست ها و مساجدی که در آن ذکر خدا بسیار می شود خراب می شد و هر

که خدا را یاری کند البته خدا او را یاری خواهد کرد که خدا در منتهای اقتدار و توانایی است. آنان که اگر در زمین به آنان اقتدار و توانایی دهیم نماز پیامی دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند، و عاقبت کار در دست خداست».

از این آیه استفاده می شود که خداوند متعال، فساد و خرابی مساجد و معابد را دشمن می دارد و دوست دارد افراد با صلاحیت، آنان که اگر در زمین تمکن یافته و فرمانروایان آن گردند، فرایض خدا را بر پای می دارند و با دفع اهل فساد و حفظ معابد و اقامه دعائم دین و انجام فرایض خدای را یاری می دهند، فرمانروایی و حاکمیت زمین را به عهده بگیرند

(۱۱۹). بقره (۲) / ۲۵۱.

(۱۲۰). حج (۲۲) / ۴۰ و ۴۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۹۲

و روشن است که دفع اهل فساد چه بسا جز با مبارزه مسلحانه امکان پذیر نیست.

۵- «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ، إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (۱۲۱) ۱. همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به راستی و عدل گرایند. و آهن را که در آن هم بیم سختی و کارزار و هم منافع بسیار زیادی برای مردم است آفریدیم. تا معلوم شود چه کسی با ایمان به غیب، خدا و پیامبرانش را یاری خواهد کرد، همانا خداوند قوی و مقتدر است».

از این آیه شریفه استفاده می شود که

یکی از اهداف فرستادن پیامبران و فرستادن کتابهای آسمانی قیام مردم به عدالت و قسط است. و خداوند متعال، آهن را ضمانت اجرایی آن قرار داده است. پس واجب است حکومت قسط و عدل را و لو با مبارزه مسلحانه برقرار نمود و این قیام و مبارزه نصرتی است برای خدا و پیامبران او. در این آیه شریفه و آیاتی نظیر آن، نکاتی است شایان دقت و توجه.

۶- «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّحَكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ، وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضَلِّلَهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (۱۲۲) ۱- آیا نمی نگری به آنان که می پندارند به آنچه به تو و به پیامبران پیش از تو نازل شده، گرویده اند و لکن در صددند که محاکمه خود را به نزد طاغوت برند- با اینکه مأمور شده اند به آن کفر بورزند- و شیطان می خواهد آنان را به بیراهه برد، بیراهه ای بسیار دور».

از این آیه شریفه وجوب کفر ورزیدن به طاغوت و حرمت بردن قضاوت و محاکمه نزد وی استفاده می شود و هنگامی که بردن محاکمه نزد طاغوت حرام باشد، بی تردید ساقط کردن او از تخت قدرت تا حکومت صالح عادل به جای آن بنشیند نیز واجب است زیرا قضاوت و حکومت باید در جامعه باشد و چاره ای جز آن نیست.

۷- «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ» (۱۲۳) ۱- امر اسرافکاران را اطاعت نکنید. آنان که در زمین فساد نموده و اصلاح نمی کنند».

(۱۲۱). حدید (۵۷)/ ۲۵.

(۱۲۲). نساء (۴)/ ۶۰.

(۱۲۳). شعراء (۲۶)/ ۱۵۱ و ۱۵۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲،

۸- «وَلَا تُطِيعُ مَنْ أَغْلَقْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» (۱۲۴) ۱- و هرگز آنان را که دل‌هایشان را از یاد خویش غافل کردیم و تابع هوای نفس خود شدند و به تبه کاری پرداختند، پیروی مکن».

۹- و از زبان اهل آتش می فرماید:

«وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّنَا السَّبِيلًا» (۱۲۵) ۱- و گویند بار خدایا ما پیشوایان و بزرگان خود را پیروی کردیم، پس آنان ما را از راه منحرف کردند».

۱۰- «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِيعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا» (۱۲۶) ۱- پس به حکم پروردگارت پایدار بمان و گناهکاران و اهل کفران آنان را پیروی مدار».

و آیات دیگری نظیر این آیات که از اطاعت افراد گناهکار و فاسد نهی فرموده است.

۱۱- در خصال شیخ صدوق، به سند خویش از علی (ع) آمده که فرمود:

«پیامبر خدا (ص) فرمود: ای علی، چهار چیز است که پشت را می شکنند: امامی که معصیت خدا کند و مردم باز از وی اطاعت کنند، و...» (۱۲۷) ۱.

۱۲- در خطبه قاصعه نهج البلاغه آمده است:

«زنهار! زنهار! از پیروی و اطاعت بزرگترها و رؤسایان بر حذر باشید، همانها که به واسطه موقعیت خود تکبر می فروشند، همانان که خویشتن را بالاتر از نسب خود می شمارند و کارهای نادرست را به خدا نسبت می دهند، و به انکار نعمتهای خدا برخاسته تا با قضایش ستیز کنند و نعمتهایش را نادیده گیرند، آنها پی و بنیان تعصب و ستون و ارکان فتنه و فساد و شمشیرهای تفاجر جاهلیتند. از خدا بترسید و با نعمتهای خدا بر خود ضدیت مکنید! و نسبت به فضل

و بخشش او حسادت مورزید و از «ادعیاء» (همانان که معلوم نیست پدرشان کیست و جامه اسلام را به تن پوشیده اند و نفاق و دورویی را پیشه کرده اند) اطاعت نکنید. از آنها که جام پاک قلبتان را در اختیار آب تیره نفاقشان قرار داده اید، از آنها که تندرستی خویش را با بیماری آنها آمیخته اید و باطلشان را در حق خود راه داده اید، آنها اساس گناهانند و همدم نافرمانیها.

(۱۲۴). کهف (۱۸) / ۲۸.

(۱۲۵). احزاب (۳۳) / ۶۷.

(۱۲۶). انسان (۷۶) / ۲۴.

(۱۲۷). قال رسول الله (ص): یا علی، اربعة من قواصم الظهر: امام یعضی الله و یطاع امره ... خصال ۱ / ۲۰۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۹۴

ابلیس آنها را مرکبهای راهوار گمراهی قرار داده، و سپاهی که به وسیله آنها بر مردم غلبه یابد انتخاب کرده، و آنها را به عنوان سخنگوی خود برای دزدیدن عقلها و داخل شدن در چشمها و دمیدن در گوشه‌هایشان برگزیده است» (۱۲۸) ۱.

اکنون در این حدیث شریف تأمل و دقت کن که چگونه مضامین آن با رؤسای طغیانگر که در اعصار ما بر جامعه حاکمند منطبق است. و چگونه شیطان به وسیله آنان به مردم دسترسی پیدا می کند! و چون اطاعت از آنان جایز نیست - و فرض این است که جامعه نیازمند به حکومت است و حکومت جز با اطاعت و تسلیم عملی نیست - پس به ناچار باید حکومت اسرافگر فاسد را برای اینکه حکومت عادل صالح واجب الاطاعه به جای آن جایگزین شود، ساقط نمود، و غالباً ساقط کردن چنین حکومت‌های خودکامه ای جز با توسل به قوه قهریه و مبارزه مسلحانه حاصل نمی گردد.

اگر گفته شود: شاید نهی در آیات و روایات

از اطاعت از اهل گناه و فساد در خصوص همان دستوراتی است که بر انجام گناه صادر می کنند و پیش از این حکم آن در مسأله اول گذشت (که در این خصوص اطاعت از آنان جایز نیست) و این منافاتی با بقای حکومت آنان و وجوب اطاعت از آنان در شئون اجتماعی که حفظ نظام متوقف بر آن است ندارد.

در پاسخ باید گفت: آیات و روایات ظهور در حرام بودن اطاعت از آنان به صورت مطلق در همه دستوراتی که صادر می کنند، دارد. و شما ملاحظه می فرمایید که اهل فساد و تزویر، حتی از امور عبادی و مظاهر شرع مبین برای مقاصد سیاسی و شیطانی خود بسیار سوء استفاده می کنند، و چه بسا پایه های حکومت خود را برای اینکه فساد بیشتری مرتکب گردند با اینگونه کارها محکم می کنند.

پس نباید بعید به نظر برسد که شارع مقدس به طور کلی اطاعت از آنان را، حتی

(۱۲۸). الا- فالحذر الحذر من طاعه ساداتکم و کبرائکم! الذین تکبروا عن حسبهم و ترفعوا فوق نسبهم و القوا الهجینه علی ربهم، و جاحدوا الله علی ما صنع بهم، مکابره لفضائه و مغالبه لآلائه. فانهم قواعد اساس العصبیه و دعائم ارکان الفتنه و سیوف اعتزاء الجاهلیه. فاتقوا الله و لا تكونوا لنعمه علیکم اصداد «و لا لفضله عندکم حسادا، و لا تطیعوا الادعیاء الذین شربتم بصفوکم کدرهم، و خلطتم بصحتکم مرضهم، و ادخلتم فی حقکم باطلهم، و هم اساس الفسوق و احلاس العقوق اتخذهم ابلیس مطایا ضلال و جندا بهم یصول علی الناس و تراجمه ینطق علی ألسنتهم اشراقا لعقولکم و دخولا فی عیونکم و نفثا فی اسماعکم. نهج البلاغه، فیض /

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۹۵

در اموری که ظاهراً به صلاح است نهی کرده باشد به خاطر اینکه بدین وسیله آنان (عوامفریبی نکرده) و دولت و حکومت خود را در جامعه استحکام بخشند. در هر حال باید در آیات و روایاتی که در این ارتباط خوانده شد با دقت اندیشید چرا که دلالت برخی از آنها بر مقصود ما نیازمند نوعی دقت و ریزینی است.

دلیل دوم: ضرورت بازگرداندن حکومت به مسیر اصلی:

حکومت اسلامی برای اجرا و تنفیذ احکام اسلام و اقامه عدل در میان مردم مسلمان تشریح شده، چنانچه صحیحۀ زراره به نقل از امام محمد باقر (ع) گواه بر این معنی است.

در این روایت پس از آنکه بیان شده اسلام بر پنج چیز بنا گردیده و از آن حضرت در ارتباط با برترین آنها پرسش می شود، آن حضرت می فرماید:

«ولایت برتر است، چرا که ولایت، کلید سایر واجبات و والی راهنمای آنهاست» «۱۲۹» ۱.

در روایت محکم و متشابه از امیر المؤمنین (ع) آمده بود که آن حضرت فرمود:

«اولین ستون اسلام نماز، آنگاه زکات، آنگاه روزه، آنگاه حج، آنگاه ولایت است، و این (ولایت) پایان بخش آنها و حافظ همه واجبات و مستحبات است» «۱۳۰» ۱.

در روایت عیون و علل، امام رضا (ع)، علت قرار دادن امام را منع از فساد و اقامه حدود و احکام بیان داشت و فرمود:

«اگر برای مردم، امام قرار داده نشده بود شریعت به کهنگی می گرایید و دین از بین می رفت و سنتها و احکام دگرگون می شد و بدعت گذاران بر آن افزوده و ملحدان از آن می کاستند، و امر را بر مسلمانان مشتبه می کردند» «۱۳۱» ۱.

در خبر عبد العزیز بن مسلم آمده

بود که:

«امام، زمام دین و نظام مسلمانان و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است. امامت اساس رشد یابنده اسلام و شاخه بالنده آن است، به وسیله امام، نماز و زکات و روزه و حج و جهاد تمامت می یابد و مالیات و صدقات جمع آوری و حدود و احکام

(۱۲۹). الولایه افضل، لانها مفتاحهن و الوالی هو الدلیل علیهن. کافی ۱۸/۲، کتاب ایمان و کفر، باب دعائم الاسلام، حدیث ۵.

(۱۳۰). اولها الصلاه ثم الزکاه ثم الصیام ثم الحج ثم الولایه و هی خاتمتها و الحافظه لجميع الفرائض و السنن. (رک:

جلد اول کتاب، دلیل هشتم از دلایل ضرورت حکومت).

(۱۳۱). و انه لو لم يجعل لهم اماما لدرست المله و ذهب الدین و غیرت السنن و الاحکام، و ل زاد فيه المبتدعون و نقص منه الملحدون و شبهوا ذلك على المسلمين. ر ک: جلد اول، دلیل سوم از دلایل ضرورت حکومت.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۹۶

اجرا و کرانه ها و مرزها حراست می شود» (۱۳۲) ۱.

و روایات دیگری از این قبیل که بر غرض و هدف امامت و حکومت حقه دلالت دارد، که برخی از آنها نیز در اوایل بخش ششم کتاب خواهد آمد.

بر این اساس، پس اگر حکومت از مسیر اصلی خود منحرف شود و آثاری که از آن انتظار می رود بر آن مترتب نگردد، در این صورت نگهداری و حراست و اطاعت از چنین حکومت، ناقض غرض مطلوب است. و برای اینکه اسلام و حدود معطل نماند، واجب است چنین حکومتی را ساقط، و حاکم صالحی را به جای او به کار گمارد.

دلیل سوم: آیات و روایات امر به معروف و نهی از منکر:

آیات و روایاتی از طریق فرقتین. (شیعه و سنت) بر وجوب امر به

معروف و نهی از منکر به مفهوم وسیع آن- یعنی سعی در گسترش کارهای نیک و قطع ریشه های اعمال ناشایست و فساد در حد توان- دلالت دارد. پس آنگاه که حاکم از مسیر حق و عدالت منحرف گردید، و با سپاه و قدرت خود بدعتها و منکرات را گسترش داد- و مردم نیز که طبعاً به دین رؤسا و پادشاهان خود هستند به دنبال آنان کشیده می شوند. در این صورت به ناچار بر مسلمانان واجب است با تلاش پیگیر برای تحقق اهداف انبیا و پیامبران، در جهت گسترش معروف و از بین بردن منکرات در حد قدرت و توان تمام توان خود را به کار گیرند. لکن با رعایت مراتب، و آنگاه که نصیحت و ارشاد و تهدید و ارباب نتیجه ای نبخشید، نوبت به تظاهرات مردمی، آنگاه قیام عمومی و مبارزه مسلحانه برای قطع ریشه های فساد می رسد. لکن واجب است قیام و مبارزه مسلحانه تحت نظام صحیح و رهبری فردی عادل و عالم که رهبری انقلاب را به دست دارد باشد، تا هرج و مرج به وجود نیاید. [بر این مضمون روایاتی دلالت دارد که یادآور می شویم]:

۱- در خبر جابر از امام محمد باقر (ع) آمده است که فرمود:

« (کارهای ناشایست حاکمان را) در دل زشت شمارید و با زبان ابراز ناراحتی کنید و با چک (سیلی) به صورت آنان بنوازید و در راه خدا از ملامت هیچ ملامتگری نهراسید» «۱۳۳» ۱.

(۱۳۲). ان الامامه زمام الدین و نظام المسلمین و صلاح الدنیا و عز المؤمنین، ان الامامه اس الاسلام النامی و فرعه السامی. بالامام تمام الصلاه و الزکاه و الصیام و الحج و الجهاد و

توفیر الفیء و الصدقات و امضاء الحدود و الاحکام و منع الثغور و الاطراف. کافی ۱/ ۲۰۰، کتاب الحجّه، باب نادر جامع فی فضل الامام، حدیث ۱.

(۱۳۳). فانکروا بقلوبکم و الفظوا بالستکم و صکّوا بها جباههم و لا تخافوا فی الله لومه لائم. وسائل ۱۱/ ۴۰۳، ابواب-

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۹۷

۲- در خبر یحیی طویل، از امام صادق (ع) آمده است که آن حضرت فرمود:

«چنین نیست که خداوند زبان را گشوده و دست را بسته باشد، بلکه هر دو را به گونه ای قرار داده که با هم باز و با هم بسته می گردند» (۱۳۴) ۱.

۳- صدوق به سند خویش از مسعده بن صدقه از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

«امیر المؤمنین (ع) می فرمود: خداوند، مردم را به خاطر خواص در صورتی که در نهان و پنهانی، بدون اینکه مردم بفهمند مرتکب عمل ناشایست گردند، عذاب نمی کند، اما در صورتی که خواص در پیش روی مردم عمل زشتی را مرتکب گردند، ولی مردم عمل آنان را ناشایست نشمرند، در این هنگام هر دو دسته مستوجب عقوبت الهی می گردند.

همچنین فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود: معصیت را اگر بنده به پنهانی انجام دهد ضرر آن جز به انجام دهنده آن نمی رسد، اما اگر آشکارا مرتکب شد و مردم به وی اعتراض نکردند، ضرر آن به همه می رسد، آنگاه امام جعفر صادق (ع) فرمود: «و این بدان جهت است که وی با عمل زشت آشکار خود دین خدا را ذلیل نموده و دشمنان خدا به عمل وی اقتدا و استناد می کنند» (۱۳۵) ۱.

۴- در مرفوعه محمد بن سنان، از امام صادق (ع) آمده است که

«هیچ منکری در پیش روی مردمی انجام نمی گیرد که آنان در صدد اعتراض به آن برنمایند، مگر اینکه خداوند به مجازاتی از سوی خود همه آنها را فرا خواهد گرفت» «۱۳۶» ۱.

۵- و در مسند احمد به سند وی از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که می فرمود:

- امر و نهی، باب ۳ حدیث ۱.

(۱۳۴). ما جعل الله بسط اللسان و كف اليد، و لكن جعلهما يبسطان معا و يكفان معا. وسائل ۱۱ / ۴۰۴، ابواب امر و نهی، باب ۳، حدیث ۲.

(۱۳۵). قال امير المؤمنين (ع) ان الله لا يعذب العامه بذنب الخاصه اذا عملت الخاصه بالمنكر سرا من غير ان تعلم العامه. فاذا عملت الخاصه بالمنكر جهارا فلم تغير ذلك العامه استوجب الفريقان العقوبه من الله - عز و جل - قال:

و قال رسول الله (ص) ان المعصيه اذا عمل بها العبد سرا لم يضر الا عاملها فاذا عمل بها علانية و لم يغير عليه اضرت بالعامه قال جعفر بن محمد (ع) و ذلك انه يذل بعمله دين الله و يقتدى به اهل عداوه الله. وسائل ۱۱ / ۴۰۷، ابواب امر و نهی، باب ۴، حدیث ۱.

(۱۳۶). ما اقتر قوم بالمنكر بين اظهرهم لا يغيرونه الا اوشك ان يعمهم الله بعقاب من عنده، وسائل، ۱۱ / ۴۰۸، ابواب امر و نهی، باب ۴، حدیث ۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۹۸

«خداوند عز و جل هرگز عموم مردم را به خاطر کردار ناشایست خواص، عذاب نخواهد کرد مگر اینکه آنان مشاهده کنند که عمل ناشایست در پیش روی آنان انجام می گیرد و آنان توانا هستند که از آن جلوگیری کنند اما از آن جلوگیری نمی کنند. پس هنگامی که مردم

این رفتار را در پیش گرفتند، خداوند عامه و خاصه مردم را عذاب خواهد کرد» (۱۳۷) ۱.

۶- در تاریخ طبری از عبد الرحمن بن ابی لیلی آمده است که گفت آن روز که با اهل شام روبرو شدیم از علی (ع) شنیدم که می فرمود:

«ای مؤمنان، هر کس مشاهده کند تجاوز و ستمی صورت می گیرد و مردم به عمل ناشایستی دعوت می شوند و او با قلب خویش، آن را ناخوشایند دارد خود را سالم و دور از هر بدی نگاهداشته است. و آن کس که با زبان، آن را مورد اعتراض قرار دهد پاداش برده، و این از رفیق خود افضل است. و امّا آن کس که با شمشیر در برابر عمل ناشایست قیام کند تا کلمه خدا بر فراز و کلمه ستمگران در فرود قرار گیرد، این همان کس است که به راه هدایت دست یافته و به راه راست گام نهاده و نور یقین در دل وی درخشیده است» (۱۳۸) ۱.

۷- در نهج البلاغه آمده است:

«به جان خودم سوگند، من در جنگ با کسی که با حق مخالفت می کند و به راه گمراهی می رود، هیچ گونه سستی و سازشی ندارم. پس ای بندگان خدا، تقوای الهی داشته باشید و در همان راهی که برای شما مشخص فرموده حرکت کنید و به آنچه به شما محول نموده قیام کنید. پس علی ضامن سعادت درازمدت شماست. اگر چه در کوتاه مدت به آن دست نیابید» (۱۳۹) ۱.

(۱۳۷). ان الله - عز و جل - لا - يعذب العامه بعمل الخاصه حتى يروا المنكر بين ظهرانيهم و هم قادرون على ان ينكروه فلا ينكروه، فاذا فعلوا ذلك عذب الله الخاصه و العامه.

(۱۳۸). أيتها المؤمنون، انه من رأى عدوانا يعمل به و منكرا يدعى اليه فانكره بقلبه فقد سلم و برئ، و من انكره بلسانه فقد اجر، و هو افضل من صاحبه، و من انكره بالسيف لتكون كلمه الله العليا و كلمه الظالمين السفلى فذلك الذى اصاب سبيل الهدى و قام على الطريق و نور فى قلبه اليقين. وسائل ۱۱/ ۴۰۵، ابواب امر و نهى، باب ۳، حديث ۵ و نیز نهج البلاغه، فيض ۱۲۶۲، لح/ ۵۴۱، حكمت ۳۷۳.

(۱۳۹). و لعمري ما على من قتال من خالف الحق و خابط الغي من ادهان و لا ايهان، فاتقوا الله عباد الله و امضوا فى الذى نهجه لكم، و قوموا بما عصبه بكم فعلى ضامن لفلجكم اجلا ان لم تمنحوه عاجلا. نهج البلاغه فيض/ ۸۷، لح/ ۶۶، خطبه ۲۴. عبارت نهج البلاغه فيض و صالح چنین است: فاتقوا الله و فزوا الى الله و ... ولى عبارت عبده چنان است که نقل شد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۳۹۹

امیر المؤمنین (ع) پیشوای متقیان و الگوی مؤمنان است، و بدان جهت امام، امام قرار داده شده که سایرین به وی اقتدا کنند. پس واجب است راه هدایت او را مورد سرمشق قرار داد.

۸- در وسائل به سند خویش، از امام صادق (ع) آمده است که فرمود:

«پیامبر خدا (ص) فرمود: همه نیکوها در شمشیر و زیر سایه شمشیر است و مردم را جز شمشیر به راه راست نخواهد برد و شمشیرها کلید بهشت و آتشند» «۱۴۰» ۱.

۹- در صحیح مسلم به سند خویش از پیامبر خدا (ص) آمده است که فرمود:

«از شما هر کس منکری را ببیند

باید با دست خویش آن را تغییر دهد، اگر نتوانست با زبانش، اگر نتوانست با قلبش و این ضعیف ترین مرحله ایمان است» (۱۴۱) ۱.

۱۰- باز در همان کتاب به سند خویش از جابر بن عبد الله آمده است که گفت از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که می فرمود:

«پیوسته دسته ای از امت من پیروزمندانه برای حق می جنگند تا روز قیامت» (۱۴۲) ۱.

۱۱- باز همان کتاب به سند خویش از جابر بن سمره، از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

«پیوسته این دین پابرجا خواهد بود و دسته ای از مسلمانان برای آن مبارزه می کنند، تا روز قیامت» (۱۴۳) ۱

۱۲- در سنن ابی داود به سند خویش از عبد الله بن مسعود آمده است که گفت پیامبر خدا (ص) فرمود:

(۱۴۰). قال رسول الله (ص) الخیر کله فی السیف و تحت ظل السیف، و لا یقیم الناس الا السیف و السیوف مقالید الجنه و النار. وسائل ۱۱/ ۵، ابواب جهاد عدو، باب ۱، حدیث ۱.

(۱۴۱). من رأی منکم منکرا فلیغیره بیده، فان لم یستطع فبلسانه، فان لم یستطع فبقلمه و ذلك اضعف الایمان.

صحیح مسلم ۱/ ۶۹، کتاب الایمان، باب ۲۰، حدیث ۴۹.

(۱۴۲). لا- تزال طائفه من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرین الی یوم القیامه. صحیح مسلم ۳/ ۱۵۲۴، کتاب الاماره، باب ۵۳. حدیث ۱۹۲۳.

(۱۴۳). لن یرح هذا الدین قائما یقاتل علیه عصابه من المسلمین حتی تقوم الساعه. صحیح مسلم ۳/ ۱۵۲۴، کتاب الاماره، باب ۵۳، حدیث ۱۹۲۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۰۰

«اولین نقصی که بر بنی اسرائیل وارد شد این بود که یکی از آنان دیگری را ملاقات می کرد و به او می گفت فلانی از خدا بترس

و دست از کارهای خود بردار، این کارها برای تو شایسته نیست، آنگاه فردا او را ملاقات می کرد، اما کارهای زشت او مانع نمی شد که با وی هم غذا و همکاسه و همنشین شود.

پس آنگاه که این چنین کردند خداوند رابطه دل‌های آنها را بر هم زد، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «آنان که از بنی اسرائیل کافر شدند با زبان داود و عیسی بن مریم مورد لعن قرار گرفتند، تا آنجا که فرمود: اینان فاسقان هستند». آنگاه پیامبر اکرم (ص) فرمود: «هرگز! به خدا سوگند باید شما امر به معروف و نهی از منکر کنید و دست ستمگر را بگیرید و او را به حق بازگردانید و وی را در چارچوب حق محدود کنید». «۱۴۴» ۱

جمله «لنأطرنه علی الحق» (که در متن عربی روایت آمده) یعنی او را به حق بازگردانید.

این روایت به سند دیگری نیز از پیامبر اکرم (ص) روایت شده و در آن، این جمله اضافه شده: «یا اینکه خداوند رابطه بین قلب‌های شما را به هم خواهد زد، آنگاه شما را مورد لعن قرار می دهد، آنگونه که آنان (بنی اسرائیل) را مورد لعن قرار داد». «۱۴۵» ۱

۱۳- باز در سنن ابی داود به سند خویش از قیس، از ابو بکر آمده که وی در خطابه ای پس از حمد و ثنای الهی گفت:

«ای مردم، شما آیه شریفه «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ، لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» - بر شما باد نفس‌های خودتان، اگر شما هدایت یافتید کسانی که گمراه شده اند به شما آسیبی نمی رسانند» را می خوانید ولی درست معنی نمی کنید. آنگاه گفت:

از خالد شنیدم که می گفت از پیامبر خدا (ص) شنیدیم

که می فرمود: «مردم اگر ستمگری را مشاهده کنند و دست او را از ستمگری بازنگیرند دور نیست که

(۱۴۴). ان اول ما دخل النقص على بني اسرائيل كان الرجل يلقي الرجل فيقول: يا هذا، اتق الله ما تصنع فانه لا يحل لك، ثم يلقاه من الغد فلا يمنعه ذلك ان يكون اكيله و شريبه و قعيده فلما فعلوا ذلك ضرب الله قلوب بعضهم ببعض «ثم قال: لعن الذين كفروا من بني اسرائيل على لسان داود و عيسى بن مريم، الي قوله: فاسقون، ثم قال:

«كلا لتأمرن بالمعروف و تنهون عن المنكر و لتأخذن على يدي الظالم و لتأطرنه على الحق اطرا و لتقصرنه على الحق قصرا. سنن ابى داود ۲/ ۴۳۶، كتاب الملاحم، باب الامر و النهى.

(۱۴۵). او ليضربن الله بقلوب بعضكم على بعض ثم ليلعنكم كما لعنهم. سنن ابى داود ۲/ ۴۳۶، كتاب الملاحم، باب الامر و النهى.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۰۱

خداوند همه آنان را به عذاب فراگیرد». و عمرو از «هشیم» روایت کرده و گفت از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: «در بین هیچ قومی معصیتها صورت نمی گیرد و آنان قادرند که از آن جلوگیری کنند و جلوگیری نمی کنند مگر اینکه بعید نیست خداوند همه آنان را به عذاب گرفتار کند» (۱۴۶) ۱.

۱۴- باز در همان کتاب به سند خویش از جریر، روایت شده که گفت از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود:

«خداوند هیچ قومی که فردی در بین آنان معصیت می کند و قدرت اعتراض به وی را دارند و به وی اعتراض نمی کنند را رها نمی گذارد، مگر اینکه پیش از مردن همه آنها را عذاب خواهد کرد» (۱۴۷) ۱.

این

نکته را همین جا باید گوشزد کرد که: چه بسا هر فرد به تنهایی نتواند از منکری پیشگیری کند، اما با تجمع و تشکل پیشگیری بسیاری از منکرات امکان پذیر است که در این صورت به عنوان مقدمه واجب، تجمع و تشکل واجب است، چرا که انسان آنچه را با واسطه نیز انجام می گیرد می تواند انجام دهد.

۱۵- در سنن ابن ماجه، از پیامبر خدا (ص) روایت شده که فرمود:

«پیوسته طایفه ای از امت من بر امر خداوند پایدار می مانند و کسانی که با آنان مخالفت می کنند، نمی توانند به آنان زیان برسانند» (۱۴۸) ۱.

۱۶- در الدر المنثور از پیامبر خدا (ص) روایت شده که فرمود:

«همانا آسیای اسلام بزودی به گردش در می آید، پس به آن سو که قرآن می گردد با آن به گردش در آید، چه بسا سلطان و قرآن با یکدیگر می جنگند و از هم جدا می شوند، و اینکه بزودی بر شما پادشاهانی حاکم می شوند که بر شما به نوعی حکم می رانند و بر خودشان به نوع دیگری.

پس اگر آنان را پیروی کنید شما را گمراه می کنند و اگر نافرمانی شان کنید، شما

(۱۴۶). ان الناس اذا رأوا الظالم فلم يأخذوا على يديه أوشك ان يعمهم الله بعقاب. و قال رسول الله (ص). ما من قوم يعمل فيهم بالمعاصي يقدرن على ان يغيروا ثم لا يغيروا الا يوشك ان تعمهم الله منه بعقاب. سنن ابی داود ۲/ ۴۳۶، كتاب الملاحم، باب الامر و النهی.

(۱۴۷). ما من رجل يكون في قوم يعمل فيهم بالمعاصي يقدرن على ان يغيروا عليه فلا يغيروا الا اصابهم الله بعذاب من قبل ان يموتوا. سنن ابی داود ۲/ ۴۳۷، كتاب الملاحم، باب الامر و النهی.

(۱۴۸).

لا تزال طائفه من امتي قوامه على امر الله لا يضرها من خالفها. سنن ابن ماجه ١/ ٥، باب اتباع سنه رسول الله (ص)، حديث ٧.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ٢، ص: ٤٠٢

را به قتل می رسانند» گفتند: ای پیامبر خدا، اگر ما آن روز را درک کردیم چه کنیم؟ فرمود: همانند اصحاب حضرت عیسی (ع) باشید که با اره، اره می شدند و بر چوبه دار بالا کشیده می شدند، مرگ در اطاعت خدا بهتر از زندگی در معصیت خداوند است» «١٤٩» ١.

١٧- در نهج السعاده، مستدرک نهج البلاغه آمده است:

«ابو عطا گفت: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در حالی که ناراحت بود و نفس عمیق می کشید بر ما وارد شده و فرمود: «چگونه هستید آنگاه که زمانی بر شما سایه افکنده که حدود در آن تعطیل شده و مال خدا را دست به دست می چرخانند و دوستان خدا را دشمن می دارند و دشمنان خدا را دوست می دانند؟» عرض کردیم: ای امیر مؤمنان اگر ما آن روز را درک کردیم چه بکنیم؟ فرمود: «همانند اصحاب حضرت عیسی (ع) باشید که با اره، اره می شدند و به دار آویخته می گشتند، مرگ در اطاعت خدا بهتر از زندگی در معصیت خداوند است» «١٥٠» ١.

١٨- در کنز العمال آمده است:

«بر شما پیشوایانی حاکم می گردند که ارزاق شما را مالک می شوند، با شما سخن می گویند ولی دروغ می گویند، کار می کنند، ولی کارهای ناشایست انجام می دهند، از شما خوشنود نمی شوند مگر اینکه کارهای بد آنان را نیکو شمارید و دروغ آنان را راست پندارید، پس شما حق را به آنان واگذارید تا آنگاه که به آن راضی باشند، اما اگر

از حق تجاوز کردند، پس هر کس در این راه کشته شد شهید است» (۱۵۱) ۱.

(۱۴۹). ان رحي الاسلام ستدور، فحيثما دار القرآن فدوروا به، يوشك السلطان و القرآن ان يقتتلا و يتفرقا. انه سيكون عليكم ملوك يحكمون لكم بحكم و لهم بغيره، فان اطعموهم اضلوكم و ان عصيتموهم قتلوكم «قالوا يا رسول الله، فكيف بنا ان ادركنا ذلك؟ قال: «تكونوا كاصحاب عيسى (ع) نشروا بالمنشير و رفعوا على الخشب.

موت في طاعه خير من حياه في معصيه. الدر المنثور ۲ / ۳۰۱.

(۱۵۰). كيف انتم و زمان قد اضلكم تعطل فيه الحدود و يتخذ المال فيه دولا و يعادي فيه اولياء الله و يوالي فيه اعداء الله؟ ... قال: «كونوا كاصحاب عيسى (ع): نشروا بالمنشير و صلبوا على الخشب. موت في طاعه الله - عز و جل - خير من حياه في معصيه الله. نهج السعاده ۲ / ۶۳۹.

(۱۵۱). سيكون عليكم ائمه يملكون ارزاقكم، يحدثونكم فيكذبوكم و يعملون فيسيئون العمل، لا يرضون منكم حتى تحسنوا قبيحهم و تصدقوا كذبهم، فاعطوهم الحق ما رضوا به فاذا تجاوزوا فمن قتل على ذلك فهو شهيد.

كنز العمال ۶ / ۶۷، كتاب الاماره، باب ۱، از قسم اقوال، حديث ۱۴۸۷۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۰۳

و روایات دیگری از این قبیل که پیش از این در ذیل روایت ششم از فصل چهارم بخش سوم [جلد اول کتاب، ذیل روایت کل رأیه ترفع قبل ...] برخی از آنها را یاد آور شدیم.

روشن است که اطلاق این روایات شامل محل بحث ما نیز می شود، اگر چه برخی از آنها خالی از اشکال نیست. ضعف سند برخی از آنها نیز با توجه به اینکه مضمون برخی، برخی دیگر را

تأیید می کند و ما به صدور برخی از آنها علم اجمالی داریم، به اصل استناد به آنها لطمه وارد نمی کند- و در اینجا نکته ای است شایان تأمل.

دلیل چهارم: قیام سید الشهداء امام حسین (ع):

قیام و انقلاب سید الشهداء امام حسین (ع) علیه یزید بن معاویه دلیل دیگری است بر ضرورت مبارزه مسلحانه علیه حاکم فاسق ستمگر، با اینکه یزید به اسم اسلام و خلافت پیامبر اکرم (ص) حکومت می کرد و چه بسا شعائری نظیر نماز و حج را نیز بجا می آورد. و امام حسین (ع) طبق اعتقاد ما امام معصوم است و عمل آن حضرت نظیر گفتار وی برای ما حجت شرعی است، زیرا امام بدان جهت امام قرار داده شده که سرمشق دیگران باشد و دیگران به هدایت او هدایت یابند و آن حضرت در خطابه های خود در مسیر رفتن به کربلا اهداف خویش را بیان فرموده است:

طبری در تاریخ خویش و ابن اثیر در کامل می نویسند امام حسین (ع) یاران خویش و یاران حر را مورد خطاب قرار داد و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

«ای مردم، همانا پیامبر خدا (ص) فرمود: هر کس سلطان ستمگری را مشاهده کند که حرامهای خدا را حلال شمرده، عهد و پیمانهای خدا را شکسته، مخالف سنت رسول خدا (ص) رفتار می کند و بر بندگان خدا با گناه و ستمگری حکومت می راند و با کردار و گفتار علیه وی نشورد. بر خداوند رواست که او را به جایگاه همان سلطان ظالم بکشاند. هشدار که اینان اطاعت شیطان را همراه شدند و از اطاعت خداوند رحمان سرتافتند، فساد را آشکار، حدود الهی را تعطیل، اموال عمومی را در اختیار خود، و حرام خدا

را حلال و حلال خدا را حرام شمردند، و من سزاوارترین کسی هستم که این وضع را تغییر دهم و علیه اینان بشورم» «۱۵۲» ۱.

(۱۵۲). أیها الناس، ان رسول الله (ص) قال: من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله، ناكثا لعهد الله، مخالفا لسنه رسول الله (ص) يعمل فى عباد الله بالاثم و العدوان فلم يغير عليه بفعل و لا قول كان حقا على الله ان يدخله مدخله.

الا و ان هؤلاء قد لزمو طاعه الشيطان و تركوا طاعه الرحمن، و اظهروا الفساد، و عطلوا الحدود و استاثروا بالفى ء و احلوا حرام الله و حرّموا حلاله، و انا احق من غير. تاريخ طبرى (چاپ ليدن) ۷ / ۳۰۰ و كامل ابن اثير ۴ / ۴۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۰۴

و باز طبرى روايت کرده که آن حضرت (ع) در خطابه ای که در سرزمین «ذی حسم» ایراد نمود، فرمود:

«آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری به عمل نمی آید؟ در این شرایط اگر مؤمن طالب ملاقات خداوند (خواستار مرگ خویش) باشد سزاوار است، و من مرگ را جز شهادت و زندگی با ستمگران را جز خسارت و افسردگی نمی بینم» «۱۵۳» ۱.

این روايت در تحف العقول نیز آمده است، جز اینکه در آنجا به جای کلمه شهادت، سعادت آمده، (و من مرگ را جز سعادت نمی بینم)، و در آخر آن اضافه دارد:

«همانا مردم، بندگان دنیا هستند و دین بازیچه ای است بر زبانهایشان، به هر جا منافعشان اقتضا دارد، آن را می کشند، پس آنگاه که به بلا آزمایش شوند چه کم هستند دین داران». «۱۵۴» ۱

و آن حضرت (ع) از عترت پیامبر اکرم است و

عترت پیامبر (ص) یکی از ثقلین است که پیامبر اکرم (ص) در حدیث متواتر ثقلین مردم را به تمسک به آن دو مأمور فرموده، و گفتار آن حضرت بدون اشکال حجت است، علاوه بر اینکه امام حسین (ع) این روایت را از پیامبر اکرم (ص) نقل فرمود و نقل آن حضرت از سایر راویانی که از آن حضرت روایت نقل کرده اند، بی تردید کمتر نیست. و آنچه از آن حضرت (ص) روایت شده عمومیت دارد و تکلیف همه مسلمانان در همه اعصار در مقابل سلاطین ستمگر و طاغوت‌های زمان را مشخص فرموده و مختص به دسته خاص یا زمان خاصی نیست. و آیا اکثر کسانی که در این زمانها به اسم اسلام بر کشورهای اسلامی حکومت می رانند، از مصادیق روایتی که امام حسین (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل کرد نیستند؟ آیا آنان در راه یزید و امثال یزید گام بر نمی دارند؟! و باز در تحف العقول روایت شده که آن حضرت (ع) پس از آنکه پیمان شکنی مردم کوفه را مشاهده فرمود، طی نامه ای به آنان نگاشت:

«اما بعد، مرگ و اندوه بر شما باد ای جماعت! آنگاه که با شوق و اشتیاق ما را به یاری طلبیدید و ما بدون درنگ به یاری شما شتافتیم، به روی ما شمشیرهایی را کشیدید که در بیعت ما بود، و آتشی را علیه ما برافروختید که آن

(۱۵۳). الا- ترون ان الحق لا يعمل به و إن الباطل لا يتناهی عنه؟ ليرغب المؤمن في لقاء الله محققا، فاني لا اری الموت الا شهاده و لا الحياه مع الظالمين الا برما. تاریخ طبری ۷ / ۳۰۱.

(۱۵۴). ان الناس عبید الدنیا و

الدین لعق علی ألسنتهم: یحوطونه مادرت معایشهم، فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون.

تحف العقول / ۲۴۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۰۵

را ما برای دشمنان خویش و دشمنان شما برافروخته بودیم، شما علیه دوستان خویش هماهنگ شدید و دست دشمنانان گشتید، بدون اینکه آنان عدالتی را برای شما آشکار کرده باشند و یا امید و آرزوهایی نسبت به آنان در شما ایجاد شده باشد، و بدون اینکه کار خلافی از ما سر زده، و یا در رأی و نظر ما ضعف و خطایی ایجاد شده باشد» (۱۵۵) ۱.

در متن عربی این روایت کلمه «تبا» به معنی خسران و هلاکت و کلمه «ترحا» ضد فرح (به معنی اندوه) و «ایجاف» به معنی سرعت بخشیدن است. «حششتم» یعنی آتش برافروختید و «الالب» به کسره، به معنی جماعت است. و «اللف» به معنی همراه با یکدیگر، و «تفیل رأیه» یعنی نظر او به ضعف و خطا گرایید.

دلیل پنجم: قیام و انقلاب زید بن علی «ره»:

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۲، ص: ۴۰۵

قیام و انقلاب زید بن علی بن حسین «ره» و خروج وی علیه هشام بن عبد الملک، دلیل دیگری است بر جواز مبارزه مسلحانه علیه حاکمان ستمگر فاسق.

قیام و انقلاب زید و قداست وی مورد تأیید ائمه اطهار (ع) و علمای بزرگوار ما بود، و ما پیش از این در فصل چهارم بخش سوم کتاب (جلد اول - ذیل روایت عیص بن قاسم) به تفصیل قداست و قیام زید «ره» را مورد بررسی قرار دادیم که از جمله آن روایات،

قسمتی از روایت عیص بن قاسم از امام جعفر صادق (ع) بود که فرمود:

«اگر فردی از ما آمد و شما را دعوت به قیام نمود، توجه کنید که برای چه چیز قیام می کنید. نگوئید که زید قیام کرد، چرا که زید فردی بود عالم و بسیار راستگو و شما را به اطاعت از خویش فرا نمی خواند، بلکه شما را به اطاعت از فرد مورد رضای آل محمد (ص) فرا می خواند و اگر پیروزی می یافت به آنچه شما را بدان می خواند وفا می کرد، او علیه قدرت متمرکزی (سلطنت بنی امیه) شورش کرد، تا آن را در هم بشکنند...» «۱۵۶» ۱

و در روایت دیگری از امام صادق (ع) آمده بود که فرمود:

(۱۵۵). اما بعد فتبا لکم ایتهما الجماعه و ترحا! حین استصرختمونا ولهین، فاصرخناکم موجفین، سللتم علینا سیفا کان فی ایماننا، و حششتم علینا نارا اقتدحناها علی عدونا و عدوکم، فاصبحتم ألبا لفا علی اولیائکم و یدالاعدائکم، بغیر عدل افشوه فیکم و لا لامل اصبح لکم فیهم، و عن غیر حدث کان منا و لا رأی تفیل عنا. تحف العقول / ۲۴۰.

(۱۵۶). این روایت به صورت کامل در جلد اول، هنگام بررسی روایات اهل سکوت آمد مراجعه گردد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۰۶

«عموی من مردی بود برای دنیا و آخرت ما، به خدا سوگند عموی من شهید از دنیا رفت همانند شهدایی که با پیامبر اکرم (ص) و علی و حسن و حسین - صلوات الله علیهم - به شهادت رسیدند.» «۱۵۷» ۱

و روایات دیگری از این قبیل که در مقام و منزلت و قیام و خروج زید وارد شده و ما پیش از

این برخی از آنها را نقل کردیم.

دلیل ششم: قیام و انقلاب حسین بن علی «ره» شهید فخر:

دلیل دیگر بر جواز قیام و مبارزه مسلحانه، قیام و انقلاب حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، شهید فخر «ره» است.

وی در مدینه علیه خلافت موسای هادی قیام کرد و در فخر - که نام محل یا چاهی در یک فرسنگی مکه است - به شهادت رسید. «۱۵۸» ۱ از طرف ائمه ما (ع) حدیثی که ظهور در مذمت وی داشته باشد نرسیده است. بلکه روایتهای بسیار زیادی رسیده که دلالت بر تقدیس وی و تمجید از قیام او دارد، که نمونه هایی از آن را به نقل از کتاب مقاتل الطالبيين ابو الفرج اصفهانی می آوریم:

(۱۵۷). ان عمی کان رجلاً لدنیانا و آخرتنا مضمی و الله عمی شهید کشهداء استشهدوا مع رسول الله (ص) و علی و الحسن و الحسین - صلوات الله علیهم - عیون اخبار الرضا ۱ / ۲۵۲، باب ۲۵، حدیث ۶.

(۱۵۸). در ارتباط با قیام و شهادت حسین بن علی شهید فخر و یاران وی در کتاب مقاتل الطالبيين (صفحه ۲۹۴ تا ۳۰۳) مطالبی آمده که خلاصه آن را می نگاریم:

خلیفه عباسی موسای هادی در زمان خلافت خود اسحاق بن عیسی را به عنوان والی مدینه گماشت. اسحاق شخصی به نام عبد العزیز بن عبد الله که از فرزندان عمر بن خطاب بود را به جای خود (یا به عنوان رئیس پلیس و امنیت مدینه) منصوب کرد. عبد العزیز به شیعیان علی بن ابی طالب بسیار سختگیری می کرد. از بزرگان آنها نسبت به سایرین ضمانت می گرفت و از آنان می خواست که هر روز صبح حضور خود را به دار الخلافه اعلام کنند، و هر چند

مدت یک بار آنان را به جرم تحریک و توطئه برای شورش و حتی به اتهام خوردن شراب به زیر تازیانه می کشید، تا اینکه در نهایت شیعیان مدینه به رهبری حسین بن علی (یکی از فرزندان امام حسن (ع) شبانه سر به شورش می گذارند، نماز صبح را در مسجد پیامبر (ص) به جای می آورند، آنگاه با توجه به نزدیک بودن ایام حج، حسین بن علی همراه با سیصد نفر از یاران و اطرافیان خویش به طرف مکه حرکت می کنند.

امیر الحاج در آن سال که شخصی بوده به نام «مبارک ترکی» همراه با سپاهی به فرماندهی موسی بن عیسی به مقابله با وی می شتابند و در روز ترویه به هنگام نماز صبح نزدیک مکه در محل فسخ با وی روبرو می شوند، ابتدا به وی امان می دهند، اما وی امان را نمی پذیرد و به آنان حمله می کند و در نهایت پس از نبردی شدید، خود و تعدادی از یارانش به شهادت می رسند. چون خبر شهادت وی به حاکم مدینه می رسد دستور می دهد خانه های آنان را آتش بزنند و اموال و نخلستانهایشان را مصادره کنند (مقرر).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۰۷

۱- پیامبر خدا (ص) به موضع فسخ رسید، همراه با اصحاب خویش نماز میت خواند، آنگاه فرمود:

«در اینجا مردی از اهل بیت من، به همراه گروهی از مؤمنان به قتل می رسد، برای آنان از بهشت کفن و حنوط می آورند، جانهایشان از جسدشان در رسیدن به بهشت سبقت می گیرد». «۱۵۹» ۱

۲- باز هم او به سند خویش از ابی جعفر امام محمد باقر (ع) روایت می کند که فرمود:

«پیامبر اکرم (ص) که بر «فخ» عبور می فرمود، از مرکب

پیاده شد و رکعتی نماز خواند، آنگاه در رکعت دوم گریه کرد، مردم که گریهٔ پیامبر را دیدند آنان نیز گریه کردند، چون نماز تمام شد حضرت فرمود چه چیز شما را به گریه واداشت؟ گفتند: شما را مشاهده کردیم گریه می کنید، گریه کردیم، حضرت فرمود: چون من یک رکعت نماز را خواندم، جبرئیل نازل شد و گفت ای محمد، مردی از فرزندان تو در این مکان کشته می شود، و کسانی که با او به شهادت می رسند، اجر دو شهید را دارند.» «۱۶۰» ۱

۳- باز هم او به سند خویش از نضر بن قرواش، روایت می کند که گفت شترهایم را به امام جعفر صادق (ع) برای مسافرت از مدینه به مکه کرایه دادم، چون از صحرای «مر» گذشتیم حضرت به من فرمود:

«ای نضر، اگر به «فخ» رسیدیم من را آگاه کن...» پس آن حضرت وضو گرفت و نماز خواند، آنگاه سوار مرکب شد به وی عرض کردم، دیدم کاری را انجام دادید، آیا این نیز از مناسک حج است؟ فرمود: «نه، و لکن در اینجا مردی از اهل بیت من همراه با تعدادی به شهادت می رسند، جانهایشان برای رفتن به بهشت از جسدهایشان سبقت می گیرد.» «۱۶۱» ۱

(۱۵۹). یقتل هاهنا رجل من اهل بیتی فی عصابه من المؤمنین، ینزل لهم بالکفان و حنوط من الجنه، تسبق ارواحهم اجسادهم الی الجنه. مقاتل الطالبیین / ۲۸۹.

(۱۶۰). مر النبی (ص)، بفخ فنزل فصلی رکعه، فلما صلی الثانیه بکی و هو فی الصلاه، فلما رأى الناس النبی (ص) یکی بکوا، فلما انصرف قال: لما یکیکم؟ قالوا: لما رأیناک تبکی بکینا یا رسول الله، قال: نزل علی جبرئیل لما صلیت

الركعه الاولى فقال: يا محمد، ان رجلا من ولدك يقتل في هذا المكان و اجر الشهيد معه اجر شهيدين. مقاتل الطالبين / ٢٩٠.

(١٦١).... و لكن يقتل هاهنا رجل من اهل بيتي في عصابه تسبق ارواحهم اجسادهم الى الجنة. مقاتل الطالبين / ٢٩٠.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ٢، ص: ٤٠٨

٤- بازهم او به سند خویش از ابراهیم بن اسحاق قطان روایت می کند که گفت از حسین بن علی، و یحیی بن عبد الله شنیدم که می گفتند:

«ما خروج و قیام نکردیم مگر اینکه با اهل بیت خویش و موسی بن جعفر (ع) مشورت کردیم و آنان ما را به خروج دستور دادند» (١٦٢) ١.

٥- بازهم او از جماعتی روایت می کند:

«سرهای آنان (شهادای فخر) را به نزد موسی و عباس آوردند و جماعتی از فرزندان حسن و حسین (ع) نیز حضور داشتند، هیچ یک از آنان چیزی نگفت جز موسی بن جعفر (ع)، هنگامی که به وی گفته شد این سر حسین است. فرمود: بله، انا لله و انا اليه راجعون. او به خدا سوگند مسلمان، صالح، روزه دار، پایدار بر حق، امرکننده به معروف و بازدارنده از منکر از دنیا رفت. در اهل بیت او کسی همانند او نبود «و کسی از آن میان در پاسخ دعوت او چیزی نگفت» (١٦٣) ١.

قطعی است که دعوت و قیام شهید فخر برای دعوت به نفس نبود بلکه مردم را به شخص مورد رضای آل محمد فرا می خواند نظیر همان سخنی که زید «ره» در قیام و دعوت خویش ابراز می داشت. چنانچه این معنی در روایت ذیل آمده است:

٦- باز ابو الفرج به سند خویش از ارطاط روایت می کند که گفت:

«آنگاه که

شیعیان می خواستند با حسین بن علی، شهید فخر بیعت کنند، ایشان می گفت:

«من با شما بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر خدا (ص) و بر اینکه اطاعت خدا شود و معصیت وی صورت نگیرد بیعت می کنم و شما را به رضای آل محمد فرا می خوانم. و با شما پیمان می بندم که در میان شما بر اساس کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) و عدالت در رعیت و تقسیم بیت المال به صورت مساوی عمل کنم...». «۱۶۴» ۱

و روایتهای دیگری از این قبیل لکن باید توجه داشت که سند این روایات ضعیف است، و مؤلف کتاب (ابو الفرج) نیز از بنی مروان است که نسبت وی به مروان حمار می رسد، و از جهت مذهب نیز زیدی مذهب است.

(۱۶۲). ما خرجنا حتی شاورنا اهل بیتنا، و شاورنا موسی بن جعفر (ع) فأمرنا بالخروج، مقاتل الطالبيين / ۳۰۴.

(۱۶۳) ... قال نعم، انا لله و انا اليه راجعون. مضى و الله مسلما، صالحا صواما قواما آمرا بالمعروف و ناهيا عن المنكر ما كان في اهل بيته مثله. مقاتل الطالبيين / ۳۰۲.

(۱۶۴). مقاتل الطالبيين / ۲۹۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۰۹

دلیل هفتم: قیام ائمه معصومین (ع) در صورت وجود نیرو و یاور:

[با ملاحظه روایات مشاهده می کنیم که اگر هر یک از ائمه معصومین (ع) نیرو و یاور می یافتند برای سرنگونی نظام فسق و ستم قیام می کردند که به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم]:

روایتی را کافی از سدیر صیرفی نقل می کند [و ما این روایت را در روایات مورد استناد اهل سکوت جلد اول بخش دوم- به تفصیل مورد بحث قرار دادیم]، سدیر می گوید:

«بر امام صادق (ع) وارد شدم و به آن حضرت عرض کردم: به خدا سوگند سزاوار نیست

شما ساکت بنشینید (و قیام نکنید). حضرت فرمود: «چرا ای سدیر؟» گفتم: به خاطر دوستان و شیعیان و یاوران زیادی که دارید. به خدا سوگند اگر برای امیر المؤمنین (ع) به اندازه شما دوست و شیعه و یاور می بود در حکومت وی، طایفه های تیم و عدی طمع نمی ورزیدند. حضرت فرمود: «ای سدیر، تعداد اینان چند نفر می تواند باشد؟» گفتم: صد هزار. فرمود:

«صد هزار؟» گفتم: بله و بلکه دویست هزار. فرمود: «دویست هزار؟» گفتم بله، بلکه نصف دنیا. آن حضرت لحظه ای ساکت ماند، آنگاه فرمود: «آیا آماده هستی با هم به ینع برویم؟» عرض کردم بلی. حضرت فرمود: «می شود الاغ را در اختیار من گذاری؟» گفتم استر زیباتر و برازنده تر است. فرمود: «الاغ برای من راهوارتر است». من از الاغ پیاده شدم. آن حضرت سوار الاغ شد و من سوار استر و به اتفاق به راه افتادیم. هنگام نماز فرا رسید. حضرت فرمود: «ای سدیر، پیاده شو تا نماز بخوانیم». آنگاه فرمود:

«این زمین شوره زار است و نماز در آن جایز نیست». آنگاه باز به حرکت خود ادامه دادیم تا به زمین سرخ رنگی رسیدیم. چشمان به پسریچه ای افتاد که بزغاله هایش را می چرانید. حضرت فرمود: «ای سدیر، به خدا سوگند اگر به تعداد این بزغاله ها شیعه داشتم نشستن برای من روا نبود» آنگاه از مرکب پیاده شدیم و نماز گزاردیم. چون از نماز فراغت یافتیم به سوی بزغاله ها رفتیم و آنان را شمارش کردم، تعداد آنها هفده رأس بود» «۱۶۵» ۱.

روشن است که مراد آن حضرت (ع) صرف کسانی که نام شیعه بر آنان اطلاق می شده

(۱۶۵). کافی ۲/ ۲۴۲. کتاب ایمان و کفر، باب قله عدد المؤمنین،

حدیث ۴. این روایت به صورت کامل در جلد اول به هنگام بررسی روایات مورد استناد اهل سکوت درج و مورد بررسی قرار گرفت.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۱۰

نبوده، بلکه منظور شیعیان خالص بود که در همه مراحل پایدار می مانند و آنان بویژه در آن زمانها بسیار کم بوده اند.

از این حدیث شریف استفاده می شود که قیام در برابر حاکمان ستم با وجود قدرت واجب است و درنگ ائمه ما (ع) جز به خاطر نداشتن توان و یاور نبوده است.

و در نهج البلاغه آمده است:

«پس نظر کردم دیدم برای من یآوری جز اهل بیت نمانده است. پس از مرگ آنان دریغ ورزیدم» «۱۶۶» ۱.

شارح معتزلی (ابن ابی الحدید) در شرح این خطبه می نویسد:

«اینکه امام (ع) فرموده یآوری جز اهل بیت نداشتیم و از مرگ آنان دریغ ورزیدم، این گفتاری است که آن حضرت بارها به زبان آورد و نظیر آن را نیز پس از وفات رسول خدا (ص) بیان داشت که فرمود: «اگر چهل نفر صاحب عزم می یافتیم، قیام می کردم» این مطلب را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و نیز بسیاری از سیره نویسان نوشته اند» «۱۶۷» ۱.

امام حسن مجتبی (ع) نیز برای مبارزه با فسق و ستم قیام نمود و جهاد کرد تا اینکه سپاهیان خبیانت کردند و به معاویه پیوستند و آن حضرت امکان ادامه جهاد را نیافت. پس پیشوایان ما- علیهم السلام- چنانچه برخی پنداشته اند دارای سیاستهای متضاد نبوده اند، بلکه آنان نور واحد بوده و در برابر سلاطین جور و طاغوتهای زمان از یک سیاست پیروی می کرده اند، جز اینکه شرایط و زمانها متفاوت است. و این نکته ای است شایان توجه.

دلیل هشتم: پیمان خداوند از دانایان بر دفاع از حقوق ستمدیدگان

در نهج

البلاغه آمده است:

«اگر افراد حاضر (برای بیعت) حضور نیافته بودند و حجت بر وجود یاور اقامه نگردیده بود، و خداوند از علما و دانشمندان پیمان نگرفته بود که بر شکم بارگی ظالم و گرسنگی مظلوم تن ندهند ریسمان شتر خلافت را

(۱۶۶). فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی، فضننت بهم عن الموت. نهج البلاغه، فیض / ۹۲، لح / ۶۸، خطبه ۲۶.

(۱۶۷). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲ / ۲۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۱۱

بر کوهانش می افکندم...» (۱۶۸) ۱

در متن عربی روایت «کظه» به معنی شکم بارگی و آن حالتی است که برای انسان از پری شکم حاصل می گردد. و «سغب» به معنی گرسنگی است.

و بازهم در نهج البلاغه آمده است:

«از پیامبر خدا (ص) شنیدم که بارها در مقاطع مختلف می فرمود: ملتی که حقوق ضعیفهای خود را با صراحت و بدون لکنت زبان از افراد قوی نگیرد رستگار نخواهد شد» (۱۶۹) ۱.

و در وسائل از امام صادق (ع) آمده است:

«ملتی که حق افراد ناتوان خود را با صراحت و بدون ترس و لکنت زبان از توانمندان نگیرد، رستگار نشده است» (۱۷۰) ۱.

و در سنن ابن ماجه از ابی سعید خدری، از پیامبر اکرم (ص) آمده است که فرمود:

«ملتی که افراد ضعیف آن، حق خود را بی پروا نگیرند رستگار نشده است» (۱۷۱) ۱.

از این احادیث استفاده می شود که بر انسان مسلمان بویژه عالمی که بالطبع حکم و نظر او در جامعه نافذ است روا نیست در منزل بنشیند و نسبت به جور و ستم ها و پایمال شدن حقوق ضعفا و تبعیضهای غیر عادلانه که مشاهده می کند و در جامعه می گذرد بی تفاوت باشد، و چه

بسا این احساس تکلیف او را به مبارزه مسلحانه نیز بکشاند.

دلیل نهی: اطلاق ادله مجازات محارب و مفسد فی الارض:

از دیگر دلایل جواز و بلکه ضرورت مبارزه مسلحانه با حکام فاسق ستمگر، ادله

(۱۶۸). لو لا حضور الحاضر و قیام الحجج بوجود الناصر، و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم لالقیتم حبلا علی غاربها ... نهج البلاغه فیض / ۵۲، لح / ۵۰، خطبه ۳.

(۱۶۹). سمعت رسول الله (ص) یقول - فی غیر موطن - : لن تقدس امه لا - یؤخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متمتع. نهج البلاغه، فیض / ۱۰۲۱، لح / ۴۳۹، نامه ۵۳.

(۱۷۰). ما قدست امه لم یؤخذ لضعیفها من قویها غیر متمتع. وسائل / ۱۱ / ۳۹۵، ابواب امر و نهی، باب ۱، حدیث ۹.

(۱۷۱). انه لا - قدست امه لا - یأخذ للضعیف فیها حقه غیر متمتع. سنن ابن ماجه ۲ / ۸۱۰، کتاب الصدقات باب لصاحب حق السلطان، حدیث ۲۴۲۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۱۲

مجازات محارب و مفسد فی الارض است خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ، ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ، إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ» (۱۷۲) ۱ ...

بی گمان سزای کسانی که با خدا و رسول او می جنگند و در زمین فساد برمی انگیزند این است که کشته شده یا به دار آویخته شوند، یا دست و پاهایشان بر خلاف یکدیگر (دست راست با پای چپ) بریده شود، یا اینکه به نقطه ای از زمین تبعید شوند، این زبونی و ذلت آنان

در دنیا است و برای آنان در آخرت عذابی است بزرگ، مگر کسانی که پیش از آنکه به آنان دست یابید توبه کنند».

روشن است در برانگیختن فساد بین فردی عادی، یا صاحب قدرت و سلطه فرق نیست، بلکه در دومی زیان آن بیشتر است. پس واجب است در صورت امکان با قیام و خروج علیه وی، او را به سزای اعمالش برساند، و در اینجا نکته ای است شایان تأمل.

دلیل دهم: اطلاق ادله ضرورت مبارزه با بغات:

جواز جنگ و قتال با اهل بغی و بلکه وجوب آن از اموری است که کتاب و سنت بر آن دلالت دارد و فقهای فریقین (شیعه و سنی) بر ضرورت آن فتوا داده اند که در جای خود مورد بحث قرار گرفته است و ما نیز در (جلد اول) فصل هفتم از بخش سوم کتاب، مطالبی را اجمالاً در این باره یادآور شدیم. خداوند متعال می فرماید:

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاضِلِحُوا بَيْنَهُمَا، فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ، فَإِنْ فَاءَتْ فَاضِلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (۱۷۳) ۱... و اگر دو دسته از مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند، بین آنان اصلاح برقرار کنید، پس اگر یک دسته بر دیگری تجاوز نمود، با گروه تجاوزگر بجنگید تا به امر خدا بازگردد، پس اگر بازگشت، بین آن دو به عدل اصلاح برقرار کنید، و عدالت گستر باشید که خداوند عدالت گستران را دوست دارد.»

(۱۷۲). مائده (۵) / ۳۳، ۳۴.

(۱۷۳). حجرات (۴۹) / ۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۱۳

تعلیق حکم (وجوب قتال) بر وصف (بغی) مشعر و بلکه دلیل بر علیت آن است، و از آن دانسته می شود که

ملاک در وجوب یا جواز قتال، تجاوز و طغیانگری است، چه از ناحیه طایفه ای به طایفه دیگر، یا از ناحیه افراد و طوایف علیه حاکم، یا از ناحیه حاکم علیه مردم باشد. و به همین جهت مشاهده می گردد با آنکه آنچه در آیه آمده تصریح در تجاوز طایفه ای علیه طایفه دیگر دارد و لیکن فقهای اصحاب ما از آن تعدی و تجاوز فرد یا طایفه ای علیه امام را نیز استفاده کرده اند و نام «بغات» را نیز از همین آیه شریفه گرفته اند.

بلی، ممکن است در استفاده و جوب از امر به قتال که در آیه آمده، مناقشه نمود، زیرا در صناعت فقهی امری که در مقام توهم حظر (گمان منع) باشد چیزی زیادتر از جواز، استفاده نمی شود، و لکن استفاده جواز نیز در این مقام برای ما کافی است.

اگر گفته شود: مورد «آیه بغی» (آیه فوق) و نیز «آیه محاربه» که پیش از این در دلیل نهم خوانده شد، مربوط به موردی است که هجومی در کار بوده و آتش جنگ شعله ور باشد، که در این صورت خداوند متعال برای از بین بردن فتنه و فرونشاندن آتش جنگ، دستور جنگیدن با دسته تجاوزکار و مجازات افراد مفسد را می دهد.

اما حاکم ستمگر از آن روی که حاکمیت خود را بر جامعه تحکیم کرده، دیگر جنگ و هجومی نیست و بلکه شورش و قیام علیه وی آتش جنگ را برمی افروزد، و موجب خونریزی و از بین رفتن اموال و نفوس می گردد و نمی توان در این مقام به این دو آیه تمسک نمود.

در پاسخ باید گفت: اجرای مقررات اسلام و گسترش حق و عدالت و حفظ حدود و حقوق از

مهمترین واجبات و اهداف اسلام است. پس هنگامی که حاکم از مسیر حق و اسلام منحرف گردید و حدود و حقوق را- اگر چه مسلمان نامیده می شود- پایمال کرد، بی تردید در منطقه حکومت و سلطنت وی فساد و فحشا و ستم به ضعف رواج می یابد و چه بسا خود و عمال وی، اساس اسلام و کیان مسلمانان را تهدید به نابودی کنند، و چه تجاوزی از این بدتر و شدیدتر می تواند باشد؟! و کسی که به کتاب و سنت و به تاریخ صدر اسلام مراجعه کند برای وی آشکار می شود که حفظ و گسترش اسلام و رعایت حدود و حقوق از مهمترین فرایض الهی است. پس واجب است برای تحقق آن و رفع فساد تمام توان خود را به کار گرفت، اگر چه مستلزم فدا شدن اموال و جانهای بسیار در این راه باشد. و این نکته ای است شایان توجه.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۱۴

دلیل یازدهم: روایات نکوهش از حاکم ستمگر:

از جمله دلایل جواز مبارزه مسلحانه با حاکم جور، روایاتی است که دلالت بر حرمت کمک به حاکم ستمگر و همکاری با وی، و حتی ابراز علاقه نسبت به تداوم حیات وی دارد.

روایات در این زمینه از طریق فریقین بسیار زیاد است که از باب نمونه برخی از آنها را یادآور می شویم:

۱- ترمذی در کتاب الفتن به سند خویش از کعب بن عجره، از پیامبر اکرم (ص) روایت می کند که فرمود:

«پس از من فرمانروایانی می آیند که هر کس با آنان همراه شود و آنان را در دروغهایشان تصدیق کند و بر ستمگری یاریشان دهد، از من نیست و من از او نیستم، و در حوض بر من وارد

۲- در مسند احمد به سند خویش از جابر بن عبد الله آمده است که پیامبر (ص) به کعب بن عجره فرمود:

«خدا تو را حفظ کند از فرمانروایی افراد کم خرد» گفت: فرمانروایی افراد کم خرد چیست؟ فرمود: «فرمانروایی که پس از من می آیند، به هدایت من اقتدا نمی کنند و به سنت من خود را نمی آریند، پس کسانی که آنان را در دروغشان تصدیق کنند و بر ستمگریشان یاری دهند از من نیستند و من از آنان نیستم و در حوض بر من وارد نمی شوند.

و کسانی که آنان را در دروغشان تکذیب نکنند و بر ستمگری یاریشان ندهند اینان از منند و من از آنان هستم و بزودی در کنار حوض بر من وارد می شوند» (۱۷۵) ۱.

۳- در صحیحۀ ابی حمزه، از امام زین العابدین (ع) وارد شده که فرمود:

«از رفاقت با گناهکاران و یاری ستمگران پرهیزید.» (۱۷۶) ۱

(۱۷۴). سیکون بعدی امراء، فمن دخل علیهم فصدقهم بکذبهم و اعانهم علی ظلمهم فلیس منی و لست منه و لیس بوارد علی الحوض. سنن ترمذی ۳/ ۳۵۸، ابواب الفتن، باب ۶۲، حدیث ۲۳۶.

(۱۷۵). ان النبی (ص) قال لکعب بن عجره: «اعاذک الله من اماره السفهاء» قال: و ما اماره السفهاء؟ قال: امراء یكونون بعدی لا یقتدون بهدای و لا یستنون بستتی، فمن صدقهم بکذبهم و اعانهم علی ظلمهم فاولئک لیسوا منی و لست منهم و لا یردوا علی حوضی، و من لم یصدقهم بکذبهم و لم یعنهم علی ظلمهم فاولئک منی و انا منهم و سیردوا علی حوضی، مسند احمد ۳/ ۳۲۱.

(۱۷۶). ایاکم و صحبه العاصین و معونه الظالمین. وسائل ۱۲/ ۱۲۸، ابواب ما

یکتسب به، باب ۴۲، حدیث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۱۵

۴- در خبر طلحه بن زید، از امام صادق (ع) وارد شده که فرمود:

«شخص ستمگر و آنکه او را یاری می دهد و آنکه از عمل وی اظهار خوشنودی می کند، هر سه با هم شریک هستند.» (۱۷۷)

۱

۵- سلیمان جعفر می گوید:

«به امام رضا (ع) گفتم: درباره کردار سلطان چه می فرمایید؟ فرمود: «ای سلیمان، وارد شدن در کارهای آنان و کمک کردن به آنان و تلاش در جهت رفع نیازمندیهای آنان برابر با کفر، و نگاه کردن به آنان از روی توجه از گناهان کبیره است که مرتکب آن مستحق آتش است.» (۱۷۸) ۱

روشن است که مراد از سلطان در اینجا، سلطان ستمگر است.

۶- در خبر ابن ابی یعفور آمده که گفت:

«نزد امام صادق (ع) بودم، مردی از اصحابمان بر وی وارد شد و گفت:

فدایت کردم، چه بسا به یکی از اصحاب ما تنگدستی و فشار وارد بیاید و دعوت شود که برای آنان بنایی را بسازد یا نهری را لایروبی کند یا مرزی را اصلاح نماید. نظر شما در این باره چیست؟ حضرت فرمود: «من دوست ندارم گرهی برای آنان بزنم یا یک کوک برای آنان بدوزم و مابین دو سنگلاخ (سر تا سر زمینهای حاصلخیز مدینه) برای من باشد، و نه حتی تراشیدن سر یک قلم، بدان که یاوران ستمکاران روز قیامت در سرا پرده ای از آتش هستند تا خداوند بین سایر بندگان حکم براند.» (۱۷۹)

۱

۷- در خبر سکونی، از جعفر بن محمد، از پدران آن حضرت (ع) آمده است که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«آنگاه که روز قیامت می شود

فریادگری فریاد می زند: کجایند یاوران ستمگران و آنکه برای آنان دواتی را لایقه کرده، یا در کیسه ای را برایشان بسته،

(۱۷۷). العامل بالظلم و المعین له و الراضی به شرکاء ثلاثتهم. وسائل ۱۲/ ۱۲۸، ابواب ما یکتسب به، باب ۴۲، حدیث ۲.

(۱۷۸). عن سلیمان الجعفری، قال: قلت لأبی الحسن الرضا (ع): ما تقول فی اعمال السلطان؟ فقال: «یا سلیمان، الدخول فی اعمالهم و العون لهم و السعی فی حوائجهم عدیل الكفر، و النظر الیهم علی العمد من الكبائر التي يستحق بها النار. وسائل ۱۲/ ۱۳۸، ابواب ما یکتسب به، باب ۴۵، حدیث ۱۲.

(۱۷۹). ما احب انی عقدت لهم عقده او وکیت لهم وکاء و ان لی ما بین لابتیها، لا و لا مده بقلم ان اعوان الظلمه یوم القیامه فی سرادق من نار حتی یحکم الله بین العباد. وسائل ۱۲/ ۱۲۹، ابواب ما یکتسب به، باب ۴۲، حدیث ۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۱۶

یا مدادی را برای آنان تراشیده، اینان را نیز با آنان محشور کنید». «۱۸۰» ۱

۸- در روایت دیگری آمده است:

«آنگاه که روز قیامت می شود، فریادگری فریاد می زند، کجایند ستمگران و یاوران ستمگران و افراد مشابه ستمگران، حتی آنان که قلمی برای آنان تراشیده و دواتی برای آنان لایقه کرده اند. فرمود: آنگاه همه آنان را در تابوتی از آهن گرد می آورند و به جهنم می افکنند». «۱۸۱» ۱

۹- در حدیث دیگری آمده است:

«کسی که به سوی ستمگری حرکت کند تا او را یاری دهد و می داند که او ستمگر است، بی گمان از اسلام بیرون رفته است». «۱۸۲» ۱

۱۰- در خبر مناهی از پیامبر اکرم (ص) وارد شده که فرمود:

«زینهار! هر

کس تازیانه ای را در برابر سلطان بیاویزد، خداوند روز قیامت آن را ازدهایی از آتش می گرداند که طول آن هفتاد ذراع است و آن را در آتش جهنم بر وی مسلط می کند و چه بد منزلگاهی است» (۱۸۳) ۱.

۱۱- از کاهلی از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«کسی که نامش را در دیوان ستمگران از فرزندان فلان، بنویسند خداوند روز قیامت وی را سرگردان محشور می کند» (۱۸۴) ۱.

۱۲- و از زیاد بن ابی سلمه وارد شده که گفت:

«بر ابی الحسن امام موسی بن جعفر (ع) وارد شدم، آن حضرت به من فرمود:

«ای زیاد، آیا تو برای سلطان کار می کنی؟» عرض کردم: بلی. فرمود: «چرا؟»

(۱۸۰). قال رسول الله (ص): «إذا كان يوم القيامة نادى مناد: این اعوان الظلمه و من لاق لهم دواه، او ربط كيسا، او مد لهم مده قلم، فاحشروهم معهم. وسائل ۱۲ / ۱۳۰، ابواب ما يكتسب به، باب ۴۲، حدیث ۱۱.

(۱۸۱). إذا كان يوم القيامة نادى مناد: این الظلمه و اعوان الظلمه و اشباه الظلمه، حتى من برئ لهم قلمًا و لاق لهم دواه. قال: فيجتمعون في تابوت من حديد ثم يرمى بهم في جهنم. وسائل ۱۲ / ۱۳۱، ابواب ما يكتسب به، باب ۴۲، حدیث ۱۵.

(۱۸۲). من مشى الى ظالم ليعينه و هو يعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام. وسائل ۱۲ / ۱۳۱، ابواب ما يكتسب به، باب ۴۲، حدیث ۱۵.

(۱۸۳). الا و من علق سوطا بين يدي سلطان جعل الله ذلك السوط يوم القيامة ثعبانا من النار، طوله سبعون ذراعا يسلط الله عليه في نار جهنم و بئس المصير. وسائل ۱۲ / ۱۳۰، ابواب ما يكتسب به، باب ۴۲، حدیث ۱۰.

(۱۸۴). من سود

اسمه فی دیوان الجبارین من ولد فلان حشره الله يوم القيامة حیرانا. وسائل ۱۲/ ۱۳۴. ابواب ما یکتسب به، باب ۴۴، حدیث ۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۱۷

گفتم: من مردی هستم آبرودار و عائله ام زیاد است و هیچ چیزی هم پشت سر خویش ندارم، حضرت به من فرمود: «ای زیاد، مرا از بلندی بیندازید و قطعه قطعه شوم، برای من بهتر است از اینکه از سوی یکی از آنها کاری را قبول کنم یا اینکه بساط یکی از آنها را بگسترم، مگر برای چه؟» عرض کردم: نمی دانم فدایت کردم. فرمود: «مگر برای باز کردن گرهی از کار یک مؤمن یا رهانیدن وی از اسارت، یا پرداختن بدهکاری وی. ای زیاد، کمترین چیزی که خداوند - عز و جل - برای کسانی که برای اینان کار می کنند، انجام می دهد این است که در قیامت سرا پرده ای از آتش برای وی می زند تا حساب خلاق تمام شود...» (۱۸۵) ۱.

۱۳- از صفوان بن مهران روایت است که گفت:

«بر ابي الحسن اول (امام موسی بن جعفر (ع)) وارد شدم، به من فرمود: «ای صفوان همه چیز تو خوب است مگر یک چیز». گفتم: فدایت کردم آن چیست؟

فرمود: «اینکه شترهایت را به این مرد، یعنی هارون کرایه می دهی».

گفتم: من شترانم را برای هوا و هوس یا برای صید یا برای خوشگذرانی به او کرایه نمی دهم، بلکه برای این راه، یعنی راه مکه کرایه می دهم و خودم نیز همراه وی نمی روم، بلکه غلامانم را به همراه او می فرستم. حضرت به من فرمود:

«ای صفوان، آیا نمی خواهی کرایه تو را پردازند؟» گفتم: بلی، فدایت کردم.

فرمود: «آیا دوست داری آنان زنده باشند تا کرایه

تو را بپردازند؟» گفتم: بلی.

فرمود: «کسی که بقای آنها را دوست داشته باشد از آنان است و با آنان به آتش وارد می شود...» «۱۸۶» ۱

(۱۸۵). عن زیاد بن ابی سلمه، قال: دخلت علی ابی الحسن موسی (ع) فقال لی: «یا زیاد، انک لتعمل عمل سلطان؟» قال: قلت: اجل. قال لی: و لم؟ قلت: انا رجل لی مرّوه و علی عیال و لیس وراء ظهري شیء. فقال لی:

یا زیاد لان اسقط من حالق فانقطع قطعه قطعه احب الی من ان اتولی لاحد منهم عملا او اطاء بساط رجل منهم الا لما ذا؟ «قلت: لا ادری جعلت فداک. قال: «الا لتفريج کربه عن مؤمن أو فک اسره او قضاء دينه. یا زیاد، ان اهون ما یصنع الله - جل و عز - بمن تولى لهم عملا- ان یضرب علیه سراق من نار الی ان یفرغ من حساب الخلاق...» وسائل ۱۲ / ۱۴۰، ابواب ما یکتسب به، باب ۴۶، حدیث ۹.

(۱۸۶). عن صفوان بن مهران الجمال، قال: دخلت علی ابی الحسن الاول (ع) فقال لی: یا صفوان کل شیء منک حسن جمیل الا شیئا واحدا. قلت: جعلت فداک ای شیء؟ قال: «اکراؤک جمالک من هذا الرجل یعنی هارون» قلت: و الله ما اکریته اشرا و لا بطرا، و لا للصيد و لا للهو، و لکنی اکریته لهذا الطريق، یعنی طریق مکه، و لا اتولاه بنفسی و لکن ابعث معه غلمانی. فقال لی: یا صفوان، أ یقع کراؤک علیهم؟ قلت: نعم، جعلت فداک. قال: فقال لی:

أ تحب بقاءهم حتی یخرج کراؤک؟ قلت: نعم، قال: من احب بقاءهم فهو منهم، و من کان منهم کان ورد النار...» وسائل ۱۲ /

۱۳۱، ابواب ما یکتسب به، باب ۴۲، حدیث ۱۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۱۸

۱۴- از عیاض، از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«کسی که بقای ستمگران را دوست داشته باشد، بی تردید دوست دارد که نافرمانی خدا شود» (۱۸۷) ۱.

۱۵- و از سهل بن زیاد- بدون ذکر سند- از امام صادق (ع) روایت شده که در تفسیر گفتار خداوند عز و جل: «وَلَا تَوَكَّنُوا
إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» به ستمگران تکیه نکنید که آتش شما را فرا خواهد گرفت»، فرمود:

«منظور این است که مردی نزد سلطان می آید و دوست دارد سلطان تا این حد زنده باشد که دست خود را در کیسه کند و به او صله ای ببخشد» (۱۸۸) ۱.

و روایات دیگری از این قبیل که بر حرام بودن کمک و یاری دادن به ستمگران و دوست داشتن زنده بودن آنان دلالت دارد. و روشن است که تسلیم ستمگران بودن و اطاعت از آنان در امور حکومتی، از شدیدترین مراتب کمک و یاری رساندن به ستمگران است. و چون ما گفتیم حکومت از ضروریات جامعه، و اطاعت از حاکم در مسائل حکومتی از لوازم حکومت و پایه های آن است، پس به ناچار واجب است در ساقط کردن حاکم جائز ستمگر تلاش نمود، تا به جای آن حکومت عادل قابل اطاعت جایگزین شود و نظام مسلمانان سامان یابد و احکام اسلام اجرا گردد. و این مطلبی است شایان توجه.

کلام صاحب تفسیر المنار: در تفسیر المنار ذیل آیه شریفه محاربه (إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ ...) می نویسد:

«از مسائلی که چه از نظر گفتار و چه از نظر اعتقاد مورد قبول همه است این

است که: «اطاعتی برای مخلوق در معصیت خالق نیست. اطاعت فقط در امور معروف است» و اینکه خروج بر حاکم مسلمان آنگاه که از اسلام مرتد شود واجب است و اینکه مباح دانستن اموری که حرام بودن آن اجماعی است نظیر زنا و نوشیدن مشروبات مست کننده و نیز باطل دانستن حدود و تشریح چیزهایی که خداوند اجازه نداده، همه اینها کفر و ارتداد است. و نیز اگر در دنیا حکومت

(۱۸۷). من احب بقاء الظالمین فقد احب ان يعصى الله. وسائل ۱۲/۱۳۴، ابواب ما یکتسب به، باب ۴۴، حدیث ۵.

(۱۸۸). عن ابی عبد الله (ع) فی قول الله عز و جل: «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» قال: هو الرجل یأتی السلطان فیحب بقاءه الی ان یدخل یده الی کیسه فیعطیه. وسائل ۱۲/۱۳۳، ابواب ما یکتسب به، باب ۴۴، حدیث ۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۱۹

عادله ای یافت شود که احکام شریعت را اجرا کند و حکومت ستمگری بخواهد آن را از بین ببرد، بر هر مسلمان واجب است که حکومت نخستین را تا اندازه ای که می تواند کمک کند. و اگر یک طایفه از مسلمانان به طایفه دیگری تجاوز نمود و شمشیر در میان آنها نهاده شد و امکان صلح نیز وجود نداشت بر همه مسلمانان واجب است، با دسته طغیانگر متجاوز بجنگند تا به امر خداوند بازگردند.

و اما آن روایاتی که در آن آمده: باید بر حکومت پیشوایان جور صبر کرد، مگر زمانی که کافر شدند با روایات دیگر معارض است و مراد از آنها پرهیز از فتنه و پراکنده شدن وحدت جامعه است و قوی ترین آنها این حدیث

است که می فرماید:

«با زمامداران درگیر نشوید مگر اینکه کفر آشکاری را از آنان مشاهده کنید».

نوی گفته مراد به کفر در اینجا معصیت است و نظیر آن روایتهای بسیاری وارد شده است. و ظاهر این حدیث این است که برای کنار زدن امام حق نباید با وی درگیر شد، مگر اینکه گناه آشکاری را مرتکب شود، و همین گونه است حکم کارگزاران و والیهای وی. و اما در مورد ارتکاب ستمگری و معصیت، واجب است وی را از این اعمال زشت بازداشت و به اطاعت و امامت وی باقی ماند و فقط در کارهای معروف از وی اطاعت کرد، نه در کارهای خلاف و ناپسند، و اگر باز از ستمگری و معصیت خود دست برداشت باید او را خلع و دیگری را به جای او نصب کرد. و از همین باب است خروج سبط پیامبر اکرم (ص)، امام حسین (ع)، علیه امام جائر ستمگر - یزید بن معاویه که با قدرت نظامی و مکر بر مسلمانان حکومت یافته - خداوند او و طرفدارانش از فرقه های کرامیه و نواصب را خوار و ذلیل گرداند، آنان که همواره اطاعت و عبادت پادشاهان ستمگر را بر خروج و جهاد علیه آنان برای اقامه عدل و دین ترجیح می دهند.

اما در این زمان نظر غالب جمعیتها و فرقه های اسلامی بر وجوب خروج بر پادشاهان مستبد مفسد است و ما ملاحظه می کنیم که امت عثمانی علیه پادشاه خویش، سلطان عبد الحمید خان شورش می کنند و بر اساس فتوایی از شیخ الاسلام وی را از سلطنت خلع می کنند». «۱۸۹» ۱

ما، در اینجا سخن ایشان را با همه طول و تفصیل نقل کردیم از

آن روی که بسیاری از مطالب گذشته در آن مورد تأیید قرار گرفته بود.

(۱۸۹). تفسیر المنار ۶ / ۳۶۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۲۰

خلاصه کلام و نتیجه:

به هر صورت آنچه در این مسأله به صورت نسبتاً گسترده یادآور شدیم این بود که خطاهای حاکمی که از ابتدا حکومت او بر اساس ضوابط شرعی منعقد گردیده اگر جزئی و شخصی باشد و به کرامت اسلام و مسلمانان لطمه ای وارد نیاورد، حکم به عزل یا جواز خروج علیه وی از این جهت مشکل است، و حتی می توان گفت با ارتکاب چنین خطاهایی از عدالت نیز بیرون نمی رود- البته در صورتی که ما عدالت را عبارت از ملکه بدانیم- و اگر قبول کردیم که با وقوع این خطاها از عدالت خارج می شود وظیفه در چنین شرایطی نصیحت و ارشاد است و بعید است که در اینگونه موارد، نوبت به قیام و مبارزه مسلحانه برسد.

اما اگر حاکم انحراف اساسی و کلی پیدا کرد و پیروی از هواهای نفسانی و استبداد اساس حکومت وی گردید، به گونه ای که به حکومت وی حکومت «جور و فساد» صادق آید و عنوان «طاغوت» بر آن منطبق شود، در این هنگام مراتب امر به معروف و نهی از منکر باید عملی گردد. و چه بسا نوبت به مبارزه مسلحانه و ساقط کردن حکومت وی و اقامه دولت حق به جای وی نیز برسد که ما بر جواز و بلکه وجوب چنین قیامی یازده دلیل اقامه کردیم.

برخی از این دلایل اگر چه قابل مناقشه بود، امیاز مجموع آن و نیز از تتبع در آیات و اخبار و موارد جهاد، و از ادله امر به معروف

و نهی از منکر، و از سیره پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) بویژه امیر المؤمنین و امام حسین (علیهما السلام) مشخص می گردید که اقامه حکومت حق و قطع ریشه های فساد و ستم، با روح اسلام و مذاق شرع هماهنگ است. پس واجب است مقدمات حکومت اسلامی را آماده نمود و در حد توان برای تشکیل آن اقدام کرد.

اما چگونگی آن از جهت مقدمات و نیز از جهت انجام و اجرا به حسب زمان و مکان و شرایط و امکانات، متفاوت است.

و اما روایاتی که ما، در ابتدای مسأله از صحیح مسلم و دیگران نقل کردیم اگر منظور از آن، همان رعایت مراتب و تفصیلی است که ما گفتیم، دیگر جایی برای بحث باقی نمی ماند، و اگر چیزی غیر آن باشد، باید دانش آن را به اهلش واگذار کرد و شاید برخی از آنها و برخی از روایاتی که از طریق ما (راویان شیعه) وارد شده، و ما پیش از این در فصل چهارم بخش سوم کتاب (روایات مورد تمسک اهل سکوت) یادآور شدیم از بقایای ساخته و پرداخته های جیره خواران سلاطین و حاکمان ستمگر باشد.

اینک به ضربه و زیانهای اینگونه روایات که از زبان پیامبر اکرم (ص) و صحابه روایت شده و فتاویی که بر آن اساس و حتی بدون آن صادر گردیده، بنگر، و ببین که چگونه مسلمانان را به سکوت و بلکه تسلیم و اطاعت در برابر یزید و امثال یزید وادار نموده است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۲۱

سکوت و تسلیم در برابر آنان که با قدرت سر نیزه بدون نص و بدون بیعت بر ولایت امور مسلمانان سیطره یافته و

سیره آنان بر ظلم و استبداد و استعباد و کشتن نیکان و تجاهر به فسق و فجور، بنا نهاده شده است!

نگاه کن و بیندیش که اینگونه فتاوا چگونه ضعف و انحطاط و تشمت و خاموشی روح انقلاب و تسلط کفار و صهیونیستها و طاغوتهای نوکر شرق و غرب را بر مسلمانان کشورهای اسلامی به ارمغان آورده است؟! از یک سو ملاحظه می شود کشورهای عقب مانده غربی روز به روز انقلاب می کنند و بر پادشاهان ستمگر خویش غالب می آیند، و در تمدن و علوم و صنایع جلو می روند، اما از سوی دیگر ملل مسلمان که به برکت اسلام تا آن حد جلو بودند، به خاطر تأیید علمای سوء که آخرت خویش را به دنیای پست فروخته اند، تحت سیطره حکام ستمگر جائر دست و پا می زنند! و عجیب تر از همه پس از آنکه مردم مسلمان ایران از خواب طولانی بیدار می شوند و علیه دست نشانندگان کفر می شورند و انقلاب اسلامی را در ایران به ثمر می رسانند، به جای تأیید و پیوستن به آنان متأسفانه به انقلاب اسلامی حمله می کنند! ای مرگ بر نوکران کفر جهانی و علمای سوء «وعاظ السلاطین» که جنایات و ستمگریهای آنان را توجیه می کنند. بار خدایا مسلمانان را از شر اینان خلاصی بخش ...!

این نکته را نیز همین جا باید یاد آور شد که هر چه از پیامبر اکرم (ص) روایت می گردد و یا به آن حضرت یا ائمه معصومین یا صحابه منسوب می شود اینگونه نیست که همه صحیح باشد، بلکه باید به کتاب عزیز عرضه شود، که هر چه مخالف آن باشد بی ارزش و باطل است و بر اهل نظر نیز واجب است که در

روایات بیندیشند و چاق را از لاغر و صحیح را از بدلی و مجعول تشخیص دهند.

در نهج البلاغه آمده است:

«آنچه بین مردم شایع است هم احادیث حق است و هم احادیث باطل، هم راست و هم دروغ هم ناسخ و هم منسوخ، هم عام و هم خاص، هم محکوم و هم متشابه، هم احادیثی است که بخوبی حفظ شده و هم روایاتی است که طبق ظن و گمان روایت گردیده است.

در عصر پیامبر (ص) آن قدر به آن حضرت دروغ بسته شد که بپاخاسته خطبه خواند و فرمود: «هر کس عمداً به من دروغ ببندد جایگاهش را بی تردید از آتش آکنده کنند».

همانا افرادی که نقل حدیث می کنند چهار دسته اند و پنجمی نخواهند داشت:

نخست منافقی که اظهار ایمان می کند، نقاب اسلام به چهره زده، نه از گناه باکی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص: ۴۲۲

دارد و نه از آن دوری می کند. عمداً به پیامبر (ص) دروغ می بندد. اگر مردم می دانستند که این شخص منافق و دروغگو است از او قبول نمی کردند و تصدیقش نمی نمودند، و لکن (چون از واقعیت آگاه نیستند) می گویند: وی از صحابه رسول خدا (ص) است، پیامبر را دیده از او حدیث شنیده و مطالب را از او دریافت کرده است. به همین جهت به گفته اش ترتیب اثر می دهند. در حالی که خداوند شما را از وضع منافقان آنچنان که باید آگاه ساخته و ...» «۱۹۰» ۱

و هنگامی که عصر امیر المؤمنین (ع) با اینکه نزدیک به عصر پیامبر (ص) بوده، اینگونه بوده است! پس حال عصر حاکمان ستمگر از امویان و عباسیان و سلاطین همعصر آنان، و آنگاه که افراد

هواپرست و متملق در دربار حکام و سلاطین گرد می آیند بسیار روشن است و سیره نویسان احوالات بسیاری از این تحریف گران و جعل کنندگان احادیث را ثبت و ضبط کرده اند که می توان به کتابهای مربوطه مراجعه نمود. «۱۹۱» ۱

در کنز العمال، از ابی هریره نقل شده که گفت:

«هنگامی که مشاهده کردی عالم بسیار با سلاطین همنشینی و رفت و آمد دارد، بدان که او دزد است.» «۱۹۲» ۱

و الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین. و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.

«جلد اول متن عربی کتاب (جلد دوم فارسی) با یاری خداوند متعال در اینجا پایان پذیرفت. ان شاء الله جلد دوم عربی (سوم فارسی) که با بخش ششم آغاز می شود به دنبال آن خواهد آمد.»

(۱۹۰). ان فی ایدی الناس حقا و باطلا و صدقا و کذبا و ناسخا و منسوخا و عاما و خاصا و محکما و متشابها، و حفظا و وهما، و لقد کذب علی رسول الله (ص) علی عهده حتی قام خطیبا فقال: من کذب علی متعمدا فلیتوبأ مقعده من النار. و انما اتاک بالحديث اربعة رجال لیس لهم خامس: رجل منافق مظهر للايمان متصنع بالاسلام لا يتأثم و لا يتحرج یکذب علی رسول الله (ص) متعمدا. فلو علم الناس انه منافق کاذب لم یقبلوا منه و لم یصدقوا قوله و لكنهم قالوا: صاحب رسول الله راه و سمع منه و لقف عنه، فیأخذون بقوله و قد اخبرك الله عن المنافقين بما اخبرك ...» نهج البلاغه. فیض / ۶۶۵، لح، ۳۲۵، خطبة ۲۱۰.

(۱۹۱). ر، ک: به کتابهای رجال از شیعه و سنی به خصوص کتابهایی از سنت

نظير: كتاب الضعفاء از ابن حبان و كتاب الحافل المذيل على الكامل از ابن عدى و كتاب ميزان الاعتدال و نيز لسان الميزان.

(١٩٢). اذا رأيت العالم يخالط السلطان مخالطه كثيره فاعلم انه لص. كنز العمال ١٠ / ١٨٦، قسم الاقوال، كتاب العلم، حديث

.٢٨٩٧٣

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

